بعون صنع خالق زمین و آسمان و صانع مکین و مکان

الحمدلله والمنه که کتاب مستطاب آئینه نما بدین شکل پذیری یعنی تاریخ عهد سلطنت نورالدین جهانگیر بادشاه

تزک جهانگیری

مرزا محمد هادی معتمد الخدمت که مسودات تحریر نموده شاه مرحوم را باضافه دیباچه و حالات مابعد ترتیب داده

در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنؤ بحسن خوبی طبع گردید

(باهتمام بابو منوهر لال بهارگو سپرنٹنڈنٹ)

اطلاع ۔ اِس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہی جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہی جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہی اِس کتاب کے ٹائیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہین انمین بعض کتب تواریخ فارسی و اُردو کی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہی اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

نام کتاب	قیمت
کتب تواریخ مختص بحالات انبیا و اولیا فارسی	
سفینۂ رحمانی ۔ از حافظ عبد الرحمن صاحب۔	۴ر
سیر الاقطاب ۔ تذکرہ اولیا از شاہ الہدیہ چشتی۔	۸ر
گنجینۂ سروری ۔ حالات اولیا مع مصرع تاریخ ولادت و وفات از مفتی غلام سرور لاہوری مرحوم عمدہ کتاب ہی۔	۹ر
مجالس العشاق مصنفہ وزیر سلطان حسین صاحب سلطان تیموری	۹ر
وقائع شاہ معین الدین چشتی ۔ مصنفہ منشی بابو لال صاحب۔	۲ر
خزینۃ الاصفیا ۔ حالات انبیا و اولیا۔	[illegible]
اسرار الاولیا ۔ از مولوی نظیر اسحاق۔	۳ر
شواہد النبوۃ ۔ از ملا عبد الرحمن جامی در احوال حضرت پیغمبر صلعم و آل و اصحاب۔	۸ر
معارج النبوۃ احوال نبوت مستند معروف از ملا معین الدین کاشفی	[illegible]
تحریر الشہادتین شرح سر الشہادتین از مولانا سلامت اللہ	۳ر۳ تا ۹
جامع طیبی ۔ از شاہ طیب نعمت اللہی حالات ختم نبوت تشریح تمام	۲ر۹ تا ۹
تذکرہ علمائے ہند ۔ از حضرت رحمان علی صاحب کمشنر کونسل ریوان	۱۲ر ب

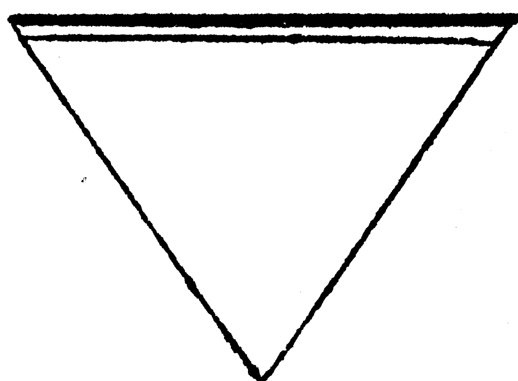
نام کتاب	قیمت
مدارج النبوۃ ۔ از مولانا عبد الحق محدث دہلوی نہایت نفیس کتاب دو جلد مین۔ جلد اول و جلد دوم علٰحدہ علٰحدہ بھی فروخت ہوتی ہین بکیفیت تفصیل ذیل	[illegible]
ایضاً ۔ جلد اول۔	[illegible]
ایضاً ۔ جلد دوم۔	[illegible]
روضۃ الشہدا ۔ احوال شہدای کربلا از ملا حسین واعظ کاشفی	۱۲ر۲ تا ۹
سفینۃ الاولیا ۔ از شاہزادہ دارا شکوہ بہادر مرحوم۔	۷ر
رشحات تذکرۂ اولیا ۔ بالخصوص حالات اولاد سلسلہ نقشبندیہ از مولانا حسین واعظ کاشفی۔	۱۲ر
جامع التواریخ مؤلفہ عالم علوم غریبہ مولوی فقیر محمد صاحب	[illegible]
جذب القلوب الی دیار المحبوب مؤلفہ شاہ عبد الحق صاحب	۸ر
کتب تواریخ حالات انبیا و اولیا و اماکن متبرکہ اردو	
روضۃ الاصفیا ترجمہ قصص الانبیا از مولوی محمد طاہر	۲ر۹ تا ۹
ایضاً ۔ مطبوعہ مطبع شعلۂ طور۔	۵ر۹ تا ۹
تذکرہ علمائے حال ۔ حالات مقدس علمائے حال مؤلفہ مولوی محمد ادریس صاحب نگرامی۔	۳ر ب

فہرست کتاب توزک جہانگیری *

شروع توزک جہانگیری نوشتۂ خاص جہانگیر

جشن دوازدہم

مضمون	صفحه



به عون و صون خلاق زمین و آسمان و صناع مکین و مکان

الحمد لله والمنه که کتاب مستطاب آئینه انشا بدستی علوه پذیری یعنی تاریخ عهد سلطنت نورالدین جهانگیر بادشاه

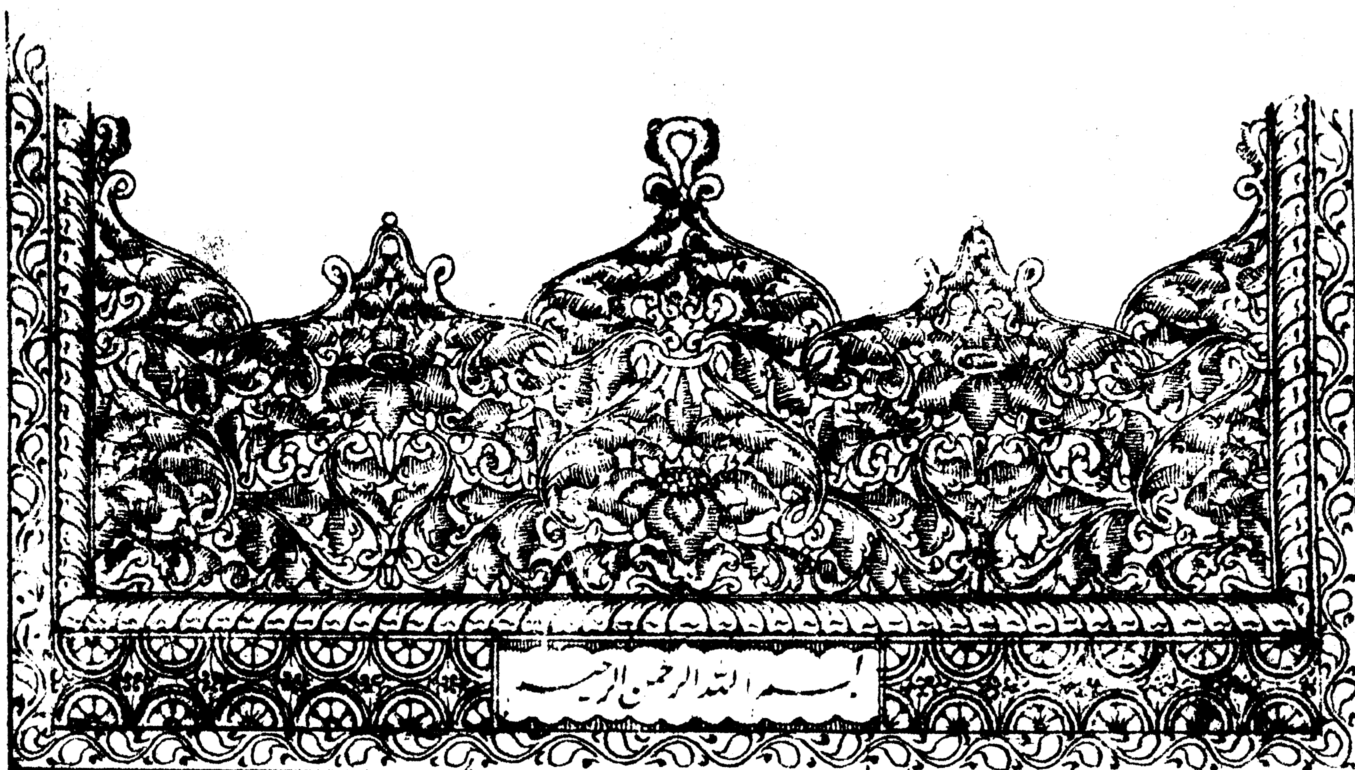
موسوم به

توزک جهانگیری

مرتبه

مرزا محمد هادی معتمد الخدمت که مسودات تحریر نموده شاه مرحوم را باضافه دیباچه و حالات مابعد ترتیب داده

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکهنو بحسن و خوبی طبع گردید



حمد و ثنای بیحد و حد و سپاس و ستایش لاتحصی و لاتعد مر یگانهٔ بادشاهی را سزاست که ذات لازم البرکات بادشاهان جهانگیر را باعث اطمینان خلق و عالم و سبب دوام انتظام سلسلهٔ بنی آدم گردانیده تا بتحریک تیغ آبدار و سنان شعله بار تعریک متمردان نابرخوردار و اهلاک قویا و اعیای کفار و فجار فرمایند که از میامن سعی و اجتهاد بلیغ و افشاندن خون فاسد مفسدان به نیلارک بید ریغ کار سلطنت نظام و حال شریعت توام گیرد و عالم و عالمیان در عهد راحت مهاد او بر بستر امن و امان استراحت نمایند و نعمت درود و صلوات نامحدود بر حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین که وجود عدیم المثالش جهت رواج دین متین مبعوث بود و سیف سیاست و عدالتش منزه و مبرا از شوایب میل و حیف و سلام علی التواتر و الدوام بر خلفای راشدین و جمیع ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باد ◆

اما بعد چون خاطر شکسته این بی بضاعت خاکسار بیمقدار دلیل طریق نامرادی محمد هادی از آوان اهتزاز صبا و اوایل نشو و نما الی یومنا هذا که شصت مرحله از سنین عمر طی نموده بعلم تاریخ و فن سیر رغبت دارد و بر اکثر کتب اخبار و آثار انبیاء و مرسلین و سلاطین حشمت آئین به دیدهٔ عبرت بین عبور و مرور نموده است از انجمله حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه که از اعاظم سلاطین نامدار تیموریه به هندوستان بوده و بشوکت و شهامت معروف و به سیاست و عدالت موصوف آمده هژده ساله عـه احوال فرمانروائی خود را بشرح و بسط تمام خود بخط تحریر آورده و بنظر این قاصر رسیده چون ساده

عـه واضح باد که شهنشاه جهانگیر احوال فرمانروائی خود تا اواسط سال هفدهم خود تحریر نموده و بعد ازان معتمد خان را که از امرای معتمد جهانگیری بود حکم فرمود که خان مذکور از آینده مسودات تحریر نموده باصلاح جهانگیر در آورده شامل کتاب می نموده باشد چنانچه معتمد خان تا اوائل سال نوزدهم جلوس را نوشته باصلاح در آورد و بعد ازان میرزا محمد هادی مؤلف دیباچه تا آخر ایام حیات جهانگیر تکمیل نموده ◆

و بے تکلفانہ نوشته است و پسند و مرغوب گردید و بخط خویش در رشته تحریر کشید دران وقت بخاطر ناقص رسید که چون لب تشنگان بادیه اخبار بانتقام رسند از ته جرعه زلال حکایات باقیه متمتع نگردند و تشنه استماع آن باشند بنا علیه از اوایل سنه نوزدهم جلوس تا آخر ایام حیات آن خسرو جمجاه از چند نسخه معتبر جمع و تالیف نموده با تمام رسانید چون خود از ابتدای تاریخ جلوس تحریر احوال فرموده اند راقم سطور از بدو ولادت تا روز جلوس بر اورنگ خلافت نیز نگاشته الحاق و مستزاد نسخه اصل جهت تکمیل کتاب گردانید و من الله الاعانة والتوفیق القاب و اسامی گرامی آبا عظام و اجداد کرام حضرت شاه جنت مکان باین ترتیب ست ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر بن جلال الدین محمد اکبر بن نصیر الدین محمد همایون بن ظهیر الدین محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن قطب الدین صاحبقران امیر تیمور گورکان چون حضرت عرش آشیانی بجهت بقای کارخانه سلطنت و جهانبانی همواره از درگاه ایزد جان آفرین خلفی که شایسته افسر و اورنگ و مسند آرائی دانش و فرهنگ باشد بمسالت می نمودند و باطن قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیله این خواهش ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروزی بودند تا آنکه بعضے از ایستادهای پایه سریر خلافت مصیر معروض داشتند که شیخ سلیم نام درویشے که در صفاے ظاهر و باطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز ست و نفس متبرکه او باجابت دعا مشهور و از روے نسب بهفت واسطه بشیخ فرید شکر گنج میرسد در قصبه سیکری که دوازده کروهے از دار الخلافت اکبرآباد واقع ست می باشد اگر آنحضرت این آرزوے گرامی با او در میان نهند امید که نهال مراد بآبیاری دعاے او برومند گردد و چهره مقصود در آئینه ظهور رونماید لاجرم آنحضرت بمنزل شیخ رفته بصدق و نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساختند و شیخ روشنضمیر آگاه دل بادشاه صورت و معنی را به طلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت بخشیدند عرش آشیانے فرمودند که من نذر نمودم که آن فرزند را بدامن تربیت شما اندازم باشد که بتائیدات ظاهری و باطنی شما بدولت بزرگی و بزرگی دولت رسد شیخ قبول نموده برزبان گذرانیدند که مبارک باشد ما هم آن نونهال دولت و اقبال را همنام خود ساختیم از آنجا که صدق نیت و رسوخ اعتقاد بود در اندک مدتے شجره امید به ثمره خواهش بارور شد و چون هنگام وضع حمل در رسید والده ماجده حضرت شاه جنت مکانے را از کمال عقیدت و فرط اخلاص بخانه شیخ فرستادند و دران مکان میمنت نشان روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سال نهصد و هفتاد و هفت هجری بطالع میزان در موضع تجویز بمنزل شیخ سلیم آن آفتاب جاه و جلال طلوع فرمود و این نوید روح افزا و بشارت نشاط آزا در دار الخلافت اکبرآباد به سمع حضرت عرش آشیانے رسید جشن عالی و طوی عظیم ترتیب یافت و باستماع این مژده خرمن خرمن زر نثار شد و بجهت اداے شکر این موهبت حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلاع و مدائن بودند شرف ارتفاع یافت و بموجب قرارداد آن سلاله دودمان خلافت و جهانگیری را سلطان سلیم نام گذاشتند اگرچه شعرا و فضلا در تاریخ ولادت اقدس مضامین غریب و معانی عجیب یافته قصائد غرا در سلک نظم کشیدند از انجمله یکے ۵

درشهوار لجۀ اکبر — و دیگرے — گوهر درج اکبرشاهی

یافته اما خواجه حسین مروی از قدرت طبع و جدت فهم قصیده گفته که کارنامه سخنوران توان دانست مصرعه اول هر بیت تاریخ جلوس آنحضرت است و دوم تاریخ ولادت حضرت شاهنشاهی و بالتزام این دو کار مشکل بمعانی رنگین و الفاظ نازک آراسته و این چند بیت ازان قصیده اوست که به تحریر در می آرد

حمد الله از بی جاه و جلال شهریار — گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
گلبنی رنگینه بنمود بر دهر چمن — لالۂ رنگینه بشکفت از میان لاله زار
آن هلال برج قدر و جاه و جود آمد برون — وان نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران — بادشاه نامدار کامجوی و کامگار
سایۂ لطف اله آن لایق تاج و نگین — بادشاه دین پناه آن عالم عادل مدار
نیر برج وجود و گوهر دریای جود — از هوای اوج دلها شاهباز جان شکار
کس نیارد پایۂ زین به اگر دارد کسی — هر که دارد گو بیا چیزیکه داری گو بیار
تا بود باقی حساب روزها ماه و سال — دان حساب از سال و ماه در دور دوران مدار

طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود — کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
شاد شد دلها که باز از آسمان علو او — باز دلها زنده شد کز مهر ایام بهار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا — شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
کامل اسمای قابل عادل شاهان بدهر — عادل اعلی عاقل بی‌عدیل روزگار
مجلس پیرا سمائی چار بین ان عود سوز — مرکب ویرا سماک رامح آمد نیزه دار
پادشاها سلک لولوی نفیس آورده ام — هدیه از کان گرامی بازجوی و گوش دار
مصرعۂ اول ز روی سال جلوس پادشاه — از دوم مولود نور دیدۂ عالم برآر
شاه ما پاینده بادو باقی آن شهزاده هم — روزهای بی‌حساب و سالهای بیشمار

چون غنچه مراد از گلبن امید بشگفت و شاهد مقصود از نهانخانه خواهش قدم بجلوه گاه شهود نهاد بشکرانه آن عرش آشیانی بتاریخ دوازدهم شهر شعبان سال ولادت از اکبرآباد عازم زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی سجزی قدس سره شده پیاده متوجه اجمیر گشتند و مسافت منزل دوازده گروه مقرر کرده شد روز هفتدهم بروضه منوره مقدسه ورود سعادت اتفاق افتاد و جبین اخلاص بر آن آستان سوده مراسم زیارت و لوازم عبادت تبقدیم رسانیدند و بخیرات مبرات پرداخته کشت نذار معتکفان حواشی آن روضۂ قدسیه را بر شحات سحاب مکرمت سیراب گردانیدند ٭ اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه بزرگوار نگاشته کلک بیان میگردد مولد آنجناب سیستان است از نجهت ایشان را سنجری نویسند که معرب سگزیست در پانزده سالگی خواجه والد بزرگوار او که خواجه حسن نام داشت بعالم قدس رحلت فرمودند و از میامن نظر دوربین شیخ ابراهیم مجذوب قدرے درد طلب دامنگیر همت خواجه شد و قطع تعلقات ظاهری نموده بسمرقند و بخارا شتافتند و چندے باکتساب علوم رسمیه پرداختند و از انجا بخراسان رفته دران سرزمین نشو و نما یافتند و در هارون که از نواح نیشاپور است به صحبت فیض موهبت شیخ عثمان هارونی رسیده دست ارادت بدامن سعادت او زده بیست سال در صحبت شریفش یافتند

شتافته گشتند و باشارت شیخ سفرها و غربتها پیش نهاد همت ساخته بخدمت بسیارے از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری و دیگر مشائخ کرام و اولیاے عظام رسیده بزور بازوے فطرت کمند طلب به کنگره مراد انداختند و خدمت خواجه بدو واسطه بشیخ مودود چشتی میرسند و بهشت واسطه بشیخ ابراهیم ادهم و قبل از آمدن سلطان معز الدین سام در عهد راے پتهورا به رخصت پیر خود در هند آمدند و در اجمیر اقامت گزیدند و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در ماه رجب سال ششصد و بیست و دو در بغداد به مسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی بارادت خواجه معین الدین فائز گشته اند و شیخ فرید شکر گنج که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ نظام الدین اولیاے پیر امیر خسرو دست ارادت به شیخ فرید شکر گنج داده اند و سلسله چشتیه تمام به خواجه منتهی می شود القصه در ساعت خیر اشاعت عنان توجه بدار الملک دهلی انعطاف یافت که بجهت شکر این عطیه والا زیارت مرقد اولیاے عظام و مشائخ کرام که دران مصر کرامت آسوده اند نیز فرمایند بعد از سطے منازل و قطع مراحل در رمضان سال مذکور مرکب اقبال بآن سعادت گاه ورود اجلال فرمود و رسوم زیارت مراقد متبرکه و طواف مزار فائض الانوار جنت آستانے نور الله برهانه تبقدیم رسید انگاه نهضت عالی بصوب مستقر خلافت اتفاق افتاد و در ششم ذی قعده بدار الخلافت اکبرآباد نزول اقبال روی داد چون ولادت فیض افادت حضرت جهانگیری در سیکری واقع شده بود حضرت عرش آشیانی آن موضع را برخود مبارک دانسته دران سرزمین طرح اقامت انداختند و در اواسط ماه ربیع الاول نهصد و هفتاد و نه هجری حکم گیتی مطاع بتاسیس حصارے والا و عمارت دلکشا شرف ارتفاع یافت و جمیع امراے عظام و ملتزمان رکاب سعادت درخور مرتبه و حالت خویش منازل اساس نهادند و باندک فرصتے شهری عظیم در نهایت آراستگی بر روی کار آمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دکاکین و اسواق در کمال نفاست و تکلف همه از سنگ سرخ تراشیده مرتب گشت و انواع بساتین بهشت آئین با غایت طراوت و نظارت آن عشرتگاه شده و بفتحپور سمت اشتهار گرفت[۱] و بعد از نزول اجلال درین قصر اقبال از تفاول این نام میمنت فرجام

[۱] بعد فتح دکن نام این معموره فتح پور نهاده شد کتبه بر پهلوے دروازه کلان درگاه حضرت شیخ سلیم کنده است درینجا ثبت میگردد حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه فتح ملک دکن و دانديس که سابقاً مسمی بخاندیس بود نمود سنه ۴۶ الهی موافق سنه ۱۰۱۰ هجری بر فتح پور رسیده عزیمت اکبرآباد فرمودند. نظم تا نام زمین و آسمان است ٭ تا نقش وجود در جهان است ٭ نامش به سپهر همنشین باد ٭ ذاتش بجهان ابد قرین باد ٭ قال عیسی علیه السلام الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها ٭ فی الاخبار من تامل انه یعیش غداً تامل انه یعیش ابداً ٭ وقیل الدنیا ساعة فاجعلها طاعة بقیة العمر لا قیمة لها ٭ فی الاخبار من قام الی الصلوة ولیس معه قلبه فانه لا یزیده من الله الا بعداً ٭ خیر المال ما انفق فی سبیل الله ٭ بیع الدنیا بالآخرة یربح ٭ الفقر ملک فیها محاسبة رباعی نامی چه شد ار تو تخت گاهے گردی ٭ وز قصر زر اندود پناهے گردی ٭ خوبی جهان بصورت آئینه دان ٭ خود گیر که تو هم درو نگاهے کردی ٭ قائله و کاتبه محمد معصوم نامی بن سید صفائی الترمذی اصلاً و بکری سکناً المنتسب اناً الی سید شیر قلندر بن بابا حسن ابدال السبزواری مولداً و القندهاری موطناً ٭

فتوحات تازه فرین روزگار خجسته آثار شهریار معدلت کردار گردید. درهمین سال میمنت فال حضرت عرش آشیانی جشن تطهیر شاهنشاه بے
آراسته ابواب خورمی بر روے روزگار کشودند و روز پنجشنبه بست و پنجم جمادی الاخری آن قدسی طینت والاگهر را بدیرای عشرت فرمودند
و چون عمر گرامی بچهار سال و چهار ماه و چهار روز پیوست بقانون دانشوران باستانی و آئین دقیقه شناسان آسمانی در ساعت فیض
اشاعت یعنی روز چهارشنبه بست و دوم رجب سال نهصد و هشتاد و یک آن مظهر عواطف سبحانی را مکتب نشین دانش ساختند و جشن هاے
دلکش ترتیب داده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند و تعلیم آن سواد خوان رموز انفسی و آفاقی بنقاوهٔ دودمان فضل و کمال صدرنشین
مسند افاضت و افضال مولانا میر کلان هروے که بسلامت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی داشت تفویض یافت و قطب الدین محمد خان
آنکه بخدمت اتالیقی آن برگزیدهٔ دین و دولت خلعت امتیاز پوشید و چون او بحراست سرحد نامزد گشت میرزا خان خانخانان را شایستهٔ
این منصب عالی دانسته عز افتخار بخشیدند و در سال نهصد و هشتاد و پنج منصب ده هزاری ذات و سوار به حضرت شاهنشاهی ارزانی داشتند
و بر زبان گوهر آمود گذشت که نظر بر وفور رضاجوئی و نیک سیرتی و بیداردلی و بردباری تمامی جنود سماوی اعتصام با نونهال دولت
وابستگی دارد و چون سنین عمر همایون به پانزده سالگی رسید صبیهٔ قدسیه راجه بهگوانداس را که از اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود
و در زمرهٔ راجهاے نامدار بمزید شوکت و اعتبار اختصاص داشت بجهت آنحضرت خواستگاری نمودند و در دولتخانهٔ خاص و عام را آئین بسته
جشن بادشاهانه ترتیب دادند و بتاریخ پنجم اسفندارمذ ماه الهی سال نهصد و نود و سه هجری که مختار انجم شناسان وقت بود حضرت عرش آشیانی
بورود مقدم اقبال توام منزل راجه را پایهٔ آسمانی بخشیدند و آن بانوے حجلهٔ عصمت و عفت را گوهر یکتاے خلافت و سلطنت عقد
ازدواج خجسته امتیاز بسته بدولتسراے جاوید آوردند و راجه لوازم نیاز و پیشکش بتقدیم رسانیده طوی درخور این نسبت که سرمایهٔ افتخار
اسلاف و اخلاف اوست سرانجام داد و بجمیع شاهزادهاے عالیقدر و هر یکے از حضرات عالیات ضیافتهاے لائق فرستاد و احدے
و شاگرد پیشه را نام نویسی کرده سر و پا داد و باین سعادت افتخار جاوید اندوخت + و در نهصد و نود و چهار هجری حضرت شاهنشاهی را
بدختر فرخنده اختر راجه اودے سنگه که باصالت و جاه و لشکر و دستگاه از جمیع راجهاے هند ممتاز بود نامزد ساختند +

به ساعتے که تولا کند بدو تقویم

حضرت عرش آشیانی با مخدرات سرادق عصمت بمنزل راجه تشریف برده عقد ازدواج سعادت نتاج بستند و بر روے روزگار در
عشرت و کامرانی کشادند ✦

محتاج بود ملک به پیرایهٔ چنین		آخر مراد ملک روا کرد روزگار

و راجه اودے سنگھ پسر راجه مالدیو است که از راجهاے معتبر صاحب شوکت بود و شمار لشکر او به هشتاد هزار سوار رسیده اگرچه رانا سانگا که با حضرت فردوس مکانی انار الله برهانه مصاف داده در دولت و حشمت عدیل و نظیر او مالدیو بوده لیکن به حسب وسعت ملک و کثرت لشکر راو مالدیو فزونے داشت چنانچه مکرر سران لشکر او با رانا سانگا بهاز رتها اتفاق افتاده و هر بار آثار غلبه و تسلط ازین جانب روے نمود ٭ و همدرین سال از دختر راجه بهگوانداس صبیه قدسیه بوجود آمد و موسوم به سلطان النسا بیگم گشت ٭ و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنجم هجری هم از دختر راجه پسرے متولد شد و حضرت عرش آشیانے او را سلطان خسرو نام نهادند ٭ و در نوزدهم آبان سال نهصد و نود و هشتم در مشکوے اقبال از بطن دختر خواجه حسن عم زینخان فرزندے دیگر بر بساط وجود قدم نهاد او را سلطان پرویز نام نهاده آمد ٭ و در بیست و سوم شهریور سال نهصد و نود و هشتم از دختر راجه کیشو داس راتهور صبیه بوجود آمد بهار بیگم نام کردند ٭ و سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجری بعد از انقضاے پنج ساعت و دوازده دقیقه از شب پنجشنبه که در عهد دولت جهانگیری بمبارکشنبه اشتهار یافته بطالع میزان بحساب اخترشناسان فرس و سنبله به شمار منجمان هند در دار السلطنت لاهور اختر برج خلافت از بطن صبیه قدسیه راجه اودے سنگھ قدم بر اورنگ وجود نهاد تاریخ ولادت اشرف حالم چندین بشارت ست از آنجمله درین ماه مبارک تولد حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه اتفاق افتاده این موافقت از مساعدت اقبال ست و باستبشار سنت الهی که بر سر هزار سال در عالم جهانبانی بوجود آید که به معاونت توفیق ازلی رسوم مذموم بغی و جهالت از عرصه جهان براندازد چنانچه قبل ازین به پانصد و شصت و پنج سال رموزشناس اسرار یزدانی افضل الدین حکیم خاقانی از طلوع این کوکب دولت و اقبال خبر داده و از محرومی دریافت و حسرت نایافت آن وقت قطعه بر صفحه روزگار یادگار گذاشتند ٭

گویند که هر هزار سال عالم ۔۔ آید بجهان اهل کمالے محرم
آمد زین پیش ما نزاده ز عدم ۔۔ آید پس ازین و ما فرو رفته بغم

روز سوم از ولادت اقدس حضرت عرش آشیانے به دولتسراے جهانگیری تشریف برده دیده را به جمال جهان افروز او روشنی افزودند و دران محفل جشنے عظیم ترتیب یافته بود که چشم روزگار از مشاهده آن سرمه حیرت میکشید و چون قدوم میمنت لزوم سبب خورمی و نشاط جد بزرگوار گردید بالهام غیبے به سلطان خورم موسوم فرمودند ٭ و از وقایع این ایام آمدن خواجه عبد الله ست بدرگاه حضرت جهانگیری آباے خواجه از سادات کبار اند و جد چهارم ایشان قبله ارباب وجد و حال امیر سید عاشق ست که احوال ایشان در کتاب حبیب السیر و رشحات مرقوم شده و والده خواجه خواهر خواجه حسن نقشبندی ست که نجیب النسا بیگم همشیره حضرت عرش آشیانے را در حباله نکاح داشت خواجه در سال هزار با دو برادر خود خواجه یادگار و خواجه برخوردار از ولایت حصار آمده ملازمت حضرت

عرش آشیانی دریافتند آن حضرت فراخور حال هریک منصب عنایت فرموده تعینات صوبه دکن فرمودند و چون بشیر خواجه قرابت داشتند حکم شد که در خدمات بادشاهی رفیق او باشند. و این والانژادان بدکن رسیده هرجا که کارے وترددے پیش آمد مراسم مردانگی و جانسپاری به تقدیم رسانیدند و جوهر خود را دلنشین همگنان ساختند چون از همت بلند پرواز و اندیشه ترقی مراتب دور دراز بود متوجه آستان جهانگیری شده در سنه هزار و سه بخدمت پیوستند و رفته رفته بجوهر شناسی و قدردانی آنحضرت به مدارج بلند تصاعد نمودند* چون در سنه هزار و هفت هجری از عرائض دولتخواهان بوضوح پیوست که تسخیر ملک دکن بے نهضت رایات جهان کشائی حضرت عرش آشیانی صورت پذیر نیست بتاریخ ششم مهر که مختار انجم شناسان وقت بود بنفس نفیس بدان صوب توجه فرمودند و صوبه اجمیر را تیمناً و تبرکاً به تیول حضرت جهانگیری مقرر نموده راجه مان سنگه و شاه قلی خان محرم و بسیارے از امرا در ملازمت آنحضرت تعین فرمودند در همین ساعت مسعود به برکندن بیخ فساد رانا شرف رخصت ارزانی داشتند غرض از اختیار مفارقت آنکه چون مرکب اقبال به ممالک دوردست نهضت می فرماید هم مسند خلافت از شاهزادهٔ ولی عهد خالی نباشد و هم حدود متعلقه رانا پے سپر عساکر کیوان شکوه گردد اگرچه راجه مان سنگه به خدمت حضرت جهانگیری دستورے یافت اما به التماس او بنگاله بدستور سابق بتیول او مقرر داشتند و راجه تعهد نمود که خود در ملازمت حضرت شاهی باشد و فرزندان و گماشتگان او سربراهی و پاسبانی بنگاله نمایند و جگت سنگه پسر کلان خود را به نگاهبانی آن ملک دستورے داد و در همان نزدیکی جگت سنگه را سفر ناگزیر پیش آمد و راجه پسر او مها سنگه را جانشین خود ساخته بسرکردگی بنگاله فرستاد و چون خطه اجمیر مخیم سرادقات گردید افواج بحر امواج و سپاه نصرت پناه باستیصال رانا دستورے یافتند و بعد از یکچندے خود نیز سیر کنان و شکار افگنان تا اودے پور نهضت فرمودند و آن آشفته رائے بے راه رو از کوهستان برآمده چندے جا را تاخت و چون مبارزان لشکر فیروزی اثر از پئے او شتافتند باز سراسیمه خود را بشعاب جبال انداخت و حدود متعلقه او لگدکوب عساکر اقبال گردید و بسیارے از کفار شقاوت آثار دران عرصهٔ کارزار بر خاک هلاک افتادند و زن و فرزند آنها باسیرے رفتند درین وقت خبر شورش بنگاله و شکست مها سنگه بعرض رسید* و در پانزدهم تیر سال مذکور مادر سلطان پرویز بعالم علوی شتافت و پردگیان حرم خلافت را بغم انداخت چون خوشامد گویان واقعه طلب گاه و بیگاه چنان وامی نمودند که حضرت عرش آشیانی به تسخیر دکن مشغول اند و یکایک آن ملک را نا کشوده برگشتن از عزیمت بادشاهانه دور دست اگر درین وقت خود حضرت برگردند و پرگنات آن روے آب اکبرآباد را که به معمورے و سیر حاصلی اشتهار دارد بگیرند از مخائل رشد و شمائل جبرت دور نخواهد بود و نیز فرو نشستن غبار شورشے که در بنگاله بتازگی ارتفاع

یافته بود بے راجه مان سنگه صورت نمی بست راجه برگشتن ایشان عین مدعا دانسته سلسله جنبان این اراده گشت ❊ تا اگر برهم رانا
بانجام نارسانده بطرف اله آباد برگردیدند قلیج خان که حراست آن قلعه آسمان سا بے بدو تفویض بود از صدق اخلاص و فزونی
عقیدت از قلعه برآمده دولت ملازمت دریافت و بعضے هنگامه طلبان شورش انگیز باغراق و مبالغه بسیار عرض نمودند که اگر قلیج خان
را بدست آورند گرفتن قلعه اکبرآباد که بدفاین و خزاین مالامال است به سهولیت میسر میگردد چون فتنه مخالفت هنوز سر بر بالین مدارا
داشت حضرت شاهی سخن ظاهر بینان را به سمع قبول جا نداده خان مذکور را دستورے فرمودند تا به قلعه درآمد و به نفس همایون از
آب گذشته متوجه بجانب اله آباد گشتند مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش آشیانی که در قلعه اکبرآباد بودند برهودج عزت نشسته
روان شدند تا آن خلف الصدق خلافت و درة التاج سلطنت را ازین عزیمت مانع آیند حضرت شاهی ازینمعنی آگاهے یافته
پیش ازینکه مریم مکانی برسند سواری کشتی اختیار فرموده بسرعت تمام بجانب مقصد شتافتند و مریم مکانی آزرده خاطر به قلعه
برگردیدند و به تاریخ غره صفر سنه هزار و نهم نزول رایات در قلعه اله آباد اتفاق افتاد و اکثر جاها که آن روے آب اکبرآباد بودند
بدست آورده به ملازمان خود جاگیر دادند از آن جمله صوبه بهار را به شیخ خوبو مخاطب بقطب الدین خان کوکلتاش عنایت نمودند و
سرکار جونپور را بلاله بیگ مرحمت کردند و سرکار کالپی را به نسیم بهادر کرامت فرمودند تا مبردگان را بمحال متعلقه دستورے دادند
و از راے کهنسور دیوان سی لکه روپیه خزانه که از حاصل خالصات صوبه بهار فراهم آورده بود گرفتند ❊ و چون این وقایع مکرر و
متوالی بعرض حضرت عرش آشیانی رسید از وسعت حوصله و قوت بردباری و نهایت دلبستگی که بآن جانشین خلافت داشتند صلاح
از جا درنیامدند و شریف پسر عبدالصمد شیرین قلم را که از خدمتگاران حضور بود و بخدمت شاهی نیز اخلاص بسیار داشت با فرمان عطوفت
نشان مشتمل بر نصایح گرانمایه و طلب حضور فرستادند چون فرمان مرحمت عنوان رسید آداب استقبال و لوازم تعظیم و اجلال
به تقدیم رسانیده خواستند که روانه ملازمت شوند لیکن بنابر ملاحظه همین معنی را در توقف انداختند و شریف را نگاه داشته دستورے
معاودت نه دادند و او به چاپلوسی و خوشامدگوئی در مزاج اقدس جا کرده در اندک مدتے وکیل السلطنت شد و حضرت عرش آشیانی
فرونشاندن فتنه خانه خیز را اهم دانسته دل از کشایش ملک دکن که نزدیک بکار شده بود برگرفتند و بتاریخ پانزدهم اردے بهشت
سنه هزار و نه هجری کارسازی آن ملک را بمردانگی و کاردانی خانخانان سپه سالار و سزاولی و جانسپاری علامی شیخ ابوالفضل
بازگذاشته بصوب دار الخلافت اکبرآباد عنان مراجعت منعطف گردانیدند و بتاریخ بستم امرداد سال مذکور بآن مصر دولت و
اقبال نزول اجلال فرمودند درین ایام حضرت شاهی خواجه عبدالله را بخطاب عبدالله خانی نامور ساختند در شهور سنه

ہزار و دہ ہجری کہ رایت آسمان سای حضرت عرش آشیانی در دار الخلافت اکبرآباد بود حضرت جہانگیری با سی ہزار سوار آمادۂ پیکار و فیلان نامدار روانہ دار الخلافت گشتند اگرچہ در ظاہر ارادۂ دریافت حضور والد ماجد بازمی نمودند. اما در باطن اندیشۂ دیگر کہ از لوازم سلطنت پژوہی و ملک جوئیست مرکوز خاطر خورشید مناظر بود چون خبر توجہ مرکب ظفر قرین باین آئین بہ عرض حضرت عرش آشیانی رسید مسرت و انبساطی کہ از رسیدن آن قرۃ العین داشتند بوحشت و تفرقہ بدل شد و بعضے از امرا کہ سخنان نفاق آمیز از ان درۃ التاج سلطنت بسمع آنحضرت میرسانیدند بواہمہ در از افتادند خصوصاً جعفر بیگ آصف خان کہ خدمت دیوانی داشت از بیم ہرزہ درائی و بے صرفہ گوئی نزدیک بآن رسید کہ قالب تہی کند و چون مرکب شاہی در قصبہ اٹاوہ کہ در جاگیر خان مذکور بود نزول اجلال فرمود لعلے گران بہا مصحوب یکے از معتمدان خود برسم پیشکش فرستادند درین اثنا فرمان قضا جریان شرف صدور یافت کہ آمدن آن فرزند بالشکر انبوہ و فیلان کوہ شکوہ خاطر مہر ناظر ما را باندیشہ دیگر رہنمونی می کند. و آمدن پسر یگانہ بپدر باین شوکت و حشم رسمی ست کہ از ان خلف الصدق بروے کار آمدہ اگر مطلب اظہار جمعیت و عرض سپاہ بود مجرای او شد. مردم را بمحال جاگیر رخصت نمودہ جریدہ بخدمت شتابد. و اگر شائبہ توہم باقی ست و ہنوز مطمئن خاطر نیست عنان معاودت بہ الہ آباد معطوف دارد و ہرگاہ نقوش توہم و تفرقہ از حواشی خاطر آن فرزند زدودہ شود بملازمت شتابد چون این مثال واجب الامتثال بحضرت شاہی رسید متحیر و اندیشہ مند گشتند و در اٹاوہ توقف نمودہ عرضداشتے مرقوم قلم اخلاص گردانیدہ بہ پایۂ سریر خلافت مصیر ارسال فرمودند مضمون اینکہ این مرید باجان جہان نیازمند دارزومندی احرام کعبہ مقصود دبستہ میخواست کہ درین زمان سعادت آستانبوس دریابد در اٹاوہ فرمان رسید کہ قدم جرأت پیش نہ نہاد بالہ آباد معاودت نماید عجب کہ اخلاص این نیازمند در باطن آنحضرت اثر نہ کردہ و شستے فتنہ سرشتان خدای مجازی را در حق این بندۂ حقیقی بدگمان ساختند و روزے چند این مرید را از سعادت خدمت محروم داشتند امید کہ صدق باطن این نیازمند در مرأت خاطر غیب ناظر پرتو افگند انگاہ روزے چند در اٹاوہ توقف فرمودہ کوس معاودت بہ صوب الہ آباد بلند آوازہ ساختند مقارن آن فرمان شد کہ صوبہ بنگالہ و اڈیسہ را بجاگیر آن فرزند مرحمت نمودیم کسان خود را فرستادہ متصرف گردد حضرت شاہی صلاح وقت در فرستادن لشکر بآن صوب ندیدہ عذرہاے دلپذیر معروض داشتند و چون بہ بلدۂ الہ آباد نزول سعادت ارزانی فرمودند انچہ از لوازم سلطنت و مخصوص فرمانروایان والا شکوہ است بروے کار آمد و ملازمان درگاہ خطاب خانی و سلطانی یافتند. از وقایع این ایام کشتہ شدن شیخ ابو الفضل ست اگرچہ او از شیخ زادہ ہاے ہندوستان بود و لیکن از خرد خوردہ دان و طبع وقیقہ سنج نشۂ یونانی در سر داشت و در تہذیب اخلاق و آداب دانی خدمت ملوک قصب السبق از اقران ربودہ بود و بالجملہ

چون ناسازگاری حضرت شاهی بروے بروز افتاد دہمگی ملتزمان درگاه عرش آشیانے از پیش بینی و عاقبت اندیشی بجانب آن سریر آرائے سلطنت گرائیدند ازانجاکه آنحضرت شیخ را با خود یک رنگ و با حضرت شاهی یک رو فهمیده بودند فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که لشکر و حشم را باپسر خود شیخ عبدالرحمن در دکن گذاشته بسرعت هرچه تمامتر متوجه دریافت سعادت ملازمت گردد چون خبر طلب او بعرض شاهی رسید بیقین و جزم دانستند که اگر شیخ نزد آنحضرت رسید به ترتیب اسباب فتنه خواهد پرداخت و تا قدم او درمیان ست رفتن ما بدربار صورت نخواهد بست درین صورت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد باین اندیشه صاحب راجه نرسنگهه دیو را که بجمعیت و مردانگی از اقران خود امتیاز داشت و وطن او بر سر راه بود باستیصال شیخ برگماشتند و او دل باین کار بسته درکمین فرصت نشست چون شیخ به سرائے پرگنه که دو ده کروہے گوالیار واقع ست رسید راجه با جمعیت بسیار از سوار و پیاده شیخ را با چندے از خدمتگاران که همراه داشت گردگرفت و شیخ ننگ گریختن را اگرچه ممکن نبود برخود نه پسندیده و تن بمردن داده به قتل رسید و راجه سر او را باله آباد فرستاد اگرچه از کشته شدن شیخ خاطر قدسی مظاهر عرش آشیانی به آزردگی فراوان و تفرقه بیکران درافتاد اما ازین کارنامه دلیری و مردانگی حضرت شاهی بے ملاحظه عزیمت آستان بوس بدرگاه پدر بزرگوار نمودند و در رفتن آن که ورتها بصفا مبدل شد چنانچه بجاے خود رقم زده کلک وقایع نگار خواهد شد و چون آن والا گوهر اکلیل خلافت از واقعه شیخ ابوالفضل بغایت محجوب شدند حضرت عرش آشیانے مهد معدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستادند تا بنوازشهاے بادشاهانه دلجوئی نموده و از حجاب برآورده به ملازمت آورند و فتح لشکر نام فیلے و خلعت و اسپ خاصه عنایت فرموده مصحوب بیگم ارسال داشتند و چون بیگم بدو منزلے اله آباد رسیدند حضرت شاهی به استقبال برآمده به آداب بندگی ملاقات نمودند و سجدات مراحم بیکران حضرت عرش آشیانے بتقدیم رسانیده به تجمل تمام در خدمت بیگم به شهر معاودت فرمودند و مهد علیا سلیمه سلطان بیگم آن مسرت منقلب را نوید عواطف گوناگون امیدوار ساخته زنگ توهمات از مرآت خاطر زدودند و حضرت شاهی در مرافقت والده معظمه متوجه درگاه عرش اشتباه گشتند چون بحوالے دارالخلافت اکبرآباد رسیدند عرضداشتے مرقوم قلم اعتقاد رقم ساخته مصحوب خواجه دوست محمد به ملازمت اشرف ارسال داشتند مضمون آنکه چون آن خداوند حقیقی و خداے مجازی رقم عفو بر دامن تقصیرات این بنده کشیده اند امیدوار است که از حضرت مریم مکانے التماس فرمایند که از روے فرزند پروری این نیازمند را به ملازمت اشرف اقدس مشرف سازند تا رفع توهمات این فدوی گردد و حکم شود که منجمان حضور را اختیار ساعت سعید نمایند بعد از رسیدن این عریضه حضرت عرش آشیانے بدلنجانه والده ماجده خود تشریف بردند التماس شاهی را بعرض آن عفت قباب رسانیدند و پس از آنکه

خواهش ایشان درجه قبول یافت فرمان عاطفت عنوان مشتمل بر نوید استقبال مریم مکانی بفرزند اقبالمند نوشته این رباعی که از واردات طبع جعفر بیگ آصفخان ست دران منشور سعادت قلمی نمودند ؎

ای جسته زمانه رسم عادت ساعت — ادراک وصال را چه حاجت ساعت
از وصل کند کسب سعادت ساعت — ساعت چه کنی بهانه ساعت ساعت

و این نوازش نامه را به خواجه دوست محمد سپرده او را رخصت معاودت فرمودند بعد از ورود این فرمان رافت عنوان حضرت شاهی بعجلت هرچه تمامتر بنواحی دار الخلافت رسیدند و حضرت مریم مکانی یک منزل پیشتر شتافته آن گوهر اکلیل سلطنت را بمنزل خود در آوردند و در دولتسرای ایشان قران السعدین اتفاق افتاد و حضرت شاهی فرق نیازمندی بپای آسمان سای قبله حقیقی گذاشته تارک دولت برافراختند حضرت عرش آشیانی دیدهٔ اشتیاق به جمال جهان آرای فرزند اقبالمند نورانی نموده ایشان را بدولتخانه آوردند و بحکم اشرف نقارهٔ شادمانی نواخته آوازهٔ نشاط و انبساط را بگوش دور و نزدیک رسانیدند و حضرت شاهی دوازده هزار مهر بصیغهٔ نذر و نهصد و هفتاد و هفت زنجیر فیل نر و ماده برسم پیشکش گذرانیدند از آنجمله سیصد و پنجاه و چهار زنجیر فیل درجه پذیرائی یافت و تتمه را بایشان بخشیدند و بعد از دو روز رون نام فیلی از غنایم فتح دکن که در فیلان خاصه به سبک پائی و خوش فعلی بی همتا بود بایشان مرحمت شد و دستار مبارک از فرق مقدس برداشته بر سر اشرف شاهی گذاشتند و نوید جانشینی را بگوش امید آن خورشید آسمان سلطنت رسانیدند چون حضرت عرش آشیانی در هنگام توجه رایات عالیات بصوب دکن حضرت شاهی را بر سر رانا مقهور رخصت فرموده بودند و بسبب امری که رقم زدهٔ کلک وقایع نویس شد آن حضرت مهم رانا را بانصرام نارسانیده باله آباد شتافتند درین صورت رای صواب انتمای حضرت عرش آشیانی چنان تقاضا فرمود که مهم رانا نامزد آن فرزند بود لایق دولت آنکه به نیروی همت آن قرة العین خلافت صورت اتمام پذیرد لاجرم در جشن دسهره آن گوهر اکلیل سلطنت بموجب حکم پدر بزرگوار رایات نصرت سمات بدانصوب برافراشتند و جمعی از امرا که اسامی آنها نوشته میشود بنوازش خسروانه سرافراز گشته در خدمت آن درة التاج سلطنت دستوری یافتند جگناتهه رای رای سنگهه مادهو سنگهه رای درگا رای بهوج هاشم خان قرابیگ خان افتخار بیگ راجه بکرماجیت سکت سنگهه و دلیپ پسران موته راجه خواجه حصاری راجه شال باهن لشکری پسر میرزا یوسف خان شاه قلی برادر آصف خان شاه بیگ گولانی چون فتحپور مخیم سرادقات اجلال گشت روزی چند دران دار السعادت بجهت سامان ضروریات توقف اتفاق افتاد و خزانه و لشکری که بآن کار دشوار گذار وفا کند التماس نمودند و ارباب دخل در سرانجام آن

استادگیهاے بیجا ظاهر ساختند ناگزیر حضرت شاهی عرضداشت نمودند که این مرید حکم آنحضرت را نمونه حکم الٰهی دانسته به شوق هرچه تمامتر دل برین خدمت نهاده لیکن کفایت اندیشان سامان این مهم را به روشنی که سرانجام پذیر گردد نمی نمایند و بیهوده خود را سبک ساختن و اوقات ضائع کردن چه لائق ست مگر معلوم آنحضرت شده باشد که رانا از کوهستان بر نمی آید و هر روز به محکمه پناه برده تا ممکن باشد به جنگ نمی پردازد تدبیر کار او منحصر درین ست که افواج نصرت امواج از هر سو در آمده کوهستان او را قمرغه وار درمیان گیرند و هر فوجی آن قدر باید که هرگاه بان مقهور دوچار شود از عهدهٔ او تواند برآمد داگر دولتخواهان بروش دیگر صلاح دیده اند چون مردم بنده بغایت پریشان احوال اند حکم شود که این نیازمند جبین سعادت را به سجود اخلاص روشن ساخته به محال جاگیر خود شتابد و درخور این مهم سامان نموده با جمعیت فراوان متوجه استیصال او گردد و بعد از انکه عرضداشت حضرت شاهی بسامع عز و جلال رسید بخت النسا بیگم همشیره قدسیه خود را نزد آن گوهر اکلیل خلافت فرستاده پیغام فرمودند که چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و ارباب تنجیم بحبت قرانے که درین نزدیکی واقع میشود تجویز ملاقات نمی نمایند باید که به خجستگی متوجه اله آباد شود و هرگاه خواهد باز دولت ملازمت دریابد حضرت شاهنشاهی بورود منشور لامع النور از فتح پور کوچ فرموده نزدیک متهرا از آب جون عبور نموده روانه اله آباد شدند مقارن این حضرت عرش آشیانے یک پوستین روباه سیاه و یک پوستین روباه سفید مصحوب روپ خواص بآن حضرت فرستادند وآن مسرت الصدر سلطنت عرضداشتے مشتمل بر سپاس گذاری این مرحمت نوشته این بیت را در انجام مرقوم ساختند. ع

	گر بر تن من زبان شود هر موئے		یک شکر تو از هزار نتوانم کرد	

و بروپ خواص سپرده او را رخصت معاودت ارزانی داشتند و چون به اله آباد رسیده روزے چند بشادکامی گذرانیدند قضا را والده سلطان خسرو نقاب آراے نهانخانه عدم گشت تفصیل این اجمال آنکه درنیولا پیوستے در دماغ آن عفت سرشت بهم رسید و سودائے بر مزاج استیلا یافت ؛ چون خسرو از بیراه روی در ملازمت حضرت عرش آشیانے همواره به شکوه شاهنشاهی می پرداخت این غم سربار آن گشت در روزے آنحضرت به شکار تشریف برده بودند پوشیده از پرستاران افیون خورده سر بالین فنا نهاد و چون سرآمد پردگیان حرم سراے سلطنت بود دانس و الفت تمام با و داشتند خاطر قدسی مظاهر ازین سانحه به نهایت ملول و بغایت اندوهگین شد و بر دل مهر منزل این مصیبت سخت گرانی کرد و حضرت عرش آشیانے از استماع این حادثهٔ ناگزیر و آشفتگی ضمیر فیض پذیر فرمان از روے کمال مهربانی و غمگساری فرستاده تسلی بخش خاطر عاطر شدند ؛ و از سوانح این ایام رفتن عبد الله خان ست بدرگاه عرش آشیانے چون شریف خان وکیل السلطنت شد صحبت عبد الله خان با او درنگرفت د

ادپیوسته درخدمت شاهنشاهی شکوه ایشان میکرد ناگزیر برفاقت خواجه یادگار روے امید بدرگاه بادشاه جمجاه نهادند. وآنحضرت
جوہر اصالت وشجاعت از سیماے خان مذکور دریافته وشایسته تربیت دانسته بمنصب ہزار وپانصدی وخطاب صفدرخانی امتیاز
بخشیدند وخواجه یادگار رانیز بمنصب عزت برافراختند درہنگامیکه مرکب شاهی از فتح پور متوجه آله آباد گشت اگرچه حضرت عرش آشیانی
رخصت گونه ارزانی داشته بودند لیکن از صمیم دل بجدائی آن قرة العین خلافت راضی نبودند بلکه ازین دورے نهایت دل آزردگی
داشتند وجمعی از فتنه جویان واقع طلب هر روز مقدمه ترتیب داده وحشت افزاے خاطر قدسی مظاهر میگشتند. درین ایام از دوام
باده گساری آنحضرت به لباس دلسوزی شکایت میکردند. وازمویدات خواهش اهل غرض آن شد که یکی از واقعه نویسان شاهی
به خانه زادے که درسلک خواص منسلک بود نسبت تعشق بهم رسانیده وآن بے ادب شیفته خدمتگار دیگر شد وهرسه باتفاق
بگریختند وخواستند که خود را بدکن رسانیده درحمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند وچون حقیقت حال بمسامع جلال رسید
فی الفور جمعی از سواران چالاک بجهت گرفتن آنها تعین شدند اتفاقاً هرسه را بدست آورده در دقیقه که آتش قهر شاهنشاهی
در اشتعال بود بحضور عالی حاضر ساختند وبموجب حکم واقعه نویس را درحضور پوست کنده یک خدمتگار را خواجه سرا کردند.
ودیگرے را چوب کاری نمودند ازین سیاست رعب وهراس عظیم در دلها جاکرد دراه گریختن مسدود شد. داین قضیه را
ارباب غرض بعد آب وتاب بعرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند. وخاطر مهر ناظر آنحضرت سخت برآشفت دبرزبان الهام
بیان گذشت که ما تا امروز جهانی را به شمشیر تسخیر کرده ایم حکم کندن پوست گوسپندے درحضور خود نکرده ایم فرزندان ما عجیب
قسی القلب اندکه آدمی را درپیش خود پوست میکنند همین هرزه درایان فتنه انگیز بعرض رسانیدند که شراب را با افیون ممزوج
فرموده زیاده از انچه طبیعت برداشت تواند کرد نوشجان می نمایند. درہنگام طغیان کیف واستیلاے نشه سورش مزاج بهم رسیده
احکام ندامت انجام صادر میشود ودران وقت هیچکس را یاراے چون وچرا نیست اکثرے خود را بگوشه کشیده مخفی می سازند
وچندے که ناگزیر باشند حکم نقش گلیم وصورت دیوار دارند چون خاطر فیض مآثر نگران احوال ایشان بود وتعلق مفرط بآن درة التاج
سلطنت داشتند راے صواب نما چنان تقاضا فرمود که به آله آباد خود تشریف برده وجگرگوشه را همراه گرفته بدار الخلافت
بیاورند. وبه این اندیشه شب دوشنبه یازدهم شهریور سنه هزار ودوازده هجری رایات اقبال به انصوب ارتفاع یافت
وبرکشتی نشسته متوجه پیشخانه که درسه کروهی شهر برلب آب جون ترتیب پذیرفته بود شدند قضارا در اثناے راه کشتی برزمین
نشست وهرچند ملاحان دست وپا زدند دران نیم شب نتوانستند کشتی را درآب انداخت ناگزیر تا سفیده صبح درمیان دریا توقف

واقع شد و بعد از طلوع آفتاب امرای عظام کشتی ہاے خود را پیش رانده سعادت کورنش حاصل نمودند و نزد رموز خوانان انفس و آفاق ظہور این کریمه علیمی اشارتی بود بر فسخ این عزیمت لیکن شکوه آنحضرت زبانها را لگام بسته بود بالجمله از آن جا به پیشخانه نزول اتفاق افتاد و روز دیگر باران به شدت بارید و مقارن این خبر بیماری حضرت مریم مکانی رسید و چون ایشان باین یورش راضی نبودند عرش آشیانی حمل بر تمارض فرمودند و درین دو سه روز به سبب افزونی بارش هیچکس خیمه بیرون نتوانست کرد و غیر از دولتخانه خاص و پیشخانه چندے از بند ہاے نزدیک دیگر جا در سے بنظر در نمی آمد و شب چهارشنبه خبر رسید که حال مریم مکانی دگرگون شد و اطبا قطع امید نموده دست از معالجه باز کشیده اند آنحضرت بامید آنکه دیدار واپسین دریابند عنان معاودت معطوف داشتند و بعبادت قبله خویش رفته احوال ایشان را بسے پریشان یافتند و هرچند خواستند که اندرزی و سخنی از آن عفت سرشت وا کشند زبان یارا ے گویائی نداشت ناگزیر بقضاے ایزدی رضا داده خلوت گزین کلبه اندوه گشتند ۰ و شب دوشنبه هفدهم شهریور سال هزار و دوازده بارگاه عصمت او از کدورت کده دنیا در کشیده نقاب گزین خلوتسراے نزهت گشت و ازین سانحه جهانے شوریده و روزگار سوگوار درآمد ٭ حضرت عرش آشیانی موے سر و ریش و بروت سترده لباس ماتم پوشیدند و چندین هزار کس از امرا و منصبداران و احدی و شاگرد پیشه بموافقت آنحضرت رخت مصیبت اختیار نمودند و بادشاه جم جاه نعش را بر دوش گرفته قدمے چند راه پیمودند و بعد از امرا نوبت نوبت برداشتند و تابوت را روانه دہلی ساخته با دل زار و دیده خونبار بدولتخانه معاودت فرمودند و روز دیگر خود از کثرت سوگواری برآمده و جمیع بندگان را از آن لباس برآورده هریکے را فراخور پایه خلعت عنایت فرمودند و جسد گرامی در عرض پانزده پهر بدہلی رسیده در مزار فائض الانوار حضرت جنت آشیانی مدفون گردید ٭ و چون خبر نهضت موکب اقبال عرش آشیانی بصوب الٰه آباد و فسخ آن عزیمت بجهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عفت قباب بقدسی سراے جاودانی بحضرت شاهی رسید پیشخانه و تامل شریف خان را بحکومت بهار دستورے فرموده رایات نصرت آیات بدریافت ملازمت پدر بزرگوار افراشته متوجه دارالخلافت اکبرآباد شدند تا غبار کدورتے که بر مرآت خاطر حقیقت مناظر نشسته بود زدوده شود و درین مصیبت والده ماجده شریک باشند و عرش آشیانی نوید حضور دافر السرور آن مسرت القلب را غمزداے این ماتم دانسته جهان جهان نشاط و شادکامی در سر گرفتند و حضرت شاهی در ساعت مسعود سال مذکور بادراک دولت ملازمت سعادت اندوختند و بعد از آنکه رسوم توره و آداب بجا آوردند عرش آشیانی فرزند اقبالمند را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرح بخش دل اندوهگین شدند و بنده‌هاے اخلاص آئین بعیش و شادی قرین و سانحه واقعه طلب خجلت زده غمگین و اندوهگین گشتند جهان را رونق دیگر پدید آمد روزگار که سر شوریدگی

در سر داشت آرام و تسکین یافت فتنه که چشم گشوده منتظر فرصت می بود بگران خواب غفلت افتاد نقاره شادی بلند آوازه
شد حضرت شاهی دو صد عدد مهر صد تولگی و چهار مهر پنجاه تولگی و یک مهر بست و پنج تولگی و یک مهر بست تولگی و سه مهر پنج تولگی
بصیغه نذر و یک قطعه الماس که یک لک روپیه بها داشت و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند بعد از فراغ این مجلس حضرت
عرش آشیانی از بارگاه خاص و عام برخاسته متوجه حرم سرای خلافت شدند و چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع
حضرت شاهنشاهی قدر گرانی داشت باطن شکایت آگین ذخیره های کهن را بیرون فرستاد و زبان معجز بیان بگویائی در آمد و
بعد از آنکه سخنی چند عنایت آمیز گذارش یافت فرمودند که با چنان ظاهر میشود که از افراط باده پیمائی دماغ شما خلل پذیرفته بهتر
آن ست که روزی چند بدولتخانه ما بسر برید تا تدبیرات بکار برده باصلاح مزاج شما پردازیم و ایشان را در عبادت خانه
نشانده بعضی از خدمتگاران معتمد را بطریق دیدبانی گماشتند و هر روز والده ها و همشیره ها نزد ایشان آمده دلدهی و خاطر جوئی
میکردند تا ده روز دران سعادتکده بسر بردند و چون معلوم شد که از دوام باده گساری و آشفته دماغی ایشان آنچه بعرض رسیده
بود وقوعی نداشت دستوری شد که بدولتخانه تشریف برند و چندی از ملازمان ایشان که از غضب حضرت عرش آشیانی
بیم و هراس بخاطر راه داده بگوشه ها خزیده بودند باز آمده سرگرم بخدمت گردیدند و حضرت شاهی هر روزه بکورنش والد بزرگوار
خود استسعاد یافته مشمول مراحم می گشتند درین ایام مکتوب های هادی شاه راه شیخ حسین جامی که در سلسله علیه خواجهای بزرگوار
بگذارش جان و تن دادرس بانفس هزار فن بی همتا بود بحضرت شاهی رسید مضمون آنکه حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس الله
سره العزیز را در خواب مشاهده کردم فرمودند که درین زودی سلطان سلیم بر اورنگ فرماندهی بر آمده روزگار را بداد و دهش
آباد گردانند و غمزدگان عالم را ببخشش شاد سازند و از غرایب حکایات که دران روزها روداد آنکه حضرت شاهی گران بار نام فیلی
داشتند که در جنگ فیل بی همتا بود و فیلی که در برابر صدمات او پا استوار کند در فیلخانه بادشاهی نشان نمی دادند و همچنین خسرو آب روپ
نام فیلی داشت که او نیز در جنگ فیل سر آمده بود حضرت عرش آشیانی حکم فرمودند که آن دو کوه گران سنگ را باهم در جنگ
در اندازند و رن تهمن نام فیلی را از حلقه خاصه بکمک مقرر فرمودند که هرگاه یکی از انها بر دیگری غالب آید فیلبانان از نگهداشت
آن باز مانند فیل مذکور از کمین بر آمده کمک کند این فیل را باصطلاح فیلبانان طبانچه می نامند و این از تصرفات حضرت عرش
آشیانی ست که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن فیلان سرکش بخاطر آورده اند و لود لنگر و چرخی و اد چاری نیز از اختراعات
آن حضرت ست بالجمله حضرت شاهی و خسرو التماس نمودند که بر اسپان سوار شده از نزدیک تماشا کنند حضرت عرش آشیانی

در جھروکہ نشستہ شاہزادہ خرم را نزدیک خود حکم نشستن فرمودند۔

دو کوہ آہنی از جاے جنبید ‖ زمین گوئے ز سر تا پاے جنبید

بعد از زد و خورد بسیار فیل گرانبار آثار چیرگی ظاہر ساخت و حریف خود را عاجز و زبون ساخت درین وقت بموجب قرارداد فیل رنتھمن را بہ کمک آوردند۔ و جمعی از بندہاے حضرت شاہی فیلبان را از پیش آوردن مانع آمدہ کلوخے و سنگے چند بجانب فیلبان انداختند و بے محابا بموجب حکم فیل را پیشتر راندہ روبرو کرد اتفاقاً سنگے بر شقیقہ فیلبان رسید و قطرہ چند بر روے و سینہ او چکید خسرو با جمعے از ہرزہ درایان بخدمت آنحضرت رفتہ گستاخی مردم شاہی و مجروح شدن فیلبان را بہ مبالغہ معروض داشتند و اندکے را بسیار وانمودند حضرت عرش آشیانے ازین گستاخی و بیباکی متغیر و متوحش گشتہ بہ شاہزادہ خرم فرمودند کہ نزد شاہ بھائی خود رفتہ بگویند کہ شاہ بابا میفرمایند کہ در حقیقت این فیل ہم از شماست سبب عنف و بے اعتدالی چیست شاہزادہ خرم بحکم جد بزرگوار شتافتہ بلطف بیان و حسن ادا گذارش این پیغام نمودند حضرت شاہی در جواب فرمودند کہ ما را ازین مقدمات اطلاعی نیست و اصلا بزدن فیل و فیلبان راضی نبودہ ایم و نہ فرمودہ ایم آنحضرت عرض کردند کہ اگر چنین است حکم شود کہ ما خود توجہ نمودہ بآتشبازی و دیگر تدبیرات فیلان را از ہم جدا سازیم حضرت شاہی بہ شگفتہ پیشانی اجازت دادند و آن حضرت حکم بگذاشتن چرخی و بان فرمودند ہر چند تدبیرات بکار بردند اثرے از ان مترتب نہ گشت تا آنکہ فیل رنتھمن ہم زبون شدہ رو بہزیمت نہاد و ہر دو بآب جون در آمدند و فیل گرانبار بر رو پیچیدہ بود و دست باز نمی داشت ناگاہ کشتی کلان در میان حائل شدہ گرانبار از شدت باز ماند شاہزادہ خرم بخدمت جد بزرگوار شتافتہ مراتب آداب را پاس داشتہ عرض نمود کہ شاہ بھائی باین جرات و گستاخی رضا ندادہ اند و بدانستگی ایشان واقع نشدہ در اصل سخن را بتفاوت عرض کردہ اند۔ و درہمان ایام واقعہ ہایلہ حضرت عرش آشیانے رو داد و آنحضرت را در مدت پنجاہ و یک سال سلطنت ہرگز نسیم ناکامی بر طرہ اعلام دولتش نہ وزیدہ و ہیچگونہ پاے یکران دولت و اقبالش بہ سنگ در نیامد بہر جانب کہ عزیمت نمودے اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت انتسابش بودے و بہر طرف کہ قصد فرمودے بخت مانند تخت سر در پاے عرش فرسایش داشتے آسمان بکام او گردش گزین بود و زمین بہ مرام او در تمکین تا آنکہ روزگار خود پرداخت و آن بادشاہ جمجاہ را از تخت فرمانروائی بر تختہ ناکامی کشید اجمال این حادثہ آنکہ روز دوشنبہ بستم شہر جمادی الاول ۱۰۱۴ سنہ ہزار و چہاردہ ہجری مزاج اعتدال سرشت از مرکز صحت انحراف پذیرفت و عارضہ تپ اشتداد یافتہ منجر باسہال گشت شاہزادہ خرم از کمال سعادتمندی متکفل خدمت بیمارداری گردید و حکیم علی کہ سرآمد اطباے عہد بود متصدی علاج شد و چون زمان قضیہ ناگزیر رسیدہ بود ہر چند بمعالجہ و دوا پرداختند

وتدبیرات بکار بردند اثرے ازان مرتب نه گشت وروے بهبود در آینهٔ حال مرئی نه شد. وچون سلطان خسرو خواهرزاده راجه مان سنگهه وداماد خان اعظم درین دولت خصوصًا درین وقت حل وعقد امور سلطنت باین دو کس تعلق داشت بخاطر حق ناشناس قرار داده که باوجود حضرت شاهی چنین ناخلفی را به سلطنت برداشته به ترتیب اسباب فتنه وفساد پردازند و آنحضرت از غدر معاندان وقوف یافته بنابر حزم واحتیاط که از شرائط جهانداری ست درچنین وقت خود را از سعادت خدمت پدر عالی قدر محروم داشته ترک آمد ورفت بدرون قلعه فرمودند وشاهزاده خورم بادل قوی وعزم درست درمیان دشمنان و بد ایشان پاے همت افشرده دولت ملازمت جد بزرگوار را از دست نداده اگرچه مکرر والد ماجد آن قرة العین پیغام فرستاده که درین آشوبگاه بے تمیزے وتلاطم امواج فتنه بسر بردن صلاح وقت نیست قطب وار قدم همت برجا داشته ترک عزیمت نفرمودند تا آنکه بفرموده پدر نامور و مادر بلند اختر آن سرپرآراے سلطنت نزد آنحضرت شتافتند و هرچند در بردن شاهزاده مبالغه نمودند برفتن راضی نه شدند و در جواب معروض داشتند که تا رائحهٔ حیات جد بزرگوار بمشام جان میرسد. امکان جدائی در تصور نمی گنجد از انجا که حافظ حقیقی در همه حال حارس آن عزیز دین ودولت بود در ان طوفان حوادث از آسیب عین الکمال چنانچه باید حراست نمود ❊ و درین ایام از کنیزان حضرت شاهی دو پسر متولد شدند وبجهاندار و شهریار موسوم گشتند. وچون قضاے قادر قدیر وحکیم خبیر بران رفته بود که آنجا مکار حق بمرکز قرار گیرد وجهان تیره از خلافت وارث حقیقی ملک روشنائی پذیرد این طائفه حق نشناس از اراده باطل ندامت گزیده شرمنده وسر افگنده بخدمت حضرت شاهی شتافتند و آنحضرت روز دیگر بملازمت حضرت عرش آشیانی تشریف برده در حالت نزاع بدولت دیدار سعادت اندوختند و برحسن استقامت شاهزاده خورم تحسین وآفرین فرمودند و آن سرو جویبار خلافت را همراه خود برده بدولتخانه آوردند ❊ شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الاخری سنه هزار و چهارده هجری آن شاهباز اوج خلافت ازین سراے فانی به نزهت سراے جاودانی شتافت وروز دیگر بلوازم تجهیز وتکفین پرداخته درباغ سکندره بجوار رحمت الٰهی سپردند ولادت گرامی در نهصد وچهل ونه روے داد وجلوس در نهصد وشصت سه اتفاق افتاد و آنحضرت را سه پسر دالاگهر وسه صبیهٔ قدسیه بودند نخستین شاه عادل باذل نورالدین محمد جهانگیر که سرپرآراے خلافت شد. دوم سلطان مراد که در سنه هزار وهفتم مطابق سال چهل وچهارم اکبرشاهی بادمان شراب در ولایت دکن درگذشت سوم سلطان دانیال که در سنه هزار وسیزدهم هجری موافق سال چهل ونهم اکبرشاهی او نیز بافراط شراب خواری وباده گساری در ملک دکن وفات یافت واسامی صبیه باینست شاهزاده خانم شکر النسا خانم آرام بانو بیگم بعد ازین انچه مرقوم قلم مشکین رقم گردیده تالیفی ست که

حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه تا اوایل سنه نوزده جلوس خود متوجه جمع و تحریر آن گشته اند و از انجا تتمه اخبار را تا آخر ایام حیات
و انجام مدت سلطنت که کلهم بیست و یک سال و هشت ماه و بست روز بوده با شطرے از اوایل احوال حضرت صاحبقران ثانی
شاهجهان بادشاه که بعد از استماع واقعه والد نامدار از قلعه جنیر دکن بجانب دار الخلافت اکبرآباد متوجه گشته تا بر تخت سلطنت فرخنده
جلوس فرموده اند راقم سطور دلیل طریق نامرادی محمد هادی جهت تکمیل کتاب چنانچه در دیباچه ایمائے بآن رفته الحاق نموده و اراده
و خواهش دارد که اگر اجل امان دهد و فرصت دست بهم داده دماغ یاوری نماید مجملی از احوال آن بادشاه فریدون فر جم جاه را که
رب النوع سلسله سلاطین تیموریه است داستان بوده من اوله الی آخره به سلک تحریر کشیده در ذیل این نسخه مندرج سازد تشنه لبان
جویاے اخبار را به شادابی اظهار حقیقت سیراب گرداند و منه الاعانة و التوفیق

ذکر وزرای حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه در زمان شاهزادگی

نخست راے گهنسور خدمت دیوانی آنحضرت داشت بعد ازان بایزید بیگ باین خدمت پرداخت بعد ازان خواجه محمد دوست
کابلی که در ایام سلطنت بخواجه جهانی روشناس گشت دیوان شد. بعد ازان خان بیگ باین منصب امتیاز یافت اما مدار مهمات
بر شریف خان پسر عبد الصمد شیرین قلم بود که پس از جلوس بخطاب امیر الامرائی و والا پایهٔ وکالت سر عزت بر فلک سود و چون
لب سنگهه بنام نامی خنان شد و فرق منیر بالقاب گرامی ارتفاع پذیرفت چندے کار دیوانی بر وزیر خان محمد مقیم بدستور
عهد حضرت عرش آشیانی بحال داشته بعد از چند روز وزارت نصف ممالک محروسه بوزیر الملک خان بیگ والا شاهی
مذکور مرحمت فرمودند و وزارت نصف ممالک میرزا غیاث بیگ طهرانی را بخطاب اعتماد الدوله امتیاز بخشیده تفویض نمودند
لیکن اعتماد الدوله اختیارے در وزارت نداشت گویا پیشکار امیر الامرا بود و بیرم خان امیر الامرا وکیل و مدار علیه بود و چون
او به بیماری مزمن گرفتار آمد و مرکب مسعود بصوب کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی مخاطب بآصف خان بخدمت جلیل القدر
وکالت سوم صفر سنه یک هزار و پانزدهم هجری چهره سعادت برافروخت خواجه ابو الحسن تربتی را بهمراهی خود التماس نمود
تا سررشته دفتر و کاغذ نگاه دارد و خواجه اگرچه مرد راست و درست کارگذار بود اما به ترشروئی و درشت خوئی اتصاف داشت
و بعد ازانکه آصف خان بمهم دکن همراه شاهزاده پرویز رخصت یافت بست هفتم جمادی الاولی سنه یک هزار بست هجری خدمت
دیوانی به اعتماد الدوله باز گشت و او تا آخر ایام حیات به استقلال تمام بلوازم امر خطیر پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم
نوبت دیگر بتاریخ دوازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار سی و یک هجری خواجه ابو الحسن خلعت وزارت پوشیده بعد ازانکه جهانگیر

از درگاہ معلی اخراج نمودند یمین الدولہ آصف خان خلف الصادق اعتماد الدولہ را تا پانزدہم صفر سنہ یک ہزار سی و پنج ہجری بہ منصب بزرگ وکالت اختصاص بخشیدند و ہمچنان خواجہ ابوالحسن بخدمت دیوانی مشغول بود و خلعت استقلال یافت تا آن کہ حضرت جنت مکانے از جہان فانی بقدسی سرائے جاودانی شتافتند ❊

اولاد امجاد آنحضرت

آن شاہ جنت مکان را پنج پسر والاگہر و دو دختر قدسی اختر بودند اول سلطان خسرو دوم سلطان پرویز سوم سلطان خرم چہارم سلطان جہاندار پنجم سلطان شہریار دختر کلان سلطان نثار بیگم و خورد بہار بانو بیگم خسرو و جہاندار در زمین حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ آن مسافران راہ بقا در محل خود رقم زدہ کلک بیان گشتہ واز خسرو دو پسر و یک دختر ماندہ بود بعد از شنقار شدن آنحضرت بطریقے کہ نگاشتہ شدہ راہ ممات پیش گرفتند دختر تا حال در قید حیات ست از سلطان پرویز طفلی و صبیہ بود طفل از پدر بزرگ دی رحلت نمود صبیہ در عقد از دولج شاہزادہ داراشکوہ است واز شاہجہان چہار پسر اقبالمند و سہ دختر قدسی اختر روشنی افزائے دیدۂ پدر بزرگوار اند اول سلطان داراشکوہ دوم سلطان شجاع سوم سلطان اورنگ زیب چہارم سلطان مراد بخش و دختر اول سریہ بانو بیگم دوم جہان آرائے بیگم سوم روشن آرائے بیگم واز جہاندار اولاد نماند واز شہریار دخترے ہست ارزانی بیگم نام ❊

ذکر فضلائے معتبر آنحضرت

ملا روزبہان تبریزی ملا شکر اللہ شیرازی بقاسری میر ابوالقاسم گیلانی ملا باقر کشمیری ملا محمد سیستانی ملا مقصود علی قاضی نوراللہ ملا فاضل کابلی ملا عبدالحکیم سیالکوٹی ملا عبداللطیف سلطانپوری ملا عبدالرحمن بہورہ گجراتی ملا فاضل کابلی ملا آن حسن مرغی ملا محمود جونپوری

ذکر حکمائے آنحضرت

حکیم رکنا کاشی حکیم صدرا ملقب بمسیح الزمان حکیم ابوالقاسم گیلانی ملقب بحکیم الملک حکیم مومنائی شیرازی حکیم روح اللہ کابلی نعیم بید گجراتی حکیم تقی گجراتی ❊

ذکر شعرا کہ نزد آنحضرت بودند

باباطالب اصفہانی حیاتی گیلانی ملا نظیری نیشاپوری ملا محمد صوفی مازندرانی ملک الشعرا طالبا آملی سعیدائی گیلانی زرگرباشی میر معصوم کاشی نول شورہ کاشی ملا حیدر حصائی شیدا ❊

ذکر حافظان که در خدمت بودند

حافظ نادعلی حافظ کتب مقامات اخری حافظ عبدالله استاد محمد مالی حافظ چیله ٭

ذکر نغمه سرایان هند

چترخان پرویه داد ماکو خمره ٭

ذکر خواستگاری نورجهان بیگم در سال ششم

میرزا غیاث بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد خان بخدمت شاه جمجاه شاه طهماسپ صفوی پیوست شاه وزارت مرو را به خواجه محمد شریف تفویض فرمود خواجه را دو پسر بود نخستین آقا طاهر دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیه میرزا علاء الدوله پسر آقا ملا را جهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری نمود او بعد از فوت پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان گشت و در قندهار صبیه دیگر حق تعالی بوی ارزانی داشت و در فتحپور بسعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه ناصیه اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت و جوهر رشد و کاردانی بوالا پایه دیوانی بیوتات فرق عزت برافراخت میرزا غیاث بیگ با نویسندگی و معامله فهمی بغایت نیک ذات و کارگذار بود در تتبع شعر قدما بسیار نموده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را بغایت متین و آبداری نوشت بعد از فراغ خدمات مرجوعه خلاصه اوقاتش صرف شعر و سخن پیشه سلوک معاش او با اهل حاجت بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او نرفت که آزرده برگشته باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بیباک بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند علیقلی بیگ استجلو که از تربیت کرده های شاه اسمعیل ثانی بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و بحسب سرنوشت دختر میرزا غیاث بیگ را که در قندهار بوجود آمده بود بوی نسبت فرمودند و در آخر بخدمت جهانگیر بادشاه پیوسته بخطاب شیر افگن و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در صوبه بنگاله جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و خاتمه کار آن بیعاقبت و کشتن قطب الدین خان بجای خود در قلم پذیرفته و چون شیر افگن بجزای عمل خویش گرفتار گشته آواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان صوبه بنگاله صبیه میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس به خطاب اعتماد الدوله سربلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت بنابر غبار آزاری که از کشتن قطب الدین خان بر حواشی خاطر اشرف نشسته بود برقیه سلطان بیگم والده بیبی خویش بخشیدند مدتی در خدمت ایشان بناکامی گذرانید و چون هنگام سطوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد در رسید اقبال باستقبال شتافت طالع از گران خواب بیدار شد و سعادت

روسے آورد دولت حجلہ آراست زمانہ بہ مشاطگی پرداخت ہوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از ہر سو ہجوم آوردہ و درہاے بستہ را کلید آمد و دلہاے خستہ را دوا شد بالجملہ از نیرنگیہاے آسمانے روزے در جشن نوروز جہان افروز بنظر دوربین آنحضرت مقبول آمدہ در سلک پرستاران حرم سراے خلافت انتظام یافت و آناً فاناً پایہ عزت و قبول او ارتفاع و اعتلا پذیرفت نخست نور محل نام کردند پس از روزے چند خطاب نور جہان بیگم عنایت شد جمیع خویشان و منتسبان او بانواع مراحم و نوازش اختصاص یافتہ و اعتماد الدولہ بہ منصب وکالت کل و ابو الحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتقاد خان و خدمت خانسامانی سرفراز گشت نسبت خویشی و کامروائی خویشان موقوف غلامان و خواجہ سرایان اعتماد الدولہ ہر کدام خطاب خانی و منصب ترخانی گرفتند برکتری دائی دلارام نام کہ بیگم را شیر دادہ بود بجاے حاجی کوکہ صدر اناث شد و مدد معاشی کہ بعورات مرحمت میگشت صدر الصدور بمہر او معتبر میداشت ✦

کنند خویش و تبار تو نازمی زیبد　　بحسن یک تن اگر یک قبیلہ ناز کنند

بغیر از خطبہ دیگر آنچہ لوازم سلطنت و فرمانروائی بود ہمہ بفعل آمد چندے در جھروکہ نشست و جمیع امرا بکورنش آمدہ گوش بفرمان داشتند سکہ بنام بیگم زدند و نقش سکہ این بود ✦




بحکم شاہ جہانگیر یافت صد زیور　　بنام نور جہان بادشاہ بیگم زر

و طغراے فرامین چنان نقش بست (حکم علیۃ العالیہ نور جہان بیگم بادشاہ) در رفتہ رفتہ کار بجاے کشید کہ از بادشاہی بجز نامے باقی نماندہ مکرر میفرمودند کہ من سلطنت را بنور جہان بیگم ارزانی داشتم و بجز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت مرا ہیچ در نمی باید از خوبی و نیکنامی بیگم چہ نویسم خیر او غالب بر شر بود بلکہ شر نبود ہر جاکہ کار افتادہ را عقدہ پیش می آمد و بخدمت بیگم ملتجی گشت گرہ از کارش برکشودہ کامیاب مراد ساخت و ہر کسے بدرگاہ او پناہ برد از آسیب ظلم و ستم محفوظ ماند ہر جا دخترے بود و یتیم و بیکس بقصد ثواب عروس کردہ در خور حالت او جہیز لطف فرمودند ممکن کہ در عہد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کردہ لطف فرمودند و از سلسلہ علیہ او نفع بسیار بخلق اللہ رسید ✦

سکہ ہائے عہد جہانگیری کہ بعنایت جناب فیضمآب مسٹر تھارنھل صاحب بہادر جج میرٹھ از نظرم گذشتند نقش آن سکہ ہا بعینہ درینجا ثبت ست۔

سکہ اشرفی

شاہ نور الدین جہانگیر ابن اکبر بادشاہ
روئے زر را ساخت نورانی برنگ مہر و ماہ - ۱۰۱۵ - ضرب لاہور




سکہ روپیہ

نور الدین جہانگیر شاہ اکبر شاہ
ماہ فروردی الٰہی ضرب جہانگیر نگر سنہ ۵




سکہ روپیہ

ز نام شاہ جہانگیر شاہ اکبر نور سنہ ۱۲
ہمیشہ باد ابر روئے سکہ لاہور




سکہ روپیہ

نور الدین جہانگیر شاہ اکبر شاہ
بہمن الٰہی ضرب برہانپور سنہ ۱۰۲۰




سکہ روپیہ

ز نام شاہ جہانگیر شاہ اکبر نور سنہ ۱۴
ہمیشہ باد ابر روئے سکہ لاہور ۱۰۲۸




سکہ روپیہ

نور الدین جہانگیر شاہ اکبر شاہ
ماہ مہر الٰہی سنہ ۱۰۳۱ ۱۸




سکہ روپیہ

ز نام شاہ جہانگیر شاہ اکبر نور ۱۰۳۳
ہمیشہ باد ابر روئے سکۂ لاہور سنہ ۱۹




سکہ روپیہ

نور الدین جہانگیر شاہ اکبر شاہ
ماہ آذر الٰہی ضرب سنہ ۱۰۳۲ ۱۷




سکہ روپیہ

نور الدین جہانگیر شاہ اکبر شاہ
ماہ بہمن الٰہی ضرب سیسرام ۱۰۲۶




سکہ روپیہ

لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ضرب
نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ




سکہ روپیہ

نور الدین جہانگیر بادشاہ
تیر الٰہی ضرب سورت سنہ




سکہ روپیہ

لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ضرب
نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی



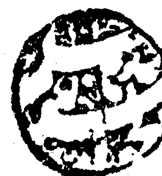

سکہ روپیہ

نور الدین جہانگیر شاہ اکبر شاہ
ماہ اردی بہشت الٰہی ضرب سیسرام




سکہ روپیہ

ز جہانگیر شاہ اکبر شاہ سنہ ۱۴
سکہ قندھار شد دلخواہ

سکہ روپیہ

لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ضرب
محمد جہانگیر بادشاہ غازی




سکہ روپیہ

ز جہانگیر شاہ اکبر شاہ
سکہ قندھار شد دلخواہ



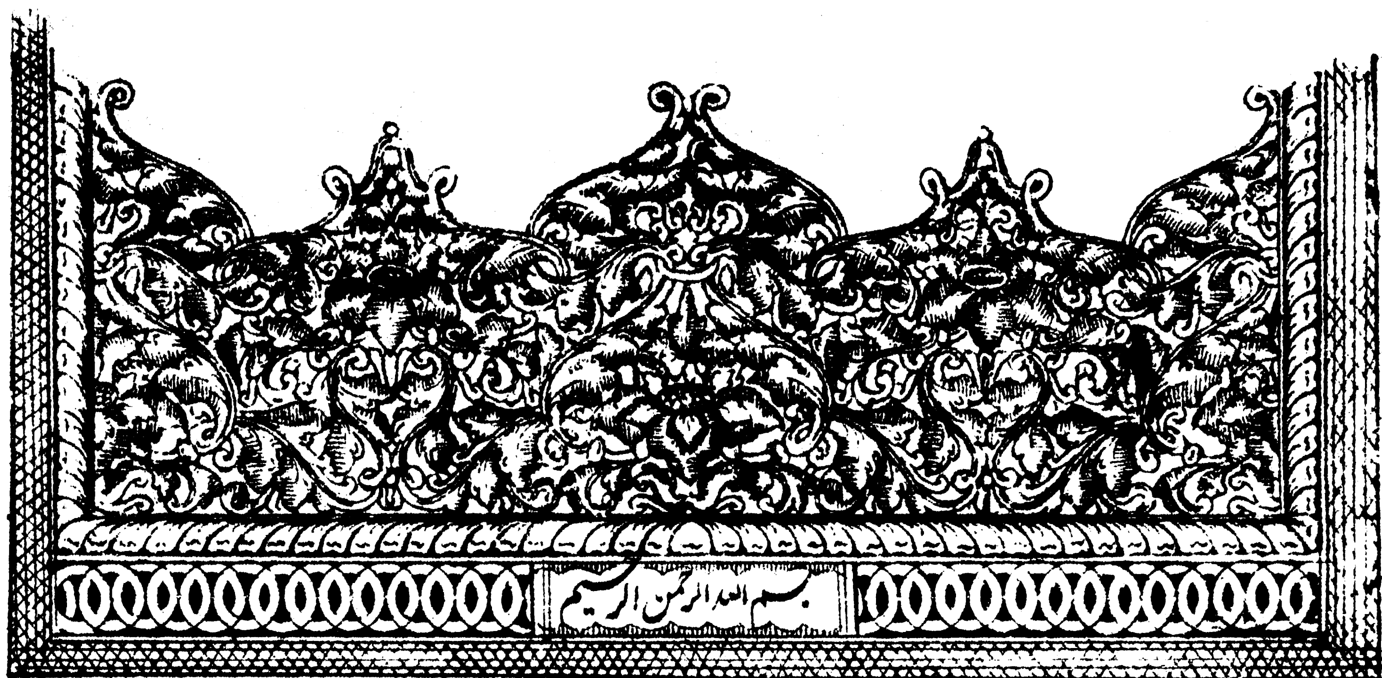

به عون و صون خلاق زمین و آسمان و صناع مکین و مکان

الحمد لله والمنة کتاب مستطاب آئینه شاهد نمای شکوه پذیری یعنی تاریخ عهد سلطنت نورالدین جهانگیر بادشاه

توزک جهانگیری

مرزا محمد هادی معتمد الخدمت که مسودات تحریر نموده شاه مرحوم را باضافه دیباچه و حالات مابعد ترتیب داده

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکهنو بحسن خوبی طبع گردید



از عنایات بیغایات الٰهی یکساعت نجومی از روز پنجشنبه هشتم جمادی الثانی هزار و چارده هجری گذشته در دار الخلافت آگره در
سنه سی و هشت سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمودم پدرم را تا بیست و هشت سالگی فرزند نمی زیست و همیشه بجهت بقاے فرزند
بدرویشان و گوشه نشینان که ایشان را قرب روحانی بدرگاه الٰهی حاصل ست التجامی بردند چون خواجه بزرگوار خواجه معین الدین
چشتی سرچشمه اکثر اولیاے هند بودند بر خاطر گذرانیدند که بجهت حصول این مطلب رجوع بآستانه متبرکه ایشان نمایند باخود قرار دادند
که اگر الله تعالے پسرے کرامت فرماید از راه این ارزانی دارد از آگره تا بدرگاه روضه منوره ایشان که یک صد و چهل کروه است
پیاده از روئے نیاز تمام متوجه گردم در سنه نهصد و هفتاد و هفت روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول هفت گهری از روز ندکور گذشته
بطالع بست و چهارم درجه میزان الله تعالی مرا از کتم عدم به وجود آورد و دران ایام که والد بزرگوارم جویاے فرزند بودند شیخ سلیم نام
درویشے صاحب حالت که طے بسیاری از مراحل عمر نموده بودند در کوهے متصل بموضع سیکری از مواضع آگره استقامت داشت و
مردم آن نواحی به شیخ اعتقاد تمام داشتند چون پدرم بدرویشان نیازمند بودند صحبت ایشان را نیز دریافته بودند روزے در اثنای توجه
و بیخودی از ایشان پرسیدند که مرا چند فرزند خواهد شد فرمودند که بخشنده بی منت سه پسر به شما ارزانی خواهد داشت پدرم میفرمایند که
نذر نمودم که فرزند اول را بدامن تربیت و توجه شما انداخته شفقت و مهربانی شما را حامی و حافظ او سازم شیخ این معنی را قبول میفرمایند
و بر زبان میگذرانند که مبارک باشد ما هم ایشان را همنام خود ساختیم چون والدهٔ مرا هنگام وضع حمل نزدیک میرسد بخانه شیخ می فرستند
تا ولادت من در انجا واقع گردد بعد از تولد نام مرا سلطان سلیم نهادند اما من از زبان مبارک پدر خود نه در مستی و نه در هوشیاری شنیدم

که مرا محمد سلیم یا سلطان سلیم مخاطب ساخته باشند. همه وقت شیخو بابا گفته سخن میکردند والد بزرگوارم موضع سیکری را که محل ولادت من بود
برخود مبارک دانسته پای تخت ساختند و در عرض چهارده پانزده سال آن کوه و جنگل پر دد و دام شهری شد مشتمل بر انواع باغات و
عمارات و منازل متنزه عالی و جاهای خوش و دلکش بعد از فتح گجرات این موضع بفتح پور موسوم گشت چون بادشاه شدم بخاطر رسید
که نام خود را تغییر باید داد که این اسم محل اشتباه است بنام قیاصره روم ملهم غیب بخاطرم انداخت که کار بادشاهان جهانگیری ست
خود را جهانگیر نام نهم و لقب خود را چون جلوس در وقت طلوع حضرت نیر اعظم و نورانی گشتن عالم واقع شده نور الدین سازم و در
ایام شاهزادگی نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت و زمان جلال الدین اکبر بادشاه نور الدین نامی
متصدی امور سلطنت خواهد گشت همین معنی نیز در خاطر بود بنا برین مقدمات نور الدین جهانگیر بادشاه اسم و لقب خود ساختم. چون
این امر عظیم در شهر آگره واقع گشت ضرر است که مجملی از خصوصیات آنجا مرقوم گردد. آگره از شهرهای قدیم بزرگ هندوستان ست
بر کنار دریای جمنه قلعه کهنه داشت پدرم پیش از تولد من آنرا انداخته قلعه از سنگ سرخ تراشیده بنا نهاده اند که روندهای عالم
مثل آن قلعه نشان نمیدهند در عرض پانزده شانزده سال باتمام رسید مشتمل بر چهار دروازه و دو دریچه سی و پنج لک روپیه
که یکصد و پانزده هزار تومان رایج ایران و یک کرور و پنج لک خانی بحساب توران باشد خرج این قلعه شده آبادانی این معموره
بهر دو طرف دریای مذکور واقع شده جانب غرب رویه آنکه کثرت و آبادانی بیشتر دارد دور آن هفت کروه است طول آن
دو کروه و عرض یک کروه و دور آبادانی آن طرف آب که بر جانب شرقی واقعست دو نیم کروه است طول یک کروه و عرض نیم کروه
اما کثرت عمارات بنوعیست که مثل شهرهای عراق و خراسان و ماوراءالنهر چند شهر آباد توانند شد. اکثر مردم سه طبقه و چهار طبقه
عمارت کرده اند و انبوهی خلق بحدیست که در کوچه و بازار بدشواری تردد توان نمود و از آخر اقلیم ثانی ست شرقی آن ولایت قنوج
و غربی ناگور و شمالی سنبهل و جنوبی چندیری ست. در کتب هنود مسطور ست که منبع دریای جمنه کوهیست کلند نام که مردم را از شدت
سردی عبور در آنجا ممکن نیست جائی که ظاهر میشود کوهیست قریب به پرگنه خضرآباد. هوای آگره گرم و خشک ست سخن اطبا آن ست
که روح را به تحلیل می برد و ضعف می آرد به اکثر طبایع ناسازگار ست مگر بلغمی و سوداوی مزاجان را که از ضرر آن ایمن اند و ازین جهت ست
حیوانانیکه این مزاج و طبیعت دارند مثل فیل و گاومیش و غیر آن درین آب و هوا خوب میشوند پیش از حکومت افغانان لودی آگره معموره
کلان بود و قلعه داشت چنانچه مسعود سعد سلمان در قصیده که بمدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی در فتح قلعه
مذکور املا نموده مذکور ساخته است

حصار آگره پیدا شد از میانه گرد　　بسان کوه بر دبارهاے چون کهسار

چون سکندر لودی اراده گرفتن گوالیار داشت از دهلی که پاے تخت سلاطین هندست به آگره آمد و جاے بودن خود آنجا قرار داد و از آن تاریخ آبادانی معموره آگره روے در ترقی نهاد و پاے تخت سلاطین دهلی گشت چون حضرت حق سبحانه تعالی بادشاهی هند باین سلسله والا کرامت کرد - حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بعد از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودی و کشته گشتن او و فتح رانا سانگا که کلان ترین راجها و زمینداران ولایت هندوستان بود بر طرف شرقی آب جمنه زمینی خوش کرده چار باغی احداث فرمودند که در کم جائے بآن لطافت باغ بوده باشد نام آن گل افشان فرمودند و عمارت مختصری از سنگ سرخ تراشیده ساخته اند و مسجدے بر یک جانب آن باغ به اتمام رسیده در خاطر داشتند که عمارت عالی بسازند چون عمر وفا نکرد از قوه بفعل نیامد درین واقعات هر جا که صاحب قرانی نوشته شود مراد امیر تیمور گورگان است و هر جا که فردوس مکانی بقلم در آید حضرت بابر بادشاه است و چون جنت آشیانی مرقوم گردد حضرت همایون بادشاه است و چون عرش آشیانی مذکور شود حضرت والد بزرگوارم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازیست خربوزه و انبه و دیگر میوه ها در آگره و نواحی آن خوب میشود غالباً از میوه ها مرا به انبه میل تمام ست در ایام دولت حضرت عرش آشیانی اکثر میوه هاے ولایت که در هند نبود بهم رسید اقسام انگورها از صاحبی و حبشی و کشمشی در شهرهاے معتبر شایع گشت چنانچه در بازارهاے لاهور در موسم انگور آنمقدار که خواهند از هر قسم و هر جنس بهم میرسد - از جمله میوه ها میوه ایست که آنرا انناس می نامند و در بنادر فرنگ میشود در غایت خوشبوئی و راست مزه گی ست در باغ گل افشان آگره هر سال چندین هزار بر می آید از طیب ریاحین گلهاے خوشبوئی هند را بر گلهاے معموره عالم ترجیح میتوان داد چندین گل ست که در هیچ جاے عالم نام و نشان آن نیست اول گل چنپه گلی ست در نهایت خوشبوئی و لطافت بهیأت گل زعفران لیکن رنگ چنپه زرد مائل بسفیدی ست درخت آن در غایت موزونی ست و کلان و پر برگ و شاخ و سایه دار میشود در ایام گل یک درخت باغی را معطر دارد و از آن گذشته گل کیوڑه است که بهیارت وانداز غیر مکرر ست بوی او در تندی و تیزی بدرجه ایست که از بوے مشک هیچ کمی ندارد دیگر راے بیل که در بو از عالم یاسمن سفید ست غالباً برگهایش دو سه طبقه بر روے هم واقعه شده دیگر گل مولسری ست که درخت آن نیز بسیار خوش اندام و موزون و سایه دار ست و بوے گل آن در نهایت ملایمت دیگر گل سیوتی که از عالم گل کیوڑه است غالباً کیوڑه خاردار ست و سیوتی خار ندارد رنگ آن بزردی مائل ست و کیوڑه سفید رنگ ست ازین گلها و از گل چنبیلی که یاسمن سفید ولایت ست روغنهاے خوشبو میسازند و دیگر گلها ست که ذکر آن طولی دارد از درختان سرو صنوبر و چنار و سفیدار و بید موله که هرگز در هندوستان خیال نکرده بودند بهمرسیده و بسیار شده و درخت صندل که خاصه جزایر بود در باغات نشو و نما یافته ساکنان آگره در کسب هنر و طلب علم سعی بلیغ دارند

و طوائف مختلف از هر دین و هر مذهب سکونت درین بلده اختیار کرده اند. بعد از جلوس اولین حکمی که از من صادر گشت بستن زنجیر عدل بود که اگر متصدیان مهمات دار العدالت در داد خواهی و غور رسی ستم رسیدگان و مظلومان اهمال و مداهنه ورزند آن مظلومان خود را بدین زنجیر رسانیده سلسله جنبان گردند تا صدای آن باعث آگاهی گردد. وضع آن برین نهج ست که از طلای ناب فرمودم زنجیری سازند طولش سی گز مشتمل بر شصت زنگ و زن آن چهار من هندوستان که سی و دو من عراق بوده باشد یک سرش بر کنگره شاه برج قلعه آگره استوار ساخته سر دیگر را تا کناره دریا برده بر میل سنگین که نصب شده بود محکم ساختند. و دوازده حکم فرمودم که در جمیع ممالک محروسه معمول داشته این احکام را دستور العمل سازند. اول منع زکات از تمغا و میر بحری و سائر تکالیفی که جاگیرداران هر صوبه و هر سرکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند. دوم در راه هایی که دزدی و راه زنی واقع شود و آن راه پاره از آبادانی دور باشد جاگیرداران نواح سرائی و مسجدی بنا نهند و چاهی احداث کنند تا باعث آبادانی گشته جمعی در آن سرا آباد شوند و اگر بمحال خالصه نزدیک باشد متصدی آنجا سرانجام نماید. و در راه ها بار سوداگران را بی اذن و رضای ایشان نگشایند. سوم در ممالک محروسه از کافر و مسلمان هر کس که فوت شود مال و منال او بورثه او وا گذارند هیچ کس در آن دخل نسازد و اگر وارث نداشته باشد بجهت ضبط آن اموال مشرف و تحویلدار علیحده تعین نمایند تا آن وجه بمصارف شرعی که ساختن مساجد و سراها و مرمت پلهای شکسته و احداث تالابها و چاه ها باشد صرف شود. چهارم شراب و در بهره و آنچه از قسم مسکرات و منهیه باشد نسازند و نفروشند با آنکه خود بخوردن شراب ارتکاب مینمایم و از هژده سالگی تا حال که عمر من بسی و هشت رسیده همیشه مداومت بآن کرده ام. در اوایل چون بخوردن آن حریص بودم گاهی تا بیست پیاله عرق دو آتشه تناول میشد. چون رفته رفته در من اثر تمام کرد در مقام کم شدن آن شدم. در عرض هفت سال از پانزده پیاله به پنج شش رسانیده ام. و اوقات نوشیدن نیز مختلف بود بعضی اوقات سه چهار ساعت نجومی از روز باقیمانده آغاز خوردن میکردم و بعضی اوقات در شب و برخی در روز تا سی سالگی برین نهج بود و بعد از آن وقت خوردن در شب قرار داده ام. درین ایام خود محض برای گوارش طعام میخورم. پنجم خانه هیچکس را نزول نسازند. ششم منع نمودم که هیچکس گوش و بینی شخصی را بهیچ گناهی نبرد و خود نیز بدرگاه الهی نذر نمودم که هیچکس را باین سیاست معیوب نسازم. هفتم حکم کردم که متصدیان خالصه و جاگیرداران زمین رعایا را بتعدی نگیرند و خود کاشت خود نسازند. هشتم عامل خالصه و جاگیردار در پرگنه که باشد بمردمان بی حکم خویشی نکنند. نهم در شهرهای کلان دار الشفاها ساخته اطبا بجهت معالجه بیماران تعین نمایند و آنچه صرف و خرج میشده باشد از سرکار خالصه شریفه میداده باشند. دهم بسنت والد بزرگوار خود فرمودم که هر سال از هژدهم ربیع الاول که روز تولد من ست بعدد هر سالی یکروز اعتبار نموده در ممالک محروسه درین روزها ذبح نه کنند. و در هر هفته دو روز نیز منع شد یکی پنجشنبه که روز جلوس منست و دیگر یکشنبه که روز تولد پدر منست و ایشان این روز را بدین جهت و بسبب آنکه منسوب بحضرت نیر اعظم ست و روز ابتدای آفرینش عالم مبارک دانسته تعظیم بسیار میکردند و از روزهایی که در ممالک محروسه کشتن نمیشد یکی این روز بود. یازدهم بطریق عموم حکم کردم که مناصب و جاگیرهای نوکران پدرم برقرار باشد. بعد از آن بقدر حالت هر کس بر منصبهای ایشان افزوده از ده دوازده کم نه و تا ده سی و ده چهل اضافه مقرر گشت

وعلوفه جمیع احدیان را از فرازده پانزده و ماهیانه کل شاگرد پیشه ده دوازده فرمودم و بر راتبه پردگیان سراپرده عصمت والد بزرگوار خود بقدر حالت و نسبتی که داشتند از ده دوازده تا ده و بست افزودم و مدد معاش اهالی ائمه ممالک محروسه را که لشکر دعا اندیک قلم مطابق فرامین که در دست داشتند بر قرار و مسلم گذاشتم و بمیران صدر جهان که از سادات صحیح النسب هندوستان ست و مدتها منصب جلیل القدر صدارت پدر من بدو متعلق بود امر نمودم که همه روز ارباب استحقاق را بنظر بگذراند - دوازدهم جمیع گنهگاران که از دیر باز در قلعها و زندانها مقید و محبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم - و بساعت سعید فرمودم که سکه بر زر زدند و از طلا و نقره بوزنهای مختلف زر را مسکوک ساختند و هر یک را جداگانه نامی نهادم چنانچه مهر صد توله را نور شاهی و پنجاه توله را نور سلطانی و بست توله را نور دولت و ده توله را نور کرم و پنج توله را نور مهر و یک توله را نور جهانی و نصف آنرا نورانی و ربع آنرا رواجی نام کردم و آنچه از جنس نقره سکه شد صد توله را کوکب طالع و پنجاه توله را کوکب اقبال و بیست توله را کوکب مراد و ده توله را کوکب بخت و پنج توله را کوکب سعد و یک توله را جهانگیری و نصف آنرا سلطانی و ربع آنرا نثاری و دهم حصه را خیر قبول نام گردانیدم و همچنین از مس نیز برین حساب سکه کرده هر یک را بنامی معروف کردند و بر مهرهای صد توله و پنجاه توله و بیست توله و ده توله این ابیات آصف خان را فرمودم که نقش نمودند و بر یک روی آن این بیت سکه شد ؎

بخط نور بر زر کلک تقدیر	رقم زد شاه نور الدین جهانگیر

و در فاصلهٔ مصراعها کلمه و بر طرف دیگر این بیت که مشعر بر تاریخ سکه است منقوش گشته ؎

شد چو خور زرین سکه نورانی جهان	آفتاب مملکت تاریخ آن

و در میان هر دو مصراع ضرب مقام و سنه هجری و سنه جلوس و سکه نور جهانی که بعوض مهر معمول ست و در وزن ده دوازده زیاده بر آن این بیت امیر الامرا قرار گرفت ؎

روی زر را ساخت نورانی برنگ مهر و ماه	شاه نور الدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

چنانچه بر هر روی یک مصراع نقش گشت و قید ضرب مقام و سنه هجری و سنه جلوس شده سکه جهانگیری نیز که در وزن ده دوازده زیاده است در برابر روپیه اعتبار شده بدستور نور جهانی مقرر گشت و وزن توله مطابق دو نیم مثقال معمول ایران و توران ست - تاریخها بجهت جلوس من گفته بودند همه را نوشتن خوش نیامد همین تاریخی که مکتوب خان داروغه کتاب خانه و نقاش خانه که از بندهای قدیم من ست گفته بود اکتفا نمودم ؎

صاحبقران ثانی شاهنشه جهانگیر	با عدل و داد بنشست بر تخت کامرانی	اقبال و بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت	پیشش کمر بخدمت بسته به شادمانی
	سال جلوس شاهی تاریخ شد چو نهادم	اقبال سر بپای صاحبقران ثانی	

بفرزند خسرو یک لک روپیه مرحمت شد که در بیرون قلعه خانهٔ منعم خان خانخانان را بجهت خود عمارت نماید و ایالت و حکومت پنجاب را
به سعید خان که از امرای معتبر و صاحب نسبت پدر من بود عنایت نمودم اصل او از طائفه مغل ست پدران او در پیش پدران ما خدمت
کرده اند و در وقت رخصت چون مذکور می شد که خواجه سرایان او ستم پیشه اند و بر زیردستان و مسکینان تعدی می نمایند باو پیغام فرستادم
که عدالت ما از هیچکس ستم برنمی دارد و در میزان عدل خوردی و کلانی منظور نیست اگر بعد ازین از مردم او بر کسی ظلم و تعدی رود گوشمال
بی اتفاقی خواهد یافت - دیگر به شیخ فرید بخاری که در خدمت پدر من میر بخشی بود خلعت و شمشیر مرصع و دوات و قلم مرصع لطف نموده
بهمان خدمت مقرر داشتم و بجهت سرفرازی او فرمودم که ترا صاحب السیف و القلم میدانم و مقیم را که پدر من در آخر عهد خود خطاب
وزیر خانی داده بوزارت ممالک محروسه سرفراز ساخته بودند بهمان خطاب و منصب و خدمت ممتاز گردانیدم و خواجگی فتح الله را
نیز خلعت داده بدستور سابق بخشی ساختم و عبد الرزاق معموری را هم باآنکه بی سببی و جهتی در ایام شاهزادگی خدمت مرا گذاشته
نزد پدرم رفته بود بدستور قدیم بخشی ساخته خلعت دادم و امین الدوله که در ایام شاهزادگی خدمت بخشی گری داشت و بی رخصت من
گریخته بخدمت پدر بزرگوارم رفته بود نظر بر تقصیرات او نکرده خدمت آتش بیگی که در ملازمت پدرم داشت باو فرمودم و ارباب
خدمات و مهمات از بیوتیان و دروبیان بدستوری که در خدمت پدر من بودند همه را بحال خود گذاشتم و شریف خان که از خوردسالگی
با من کلان شده و در ایام شاهزادگی او را خطاب خانی داده بودم و در وقتیکه از اله آباد متوجه خدمت والد بزرگوار خود شدم نقاره
و تومان و توغ باو مرحمت نموده بمنصب دو هزار و پانصدی او را سرفراز نموده و حکومت و دارائی صوبه بهار و حل و عقد آن ولایت
بقبضه اختیار او گذاشته باین صوب مرخص گردانیده بودم پانزده روز از جلوس گذشته در چهارم رجب سعادت ملازمت دریافت از آمدن او
خاطر بغایت فرحناک گشت چراکه نسبت بندگی او بمن جائیست که او را بمنزله برادر و فرزند و یار و مصاحب میدانم چون اعتماد کلی بر اخلاص
و عقل و دانائی و کاردانی او داشتم او را وکیل و وزیر اعظم ساخته بخطاب والای امیر الامرائی که در نوکر بهترین خطابی ما فوق این نباشد
و بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سربلند گردانیدم هر چند منصب او گنجایش داشت که زیاده برین مقرر گردد و غایتاً خود بعرض رسانید که تا از من
خدمت نمایانی بوقوع نیاید از منصب مذکور زیاده نخواهم گرفت چون حقیقت اخلاص بندهای پدرم هنوز بواقعی ظاهر نگشته و از بعضی تقصیرات
و غلط بینی ها و اراده ناشایسته که مرضی درگاه خالق و پسند خاطر خلائق نبود سر زده خود بخود شرمنده و شرمسار بودند باآنکه در روز جلوس تقصیرات

همه را عفو نموده با خود قرار داده بودم که باز خواست امور گذشته نشود بنابر توهمی که در خاطر از ایشان قرار گرفته بود امیر الامرا را حافظ و نگهبان خود میدانستم اگرچه نگاهبان جمیع بندها الله تعالی ست خصوصاً پادشاهان را که وجود ایشان باعث رفاهیت عالم ست پدر او خواجه عبد الصمد که در فن تصویر بے بدل زمان خود بود از حضرت جنت آشیانی خطاب شیرین قلمی یافته در مجلس همایون ایشان رتبه مجالست و مصاحبت داشت و از مردم اعیان شیراز ست والد بزرگوارم بنابر سبق خدمت عزت و حرمت او را بسیار میداشتند ❁ راجه مان سنگه را که از امرای معتبر و معتمد پدرم بود و او را درین خاندان عظیم الشان نسبتها و وصلتها دست داده چنانچه عمه او در خانه پدرم بود و همشیره او را من خواسته بودم که خسرو و همشیره اش سلطان النسا بیگم که اولین فرزند من ست از و تولد یافت بدستور سابق حاکم صوبه بنگاله ساختم با آنکه بجهت بعضے امور که واقع شده گمان این عنایت در حق خود نداشت به خلعت چارقب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه سرفراز ساخته روانه آن ولایت که جاے پنجاه هزار سوار ست گردانیدم پدرش راجه بهگوانداس و پدر کلانش راجه بهارا مل نام داشت اول کسی که از راجپوتان کچهواهه شرف بندگی پدرم دریافت راجه بهارا مل بود و در راستی و درستی اخلاص و نسبت شجاعت از قوم خود امتیاز تمام داشت بعد از جلوس چون جمیع امرا با جمعیتهاے خود در درگاه حاضر بودند بخاطر رسید که این لشکر را در خدمت فرزند سلطان پرویز به نیت غزا بر سر رانا که از بدکرداران شدید و کفار غلیظ ولایت هندوستان ست و در عهد پدرم مکرراً افواج بر سر او تعین یافته بود و دفع او میسر نگشت باید فرستاد در ساعت سعید فرزند مذکور را بخلعتهاے فاخره و کمر شمشیر مرصع و کمر خنجر مرصع و تسبیح مروارید که با لعلهاے گران بها در یک سلک بود و هفتاد و دو هزار روپیه قیمت داشت و اسپان عراقی و ترکی و فیلان نامی سرفراز ساخته رخصت نمودم قریب بیست هزار سوار آماده مکمل با امرا و سرداران عمده بدین خدمت متعین گشتند اول آصف خان را که در عهد پدرم از بندهاے مقرب بود و مدتی بخدمت بخشی گری قیام و اقدام می نمود و بعد از ان دیوان باستقلال شد نواخته از پایه امارت بمرتبه وزارت رسانیدم و منصب او را که دو هزار و پانصدی بود پنجهزاری ساخته اتالیق پرویز گردانیدم و به خلعت و کمر شمشیر مرصع و اسپ و فیل او را سربلند نموده حکم کردم که جمیع منصبداران خرد و بزرگ از صلاح و صوابدید او بیرون نروند عبد الرزاق معموری را بخشی و مختار بیگ عموی آصف خان را دیوان پرویز ساختم ❁ دیگر به راجه جگناته پسر راجه بهارا مل که منصب پنجهزاری داشت خلعت و کمر شمشیر مرصع لطف نمودم ❁ دیگر رانا شنکر را که عموزاده رانا است و پدرم او را خطاب رانائی داده بود و میخواستند که بهمراهی خسرو بر سر رانا فرستند و در همان ایام شنقار شد به خلعت و کمر شمشیر مرصع داده همراه نمودم ❁ دیگر به مادهو سنگه برادرزاده راجه مان سنگه و راولسال درباری با این اعتبار که همیشه در درگاه حاضر میبودند و از راجپوتان سیکهاوت و از بندهاے معتمد پدرم بودند علم عنایت

شد و این هردو به منصب سه هزاری سرفراز بودند* دیگر شیخ رکن الدین افغان که او را در ایام شاهزادگی شیرخان خطاب داده بودم از رتبه پانصدی به منصب سه هزار و پانصدی ممتاز ساختم شیرخان صاحب قبیله و بغایت مردانه است در نوکری او از یک دستش به شمشیر افتاده بود دیگر شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل و مهاسنگه نبیره راجه مان سنگه و زاهد خان پسر صادق خان و وزیر جمیل و قراخان ترکمان که هر کدام به منصب دو هزاری امتیاز دارند خلعت و اسپها یافته مرخص گشتند دیگر منوهر که از قوم کچهواهیان سیکهاوت ست و پدر من در خردسالی باو عنایت بسیار میکردند فارسی زبان بوده با آنکه از وتا به آدم درآنهم هیچ یکی از قبیله او نهی توان کرد خالی از فهمی نیست و شعر فارسی میگوید این بیت از وست

غرض ز خلقت سایه همین بود که کسے		بنور حضرت خورشید پاے خود نه نهد	

بدانصوب رخصت یافت اگر تفصیل مجموع منصبداران دنباهای که درین خدمت تعین یافته اند و حالت و نسبت و منصب هریک ندکور گردد سخن بدور و دراز خواهد کشید بسیارے از نزدیکان و خدمتگاران نیز یک دام امرا زادگان و خان زادان و راجپوتان کار طلب درین خدمت بخواهش خود با التماس همراهی نمودند دیگر از احدے که عبارت از یکها ست نیز متعین گشت مجملاً فوجے ترتیب یافت که اگر توفیق رفیق شان گردد با هر یک از سلاطین صاحب اقتدار مخاصمت و منازعت توانند نمود

سپاهی فراز آمد از هر کران	برزم از یلان جهان جانستان		نه از هر گ شان هم بر تیغ تیز	نه از آب باک و نه ز آتش گریز
	بروے یگانه برکوشش گرده		بر زخم شد ان بر حمله کوه	

چون در ایام شاهزادگی بنابر کمال احتیاط مهر اوزک خود را با امیرالامرا سپرده بودم و بعد از رخصت نمودن او بصوبه بهار به پرویز سپردم الحال که او بخدمت رانا مرخص گشت بدستور قدیم با امیرالامرا حواله شد * پرویز از صبیه صاحب جمال زینخان کوکه که در نسب همسنگ مرزا عزیز کوکه بود در سال سی و چهارم از جلوس حضرت عرش آشیانی در بلده کابل بعد از دو سال و دو ماه از ولادت خسرو تولد یافت و بعد از آنکه بعضے فرزند ان متولد شدند در رحمت ایزدی ایشان را در یافت از کرسی که از دودمان اڈهور است دخترے بوجود آمد بهار بانو بیگم نام * و از جگت گسائین دختر موته راجه سلطان خرم در سنه سی و ششم از جلوس همایون والد بزرگوارم مطابق سنه نهصد و نود و نه هجری در بلده لاهور عالم را بوجود خود خرم ساخت رفته رفته بحسب سن در احوال او ترقیات ظاهر گشت خدمت والد بزرگوارم از همه فرزندان بیشتر میکرد و ایشان از و واز خدمت او بسیار راضی و شاکر بودند و همیشه سفارش او بمن میکردند و بارها میفرمودند که او را بفرزندان دیگر تو هیچگونه نسبتے نیست و این را فرزند حقیقی خود میدانم بعد از آن که بعضے فرزندان تولد یافته در آغاز صبی برحمت ایزدی پیوستند * در عرض یکماه دو پسر از خواصان تولد یافتند یکی را جهاندار و دیگری را شهریار نام نهادم درهمین ایام عرض داشت سعید خان ملبی

بر رخصت مرزا غازی که از حاکم زاده هاے ولایت ٹھٹھه بود در سیاه فرمودم که چون پدر من همشیره او را بفرزند خسرو نامزد نموده اند انشاء الله تعالی
چون این نسبت بوقوع آید او را رخصت خواهم نمود ❊ پیش از بادشاه شدن بیکسال بخود قرار داده بودم که در شب جمعه مرتکب خوردن شراب
نشوم از درگاه الهی امیدوارم که تا حیات باقی باشد مرا برین قرار دارد و استقامت بخشد ❊ بیست هزار روپیه بمرزا محمد رضاے سبزواری داده شد
که بفقرا و ارباب احتیاج دهلی تقسیم نماید ❊ وزارت ممالک محروسه را از قرار مناصفه بخان بیگ که او را در ایام شاهزادگی بخطاب وزیر الملکی
سرفراز ساخته بودم و بوزیر خان تفویض نمودم ❊ و شیخ فرید بخاری را که چهار هزاری بود پنجهزاری کردم ❊ رامداس کچهوایه را که از رعایت یافتهاے
پدر من بود و منصب دو هزاری داشت بسه هزاری سرفراز ساختم ❊ و به میرزا رستم پسر میرزا سلطان حسین پسر زاده شاه اسمعیل حاکم قندهار و
عبد الرحیم خانخانان ولد بیرم خان و ایرج و داراب پسران او و دیگر امراے تعینات دکن خلعتها فرستادم ❊ و برخوردار پسر عبد الرحمن
موید بیگ را چون بے طلب بدرگاه آمده بود حکم نمودم که بجاگیر خود معاودت نماید ❊

از ادب دور است رفتن بے طلب در بزم شاه
ورنه پاے شوق را مانع در و دیوار نیست

بگاه از جلوس همایون گذشته لاله بیگ که در آوان شاهزادگی خطاب باز بهادری یافته بود بسعادت ملازمت دریافت منصب او که
هزار و پانصدی بود بچهار هزاری قرار یافته بصاحب صوبگی صوبه بهار سرفراز گردید و بیست هزار روپیه باو عنایت نمودم ❊ باز بهادر از خاص
بنده خیلان سلسله ماست پدرش نظام نام داشت و کتابدار حضرت جنت آشیانی بود ❊ کیشوداس مارو را که از راجپوتان ولایت میرٹه است
و در اخلاص از اقران خود پیشی دارد به منصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه سرفراز ساختم ❊ بعلما و دانایان اسلامیه فرمودم که مقرر داشت
اسماے الهی را که در یادگرفتن آسان باشد جمع نمایند تا آنرا ورد خود سازم ❊ و در شبهاے جمعه با علما و صلحا و درویشان و گوشه نشینان صحبت
میدارم ❊ چون قلیج خان که از بندهاے قدیم دولت والد بزرگوارم بود بدارائی و حکومت صوبه گجرات تعین یافت یک لکه روپیه مدد خرج
گویان باو مرحمت نمودم ❊ و میران صدر جهان را که از ایام طفولیت در وقتیکه درس چهل حدیث در خدمت شیخ عبد النبی که ذکر احوال او در اکبرنامه
بتفصیل مذکور است میخواندم و او را بمنزله خلیفه خود میدانستم تا امروز در مقام اخلاص و یکجهتی بود از منصب دو هزاری به منصب چهار هزاری
رسانیدم ❊ در ایام شاهزادگی قبل از وقوع بیماری والد بزرگوارم و در ایام بیماری ایشان که راے ارکان دولت و امراے ذی شوکت
متزلزل گشته هر یک راسوداے در خاطر قرار گرفته بود و میخواستند که باعث امری گردند که بجز خرابی دولت نتیجه نداشته باشد در تردد و خدمتگاری
و جانسپاری تقصیرے نکرد ❊ عنایت بیگ را که در دولت پدر من متهای مدید دیوان بیوتات بود و منصب هفتصدی داشت بجای وزیر خان
وزیر نصف ممالک محروسه ساخته بخطاب والاے اعتماد الدوله و منصب هزار و پانصدی بهره مند ساختم ❊ و وزیر خان را بدیوانی صوبه بنگاله د

قرار جمع آنجا معین ساختم* بیرداس را که در ایام پدرم خطاب رای رایان یافته بود براجه بکرماجیت که از راجهای معتبر هندوستان بود در صد نجوم هند در عهد او بسته شده است خطاب داده میر آتش خود ساختم و حکم کردم که همیشه در توپخانهٔ رکاب پنجاه هزار توپچی و سه هزار ارابهٔ توپ مستعد و آماده سرانجام نماید بکرماجیت مذکور از طائفه کهتری است در خدمت پدر من از مشرفی فیلخانه به دیوانی و مرتبهٔ امرائی رسید خالی از توشه سپاهگری و مدبری نیست* بیرم پسر خان اعظم را که دو هزاری بود دو هزار و پانصدی ساختم چون اراده خاطر آن بود که اکثر بندهای اکبری و جهانگیری بمنتهای مطالب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم نمودم که هرکس وطن خود را بجاگیر خود میخواسته باشد بعرض رسانند تا مطابق توره و قانون چنگیزی آن محال بموجب ال تمغا بجاگیر او مقرر گردد و از تغییر و تبدیل ایمن باشد* آبا و اجداد ما بهرکس جاگیری بطریق ملکیت عنایت میکردند فرمان آنرا بمهر ال تمغا که عبارت از مهری ست که به شنجرف بیرده باشند مزین میساخته اند من فرمودم که جای مهر را طلا پوش ساخته مهر مذکور را بر آن نهند و اکنون تمغا نام نهادم میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان که از فرزندزادهای میرزا سلطان ابوسعید ست و مدتها حاکم بدخشان بود از دیگر پسران او برگزیده و از پدر بزرگوار خود التماس کرده گرفته در خدمت خود کلان ساخته ام و او را در جرگه فرزندان خود می شمارم به منصب هزاری سرفراز ساختم بهاو سنگه پسر راجه مان سنگه را که قابل ترین اولاد اوست به منصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم* زمانه بیگ پسر غیور بیگ کابلی را که از خورد سالی خدمت بار من میکرد و در ایام شاهزادگی از پله احدی به منصب پانصدی رسیده بود خطاب مهابتخانی داده به منصب هزار و پانصدی امتیاز بخشیدم و خدمت بخشی گری شاگردپیشه بدو مقرر گشت* راجه نرسنگه دیو از راجپوتان بندیله که رعایت یافته من ست و در شجاعت و نیک ذاتی و ساده لوحی از امثال و اقران خود امتیاز تمام دارد به منصب سه هزاری سرفرازی یافت و باعث ترقی و رعایت او آن شد که در اواخر عهد پدر بزرگوارم شیخ ابوالفضل را که از شیخزادهای هندوستان بمزیت فضل و دانائی امتیاز تمام داشت و ظاهر خود را بزیور اخلاص آراسته به قیمت گران سنگ به پدرم فروخته بود از صوبه دکن طلب داشتند و چون خاطر او بمن صاف نبود و همیشه در ظاهر و باطن سخنان نا گوار میساخت و درین ایام که بنابر افساد فتنه انگیزان خاطر مبارک والد بزرگوارم فی الجمله از من آزردگی داشت یقین بود که اگر دولت ملازمت دریابد باعث زیادتی آن غبار خواهد گشت و مانع دولت مواصلت گردیده و کار بجای خواهد رسانید که بضرورت از سعادت خدمت محروم باید گردید چون ولایت نرسنگه دیو بر سر راه او واقع بود و دران ایام در جرگه متمردان جا داشت باو پیغام فرستادم که اگر سر راه بران مفسد فتنه انگیز گرفته او را نیست و نابود سازد رعایت های کلی از من خواهد یافت توفیق رفیق او گشته در حینی که از حوالی ولایت او میگذشت راه براو بست و باندک ترددی مردم او را پریشان و متفرق ساخته او را بقتل آورد و سر او را در اله آباد نزد من فرستاد اگرچه این معنی باعث آزردگی خاطر اشرف حضرت عرش آشیانی گردید غایتاً

این کار کرد کہ من بے ملاحظہ و دغدغہ خاطر عزیمت آستان بوس درگاہ پدر خود کردم و رفتہ رفتہ آن کدورتہا بصفا مبدل گردید + میر ضیاء الدین قزوینی را کہ در ایام شاہزادگی از و خدمات و دولت خواہی با بوقوع آمدہ بود ہزاری ساختم و بمشرف طویلہ حکم شد کہ ہر روز سی اسپ بجہت بخشش حاضر میساختہ باشد. و میرزا علی اکبر شاہی را کہ از جوانان قرار دادہ الوس دہلی ست بہ منصب چہار ہزاری ممتاز ساختہ سرکار سنبھل را بجاگیر او مقرر داشتم + روزے بہ تقریبی امیر الامراء این سخن بعرض رسانید و مرا بغایت خوش آمد چنین گفت کہ دیانت و بی دیانتی مخصوص نقد و جنس نیست بلکہ از نمودن حالتے کہ در آشنایان نباشد و پنہان داشتن استعداد ادے کہ در بیگانگان باشد نیز بے دیانتی است الحق سخن درستی ست میباید کہ مقربان را آشنا و بیگانہ منظور نباشد و حالت ہر کس را چنانچہ میباید بعرض میرسانیدہ باشند + در وقت رخصت بہ پرویز گفتہ بودم کہ اگر رانا خود یا پسر کلان او کہ کرن نام دارد بملازمت آن فرزند آید و در مقام اطاعت و بندگی باشد تعرض بولایت او نرسانند و غرض ازین سفارش دو مقدمہ بود یکے آنکہ چون ہمیشہ تسخیر ولایت ماوراء النہر پیش نہاد خاطر اقدس والد بزرگوارم بود و در ہر مرتبہ کہ عزیمت فرمودند موانع روے داد اگر این مہم یک گونہ صورتے بگیرد این خدشہ از خاطر دور گردد و پرویز را در ہندوستان گذاشتہ بیمامن توفیقات الٰہی روانہ ولایت موروثی گردم خصوصاً درین ایام کہ حاکم مستقل دران دیار نیست باقی خان نیز کہ بعد از عبداللہ خان و عبدالمومن خان پسر او فی الجملہ استقلال یافتہ بود فوت شدہ و کار ولی محمد خان برادر او کہ الحال حاکم آن دیار ست ہنوز نظامی نیافتہ است دیگر سرانجام مہم بیکار دکن کہ چون در عہد والد بزرگوارم پارہ ازان ولایت بحیز تسخیر در آمدہ آن ملک را بعنایت ایزد سبحانہ یکبارہ در تحت تصرف در آوردہ داخل ممالک محروسہ سازم امید بکرم اللہ تعالیٰ آنکہ این ہر دو عزیمت روزے گردد ۹

	ہمچنان در بند اقلیم دگر	ہفت اقلیم ار بگیرد بادشاہ	

میرزا شاہرخ نبیرہ میرزا سلیمان حاکم بدخشان را کہ قرابت قریبہ باین سلسلہ دارد در ملازمت پدرم پنجہزاری بود بہ منصب ہفت ہزاری امتیاز بخشیدم و میرزا بسیار ترک طبیعت سادہ لوحے ست پدرم او را بسیار عزت میداشتند. وہرگاہ فرزندان خود را حکم نشستن میفرمودند او را ہم بدین عنایت سربلند میساختند با وجود فساد طلبیہاے بدخشان درین قرنہا میرزا بدمدمہ و وسوسہ ایشان از راہ نرفتہ اصلاً مرتکب امرے کہ باعث غبار خاطر باشد نشدہ صوبہ مالوہ را بدستورے کہ پدرم او را مرحمت کردہ بودند برقرار داشتم + خواجہ عبداللہ کہ از سلسلہ نقشبندیہ است و در ابتداے احدے بود در رفتہ رفتہ منصب او بہ یک ہزاری رسید بموجبے بخدمت پدرم رفت اگرچہ سعادت خود میدانستم کہ ملازم پدرم من بخدمت ایشان روند غایتاً چون بے رخصت از دین عمل سرزدہ پارہ خاطر ازان گران بود با وجود چنین بے حقیقتی منصب و جاگیرے کہ پدرم بادارزانی داشتہ بودند برقرار گذاشتم اما نفس الامر آنست کہ از جوانان

مردانه کار طلب است اگر این تقصیر از و بوقوع نمی آمد جوان بی عیبی بود ❖ ابوالنبی اوزبک که از مردم قرار داده ما ورالنهر است و در زمان
عبدالمومن خان حاکم مشهد بود به منصب هزار و پانصدی سرفراز گشت ❖ شیخ حسن پسر شیخ بها است که از آوان طفولیت تا امروز همیشه
در ملازمت و خدمت من بوده و در ایام شاهزادگی بخطاب مقربخانی سربلندی داشت در خدمت بسیار چست و چالاک بود و در شکارها
پیاده در جلوی من راههای دور را قطع میکرد و تیر و تفنگ را خوب می انداخت و در جراحیها سرآمد عهد خود است پدران او هم این عمل را
خوب ورزیده بودند بعد از جلوس بنا بر کمال اعتمادی که با و داشتم بخدمت آوردن فرزندان و متعلقان برادرم دانیال به برهانپور
فرستادم و بخانخانان سخنان پست و بلند و نصائح سودمند پیغام دادم مقربخان این خدمت را چنانچه بایست در اندک مدتی بتقدیم
رسانید و رفع دغدغهایی که در خاطر خانخانان و امرای آنجا جا کرده بود نموده با زمانده های برادرم را به صحت و سلامت با کارخانجات
و اموال و اسباب در لاهور آورده بنظر گذرانید ❖ نقیب خان را که از سادات صحیح النسب قزوین است و غیاث الدین علی نام دارد به منصب
هزار و پانصدی سرفراز ساختم پدرم او را بخطاب نقیب خانی امتیاز بخشیده بودند در خدمت ایشان قرب و منزلت تمام داشت در
ابتدای جلوس پیش او بعضی مقدمات خوانده بودند بدین تقریب او را اخوند مخاطب ساخته میفرمودند در علم تاریخ و تصحیح اسامی رجال
نظیر و عدیل خود ندارد امروز مثل او مورخی در معموره عالم نیست از ابتدای آفرینش تا امروز احوال ربع مسکون بر ذکر دارد این قسم
حافظه مگر الله تعالی بکسی کرامت کند ❖ شیخ کبیر را که از سلسله حضرت شیخ سلیم است بنا بر شجاعت و مردانگی در ایام شاهزادگی بخطاب
شجاعت خانی سرفراز ساخته بودم درینولا به منصب هزاری ممتاز گردانیدم ❖ در بست و هفتم شعبان از پسران اکهیراج ولد بهگوانداس
عموی راجه مان سنگه امر غریب روی داد این بی سعادتان که ابهی رام و بیجی رام و شیام رام نام داشتند در نهایت بی اعتدالی
بودند با وجودی که از ابهی رام مذکور بی اندامیها روی داده بود اغماض عین از تقصیرات او نموده بودم چون درین تاریخ بعرض
رسید که این بی سعادت می خواهد که نسا و فرزندان خود را بی رخصت بوطن روانه سازد و بعد از ان خود نیز فرار نموده برانا که
از ناد و لتخواهان این دودمان است پناه برد رامداس و دیگر امرای راجپوت را گفتم که اگر از شمایان کسی ضامن شود منصب و جاگیر
این بدبختان برقرار داشته گناهان گذشته را عفو نمایم از غایت شوربختی و بدطینتی آنها هیچکس ضامن نشد بامیر الامرا فرمودم
که چون کسی متضمن سلوک و معاش این تیره بختان نمیشود تا بهم رسیدن ضامنی حواله یکی از بندهای درگاه باشند امیر الامرا اینها را با براهیم خان
کاکر که در ثانی الحال بخطاب دلاور خانی سرفراز گشت و حاتم پسر بابوی منگلی که خطاب شهنواز خانی داشت سپرد چون آنها خواستند که یراق
از جاهلان دور سازند در مقام ممانعت در آمده پاس مراتب ادب نگاه نداشتند و باتفاق نوکران خود در مقام عربده و جنگ شدند

و این معنی را بمن امیرالامرا اظهار نمود فرمودم که آن سیه بختان را بجزاے عمل خود شان باید رسانید امیرالامرا بقصد دفع آنها متوجه گشت
و شیخ فرید را نیز از عقب فرستادم ازان جماعت دو راجپوت که یکے شمشیر داشت و دیگرے جمدهر با امیرالامرا روبرو شدند یکی از ملازمان
او که قطب نام داشت بجمدهر دار در آویخت و بزخم جمدهر کشته شد و او را نیز پاره پاره ساختند و به دیگرے که شمشیر داشت یکی از افغانان
ملازم امیرالامرا در آویخت و او را نابود گردانید دلاور خان جمدهر کشیده بر ابهیرام که با دو کس دیگر پا قائم ساخته بود متوجه گشت و به یکے
زخم جمدهر رسانیده از دست آن سه کس نه زخم برداشته همانجا افتاد و چندے از احدیان و مردم امیرالامرا مقابل شده آن خونی گرفتهارا
بقتل رسانیدند یکے از راجپوتان شمشیر کشیده به شیخ فرید متوجه گشت غلام حبشی او روبرو شد و آن راجپوت را از پا در آورد این شورش
در صحن دولتخانه خاص و عام واقع گشت و آن سیاست باعث تنبیه بسیارے از نا عاقبت اندیشان گردید ابوالنبی اوزبک بعرض رسانید
که اگر این قسم امرے در اوزبکیه روی دهد سلسله و قبیله آن جماعت را بر می اندازند گفتم که چون این طائفه رعایت کرده و تربیت یافته والد بزرگوار
من اند مراعات همان نواختگی می نمایم و مقتضاے عدالت نیز آنست که به تقصیر و جریمه یک کس از خلق بسیار مواخذه نباشد ❊
شیخ حسین جامی که امروز بر مسند درویشی جا دارد و از مریدان درویش شیر انداست پیش از جلوس من به شش ماه از لاهور بمن نوشته بود که
در خواب دیده ام که اولیا و بزرگان امر سلطنت را بدان برگزیده درگاه الٰهی تفویض فرمودند بدین نوید مستبشر بوده منتظر وقوع این
امر باشند امیدوارم که بعد از وقوع این امر تقصیرات خواجه زکریا که از سلسله احراریه است بعفو مقرون گردد ❊ تاش بیگ فرچی که از
قدیمان این دولت ست و پدر من او را بخطاب تاج خانی سرفراز ساخته بودند و منصب او دو هزاری داشت سه هزاری عنایت نمودم
و بخته بیگ کابلی را که هزار و پانصدی منصب داشت سه هزاری کردم بسیار جوان مردانه کار طلب ست در خدمت عم بزرگوارم میرزا
محمد حکیم قرب و محرمیت تمام داشت ابوالقاسم نمکین را که از بندهاے قدیم پدرم بود به منصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه
سرفراز ساختم و در کثرت اولاد و بسیارے فرزندان کم کسی مثل او بوده باشد سی پسر دارد و دختر اگر برابر نباشد از نصف کم نخواهد بود
شیخ علاءالدین نبیره شیخ سلیم را که بمن نسبتهاے قوی داشت به خطاب اسلام خان سربلند گردانیدم و به منصب دو هزاری سرفراز
شده داد در خردسالی با من کلان شده بود از من یک سال خردتر بوده باشد بسیار جوان مردانه نیک ذات ست از قوم و قبیله
خود بجمیع وجوه امتیاز تمام دارد تا امروز از کیفیات هیچ نخورده و اخلاص او از من بدرجه ایست که او را بخطاب فرزندے سرفراز
ساخته ام ❊ علی اصغر بارهیه را که در مردانگی و کار طلبی نظیر و عدیل خود ندارد و پسر سید محمود خان بارهیه است که از امراے کلان
پدر من بود بخطاب سیف خانی در میان امثال و اقران امتیاز بخشیدم بسیار جوان مردانه نمایان ست همیشه در شکارها و جاهاے

که چندے از معتمدان همراه می بودند یکی از انها او بود هرگز در عمر خود چیزے از مکیفات نخورده است و این معنی را در ایام جوانی ملتزم گشته عنقریب بمراتب بلند سرفرازی خواهد یافت و منصب سه هزاری نیز عنایت نمودم ❊ فریدون پسر محمد قلی خان برلاس را که هزاری بود به منصب دو هزاری سربلند ساختم فریدون از اصیل زادهاے الوس چغتائی ست خالی از جرأت و مردانگی نیست ❊ شیخ بایزید نبیرهٔ شیخ سلیم را که دو هزاری بود منصب سه هزاری عنایت نمودم اول مرتبه کسے که بمن شیر داد والدهٔ شیخ بایزید بود اما زیاده از یک روز نیست ❊ روزے از پنڈتان که عبارت از دانایان هنود ست پرسیدم که اگر منتهاے دین شما بر فرود آمدن ذات مقدس حق تعالی ست در ده پیکر مختلف بطریق حلول آن خود نزد ارباب عقل مردود ست و این مفسده لازم دارد که واجب تعالی که مجرد از جمیع تعینات ست صاحب طول و عرض و عمق بوده باشد و اگر مراد ظهور نور الهی ست درین اجسام آن خود در همه موجودات مساوی ست و باین ده پیکر مختص نیست و اگر مراد اثبات صفتی از صفات الهی ست درین صورت هم تخصیص درست نه زیرا که در هر دین و آئین صاحبان معجزات و کرامات هستند که از دیگر مردمان زمان خود بدانش و فراست ممتاز بوده اند بعد از گفت و شنود بسیار و رد و بدل بیشمار بخدائی خدائے منزه از جسم و چون و چگون معترف گشتند و گفتند که چون اندیشهٔ ما در ادراک ذات مجرد ناقص ست بے وسیله صورت راه به معرفت او نمی بریم و این ده پیکر را وسیله شناخت و معرفت خود ساخته ایم پس گفتم این پیکرها کی شما را وسیله مقصود به معبود توانند بود ❊ پدرمن در اکثر اوقات با دانایان هر دین و مذهب صحبت میداشتند خصوصاً با پنڈتان و دانایان هند و با آنکه امی بودند از کثرت مجالست با دانایان و ارباب فضل در گفتگوها چنان ظاهر میشد که هیچ کس پے بامی بودن ایشان نمی برد و بدقائق نظم و نثر چنان میرسیدند که مافوقے بران متصور نبود حلیه مبارک ایشان در قد بحد وسط بلند بالائے را داشتند و گندم گون و چشم و ابرو سیاه بودند ملاحت ایشان بر صباحت زیادتی داشت و شیر اندام و کشاده سینه و دست و بازوها دراز و بر پره بینی چپ خالی گوشتین داشتند بغایت خوش نما برابر نیم نخود میانه جمعی که در علم قیافه صاحب مهارت بودند این خال را علامت دولتهاے عظیم و اقبالهاے جسیم میدانستند آواز مبارک ایشان نهایت بلند بود و در تکلم و بیان نمکی خاص داشتند و در اوضاع و اطوار مناسبتے باهل عالم نداشتند فر ایزدی از ایشان هویدا بود ❊

هم بزرگی در حسب هم بادشاهی در نسب		کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری

بعد سه ماه از تولد من همشیره ام شاهزاده خانم از شکم یکے از خواصان تولد یافت و او را بوالدهٔ خود مریم مکانی سپردند بعد از وے پسرے هم از یکے از خواصان و خدمتگاران متولد گردید او را شاه مراد نام گردانیدند چون تولد او در کوهستان فتح پور روے داده بود

او را پهاڑی مخاطب ساختند در وقتیکه والد بزرگوارم او را به تسخیر دکن فرستاده بودند بواسطہ مصاحبت ناجنسان افراط شراب را بحدے رسانید که در سن سی سالگی در نواحی جالناپور از ولایت برار برحمت حق پیوست حلیه او سبز رنگ لاغر اندام قدش بدرازی مائل تمکین و وقار از اوضاعش ظاهر و شجاعت و مردانگی از اطوارش باهر در شب چهارشنبه دهم جمادی الاول سنه ۹۷۹ نهصد و هفتاد و نه از خواصی دیگر پسرے بوجود آمد او را دانیال نام نهادند چون تولد او در اجمیر در خانه یکے از مجاوران آستانه متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتی که شیخ دانیال نام داشت وقوع یافت بهمان مناسبت بدانیال موسوم گشت بعد از فوت برادرم شاه مراد در اواخر عهد او را به تسخیر دکن فرستادند و خود هم از عقب متوجه گشتند در ایامے که والد بزرگوارم قلعه اسیر را محاصره داشتند با جمعی کثیر از امرایان مثل خانخانان و اولاد او و میرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمد نگر در قبل داشت مقارن آنکه قلعه اسیر مفتوح گشت احمد نگر نیز تصرف اولیاء دولت قاهره درآمد بعد از انکه حضرت عرش آشیانی بدولت و سعادت و نصرت از برهان پور بصوب دار الخلافت نهضت فرمودند آن ولایت را بدانیال داده او را به ضبط و ربط آن محال گذاشتند او نیز بسنت ناپسندیده برادر خود شاه مراد عمل نموده در اندک مدت در سن سی و سه سالگی بهمین افراط شراب درگذشت مردنش بد طورے شده به تفنگ و شکارے که به تفنگ کند میل تمام داشت یکی از تفنگهاے خود را یکه و جنازه نام نهاده بود و این بیت را خود گفته فرمود که بر ان نقش کنند ؎

از شوق شکارے تو شود جان تر و تازه
بر هر که خورد تیر تو یکه و جنازه

بعد از انکه شراب خوردنش بحد افراط کشید و این معنی بخدمت پدرم معروض گشت فرامین عتاب آمیز باسم خانخانان صادر گردید و او بالضرورت در صدد منع شده خبرداران گذاشت که بواجبے از احوال او باخبر باشند چون راه شراب بردن بالکلیه مسدود شد و به بعضے خدمتگاران نزدیک ابرام بلکه زاری کردن آغاز نهاد و گفت بجهت من بهر روش که ممکن باشد شراب می آورده باشند مرشد قلی تفنگچی که راه خدمت نزدیک داشت فرمود که درهمین تفنگ یکه و جنازه شراب انداخته بیار آن بے سعادت بامید رعایت مرتکب این امر شده عرق دو آتشه را در ان تفنگ که مدتها به باروت و بوئے آن پرورش یافته بود انداخته آورد و زنگ آهن نیز که از تیزی عرق تحلیل پذیرفته بود باو همین گشت مجملاً خوردن همان بود و افتادن همان ؎

کس بباید که فالے بد نه گیرد
دگر گیرد براے خود نگیرد

دانیال جوان خوش قدے بود بغایت خوش ترکیب و نمایان بفیل و اسپ میل تمام داشت محال بود که پیش کسے اسپ و

ذنیل خوب بشنود که دانا دو از ونگیر دو به نغمه هندی مائل بود گاهے بزبان اہل ہند و باصطلاح ایشان شعرے میگفت بد نبودی ۰ بعد از تولد شاه دانیال از بی بی دولت شاد دخترے متولد گشت شکر النسا بیگم نام نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیار خوب برآمد نیک ذاتے و رحم بعموم خلائق فطری و جبلی اوست از ایام طفلے و خردسالی تا حال در محبت من بے اختیارست این علاقه در میان کم خواهری و برادری خواهد بود در طفلی اول مرتبه چنانچه عادت ست که سینه اطفال را می فشارند و قطره شیرے از ان ظاهر میشود سینه خواهرم را فشردند قطره شیر برآمد حضرت والد بزرگوارم فرمودند که بابا این شیر را بخور تا در حقیقت این خواهر تو بجاے مادر تو هم باشد عالم السرایر دانا ست که از ان روز باز که آن قطره شیر را نوشیده ام با علاقه خواهری مهری که فرزندان را با مادران میباشد آن مهر را در خود ادراک می نمایم ۰ بعد از چندے دخترے دیگر هم از بی بی دولت شاد بعالم وجود آمد به آرام بانو بیگم مسمی کردند مزاجش فی الجمله بگرمی و تندی مائل ست پدرم او را بسیار دوست میداشتند چنانچه اکثر بے ادبیهاے او را بشرح ادب بر میداشتند و در نظر مبارک ایشان از غایت محبت بد نمی نمود مکرر مرا سرفراز ساخته می فرمودند که بابا بجهت خاطر من با این خواهر خود که بعرف هندوان لاڈله من ست یعنی عزیز پرورده بعد از من ببباید بر دستے سلوک کنی که من با و میکنم ناز او را بر داشته بے ادبیها و شوخی هاے او را بگذرانی اوصاف حمیده والد بزرگوارم از حد توصیف و اندازه تعریف افزونست اگر کتابها در اخلاق پسندیده ایشان تالیف یابد بے شائبه تکلف و قطع نظر از مراتب پدرے و فرزندے اندکے از بسیار آن گفته نیاید با وجود سلطنت و چندین خزاین و دفاین بیرون از اندازه حساب و قیاس و فیلان جنگی و اسپان تازی یکسر مو در درگاه الهی از پایه فروتنی قدم فرانانهاده خود را کمترین مخلوقے از مخلوقات میدانستند و از یاد حق لحظه غافل نبودند ؎

دائم همه جا با همه کس در همه حال	میدار نهفته چشم دل جانب یار

ارباب ملل مختلفه را در وسعت آباد دولت بے بدلش جا بخلاف سایر ولایات عالم که شیعه را بغیر از ایران و سنی را در روم و هند و توران جا نیست چنانچه در دایره وسیع الفضاے رحمت ایزدی جمیع طوائف و ارباب ملل را جاست بمقتضاے آنکه سایه ببباید که پرتو ذات باشد در ممالک محروسه اش که هر حدے به کنار دریاے شور منتهی گشته ارباب ملتهاے مختلف و عقیدتهاے صحیح و ناقص را جا بوده راه تعرض بسته گشته سنی با شیعه در یک مسجد و فرنگی با یهودی در یک کلیسا طریق عبادت می سپردند صلح کل شیوه مقرر ایشان بود با نیکان و خوبان هر طائفه و هر دین و آئین محبت می داشتند و بقدر حالت و فهمیدگی هر کدام التفاتها میفرمودند شبهاے ایشان به بیداری میگذشت و در روزها بسیار کم خواب بودند چنانچه مدت خواب ایشان در شبانروزے از یک نیم پهر زیاده نبود و بیداری شبها را

بازیافتی از عمر بیاد انستند شجاعت و دلیری و دلاوری ایشان بغایتی بود که بر فیلان مست سرکش سواری میفرمودند و بعضے فیلان خونی
راکه مادهٔ خود را نیز دخود نمی گذاشتند با آنکه هر چند فیل بدخو باشد تعرض بماده فیل و فیلبان نمیرساند در حالتی که فیلبانان و ماده فیل را کشته باش
و او را نیز دخود نگذارد در قید اطاعت درمی آوردند و بر دیوارے یا درختے که رهگذر آن فیل مهادث را کشته از قید اطاعت آن برآمده میبود
و از پهلوے آن دیوار یا درخت میگذشت تکیه بر لطف ایزدی نموده خود را بر پشت او می انداختند و بمجرد سوار شدن او را بقید ضبط در آورده
رام مینمودند بکرات این معنی مشاهده شد. و در سن چهارده سالگی بر تخت سلطنت جلوس فرمودند همیوی کافر که حکام افغان منصوب ساخته او بودند
بعد از آنکه حضرت جنت آشیانی در دار الخلافت دهلی شنقار شدند جمعیت شگرف فراهم آورده با فیلخانه که دران ایام هیچ یک از حکام
عرصه هندوستان را نبود متوجه دهلی گشت قبل از وقوع این قضیه حضرت جنت آشیانی ایشان را بجهت دفع بعضے از افغانان دامن کوه
پنجاب تعیین فرموده بودند چون مصداق این مصراع که هم بیان حال و هم تاریخ رحلت و انتقال ست ع

همایون بادشاه از بام افتاد

قرین حال ایشان گشت و این خبر بوسیله نظر جوئے به پدرم رسید بیرم خان اتالیق بود امرایانی را که دران صوبه بآنحضرت حاضر بودند
جمع ساخته در ساعت سعد ایشان را در پرگنه کلانور از مضافات لاهور بر تخت سلطنت نشاندند همیون چون بحوالی دهلی رسید تردی بیگ خان
و جمعی کثیر که در دهلی حاضر بودند جمعیت نمودند و در مقابله او صف آراستند. چون اسباب مقابله و مجادله دست فراهم داد لشکرها درهم آویختند
بعد از کوشش و کشش بسیار شکست بر تردی بیگ خان و مغلان افتاده فوج ظلمت بر افواج نور غلبه کرد ؎

زمین لعل گون شد هوا شد سیاه	ز خون دلیران و گرد سپاه	که داند که فرجام فیروز کیست	همه کار پیکار و رزم ایزدیست

تردی بیگ خان باشکست یافتها راه اردوے والد بزرگوارم پیش گرفتند چون بیرم خان با وسوء مزاجے داشت او را به بهانه شکست و تقصیر
در جنگ مخاطب ساخته کارش بآخر رسانید دیگر باره بنابر غرورے که از وقوع این فتح در دماغ آن کافر ملعون جاکرده بود با جمعیت و فیلان
خود از دهلی برآمده متوجه پیش گشت و رایات جلال حضرت عرش آشیانی از کلانور بقصد دفع او توجه فرمودند در حوالی پانی پت اجتماع فوج
نور و ظلمت دست داد و در روز پنجشنبه دوم محرم سنه نه صد و شصت و چهار مقابله و مقاتله روے داد فوج همیو سی هزار سوار دلاور جنگی بود و
غازیان لشکر منصور زیاده از چهار پنج هزار نبودند دران روز همیو بر فیل هوائے نام سوار بود ناگاه تیرے بر چشم آن کافر رسیده از پس سر او
سر بدر کرد لشکر او این حالت را مشاهده کرده هزیمت یافتند اتفاقاً شاه قلی خان محرم با چندے از دلاوران بفیلی که همیو بر بالاے او زخمی
بود رسیدند میخواستند که فیلبان را به تیر بزنند فریاد بر آورد که مرا نکشید که همیو بر بالاے این فیل ست در حال او را بهمان هیئت مجموعے ۹۶۴ھ

نزد حضرت عرش آشیانی آوردند بیرم خان عرض کرد که مناسب آنست که حضرت بدست مبارک خود تیغی برین کافر بزنند تا ثواب غزا یافته
در طغرای فرامین غازی جزو اسم مبارک گردد فرمودند که من او را قبل ازین پاره پاره کرده ام و بیان میکنند که در کابل روزی پیش خواجه
عبدالصمد شیرین قلم مشق تصویر میکردم صورتی در قلم من درآمد که اجزای او از یکدیگر جدا و متفرق بود یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست
بر زبان من رفت که صورت هیمو است دست خود را آلوده بخون او نساخته به یکی از خدمتگاران فرمودند که گردن او را بزنند از کشتهای
لشکر مغلوب پنجهزار به شمار درآمد سوای آنکه در اطراف و جوانب افتاده باشند دیگر از کارهای نمایان آنحضرت فتح گجرات و ایلغار است
که دران راه فرموده اند در وقتی که میرزا ابراهیم حسین و محمد حسین میرزا و شاه میرزا ازین دولت روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند و
تمام امرای گجرات و فتنه طلبان آنجا و متفق گشته قلعه احمدآباد را که میرزا عزیز کوکا با فوج قاهره در انجا بود در قبل داشتند حضرت عرش
آشیانی بنابر اضطرابی که جیجی انکا والده میرزا مشارالیه داشت با جمعیت بادشاهانه بی توقف از دارالخلافت فتحپور متوجه گجرات
میگردند این نوع راه دور و دراز را که بدو ماه قطع باید نمود در عرض نه روز گاه به سواری اسپ و گاه به سواری شتر و گهوڑبهل سطی فرموده خود را
بسر یله رسانیدند چون بتاریخ پنجم جمادی الاول سنه ۹۸۰ نهصد و هشتاد بحوالی لشکر غنیم میرسند از دو تنخواهان کنکاش می پرسند بعضی میگویند
که شبخون به لشکر غنیم باید زد حضرت میفرمایند که شبخون کار بیدلان و شیوه فریب کاران ست در حال بنواختن نقاره و انداختن صورن
حکم میفرمایند و چون بدریای سابرمتی رسیدند فرمودند که مردم از آب به ترتیب بگذرند محمد حسین میرزا از غلغله گذشتن افواج قاهره
مضطرب گردیده خود بقراولی برمی آید سبحان قلی ترک هم ازین جانب با خیلی از دلاوران بکناره دریا بتفحص حال غنیم میآید میرزا آنجماعت
را می بیند و می پرسد که این چه فوج ست سبحان قلی ترک میگوید که جلال الدین اکبر بادشاه و فوج اوست آن بخت برگشته اینمعنی را قبول
نمیکند و میگوید که جاسوسان من چهارده روز پیش ازین بادشاه را در فتحپور دیده آمده اند ظاهرا تو دروغ میگوئی سبحان قلی گفت امروز
نه روز ست که حضرت از فتحپور به ایلغار رسیدند میرزا گفت که فیلان چه طور رسیده باشند سبحان قلی جواب داد که چه احتیاج بفیلان بود
اینچنین جوانان و بهادران سنگ شگاف بهتر از فیلان نامی و مست رسیده اند که حالا حقیقت دعوی گری و سرکشی معلوم خواهد شد
میرزا از شنیدن این سخن پاره از جا رفته متوجه ترتیب افواج میگردد و حضرت آنمقدار توقف میفرمایند که قراولان خبر میرسانند که غنیم
در سلاح پوشی ست بعد ازان متوجه میگردند و هرچند کس میفرستند که خان اعظم از پیش برآیند او ایستادگی می نماید و میگوید که غنیم نزدیک ست
تا رسیدن لشکر گجرات از درون قلعه درین طرف آب باید بود حضرت فرمودند که ما همیشه خصوصاً درین سفر و یورش اعتماد بر تائید
ایزدی نموده ایم اگر نظر بر سلسله ظاهر میبود اینچنین جریده بایلغار نمی آمدیم اکنون که غنیم متوجه جنگ ست استادن ما لائق نیست این

سخن گفته توکل فطرے راسپر خود ساخته بالخصوص چنگ که در طرح بهم کابلی مقرر شده بودند دران دریا اسپ انداختند باآنکه گمان پایاب نبود به سلامت عبور فرمودند حضرت دو بلغه خود را می طلبند تو ردار در اضطراب آوردن دو بلغه را پیش روے می اندازد مخصوصان این را به شگون خوب میگیرند حضرت در حال میفرمایند که شگون ما بسیار خوب شد چراکه پیش روے ما کشاده گشت درین اثناے میرزاے بخت برگشته صفها آراسته بجنگ ولی نعمت خود بیرون می آید

	گر سپهرے که سرنگون آئی		باولی نعمت ار برون آئی	

خان اعظم را مطلق گمان آن نبود که باین تیزی و جلدی آنحضرت سایه مرحمت باین حدود خواهند انداخت هرکس که خبر از آمدن آنحضرت میداد اصلا قبول نمیکرد تاآنکه بقراین و دلائل آمدن آنحضرت خاطر نشان او شد لشکر گجرات را آراسته مستعد برآمدن گردید مقارن این حال آصف خان نیز خبرے باو میرساند پیش از برآمدن فوج از قلعه لشکر غنیم از میان درخشان خود را رسید حضرت تائید ایزدی را دست آویز همت خود ساخته روان شدند محمد قلی خان توقبائی و تردی خان دیوانه باجمعی از بهادران پیشتر رفته باندک تردد جلو گردانیدند حضرت به راجه بهگوانداس میفرمایند که غنیم بیشمار است و مردم ما اندک باید که همه یکدل گشته بر غنیم حمله آوریم که مشت بسته کارگر از پنجه کشاده است این سخن گفته و تیغها آخته بافدائیان خود غلغله الله اکبر و یامعین را بلند آوازه ساخته می تازند

	بدریدگوش سپهر از خروش		بپرید هوش زمانه زجوش	

برانغار وجوانغار پادشاهی و جمعی از بهادران تول رسیده داد دلاوری دادند کوکبائی که از قسم آتشبازی ست هم از لشکر غنیم در گرفته در زد توم زاری می پیچیده و آنچنان شورے می اندازد که فیل نامے غنیم در حرکت آمده باعث برهم خوردگی لشکر غنیم میگردد درین اثنا فوج تول رسیده محمد حسین میرزا و جمعی را که باو درزد و خورد بودند بر داشتند و دلاوران لشکر فیروزی اثر ترددات نمایان تقدیم رسانیده مان سنگه درباری در نظر آنحضرت بر غنیم خود غالب آمد و راجه بهگوانداس کچهواهه جان نثارے کرد و محمد وفا که از خانزادان این دولت بود داد مردانگی داده زخمی از اسپ افتاد بعنایت خالق بنده نواز و به محض همت و اقبال شهنشاه سرفراز جمعیت غنیم از هم متفرق گشته شکست براحوال آنها راه یافت بشکرانه این فتح عظیم روے نیاز بدرگاه کریم کارساز نهاده بلوازم شکرگذاری قیام و اقدام می نمایند درین اثنا یکے از کلانوتان بعرض میرساند که سیف خان کوکلتاش نقد حیات نثار دولت خواهی نمود بعد تحقیق ظاهر شد که در حالتے که محمد حسین میرزا با چندے از اوباش بر فوج تول می تازد سیف خان بحسب اتفاق با وبرمیخورد و داد مردانگی داده شهید میشود و میرزا نیز از دست بهادران تول زخمی میشود و کوکلتاش مذکور برادر کلان زین خان کوکه است

از غرائب احوال آنکہ یک روز پیش ازین جنگ وقتیکہ حضرت عرش آشیانی بطعام میل میفرمودند از ہزارہ کہ دانائے علم شانہ مبنی بود می پرسند کہ فتح از کدام طرف ست میگوید کہ از جانب شماست اما یکے از امرای این لشکر شہید خواہد شد درہمان اثنا سیف خان کوکہ عرض میکند کہ کاشکے این سعادت نصیب من شود

	چو اختر میگذشت آن فال شد راست		بسا فالے کہ از بازیچہ برخاست	

القصہ میرزا محمد حسین عنان بگردانید و پاے اسپش در زقوم زاری بند شدہ از اسپ می افتد گدا علی نام از یکہ ہاے بادشاہی بادبرمیخورد و او را در پیش اسپ خود سوار کردہ بملازمت حضرت می آورد چون دو سہ کس دعوی شرکت گرفتن او میکنند حضرت ازو می پرسند ترا کہ گرفت میگوید کہ نمک بادشاہ و دست او را کہ از عقب بستہ بود میفرمایند کہ از پیش بہ بندند درین اثنا آب می طلبد فرحت خان کہ از غلامان معتمد بود ہر دو دست خود را بر سر او میزند حضرت باو اعتراض فرمودہ آب خاصہ می طلبند و او را سیراب عنایت میسازند تا این زمان میرزا عزیز کوکہ و لشکر درون قلعہ بر نیامدہ بودند حضرت بعد از گرفتاری میرزا محمد حسین آہستہ آہستہ متوجہ شہر احمد آباد میشوند میرزا را براے راے سنگھ راٹھور کہ از عمدہاے راجپوتان بود می سپارند کہ بر فیل انداختہ ہمراہ آورد درین اثنا اختیار الملک کہ یکے از سرداران معتبر گجراتیان بود با فوجے قریب بہ پنجہزار کس نمایان میگردد از نمودار گشتن این فوج اضطراب تمام بمردم بادشاہی بہم رسید حضرت بہ مقتضاے شجاعت جبلی و فطرت اصلی حکم نواختن نقارہ میفرمایند و شجاعت خان و راجہ بھگوانداس و چندے از بندہا پیشتر تاختہ بفوج مذکور رہبردمی اند ازند بملاحظہ آنکہ مبادا فوج غنیم محمد حسین میرزا را بدست در آورند مردم راے راے سنگھ بصلاح و تجویز راجہ مذکور سر میرزا را از تن جدا میسازند پدرم اصلا بکشتن او راضی نبودند و فوج اختیار الملک نیز از ہم پاشید و اسپ او را در زقوم زاری می اندازد سہراب بیگ ترکمان سر او را بریدہ می آرد بمحض کرم و عنایت ایزدی این نوع فتحی باندک مایہ مردم روے داد و ہمچنین فتح ولایت بنگالہ و گرفتن قلاع مشہور و معروف ہندوستان مثل قلعہ چیتور و رنتھنبور و تسخیر ولایت خاندیس و گرفتن قلعہ اسیر و دیگر ولایاتے کہ بہ سعی افواج قاہرہ بتصرف اولیاے دولت درآمدہ است از حساب و شمار بیرون ست اگر بہ تفصیل مذکور گردد سخن دراز میشود و در محاربہ چیتور جےمل را کہ سردار مردم قلعہ بود بدست خود بتفنگ زدہ اند در تفنگ اندازی نظیر و عدیل خود نداشتند بہمین تفنگ کہ جےمل را زدہ اند سنگرام نام دارد و از تفنگہاے نادر روزگار ست قریب سہ چہار ہزار جانور پرندہ و چرندہ زدہ باشند من ہم در تفنگ انداختن شاگرد رشید ایشان میتوانم بود از جمیع شکارہا بہ شکار ے کہ از تفنگ زدہ شود طبیعت راغب ست در یک روز ہژدہ آہو را بہ تفنگ زدہ ام از ریاضاتے کہ والد بزرگوارم میکشیدہ اند

یکی ترک غذاے حیوانی بود که در تمام سال سه ماه بگوشت میل میفرمودند و نه ماه دیگر به طعام صوفیانه قناعت میکردند و مطلق بقتل و ذبح حیوانات راضی نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان در بسیارے از روزها و ماها کشتن حیوانات منع عام بود و تفصیل ایام و شهورے که مرتکب خوردن گوشت نمی شدند در اکبرنامه داخل ست ؛ و همان تاریخ که اعتماد الدوله را دیوان ساختم خدمت دیوانی بیوتات را بمعز الملک فرمودم معز الملک از سادات باخرزست در ایام والد بزرگوارم بمشرفی کرکراقخانه قیام و اقدام می نمود ؛ دریک روز از روزهاے ایام جلوس صد کس از بندهاے اکبری و جهانگیری بزیادتی منصب و جاگیر سرفراز گشتند ؛ در عید رمضان چون اول عیدے بود از جلوس همایون من بعیدگاه برآمدم کثرت عظمی شده بود به نماز عید قیام نموده لوازم شکر و سپاس ایزدی بجا آورده متوجه دولت شدم به مقتضاے آنکه ع

از خوان پادشاهان نعمت رسد گدا را

فرمودم که پاره زر صرف تصدقات و خیرات نمایند از انجمله چند لک دام حواله دوست محمد شد که بفقرا و ارباب احتیاج قسمت کنند و بمیر جمال الدین حسین انجو و میران صدر جهان و میر محمد رضاے سبزواری بهریک یک لک دام داده شد که در اطراف شهر خیرات کنند و پنجهزار روپیه به درویشان شیخ محمد حسین جامی فرستادم و حکم فرمودم که هر روز یکے از منصبداران پنجاه هزار دام بفقرا میداده باشند ؛ قبضه شمشیر مرصع به خانخانان فرستاده شد میر جمال الدین حسین انجو را بمنصب سه هزاری سربلند ساختم بدستور سابق صدارت بمیران صدر جهان مفوض گردید و بحاجی کوکه که از کوکهاے پدر من ست فرمودم که در محل عورات مستحق را بجهت دادن زمین و زر نقد بنظر میگذرانیده باشد زاهد خان ولد محمد صادق خان را که هزار و پانصدی بود دو هزاری ساختم بهر کس فیلے یا اسپے مرحمت شد ؛ رسم شده بود که نقیبان و میراخوران از آنکس جلوانه گویان مبلغی میگرفتند فرمودم که آن زر را از سرکار بدهند تا مردم از طلب و خواست این گروه خلاص باشند درهمین روزها سالباهن از برهانپور رسید و اسپان و فیلان برادر مرحومم دانیال را بنظر درآورد از جمله فیلان که آورده بود یکی مست الست نام داشت در نظرم خوش درآمد و او را نور گنج نام نهادم و عجب چیزے درین فیل مشاهده شد بر هر دو طرف گوشهایش برابر بندوانه کوچکے بدر آمده است و آنچنانکه آب در ایام مستی از فیلان میچکد از انها برمی آید و همچنین بربالاے پیشانی پیشتر برآمدگی دارد که باین کلانی در فیلان دیگر دیده نه شده خیلی خوشنما و مهیب بنظر درمی آید ؛ تسبیحی از جواهر بفرزند خورم عنایت کردم امید آنکه بمقتضاے مطالب صوری و معنوی برسد ؛ چون زکوة ممالک محروسه را که حاصل آن از کرورها میگذشت معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز که از بلاد معتبر راه هندوستان ست و یک کرور و بست و سه لک دام جمع آن میشد بخشیدم ازین دو ولایت که یکے کابل و دیگری قندهار است

باشد هر سال مبلغهای کلی بعلت زکوة گرفته میشد بلکه عمده حاصل آنجا همین زکوة بود این رسم قدیم را ازین دو محل برداشتم و از نیم نفع کلی
و رفاهیت تمام باهل ایران و توران عاید گشت ❊ جاگیر آصف خان که در صوبه بهار بود به بازبهادر مرحمت شد و آصف خان را فرمودم
که در صوبه پنجاب جاگیر تنخواه دهند چون بعرض رسید که تفاوت کلی در جاگیر آصف خان باقی مانده است و حالانکه حکم تغییر شده وصول آن متعذر
است فرمودم که یک لکه روپیه از خزانه باو دهند و آن زر باقی را از بازبهادر بنا بر نصبه شریفه باز یافت نمایند ❊ شریف آملی را بمنصب
دو هزار و پانصدی از اصل و اضافه مقرر داشتم بسیار پاکیزه نهاد و خوش نفس ست با آنکه از علوم رسمی بهره ندارد اکثر اوقات از و سخنان بلند
و معارف ارجمند سر برمی زند در لباس فقر و تجرید مسافرت بسیار نموده با بسیارے از بزرگان صحبت ها داشته تعددات ارباب تصوف را در
ذکر دارد و همعنی قاملے اوست نه حالے در زمان والد بزرگوارم از لباس فقر و درویشے برآمده در مرتبه امارت و سردارے یافته لطف بغایت
قوی ست روزمره و تکلمش با آنکه از مقدمات عربیت عاری محض ست در غایت فصاحت و پاکیزگی ست و انشاے عبارتش نیز خالی
از نمکی نیست از شاه قلی خان محرم در آگره باغی مانده بود چون وارثی نداشت بدختر هندال میرزا رقیه سلطان بیگم که حرم محترم والد بزرگوارم
بود و تکفیل کردم فرزند خرم را پدرم بایشان سپرده بودند هزار مرتبه از فرزند زائیده خود او را دوست تر میداشتند ❊

جشن اولین نوروز

شب سه شنبه یازدهم ذی قعده سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده صبح که محل فیضان نور ست حضرت نیر اعظم از برج حوت بخانه شرف و خوش حالی خود
که به برج حمل باشد انتقال فرمود چون اولین نوروز از جلوس همایون بود فرمودم که ایوانهاے دولتخانه خاص و عام بدستور زمان والد
بزرگوارم در اقمشه نفیسه گرفته آئینے در غایت زیب و زینت لبستند و از روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روز شرف ست خلائق داد
عیش و کامرانی دادند اهل ساز و نغمه از هر طائفه و هر جماعت جمع بودند لولیان رقاص و دلبران هند که به کرشمه دل از فرشته می ربودند
هنگامه مجلس را گرم داشتند فرمودم که هر کس از کیفات و مغیرات انچه میخواسته باشند بخورد منع و مانعی نباشد ؎

ساقی بنور باده برافروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

در ایام پدرم درین هفده هژده روز مقرر بود که هر روز یکے از امراے کلان مجلس آراسته پیشکشهاے نادر از اقسام جواهر و مرصع آلات
و اقمشه نفیسه و فیلان و اسپان سامان نموده آنحضرت را تکلیف آمدن بمجالس خود مینمودند و ایشان بنا بر سرفرازی بندگان خود بدان
مجلس قدم رنجه داشته حاضر میشدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده انچه خوش می آمد برداشته تتمه را بصاحب مجلس مے بخشیدند چون خاطر مائل

رفاہیت و آسودگی سپاہی و رعیت بود درین سال پیشکشہا را معاف فرمودم مگر قلیلے از چندی نزدیکان بنابر رعایت خاطر آنہا درجۂ قبول یافت درہمین روزہا بسیارے از بندہا بزیادتی منصب سرفرازی یافتند ازانجملہ دلاور خان افغان را ہزار و پانصدی ساختم دیگر راجہ باسو را کہ از زمینداران کوہستان پنجاب ست و از زمان شاہزادگی تا حال طریقہ بندگی و اخلاص بمن دارد دوہزار و پانصدی منصب داشت سہ ہزار و پانصدی کردم شاہ بیگ خان حاکم قندہار را از اصل و اضافہ بہ منصب پنجہزاری سرفراز گردانیدم و رائے رائے سنگھ کہ از امرائے راجپوت ست ہمین منصب سرفرازی یافت و دوازدہ ہزار روپیہ مدد خرج گویان فرمودم کہ بہ رانا شنکر بدہند ✤ در آغاز جلوس یکے از اولاد مظفر گجراتی کہ خود را حاکم زادۂ آن ولایت میگرفت سر شورش برآوردہ اطراف و جوانب شہر احمدآباد را تاخت و تاراج نمودہ چندے از سرداران مثل پیم بہادر اوزبک و رائے علی بھٹی کہ از جوانان مردانہ و قرار دادہ آنجا بودند دران فتنہ بہ شہادت رسیدند آخر الامر راجہ بکرماجیت و بسیارے از منصب داران را با شش ہفت ہزار سوار آراستہ بہ کمک لشکر گجرات تعین ساختم و مقرر شد کہ چون خاطر از رفع و دفع مفسد ان جمع سازد راجہ مذکور صاحب صوبہ گجرات باشد قبل ازین کہ قلیچ خان بدان خدمت تعین یافتہ بود متوجہ ملازمت گردد بعد از رسیدن افواج قاہرہ سلک جمعیت مفسدان از یکدیگر پاشید ہر کدام بہ جنگلی پناہ جستند و آن ولایت بقید ضبط درآمد خبر این فتح در احسن ساعات بسامع جاہ و جلال رسید در نیولا عرضداشت فرزند پرویز بنظر درآمد کہ رانا تھانہ منڈل را کہ سی چہل کروہے اجمیر واقع است گذاشتہ فرار نمودہ و افواج قاہرہ متعاقب او تعین یافتہ اند امید کہ اقبال جہانگیری او را نیست و نابود گرداند ✤ و در روز شرف بسیارے از بندہا بہ رعایتہا و اضافہ ہائے منصب سرفرازی یافتند پیشرو خان را کہ از خدمتگاران قدیم است و در ملازمت حضرت جنت آشیانی از ولایت آمدہ بود بلکہ از جملہ مردمیست کہ شاہ طہماسپ ہمراہ ساختہ بودند مہتر سعادت نام داشت چون داروغہ دھتہ فراش خانہ والد بزرگوارم بود و درین خدمت نظیر و عدیل خود نداشت او را بخطاب پیشرو خانی سرفراز ساختہ بودند اگرچہ ملایم طبیعت و قلیچی مشرب ست نظر بر حقوق خدمت بہ منصب دوہزاری از اصل و اضافہ ممتاز گردانیدم

گریختن خسرو در وسط سال اول جلوس

خسرو را بنابر جوانیہا و غرورے کہ جوانان را میباشد و کم تجربگی و ناعاقبت اندیشی مصاحبان ناجنس خیالات فاسد بخاطر راہ یافتہ بود بتخصیص در ایام بیماری والد بزرگوارم کہ بعضے کوتاہ اندیشان بنابر کثرت جرایم و تقصیراتے کہ از ایشان بوقوع

آمده بود از عفو و اغماض ناامید محض بودند بخاطر گذرانیدند که او را دست آویزی ساخته امور سلطنت را از پیش خسرو گیرند از ین معنی غافل که امور سلطنت و جهانبانی امرے نیست که به سعی ناقص عقلی چند انتظام پذیرد خالق دادار تا کرا شایسته این امر عظیم القدر رفیع الشان داند و این خلعت را بر قامت قابلیت چه کس راست آورد ؎

ز دارنده نتوان ستد بخت را | نشاید خرید افسر و تخت را
سرے را که حق تاج پرور نمود | نشاید از و تاج و دولت ربود

چون خیالات فاسد مفسدان و کوته اندیشان بغیر از ندامت و پشیمانی نتیجه ندارد امور سلطنت باین نیازمند درگاه الهی قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر و متوحش می یافتم هر چند در مقام عنایت و شفقت شده خواستم که بعضے تفرقها و دغدغه ها از خاطر او دور سازم فائده بر آن مترتب نه گشت تا آنکه به کنکاش جمعی از بخت برگشتگان در شب یکشنبه هشتم ذی حجه سنه مذکور بعد از گذشتن دو گهڑی زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی را بهانه کرده با سه صد و پنجاه سوارے که با و متفق بودند از درون قلعه آگره برآمده متوجه میگردد و بعد از روان شدن او باندک زمانے یکے از چراغچیان که با وزیر الملک آشنا بوده خبر میرساند که خسرو گریخت وزیر الملک او را همراه گرفته پیش امیر الامرا آورد چون او این خبر را تحقیق می نماید مضطربانه بدر بار محل آمده یکے از خواجه سرایان را می گوید که دعاے من برسان و بگو که عرض ضروری دارم حضرت بیرون تشریف آورند چون در خیال من این امر در نیامده بود گمان بردم که از جانب دکن یا گجرات خبرے رسیده باشد بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که ماجرا چنین است گفتم چه باید کرد خود سوار شده متوجه گردم یا خرم را بفرستم امیر الامرا عرض کرد که اگر حکم شود من بروم فرمودم که چنین باشد بعد از آن معروض داشت که اگر به نصیحت برنگردد و دست به سلاح کند چه باید کرد گفته شد که اگر بهیچک براه راست در نیاید آنچه از دست تو آید تقصیر مکن سلطنت خویشے و فرزندے بر نمی تابد ؎

که پاشاه خویشے ندارد کسے

چون این سخنان و دیگر مقدمات گفته او را مرخص ساختم بخاطر رسید که خسرو از و آزردگی تمام دارد و بنا بر قرب و منزلتے که داشت محسود امثال و اقران است مبادا که نفاقے در حق او اندیشد و او را ضائع سازد معز الملک را فرمودم که رفته او را باز گرداند و شیخ فرید بخشی بیگی را بدین خدمت تعین نموده حکم کردم که جمیع منصبداران و احدیانے که در پاس اند همراهی او متوجه شوند و اهتمام نهان کوتوال بعمراولی و خبرگیری مقرر گشت و با خود قرار دادم که بتقاضاے صبحانی چون روز شود خود نیز متوجه گردم و معز الملک امیر الامرا را آورد چون درهمین روزها احمد بیگ خان و دوست محمد خان بکابل مرخص گشته بودند و در حوالی سکندره که بر سر راه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو و در آن نواحی با چندے از دیره هاے خود برآمده متوجه ملازمت گردیدند و خبر رسانیدند که خسرو براه پنجاب

پیش گرفته بایلغار میرود بخاطر گذشت که مبادا راه را چپ زده بجانب دیگر رود چون راجه مان سنگه خالوی او در بنگاله بود بخاطر اکثر بندهای درگاه میرسید که بآن جانب متوجه خواهد گشت بهر طرف کسان فرستاده مشخص شد که به پنجاب میرود ✽ درین اثنا صبح طالع گشت تکیه بر کرم و عنایت الله تعالی نموده بعزیمت درست سوار شده و مقید بهیچ چیز و هیچکس ناشده متوجه گردیدم ؎

بلی آنرا که اندوهست در پی
نمی داند که ره چون میکند طی
همی داند که افتد پیش در راند
نداند با که آید با که ماند

چون بروضه متبرکه والد بزرگوارم که در سه کروهی شهر واقع ست رسیده استمداد همت از روحانیت آنحضرت می نمودم مقارن آن حال میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ را که اراده همراهی خسرو داشت گرفته آوردند چون پرسش نمودم نتوانست منکر شد فرمودم تا دست او را بسته بر فیل سوار کردند و این اول شگون بود که به برکت و توجه و امداد آنحضرت بظهور آمد چون نیم روز شد و هوا گرمی تمام بهم رسانید لحظه در سایه درخت توقف نموده بخان اعظم گفتم که هرگاه مارا باین امنیت خاطر این حال بوده باشد که معتاد افیون را که در اول روز بایست خورد تا حال نخورده باشم و هیچکس بیاد نداده باشد حال آن بی سعادت ازین قیاس باید کرد آزارے که داشتم ازین امر بود که فرزند بموجب و بسببی غنیم و خصم شد اگر سعی بدست آوردن او نمایم مفسدان دفتنه اندیشان را دستگاهی بهم خواهد رسید یا او سر خود گرفته باوزبک یا قزلباش خواهد رفت و ازین امر خفتی بدین دولت راه خواهد یافت بنابرین مقدمات بدست آوردن او را پیش نهاد همت ساخته بعد از اندک آسایشی از پرگنه متهرا که در بیست کروهی آگره واقع ست دو سه کروه گذشته در موضع از مواضع پرگنه مذکور که تالابی داشت نزول نمودم ✽ خسرو چون به متهره میرسد بحسین بیگ بخشی که از رعایت یافتهای والد بزرگوارم بود و بقصد ملازمت من از کابل می آمد بر میخورد چون طبع بدخشیان به فتنه و آشوب پیراسته است همعنی را از خدا خواسته تا دویست سی صد از ایماقات بدخشان که همراه او بوده اند راهبر و سپه سالار او میگردد و در راه هر کس که از پیش می آید تاراج نموده اسپ و اسباب او را میگیرند سوداگران و راهگذریان مال شان لچه و تاراج این مفسدان بود و هر جا که میرسیدند زن و فرزند مردم از آسیب آن فاسقان ایمن نبودند خسرو بچشم خود می دید که بر ملک موروثی آبا و اجداد او چه قسم ستمی می رود از دیدن افعال ناشایسته این بدبختان در ساعتی هزار بار مرگ را آرزو میکرد غایتاً غیر از مدارا و مواسا باین سگان چاره نداشت اگر بخت و اقبال یاوری احوال او نمودے ندامت و پشیمانی را دست آویز خود می ساخت و بے دغدغه خاطر بملازمت من می آمد عالم السرایز د داناست که از تقصیرات او بالکلیه درگذشته آنمقدار لطف و شفقت می نمودم که سر موے تفرقه و دغدغه در خاطر او نمی ماند چون در واقعه حضرت عرش آشیانی بافساد بعضے مفسدان اراده ها از خاطر او سر برزده بود و میدانست که اینها من

رسیده است اعتماد بر مهر و شفقت من نمی کرد و والده او هم در ایام شاهزادگی از ناخوشی اطوار و اوضاع او و سلوک برادر خرد خویش
مادهو سنگهه تریاک خورده خود را گذشت از خوبیهای و نیکذاتی های او چه نویسم عقلی به کمال داشت و اخلاص او بمن در درجه بود
که هزار پسر و برادر را قربان یک موی من میکرد و مکرر به خسرو مقدمات نوشت و او را دلالت باخلاص و محبت من میکرد چون دید
که هیچ فایده ندارد و عاقبت نامعلوم ست که بکجا منجر خواهد شد از غیرتیکه لازمه طبیعت راجپوتانی ست خاطر بر مرگ خود قرار داده و
چندین مرتبه گاه گاهی مزاج او در شورش می آمد چنانچه این حدیث میراثی بود که پدران و برادران او همه یکبار در دیوانگی خود ها را
ظاهر میکردند و بعد از مدتی علاج پذیر میشدند در ایامیکه من به شکار متوجه گشته بودم روز بیست و ششم ذی حجه سنه ۱۰۱۲ افیون بسیار
در عین سوزش دماغ خورده در اندک زمانی درگذشت گویا که این احوال پسر بی دولت خود را پیشتر می دیده است اول کدخدائی
که در آغاز جوانی و خرد سالی مرا دست داد نسبت او بود و بعد از تولد خسرو او را شاه بیگم خطاب داده بودم چون بدسلوکیهای فرزند و برادر
را نسبت بمن نتوانست دید از سر جان در وقت دماغ پریشان شدن درگذشته خود را ازین کلفت و اندوه بازرهانید از فوت او بنابر
تعلقی که داشتم ایامی برمن گذشت که از حیات و زندگانی خود هیچگونه لذتی نداشتم چهار شبانه روز که سی و دو پهر باشد از غایت کلفت و
اندوه چیزی از ماکول و مشروب دارد طبیعت نگشت چون این قصه بوالد بزرگوارم رسید دلاسانامه در غایت شفقت و مرحمت بدین
مرید فدوی صادر گشت و خلعت و دستار مبارک که از سر برداشته بودند همان طور بسته بجهت من فرستادند این عنایت آبی بر آتش
سوز دل افروز زد و اضطراب و اضطرار مرا فی الجمله قراری و آرامی بخشید غرض از ذکر این مقدمات آنکه بی سعادتی ازین در نمی گذرد
که فرزندی بنابر ناخوشی سلوک و اطوار ناپسندیده باعث قتل مادر خود شود و به پدر خود بی هیچگونه باعثی و سببی به محض تصورات و
خیالات فاسد در مقام بغی و عناد در آمده از دولت ملازمتش فرار بر قرار اختیار نماید چون منتقم جبار هر کرداری را سزائی در برابر
نهاده لاجرم مآل حالش بدان انجامید که به بدترین احوالی بقید در آمده و از درجه اعتماد افتاده بزندان دائمی گرفتار گردید ؎

راه چوستانه رود هوشمند
پای بدام آرد و سر در کمند

مجملاً روز سه شنبه دهم ذی حجه بمنزل هودل فرود آمدم شیخ فرید بخاری را با جمعی از شجاعان و بهادران به تعاقب خسرو دهراول
لشکر فیروزی اثر معین و مشخص گشتند دوست محمد را که در رکاب بود بنابر سبق خدمت و ریش سفیدی به محافظت قلعه آگره و محلها
و خزاین فرستادم اعتماد الدوله و وزیر الملک را در وقت بر آمدن از آگره به ضبط و حراست به شهر گذاشته بودم بدوست محمد گفتم
که چون به صوبه پنجاب میرویم و آن صوبه در دیوانی اعتماد الدوله است او را روانه ملازمت خواهی ساخت و پسران میرزا حکیم را

که در آگره اند بقید آورده محبوس نگاه خواهی داشت چه هرگاه که از فرزند صلبی این معامله بوقوع آید از برادرزاده و عمو زاده چه توقع توان داشت معز الملک بعد از رخصت دوست محمد بخشی شد چهارشنبه به پلول و پنجشنبه به فریدآباد نزول اجلال واقع گشت روز جمعه سیزدهم اتفاق دهلی دست داد از گرد راه بزیارت روضه مقدسه حضرت جنت آشیانی شتافته زیارت نمودم و استمداد همت کردم و به فقرا و درویشان بدست خود زرها دادم و از انجا بر بنگاه مقام حضرت شیخ نظام الدین اولیا توجه کرده بلوازم زیارت قیام و اقدام نمودم بعد از ان پارهٔ زر به میر جمال الدین حسین انجو و مبلغی دیگر بحکیم مظفر دادم تا به فقرا و درویشان و ارباب احتیاج قسمت نمایند روز شنبه چهاردهم مقام سرای نریله شد این سرا را خسرو سوزانیده رفته بود منصب آقا ملائی برادر آصف خان که به خدمت حضور سرفراز بود از اصل و اضافه هزاری ذات و سی صد سوار مقرر گشت درین راه خدمت چپان میکرد جمعی از ایماقات که در رکاب ظفر انتساب بودند به ملاحظه آنکه چون بعضی ازین مردم با خسرو اتفاق دارند مبادا به خاطر ایشان دغدغه و تفرقه راه یابد بکلانتران ایشان دو هزار روپیه داده شد که در جزو مردم خود قسمت نمایند و جماعت خود را به مراحم جهانگیری امیدوار سازند به شیخ فضل الله و راجه دهیر دهر زرها دادم که در راه به فقرا و برهمنان میداده باشند سی هزار روپیه فرمودم که در اجمیر به رانا شنکر بطریق مدد خرج بدهند روز دوشنبه شانزدهم به پرگنه پانی پت رسیدم این منزل و مقام بر آبای کرام و اجداد ذوی الاحترام ما همیشه مبارک و فرخنده آمده و دو فتح عظیم درین سرزمین روداده یکی شکست ابراهیم لودی که بدولت عساکر ظفر مآثر حضرت فردوس مکانی دست داده و ذکر آن در تواریخ روزگار مرقوم و مسطور است دوم فتح هیمو بدکردار که در اول دولت والد بزرگوارم به تفصیلی که تحریر یافته از عالم اقبال به ظهور آمد در حینیکه خسرو از دهلی گذشته به پرگنه مذکور متوجه میگردد بحسب اتفاق دلاورخان آنجا رسیده بود چون قبل از ورود او باندک وقتی این مقدمه می شنود فرزندان خود را از آب جون میگذراند و خود سپاهیانه و قزاقانه دل بر ایلغاری نهد و قصد میکند که خود را پیش از رسیدن خسرو به قلعه لاهور اندازد مقارن این حال عبد الرحیم نیز از لاهور باین مقام و منزل میرسد دلاورخان دلالت میکند که فرزندان خود را همراه فرزندان من از آب بگذران و خود کناره گرفته منتظر رایات ظفر آیات جهانگیری بباش ازبسکه گران بار و ترسنده بود این معنی را بجود قرار نتوانست داد آنقدر توقف نمود که خسرو رسید رفته او را ملازمت کرد و قرار همراهی از روی اختیار با ضطرار داده خطاب ملک انور رای یافت و در نبرد صاحب اختیار گشت دلاورخان مردانه متوجه لاهور گردید و در راه بهرکس و بهر طائفه از ملازمان درگاه و کرویان و سوداگران وغیره میرسید آنها را از خروج خسرو آگاه ساخته بعضی را همراه خود میگرفت و بعضی را میگفت که از راه کناره گیرند بعد از انکه بندهای خدا از تاراج دست اندازان

وظالمان امین گشتند غالب ظن آن بود که اگر سید کمال در دہلی و دلاور خان در پانی پت جرأت و ہمت نموده سر راه بر خسرو میگرفتند آن جماعت پریخته که ہمراه او بودند تاب مقاومت نیاورده پریشان میگشتند و خسرو بدست می آمد غایتاً ہمت شان یاوری نکرد و در ثانی الحال ہر کدام تقصیر خود را بر وشئے تلافی نمودند دلاور خان در ایلغار لاہور پیش از رسیدن به قلعه در آمد و خدمت نمایانے کرده تدارک آن کوتاہی نمود و سید کمال نیز در جنگ خسرو ترددات مردانه بتقدیم رسانید چنانچه در محل خود به تفصیل نوشته خواہد شد ہفتدہم ذی حجه پرگنه کرنال محل نزول رایات عالیات گشت درین منزل عابد بن خواجه را که پسر کلان جوئبار و پسرزاده عبد اللہ خان اوزبک که در زمان والد بزرگوارم آمده بود به منصب ہزاری ذات و سوار سرفراز ساختم شیخ نظام تھانیسری که از شتاوران متفرد وقت خود بود خسرو را می بیند و او را به نویدہاے دلخواه خوشدل ساخته تازه از راه می برد آمده مرا دید چون این مقدمات بر گوش خورده بود خرچ راه باو داده فرمودم که متوجه زیارت خانه مبارک گردد در نوزدہم پرگنه شاه آباد منزل گردید و آب درین مقام بسیار کم بود بحسب اتفاق باران عظیم دست داد چنانچه ہمگان شاداب گشتند ✤ شیخ احمد لاہوری را که از زمان شاہزادگی نسبت خدمتگاری و خانه زادی و مریدے داشت به منصب میر عدلے سرفراز گردانیدم مریدان و ارباب اخلاص بوسیله او از نظر میگذرند و دست و سینه ہر کس باید داد بعرض رسانیده می دہاند در وقت ارادت آوردن مریدان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور میگردد باید که وقت خود را به دشمنی ملتے از ملتہا تیره و مکدر نسازند و با جمیع ارباب ملل طریق صلح کل مرعی دارند ہیچ جانداری را بدست خود نکشند و سلاخ طبیعت نباشند مگر در جنگہا و شکارہا ✿

مباش درپے بے جان نمودن جاندار		مگر بعرصه پیکار یا بوقت شکار	

تعظیم نیرات را که مظاہر نور الٰہی اند بقدر درجات ہر یک باید نمود و موثر و موجد حقیقی در جمیع ادوار و اطوار اللہ تعالےٰ را باید دانست بلکه فکر باید کرد تا در خلوت و کثرت خاطر لمحه از فکر و اندیشه او خالی نباشد ✿

لنگ و لوچ و خفته شکل و بی ادب		سوی او می غنج و او را می طلب	

والد بزرگوارم ملکه ایمنی بہم رسانیده در کم وقتے ازین اوقات ازین فکر خالی بودند در منزل الوه الوالی اوزبک را بپنجاه و ہفت منصبدار دیگر به کمک شیخ فرید تعین نموده چہل ہزار روپیه مدد خرچ گویان بآن جماعت مرحمت نمودم ہفت ہزار روپیه دیگر بجمیل بیگ داده شد که بایماقات تقسیم نماید بمیر شریف املی نیز دو ہزار روپیه شفقت کردم ✤ روز سه شنبه بیست و چہارم ماه مذکور پنج کس از ملازمان و ہمراہان خسرو را گرفته آوردند و دو کس را که اقرار به نوکری او کردند فرمودم که در ته پاے فیل اندازند و سه نفر را

راکه انکار نمودند سپرده شد تا بحقیقت باز رسیده شود دوازدهم ماه فروردی سنه ا جلوس میرزا حسین و نورالدین قلی کوتوال به شهر
لاهور داخل میشوند و در بیست و چهارم ماه مذکور فرستاده دلاور خان میرسد و خبر میکند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد شما خبردار
باشید * در همین تاریخ دروازه هاے شهر لاهور محفوظ و مضبوط میگردد دو روز بعد از تاریخ مذکور با اندک مردم دلاور خان به قلعه
داخل میشود و شروع در استحکام برج و باره کرده هرجا شکست و ریختی داشت مرمت نموده توپها و ضرب ها را به بالاے قلعه
برآورده مستعد جنگ میشود و جمع قلیلے از بندهاے درگاه که دردرون قلعه بودند همگی رجوع آورده بخدمات متعین گشتند و مردم شهر
نیز باخلاص تمام مدد و معاونت نمودند. بعد از دو روز که فی الجمله سرانجامی شده بود خسرو در رسید و یکی از منازل مقرر منزل اختیار
نموده فرمود که شهر را قبل کرده طرح جنگ اندازند و یکے از دروازه ها را از هر جانب که میسر باشد آتش درداده بسوزانند و بلوث
مالان خود گفت که بعد از گرفتن قلعه تا هفت روز حکم خواهم داد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند این جماعت
خون گرفته یکے از دروازه هاے شهر را آتش دادند دلاور بیگ خان و حسین بیگ دیوان و نورالدین قلی کوتوال از طرف درون
دیوار دیگر محاذی دروازه برآوردند درهمین روزها سعید خان که از تعینا تیان کشمیر بود در کنار آب چناب منزل داشت این خبر را
شنیده بایلغار روانه لاهور گشت چون بکنار آب راوی رسید باهل قلعه خبر فرستاد که به قصد دولت خواهی آمده ام مرا بدرون قلعه درآورید
مردم قلعه شب کسی فرستاده او را باچندے که همراه داشت بدرون درمی آورند بعد از نه روز که قلعه در محاصره بود و خبر رسیدن
افواج قاهره متواتر و متعاقب بخسرو و تابعان او میرسید بی باشده بخاطر میگذرانند که روبروے لشکر فیروزی اثر باید رفت چون
لاهور از سوادهاے اعظم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرت عظیمی دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که
ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند و بقصد آنکه بر فوج پیش شبخون آورند از حوالی شهر برمی خیزند در سراے قاضی علی شب
پنجشنبه شانزدهم بمن این خبر رسید هم در شب باآنکه باران عظیم بود طبل کوچ زده سوار شدم صباح آن به سلطانپور رسیده شد
تا نیم روز در سلطانپور بودم بحسب اتفاق درهمین وقت و ساعت میان افواج قاهره و جماعت مقهوره مقابله و مقاتله دست میدهد
معز الملک تشت بریانے آورده بود و میخواستم که از روے رغبت میل نمایم که خبر جنگ بمن رسید به مجرد شنیدن باآنکه طبیعت مائل
بخوردن بریانے بود یک لقمه براے شگون خورده سوار شدم و مقید برسیدن مردم و کمی افواج قاهره نه گشته به شتاب هرچه
تمامتر متوجه گشتم چلته خاصه خود را هرچند طلبیدم حاضر نه ساختند از سلاح بجز نیزه و شمشیرے حاضر نبود خود را به لطف ایزدی سپرده
بے ملاحظه روانه شدم در اول سواری زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند و هیچ کس را خبر هم نبود که امروز جنگ خواهد شد مجملاً تا بسر پل

یعنی بقلعه شهر [illegible] یعنی [illegible] گرد [illegible] دروازه [illegible] بدرون [illegible]

گوبند وال رسیدن چهار پانصد سوار از نیک و بد جمع شده باشند؛ در وقتیکه از پل مذکور میگذشتم خبر فتح رسید اول کسی که این مژده
برسانید شمسی توشکچی بود بدین خوشخبری خوش خبر خان خطاب یافت و میر جمال الدین حسین را که پیش ازین بجهت نصیحت خسرو فرستاده
بودم درهمین وقت رسیده از کثرت و شوکت مردم خسرو چندان گفت که باعث بیم مردم میشد با آنکه خبر فتح متواتر رسیده این
سید ساده لوح بهیچ وجه باور نمی کند. و تعجب می نماید که آن نوع لشکری که من دیده ام چگونه از فوج شیخ فرید که در نهایت قلت
و بی استعدادی اند شکست میخورند. وقتیکه سنگهاسن خسرو را با دو خواجه سرای او آوردند میر قبول انمعنی نمود از اسپ فرود آمده سر
برپای من نهاد و انواع خضوع و خشوع بتقدیم رسانید. و گفت که اقبال بالاتر و بلندتر ازین نمی باشد شیخ فرید درین سرداری
مخلصانه و فدائیانه پیش آمد سادات بارهیه را که از شجاعان زمان خود اند و در هر معرکه که بوده اند کار از ایشان شده هراول ساخته
بود سیف خان ولد سید محمود خان بارهیه سردار قوم بنفس خود تردداتِ مردانه نموده هفده زخم برداشت و سید جلال هم از برادران
این طائفه تیری بر شقیقه خورد و بعد از چند روز درگذشت در اثنای که سادات بارهیه که از پنجاه از شصتی پیش نمودند زخم و ضرب
هزار هزار سوار و پانصد پانصد سوار بدخشی برداشته پاره پاره شده بودند سید کمال که با برادران خود به کمک هراول تعین شده بود
از یک کناره در آمده زد و خوردی کردند که فوق تهوره و مردی بود و بعد از انکه مردم بر انکار بادشاه سلامت گفته تاختند اهل بغی
و فساد بشنیدن این کلمه بیدست و پا شده هریک بگوشه متفرق شدند قریب به چهار صد نفر از ایماقات در میدان پائمال قهر و غلبه
لشکر فیروزی اثر گردیدند صندوق جواهر خسرو و نفایسی که همیشه با خود میداشت بدست افتاد

که دانست کین کودک خردسال

شود با بزرگان چنین بدسگال
بسوزاند اورنگ خورشید را

با دل قدح دردی آرد به پیش
تمنا کند تخت جمشید را ۱۲

گداز د شکوه من و شرم خویش

مرا هم مردم کوتاه بین در آله آباد بسیار دلالت به مخالفت پدر میکردند غایتاً این سخن اصلا معقول و مقبول من نمی گشت و میدانستم دولت
بنای آن بر مخاصمت پدر باشد چه مقدار پایداری خواهد نمود بگنگاش ناقص عقلان از جا نرفتم و به مقتضای عقل و دانش
کار فرموده بملازمت پدر و مرشد و قبله و خدای مجازی خود رسیدم و به برکت این نیت درست رسید انچه به من رسید؛ در شب
همان روزی که خسرو گریخت راجه باسو را که زمیندار معتبر کوهستان لاهور ست رخصت نمودم که بآن حدود رفته هرجا که خبری
و اثری ازو بشنود بدست آوردن او انچه امکان سعی باشد بتقدیم رساند و مهابت خان و میرزا علی اکبر شاهی را با لشکر انبوه تعین
نمودم و مقرر چنان شد که بهر طرف که خسرو روانه گردد فوج مذکور تعاقب نماید. و من هم بجد قرار دادم که اگر خسرو به کابل رود من

در پے او نهاده تا او را بدست نیارم برنه گردم و اگر در کابل توقف نه کرده به بدخشان درآید در رود مهابت خان را در کابل گذاشته خود بخیریت و دولت معاودت نمایم و منشا نه رفتن بدخشان آن بود که آن بے سعادت البته باوزبکان درخواهد خورد و آن خفت بآیین دولت لاحق میگردد. در روزیکه افواج قاهره تعاقب خسرو تعین یافتند پانزده هزار روپیه به مهابت خان و بیست هزار روپیه دیگر با حدیان مرحمت شد و ده هزار روپیه دیگر همراه فوج مذکور نموده شد که در راه بهر کس باید داد بدهند شنبه بیست و ششم اردوے ظفر قرین در منزل جے پال که در هفت کروہے لاهور واقع ست نزول اجلال دست داد در همین روز خسرو بالعد ودے چند به کنار دریاے چناب میرسد خلاصه سخن آنکه بعد از شکست رایهاے مردمی که همراه او از معرکه جنگ برآمده بودند مختلف گشت افغانان و اهل هند که اکثر قدیمان او بودند میخواستند که به هندوستان رو به باز گردد و مصدر بغی و فساد ها شود و حسین بیگ که اهل و عیال و مردم و خزانه او بر سمت کابل واقع بودند او را دلالت بر رفتن کابل می نمود آخر الامر چون به کنگایش حسین بیگ عمل نمود بیک قلم مردم هندوستان و افغان از وجدائی اختیار نمودند بعد از رسیدن بدریاے چناب اراده میکند که از گذر شاه پور که از گذرهاے معین ست عبور نماید کشتی بهم نمیرسد بگذر سودهره روانه میشود در گذر مذکور مردم او یک کشتی بے ملاح و کشتی دیگر پر از هیمه و کاه بدست در می آورند. پیش از شکست خسرو به جمیع جاگیرداران و راه داران و گذربانان صوبه پنجاب حکم صادر گشته بود که این قسم قضیه رو داده خبردار و هوشیار باشند بنابرین تاکیدات گذرهاے آبها در بند بود حسین بیگ خواست که ملاحان کشتی هیمه و کاه را بان کشتی بے ملاح آورده خسرو را بگذرانند درین اثنا کیلن داماد کمال چودهری سودهره میرسد و می بیند که جماعتے درین شب در مقام گذشتن از آب اند بملاحان فریاد میکند که حکم جهانگیر بادشاهیست که در شب مردم از آب نادانسته میگذشته باشند هوشیار باشید از شور و غوغاے اینها مردمے که دران نواحی بودند جمع میشوند و داماد کمال چوبے را که کشتی بدان میرانند و بزبان هند آنرا بلی گویند از دست ملاحان کشیده کشتی را سرگردان میسازد هرچند زرها دادند قبول نکردند که از ملاحان کسے متصدی گذرانیدن آنها شود هیچکس قبول ننمود به ابو القاسم نمکین که در گجرات حوالی چناب بود خبر رسید که جمعی درین شب میخواهند که از آب چناب عبور نمایند. او چون بر نمعنی مطلع بود هم در شب با فرزندان و جمعیت سوار شده خود را به کنار گذر مذکور رسانید صحبت بجاے رسید که حسین بیگ ملاحان را به تیر گرفت داز کنار آب داماد کمال نیز به تیر اندازی در آمد تا چار کرده کشتی بطور خود بیایان رود به آب میرفت تا آنکه آخر شب در ریگ نشست و هرچند خواستند که کشتی را از ریگ جدا سازند میسر نه گشت درین اثنا صبح صادق دمیدن گرفت ابو القاسم و خواجه خضر خان که باهتمام هلال خان درین روے آب جمعیت کرده بودند کنار غربی آب مستحکم ساختند

و جانب شرقی را زمینداران استحکام داده بودند. هلال خان را قبل از وقوع این حادثه بسزاولی لشکری که به سرداری سعید خان
به کشمیر تعیین یافته بود فرستاده بودم بحسب اتفاق در همین شب بدین نواحی میرسد بسیار بوقت رسیده بود و باهتمام او در آوردن
ابوالقاسم خان نمکین و جماعت خواجه خضر خان و بدست آوردن خسرو بسیار دخل داشت. صبح روز یکشنبه بست و نهم ماه مذکور مردم
بر فیل و کشتی سوار شده خسرو را بدست در آوردند. و روز دوشنبه سلخ در باغ میرزا کامران خبر گرفتاری او بمن رسید همان ساعت بامیرالامرا
فرمودم که به گجرات رفته خسرو را به ملازمت آورد. در کنگاش امور سلطنت و ملک داری اکثر آنست که برای و فهمیدگی خود عمل مینمایم
از کنگاش های دیگر کنگاش خود معتبر میدانم. اول آنکه بخلاف صلاح و صوابدید جمیع بندگان مخلص از آگره آباد ملازمت پدر بزرگوار
اختیار نموده دولت خدمت ایشان را دریافتم و صلاح دین و دنیای من درین بود و بهمان کنگاش بادشاه شدم دوم تعاقب
خسرو که به هیچ چیز از تعیین ساختن ساعت وغیره مقید نشدم تا او را بدست در نیاوردم آرام نگرفتم از غرائب امور است که بعد از
توجه از حکیم علی که دانای فن ریاضی ست پرسیدم که ساعت توجه من چگونه بوده است بعرض رسانید که بجهت حصول این مطلب
اگر خواهند ساعتی اختیار نمایند در سالها مثل این ساعتی که بدولت سوار شده اند نتوانند یافت. و در روز پنجشنبه سوم محرم
سنه هزار و پانزده در باغ میرزا کامران خسرو را دست بسته و زنجیر در پا از طرف چپ برسم و توره چنگیزخانی بنظر من در آوردند حسین بیگ
را بر دست راست او و عبدالرحیم را بر دست چپ او ایستاده کرده بودند خسرو در میان این هر دو ایستاده می لرزید و می گریست
حسین بیگ به گمان آنکه شاید او را نفعی کند سخن پریشان گفتن آغاز نمود چون غرض او معلوم گشت او را بحرف زدن نگذاشته خسرو را
مسلسل سپردم و این دو مفتری را فرمودم که در پوست گاو و خر کشیدند و بر دراز گوش واژگونه سوار کرده و برگرد شهر گردانیدند چون پوست
گاو زودتر از پوست خر قبول خشکی نمود حسین بیگ تا چهار پهر زنده مانده به تنگی نفس در گذشت و عبدالرحیم که در پوست خر بود و از
خارج باو رطوبات رسانیدند زنده ماند. از روز دوشنبه آخر ذی حجه تا نهم محرم سنه مذکور بواسطه بودن ساعت در باغ میرزا کامران
توقف واقع شد. بهروال را که جنگ در آن مقام دست داده بود به شیخ فرید مرحمت نمودم و او را بخطاب والای مرتضی خان
سرفراز گردانیدم. بجهت نظام و انتظام سلطنت از باغ مذکور تا شهر فرمودم که دو رویه چوبها برپا کرده فتنه انگیزان ایماق و جمعی
را که درین شورش همراهی کرده بودند بر دارها و چوبها آویخته هر کدام را به سیاستی غیر مکرر به سزا و جزا رسانیدند زمینداران که
درین خدمت لوازم دولتخواهی بجا آورده بودند ریاست و چودهرائی میانه دریای جناب را عنایت فرموده زمینها بطریق مدد معاش
بهر یک مرحمت نمودم از جمله اموال حسین بیگ که بعد از این هرجا اسم مذکور خواهد شد از خانه میر محمد باقی قریب هفت لک روپیه

ظاهر شد. سوای آنچه به محل دیگر سپرده و خود همراه داشته وقتیکه بهمراهی میرزا شاهرخ بدین درگاه آمده بود یک اسپ داشت رفته رفته کارش بدین درجه رسید که صاحب خزینه و دفینه گردیده امثال این اراده‌ها در خاطرش جاکرد در اثنای راه که معامله خسرو هنوز در تمشیت حق بود چون میان ولایت و دار الخلافت آگره که منبع فتنه و فساد است از سرداری صاحب وجود خالی بود به دغدغه آنکه مبادا معامله خسرو بطول انجامد فرمودم که فرزند پرویز بعضے از سرداران را بر سر رانا گذاشته خود با آصف خان و جمعے که بدو نسبت خدمت نزدیک داشته باشند متوجه آگره گردند و حفظ و حراست آنجا و دره اعهده اهتمام خود مقرر شناسند به برکت عنایت الٰهی پیش از آنکه پرویز به آگره رسد مهم خسرو بروجه دلخواه دوستان و مخلصان تمشیت پذیرفت بنابرین فرمودم که فرزند مذکور روانه ملازمت گردد چهارشنبه نهم محرم به مبارکی به قلعه لاهور در آمدم جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که معاودت بدار الخلافت آگره درین ایام که فی الجمله خللے در صوبه گجرات و دکن و بنگاله واقع ست به صلاح دولت اقرب خواهد بود این کنگاش پسند خاطر من نیفتاد چه از عرائض شاه بیگ خان حاکم قندهار بعضے مقدمات معروض افتاده بود دلالت بران میکرد که امرای سرحد قزلباش بنابر افساد چندے از بقایای لشکر میرزایان آنجا که همیشه محرک سلسله خصومت و نزاع اند و ترغیب ناصحات در گرفتن قندهار یان طائفه ناپسند حرکتے خواهند نمود بخاطر رسید که مبادا استقرار شدن حضرت عرش آشیانی و مخالفت حبلے هنگام خسرو داعیه آنها را تیز ساخته بر سر قندهار یورش نمایند بحسب اتفاق آنچه بخاطر آفتاب اشراق پرتو انداخته بود از قوه بفعل آمد. حاکم هرات و ملک سیستان و جاگیرداران این نواحی به کمک و مدد حسین خان حاکم هرات بر سر قندهار متوجه گشتند شاباش بر همت و مردانگی شاه‌بیگ خان که مردانه پا قایم کرده قلعه را مضبوط و مستحکم ساخت و خود بر بالای ارک سیوم از قلعه مذکور چنان نشست که بیرونیان علانیه مجلس او را میدیدند و در مدت محاصره میان نه بسته سر و پا برهنه مجلس عیش و عشرت ترتیب میداد و هیچ روزے نبود که فوجے در برابر لشکر غنیم از قلعه بیرون نمیفرستاد و کوششهای مردانه بتقدیم نمیرسانید تا در قلعه بود چنین بود و لشکر قزلباش سه طرف قلعه را احاطه نموده بودند چون این خبر در لاهور رسید ظاهر شد که توقف درین حدود اقرب الی الصلاح بوده. در حال فوج کلانے بسرداری میرزا غازی و همراهی جمعے از منصبداران و بنده‌هاے درگاه مثل قرابیگ که بخطاب قراخانی و تخته بیگ که بخطاب سردار خانی سرفراز گردیده بودند معین گشتند میرزا غازی را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و نقاره عنایت کردم میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان که بادشاه ملک ٹهٹه بود و به سعی عبد الرحیم خانخانان سپه سالار در عهد حضرت عرش آشیانی آن دیار مفتوح و ملک ٹهٹه در جاگیر او که منصب پنجهزاری ذات و سوار مقرر گشته بود تفویض یافت و بعد از فوت او میرزا غازی پسرش به منصب و خدمت پدر سرفراز بود آبا و اجداد اینها از امراے

سلطان حسین میرزا باقر والی خراسان بودند و در اصل از سلسلهٔ امرای صاحبقرانی اند خواجه عاقل بخدمت بخشی گری این لشکر مقرر گشت چهل
و سه هزار روپیه مدد خرچ گویان بقراخان و پانزده هزار روپیه به نقدی بیگ و قلیچ بیگ که از همراهان میرزا غازی بودند مرحمت شد بجهت
رفع این خدشه و اراده سیر کابل توقف لاهور را بنجوم قرار دادم درهمین روزها منصب حکیم فتح الله از اصل و اضافه بهزاری ذات و
سی صد سوار مقرر گشت چون از شیخ حسین جامی خوابهاے نزدیک و قوع به من رسیده بود * بیست لک دام که موازی سی چهل هزار
روپیه بوده باشد بخرچ او و خانقاه و درویشانے که با وی باشند مقرر نمودم در بیست و دوم عبد الله خان را نواخته به منصب دو هزار و
پانصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم دو لک روپیه با حدیان فرمودم که بمساعدت بدهند و برور از ماهیانه آنها
وضع نمایند شش هزار روپیه بقاسم بیگ خان خویش شاه بیگ خان و سه هزار روپیه به سید بهادر خان شفقت فرمودم * در گوئندوال
که بر کنار دریاے بیاه واقع ست هندوئے بود ارجن نام در لباس پیرے و شیخی چنانچه بسیارے از ساده لوحان هنود بلکه نادان و
سفیهان اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس پیرے و ولایت را بلند آوازه گردانیده بود او را گرو میگفتند و از اطراف و جوانب
گولان و گول پرستان بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار میکردند از سه چهار پشت این دوکان را گرم میداشتند مدتها بخاطر
میگذشت که این دوکان باطل را برطرف باید ساخت یا او را در جرگه اهل اسلام در باید آورد تا آنکه درین ایام خسرو ازان راه عبور
نمود این مردک مجهول اراده کرد که ملازمت او را دریابد در منزلے که جا و مقام او بود خسرو را نزول افتاده آمده او را دید و بعضے مقدمات
فرا یافته باو رسانید و بر پیشانی او انگشتے از زعفران که به اصطلاح هندوان قشقه گویند کشید و آنرا شگون میدانند چون این مقدمه
بمسامع جاه و جلال میرسید و بطلان او را بوجه اکمل میدانستم امر کردم که او را حاضر ساختند و مساکن و منازل و فرزندان او را بمرتضی خان
عنایت نمودم و اسباب و اموال او را بقید ضبط در آورده فرمودم که او را به سیاست و یاسا رسانند * دو کس دیگر را که راجو و انبا نام
داشتند در ظل حمایت دولت خان خواجه سرا به ظلم و تعدی زندگانی میکردند و درین چند روز که خسرو لاهور را قبل داشت دست اندازیها
و بے اندامیها نموده بودند فرمودم که راجو را بدار کشیدند و انبا که بزرداری مشهور بود جریمه گرفتن مجملا یک لک و پانزده هزار روپیه از و
بوصول رسید آن مبلغ را فرمودم که به غلور خانه ها و مصارف خیرات صرف نمایند سعد الله خان پسر سعید خان بمنصب دوهزاری
ذات و هزار سوار افتخار یافت * پرویز از غایت اشتیاق بملازمت و خدمت من مسافتهاے دور و دراز در ایام برسات که باران
دست از تقاطر باز نمی داشت باندک مدتے طے نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن دو پهر و سه گهڑی روز سعادت ملازمت
دریافت از غایت مهربانی و شفقت او را در کنار عطوفت گرفته پیشانی او را بوسه دادم چون از خسرو این قباحت سر زد نجود قرار داده بودم

که تا او را بدست نیارم در هیچ جا توقف نکنم و احتمال داشت که بجانب هندوستان روی به بازگردد درین حالت خالی گذاشتن دار الخلافت
آگره که مرکز دولت و محل سلطنت و مقام نزول سراپردگیان محل مقدس و مدفن گنجهای عالم بود از صلاح ملک داری دور می نمود
بنابرین از آگره در حالت توجه بتعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که اخلاص و خدمت تو این نتیجه داد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روی
بتو آورد و ما به تعاقب او ایلغار نمودیم مهمات رانا را به مقتضای وقت و صلاح دولت یک نوع صورتی داده خود را بزودی به آگره
برسان که پای تخت و خزانه را که سرمایه گنج قارون ست بتو سپردیم و ترا بخدای حی قادر پیش از آنکه این حکم به پرویز برسد رانا در مقام
عجز در آمده کس نزد آصف خان فرستاده بود که چون از کرده های خود خجالت و شرمندگی تمام دارم امیدوارم که شفیع من شده نوعی
کنی که شاهزاده بفرستادن باگهه که از فرزندان من ست راضی گردد. پرویز بدین معنی رضا نداده میگفت که یا خود متوجه خدمت گردد یا کرن را
بفرستد درین وقت خبر فتنه انگیزی خسرو میرسد. بنابر ملاحظه وقت آصف خان و دیگر دولتخواهان بآمدن باگهه راضی گشته در نواحی
منڈل گڈھ سعادت خدمت شاهزاده در می یابد پرویز راجه جگناتهه و اکثر امرای تعینات آن لشکر را گذاشته خود با آصف خان و چندی
از نزدیکان و اهل خدمت روانه آگره میگردند و باگهه را به همراهی روانه درگاه والا جاه میگردانند چون بحوالی آگره میرسد خبر فتح و گرفتاری
خسرو را شنیده بعد از دو روز که مقام بنماید حکم بدو میرسد که چون خاطر از جمیع جوانب و اطراف جمع ست خود را بزودی بما برسان
تا آنکه بتاریخ مسطور سعادت ملازمت دریافت * آفتاب گیر که از علامات سلاطین ست باو مرحمت فرمودم و منصب ده هزاری باو عنایت
فرمودم و به دیوانیان حکم کردم که جاگیر تنخواه دهند میرزا علی بیگ را درهمین روزها به حکومت کشمیر فرستادم ده هزار روپیه بقاضی عزت الله
حواله شد که به فقرا و ارباب احتیاج کابل قسمت نماید احمد بیگ خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار و دو بست و پنجاه سوار از اصل
و اضافه سرفراز گردید درهمین ایام مقرب خان که به آوردن فرزندان دانیال مقرر گشته بود بعد از شش ماه و بست و دو روز از برهانپور
برگشته دولت ملازمت دریافت و وقائع آنچه دو را به تفصیل معروض داشت سیف خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار امتیاز
یافت شیخ عبد الوهاب از سادات بخاری که در زمان حضرت عرش آشیانی حاکم دهلی بود بنابر بعضی قبایح که از مردم او صادر گردید
از آن خدمت تغیر گردیده داخل ایمه و ارباب سعادت گشت در تمام ممالک محروسه خواه در محال خالصه و خواه جاگیر داران حکم فرمودم که
غلورخانها ترتیب داده بجهت فقرا فراخور گنجایش آن محل طعام درویشانه طبخ می نموده باشند تا مجاور و مسافران بفیض رسند ابه خان
کشمیری که از نژاد حکام کشمیر ست به منصب هزاری ذات و سی صد سوار ممتاز گردید در روز دوشنبه نهم ربیع الآخر شمشیر خاصه به پرویز
مرحمت نمودم و به قطب الدین خان کوکه و امیر الامرا هم شمشیرهای مرصع عنایت شد فرزندان دانیال را که مقرب خان آورده بود

درین روز دیدم که سه پسر و چهار دختر ازو مانده بودند پسران طهمورث و بایسنغر و هوشنگ نام دارند. آن مقدار مرحمت و شفقت نسبت باین اطفال از من بوقوع آمد که در گمان هیچکس نبود طهمورث را که از همه کلان بود مقرر داشتم که همیشه در ملازمت من باشد و دیگران را به همشیرهاے خود پسرم تا بود سپردم تا بواجبے از احوال آنها خبردار باشند. و خلعت خاصه بجهت راجه مان سنگه به بنگاله فرستاده شد. سی لک دام بمیرزا غازی انعام فرمودم شیخ ابراهیم پسر قطب الدین خان کوکه را به منصب هزاری ذات و سی صد سوار سرفراز گردانیده بخطاب کشور خانی ممتاز کردم چون درحین توجه بتعاقب خسرو فرزند خورم را که در آگره بر سر محلها و خزانه گذاشته بودم بعد از جمعیت خاطر ازین مهم حکم شد که فرزند مذکور در ملازمت حضرت مریم مکانی و محلهاے روانه ملازمت گردد چون بحوالی لاهور رسیدند روز جمعه دوازدهم ماه مذکور بر کشتی سوار شده باستقبال والده خود بحوالی دیهی که دهر نام دارد سعادت ملازمت میسر گشت بعد اداے کورنش و سجده و تسلیم و مراعات آدابے که از خوردان بکلانان موافق توره چنگیزی و قانون تیموری و ضابطه بابری ست به عبادت تمام و طاعت ملک علام قیام و اقدام نموده چون ازین شغل فارغ گشتم رخصت مراجعت یافته به قلعه لاهور درآمدم درهفدهم معز الملک را به بخشی گری لشکر رانا تعین نموده بدان صوب فرستادم چون خبر مخالفت راے راے سنگه و دلیپ پسر او در حوالی ناگور و آن حدود رسیده بود فرمودم که راجه جگناتهه با جمعی از بندهاے درگاه و معز الملک ایلغار نموده دفع فتنه و فساد آنها نمایند سردار خان را که بجاے شاه بیگ خان به حکومت قندهار مقرر گشته بود به منصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار ممتاز ساخته پنجاه هزار روپیه باو عنایت نمودم به خضر خان حاکم سابق خاندیس و برادر او احمد خان که از خانه زادان این دولت ابد پیوند ست سه هزار روپیه مرحمت شد هاشم خان پسر قاسم خان که از خانه زادان این دولت و لائق تربیت ست به منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت اسپ خاصه نیز باو عنایت نمودم به هشت نفر از امراے تعینات لشکر دکن خلعتها فرستادم پنج هزار روپیه بانعام نظام شیرازی قصه خوان مرحمت شد سه هزار روپیه بجهت خرج غلورخانه کشمیر بوکیل میرزا علی بیگ حاکم آنجا داده شد که به بلده مذکور فرستد خنجر مرصع که شش هزار روپیه قیمت داشت به قطب الدین خان بخشیدم ❊ بمن خبر رسید که شیخ ابراهیم بابا افغانی دکان شیخی و مریدی در یکی پرگنه از پرگنات لاهور ترتیب داده چنانچه طریقه اوباش و سفهاست جمع کثیرے از افغانان وغیره برو گرد آمده اند فرمودم که او را حاضر آورده به پرویز سپارند که در قلعه چنار نگاه دارند تا این هنگامه باطل برهم خورد در روز یکشنبه هفتم جمادی الاول بسیاری از منصبداران و احدیان برعایت سرفراز گشتند منصب مهابت خان دو هزاری ذات و سی صد سوار مقرر گشت دلاور خان به دو هزاری ذات و هزار و چهار صد سوار سرفراز گردید. وزیر الملک به هزار و سی صدی ذات و پانصد و پنجاه سوار امتیاز یافت و قیام خان هزاری ذات

[margin:] و بر زبست

دسوار شد شیام سنگه بهزار و پانصدی ذات و هزار و دو بیست سوار ممتاز گشت همچنین چهل و دو نفر از منصب داران بزیادتی منصب
سرفرازی یافتند و در اکثر روزها همین شیوه مرعی و منظور است لعلی به قیمت بیست و پنجهزار روپیه به پرویز مرحمت نمودم ٭ روز چهارشنبه
نهم شهر مذکور مطابق بیست و یکم بهمن بعد از گذشتن سه پهر و چهار گهڑی مجلس وزن شمسی که ابتدای سال سی و هشتم از عمر من بود
منعقد گشت بدستوری که بر بست و آیین بود اسباب وزن را با ترازو در خانهٔ حضرت مریم زمانی مرتب و آماده ساختند در ساعت
و وقت مقرر بخیریت و مبارکی در ترازو نشسته هر علاقه آن را یکی از کلان سالان در دست گرفته دعاها کردند اول مرتبه بطلا وزن شد
سه من و ده سیر بوزن هندوستان بعد ازان به بعضی از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئیها و کیفیات تا دوازده وزن که تفصیل
آن بعد ازین مرقوم خواهد گشت در سالی دو مرتبه خود را به طلا و نقره و سایر فلزات و از قسم ابریشم و پارچه و از اقسام حبوبات
و غیره وزن میکنم یکمرتبه در سر سال شمسی دیگر مرتبه در سر سال قمری و زر این دو وزن را به تحویلداران علیحده می سپارم که به فقرا و ارباب
احتیاج رسانند ٭ درهمین روز مبارک قطب الدین خان کوکه که سالها در آرزوی چنین روزی بود بانواع عنایات سرفراز
ساخته اول منصب او را پنجهزاری ذات و سوار مقرر داشتیم بعد ازان به خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین مرصع
امتیاز بخشیده به صوبه داری و حکومت دار الملک بنگاله و اڑیسه که جای پنجاه هزار سوار است مرخص ساختم و از روی عزت
با لشکر عظیم روانهٔ آن صوب گشت و دو لک روپیه نیز بمدد خرج گویان مرحمت شد نسبت والده او بمن ازان مقوله است که چون
در ایام طفولیت برعایت و تربیت او پرورش یافته ام این مقدار انس که مرا با دست بوالدهٔ حقیقی خود ندارم والدهٔ قطب الدین خان
بجای والدهٔ مهربان منست و خودش را از برادران و فرزندان حقیقی کمتر دوست نمیدارم و از کوکها کسیکه قابلیت کوکگی به من دارد
قطب الدین خانست و سه لک روپیه به کوکیان قطب الدین خان مرحمت نمودیم ٭ درین روز یک لک و سی هزار روپیه به طریق
ساچق بجهت دختر بهاری که نامزد پرویز بود فرستادم و در بیست و دوم باز بهادر قلماق که در بنگاله مدتها عصیان ورزیده بود برهنمونی
بخت درین تاریخ دولت آستان بوس دریافت خنجر مرصع و بیست هزار روپیه باو مرحمت نمودیم و به منصب هزاری ذات و سوار
سرفراز ساختم یک لک روپیه نقد و جنس به پرویز عنایت شد کیشو داس مارو به منصب هزار و پانصدی ذات و سوار سرفراز گردید
ابو الحسن که دیوان و مدار سرکار برادرم دانیال بود بهمراهی فرزندان او دولت ملازمت دریافت به منصب هزاری ذات و پانصد
سوار سربلند گردید در اوایل ماه جمادی الثانی شیخ بایزید که از شیخ زادهای سیکری بود بفروغ عقل و دانائی و نسبت قدیم خدمت
امتیاز تمام دارد بخطاب معظم خانی سرفراز گشت و حکومت دهلی باو مقرر فرمودم و در بیست و یکم ماه مذکور عقدی مشتمل بر چهار قطعه لعل و صد

دانه مروارید به پرویز شفقت فرمودم و منصب حکیم مظفر سه هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه مقرر گشت پنجهزار روپیه به تهل راجه منجهولی مرحمت نمودم ＊ از سوانحے که تازه روے داد ظاهر شدن کتابت میرزا عزیز کوکه است که به راجه علی خان ضابط خاندیس نوشته بوده است مراعقیده آن بود که نفاق او بجهت خاطر خسرو نسبت دامادے او مخصوص بمن باشد. از فحواے این نوشته که بخط او بود ظاهر گشت که نفاق جبلی خود را در هیچ وقت از دست نداده این شیوه ناپسندیده با والد بزرگوارم نیز مسلوک میداشته است مجملاً کتابتے در وقتی از اوقات به راجه علی خان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشعر بر بدی و بدبندی و مقدماتے که هیچ دشمن نمی نویسد و اسناد به هیچ کس نمی توان کرد چه جاے آنکه بمثل حضرت عرش آشیانے بادشاه و صاحب قدردانی که از ابتداے طفولیت بنابر حقوق خدمت والده او در مقام تربیت و رعایت او شده پلهٔ اعتبارش بدرجهٔ اعلی چنان رسانیده که در نسبت خود هم سنگ و همتا نداشت این کتابت را در برهانپور در میان اسباب و اموال راجی علی خان بدست خواجه ابوالحسن می افتد و خواجه آورده به من گذرانید از خواندن و دیدن مو بر اعضاے من راست شد اگر ملاحظه بعضے تصورات و حقوق شیر دادن مادر او نمی بود گنجایش داشت که او را بدست خود بیاسا رسانم بهر تقدیری او را حاضر ساخته این نوشته را بدست او داده فرمودم که بآواز بلند در میان مردم بخواند مظنه آن بود که از دیدن آن کتابت قالب او از روح پرداخته خواهد گشت از غایت بی آزرمی و خیرگی او بر شتے خواندن گرفت که گویا این نوشته از نیست بحکم بخواند حاضران مجلس بهشت آئین از بندهاے اکبری و جهانگیری هر کس که نوشته دیده و شنیده زبان بر طعن و لعن او گشوده ملامتها کردند پرسیده شد که قطع نظر از نفاقهاے که بدولت من کرده با عتقاد ناقص خود وجوه بران ترتیب دادے از والد بزرگوارم که از خاک راه ترا و سلسله ترا برداشته باین دولت و مرتبه رسانیده بودند که محسود امثال و اقران خود گشته بودی چه امر روے داده بود که بدشمنان و مخالفان دولت او چنین مقدمات بایستے نوشت و خود را بجرگهٔ حرامخوران و بے سعادتان جا دادے بلی با فطرت اصلی و جبلت طبعی چه توان کرد هرگاه که طینت تو بآب نفاق پرورش یافته باشد از و بغیر این امور چه سر خواهد زد آنچه با من کرده بودی از سر آن در گذشته باز بهمان منصبی که داشتے سرفراز گردانیدم و گمان آن بود که نفاق تو مخصوص بمن بوده باشد الحال که این معنی دانسته شد که با خداے مجازی و مربی خود هم درین مقام بودهٔ ترا بعمل و دینی که داری و داشتی حواله نمودم بعد از ذکر این مقدمات لب از جواب بسته در برابر این نوع روسیاهی چه گوید حکم به تغیر جاگیر او کردم آنچه ازین ناسپاس بفعل آمده بود اگر چه گنجایش عفو و گذرانیدن نداشت غایتاً بنابر بعضے ملاحظها گذرانیدم ＊ روز یکشنبه بست و ششم ماه مذکور مجلس کدخدائی پرویز بدختر شاهزاده مراد منعقد گشت در منزل حضرت مریم الزمانی عقد شد و جشن طوی در خانه پرویز ترتیب یافته هر کس که در ان انجمن حاضر بود بانواع نوازش و تشریفات سرفراز گردیده هزار

روپیه به شریف املی و چندے دیگر از امرا حواله شد که به فقرا و مساکین تصدق نمایند روز یکشنبه دهم رجب بعزم شکار کرچاک وننده
از شهر برآمده باغ رام داس را منزل گزیدم چهار روز در آنجا مقام شد. روز چهارشنبه سیزدهم وزن شمسی پرویز بعمل آمده او را
دوازده مرتبه باقسام فلزات و دیگر اجناس بوزن در آوردند هر وزنی دو من و هژده سیر شد. حکم کردم که مجموع را به فقرا قسمت
نمایند. درین روز منصب شجاعت خان بهزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت. بعد از آنکه میرزا غازی
و لشکرے که بهمراهی او تعین بودند روانه گشتند. بخاطر رسید که جماعت دیگر هم از عقب باید فرستاد بهادر خان توربیگی را به منصب
هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار از اصل و اضافه نواخته جماعت اویماق پوری را که قریب به سه هزار نفر بودند بسرداری
شاه بیگ و محمد امین باو همراه نموده روانه ساختم دو لک روپیه مدد خرج گویان به جماعت مذکور مرحمت شد و یک هزار برقنداز نیز مقرر
گشت آصف خان را به محافظت خسرو و ضبط لاهور تعین نموده گذاشتم امیرالامرا هم چون بیماری صعب داشت از دولت ملازمت
محروم گردیده در شهر ماند عبدالرزاق معمورے که از صوبه برانا طلب شده بود به منصب بخشی گری حضور سرفراز گردید و حکم شد که باتفاق
ابوالحسن بلوازم این خدمت قیام و اقدام نماید. انچه ضابطه پدر من بود من هم بهمین ضابطه عمل مینمائیم که در خدمات عمده دو کس را
شریک می ساختند. نه بواسطه بے اعتمادی بلکه بدین جهت که چون بشریت ست و آدمی از کوفتها و بیماری خالی نمی باشد. اگر
یکے را تشویشے و یا مانعے روے دهد. آن دیگر حاضر بوده تا کارها و مهمات بندهاے خدا معطل نماند. هم درین ایام خبر رسید
که روز دسهره که از روزهاے مقرر هند وان ست عبدالله خان از کالپی که جاگیر اوست ایلغار نموده بولایت بندیله در آمده
و ترددات سپاهیانه نموده رام چند پسر مدهکر را که مدتے دران جنگل و زمین قلب فتنه انگیزی میکرد دستگیر ساخته به کالپی آورد
بواسطه این خدمت پسندیده بعنایت علم و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز شد. از عرائض صوبه بهار بعرض رسید
که جهانگیر قلی خان را به سنگرام که از زمینداران عمده صوبه بهار ست و قریب به چهار هزار سوار و پیاده بیشمار دارد بنابر بعضے مخالفتها
و نادو تنخواهی ها در زمین ناهموار جنگ دست میدهد. درین معرکه خان مذکور به نفس خود ترددات مردانه بتقدیم میرساند آخرالامر
سنگرام بزخم تفنگ نابود گشته بسیارے از مردم او درمعرکه افتاده بقیة السیف فرار بر قرار اختیار مینمایند. چون این کار نمایانے
بود که از جهانگیر قلی خان بوقوع آمده او را به منصب چهار هزار و پانصدی ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفراز ساختم مدت سه ماه
و شش روز اوقات بمشغولی شکار گذشت پانصد و هشتاد و یک جانور به تفنگ و یوز و دام و قمرغه شکار شد. ازین جمله یک صد
و پنجاه و هشت جانور خود به تفنگ زده بودم دو مرتبه قمرغه واقع شد. یک مرتبه در کرچاک که پردگیان حرم سراے عصمت بودند

یک صد و پنجاه و پنج جانور کشته شد. در مرتبه دوم در نه بد نه یک صد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بود توج کوهی یک صد و هشتاد بز کوهی بیست و نه گورخر و نیلگاو نه آهو و غیره سی صد و چهل و هشت روز چهارشنبه شانزدهم شوال نخچیر و خوبی از شکار معاودت واقع شد بعد از گذشتن یک پهر و شش گهری از روز ند کور به شهر لاهور درآمدم امر غریبی درین شکار ملاحظه و مشاهده گشت آهوی سیاهی را در حوالی دهه چند اله که مناره درانجا ساخته شده تفنگ در شکم آهو زدم چون زخمی گشت آوازی از و ظاهر شد که در غیر مستی این قسم آواز از هیچ آهوی شنیده نشده بود شکاریان کهن سال و جمعی که در ملازمت بودند تعجب نموده اظهار کردند که بابان یادنداریم بلکه از پدران خود نشنیده ایم که این قسم آوازی در غیر مستی از آهو سر زده باشد چون خالی از غرابتی نبود نوشته شد گوشت بز کوهی را از گوشت جمیع حیوانات جنگلی لذیذتر یافتم با آنکه پوست بر آن بغایت بد بوست که بدباغت آن بوازو زایل می گردد گوشت او مطلقا بوی ناک نیست یکی از بزهای نر را که از همه کلان تر بود فرمودم که بوزن درآوردند دو من و بیست و چهار سیر که بیست و یک من ولایت بوده باشد ظاهر شد همچنین یک توج کلان را نیز فرمودم که کشیدند دو من و سه سیر اکبری مطابق هفده من ولایت بوزن درآمد از گورخرهای شکاری یکی که بجثه از همه قوی تر بود نه من و شانزده سیر مطابق هفتاد و شش من ولایت سنجیده شد از شکاریان و هوسناکان شکار مکرر شنیده ام که در شاخ توج کوهی بوقت معین کرمی بهم میرسد که از حرکت او خارخاری در وی پیدا میشود که با نوع خود او را به جنگ درمی آورد و اگر از نوع خود حریفی نیابد شاخ خود را بر درختی یا به سنگی زده تسکین آن خارخار میدهد بعد از تفحص آن کرم در شاخ ماده آن جانور نیز ظاهر شد و حال آنکه ماده جنگ نمیکند پس ظاهر شد که این سخن اصلی نداشته است گوشت گورخر اگرچه حلال است و اکثر مردم میل میخورند اما به هیچ وجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیفتاد + چون بجهت تادیب و تنبیه دلیپ ولد رای رای سنگه و بدرا قبل ازین فرمان صادر گشته بود درین ولا خبر رسید که زاهد خان پسر صادق خان و عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل و رانا شنکر و معزالملک با جمعی دیگر از منصبداران و بندهای درگاه خبر دلیپ را در نواحی ناگور که از مضافات صوبه اجمیر است میشنوند و بر سر او ایلغار نموده او را در می یابند چون محل گریز نمی یابد ناچار پا قائم ساخته با افواج قاهره به مجادله و مقابله درمی آید بعد از اندک زد و خوردی که واقع شد شکست عظیم یافته جمع کثیر را به کشتن میدهد و اسباب خود را گذاشته بوادی ادبار فرار می نماید +

	نه یارای جنگ و نه پروای سر	شکسته صلاح و گسسته کمر	

قلیچ خان را با وجود پیرسالی بنا بر مراعات رعایت والد بزرگوارم منصب او را برقرار داشته در سرکار کابل جاگیر حکم کردیم + درماه

ذی قعدہ والدہ قطب الدین خان کوکہ کہ مرا شیر دادہ بجاے والدہ من بود بلکہ از مادر مہربان مہربان تر و از خردی باز در کنار تربیت او پرورش یافتہ بودم بہ رحمت ایزدی پیوست پایہ نعش او را بر دوش خود برداشتہ پارہ راہ بردیم چند روز از کثرت حزن و الم میل بخوردن طعام نشد و تغیر لباس نہ کردم ٭

جشن نوروز دوم از جلوس ہمایون

روز چہارشنبہ بیست و دوم ذیقعدہ سنہ ہزار و پانزدہ بعد از گذشتن سہ و نیم گھڑی حضرت نیر اعظم بخانہ شرف خود تحویل نمودند و دولتخانہ ہمایون را برسم معہودہ آئین بستہ بودند جشن عظیم ترتیب یافت و در ساعت مسعود بر تخت جلوس واقع شد امرا و مقربان نیز از شہاد و عنایات سربلند گردانیدم ٭ درہمین روز مبارک از عرائض قندھار بوقت عرض رسید کہ لشکرے کہ بسرکردگی میرزا غازی ولد میرزا جانی بہ کمک شاہ بیگ خان تعین یافتہ بودند در دوازدہم شہر شوال سنہ مذکور داخل بلدۂ قندھار میشوند و طائفہ قزلباش چون خبر رسیدن عساکر منصورہ را پیش تر بے بلدہ مذکور میشنوند سراسیمہ و پریشان و پشیمان تا کنار آب ہلمند کہ پنجاہ و شصت کروہ بودہ باشد عنان بازمی کشند در ثانی الحال ظاہر شد کہ حاکم فراہ و جمعی از حکام آن نواحی بعد از شنفار شدن حضرت عرش آشیانی بخاطر میگذرانند کہ قندھار درین فترت و آشوب آسان بدست خواہد آمد بے آنکہ از جانب شاہ عباس بآنہا حکم برسد جمعیت نمودہ ملک سیوستان را باخود متفق بیسازند و کس نزد حسین خان حاکم ہرات فرستادہ از و کمک طلب می سازند و او ہم جمعے میفرستد بعد از ان باتفاق بر سر قندھار متوجہ میشوند شاہ بیگ خان حاکم آنجا بملاحظہ آنکہ جنگ دو سر دارد اگر عیاذا باللہ شکستے رو دہد قندھار از تصرف بیرون خواہد رفت قلعگی شدن را بہتر از جنگ دانستہ قرار بر قلعہ داری میدہد و قاصدان سریع السیر بدرگاہ میفرستد بحسب اتفاق درین ایام رایات جلال کہ بہ تعاقب خسرو از دار الخلافت آگرہ حرکت نمودہ بود در لاہور نزول اجلال داشت بمجرد شنیدن این خبر بلاتوقف فوج کلانی از امرا و منصب داران بسرداری میرزا غازی فرستادہ شد پیش از انکہ میرزاے مذکور بقندھار رسد این خبر بشاہ میرسد کہ حاکم فراہ با بعضے از جاگیرداران این نواحی قصد ولایت قندھار نمودہ اند این معنی را لائق ندانستہ بہ قاعن حسن بیگ نامی را از مردم روشناس خود میفرستد و فرمانے باسم آنہا صادر میگردد کہ از کنار قلعہ قندھار برخاستہ متوجہ جا و مقام خود شوند کہ بہ سبب محبت و موالات آباے کرام با سلسلہ علیہ جہانگیر بادشاہ قدیم ست آن جماعت پیش از انکہ حسن بیگ برسد و حکم شاہ بایشان رساند تاب مقاومت عساکر منصورہ نیاوردہ مراجعت را غنیمت می شمارند حسن بیگ مذکور آن مردم را ملامت

نموده روانه ملازمت شد. در لاهور سعادت خدمت دریافت و این معنی را اظهار نمود که این جماعت بی عاقبت که بر سر قندهار آمده بودند بغیر از فرموده شاه عباس این حرکت از ایشان بوقوع آمد مبادا که در خاطر از این ممر گرانی راه یافته باشد. القصه بعد از رسیدن افواج قاهره به قندهار حسب الحکم قلعه را به سردار خان می سپارند و شاه بیگ خان با لشکر کمک عازم درگاه میشوند. در بیست و هفتم ذیقعده عبدالله خان رام چند بندیله را در بند و زنجیر آورده بنظر گذرانید فرمودم زنجیر از پایش بر داشته و خلعت پوشانیده به راجه باسو حواله نمودم که ضامن گرفته او را با جمعی دیگر از خویشان که به همراهی او گرفتار گشته بودند بگذراند. آنچه از کرم و مرحمت در حق او بظهور آمد در خیال او نگذشته بود. در دوم ذی حجه بفرزند خرم تومان و طوغ و علم و نقاره مرحمت فرموده به منصب هشت هزاری ذات و پنجهزار سوار امتیاز بخشیده حکم جاگیر کردم. در همین روز پیر خان ولد دولتخان لودی را که همراه فرزند دانیال از خاندیس آمده بود به خطاب صلابتخانی سرفراز ساخته منصب او را سه هزاری ذات دو هزار و پانصد سوار مشخص شد و علم و نقاره داده مرتبه او بخطاب والای فرزندی از امثال و اقران درگذرانیدم. پدران و اعمام صلابتخان در میان قوم لودی بغایت بزرگ و معتمد بوده اند چنانچه دولت خان سابق که عموی جد صلابتخان بود چون بعد از سکندر ابراهیم پسرش با امرای پدر بدسلوکی آغاز نهاده باندک تقصیری جمعی را به قتل در می آورد دولتخان از و اندیشه مند شده پسر خرد دلاور خان را به ملازمت حضرت فردوس مکانی در کابل فرستاد و آنحضرت را دلالت به تسخیر هندوستان نمود چون ایشان نیز این عزیمت در خاطر داشتند بی توقف متوجه گردیدند تا نواحی لاهور عنان باز نه کشیدند دولتخان با توابع و لواحق خود سعادت ملازمت دریافته لوازم نیکوبندگی بجا آورد چون مرد کهن سال آراسته ظاهر و پیراسته باطن بود مصدر خدمات و دولتخواهی ها گردید اکثر اوقات او را پدر گفته مخاطب میساختند و حکومت پنجاب را بدستور باو تفویض فرموده سایر امرای جاگیر داران صوبه مذکور را به متابعت او مامور میساختند دلاور خان را همراه گرفته به کابل مراجعت فرمودند بار دیگر که استعداد یورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولت خان بدولت ملازمت سرفراز گردیده و در همان روزها وفات یافت دلاور خان بخطاب خانخانانی ممتاز گردید و در جنگی که حضرت فردوس مکانی را با ابراهیم دست داد همراه بود و همچنین در ملازمت حضرت جنت آشیانی هم بلوازم بندگی قیام داشت و در تهانه منگیر بوقت مراجعت آنحضرت از بنگاله با شیر خان افغان جنگ مردانه نموده در معرکه گرفتار شد هر چند شیر خان تکلیف نوکری کرد قبول نه نمود و گفت که پدران تو همیشه نوکری پدران من نموده اند درین صورت چه گنجایش داشته باشد که این امر از من بوقوع آید شیر خان بر آشفت و فرمود که او را در میان دیوار نهادند. عمر خان جد فرزند صلابت خان که عم زاده دلاور خان باشد در دولت سلیم خان رعایت خوب یافته بود بعد از فوت سلیم خان و کشته شدن فیروز پسر او بدست محمد خان عمر خان و برادران او از محمد خان متوهم شده به گجرات رفتند. و عمر خان آنجا در گذشت. دولتخان

پسرش که جوان شجاع خوش صورت و همه چیز خوش بود و همراهی عبد الرحیم ولد بیرم خان را که در دولت حضرت عرش آشیانی بخطاب خانخانانی سرفراز گردید اختیار نموده توفیق ترددات و خدمات خوب خوب یافت خانخانان او را بمنزله برادر حقیقی خود میدانست بلکه هزار مرتبه از برادر بهتر و مهربان تر اکثر فتوحاتی که خانخانان را دست داده به پامردی و مردانگی او بود و چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و قلعه اسیر را مسخر ساختند دانیال را در آن ولایت و سایر ولایاتی که از تصرف حکام دکن برآمده بود گذاشته خود بدار الخلافت آگره مراجعت فرمودند درین ایام دانیال دولت خان را از خانخانان جدا ساخته در ملازمت خود نگاه داشته و مهمات سرکار خود را با و حواله نموده عنایت و شفقت تمام با و ظاهر می نمود تا آنکه در ملازمت او وفات یافت و دو پسر از و ماند یکی محمد خان و دیگری پیر خان محمد خان که برادر کلان بود بعد از وفات پدر باندک مدتی درگذشت و دانیال نیز بافراط شراب خود را در باخت بعد از جلوس پیر خان را بدرگاه طلب داشتم چون جوهر ذاتی و قابلیت فطری او را ملاحظه نمودم پایه رعایت او را بمرتبه که نوشته شد رسانیدم امروز در دولت من از و صاحب نسبت تری نیست چنانکه گناهان عظیم که به شفاعت هیچیک از بندهای درگاه بعفو مقرون نگردد بالتماس او میگذرانم الحق جوان نیک ذات مردانه لائق رعایت ست و آنچه درباب او بفعل آورده ام بجا واقع شده و به دیگر رعایتها نیز سرفرازی خواهد یافت چون پیش نهاد همت والا نهمت فتح ولایت ماوراء النهرست که ملک موروثی آبا و اجداد ماست میخواستم که عرصه هندوستان از خس و خاشاک مفسدان و متمردان پاکیزه ساخته یکی از فرزندان را درین ملک گذاشته خود با لشکر آراسته جرار و فیلان کوه شکوه برق رفتار و خزانه کلی همراه گرفته باستعداد تمام متوجه به تسخیر ولایت موروث گردم بنا برین اراده پرویز را بجهت دفع رانا فرستاده خود عزیمت ملک دکن داشتم که درین اثنا از خسرو آن حرکت ناشایسته بوقوع آمد و ضرورت شد که تعاقب نموده دفع فتنه او نمایم مهمات پرویز بهمین جهت صورت پسندیده پیدا نکرد و نظر بر مصلحت وقت رانا را مهلت داده یکی از پسران او را همراه گرفته روانه ملازمت گشت و در لاهور سعادت خدمت دریافت چون خاطر از فساد خسرو جمع گشت و دفع شورش قزلباشیه که قندهار را در قبل داشتند بسهل وجوه میسر شد بخاطر رسید که به سیر و شکار کابل را که حکم وطن مالوف دارد دریافته بعد از آن متوجه هندوستان شویم و ارادهای خاطر از قوه بفعل آید بنا برین بتاریخ هفتم ذی حجه به ساعت سعید از قلعه لاهور برآمده باغ دل آمیز را که در آن روی آب راوی ست منزل گزیدم و چهار روز توقف واقع شد روز یکشنبه نوزدهم فروردی ماه را که روز شرف حضرت نیر اعظم بود درین باغ گذرانیدم و بعضی از بندهای درگاه به منصب و اضافه منصب سرفرازی یافته برعایتها و شفقتها سرفرازی یافتند ده هزار روپیه بحسن بیگ فرستاده دارای ایران مرحمت شده قلیچ خان و میران صدر جهان و میر شریف آملی را در لاهور گذاشته فرمودم که باتفاق مهماتی که روی دهد به فیصل رسانند روز دوشنبه از باغ مذکور کوچ نموده بموضع هرهر که در

سه ونیم کروهے شهر واقع ست منزل شد روز سه شنبه جهانگیرپور منزل رایات جلال گشت آن موضع از شکارگاه‌های مقرر منست ٭
در حوالی آن منارے بفرموده من بر سر قبر آهوئے منسراج نام که در جنگ آهوان خانگی و صید آهوان صحرائی بی‌نظیر بود احداث نموده اند
و بر آن منار ملا محمد حسین کشمیری که سرآمد خوش‌نویسان زمان بود این نثر را نوشته بر سنگے نقش کرده اند که درین فضاے دلکش آهوئے بدام
جهاندار خدا آگاه نورالدین جهانگیر بادشاه آمده و در عرض یکماه از وحشت صحرائیت برآمده سرآمد آهوان خاصه گشت بنابر ندرت آهوے
مذکور حکم کردم که هیچکس قصد آهوان این صحرا نکند و گوشت آنها بر هندو و مسلمان حکم گوشت گاو و گوشت خوک داشته باشد و سنگ قبر او را
بصورت آهو مرتب ساخته نصب کنند ٭ و به سکندر معین که جاگیردار پرگنه مذکور بود فرمودم که در جهانگیرپور قلعه مستحکم بنا نماید پنجشنبه چهاردهم
در پرگنه چنداله منزل شد و از آنجا روز شنبه شانزدهم یک منزل درمیان به حافظ‌آباد در منازلے که باهتمام کروڑے آنجا میر قوام الدین
بانجام رسیده بود توقف روی داد و بدو کوچ به کنار دریاے چناب رسیده روز پنجشنبه بیست و یکم ذی حجه از پلے که بر آب مذکور بسته بودند
عبور اتفاق افتاد در حوالی پرگنه گجرات منزل شد ٭ در زمانے که حضرت عرش آشیانے متوجه کشمیر بودند قلعه بر آن روے آب احداث
فرموده بودند جماعت گوجران را که بدان نواحی بدزدی و راهزنی میگذرانیدند بدین قلعه آورده آبادان ساختند و چون مسکن گوجران
شد بدین جهت آنرا گجرات نام نهاده پرگنه علیحده مقرر ساختند گوجر جماعه را میگویند که کسب و کار کمتری نمایند و اوقات گذرانها از شیر
و جغرات بیاشد روز جمعه خواص پور که از گجرات پنجکروه است و آنرا خواص خان غلام شیرخان افغان آبادان ساخته بود منزل شد و از آنجا
دو منزل درمیان کنار دریاے بهت مقام گردید درین شب باد عظیم در وزیدن آمده ابر سیاه فضاے آسمان را فرو گرفت و باران
به شدتے شد که پیران کهن سال یاد نداشتند آخر بژاله منجر شد و هر ژاله برابر تخم مرغی افتاد از طغیان آب و شدت باد و باران
پل شکست من با نزدیکان حریم حرمت به کشتی عبور نمودم چون کشتی کم بود فرمودم که مردم به کشتی نگذرند و پل را از سر نو به بندند
بعد از یک هفته که پل بسته شد تمام لشکر بفراغت گذشت ٭ منبع دریاے بهت چشمه ایست در کشمیر ویرناک نام و ویرناک بزبان
هند مار را میگویند ظاهرا در آن مکان مارے بزرگ بوده است در ایام حیات پدر خود دو مرتبه بسر این چشمه رسیده ام از شهر
کشمیر تا بدانجا بیست کروه بوده باشد مثمن طور حوضی ست تخمیناً بست گز در بیست گز آثار عبادتگاه ریاضت مندان در نواحی
آن حجره‌هاے سنگین و غارهاے متعدد بسیار ست آب این سرچشمه در نهایت صافی ست باآنکه عمق آنرا قیاس نمی توان کرد
اگر دانه خشخاش در آن اندازند تا رسیدن بزمین مشخص دیده میشود ماهی بسیار در آن جلوه گر است چون شنیده بودم که این چشمه
پایاب ندارد بنابرین ریسمانے به سنگ بسته درین چشمه گفتم که انداختند چون گز نموده شد ظاهر گردید که از قد یکنیم آدم بیشتر نبوده است

بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه به سنگ بسته باغچه بر اطراف آن ترتیب داده جوی آن را جدول ساختند و ایوانها
و خانها بر دور چشمه ساخته جائی مرتب گشته که رونده‌های ربع مسکون مثل آن کم نشان می دهند چون آب به موضع پمپور که در
ده کروهی شهر ست میرسد زیاده میگردد و تمام زعفران کشمیر درین موضع حاصل میشود معلوم نیست که در هیچ جای عالم این مقدار
زعفران میشده باشد هر سال بوزن هندوستان پانصد من که چهار هزار من ولایت بوده باشد حاصل زعفران ست در موسم
گل زعفران در ملازمت والد بزرگوار خود درین سرزمین رسیدم جمیع گلهای عالم اول شاخ و بعد از ان برگ و گل بر می آرند
بخلاف گل زعفران که چون از زمین خشک چهار انگشت ساق آن سر بر میزند گل سوسنی رنگ مشتمل بر چهار برگ شگفته میگردد و چهار
ریشه نارنجی مثل گل معصفر در میان دارد بدرازی یکبند انگشت زعفران همین ست در زمین شیار[عه] نه کرده آب ناداده در میان کلوخها
بر می آید بعضی جا یک کرده و بعضی نیم کرده زعفران زار ست از دور بهتر به نظر در می آید بوقت چیدن از تندی بوی آن تمام
نزدیکان را درد سر پیدا شد با آنکه کیفیت شراب داشتم و پیاله می خوردم مرا هم درد سر بهم رسید از کشمیریان حیوان صفت که به گل
چیدن مشغول بودند پرسیدم که حال شمایان چیست از ایشان معلوم شد که درد سر را در مدت عمر تعقل نکرده اند و آب این چشمه
و ترپاک که در کشمیر بهت میگویند با دیگر آبها و نالها که از دست راست و چپ داخل گردیده دریا میشود و از میان حقیقی شهر میگذرد و عرضش
در اکثر جاها از انکه انداز زیاده نخواهد بود و این آب را بواسطهٔ کثافت و ناگواری هیچکس نمی خورد تمام مردم کشمیر آب از آبگیری که بشهر
متصل ست و دل نام دارد میخورند و آب بهت بدین تالاب درآمده از راه باره موله و پکلی و دنتور به پنجاب می رود و در کشمیر آب رود
خانه و چشمه بسیار ست غایتاً بهترین آنها آب دره لار ست که در موضع شهاب الدین پور بآب بهت ملحق میگردد و این موضع از جاهای
مقرر کشمیر است بر کنار دریای بهت واقع شده قریب صد چنار خوش اندام بر یک قطعه زمین سبز خرم دست بیکدیگر داده چنانچه تمام
این سرزمین را سایه آن چنارهای فرو گرفته است و سطح زمین تمام سبزه و سبزه گیاه است بنوعی که فرش بر بالای آن انداختن بیدردی
و کم سلیقگی است این ده آباد کردهٔ سلطان زین العابدین است که پنجاه و دو سال از روی استقلال حکومت کشمیر نموده بود و او
را بدو شاه کلان میگفتند خوارق عادات از و بسیار نقل میکنند آثار و علامات و عمارات او در کشمیر بسیار ست از انجمله در میان آبگیری که
اولر نام دارد و عرض و طول او از سه کروه متجاوز ست عمارتی ساخته زین لنکا نام سعی بسیار در بنای این عمارت بتقدیم رسانیده
چشمه این آبگیر در ته دریای عمیق ست مرتبه اول به کشتی سنگ بسیاری آورده در جائی که این عمارات ساخته شد ریخته اند هیچگونه نفعی
نکرده آخر چندین هزار کشتی را با سنگ غرق نموده و به محنت بسیار یک قطعه زمینی را که صد گز در صد گز بوده باشد از آب بر آورده صفه بسته

[عه] شیار [illegible] ۱۲

است و بریک طرف آن از صفه عمارتے باتمام رسانیده عبادتکده بجهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده که از ان نقش بر جاے نیپاشد
اکثر اوقات در کشتی براه آب برین جا و مقام آمده بعبادت ملک علام قیام و اقدام می نمود میگویند که چندین اربعین درانجا بسر آورده
روزے یکے از ناخلف زادگان به قصد قتل او در ان عبادت خانه او را تنها یافته شمشیر کشیده در می آید چون نظر او بر سلطان می افتد
بنا بر صلابت پدرے و شکوه صلاح سراسیمه و مضطرب گشته میگردد بعد از لحظه سلطان از عبادت خانه بر آمده با همان پسر در کشتی می نشیند
و روانه شهر میگردد در اثناے راه بآن پسر میگوید که تسبیح خود را در عبادت خانه فراموش کرده ام بزودر رفته شده تسبیح را خواهی آورد
آن پسر به عبادتخانه در آمده پدر را در انجا می بیند آن بے سعادت از روے شرمندگی تمام در پاے پدر افتاده عذر خواهی تقصیر خود
می نماید از و امثال این خوارق بسیار نقل کرده اند میگویند که علم خلع بدن را نیز خوب ورزیده بود چون از اطوار و اوضاع فرزندان
آثار تعجیل در طلب حکومت و ریاست می فهمد بآنها میگوید که بر من ترک حکومت چه بلکه گذشتن از حیات بسیار آسان ست اما بعد
از من کارے نخواهید ساخت و مدت دولت شمایان بقرار نخواهد داشت و باندک زمانے بجزاے عمل زشت و نیت خود خواهید رسید
این سخن گفته ترک خوردن و آشامیدن نمود و یک اربعین بهمین روش گذرانیده چشم خود را آشنا بخواب نکرد و با ارباب سلوک ریاضت
بعبادت حی قدیر مشغولے نمود روز چهلم ودیعت حیات را باز سپرده بجوار رحمت ایزدی پیوست سه پسر از و ماند آدم خان و حاجی خان
و بهرام خان با همدیگر در مقام منازعت در آمده هر سه مستاصل شدند و حکومت کشمیر بجماعت چکان که از عوام الناس سپاهیان آنجا
بودند منتقل شد و در حکومت خود سه کس از حکام آنجا بر سه ضلع آن صفه که زین العابدین در تال اولر ساخته بود جاها ساختند اما هیچ کدام باستحکام
عمارت زین العابدین نیست خزان و بهار کشمیر از دیدنیهاست فصل خزان را دریافتم و آنچه شنیده بودم بهتر از ان بنظر در آمد تماشاے فصل بهار
آن ولایت ندیده ام امید که روزے گردد روز دوشنبه غره محرم از کنار دریاے بهت کوچ فرموده یک روز درمیان به قلعه رهتاس که از
بناهاے شیرخان افغان ست رسیدیم این قلعه را در شکستگی زمین بنا نهاده که بآن استحکام جاے خیال نتوان کرد چون این زمین بولایت
گکهران متصل ست و آنها جمیع متمرد و سرکش اند آن قلعه را خاص بجهت تنبیه و سرکوب آنها بخاطر گذرانیده بود که بسازد چون پاره کار کرد نیم
شیرخان در گذشت و پسر او سلیم خان توفیق اتمام یافت بر سر هر یکے از دروازه ها خرج قلعه را بر سنگے کنده نصب نموده اند شانزده کرور
و دو لک دام و کسری خرج آن عمارت شده که بحساب هندوستان چهل لک و بیست و پنجهزار روپیه باشد و موافق داد و ستد
ایران یک صد و بیست هزار تومان و مطابق معمول توران یک ارب و بیست و یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه که حالے خانی میشود
روز سه شنبه چهارم ماه چهار کروه و سه پا قطع نموده به پیله منزل واقع شده پیله بزبان گکهران پشته را گویند و از انجا به بکرا فرود آمدیم

گکهران

دهکرا بزبان همین جماعت بیشه است مشتمل بر بوته‌های گل سفید بی بو از بیله تا دهکرا تمام راه درمیان رودخانه آمدم که آب روان داشت و گلهای کنیر که از عالم شگوفه شفتالو در غایت رنگینی است و شگفتگی دور زمین هندوستان این گل همیشه شگفته و بربار می باشد و در اطراف این رودخانه بسیار بود به سوار و پیاده که همراه بودند حکم شد که دستها از این گل بر سر زنند و هر کس که گل بر سر نداشته باشد دستار او را بردارند عجب گلزاری بهم رسید روز پنجشنبه ششم از شهر گذشته به سها منزل شد درین راه گل پلاس بسیاری شگفته بود و این گل هم مخصوص جنگلهای هندوستان است بو ندارد اما رنگش نارنجی آتشی است و بیخ آن سیاه و بوته آن برابر بوته گل سرخ میشود و نوعی به نظر در می آید که چشم از آن نمی توان برداشت چون هوا در غایت لطافت بود و در پرده ابر حجاب نور و ضیا حضرت نیر اعظم گشته بارش آهسته ترشح می نمود به خوردن شراب رغبت نمودم مجملاً در غایت شگفتگی و خوشحالی این راه طی شد این محل را هتیا بآن تقریب میگویند که آبادان کرده گکهری است هاتهی نام و این ملک را از مارگله تا هتیا پوتهوار میگویند و درین حدود زاغ کم می باشند از رهتاس تا هتیا جا و مقام بهوگیالان است که بگکهران خویش و هم جدانند روز جمعه هفتم کوچ نموده چون چهار کروه و سه پا طی شد بمنزل پکه فرود آمدم پکه بدان سبب میگویند که سرای بخشت پخته دارد و بزبان اهل هند پخته را پکه میگویند عجب پرگرد و خاک منزلی بود آرابها بواسطه ناخوشی راه به مشقت تمام به منزل رسیدند درهمین جا زیواج از کابل آورده بودند اکثر ضایع شده بود روز شنبه هشتم کوچ نموده بعد از قطع چهار و نیم کروه به موضع کور منزل شد کور بزبان گکهران جر و شکستگی را می گویند این ولایت بسیار کم درخت است روز یکشنبه نهم از راولپنڈی گذشته محل نزول گشت این موضع را راول نام هندوی آباد ساخته است و پنڈی بهمین زبان ده را میگویند قریب باین منزل درمیان دره رود آبی جاری بود در پیش آن حوضی که آب رود آمده در آن حوض جمع میگشت چون سر منزل مذکور خالی از صفائی نبود زمانی آنجا فرود آمده از گکهران پرسیدم که عمق این آب چه مقدار باشد جواب مشخص نگفتند و اظهار کردند که از پدران خود شنیده ایم که درین آب نهنگ می باشد و جانوران که بآب در می رفتند زخمی و مجروح بر می آمدند بدین جهت کسی جرات در آمدن درین آب نمی کرد فرمودم که گوسفندی را در آنجا انداختند تمام حوض را شنا کرده بیرون آمد بعد از آن فراشی را نیز فرمودم که در آید او هم بهمین دستور سالم بر آمد ظاهر شد که آنچه گکهران میگفتند اصلی نداشته عرض این آب یک تیر انداز بوده باشد دوشنبه دهم موضع خربزه منزل گردید گنبدی در زمان سابق گکهران ساخته اند و در آنجا از مترددین باج میگرفته اند چون اندام آن گنبد بخربزه مشابهتی دارد باین اسم اشتهار یافته سه شنبه یازدهم به کالا پانی فرود آمدم که بزبان هندی مراد آب سیاه است درین منزل کوتلی است مارگله نام به لفظ هندی مار زدن را و گله قافله را می گویند یعنی محل زدن قافله حد ولایت گکهران

تا اینجاست عجب حیوان صفت جماعتے اند دایم بایکدیگر در مقام منازعت و مجادله اند هرچند خواستم که رفع این نزاع بشود فائده نکرد

جان جاہل به سختی ارزانی

روز چهارشنبه دوازدهم منزل باباحسن ابدال شد بر شرق رویه این مقام بیک کروه فاصله آبشاری ست که آبش بغایت تند میریزد و در تمام راه کابل مثل این آبشاری نیست در راه کشمیر دو سه جا ازین قسم آبشارهاست در میان آبگیری که منبع این آب ست راجه مان سنگهه عمارت مختصرے ساخته است ماهیان که بدرازی نیم گز و ربع گز بوده باشد درین آبگیر بسیارست سه روز درین مقام دلکش توقف افتاد با نزدیکان شراب خورده شد و به شکار ماهی توجه نمودم تا حال سفره دام که از دامهاے مقررست و بزبان هندی بهنور جال میگویند نه انداخته بودم انداختن آن خالی از اشکالے نیست بدست خود این دام را انداخته ده دوازده ماهی گرفتم و مروارید در بینی آنها کشیده باب سر دادم از مورخان و موطنان آنجا احوال باباحسن را استفسار نمودم هیچکس خبر مشخص نه گفت جائیکه بمقام مذکور مشهورست چشمه ایست از دامن کوهچه برمی آید در غایت صافی و حلاوت و لطافت چنانچه این بیت امیرخسرو را شاید ست

در ته آبش ز صفا ریگ خرد　　کور تواند بدل شب شمرد

خواجه شمس الدین محمد خافی که مدتے به شغل وزارت والد بزرگوارم مشغولی داشت صفه بسته و حوضے درمیان آن ترتیب داده که آب چشمه آنجا درمی آید و از آنجا بزراعت و باغات صرف میشود بر کنار این صفه گنبدے بجهت مدفن خود ساخته بود بحسب اتفاق آنجا نصیب او نشد و حکیم ابوالفتح گیلانی و برادرش حکیم همام را که در خدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت و قرب و محرمیت تمام داشتند حسب الحکم آنحضرت دران گنبد نهاده اند در پانزدهم امروهی منزل شد عجیب سبزه زاریکدستے که اصلا بلندی و پستی نداشت به نظر در آمد درین موضع و حوالی آن هفت هشت هزار خانه کهر و دلهزاک متوطن اند و انواع فساد و تعدی و راهزنی ازین جماعت بوقوع می آید حکم فرمودم که سرکار این حدود و اتک بظفرخان پسر زین خان کوکه تعلق داشته باشد و تا زمان مراجعت رایات اجلال از کابل تمام دلهزاکان را کوچانیده بجانب لاهور روانه سازد و کلان تران کهتران را بدست در آورده مقید و محبوس نگاه دارد در روز دوشنبه هفدهم کوچ شده و یک منزل درمیان نزدیک به قلعه اتک بر کنار دریاے نیلاب محل نزول رایات جلال گشت درین منزل مهابت خان به منصب دو هزار و پانصدی سرفرازی یافت قلعه مذکور از بناهاے حضرت عرش آشیانی ست که به سعی و اهتمام خواجه شمس الدین خوافی باتمام رسیده مستحکم قلعه است درین روزها آب نیلاب از طغیان فرود آمده بود چنانچه بهژده کشتی پل بسته شد و مردم به سهولت و آسانی گذشتند امیرالامرا را بواسطه ضعف بدن و بیماری در اتک گذاشتم و به بخشیان حکم شد که چون ولایت

کابل برداشت لشکر عظیم ندارد سوای نزدیکان و مقربان دیگرے را از آب نه گذرانند و اردو تا معاودت رایات جلال در اٹک بوده باشد روز چهارشنبه نوزدهم با شاهزادها و چندے از خاصان بر جاله سوار شده از آب نیلاب سلامت گذشته به کنار دریای کامه فرود آمدم دریاے کامه آبیست که از پیش قصبه جلال آباد میگذرد جاله جائی ست که از بانس و خس ترتیب داده در ته آن شکمهاے پر باد کرده می بندند و درین ولایت آنرا شال میگویند و در دریا ها و آبها که سنگها در میان دارد از کشتی امین تر است دوازده هزار روپیه بمیر شریف آملی و جمعیکه در لاهور بخدمات تعین بودند داده شد که بفقرا تقسیم نمایند. به عبد الرزاق معمورے و بهاری داس بخشی احدیان حکم شد که سرانجام جمعے که بهمراهی ظفرخان تعین شده اند نموده آنهارا روانه سازند و از انجا یک منزل در میان بسراے باره دران طرف آب کامه قلعه ایست که زین خان کوکه در وقتیکه به استیصال افغانان یوسف زئی تعین بوده احداث نموده نو شهر موسوم ساخته است و قریب پنجاه هزار روپیه خرچ آن شده می گویند که حضرت جنت آشیانی درین زمین شکار گرگ می نموده اند و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیدم که من هم در ملازمت پدر خود دو سه مرتبه تماشاے این شکار کرده ام روز پنجشنبه بیست و پنجم به سراے دولت آباد فرود آمدم احمد بیگ کابلی جاگیردار پرشاور با ملکان یوسف زئی و غوریه خیل آمده ملازمت نمودند چون خدمت احمد بیگ مستحسن نیفتاد ولایت مذبور را از و تغیر نموده بشیرخان افغان عنایت کردم چهارشنبه بیست و ششم در باغ سردار خان که در حوالی پرشاور ساخته منزل شد کورکهری را که معبد مقرر جوگیان است درین نواحی واقع بود سیر نمودم به گمان آنکه شاید فقیرے بنظر در آید که از صحبت او فیضے توان یافت آن خود حکم عنقا و کیمیا داشت یک گله به بیکے همعرفت بنظر در آمدند که از دیدن آنها بجز تیرگی خاطر چیزے حاصل نه شد روز پنجشنبه بیست و هفتم به منزل جم رود و روز جمعه بیست و هشتم بکوتل خیبر بر آمده در علی مسجد منزل شد و شنبه بیست و نهم از کوتل باریچ گذشته بغریب خانه فرود آمدم درین منزل ابو القاسم نمکین جاگیردار جلال آباد زرد الوئی آورد که در خوبی کم از زردآلوے خوب کشمیر نبود درین منزل در گیلاس که والد بزرگوارم آن را شاه الو نام نهاده اند از کابل آوردند چون میل بسیار بخوردن آن داشتم با آنکه به حد غا نه رسیده بود در گزک شراب به رغبت تمام خورده شد سه شنبه دوم صفر ظاهر بیساول که بر کنار دریا واقع بود منزل شد آن طرف دریا کوهے ست که اصلا درخت و سبزه ندارد و ازین جهت این کوه را کوه بے دولت می نامند از پدر خود شنیدم که امثال این کوه را معدن طلائی باشد در کوه آله بوغان در وقتیکه والد بزرگوارم متوجه کابل بودند شکار قمرغه نمودم چند آهوے سرخه شکار شد چون خدمات مالی و ملکی خود را با میر الامرا فرموده بودم و بیماری او اشتداد تمام پیدا کرد و نسیان بر طبیعت او

بنوعے غالب گشت که انچه در ساعت مقرر نمیگشت در ساعت دیگر بیاد او نمی ماند. روز بروز این نسیان در زیادتی بود. بنا بر ان روز چهارشنبه سوم صفر خدمت وزارت را با آصف خان فرموده خلعت خاصه و دوات و قلم مرصع بود و مرحمت کردم از اتفاقات حسنه قبل ازین به بیست و هشت سال درهمین منزل والد بزرگوارم اورا به منصب میر بخشی سرفراز ساخته بودند لعلے که برادر او ابوالقاسم به چهل هزار روپیه خریدارے نموده فرستاده بود آن لعل را بجهت تسلیم وزارت پیشکش نمود خواجه ابوالحسن را که خدمت بخشی گری و نور وغیره داشت بهمراهی خود التماس نمود جلال آباد را از ابوالقاسم تمکین تغیر نموده بعرب خان مرحمت فرمودم در میان رود خانه سنگ سفیدے واقع بود فرمودم که آنرا بصورت فیلے ترتیب داده بر سینه آن فیل این مصرع را که مطابق تاریخ هجری بود نقش کردند ع

سنگ سفید فیل جهانگیر بادشاه

درهمین روز کلیان پسر راجه بکرماجیت از گجرات آمد مقدمات غیر مکرر ازین حرامزاده مفسد بعرض اشرف رسیده بود ازانجمله بوسے زن مسلمانے را بخانه خود نگاه داشته بملاحظه آنکه مبادا این مقدمه شهرت کند مادر و پدر او را کشته در خانه خود گور کرده است فرمودم که او را در بند نگاه دارند تا به حقیقت اعمال و افعال او باز رسیده شود بعد از تحقیق فرمودم که اول زبان او را بریده در زندان ابدی بوده با سگبانان و حلال خوران طعام میخورده باشد چهارشنبه بسر خاب منزل شد ازانجا بجگدلک نزول نمودم درین منزل چوب بلوط که برائے سوختن بهترین چوبهاست بسیار دیده شد این منزل اگرچه کوتل و کریوه نداشت اما تمام سنگ لاخ بود روز جمعه دوازدهم به آب باریک و شنبه سیزدهم بپورت بادشاه مقام شد یکشنبه چهاردهم بجوردو کابل فرود آمدم صدارت و قضاے کابل را درین منزل بقاضی عارف پسر ملا صادق حلواے تفویض فرمودم شاه آلوے رسیده از موضع گلبهار درین مقام آوردند قریب بصد عدد برغبت تمام خورده شد. دولت رئیس ده جگری سگلے چند غیر مکرر آورده گذرانید که در مدت العمر نه دیدم ازانجا به بگرامی نزول اجلال افتاد درین منزل جانورے ابلق بشکل موش پران که بزبان هندی گلهری میگویند آورده بنظر گذرانیدند و چنین گفتند که درخانه که اینجانور میباشد موش پیرامون آن خانه نمیگردد باین تقریب این جانور را امیر موشان میگویند چون تا حال ندیده بودم بمصوران فرمودم که شبیه آنرا بکشند از راسو کلان تر است غالباً صورت او به گربه مسکین مشابهت تمام دارد احمد بیگ خان را به تنبیه و تادیب افغانان بنگش تعین نموده به عبدالرزاق معمورے که در اٹک بود حکم شد که دو لک روپیه به تحویلداری معین داس پسر راجه بکرماجیت همراه سازد که به کمکیان لشکر مذکور تقسیم نماید و هزار برقنداز نیز بهمراهی این لشکر مقرر گشت شیخ عبدالرحمن ولد

شیخ ابوالفضل به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته به خطاب افضل خانی ممتاز گردید پانزده هزار روپیه بعزخان مرحمت شد. و بیست هزار روپیه دیگر بجهت مرمت قلعه پیش بلاغ تحویل او مقرر گشت سرکار خانپور را به جاگیر دلاور خان افغان مرحمت نمودم پنجشنبه هیژدهم از پل مستان تا باغ شهرآرا که محل نزول رایات جلال بود در روپیه و نصف و ربع آن بر فقرا و محتاجان افشانده به باغ مذکور داخل شدم بسیار به صفا و طراوت بنظر درآمد چون روز پنجشنبه بود به مقربان و نزدیکان صحبت شراب داشته بجهت گرمی هنگامه از جوئے که در میان وسط این باغ جاری ست و تخمیناً چهار گز عرض آن بوده باشد بهمسالان و هم سنان فرمودم که ازین جوے بجهند اکثر نتوانستن جست و در کنار جوے و میان جوے افتادند من هم اگرچه جستم اما آن چستی که در سن سی سالگی در خدمت والد بزرگوار خود جسته بودم درین ایام که عمر من به چهل سالگی رسیده بآن قدرت و چالاکی نتوانستم جست درهمین روز هفت باغ که از باغات مقرر کابل ست پیاده سیر نمودم تا حال بخاطر نمی رسد که این قدر راه پیاده رفته باشم اول باغ شهرآرا سیر کرده بعد ازان به باغ مهتاب و باغی که مادر کلان پدر من بکه بیگم تعمیر کرده رسیدم و ازانجا باورته و باغے که مریم مکانی که مادر کلان حقیقی من باشند ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه یک چنار کلان دارد که مثل آن چنار در دیگر باغات کابل نیست و چهاره باغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است دیده بجا و مقام مقرر مراجعت نمودم شاه آلو بر درخت خود نمود می دارد هر دانه چنان ازان بنظر درمی آید که گویا قطعه یاقوت ست. و در بیست که بر شاخهاے درخت معلق داشته اند بناے باغ شهرآرا شهربانو بیگم دختر میرزا ابوسعید که عمه حقیقی حضرت فردوس مکانی ست بنا نهاده اند. و مرتبه بمرتبه بران افزا نها شده در شهر کابل بدان لطافت و خوبی باغی نیست اقسام میوها و انگورها دارد و طراوت آن بدرجه ایست که به کفش پاے بر صحن آن نهادن از طبع راست و سلیقه درست دور است ✤ در حوالی این باغ زمینے لائق بنظر درآمد از مالکان آن زمین را خریداری نموده فرمودم آبے که از طرف گذرگاه می آید در وسط این زمین گرفته باغے ترتیب دهند که بآن خوبی و لطافت در معمورهٔ عالم نبوده باشد و نام آن جهان آرا نهادم تا در کابل بودم بعضے اوقات بمقربان و نزدیکان وگاہے باہل محل در باغ شهرآرا صحبت بود. آشتم دشبها بعلما و طلبه کابل بفرمودم که مجلس طبخ یغرا و یغرا اندازی ترتیب داده برقص از عشک قیام و اقدام می نمودند. بهرکدام از جماعت یغرائیان خلعتها داده هزار روپیه مرحمت نمودم که در میان خود با قسمت نمایند و به دوازده کس از معتمدان درگاه فرمودم که یک هزار روپیه در هر روز پنجشنبه تا در شهر کابل باشم بفقرا و مساکین و ارباب احتیاج برسانند ✤ وحکم فرمودم که در میان دو چنارے که بر کنار جوے وسط باغ واقع ست که یکے را فرح بخش و دیگرے را سایه بخش نام کرده ام بر پارچه سنگ سفید. که طول آن یک گز و عرض آن سه ربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرا

با صاحبقرانے ترتیب یافته در انجا نقش کردند وبطرف دیگر نگاشته شد که زکات و اخراجات کابل را بالتمام بخشیدم هرکس
از اولاد و اعقاب ما بخلاف این عمل نماید بغضب وسخط الهی گرفتار آید تا زمان جلوس این اخراجات معمول ومستمر بود هر سال
مبلغهاے کلی بدین علت از بندهاے خدا میگرفتند رفع این بدعت در زمان سلطنت من شد درین آمدن به کابل تخفیف و
رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم انجا واقع شد ونیکان ورئیسان غزنین ونواحی آن به خلعتها ونوازشها سرفراز گشتند و
مطالب ومقاصدے که داشتند باحسن وجوه فیصل پذیرفت از عجائب اتفاقات آنکه روز پنجشنبه هیژدهم صفر که به شهر کابل داخل شدم
مطابق تاریخ هجری است فرمودم که بران سنگ نقش کردند وقریب به تختی که در دامن کوه جنوب رویه کابل واقع است مشهور به تخت
شاه صفه از سنگ برآورده اند که حضرت فردوس مکانے بر انجا نشسته شراب نوشجان فرموده اند یک حوض مدور بریک گوشه
این سنگ کنده اند که قریب بدو من هندوستان شراب میگرفته باشد ونام مبارک خود را با تاریخ بر دیوار صفه مذکور که متصل بکوه است
باین عبارت نقش نموده اند که تختگاه بادشاه عالم پناه ظهیرالدین محمد بابر ابن عمر شیخ گورکان خلد الله ملکه فی سنه ۹۱۴ من هم فرمودم که تختے
دیگر در برابر این صفه تراشیده حوضچه بهمان دستور برکنار آن کندیدند ونام مرا با نام صاحبقرانے بر انجا نقش کردند در روزے که من
بران تخت نشستم هر دو حوضچه را فرمودم که از شراب پرسازند و به بنده ها که در انجا حاضر بودند دادند شاعرے از شعراے غزنین
در آمدن من به کابل این تاریخ یافته بود ع

بادشاه بلاد هفت اقلیم

اورا به خلعت و انعام نوازش نموده فرمودم که بر دیوار متصل بر تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند پنجاه هزار روپیه به پرویز مرحمت
شد وزیرالملک را میر بخشی ساختم به قلیچ خان فرمان صادر شد که یک لک وهفتاد هزار روپیه از خزانه لاهور به مدد خرچ لشکر قندهار
روانه نماید سیر خیابان کابل وبی بی ماه رو نموده بحکام آنجا فرمودم که بجاے درختانے که حسن بیگ روسیاه بریده بود نهالها نشانند
واولنگ یورت چالاک را نیز سیر کرده عجب جاے به صفائی بنظر در آمد رئیس چکری یک رنگے به تیر زده آورد تا این وقت رنگ را
ندیده بودم به بز کوهے می نماید تفاوت همین بر شاخ ست شاخ رنگ خمدار ست وشاخ بز رست مارپیچ ست بتقریب احوال
کابل واقعات حضرت فردوس مکانے بنظر میگذشت تمام بخط مبارک ایشان بود مگر چهار جزو آن را که بخط خود نوشتم و در آخر اجزاے
مذکور هم عبارتے بترکی بقلم آوردم تا ظاهر شود که این چهار جزو بخط من است باوجود آنکه در هندوستان کلان شده ام در گفتن و
نوشتن ترکی عاری نیستم و در بیست و پنجم صفر با اهل محل سیر جلگاه سفید سنگ که در نهایت صفا وخرمی بود نموده شد روز جمعه

ببست و ششم سعادت زیارت حضرت فردوس مکانی دریافتم زر و طعام و نان و حلوای بسیار بروح گذشتگان فرمودم که بفقرا
تقسیم نمودند رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال تا حال زیارت پدر خود نکرده بودند درین روز بآن شرف رسیدند روز پنجشنبه سوم
ربیع الاول در خیابان فرمودم که اسپان خاصه دونده حاضر کردند شهزادها و امرا را دوانیدند یک اسپ کرنگ عربی که عادل خان
والی دکن بجهت من فرستاده بود از همه اسپان بهتر دوید درهمین روزها پسر میرزا سنجر هزاره و پسر میرزا ماشی که کلان تران سرداران
هزاره بودند آمده ملازمت کردند هزارها دهنه میرداد و اسپ درنگ که به تیر زده بودند آورده گذرانیدند بکلانی این رنگها دیگر دیده
نشده بود ده دوازده ازیکه بار خور کلان بزرگ تر بود خبر رسیدن شاه بیگ خان حاکم قندهار به پرگنه شور که جاگیر اوست رسید
بخاطر قرار دادم که کابل را باو عنایت کرده روانه هندوستان شوم عرضداشت راجه نرسنگدیو آمد که برادرزاده خود را که فتنه انگیزی
میکرد بدست در آورده بسیارے از مردم او را به قتل رسانیده است فرمودم که بقلعه گوالیار فرستد تا در انجا مقید و محبوس بوده
باشد پرگنه گجرات سرکار پنجاب به شیر خان افغان مرحمت شد چین قلیچ ولد قلیچ خان را به منصب هشت صدی ذات و پانصد
سوار سرفراز ساختم * دوازدهم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پاے او برداشته سیر باغ شهرآرا برداشتند و مهر پدری نگذاشت
که او را سیر باغ مذکور نه فرمائیم قلعه اٹک و نواحی آن از تغیر احمد بیگ بظفر خان مرحمت نمودم تتاج خان که به دفع افغانان
بنگش تعین یافته بود پنجاه هزار روپیه شفقت شد در چهاردهم علی خان کروڑی را که از ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود داروغگی نقارخانه
باو تعلق داشت به خطاب نوبتخانی سرفراز ساخته به منصب پانصدی ذات و دوبیست سوار ممتاز گردانیدم مها سنگه پسرزاده راجه
مان سنگه را هم بجهت دفع متمردان بنگش تعین نموده رام داس را اتالیق او ساختم روز جمعه هژدهم وزن قمری سال چهلم واقع شد دو پهر از
روز مذکور گذشته این مجلس منعقد گشت ده هزار روپیه از جمله زر وزن بده کس از بندهاے معتمد خود دادم که به مستحقان و ارباب احتیاج
قسمت نمایند درین روز عرضداشت سردار خان حاکم قندهار از راه هزاره و غزنین رسید به دوازده روز به مضمون اینکه ایلچی شاه عباس
که روانه درگاه است داخل هزاره شد شاه بمردم خود نوشته است که کدام واقعه طلب فتنه جو بے حکم بر سر قندهار رسیده هست مگر
نمیدانند که نسبت ما به سلسله علیه حضرت صاحبقرانی بالتخصیص به حضرت جنت آشیانی و اولاد و امجاد ایشان در چه مرتبه است اگر احیانا
آن ملک را در تصرف آورده باشند به کسان و ملازمان برادرم جهانگیر بادشاه سپرده بجا و مقام مراجعت نمایند بخاطر قرار گرفت که
به شاه بیگ خان بفرمائیم که راه غزنین را برو دست ضبط نماید که مترددین قندهار بفراغت به کابل توانند آمد قاضی نورالدین را
درهمین روزها به منصب صدارت سرکار مالوه آچین تعین نمودم پسر میرزا شادمان هزاره و پسرزاده قراچه خان که از امراے معتبر و عمده

حضرت جنت آشیانی بودند آمده ملازمت نمود قراچه خان زنی از مردم هزاره خواسته بود این پسر ازو متولد شده است روز شنبه
نوزدهم رانا شنکر ولد رانا اودی سنگه را به منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار سوار ممتاز ساختم برای منوهر منصب هزاری
و ششصد سوار حکم شد افغانان شنواری توجی آوردند که هر دو شاخ او یکی شده بود به شاخ آهوی رنگ شباهت داشت همین
افغانان بز بارخوری گشته آوردند که مثل او ندیده بودم بلکه تخیل هم نکرده ام به مصوران فرمودم که شبیه او بکشند چهار من بوزن هندوستان
بود درازی شاخ او یک و نیم گز به گز در آمد روز یکشنبه بیست و هفتم شجاعت خان را به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار
امتیاز بخشیدم و حویلی گوالیار بجاگیر اعتبار خان مرحمت شد. قاضی عزت الله را با برادران بخدمت بنگش تعین فرمودم آخرهای همین روز
عرضداشت اسلام خان از آگره با خطی جهانگیر قلی خان که از بهار باو نوشته بود رسید مضمون اینکه بتاریخ سوم صفر بعد از یک پهر
قطب الدین خان را در بردوان از ولایت بنگاله علی قلی استاجلو زخم زد و بعد از دو پهر شب در گذشت. تفصیل این مجمل آن که
علی قلی مذکور که سفره چی شاه اسمعیل والی ایران بود بعد از فوت او بنابر شرارت و فتنه انگیزی که در طبیعت داشت بگریخته به قندهار
آمد و در ملتان خانخانان را که برسر ولایت تتهه تعین شده بود ملاقات نموده بهمراهی او در آن ولایت مذکور شد خانخانان غایبانه او را
داخل بندهای عرش آشیانی ساخت و در آن سفر خدمات بتقدیم رسانیده به منصب فراخور حالت خود سرفراز گردید و مدتی در خدمت
والد بزرگوارم بود در ایامیکه بدولت متوجه ولایت دکن شدند مرا بر سر رانا تعین فرمودند آمده نوکر من شد. او را بخطاب شیرافگنی
سرفراز ساختم چون از اله آباد بخدمت والد بزرگوار آمدم بنابر نا التفاتی که نسبت من بظهور رسید اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند
او هم درین وقت از خدمت من جدائی اختیار نمود و بعد از جلوس از روی مروت تقصیرات او را در نظر نیاورده در صوبه بنگاله حکم
جاگیر کردم و از آنجا اخبار رسید که امثال این فتنه جویان را درین ولایت گذاشتن لائق نیست به قطب الدین خان حکم رفت که او را
بدرگاه بفرستد و اگر خیال فاسد باطل کند به سزا رساند خان مشار الیه او را بوجهی می شناخت با مردمی که حاضر بودند بمجرد رسیدن
حکم ببردوان که جاگیر او بود ایلغار نمود و او چون از رسیدن قطب الدین خان خبردار میشود تنها با دو جلودار باستقبال متوجه میگردد
بعد از رسیدن و در آمدن بمیان فوج خان مشار الیه مردم او را فرو میگیرند او چون فی الجمله ازین روش قطب الدین خان بدمظنه
شده بود از روی فریب میگوید که این چه روش تو برگشت خان مذکور مردم خود را منع کرده تنها با او همراه میشود که مضمون حکم را
خاطرنشان سازد درین وقت فرصت جسته فی الفور شمشیر کشیده دو سه زخم کاری باو میرساند چون انبه خان کشمیری که از حاکم زادهای
کشمیر بخان مشار الیه نسبت وجهت تمام داشته از روی حلال نمکی و مردانگی خود را رسانیده زخم کاری برسر علی قلی میزند

و آن متفنی شمشیر سیخکی بانبه خان زده زخمش کاری می افتاد چون قطب الدین خان را باین حالت دیدند مردم هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و به جهنم فرستادند امید که همیشه در جهنم جاحے آن بدبخت روسیاه بوده باشد انبه خان همانجا شهادت یافت و قطب الدینخان کوکه بعد از چهار پهر در منزل خود برحمت ایزدی پیوست ازین خبر ناخوش چه نویسم که چه مقدار متالم و آزرده گشتم قطب الدین خان کوکه بمنزلهٔ فرزند عزیز و برادر مهربان و یار یکجهت من بود تقدیرات الٰهی را چه توان کرد رضا به قضا داده صبر را پیش نهاد همت خود ساختم بعد از رحلت حضرت عرش آشیانی و شنقار شدن آن حضرت مثل دو قضیه که فوت مادر قطب الدین خان کوکه و شهادت یافتن او بوده باشد برمن نه گذشته است * روز جمعه ششم ربیع الآخر به منزل خرم که در اردنه باغ ساخته بود و الحق عمارتیست خوش و بس موزون رفتم اگرچه سنت پدرم این بود که در هر سالے دو مرتبه مطابق سال شمسی و سال قمری خود را وزن میفرمودند و شاهزادها را در همین سال شمسی بوزن در می آوردند غایتاً درین سال که ابتداے شانزدهم قمری بود از سن فرزند خرم جوتگیان و منجمان بعرض رسانیدند که فی الجمله گرانی طالع در سال مذکور واقع ست و مزاجش نیز از حد اعتدال منحرف گشته بود فرمودم که او را به طلا و نقره و سائر فلزات بدستور معهوده وزن نمودند و به فقرا و ارباب احتیاج زر مذکور تقسیم نمودند تمام آن روز به منزل بابا خرم بخورمی و خوشحالی گذشت و اکثر پیشکشهاے او پسندیده افتاد * چون خوبیهاے کابل را دریافته اکثر میوهایش خورده شده بود بنا بر بعضے مصلحتها دورے از پاے تخت روز یکشنبه چهارم ماه جمادی الاول حکم کردم که پیشخانه به جانب هندوستان بیرون برند بعد از چند روز از شهر بر آمده جلگه سفید سنگ محل رایات جلال گشت اگرچه هنوز انگور به کمال نرسیده بود اما پیش ازین مکرر انگور خوب کابل خورده شده بود اقسام انگور خوب میشود خصوص صاحبے و کشمشی شاه الو هم میوه خوش خوار خوش چاشنی است نسبت به دیگر میوها بیشتر میتوان خورد من در یک روز تا صد و پنجاه دانه ازان خورده ام مراد از شاه الو گیلاس ست که در اکثر جاهای ولایت میشود و چون گیلاس به گیلاس که از ناههاے چلپاسه است مشتبه میشد حضرت والد بزرگوارم آنرا شاه آلو نام کردند زرد آلو هم خوب میشود و فراوان ست غایتاً در باغ شهرآرا درختیست که آنرا میرزا محمد حکیم عموی من نشانده بود و بمیرزائی مشهور ست زرد آلو این درخت نسبتے بدیگر زرد آلوها ندارد شفتالو هم بغایت نفیسی و بالیده میشود از استالف شفتالو آورده بودند در حضور خود وزن نمودم برابر بیست و پنج روپیه که شصت و هفت مثقال معمول ست بوزن در آمده با وجود لطافت میوهای کابل هیچکدام در ذائقه من لذت انبه ندارد در پرگنه جهابن در جاگیر مهابت خان مرحمت شد عبدالرحیم نسبتی احدیان به منصب هفتصدی ذات و دویست سوار سرفراز گردید مبارک خان سروانی به فوجداری سرکار حصار تعیین یافت فرمودم که میرزا فریدون برلاس را در صوبه آله آباد جاگیر نمایند در چهاردهم ماه مذکور رادت خان

برادر آصف خان را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته خلعت خاصه و اسپ عنایت نموده خدمت بخشی گری صوبه
پتنه و حاجی پور را باو مرحمت کردم و چون قوربیگی من بود بدست او شمشیر مرصع بجهت فرزند اسلام خان صاحب صوبه ولایت مذکور
فرستادم و در وقتیکه می رفتیم در حوالی علی مسجد غریب خانه عنکبوت کلانی را که در جثه برابر خرچنگی بود دیدم که گلوی ماری را
بدرازی یک نیم گز خفه کرده او را نیم جانی ساخته است بجهت تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لمحه جان داد در کابل بمن رسید
که در زمان سلطان محمود غزنوی بحوالی ضحاک و بامیان شخصی خواجه یاقوت نام وفات یافته در غاری مدفون ست و جسد او تا حال
از یکدیگر نپاشیده بسیار غریب نمود یکی از واقعه نویسان معتمد خود را با جراحی فرستادم که بغار مذکور رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه
کرده خبر شخص بیاورند آمده بعرض رسانید که نصف بدن او که به زمین متصل است اکثر از یکدیگر فرو ریخته و نصفی دیگر که بزمین نرسیده
بحال خود است ناخن دست و پا موی سر نه ریخته موی ریش و بروت تا یک طرف بینی فرو ریخته از تاریخیکه بر در آن غار نقش
کرده اند چنین ظاهر میشود که وفات او پیشتر از زمان سلطان محمود بوده است کسی این سخن را بواقعی نمید اند روز پنجشنبه پانزدهم
ارسلان بی حاکم قلعه کاهمرد که از نوکران میانه ولی محمد خان والی توران بوده آمده ملازمت کرد همیشه شنیده میشد که میرزا حسین
پسر شاهرخ میرزا را اوزبکان کشته اند درین ایام شخصی آمده عرضداشتی بنام او گذرانید و لعل پیازی رنگ که بصد روپیه می ارزید
برسم پیشکش آورده بود اراده و استدعا آنکه فوجی به کمک او تعین گردد تا بدخشان را از دست اوزبکان برآورد کمر خنجر مرصع به جهت
او فرستاده شد فرمان صادر گشت که چون رایات جلال درین حدود نزول دارد اگر فی الواقع میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ
توئی اولی آنکه به خدمت شتابی تا ملتمسات و مدعیات ترا برآورده روانه بدخشان سازیم دو لک روپیه بجهت خرچ لشکری
که به همراهی مهاسنگه و رامداس که بر سر منمردان بنگش تعین یافته بودند فرستاده شد ♦ روز پنجشنبه بیست و دوم بیالا حصار رفته
تماشای عمارات آنجا نمودم جائیکه قابل نشیمن من باشد نبود فرمودم که این عمارات را ویران کنند و محل و دیوان خانه بادشاهانه
ترتیب دهند درهمین روز از استالف شفتالوی آوردند برابر سر به بکلانی که تا حال باین کلانی شفتالو دیده نشده بود فرمودم
که بوزن درآورند بقدر شصت و سه روپیه اکبری که شصت توله بوده باشد برآمد چون دو نصف کردم دانه او نیز دو نصف شد و مغز آن شیرین بود در کابل
ازین بهتر میوه از اقسام میوه های سردرختی خورده نشد ♦ در بیست و نهم از ماوراء خبر رسید که میرزا شاهرخ عالم فانی را وداع
نمود الله تعالی او را غریق رحمت خود گرداناد از آن روزی که به خدمت والد بزرگوارم آمد تا وقت رحلت از وامری بفعل
نیامد که باعث غبار خاطر اشرف گردد همیشه مخلصانه خدمت میکرد میرزای مذکور بحسب ظاهر چهار پسر داشت حسن و حسین که از یک

شکم برآمده بودند حسین از برهانپور گریخته از راه دریا بعراق رفت و از انجا به بدخشان میگویند که هنوز هست چنانچه پاره از سخنان او
وکس فرستادن او نوشته شد اما هیچکس به تحقیق نمیداند که این همان میرزا حسین ست یا بدخشیان بدستور دیگر میرزایان جعلی این را
نیز برانگیخته میرزا حسین نام نهاده اند از زمانے که میرزا شاهرخ از بدخشان آمده سعادت ملازمت پدرم دریافت تا حال که قریب
بیست و پنج سال بوده باشد بحیندوقت بدخشیان بنابر جفا و آزاری که از اوزبکان دارند بدخشے پسرے راکه فی الجمله چهره و نمودے
داشته باشد و آثار نجابتی در وظاهر به پسرئے میرزا شاهرخ و نزاد میرزا سلیمان شهرت داده جمعی کثیر از ایماقات متفرقه و کوهستانیان
بدخشان که آنها را غرچه میگویند بر سر او جمع میشوند و با اوزبکان مخاصمه و منازعه و مجادله نموده بعضے از ولایات بدخشان را از تصرف
آنها برمی آورند و اوزبکان هجوم آورده آن میرزاے جعلی را بدست درمی آورند و سر او را بر سر نیزه نهاده در تمام ملک بدخشان میگردانند
وبعض بدخشیان فتنه انگیز تاپگاه کرده میرزاے دیگر بهم رسانیده اند تا حال چندے میرزایان کشته شده باشند بخاطر میرسد که تا انه
بدخشیان اثر و خبر خواهد بود این هنگامه را گرم خواهند داشت پسر سوم میرزا میرزا سلطان است که صورتاً و سیرتاً از جمیع اولاد میرزا
امتیاز تمام دارد من او را از والد بزرگوار خود التماس نموده در خدمت خود نگاهداشتم و به تربیت احوال او پرداخته او را از جمله
فرزندان میدانم در جمیع اوضاع و اطوار هیچ نسبتے به برادران خود ندارد بعد از جلوس او را به منصب دوهزاری ذات و هزار شست
سوار سرفراز ساختم و به صوبه مالوه که جاے پدر او بود فرستادم پسر چهارم بدیع الزمان است که او را همیشه در خدمت خود میداشتم
به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفرازی یافت تا به کابل آمده بودم شکار قمرغه واقع نشده بود چون ساعت توجه
به هندوستان نزدیک شد و شوق شکار آهوے سرخه بر طبیعت غالب بود فرمودم که کوه فرق را که از کابل هفت کروه بوده باشد
به تعجیل قبل نمایند روز سه شنبه چهارم جمادی الاول به شکار متوجه شدیم قریب صد آهو بقمرغه در آمده بود نصف آن شکار شده باشد
بغایت شکار گرمی دست بهم داد پنجهزار روپیه به انعام رعایا که در شکار قمرغه حاضر گشته بودند مرحمت نمودم در همین روز بر منصب شیخ
عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل پانصد سوار اضافه حکم شد که دوهزاری ذات و سوار بوده باشد ✤ روز پنجشنبه ششم به تختگاه حضرت فردوس
مکانی رفتم چون فرداے آن از کابل برمی آمدم امروز را چون عرفه عید دانسته دران سرزمین فرمودم که مجلس شراب ترتیب دهند
و آن حوضچه را که در سنگ کنده بودند پر از شراب سازند به مجموع مقربان و بندهاے که در مجلس حاضر بودند پیالها داده شد بآن
خوشحالے و شگفتگی کم روزے شده باشد ✤ روز جمعه هفتم بعد از گذشتن یک پهر به مبارکی و خورمی از شهر برآمده جلگه سفید سنگ
محل نزول گشت از باغ شهر آرا تا جلگه مذکور هر دو دست را از قسم زر دوب و چون که نصف و ربع روپیه بوده باشد بر فقرا و مساکین

یا شیدم درین روز دقیقه که به نیت برآمدن از کابل بر فیل سوار شدم خبر صحت امیر الامرا و شاه بیگ خان رسید خبر تندرستی این دو بنده عمده را بر خود بفال مبارک دانستم روز سه شنبه یازدهم از جلکه سفید سنگ یک کرده کوچ نموده بگرامی منزل شد تاش بیگ خان را در کابل گذاشتم که تا آمدن شاه بیگ خان بواجبی از شهر و نواحی خبردار باشند روز سه شنبه هیزدهم از منزل نجاک دو نیم کرده براه دوآ طے نموده بر چشمه که بر کنار آن چهار چنار ست نزول واقع شد هیچ کس تا غایت درصدد ترتیب این سر منزل نشده از حالت و قابلیت آن غافل افتاده اند بسیار به کیفیت جائیست و قابل آنست که در عمارتے و جائے بسازند در همین منزل شکار قمرغه دیگر واقع شد تخمیناً یک صد و دوازده آهو وغیره شکار شده باشد بیست و چهار آهوے رنگ و پنجاه آهوے سرخه و شانزده برکوهی تا حال من آهوے رنگ را ندیده بودم الحق که عجب جانور خوش شکل ست اگرچه آهوے سیاه هندوستان بسیار خوش بست بنظر در می آید غایتاً این آهوے را بست و ترکیب و نمودے دیگر ست فرمودم که توچ در رنگے را وزن کردند توچ یک من و سی و سه سیر برآمد و رنگ دو من و ده سیر رنگے باین کلانے چنان میدید که ده دوازده سگ دونده تیز تگ بعد از آنکه مانده شده بود او را به صد هزار محنت گرفتند از گوشت گوسفند و بز بربری گذشته گوشتے به لذت آهوے رنگ نمی باشد در همین موضع شکار کلنگ نیز شد اگرچه از خسرو مکرر اعمال ناشایسته بوقوع آمد و قابل هزار گونه عقوبت بود مهر پدری نگذاشت که قصد جان او نمایم با آنکه در قانون سلطنت و طریقه جهانداری مراعات این امور ناپسندیده است چشم از تقصیرات او پوشیده او را در نهایت رفاهیت و آسودگی نگاه میداشتند ظاهر شد که او کسان نزد بعضے اوباش ناعاقبت اندیش می فرستاد و آنها را به فساد و قصد من ترغیب نموده بوعده ها امیدوار میساخته است جمعی از تیره روزگاران کوتاه فکر بیکدیگر اتفاق نموده میخواستند که در شکارها که در کابل و اطراف آن واقع میشد قصد من نمایند از آنجا که کرم و حفظ الله تعالے حافظ و پاسبان این طائفه علیه است توفیق آن معنی نمی یابند روزے که سرخاب محل نزول گردید یکے از آن جماعت سرباز زده خود را به خواجه ویسی دیوان فرزند خرم میرساند و می گوید که قریب به پانصد کس بافساد خسرو با فتح الله پسر حکیم ابو الفتح و نور الدین پسر غیاث الدین علی آصف خان و شریف پسر اعتماد الدوله متفق شده فرصت طلب و قابو جوے اند که قصد دشمنان و بدخواهان بادشاه نمایند خواجه ویسی این سخن را بخرم میرساند و او بے طاقت شده این معنی را در ساعت بمن گفت من خرم را دعاے برخورداری نموده درصدد آن شدم که مجموع آن کوتاه اندیشان را بدست در آورده بعقوبتهاے گوناگون سیاست نمایم باز بخاطر رسید که چون بر سر سفر واقعم گرفت و گیر آنها باعث شورش و برهمخوردگی اردو خواهد شد همان سردار فتنها و فساد را فرمودم که گرفتند و فتح الله را مقید و محبوس به معتمدان سپرده آن دو بے سعادت دیگر را با سه چهار کس که عمده

آن سیاه رویان بودند بیاسا رسانیدند قاسم علی که از ملازمان حضرت عرش آشیانی بود بعد از جلوس او را بخطاب دیانت خانی
سرفراز گردانیده بودم وایم فتح الله را نادولتخواه بازمی نمود در باب او سخنان مذکور میساخت روزی به فتح الله گفت که محلیکه خسرو گریخته بود
و حضرت او را تعاقب می نمودند به من گفتی که بیجاب را به خسرو میباید داد و این بحث را کوتاه کرد فتح الله منکر شد از طرفین رجوع
بسوگند نموده مباهله کردند ازین گفتگو ده پانزده روز نه گذشته بود که آن بی سعادت منافق گرفتار گردید و شامت سوگند دروغ
کار خود ساخت * روز شنبه بیست و دوم جمادی الاول خبر فوت حکیم جلال الدین مظفر اردستانی که از خانواده حکمت و طبابت
بود رسید مدعی این معنی بود که نسبت من به جالینوس میرسد بهر تقدیر معالج بی نظیر بود تجربه او بر علم او زیادتی داشت چون
بغایت خوش قیافه و خوش ترکیب بود در ایام ساده روئیها به مجلس شاه طهماسپ میرسد شاه این مصرع را بر وی میخواند۔

خوش طبیبی ست بیا تا همه بیمار شویم

حکیم یاد علی که معاصر او بود در فضیلت بر و زیادتی داشت غایتاً در علاج و مین قدم و صلاح و پاکیزگی اطوار و اخلاق حکیم مذکور
زیاده است دیگر اطبای زمان نسبتی باو نداشتند در امر طبابت بسیار خوبیها باو بود اخلاص خاصی بمن داشت در لاهور خانه
ساخته در غایت لطافت و صفا مکرر التماس نمود که او را سرفراز سازم چون خاطر او بغایت عزیز بود قبول این معنی نمودم حکیم مذکور
قطع نظر از نسبت مصاحبت و طبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنیا نیز دستی داشت چنانچه در آگره آباد مدتی دیوان سرکار خود
کردم بنابر کثرت دیانت در معاملات مهمات بسیار سخت گیر بود و ازین رهگذر مردم از سلوک او آزرده بودند قریب بست سال قرحه
شش داشت و به حکمت یک طوری خود را نگاه میداشت در اثنای سخن کردن اکثر اوقات او را سرفه دست میداد که رخساره و
چشمهای او سرخ میشدند و رفته رفته رنگ او به کبودی منجر میگشت مکرر باو گفتم تو طبیب دانائی چرا علاج کوفت خود نمی کنی بعرض رسانید
که قرحه شش از آن بابت نیست که علاج آن توان کرد در اثنای این کوفت یکی از خدمتگاران نزدیک او در میان ادویه که هر روزه
بخوردن آن معتاد بود زهر داخل نموده به حکیم می خوراند چون این معنی ظاهر میگردد در صدد علاج آن میشود در خون کم نا کردن بسیار مبالغه
داشت هر چند ضروری بود بحسب اتفاق شبی به صحبت خانه میرود و سرفه بر او غلبه نموده آن ریش و جراحت شش او میکشاید چندان خون
از دهن و دماغ او روان میشود که بیهوش گشته می افتد و آواز مهیب از و ظاهر میگردد آفتابچی خبر دار شده به صحبت خانه در می آید و او را
در خون آغشته دیده فریاد میکند که حکیم را کشته اند بعد از ملاحظه ظاهر میگردد که در بدن او آثار زخم ظاهر نیست و همان قرحه شش است
که منفجر شده قلیج خان را که حاکم لاهور بود خبر دار میسازند و این معامله را تحقیق نموده او را به خاک میسپارند فرزند قابلی از و نماند *

در بیست و چهارم میان باغ وفا قمرغه شکارے واقع شده و قریب چهل آهو سرخه کشته شد. باشد ماده یوزے درین شکارگاه بدست افتاد زمینداران آنجا نعمانی و افغان شالی آمده گفتند که درین صد و بیست سال نه یاد داریم و نه از پدران خود شنیده ایم که درین سرزمین یوز دیده باشند * دوم جمادی الآخره در باغ وفا منزل شد و مجلس وزن شمسی منعقد گشت درهمین روز ارسلان بی نام اوزبکی که از سرداران و امرائے عبدالمومن خان بود و در نیولا حکومت قلعه کامرد با و تعلق داشت قلعه را برتافته سعادت ملازمت دریافت چون از روے صدق و اخلاص آمده بود او را بخلعت خاصه سرفراز گردانیدم اوزبک ساده پرکاریست قابلیت تربیت و رعایت دارد چهارم ماه حکم شد که عزت خان حاکم جلال آباد شکارگاه دشت ادرنه را قمرغه نماید قریب به سه صد جانور شکار کرده شد سی و پنج توج و توشقی بیست و پنج دار علی نود و بو علی پنجاه و پنج سفیده نود و پنج چون میان روز بود که به شکارگاه رسیدیم و هوا فی الجمله گرمی داشت سگان تازی خوب خوب ضایع شدند وقت دوانیدن سگ صباح یا آخر روز است * روز شنبه دوازدهم در سرائے اکوره نزول شد. درین منزل شاه بیگ خان با جمعیت خوب آمده ملازمت نمود از تربیت یافته هائے پدر بزرگوارم حضرت عرش آشیانی است بذات خود بسیار مردانه و صاحب تردد است چنانچه مکرر در زمان دولت پدرم شمشیرهائے نمایان زده و در ایام جهانداری من قلعه قندهار را در برابر افواج دارائے ایران خوب نگاه داشت و تا یک سال قبل بود تا آنکه افواج قاهره به کمک او رسیدند سلوکش با سپاهی امرایانه از روے قدرت نیست بمحض همین که در جنگها با او موافقتها نموده اند تا بمانند باز بسیارے از نوکران میکشد و این معنی او را در نظر سبک میدارد و مکرر ازین سلوک او را منع نموده ام چون جبلی او شده بود فائده بران مترتب نه گشت * روز دوشنبه چهاردهم هاشم خان را که از خانزادان این دولت ست به منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز ساخته صاحب صوبه ولایت اڈیسه ساختم درهمین روز خبر رسید که بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در دولت ما بوده از روے نادانی و خورد سالی با نساد جمعی از فتنه جویان روانه میشود که خود را به ولایت رانا رسانیده او را به بنیاد عبدالله خان حاکم آنجا ازین معنی آگاهی یافته تعاقب او مینماید و در اثنائے راه او را گرفته بدبخت چندے را که درین امر باو متفق بوده اند بقتل میرساند حکم شد که اهتمام خان از آگره روانه گشته میرزا را به درگاه آورد و در بیست و پنجم ماه مذکور خبر رسید که امام قلی خان برادرزاده ولی خان حاکم ماوراءالنهر میرزا حسن نامی را که به پسرے میرزا شاهرخ شهرت یافته بود میکشد مجملاً کشتن فرزندان میرزا شاهرخ از عالم کشتن دیو شده است چنانچه میگویند که از هر قطره خون او دیو دیگر پیدا میشود و در مقام دهکه شیر خان افغان که در وقت رفتن او را در پشاور بجهت محافظت کوتل خیبر گذاشته بودیم آمده ملازمت کرد در حفظ و حراست راه تقصیر نه کرده بوده است ظفر خان دلد

زینخان کوکه بکوچانیدن افغانان دله راک وجماعت کهتران که درحوالی اٹک وبیاس وآن نواحی مصدر انواع قبایح بودند مامور گشته بود وبعد از انصرام آن خدمت وبرآوردن آن مفسدان که قریب بصد هزار خانه بودند ورروان ساختن آنها به جانب لاهور درهمین منزل به سعادت ملازمت سرفراز گردید وظاهر شد که آن خدمت راچنانچه باید بتقدیم رسانیده بوده است چون ماه رجب که مطابق آن آبان ماه الٰهی بوده دررسید ومعلوم شد که از ماه هاے مقرر وزن قمری والد بزرگوار نسست مقرر ساختم که قیمت مجموع اجناسے راکه درسال شمسی وقمری خود را بدان وزن میفرمودند حساب نمایند وانچه شود آن مبلغ را به شهرهاے کلان قلمرو فرستاده بجهت ترویح روح مطهر منور آنحضرت بارباب احتیاج ونقرا تقسیم نمایند مجموع یک لک روپیه شد که سه هزار تومان ولایت عراق ست وسه لک خانے بحساب اهل ماوراء النهر بوده باشد. آن مبلغ رامردم معتبر در دوازده شهر عمده مثل آگره ودهلی ولاهور وگجرات وغیره قسمت نمودند. روز پنجشنبه سیوم ماه رجب فرزند صلابت خان را که کم از فرزندان حقیقی نیست به خطاب خانجهانی امتیاز بخشیدم وفرمودم که اورا در فرامین واحکام خانجهان می نوشته باشند وخلعت خاصه وشمشیر مرصع نیز عنایت شد وشاه بیگ خان را بخاندوران مخاطب ساخته کمرخنجر مرصع وفیل بست واسپ خاصه مرحمت نمودم وتمام سرکار کابل وتیره وبنگش وولایت سواد وبجور ودفع ورفع افغانان آنحدود وجاگیر وفوجداری او مقرر شد واز باباحسن ابدال مرخص گشت وراماس کچهواهه رانیز فرمودم که درین ولایات جاگیر نموده داخل کمکیان این صوبه بسازند منصب کشن چند ولد مونه راجه را هزاری ذات وپانصد سوار ساختم فرمانے بمرتضی خان حاکم گجرات درقلم آمد که چون از صلاح وفضیلت وپرهیزگاری پسر میان وجیه الدین به من رسیده است مبلغے از جانب ما باو گذرانیده از اسماے الٰهی اسمی چند که مجرب بوده باشد نویسانیده بفرستند اگر توفیق ایزدی رفیق شود بدان مداومت نمایم قبل ازین ظفرخان را به باباحسن ابدال به جمع آوردن شکار رخصت کرده بودم شاخ بندی کرده بود وبیست وهفت آهوے سرخه وشصت وهشت آهوے سفید درشاخ بند درآمده بود وبیست ونه آهوے رامن خود به تیر زدم وپرویز وخرم هم چندے را به تیر انداختند ودیگر نجاصان ونزدیکان حکم شد که آنها هم تیراندازی نمایند خانجهان از همه تیر خوب انداخت هرآهوے که زد بر سر تیر رفت در چهاردهم ماه باز ظفرخان ورمادل بندی قمرغه ترتیب داده بود ویک آهوے سرخه را از پله دور به تیر زدم واز رسیدن تیر وافتادن آهوے بسیار شگفته شدم سی وچهار آهوے سرخه وسی وپنج آهوے فراتو بردع که بزبان هندی اوراچکاره میگویند ودو خوک شکار شد در بیست ویکم قمرغه دیگر به سعی واهتمام بلال خان در سه کروهے قلعه رهتاس دست بهم داده بود وپردگیان سرادق عزت رادرین شکار همراه برده بودم شکار بخوبی شد به شگفتگی تمام گذشت دوبیست آهوے از سرخه وسفید

شکار شده بود از رهتاس که کوه هاے آن از زین آهو دارد گذشته سواے کرجهاک وننده در تمام هندوستان جاے دیگر زین نوع آهوے سرخه نیست گفتم چندے را زنده گرفته نگاه دارند که شاید چندے از انها بجهت تخم زنده به هندوستان برسند، بیست پنجم در حوالی رهتاس شکار دیگر شده درین شکار نیز همشیره هاے داهل محل همراه بودند قریب بصد آهو سرخه شکار شده بود کو رگشت که شمس خان عموی جلال خان گکهر که درین نواحی میباشد باوجود کلان سالی به شکار یک گونه رغبتی دارد که جوانان خرد سال را آن شوق و شغب نباشد چون طبعش را به فقر و درویشیها مائل شنیدم بخانه او رفتم وطبع و طورش خوش آمد دو هزار روپیه باو و موازی همین مبلغ زر بزنان و فرزندان او داده پنج ده دیگر که محاصل کلی داشت در وجه مدد معاش او مقرر نمودم تا از روے رفاهیت و جمعیت خاطر اوقات میگذرانیده باشد. ششم ماه شعبان در مقام چند اله امیر الامرا آمده ملازمت نمود از صحت یافتن او خوشحال شدم جمیع اطبا هندو مسلمانان قصر از مردن او داده بودند الله تعالے به فضل و کرم خود او را تشریف شفا ارزانی فرمود تا اسباب پرستان مشیت ناشناس را معلوم گردد که قادر بر کمال هر درد دشوار را که ظاهر بینان اسباب گزین دست از انها بر داشته باشند بمحض لطف و رحمت ذاتی خویش علاج و درمانے میتواند کرد در همین روز راے راے سنگه که از امراے معتبر راجپوت ست رسید به سبب تقصیرے که از و در قضیه خسرو بوقوع آمده خجلت زده و شرمسار در جا و مقام خود میگشت بوسیله امیر الامرا سعادت ملازمت دریافت و گناه او بعفو مقرون گردید در حینیکه از آگره بعزم تعاقب خسرو بر آمدم او را از غایت اعتماد با آگره گذاشته مقرر کردم که چون محلها طلب شود همراهی نماید بعد از طلب محل دو سه منزل آمده در موضع متهرا بمحض شنیدن سخنان اراجیف از محل جدا شده به محل و وطن خود رفت و بخاطر گذرانید که فتنه و شورشے بمیان در آمده به بنیم که منجر به کجا خواهد شد کریم کارساز بنده نواز ان قضیه را در عرض اندک روزے صورت داده سلک جمعیت آن مفسدان را از هم پاشانید و این حرامنمکی برگردن او ماند بجهت خاطر امیر الامرا فرمودم که همان منصبے که داشت بحال خود باشد و جاگیر او مسلم و برقرار دارید سلیمان بیگ را که از ملازمان ایام شاهزادگی بود بخطاب فداے خانی سربلند ساختم۔ روز دوشنبه دوازدهم باغ دل آمیز که بر کنار دریاے راوی واقع است منزل شد والده خود را درین باغ ملازمت نمودم میرزا غازی که در سرداری لشکر قندهار مصدر خدمات پسندیده گشته بود ملازمت نمود عنایت بسیار باو فرمودیم۔ روز سه شنبه سیزدهم به مبارکی داخل لاهور شدم روز دیگرش میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد میر میران که از اولاد شاه نعمت الله ولی بود ملازمت نمود و در دولت شاه طهماسپ در تمام قلمرو او به بزرگی این سلسله سلسلهٔ نبود چنانچه خواهر شاه جانش بیگم نام در خانه میر نعمت الله پدر میر میران بود و دخترے که از ایشان بهم رسیده شاه به پسر رشید خود اسمعیل میرزا خواستگاری نمود و پسران میر میران را داماد ساخته دختر خود را به پسر کلان او که هم نام پدر کلان خود بود داده دختر اسمعیل میرزا که از

خواهرزاده شاه بهم رسیده بود به پسر دیگرش میرخلیل الله مذکور نسبت کردند بعد از فوت شاه زنته رفته رفته خرابیها باین سلسله راه یافت تا در عهد دولت شاه عباس یکبارگی متاصل گشتند و املاک و اسبابے که داشتند از دست آنها بیرون رفت دیگر در جا و مقام خود نتوانستند بود میرخلیل الله به ملازمت من آمد چون در راه محنتها کشیده بود و آثار اخلاص از احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بے دریغ گردانیده دوازده هزار روپیه نقد بار مرحمت فرمودیم و به منصب هزاری ذات و دویست سوار سرفراز گردانیده حکم جاگیر کردم به دیوانیان حکم شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هزاری ذات و پنجهزار سوار اعتبار نموده جاگیر در حوالی اوجین و سرکار حصار فیروزه تنخواه دهند روز پنجشنبه بیست و دوم حسب الالتماس آصف خان با اهل محل بخانه او رفتم و شب در انجا گذرانیده روز دیگر پیشکشهاے خود را در نظر گذرانید و تا ده لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیلان و اسپان سامان نموده بود چند قطعه لعل و یاقوت و چند دانه مروارید و باقی اقمشه و چند پارچه چینی و فغفوری و خطائے بمعرض قبول افتاده تتمه باو بخشیدم مرتضیٰ خان از گجرات انگشتری که از یک قطعه لعل خوش رنگ خوش قماش خوش آب رنگین و نگین خانه و حلقه آنرا تراشیده بودند بوزن یک و نیم تانک و یک سرخ که یک مثقال و پانزده سرخ بوده باشد بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت و بغایت پسند خاطر افتاد تا امروز چنین انگشتری شنیده نشده بود که بدست هیچیک از سلاطین در آمده باشد. یک قطعه لعل شش سرخه هم که دو ٹانک و پانزده سرخ وزن داشت بیست و پنجهزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بود و انگشتری نیز بهمین مبلغ قیمت شد ❊ درهمین روزها فرستادهٔ شریف مکه با عرضه داشت و پرده در خانه کعبه به ملازمت رسید اظهار اخلاص بسیار نموده بود پنج لک دام که هفت و هشت هزار روپیه بوده با بفرستاده مذکور مرحمت شد و مقرر نمودم که موازی یک لک روپیه بجهت شریف از تحفهاے نفایس هندوستان روانه سازند ❊ روز پنجشنبه دهم ماه میرزا غازی را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساخته با آنکه کل ولایت ٹهٹه بجاگیر او مقرر بود باره از صوبه ملتان نیز به جاگیر او مقرر گشت و حکومت قندهار و محافظت آن ملک که سرحد هندوستان است بعهده کاردانی و حسن سلوک او مقرر گردید و خلعت و شمشیر مرصع عنایت کرده رخصت دادم میرزا غازی فی الجمله کمالے داشت شعر هم خوب میگفت وقاری تخلص میکرد این بیت از وست

گریه ام گر سبب خندهٔ او شد چه عجب
ابر هر چند که گرید رخ گلشن خندد

در یازدهم پیشکش خانخانان بنظر در آمد چهل زنجیر فیل و پاره جواهر مرصع آلات و اقمشه ولایت و پارچه که در دکن و آنحدود بهم می رسد فرستاده بود مجموع یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد میرزا رستم و اکثر بندهاے تعینات صوبه مذکور هم پیشکشهاے خوب فرستاده بودند چند فیل از انجمله پسند افتاد خبر فوت راے درگا که از نواختهاے پدر بزرگوارم بود در هیژدهم بهمن ماه رسید چهل سال زیاده

در ملازمت حضرت عرش آشیانی درجرگہ امرائے منتظم بود تا رفتہ رفتہ پلہ منصب او بہ چہار ہزاری رسید پیش از آنکہ سعادت ملازمت پدر
من دریابد از نوکران معتبر رانا اودے سنگھ بود در عشرہ نوزدہم درگذشت بہ کنکش سپاہگری خوب میرسید ٭ سلطان شہ افغانی کہ طبعش
بشر و فساد آمیختہ بود در خدمت خسرو بسر میبرد و نسبت محرمیت تمام داشت چنانچہ علت تامہ گرنختن آن بے سعادت این مفسد بود
بعد از شکست و بدست افتادن خسرو جانے بہ یکتا بیرون بردہ خود را بدامن کوہ خضرآباد و آن حدود کشید آخرالامر بدست میر مغل
کروری آنجا گرفتار شد چون باعث ضلالت و خرابی این قسم پسرے شدہ بود حکم کردم کہ او را در میدان لاہور تیرباران کنند و کروری مذکور
بزیادتی منصب و خلعت مفتخر و ممتاز گردید در بیست و نہم شیر خان افغان کہ از بندہ ہاے قدیم من بود فوت شد تو ان گفت کہ خود قصد خود
کرد چراکہ بہ شراب مداومت تمام داشت بنوعیکہ در سر پہرے چہار پیالہ لبریز عرق دو آتشہ میخورد و روزہ رمضان سالگذشتہ قضا بود درین
سال بہ خاطرش رسید کہ ماہ شعبان را عوض قضاے رمضان گذشتہ روزہ گرفتہ دو ماہ متصل روزہ دار باشد از ترک عادت کہ طبیعت
ثانی ست ضعف پیدا کرد و اشتہا مطلق برطرف شد در رفتہ رفتہ ضعف قوی شدہ در پنجاہ و ہفت سالگی درگذشت و فرزندان و برادران
او را بقدر حالت نواختہ پارہ از منصب و جاگیر او را بانہا مرحمت فرمودم ٭ در غرہ شہر شوال بہ صحبت مولانا محمد امین کہ از مریدان شیخ محمود
کمال ست رسیدم شیخ محمود مذکور از بزرگان وقت خود بودہ اند و حضرت جنت آشیانی بدیشان عقیدت تمام داشتند چنانچہ یکمرتبہ
آب بردست ایشان ریختہ اند مولانا مشار الیہ مرد یست نیک ذات و با وجود علائق و عوائق وارستہ و بروش و شیوہ فقر و شکستگی نفس آشنا
صحبت ایشان مرا بسیار خوش آمد بعضے درد ہا کہ بخاطر گرہ بود دو مذکور ساختم نصائح ارجمند و سخنان دلپسند از ایشان شنیدم و خیلے تسلی خاطر یافت
ہزار بیگھہ زمین بطریق مدد معاش و ہزار روپیہ نقد گذرانیدہ از ایشان وداع شدم ٭ یک پہر از روز یکشنبہ گذشتہ از لاہور بہ قصد توجہ دارالخلافت
آگرہ برآمدم قلیچ خان را حاکم و میر قوام الدین را دیوان و شیخ یوسف را بخشی و جمال اللہ را کوتوال ساختہ ہر یک را فراخور حالت خلعت مرحمت
نمودہ متوجہ مقصد گشتم ٭ بیست و پنجم از دریاے سلطان پور گذشتہ در دہ گروہی نکودر نزول واقع شد والد بزرگوارم از زر ودرن بیست ہزار
روپیہ بہ شیخ ابوالفضل دادہ بودند کہ درمیان این دو پرگنہ پلے بستہ آبشارے ترتیب دہند الحق در غایت صفا و طراوت سرانجام
سامان یافتہ است ٭ بمعز الملک جاگیردار نکودر فرمودم کہ بیک دست این پل عمارتے و باغچہ بسازد کہ آیندہ و روندہ از دیدن آن محظوظ
شوند ٭ شنبہ دہم ذیقعدہ وزیر الملک کہ پیش از جلوس سعادت خدمت من دریافتہ دیوان سرکار من بود بہ مرض اسہال درگذشت
در آخر عمر پسرش قدمی در خانہ او متولد گشتہ کہ در عرض چہل روز مادر و پدر خود را خورد در سن دو سہ سالگی او بہم یکطرف شد بخاطر رسید
کہ خانہ وزیر الملک یکبارگی خراب نشود منصور پسر او را مہداد و او را نواختہ بہ منصب سرفراز ساختم غایتاً ٭ بوے عشقی از و نمی آید ٭ روز دوشنبہ

چهاردهم در اثنای راه شنیده شد که در میان پانی پت و کرنال دو شیر هست که آزار بسیار از آنها بتردّدین میرسد فیلان را جمع نموده روانه
گشتم چون بجا و مقام آنها رسیدم خود بر ماده فیل سوار شده فرمودم که فیلان سایر دور آنها بطریق قمرغه ایستاده کردند هر دو را بعنایت
الهی به تفنگ زده شیران درنده را که راه بر بنده های خدا بسته بودند دور کردم * روز پنجشنبه هیزدهم دهلی محل نزول گردید و در منزلی
که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود در میان آب جون ساخته بود و سلیم گڈه نام نهاده والد بزرگوارم آنجا را بمرتضی خان که دهلی
وطن اصلی اوست داده بودند فرود آمدم خان مذکور مشرف بر دریا صفه از سنگ ساخته در غایت لطافت و صفا در ته آن عمارت
متصل بآب چوکنڈی مربع کاشی کاری به فرموده حضرت جنت آشیانی ساخته اند که بآن هوا کم جای باشد در ایامیکه حضرت
جنت آشیانی در دهلی تشریف داشتند اکثر اوقات آنجا نشسته با مصاحبان و مجلسیان خود صحبت میداشتند من چهار روز دران
سر منزل بسر برده با مقربان و نزدیکان مجلس شراب ترتیب داده داد عیش و کامرانی دادم معظم خان که حاکم دهلی بود پیشکشها گذرانید
دیگر جاگیرداران و اهالی و موالی که بودند بقدر حالت خود پیشکشها و نذرها سامان نموده بنظر در آوردند خواستم که در پرگنه پالم که
از مضافات بلده مذکوراست و از شکارگاه های مقرراست طرح شکار قمرغه در اندا خته چند روز بدین امر مشغولی نمایم چون
بعرض رسید که ساعت نزدیک شدن آگره بسیار نزدیک ست و دیگر ساعتی درین نزدیکی بهم نمیرسد فسخ عزیمت نموده به کشتی
نشسته براه دریا متوجه گشتیم * در بستم ماه ذیقعده چهار پسر و سه دختر اولاد میرزا شاهرخ که به پدرم ظاهر نه ساخته بودند آورده بیسران
به بندهای معتبر و دختران را بخدمه محل سپردم که به محافظت احوال آنها قیام و اقدام نمایند * در بیست و یکم ماه مذکور راجه مان سنگهه
که از قلعه رهتاس که در ولایت پٹنه و بهار واقع است بعد از فرستادن شش هفت فرمان آمده ملازمت کرد او هم بطریق خان اعظم
از منافقان و کهنه گرگان این دولت ابد پیوند است انچه اینها بمن کرده اند و انچه از من نسبت باینها بوقوع آمده عالم السرائر دانا ست
شاید هیچ کس از هیچکس نتواند گذرانید راجه مذکور یک صد زنجیر فیل از نر و ماده بطریق پیشکش گذرانید غایتا یکی هم لیاقت آن نداشت
که داخل فیلان خاصه شود چون از رعایت کرده های پدرم بود تقصیرات او را بر روی او نیاورده به عنایت بادشاهانه سرفراز ساختم
درین روز جل سخنگوی که میان مشخص طوطی گفته آواز میکرد آوردند بغایت غریب و عجیب نمود در ترکی این جانور را طرغی میگویند *

جشن نوروز سوم از جلوس همایون

بتاریخ روز پنجشنبه دوم ذی حجه مطابق غره فروردین آفتاب عالمتاب که جهان را بفروغ خود روشن و تابان دارد از برج حوت

بعشرت سرای حمل که مقام فرح و شادمانی اوست انتقال نموده عالم را رونق دیگر بخشید و تاراج دیدگان سرما و ستم رسیدگان خزان را بدستیاری بهار خلعتهای نوروزی و قبای سبز فیروزی پوشانیده تلافی و تدارک نمود *

	باز فرمان آمد از سالار ده		مر عدم را کانچه خوردی بازده	

در موضع رنگته که در پنج کروہی آگره واقع ست مجلس نوروز منعقد گشت و در ساعت تحویل به فیروزی و خرمی بر تخت نشستم امرا و نزدیکان و سایر بندگان بلوازم مبارک بادی قیام و اقدام نمودند خانجهان را درین مجلس به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم خواجه جهان را به خدمت بخشی گری امتیاز دادم وزیرخان را از وزارت صوبه بنگاله معزول ساخته ابوالحسن شهابخانی را بجای او فرستادم و نورالدین قلی کوتوال آگره گشت چون مقبره منوره حضرت عرش آشیانی بر سر راه واقع بود بخاطر رسید که اگر درین گذشتن سعادت زیارت ایشان را درنیابم کوتاه اندیشان را بخاطر خواهد رسید که چون ممر عبور مرا آنجا واقع بود بزیارت نمودند بخود قرار دادم که درین مرتبه به آگره داخل شوم بعد ازان به نیت زیارت چنانچه حضرت ایشان که بجهت حصول وجود من از آگره تا اجمیر پیاده توجه فرموده بودند من هم از آگره تا مقبره منوره ایشان که دو نیم کروه است پیاده رفته این سعادت دریابم کاش میسر میشود که بسر این راه را طی میکردم * دو پهر از روز شنبه پنجم ماه گذشته بساعت سعد متوجه آگره گشتیم و موازی پنجهزار روپیه از زرگی از دو دست پاشیده بدولت سرای همایون که در درون قلعه بود داخل گردیدم درین روز راجه نرسنگ دیو یوز سفیدی آورده گذرانید اگرچه دیگر انواع حیوانات پرنده و چرنده جنس سفید که آنرا طویغان گویند دیده ایشو و غاتیا یوز سفید دیده نشده بود خالها او که سیاه میباشد نیله رنگ بود و سفیدی بدن او نیز بهمگی میل داشت از جانوران طویغان انچه من دیده ام شاهین و باشه و شکره که در زبان پارسی لی نو میگویند و گنجشک و زاغ و کبک و دراج و پود نه و طاؤس است اکثر اوقات در توشخانه باز طویغون میباشد موش پران طویغون هم دیده از جنس آهوی سیاه تیره بغیر از هندوستان جای دیگر نمی باشد و آهوی چکاره که بزبان فارسی سفیده میگویند طویغون مکرر بنظر در آمده است درین روز رتن پسر بهوج هاڈه که از امرای معتبر راجپوت است آمده ملازمت کرد سه فیل پیشکش آورده بود یکی ازانها بغایت پسند افتاد در سرکار به پانزده هزار روپیه قیمت نمودند و داخل فیلان خاصه شد و نام او را رتن گنج نهادم نهایت قیمت فیل پیش راجهای کلان هند از بست و پنجهزار روپیه زیاده نمیباشد اما حالا بسیار گران شده است رتن را بخطاب سربلند رای سرفراز ساختم میران صدرجهان را به منصب پنجهزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار و معظم خان را به منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار ممتاز گردانیدم عبد الله خان به منصب سه هزاری و پانصد سوار

سرفراز گشت مظفرخان و بہاؤ سنگھ ہریک بہ منصب دو ہزاری ذات و ہزار سوار امتیاز یافتند ابو الحسن دیوان را ہزار و پانصدی
و اعتماد الدولہ را ہزاری ذات و دویست و پنجاہ سوار ساختم در بیست و پنجم راجہ سورج سنگھ طغائی فرزند خرم آمدہ ملازمت کرد شیام
پسر عموی امرائے مقہور را ہمراہ آورد فی الجملہ شعورے دارد سواری فیل را خوب میداند راجہ سورج سنگھ از شعرائے ہندی زبان
شاعرے ہمراہ آوردہ بود در مدح من باین مضمون شعرے گذرانید کہ اگر آفتاب پسرے میداشت ہمیشہ روز می بود و ہرگز شب
نمیشد چراکہ بعد از غروب آن پسر جانشین او میشد و عالم را روشن می داشت بحمد اللہ والمنت کہ پدر شمارا خدائے این نوع پسرے
کرامت کرد کہ بعد از شنقار شدن مردم ماتم کہ مانند شب است نداشتند آفتاب ازین رشک میبرد کہ کاشکے مراہم پسرے میبود کہ
جانشینی من کردہ شب را بعالم راہ نمیداد چنانچہ از روشنی طالع و نور عدالت شما با وجود چنین واقعہ آفاق چنان منور ست کہ گویا شب
را نام و نشان نیست باین تازگی مضمونے از شعرا رہند کم بگوش رسیدہ بہ جلد وے این مدح فیلی با و مرحمت کردم راجپوتان شاعر
را چارن میگویند یکے از شعرائے وقت این مضمون چنین نظم در آوردہ

اگر پسر داشتی جہان افروز
شکر کز بعد آنچنان پدرے
شب نگشتی ہمیشہ بودی روز
جانشین گشت اینچنین پسرے
ز آنکہ چون او نہفتہ افسر زر
کہ ز شنقار گشتن آن شاہ
بہ نمودی کلاہ گوشہ پسر
کس بہ ماتم نکرد جامہ سیاہ

روز پنجشنبہ ششم محرم ١٠٢٤ جلال الدین مسعود کہ بمنصب چہار صدی ذات داشت و خالی از مردانگی نبود و در چند معرکہ از و کارہا بوقوع
آمد غایتاً خالی از خبطے نبود تخمیناً در سن پنجاہ و یا شصت سالگی بمرض اسہال فوت شد افیون گذرائی بود افیون را مثل پنیر ریزہ
ریزہ کردہ میخورد و مقرر بود کہ اکثر اوقات افیون از دست مادر خود میخورد چون مرض او قوت گرفت و حالت مرگ ظاہر گردید مادرش
از نہایت محبت از ہمان افیون کہ بہ پسر خود می خورانید زیادہ بر اندازہ خوردہ بعد از گذشتن پسر بہ یکدو ساعت او ہم درگذشت تا غایت
این قدر محبت از ہیچ مادرے بفرزند نشنیدہ در میان ہندوان رسم ست کہ زنان بعد از فوت شوہران خواہ بجہت محبت خواہ حفظ ناموس
پدران و شرم خویشان خود را میسوزند اما از مادران مسلمان و ہندوان مثل این کارے بظہور نیامدہ در پانزدہم ماہ مذکور اسپیکہ سر آمد
اسپان من بود از روے عنایت بہ راجہ مان سنگھ مرحمت نمودم شاہ عباس این اسپ با چند اسپ دیگر و تحفہائے لائق مصحوب منوچہر
کہ از غلامان معتبر شاہ است بحضرت عرش آشیانے ارسال نمودہ بود از دادن این اسپ راجہ آنقدر از خوشحالی و شعف نمود کہ اگر
مملکتے باو عنایت میکردم معلوم نبود کہ این قدر شادی نماید وقتیکہ آوردند سہ چہار سالہ بود در ہندوستان ترقی نمود چنانچہ جمیع بندہائے
درگاہ از مغل و راجپوت باتفاق معروض داشتند کہ از عراق مثل این اسپے بہ ہندوستان نیامدہ است چون والد بزرگوارم ولایت

خاندیس و صوبه دکن را به برادرم دانیال مرحمت نموده به آگره مراجعت منفر بودند از روی مرحمت باو حکم شد که یک چیزی که خاطر خواه تو باشد از من بطلب او وقت یافته این اسپ را التماس نمود بدین جهت باو عنایت فرمودند . روز سه شنبه بستم عرضداشت اسلام خان مشعر بر خبر فوت جهانگیر قلی خان صاحب صوبه بنگاله که غلام خاص من بود در رسید بنا بر جوهر ذاتی و استعداد فطری در جرگه امرای کلان انتظام داشت از فوت او خیلی آزرده خاطر گشتم حکومت بنگاله و توابع آن شاهزاده جهاندار را بفرزند اسلام خان مرحمت کردم و افضل خان را بجای او صاحب صوبه ولایت بهار ساختم . پسر حکیم علی را که بجهت بعضی خدمات به برهانپور فرستاده بودم آمده و بازیگری چند کرناٹکی همراه آورد که نظیر و عدیل خود نداشتند چنانچه یکی از انها ده گوئی که هریک برابر نارنجی بود و یک برابر ترنج و یک برابر سنج آنچنان بازی میکرد که با وجود خوردی و بزرگی یکی خطا نمی شد . و همچنین از اقسام بازیها آنچنان میکرد که عقل حیران میگشت درهمین روزها درویشی از سراندیپ آمده جانوری غیر مکرری آورد دیونک نام روی پشت بره کلان مشابهت تمام دارد و هیأت مجموعی او به میمون شبیه است اما دم ندارد و حرکاتش به میمون سیاه بی دم که بزبان هندی بن مانس میگویند مینماید جثه او برابر میمون بچه دو سه ماهه باشد . پنج سال پیش این درویش بوده است معلوم شد که ازین کلان تر نمی شود خورش او شیر است کیله هم میخورد چون بغایت عجیب نمود به مصوران فرمودم که شبیه او را با حرکات مختلف کشیدند خیلی در نظرها کریه مینماید درین روز میرزا فریدون برلاس به منصب یکهزار و پانصدی ذات و هزار و سه صد سوار سرفراز گردید و حکم شد که پاینده خان مغل چون از تردد سپاهگری به پایه کبر سن افتاده است موافق دو هزاری ذات جاگیری یافته باشد الف خان به منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار سرفراز گردید منصب فرزند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و محافظت قلعه رهتاس به کشور خان ولد قطب الدین خان کوکه مفوض گردید . اهتمام خان به منصب هزاری ذات و سه صد سوار سرفراز گردیده بخدمت میر بحری و سامان نواره بنگاله تعین یافت در غره صفر شمس الدین خان ولد اعظم خان ده زنجیر فیل پیشکش نموده به منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گردیده بخطاب جهانگیر خانی ممتاز گشت و ظفر خان به منصب دو هزاری ذات و هزار سوار مفتخر گردید . چون دختر جگت سنگه پسر کلان راجه مان سنگه را خواستگاری نمودم بتاریخ شانزدهم هشتاد هزار روپیه ساچق بخانه راجه مذکور بجهت سرفرازی او فرستادم مقرب خان از بندر کهنبایت پرده فرنگی ارسال داشت که تا غایت باین خوبی کار مصوران فرنگ دیده نشده بود درهمین روزها عمه ام نجیب النسا بیگم در سن شصت و یک سالگی بمرض سل و دق بجوار رحمت ایزدی پیوستند میرزا والی پسر او را به منصب هزاری ذات و دویست سوار سرفراز گردانیدم . اقم نام حاجی ماوراء النهری که مدتها در روم بود خالی از معقولیت و معرفتی نیست خود را ایلچی خوندگار گفته در آگره

ملازمت کرد کتابت مجهولی نیز داشت نظر باحوال و اوضاع او کرده هیچکس از بندهای درگاه تصدیق بایلچی بودن او نکردند از زمانی که
حضرت صاحب قرانی فتح روم کرده و ایلدرم بایزید حاکم آنجا زنده بدست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش و تحصیل مال یکساله کل ولایت
روم قرار دادند که بدستور ملک مذکور را بتصرف او بازگذارند درهمین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت ملک را به پسر او موسی چلپی مرحمت
کرده خود معاودت فرمودند تا حال از جانب قیاصرهٔ آنجا با وجود چنین احسانی کس نیامده و ایلچی نفرستادند الحال چگونه باور توان کرد
که این شخص ماوراءالنهری فرستادهٔ خوندگار باشد اصلا این سخن معقول من نیفتاد و هیچکس بر صدق دعوی او گواهی نداد بنا بر این
فرمودم که هر جا میخواسته باشد برود ¤ در چهارم ربیع الاول دختر جگت سنگه داخل خدمه محل گردید و در منزل حضرت مریم زمانی مجلس
عقد و طوی منعقد گشت از جمله جهیزی که راجه مان سنگه همراه نموده شصت زنجیر فیل بود ¤ چون دفع و رفع رانا را پیش نهاد همت داشتم
بخاطر گذرانیدم که مهابتخان را باید فرستاد دوازده هزار سوار مکمل با سرداران کار دیده بهمراهی او تعین نمودم و سوای آن پانصد نفر
احدی و دو هزار برق انداز پیاده با توپخانه مشتمل بر هفتاد توپ گجنال و شترنال و شصت زنجیر فیل بدین خدمت معین گردید و بیست
لک روپیه خزانه حکم شد که همراه این لشکر بوده باشد در شانزدهم ماه مذکور میر خلیل الله پسر زاده میر نعمت الله یزدی که مجملی از
احوال او و سلسله او پیش ازین نوشته شده بمرض اسهال درگذشت از سیمای او آثار اخلاص مندی و درویش منزلی ظاهر
بود اگر عمر بیشش امان میداد و مدتی در خدمت میگذرانید بمناصب عالی سرفرازی می یافت بخشی برهانپور انبه چند فرستاده بود
یکی از آنها را فرمودم که بوزن در آوردند پنجاه و دو نیم توله برآمد ¤ روز چهارشنبه هشتم در منزل مریم زمانی مجلس وزن سال
چهلم از سالهای قمری ترتیب یافت و زر وزن را فرمودم که به عورات و مستحقان قسمت نمودند روز پنجشنبه چهارم ربیع الآخر طاهر بیگ
بخشی احدیان بخطاب مخلص خانی و ملا تقیای ششتری که بفضیلت و کمالات آراسته بود و علم تاریخ و انساب را خوب میدانست
بخطاب مؤرخ خانی سرفراز گردید و در دهم همین ماه برخوردار برادر عبدالله خان را خطاب بهادر خانی داده از اقران ممتاز گردانیدم
مونس خان پسر مهتر خان کوزه از سنگ یشم که در عهد دولت میرزا الغ بیگ گورگان بنام نامی ایشان ساخته شده بود گذرانید بغایت
تحفه نفیس و خوش اندام و سنگش در نهایت سفیدی و پاکیزگی بر دور گردن کوزه اسم مبارک میرزا را با سنه هجری بخط رقاع کنده اند در
حد ذات خود غایت نفاست دارد من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارک حضرت عرش آشیانی را بر کناره لب کوزه نقش کردند
مهتر خان از غلامان قدیمی این دولت است سعادت خدمت حضرت جنت آشیانی دریافته و در عهد سلطنت والد بزرگوارم بمرتبه
امارت رسیده بود و او را از معتمدان میدانستند در شانزدهم فرمان صادر شد که ولایت سنگرام چنانچه یکسال در وجه انعام فرزند اسلام خان

مقرر بود یکسال دیگر در وجه انعام افضل خان صاحب صوبه بهار مقرر باشد درین روز مهابتخان را به منصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردانیدم یوسف خان ولد حسین خان تکریه به منصب دو هزاری ذات و هشت صد سوار ممتاز گردید + در بیست و چهارم مهابتخان را با امرا و مردمی که بجهت دفع و رفع رانا مقرر گشته بودند مرخص ساختم خان مذکور به خلعت و اسپ و فیل خاصه و شمشیر مرصع سر بلند گشت ظفرخان بعنایت علم سرفراز گردیده به خلعت خاصه و خنجر مرصع امتیاز یافت به شجاعت خان هم علم مرحمت شد خلعت و فیل خاصه عنایت کردم راجه نرسنگه دیو خلعت و اسپ خاصه و منگلی خان اسپ و خنجر مرصع و نراین داس کچهواهه و علی قلی درمن و هزبر خان تهمتن دستور یافتند و به بهادر خان و معز الملک بخشی خنجر مرصع شفقت شد بهمین طریق جمیع امرا و سرداران هر یک بقدر حالت و مرتبه خود بعنایات بادشاهانه سرفراز گردیدند + و یک پهر از روز مذکور گذشته خانخانان که بمرتبه بلند اتالیقی من ممتاز است از برهانپور آمده ملازمت نمود آن مقدار شوق و خوشحالی بر و غلبه کرده بود که نمیدانست که بیاید یا بسر مضطربانه خود را در پای من انداخت و من نیز سر او را از روی مرحمت و مهربانی برداشته او را در کنار عطوفت و شفقت کشیدم و روی او را بوسیدم دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد پیشکش گذرانید قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه شد و سوای آن از هر جنس و هر متاع بسیاری بنظر درآورد + هفتم جمادی الاولی وزیر خان دیوان بنگاله آمده ملازمت کرد شصت زنجیر فیل نر و ماده و یک قطعه لعل قطبی پیشکش آورده چون از خدمتگاران قدیم بود از دهم خدمتی می آمد فرمودم که در ملازمت باشد چون قاسم خان با برادر کلان خود اسلام خان اصلا سازگاری نمیکرد او را بخدمت حضور طلبیده بودم دیر دیر آمده ملازمت نمود در بیست و دوم آصف خان لعلی بوزن هفت ٹانک که ابو القاسم خان برادر او در بندر کهنبایت به هفتاد و پنج هزار روپیه خریده بود پیشکش نمود بغایت خوش رنگ و خوش اندام است اما بعقیده من زیاده از شصت هزار روپیه نمی ارزد و تانگه از دلیپ رای پسر رای رای سنگه تقصیرات عظیم بوقوع آمده بود چون پناه بفرزند خانجهان آورد گناهان او بعفو مقرون گشت و دیده و دانسته از جرائم او در گذشتم در بیست و چهارم فرزندان خانخانان که از عقب او می آمدند رسیده ملازمت کردند و موازی بیست و پنجهزار روپیه پیشکش گذرانیدند درهمین روز خان مذکور نود زنجیر فیل پیشکش کرد + روز پنجشنبه غره جمادی الثانی در منزل حضرت مریم الزمانی مجلس وزن سال شمسی سرانجام پذیرفت دیاره ازان زر بعورات قسمت نمودم و تتمه حکم شد که به فقرای ممالک محروسه تقسیم نمایند چهارم ماه فرمودم که دیوانیان بخان اعظم مطابق منصب هفت هزاری جاگیر تنخواه دهند + درین روز ماده آهوی شیر دار آوردند که بفراغت میگذاشت که او را میدوشیدند و هر روز چهار سیر شیر از دوشیده میشد تا غایت دیده و نشنیده بودم مزه شیر آهو و شیر ماده گاو و گاومیش تفاوتی ندارد میگویند که تنگی نفس را فائده میدهد در یازدهم ماه

راجه مان سنگه بجهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت تعین یافته بود التماس رخصت آمیز که وطن اوست نمود فیل خاصه هشیارمست
نام باو عنایت کرده رخصت دادم روز دوشنبه دوازدهم چون عرس حضرت عرش آشیانی بود سوای اخراجات مجلس مذکور که علیحده
مقرر است چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که به فقرا و درویشان که در روضه منوره حضرت حاضر اند تقسیم کنند درین روز عبدالله ولد
خان اعظم را به خطاب سرفراز خانی و عبدالرحیم پسر قاسم خان را بخطاب تربیت خانی سرفراز گردانیدم * روز سه شنبه سیزدهم
دختر خسرو را طلبیده دیدم فرزندی که این قدر به پدر ماند کسی یاد ندارد منجمان میگفتند که قدم او بر پدرش مبارک نیست اما بر شما
مبارک ست آخر ظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید چون از سن مذکور درگذشت دیده شد *
در بیست و یکم ماه خانخانان متعهد صاف ساختن ولایت نظام الملکیه که در شنقار شدن حضرت عرش آشیانی بعضی فتور را بآن راه
یافته بود گردید و نوشته داد که اگر در عرض دو سال این خدمت را بانصرام نرسانم مجرم باشم مشروط بآنکه سوای لشکری که
بآن صوبه تعین اند دوازده هزار سوار دیگر با ده لک روپیه خزانه بهمراهی او معین گردد فرمودم که بزودی سامان لشکر و خزانه نموده
او را روانه سازند در بیست و ششم مخلص خان بخشی احدیان را بخدمت بخشی گری صوبه دکن سرفراز ساخته جای او را به ابراهیم حسین خان
میر بحر عنایت نمودم در غره رجب بشیرو خان و کمال خان که از بنده های روشناس مقرر بودند وفات یافتند بشیرو خان را شاه
طهماسپ به عنوان غلامی به پدر کلان من داده بودند سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش آشیانی چون به داروغگی
و مهتری فراشخانه سرفراز گردید بشیرو خان خطاب یافت درین خدمت نوعی ماهر بود که گویا جامه ایست که بر قامت قابلیت
او دوخته اند در سن نود سالگی از جوانان چهارده ساله چلدتر بود و سعادت خدمت پدر کلان من و پدر من و من دریافت
تا دم مرگ یک لحظه بی کیفیت شراب نبود ـ

	آه از ملایکش کفن تازه بو کنند	آلودهٔ شراب مغانی به خاک رفت	

پانزده لک روپیه ازو ماند پسری در غایت ناقابلی دارد رعایت نام برابر حقوق خدمت پدرش مهتری نصف فراشخانه باو و نصف دیگر
به تحاق خان مرحمت شد کمال خان از بنده های فدوی با اخلاص من بود از طائفه کلالان دهلی است بنابر ظهور امانت و دیانت
و غایت اعتماد او را بکاول بیگی ساختم اینچنین خدمتگاران کم بهم میرسند دو پسر داشت بهر دو شفقت بسیار کردم اما مثل او کجا در دوم
ماه مذکور لعل کلاونت که از خردی در خدمت پدر من کلان شده بود و هر نفس و صوتی که بزبان و روش هندی می نشیند بادیاد میداند
در سن شصت و پنج سالگی بلکه هفتاد سالگی فوت کرد یکی از کنیزان او درین قضیه افیون خورده خود را هلاک ساخت از مسلمانان کمتر زنی

چنین وفائی بجا آورده باشد ❊ در هندوستان خصوصاً در ولایت سلهت که از توابع بنگاله است از قدیم رسم شده بود که رعایا و مردم
آنجا بعضے از فرزندان خود را خواجه سرا نموده در عوض مالواجبی به حکام میدادند و این رسم رفته رفته به دیگر ولایت نیز سرایت کرده
هر سال چندین اطفال ضایع و مقطوع النسل میشدند و این عمل رواج تمام یافته بود درینولا حکم نمودم که من بعد هیچکس باین امر قبیح قیام
و اقدام ننماید و خرید و فروخت خواجه سرایان خردسال بالکل برطرف باشد باسلام خان و سایر حکام صوبه بنگاله فرمانها صادر گشت
که هر کس مرتکب این امر شود تنبیه و سیاست نمایند و خواجه سراے خردسال نزد هر کس که باشد بگیرند تا غایت هیچ یک از سلاطین سابق
این توفیق نیافتند انشاء الله تعالی در اندک فرصتے چنان خواهد شد که این رسم مردود بالکلیه برطرف شود و هرگاه خرید و فروخت خواجه سرا
منع شد هیچ کس باین فعل ناخوش بیفائده اقدام نخواهد نمود ❊ اسپ سمندے از جمله اسپان فرستاده شاه عباس که سر طویله اسپان
خاصه من بود به خانخانان مرحمت کردم آنقدر خوشحال شد که بشرح راست نیاید الحق که باین کلانے و خوبی اسپے تا غایت به هندوستان
نیامده است و فیل فتوح را که در جنگ بے بدل است با بیست زنجیر دیگر باو عنایت نمودم چون کشن سنگه که به همراهی مهابت خان
تعین بود خدمات پسندیده به تقدیم رسانید و در جنگ مردم رانا زخم برچهه به پاے او رسیده تا بیست کس نامی او به قتل آورده بود
و قریب به سه هزار کس را دستگیر ساخت به منصب دو هزاری ذات و هزار سوار سرفراز شد در چهاردهم ماه مذکور حکم کردم که میرزا غازی
متوجه قندهار شود از اتفاقات حسنه بمجرد آنکه میرزاے مشار الیه از بهکر روانه ولایت مذکور گردد خبر فوت سردار خان حاکم آنجا رسید
سردار خان از ملازمان مقرر و روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود تخته بیگ اشتهار داشت نصف منصب او را بفرزندان او مرحمت نمودم
روز دوشنبه هفدهم پیاده بقصد زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانے متوجه شدم اگر میسر میبود این راه بمژه و بسر مے پیمودم
حضرت والد بزرگوارم بجهت ولادت من از فتحپور به اجمیر که یک صد و بیست کروه است پیاده بزیارت حضرت خواجه معین الدین سنجری
چشتی متوجه گشته بودند اگر من بسر و چشم این راه به پیمایم هنوز چه کرده باشم چون به سعادت زیارت مشرف شدم عمارتے که بر سر روضه
منوره شده بود دیدم بنوعے که خاطر خواه من بود بنظر در نیامد چرا که منظور آن بود که رونده هاے عالم مثل این عمارت در معموره دنیا
نشان ندهند چون در اثناے عمارت مذکور از خسرو بیطالع این نوع امرے به ظهور آمد بالضرورت روانه لاهور شدم معماران به سلیقه
خود یک طورے ساخته بودند آخر الامر بعضے تصرفات نموده شد تا آنکه مبلغ کلی صرف نموده سه چهار سال کار کرده بودند فرمودم که دیگر
بار معماران ماهر باتفاق مردم صاحب وقوف بعضے جاها را بنوعیکه قرار یافته بیندازند رفته رفته عمارت عالی سامان پذیر گردید و باغچه
در غایت صفا بر دور عمارت مقبره منوره ترتیب یافت و دروازه در نهایت رفعت و عظمت مشتمل بر منارها از سنگ سفید پرداخته و ساخته شد

مجملاً پانزده لک روپیه که موازی پنجاه هزار تومان رایج ایران و چهل و پنج لک خانی مطابق زر توران بوده باشد خرج این عمارت عالی را به من شنوانیدند ٭ روز یکشنبه بیست و سوم بخانه حکیم علی به تماشاے حوضے که مثل آن در زمان حضرت عرش آشیانے در لاهور ساخته بود با جمعی از مقربان که آن حوض را ندیده بودند رفتم حوض مذکور شش گز در شش گز است و در پهلوے حوض خانه ساخته شده در غایت روشنی که راه بآن خانه هم از درون آب است و آب ازان راه به درون در نمی آید ده دوازده کس در انجا صحبت میداشتند از نقد و جنس انچه در وقت او گنجید پیش کش نمود بعد از ملاحظه خانه و در آمدن جمعی از نزدیکان بدانجا حکیم را به منصب دو هزاری سرفراز ساخته بدولتخانه معاودت نمودم روز یکشنبه چهاردهم شعبان خانخانان به عنایات کمر شمشیر مرصع و خلعت و فیل خاصه سرفراز گردیده به خدمت دکن مرخص شد و راجه سورج سنگه که از تعینات خدمت مذکور بود به منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار ممتاز گردید چون مکرر بعرض رسید که از برادران و ملازمان مرتضی خان آزار بر رعایا و سکنه احمد آباد گجرات میرسد و ضبط خویشان و مردم خود بواجبی نمیتواند کرد صوبه مذکور را ازو تغیر نموده باعظم خان مرحمت نمودم و مقرر شد که خود در ملازمت بوده جهانگیر قلیخان پسر کلان او به نیابت او روانه گجرات گردد و منصب جهانگیر قلی خان از اصل و اضافه به سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر گردید و حکم شد که باتفاق موهن داس دیوان و مسعود بیگ همدانی بخشی مهمات صوبه مذکور را فیصل میداده باشند موهن داس به منصب هشت صدی ذات و پانصد سوار و مسعود بیگ به سه صدی ذات و یک صد و پنجاه سوار سرفراز گردید از بنده هاے حضور تربیت خان به منصب هفتصدی ذات و چهار صد نفر و نصر الله بهمین منصب سرفراز گشتند مهتر خان که مجملی از احوال او نوشته شده درهمین روزها وفات نمود و مونس خان پسر او را به منصب پانصدی ذات و یکصد و سی سوار سرفراز ساختم ٭ روز چهارشنبه چهارم ذی حجه خسرو را از دختر خان اعظم پسرے متولد شد نام او را بلند اختر نهادم ٭ در ششم ماه مذکور مقرب خان صورتے فرستاد که عقیده فرنگیان اینست که این صورت شبیه صاحبقرانے است در وقتیکه ایلدرم بایزید بدست لشکر فیروزی اثر ایشان گرفتار آمد نصرانی که دران وقت حاکم استنبول بود ایلچی با تحف و هدایا فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نموده مصورے که همراه ایلچی ساخته بودند صورت آنحضرت را شبیه کشیده برده اگر این دعوی اصلی داشته باشد هیچ چیز تحفه پیش من بهتر ازین نخواهد بود چون به صورت و حلیه اولاد و فرزندان سلسله علیه آن حضرت مشابهتی ندارد خاطر به راست بودن این سخن تسلی نمی شود ٭

جشن نوروز چهارم از جلوس همایون

تحویل حضرت نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل شب شنبه چهاردهم ذی حجه ۱۰۱۷ هجری اتفاق افتاد و نوروز گیتی افروز بهار که دفرخی آغاز شد. روز جمعه پنجم محرم ۱۰۱۸ حکیم علی وفات یافت حکیم بینظیر بود از علوم عربیه بهرهٔ تمام داشت شرحی بر قانون در عهد خلافت والد بزرگوارم تالیف نموده است کدش بر فهمش زیادتی داشت چنانچه صورت او بر سیرت و کسبی بر ذاتی مجملاً بد باطن و شریر النفس بود در بیستم صفر مرزا برخوردار را بخطاب خانعالم سرفراز ساختم از نواحی فتحپور رهند دانه آوردند که باین کلانی تا حال دیده نشنیده بود فرمودم که بوزن درآوردند سی و سه نیم سیر کشیده شد. + روز دوشنبه نوزدهم ربیع الاول مجلس وزن قمری در خانه والدهٔ بزرگوارم ترتیب یافت پاره ازان زر به عورات که دران روز جمع گشته بودند قسمت شد. چون ظاهر گردید که بجهت نظام سلطنت و سرانجام مهمات صوبه دکن ضرورست که یکے از شاهزاده ها را روانه سازد بنابران بخاطر رسید که فرزند پرویز را باید فرستاد فرمودم که سامان فرستادن او نموده ساعت رخصت تعین نمایند + مهابت خان را که به خدمت سرداری لشکر قاهر رانائے مقهور تعین بود و به مصلحت بعضے خدمات حضور بدرگاه طلب داشته عبدالله خان را به خطاب فیروزجنگی سرفراز ساخته بعوض او تعین نمودم و عبدالرزاق بخشی را فرستادم که به جمیع منصبداران آن لشکر حکم برساند که از گفته خان مذکور بیرون نرفته شکر و شکایت او را عظیم مؤثر شناسند. در چهارم جمادی الاولی یکے از نربانیسان که قبیله مقرر اند بنظر گذرانید که بطریق نرماده پستان داشت و مقدار یک پیاله قهوه خوری هر روز شیر میداد. چون شیر از نعمتهاے الٰهی است و ماده پرورش بسیارے از حیوانات است این امر غریب را شگون خوب دانستم. ششم ماه مذکور خرم پسر خان اعظم را به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بحکومت و دارائی ولایت سورته که بجونه گڑهه مشهورست فرستادم حکیم صدرا را به منصب پانصدی ذات و سی سوار ممتاز ساخته به خطاب مسیح الزمانے نامور گردانیدم. در شانزدهم کمر شمشیر مرصع به راجه مان سنگه فرستاده شد در بست دوم بست لک روپیه بجهت مدد خرچ لشکر دکن که بهمراهی پرویز تعین یافته اند بتحویل خزانچی علیحده نموده پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرچ پرویز مقرر گشت روز چهارشنبه بیست و پنجم جهاندار که قبل ازین بهمراهی قطب الدین خان کوکه بولایت بنگاله تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بواقعی معلوم من شد که او مجذوب مادرزاد است چون خاطر متعلق به سامان دکن بود بتاریخ غره جمادی الاخری امیر الامرا را نیز بخدمت مذکور تعین نمودم به عنایت خلعت و اسپ سرفراز گردید کرم چند پسر جگناتهه را به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار نواخت

به همراهی پرویز مقرر فرمودم در چهارم ماه سی صد و هفتاد نفر سوار احدی به کمک لشکری را که همراهی عبدالله خان مقرر گشتند. یک صد راس اسپ نیز از طوایل سرکار فرستاده شد که بهر کس از منصبداران و احدی که صلاح داند بدهد + در هفتم هم یک قطعه لعل که قیمت آن شصت هزار روپیه بود به پرویز عنایت کردم و یک قطعه لعل دیگر با دو مروارید که تخمیناً چهل هزار روپیه می ارزند بخرم مرحمت شد روز دوشنبه بست و ششم جگناتهه به منصب پنج هزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز گردید و در هشتم ماه رجب رای بجی سنگه بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سربلندی یافت و به خدمت دکن مرخص گشت روز پنجشنبه نهم شاهزاده شهریار از گجرات آمده ملازمت نمود روز سه شنبه چهاردهم فرزند پرویز را به خدمت تسخیر ملک دکن رخصت نمودم خلعت و اسپ خاصه و فیل خاصه و کمر شمشیر و خنجر مرصع عنایت شد و سرداران و امرایی که بهمراهی او تعین یافته بودند بقدر مرتبه و حالت خود هریک بعنایت اسپ و خلعت و فیل و کمر شمشیر و خنجر مرصع خوشدل و سرفراز گردیدند هزار نفر احدی در ملازمت پرویز به خدمت دکن تعین نمودم درهمین روزها عرضداشت عبدالله خان آمد که رانای مقهور را در کوهستان در جاهای قلب تعاقب نموده چند زنجیر فیل و اسباب او بدست افتاد چون شب در آمد جانی به تنگ پا بیرون برده بدر رفت چون کار را برو تنگ ساخته ام عنقریب گرفتار خواهد شد یا به قتل خواهد رسید خان مذکور را به منصب پنجهزاری ذات سرفراز ساختم و تسبیح مروارید که به ده هزار روپیه می ارزد به پرویز عنایت شد و چون ولایت خاندیس و برار بفرزند مشار الیه داده شده بود قلعه اسیر را هم بدو مرحمت کردم و سی صد راس اسپ بهمراهی او مقرر گشت که با حدیان و منصبداران و هر کس که لایق عنایت باشد بدهد در بیست و ششم سیف خان بارهه به منصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و سی صد و پنجاه سوار سرفراز گردیده بخدمت فوجداری سرکار حصار مقرر گشت روز دوشنبه چهارم شعبان یک زنجیر فیل بوزیر خان عنایت شد + روز جمعه بیست و دوم حکم فرمودم که بنگ و بوزه که منشاء فساد کلی است در بازارها نفروشند و قمارخانها را برطرف سازند درین باب تاکید تمام نمودم + در بیست و پنجم شیری از شیرخانه خاصه آوردند که با گاو جنگ اندازند مردم بسیار بجهت تماشا ایستاده بودند جماعه از جوگیان هم بود شیر به یکی از جوگیان که برهنه بود بطریق بازی نه از روی غضب متوجه شد او را بر زمین انداخت و چنانکه با ماده خود جفت میشود بهمان طریق بالای جوگی برآمده جنبیدن گرفت و روز دیگر هم همان طور حرکتی نمود چند نوبت این حرکت ازو بوقوع آمد چون تا غایت چنین امری دیده نشده بود و غرابت تمام داشت نوشته شد در دوم شهر رمضان غیاث خان حسب الالتماس اسلام خان به منصب هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار سرفراز گردید فریدون خان برلاس را به منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار ممتاز ساختم هزار تولچه طلا و نقره و سه هزار روپیه در روز تحویل حضرت نیر اعظم به برج عقرب که باصطلاح هندوان شنکرات

میگویند. تصدق نموده شد. در دهم ماه مذکور فیلی به شاه بیگ یوزی مرحمت کردم و اسلام الله عرب که از جوانان قرار داده عرب است از خویشان مبارک حاکم درفول بنابر توهمی که از شاه عباس در خاطر او قرار گرفته بود بملازمت من آمد او را نواخته به منصب چهارصدی ذات و دویست سوار سرفراز ساختم. مجدداً فوج دیگر که یک صد و نود و سه منصبدار و چهل و شش نفر احدی بودند از عقب پرویز بخدمت دکن فرستاده شد. و پنجاه راس اسپ نیز حواله یکی از بنده‌های درگاه شد که به پرویز رساند. در روز جمعه سیزدهم مضمونی بخاطر رسید. و این غزل در سلک نظم در آمد غزل

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسید ... تا چشم نارسیده دگر بر دگر رسید
مستانه می خرامی و مست تو عالمی ... اسپند میکنیم که مبادا نظر رسد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار ... داد از چنین غمی که مرا سر بسر رسید
مدهوش گشته ام که بپویم ره وصال ... فریاد ازان زمان که مرا این خبر رسید
وقت نیاز و عجز جهانگیر سحر ... امید آنکه شعله نور اثر رسد

روز یکشنبه پانزدهم پنجاه هزار روپیه ساچق بخانه صبیه مظفر حسین مرزا پسر سلطان حسین مرزا ابن بهرام مرزا ابن شاه اسمعیل صفوی که بجهت فرزند خرم خواستگاری شده بود فرستادم و در هفدهم ماه مبارک خان شیروانی به منصب هزاری ذات و سی صد سوار سرفراز گردید و پنجهزار روپیه نیز باو مرحمت شد. و چهار هزار روپیه به حاجی بی اوزبک عنایت شد. در بیست و دوم یک قطعه لعل و یک دانه مروارید به شهریار شفقت شد. یک لک روپیه مدد خرج گویان بجماعه ایماقات که بخدمت دکن تعین یافته بودند داده شد و دو هزار روپیه به فرخ بیگ مصور که از بی بدلان عصر است لطف نمودم چهار هزار روپیه بجهت خرج با باحسن ابدال فرستاده شد. و هزار روپیه حواله ملا علی احمد مهرکن و ملا روزبهان شیرازی نمودم که در عرس حضرت شیخ سلیم به روضه ایشان صرف نمایند و یک فیل به محمد حسین کاتب و هزار روپیه به خواجه عبد الحق انصاری مرحمت شد. به دیوانیان حکم کردم که منصب مرتضی خان را مطابق پنجهزاری ذات و سوار اعتبار نموده جاگیر تنخواه دهند. به برادرزاده بهاری چند قانونگوی سرکار آگره حکم کردم که هزار پیاده از زمینداران آگره سامان نموده ماهیانه قرار داده بدکن نزد پرویز برد و پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقرر گشت روز پنجشنبه چهارم شوال اسلام خان به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز گردید ایول بی اوزبک به منصب یکهزار و پانصدی و ظفر خان به منصب دو هزار و پانصدی امتیاز یافتند دو هزار روپیه به بدیع الزمان پسر مرزا شاهرخ و هزار روپیه به بهقان مصر مرحمت شد. و حکم کردم که نقاره به جمعی مرحمت شود که پله منصب آنها بر سه هزاری و بالاتر رسیده باشد پنجهزار روپیه دیگر از زر وزن بجهت تعمیر پل بابا حسن ابدال و عمارتی که در انجا واقع است حواله ابوالوفا پسر حکیم ابو الفتح شد که اهتمام نموده پل و عمارات مذکور را در غایت استحکام به انصرام رساند. روز شنبه سیزدهم چهار گهری از روز مانده ماه آغاز گرفتن نمود مرتبه بمرتبه تمامی جرم او

منخسف گشت و تا پنج گهڑی شب گرفته بود بجهت دفع نحوست آن خود را بطلا و نقره و پارچه و غله وزن نموده اقسام حیوانات از فیل و اسب
وغیره تصدق نمودم قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد فرمودم که به مستحقان و فقرا قسمت نمودند. در بست و پنجم دختر راجه چند بندیله را بالتماس
پدر او به خدمتگاری خود گرفتم و میرزا فاضل برادرزاده میر شریف که به فوجداری قیوله و آنحدود مقرر شده بود یک فیل عنایت نمودم و
عنایت الله به خطاب عنایت خانی سرفراز شد. چهارشنبه غره ذی قعده بهاری چند به منصب پانصدی ذات و سی صد سوار ممتاز گشت
و یک قبضه کهپوه مرصع بفرزندی بابا خرم مرحمت شد ملا حیاتی را که پیش خانخانان فرستاده بعضی سخنان زبانی که مشعر بر انواع مرحمت و
شفقت بود پیغام داده بودم آمد و یک قطعه لعل و دو مروارید که خانخانان بدست او فرستاده بود تخمیناً بست هزار روپیه قیمت داشت
آورده گذرانید میر جمال الدین حسین که در برهانپور بود و بحضور او را طلب داشته بودم آمده ملازمت نمود دو هزار روپیه به شجاعت خان
دکهنی مرحمت شد در ششم ماه مذکور پیش از آنکه پرویز به برهانپور برسد عرض داشت خانخانان و امرا رسید که دکهنیان جمعیت نموده در
مقام فساد اند چون معلوم شد که با وجود تعیین پرویز و لشکر که در خدمت او رفته و مقرر شده هنوز بمدد و کمک احتیاج دارند بخاطر
گذرانیدم که خود متوجه شوم و به عنایت الهی خاطر از ان مهم جمع نمایم درین اثنا عرض داشت آصف خان هم آمد که توجه حضرت باینجانب
لائق دولت روز افزون ست و عرض داشت عادل خان بیجاپوری رسید که اگر یکی از معتمدان درگاه باین طرف مقرر شود که ملتمسات
و مدعیات خود را باو بگویم تا او بعرض اقدس رساند امید هست که باعث صلاح حال این بنده ها گردد بنابراین مقدمات با امراء دولتخواهان
کنکاش نمودم تا هر کس را که آنچه بخاطر رسد عرض نماید فرزند خانجهان بعرض رسانید که با وجودیکه چندین امراء معتبر بجهت تسخیر دکن مرخص
شده باشند توجه حضرت به نفس نفیس ضرور نیست اگر حکم شود بنده هم بملازمت شاهزاده برود و این خدمت را در ملازمت ایشان
انشاء الله تعالی به تقدیم رساند همه دولت خواهان را این سخن معقول دیدند. بنده نمود با آنکه هرگز جدائی او را بخاطر قرار نداده بودم چون
مهم کلانی بود بالضرور رضا دادم و فرمودم بمجرد آنکه مهمات آنجا صورت یابد بی توقف متوجه ملازمت شود و زیاده از یک سال در
آن حدود نباشد روز سه شنبه هفتدهم ذی قعده اختیار رخصت او بود خلعت خاصه زردوزی و اسپ خاصه با زین مرصع و کمر شمشیر
مرصع و فیل خاصه مرحمت فرمودم و تومان توغ هم مرحمت شد. و فدائی خان را که از بنده های صاحب اخلاص است خلعت
و اسپ و مدد خرج لطف نموده به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و همراه خان جهان تعیین نمودم
که اگر کسی را نزد عادل خان حسب الالتماس او باید فرستاد او را روانه گردانم. و لنکو پنڈت که در زمان حضرت عرش آشیانی
از جانب عادل خان همراه پیشکش او آمده بود او را هم همراه خان جهان رخصت فرموده اسپ و خلعت و زر عنایت کردم و از امرا

و لشکریان که همراه عبدالله خان به خدمت دفع رانای مقهور تعین بودند مثل راجه نرسنگدیو و شجاعت خان و راجه بکرماجیت وغیره
با چهار پنجهزار سوار به کمک فرزند خانجهان تعین شدند و معتمد خان را بقدغن فرستادم که آن مردم را مستمالی کرده در او جین بخانجهان
همراه سازد و از مردم در خانه شش هفت هزار سوار از مسل سیف خان بارهه و حاجی بی اوزبک و اسلام الله عرب برادرزاده مبارک
عرب که ولایت جوتره و درفول و آن نواحی در تصرف دارد و دیگر منصبداران و نزدیکان همراه او ساختم و در وقت رخصت هر یک را
باضافه منصب و خلعت و مدد خرج سرفراز نمودم و محمد بیگ را بخشی لشکر ساخته ده لک روپیه مقرر کردم که همراه سازند به پرویز
اسپ خاصه و به خانخانان و دیگر امرای و بنده‌های که تعین یافته آن صوبه بودند خلعتها مرحمت نموده فرستادم و بعد از اتمام
این امور به قصد شکار از شهر برآمدم و هزار روپیه بمیر علی اکبر عنایت شده چون فصل ربیع رسیده بود بملاحظه آنکه مبادا از عبور لشکر
نقصانی بمزروعات رعایا برسد و با وجود آنکه تورییسادل را با جمعی از احدیان بجهت ضبط زراعات تعین نموده بودم و چندی
را حکم کردم که منزل به منزل ملاحظه پایمالی نموده عوض نقصانی که بزراعتها برسد رعایا را امیدوار باشند و ده هزار روپیه
به دختر خانخانان کوچ دانیال و هزار روپیه به عبدالرحیم خر مدد خرج گویان و هزار روپیه بقاچاری دکهنی مرحمت نمودم دوازدهم
خنجر خان برادر عبدالله خان از اصل و اضافه به منصب هزاری ذات و پانصد سوار و بهادر خان برادر دیگر به منصب سی صد ذات
و سه صد سوار سرفراز گشتند درین روز دو آهوی شاخدار و یک آهوی ماده شکار شد در سیزدهم یک اسپ خاصه بخان جهان مرحمت
نموده فرستادم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته پنجهزار روپیه بمدد خرج عنایت
کردم و به همراهی خان جهان به خدمت دکن رخصت یافت درین روز دو آهو نر و سه آهو ماده شکار شد چهارشنبه دهم یک نیلگاو
ماده و یک آهوی سیاه به بندوق زدم در پانزدهم یک نیله گاو ماده و یک چنکاره به بندوق زده شد در هفتدهم ماه دو قطعه لعل
و یک دانه مروارید جهانگیر قلی خان از گجرات و افیون دان مرصع کاری که مقرب خان از بندر کهنبایت فرستاده بود بنظر گذشت
بستم یک شیر ماده و یک نیله گاو به بندوق زده شد دو بچه همراه ماده شیر بودند بجهت انبوهی جنگل و بسیاری درخت از نظر ناپدید
گشتند حکم شد که تفحص نموده بدست درآورند چون به منزل رسیدم یکی از شیربچها را فرزند خرم آورده از نظر گذرانید در روز دیگر
بچه دوم را مهابت خان گرفته حاضر ساخت بیست و دوم در وقتی که نیله گاوی را بقابو آورده زدن نزدیک ساخته بودم ناگاه
جلوداری و دو کهار ظاهر شدند و نیلگاو رم خورده بدر رفت از غایت اعراض فرمودم که جلودار را همانجا بکشند و پای
کهاران را بریده و بر خر سوار کرده گرداگرد اردو بگردانند تا دیگری این جرأت نکند بعد از آن شکارکنان بر اسپ شکار باز و چرغ

گروه به منزل آمدم روز دیگر نیله گاؤ کلانی را بقراولی اسکندر رمین به بندوق زدم داورا به منصب سی صدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم روز جمعه بیست و چهارم صفدر خان که از صوبه بهار آمده بود به سعادت کورنش سربلندی یافت یک صد مهر نذر و یک قبضه شمشیر و پنج فیل ماده و یکی نر پیشکش گذرانید فیل نر مقبول افتاد درهمین اثنا یادگار خواجه سمرقندی از بلخ آمده ملازمت نمود و یک جلد مرقع و چند سر اسپ با دیگر تحف پیشکش گذرانید و به خلعت امتیاز یافت روز چهارشنبه ششم ذی حجه معزالملک که از خدمت بخشی گری لشکر رانا مقهور تغیر یافته بود بیمار و خراب ملازمت نمود * در چهاردهم ماه مذکور عبدالرحیم خر را باوجود تقصیرات کلی گناهان او را عفو فرموده به منصب یوزباشی و بیست سوار سرفراز ساختم و فرمودم که به کشمیر رفته باتفاق بخشی آنجا محله مردم قلیچ خان را و سایر جاگیرداران و او یافات نوکر و غیر نوکر دیده طومار و واقعی بدرگاه آورد کشورخان ولد قطب الدین خان از قلعه رهتاس آمده سعادت خدمت و کورنش دریافت *

جشن نوروز پنجم از جلوس همایون

روز یکشنبه بیست و چهارم ذی حجه بعد از دو پهر و سه گهڑی حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سعادت است تحویل نمود و درین ساعت فیض بخش در مقام پاک پهل که از مواضع پرگنه باری بوده باشد مجلس نوروزی ترتیب داده بسنت پدر بزرگوارم بر تخت جلوس نمودم صباح آنکه روز نوروز عالم افروز بود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس درهمین مقام بار عام داده جمیع امرا و بندهای درگاه به سعادت کورنش تسلیم مبارکباد سرفراز گشتند پیشکش بعضی امرا از نظر گذشت خان اعظم یک دانه مروارید که بچهار هزار روپیه قیمت شده بود گذرانید و میران صدر جهان بیست و هشت دست جانور شکاری از باز و جره و دیگر تحف بنظر گذرانید مهابت خان دو صندوقچه کار فرنگ که اطراف آنرا به تخته های بلور ترتیب داده بودند چنانچه هرچه در درون آن نهاده میشد از بیرون نموده مینمود که گویا هیچ حایلی نیست پیشکش نمود کشورخان بست و دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانید همچنین هرکس از بندهای درگاه تحفه و پیشکش که داشتند گذرانیدند نصرالله پسر فتح الله شربتچی به تحویلداری پیشکش مقرر گشت به سارنگدیو که به بردن فرامین به لشکر ظفر اثر دکن تعین یافته بود بجهت پرویز و هر یک از امرا تبرک خاصه سرفراز ساختم به شیخ حسام الدین پسر غازی خان بدخشی

ﻋﮑس ۵ این همان عبدالرحیم است که رفاقت خسرو نموده همه جا همراه او بود و بعد از گرفتاری بموجب حکم در پوست خر کشیده بودند چون عمرش باقی بود از آن مهلکه نجات یافته و از بند خلاص شده در بندگان حضور میبود و خدمت میکرد تا رفته رفته بر و مهربان شدند *

که طریقه درویشی و گوشه نشینی اختیار نموده هزار روپیه و فردی شال شفقت نمودم روز دیگر نوروز به قصد شکار شیر سوار شدم سه شیر
دو نر و یکی ماده شکار شد باحدیانیکه آثار جلادت ظاهر نموده به شیر در آمده بودند انعامها داده به زیادتی ماهیانه سرفراز ساختم به تاریخ
بیست و ششم ماه مذکور اکثر روزها به شکار نیله گاوها مشغولی داشتم چون هوا رو به گرمی نهاد و ساعت داخل شدن آگره نزدیک رسید
بجانب روپ باس توجه نموده چند روز دیگر در آن نواحی شکار آهو نمودم روز شنبه غره محرم ۱۰۱۹ روپ خواص که روپ باس آبادان
کرده اوست پیشکشی که ترتیب داده بود به نظر گذرانید آنچه خوش آمد درجه قبول یافت تتمه بانعام او مقرر گشت درهمین ایام بایزید
بنگلی و برادران او که از صوبه بنگال آمده بودند به سعادت کورنش سرفراز گشتند سید آدم ولد سید قاسم بارهه نیز که از احمد آباد
گجرات آمده بود بدین سعادت امتیاز یافت و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید فوجداری صوبه ملتان از تغیر تاج خان به ابول
بی اوزبک مرحمت شد دوشنبه ششم نزول اجلال در باغ مندهاکر که در نزدیکی شهر است واقع شد صباح آنکه ساعت دخول
شهر بود بعد از گذشتن یک پهر و دو گهری سوار شدم و تا ابتدای معموره بر اسپ سواری نموده چون سواد شهر ظاهر گشت بجهت
آنکه خلایق از دور و نزدیک توانند دید سواری فیل اختیار کردم و از هر دو طرف راه زر افشان بعد از دو پهر در دقیقه که منجمان اختیار
نموده بودند به مبارکی و خرمی بدولت خانه همایون داخل شدم بنابر رسم مقرر ایام نوروز فرموده بودم که دولتخانه را آئین لبسته
بارگاه های آسمان تمثال ایستاده کرده بودند بعد از ملاحظه آئین خواجه جهان پیشکشی که ترتیب داده بود از نظر اشرف گذرانید
آنچه از هر جنس و هر قسم از جواهر و اقمشه و امتعه پسند خاطر به گزین گردید قبول فرموده تتمه را بانعام او مقرر داشتم به مشرفان شکار
فرموده بودم که مجموع جانورانی که از روز بر آمدن تا تاریخ دخول شهر شکار شده باشد معروض دارند درین وقت بعرض رسانیدند
که در مدت پنجاه و شش روز یک هزار و سی صد و شصت و دو جانور چرنده و پرنده شکار شده هفت عدد شیر نیله گاو
نر و ماده هفتاد راس آهوی سیاه پنجاه و یک راس سایر جانوران از ماده آهو و بز کوهی و روج وغیره هشتاد و دو راس کلنگ
و طاؤس و سرخاب و سایر جانوران پرنده یک صد و بیست و نه قطعه شکار ماهی یک هزار و بیست و سه عدد روز جمعه هفتم
مقرب خان از بندر کهنبایت و سورت آمده سعادت ملازمت دریافت جواهر و مرصع آلات و ظروفهای طلا و نقره کار فرنگ و
دیگر نفایس و تحفه‌های غیر مکرر وداه و غلام حبشی و اسپان عربی و از هر قسم چیزی که بخاطر رسیده آورده بود چنانچه در عرض دو نیم
ماه تحفه‌های او از نظر گذشت و اکثر موافق مرضی خاطر ما بود درین روز صفدر خان که به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز
بود به زیادتی منصب که پانصدی ذات و دویست سوار باشد ممتاز گشته به عنایت علم سربلندی یافت و بجاگیر سابق خود مرخص گردید

وبه کشور خان و فریدون خان برلاس نیز علم مرحمت شد و یک زنجیر فیل نوج بجهت افضل خان حواله پشوتن پسر او شد که برای پدر خود ببرد و به خواجه حسین که از بنائر خواجه معین الدین چشتی است بمعتاد نیمه ساله هزار روپیه عنایت نمودم یوسف زلیخا بخط ملا میر علی مصور و مذهب جلد طلا در غایت تکلف و صفا که هزار مهر قیمت داشت خانخانان پیشکش فرستاده بود معصوم وکیل او آورده گذرانید تا روز شرف که انتهای صحبت نوروز است هر روز پیشکش چندی از امرا و بنده های درگاه بنظر میگذشت و از نفائس پیشکش هر کس آنچه پسند خاطر می افتاد قبول نموده تتمه را باز می دادم * روز پنجشنبه ۱۳ مطابق ۱۹ فروردین ماه که روز شرف و خرمی و خوشحالی حضرت نیر اعظم ست فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده از اقسام مکیفات حاضر سازند و بامرا و سائر بنده های درگاه حکم شد که هر کس که خواهد بخواهش طبیعت مکیفی اختیار کنند اکثری شراب و چندی مفرح و بعضی از افیونات آنچه خواستند خوردند مجلس شگفته گشت جهانگیر قلی خان از گجرات یک تخت نقره نبت و مصور بروش و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت و به مهاسنگه نیز علم شفقت شد * و در ابتدای جلوس مکرر حکم کرده بودم که من بعد هیچکس خواجه سرا نکند و خرید و فروخت نشود و هر کس که مرتکب این عمل گردد گنهگار باشد درینولا افضل خان چند از آن بدکاران را بدرگاه از صوبه بهار فرستاد که بدین عمل شنیع قیام نموده اند آن بی عاقبتان را فرمودم که در حبس موبد نگاهدارند * در شب پنجشنبه دوازدهم امر عجیب و قضیه غریب رو داد جمعی از قوالان دهلی سرود در حضور میگفتند و سید شاه بروش تقلید سماع مینمود و این بیت میر خسرو بیت

من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی		هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

میانخانه این سرود بود من حقیقت این بیت را تفحص می نمودم که ملا علی احمد مهرکن که در فن خود از بی نظیران عصر و عهد بود و نسبت خلیفه و خدمتگاری قدیم داشت و در ایام خرد سالیها که سبق پیش پدر او میخواندم پیش آمده چنین نقل کرد که من از پدر خود شنیده ام که روزی شیخ نظام الدین اولیا کلاهی بر گوشه سر نهاده در کنار آب جون بالای پشت بامی تماشای عبادت و پرستش هندوان می نمودند درین اثنا امیر خسرو حاضر میشود شیخ متوجه شده میفرمایند که این جماعت را می بینی و این مصرعه را بر زبان جاری میسازند ع

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

امیر بی تامل از روی نیازمندی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثانی را

من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی

می خواند ملا مشارالیه چون سخن را بدین جا رسانید و کلمه آخر مصرع ثانی که بر سمت کج کلاهی بر زبانش جاری شد حال بر و متغیر گشته

بنخود دانه افتاد و مرا از افتادن او وحشتی عظیم شده بر سر او حاضر شدم اکثرے را مظنه شد که مگر صرع اورا حادث گشته است اطبائے که در خدمت حاضر بودند مضطربانه در پے تشخیص و دیدن نبض و حاضر ساختن دوا شدند هرچند دست و پا زدند مجال نیامد او خود در مرتبه اول که افتاده بوده است جان بجان آفرین تسلیم نموده چون بدن فی الجمله حرارتے داشت گمان می نمودند که شاید جانے باقی بوده باشد بعد از اندک زمانے ظاهر شد که کار از کار گذشته فرو رفته است اورا از مجلس مرده برداشته به منزل و مقامش بردند این قسم مردنی تاحال مشاهده نشده بود مبلغی بجهت کفن و دفن او بفرزندانش فرستادم و صباح اورا به دهلی نقل نموده بگورخانه آبا و اجدادش مدفون ساختند روز جمعه بست و یکم کشورخان که به منصب هزار و پانصدی سرفراز بود به دو هزاری ذات و سوار سرفراز گردید و به عنایت اسپ عراقی از طویله خاصه و خلعت و فیل خاصه بخت جیت نام نوازش یافته بخدمت فوجداری ملک اوچهه و تنبیه و تادیب متمردان آنحدود مرخص گشت بایزید منگلی به خلعت و اسپ ممتاز گردیده با برادران به همراهی کشورخان حکم شد فیلی از حلقه خاصه عالم گمان نام به حبیب الله حواله نموده جهت راجه مان سنگه عنایت کرده فرستادم به کیشو داس مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت کرده شد به عرب خان جاگیردار جلال آباد ماده فیل شفقت شد درین ایام افتخارخان فیل نادرے از بنگاله پیشکش فرستاده بود چون پسند خاطر من گشت داخل فیلان خاصه ساختم احمد بیگ خان که به سرداری لشکر بنگش معین است بنابر نیکو خدمتیها با فرزندان باضافه منصب سرفراز گشته منصب خاصه اوراکه دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بوده پانصدی دیگر بر ذات او اضافه مرحمت شد تختی طلائی مرصع کاری بجهت سرپیچ پرویز که به لعل و مروارید ترتیب یافته بود به بیست و یکهزار روپیه قیمت شد بجهت خانجهان بدست حبیب پسر سربراه خان به برهانپور عنایت کرده فرستادم ✤ درین روزها ظاهر شد که کوکب پسر قمرخان به ناشناسی آشنائی پیدا کرده و رفته رفته سخنان او که تمام کفر و زندقه است در مذاق آن جاهل جا کرده عبداللطیف پسر نقیب خان و شریف عم زاده های خود را درین ضلالت با خود شریک ساخته بوده است چون این معنی شگافته شد بمجرد اندک ترسانیدن چند مقدمه خود ها کو ر ساختند که ذکران کراهیت تمام داشت تادیب و تنبیه آنرا لازم دانسته کوکب و شریف را بعد از تسلاق مقید و محبوس ساختم و عبداللطیف را یکصد دره حد فرمودم که در حضور زدند این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بوده تا دیگر جاهلان امثال این امور هوس نه کنند روز دوشنبه بیست و چهارم معظم خان به دهلی مرخص شد تا متمردان و مفسدان آن نواح را گوشمال دهد به شجاعت خان دکهنی ده هزار روپیه مرحمت شد شیخ حسین درشنی را که به جهت بردن فرامین به بنگاله و مرحمتهائے که بهریک از امرائے آن صوبه نموده شده بود حکم کرده بودم مرخص ساختم اسلام خان را نظر بر ترددات و خدمات شایسته به منصب پنجهزاری ذات و سوار و خلعت خاصه

سرفراز ساختم و به کشورخان نیز خلعت خاصه و به راجه کلیان اسپ عراقی همچنین به سایر امرا به بعضی خلعت و به بعضی اسپ مرحمت نمودم به فریدون برلاس که به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و سی صد سوار سرفراز بود و به دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار ممتاز گردید ۰ در شب دوشنبه غره ماه صفر بنابر غفلت خدمتگاران آتش عظیم در خانه خواجه ابوالحسن افتاد تا خبردار شدن و فرو نشاندن آتش اسباب و اشیاء او بسیار سوخته شد بنابر تسلی خاطر خواجه و تدارک زیانیکه باو رسیده بود چهل هزار روپیه باو مرحمت نمودیم به سیف خان بارهه که برداشته و نواخته من بود علم مرحمت نمودم معز الملک را که بدیوانی کابل تعین یافته بود دو صدی ذات و هفتاد و پنج سوار بر منصب سابق او که هزاری ذات و دویست هفتاد و پنج سوار بود افزوده مرخص ساختم روز دیگر پهول کتاره مرصع به جواهر قیمتی به خان جهان مرحمت نموده به برهانپور فرستادم ۰ چون بیوه زنی از مقرب خان شکوه نمود که دختر مرا در بندر کهنبایت بزور کشیده بود بعد از مدتی که در منزل خود نگاهداشت چون طلب دختر نمودم چنین گفت که باجل موعود مرده بنابرین فرمودم که این قضیه را تفحص نمایند بعد از جست و جوی بسیار شخصی را از ملازمان او که باعث و بانی این امر تعدی بود به سیاست رسانیدم و نصف منصب مقرب خان را کم کرده بآن ضعیفه ستم رسیده مدد معاش و خرجی راه مرحمت کردم چون در روز یکشنبه هفتم ماه قران نحسین واقع شده بود تصدقات از طلا و نقره و سایر فلزات و اقسام حیوانات بفقرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که در اکثر ممالک محروسه تقسیم نمایند شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندی و شیخ مصطفی را که بعنوان درویشی و کیفیت و حالت فقر مشهور و معروف بودند طلبیده صحبت داشته شد در فته رفته مجلس به سماع و وجد گرمی تمام پیدا کرد خالی از کیفیت و حالتی نبودند بعد از اتمام صحبت بهریک زر بها داده مرخص ساختم چون مکرر میرزا غازی بیگ ترخان بجهت سامان ازوقه قندهار و ماینه بر قند از آن قلعه مذکور عرضداشت نموده بود فرمودم که دو لک روپیه از خزانه لاهور روانه قندهار سازند ۰ بتاریخ ۱۹ - ماه اردی بهشت سنه جلوس مطابق ۴ صفر در پتنه که حاکم نشین صوبه بهار است امری غریب و حادثه عجیب روداده افضل خان حاکم صوبه آنجا به گورکهپور که بتازگی بجاگیر او مقرر گشته بود از پتنه تا آنجا شصت کرده مسافت است متوجه میشود و قلعه و شهر را به شیخ بنارسی و غیاث زین خانی دیوان آن صوبه و جمعی دیگر از منصبداران می سپارد و به گمان آنکه درین حدود غنیم نیست خاطر از محافظت قلعه و شهر چنانچه باید جمع نمی سازد به حسب اتفاق درهمین ایام قطب نام مجهولی از مردم اوچه که خلقت او سرشته فتنه و فساد بود بزی درویشان و لباس گدایان بولایت اوجینه که در نواحی پتنه واقع است درمی آید و به مردم آنجا که از مفسدان مقرر اند آشنائی پیدا کرده اظهار میکند که من خسروام که از بندی خانه گریخته خود را بدین حدود رسانیده ام اگر بمن همراهی

نموده در مقام امداد و اعانت شوید بعد ازان که کارے سرانجام یابد مدار دولت من بر شمایان خواهد بود مجملاً بدین کلمات ابله فریب آن گول طبیعتان را با خود متفق ساخته مشخص آنها میسازد که من خسروام و اطراف چشم خود را که در وقتی از اوقات داغ کرده بود علامت آن بنظر در می آمده است بدان گمراهان مینمود و میگفت که در بندی خانه کٹوری بر چشم من بسته بودند این علامت آنست بدین تزویر و فریب جمعی از سوار و پیاده بر سر او جمع میشوند و خبر یافته بوده اند که افضل خان در پٹنه نیست آنمعنی را فوزی عظیم دانسته ایلغار می نمایند و دو سه ساعت از روز یکشنبه گذشته خود را به شهر میرسانند و به هیچ چیز مقید نشده اراده قلعه میکنند و شیخ بنارسی که در قلعه بود خبر یافته مضطربانه خود را بدر قلعه میرساند و غنیم که جلوریز می آمده فرصت آن نمیدهد که دروازه قلعه را به بندند باتفاق غیاث از راه کھڑکی خود را به کنار آب میرسانند و کشتی بدست آورده قصد آن میکنند که خود را با افضل خان برسانند آن مفسدان بخاطر جمع به قلعه در آمده اموال و اسباب افضل خان را با خزانه بادشاهی تصرف در می آورند و جمعی از واقعه طلبان بید ولت که در شهر و نواحی بودند بر سر او جمع میشوند این خبر در گورکھپور با افضل خان میرسد و شیخ بنارسی و غیاث هم از راه آب خود را میرسانند و کتابات از شهر می آید که این بدبختی که خود را خسرو میگوید بتحقیق خسرو نیست افضل خان تکیه به فضل و کرم الٰهی و بدولت و اقبال ما نموده بے توقف بر سر ان مفسدان روانه میگردد در عرض پنج روز خود را به حوالی پٹنه میرساند چون خبر آمدن افضل خان بآن حرامزاده و مفسدان میرسد قلعه را به یکے از معتمدان خود می سپارد و سوار و پیاده خود را توزک نموده چهار کروه از شهر باستقبال برمی آید و به کنار آب پن پن جنگ میشود و باندک زد و خوردی سلک جمعیت آن تیره روزگاران از هم پاشیده متفرق میگردند و از غایت اضطراب دیگر باره آن بخت برگشته با چندے در قلعه در می آید و افضل خان سر در پئے او نهاده امان نمیدهد که در قلعه را تواند بست مضطربانه بخانه افضل خان در آمده آن خانه را قایم میسازد و تا سه پهر دران خانه بوده زد و خورد مینماید و تخمیناً سی کس را بزخم تیر ضایع میسازد بعد ازان که همراهان او به جهنم میروند خود عاجز زبون میشود امان طلبیده افضل خان را می بیند بجهت تسکین این ماده افضل خان در همان روز او را به قصاص رسانیده چندے از همراهان او را که زنده بدست در آمده بودند مقید میسازد و این اخبار متعاقب یکدیگر بسامع جلال رسید شیخ بنارسی و غیاث زینخانی و دیگر منصب دارانے که در حفظ و حراست شهر و قلعه تقصیر نموده بودند بآگره طلب داشتم و فرمودم همه را سر و ریش تراشیده و معجر پوشانیده و بر خر سوار کرده بر گرد شهر آگره و بازارها گردانیدند تا باعث تنبیه و عبرت دیگران گردد چون درین ایام عرائض پرویز و امرائے تعینات دکن و دولتخواهان آنجا متعاقب یکدیگر رسید که عادل خان بیجاپوری التماس داشته عادار دکه میر جمال الدین حسین انجو را که مجموع دنیاداران دکن بر قول و فعل او اعتماد تمام دارند نزد او فرستند تا بآن جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دور سازد و معامله آنجا را حسب الاستصواب

عادل خان که طریقهٔ دولتخواهی و بندگی اختیار نموده صورت پسندیده دارد و بهمه جهت تفرقه و وحشت را از خاطر دور ساخته و دلاسای او نموده از الطاف و عنایات بادشاهی او را امیدوار سازد و بنابر حصول این مدعا میر مومی الیه را بتاریخ شانزدهم ماه مذکور مرخص ساخته ده هزار روپیه انعام عنایت نمودم و بر منصب سابق قاسم خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود بجهت آنکه به کمک برادر خود اسلام خان روانه بنگاله گردد پانصدی ذات و سوار افزودم و درهمین ایام بجهت تنبیه و تادیب بکرماجیت زمیندار ولایت باندهو که قدم از دایره اطاعت و بندگی کشیده است مهاسنگه پسرزاده راجه مان سنگه را تعین نمودم که هم بدفع متمردان آن سرزمین قیام و اقدام نموده هم محال جاگیر راجه را که دران نواحی واقع است عمل نماید بستم ماه مذکور فیلی به شجاعت خان دکهنی مرحمت نمودم چون حاکم جلال آباد از خرابی قلعه آنجا عرضداشت نوشته بود حکم فرمودم که از خزانه لاهور آنچه بجهت تعمیر قلعه مذکور درکار باشد برده صرف نماید افتخار خان در بنگاله خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بود حسب الالتماس صاحب صوبه آنجا پانصدی بر منصب سابق او که هزار و پانصدی بود اضافه نمودم بتاریخ بیست و هشتم عرضداشت عبدالله خان فیروز جنگ مشتمل بر سفارش بعضی بنده‌های کارطلب که بهمراهی او بدفع رانا مقهور مردود تعین بودند بعرض رسید چون ازهمه بیشتر اظهار خدمتگاری و کارطلبی غزنین خان جالوری نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار بود پانصدی ذات و چهارصد سوار اضافه مرحمت نمودم همچنین درخور خدمت هر یک ازان بنده‌ها بزیادتی منصب سرفراز گردیدند دولت خان که بجهت آوردن تخت سنگ سیاه قبل ازین به اله آباد مرخص گشته بود در روز چهارشنبه چهارم ماه مهر آمده ملازمت کرد و آن تخت را صحیح و سالم آورد الحق عجایب تخته سنگی است از غایت سیاهی و براقی بسیاری برآنند که از قسم سنگ محک بوده باشد طول آن چهار درعه نیم پاو کم و عرض آن دو درعه و نیم و یک طسو و حجم آن سه طسو بوده باشد اطراف آنرا به سنگ تراشان امر فرمودیم که ابیات مناسب نقش گردانند و پایه‌ها هم ازان قسم سنگ بران نصب نموده اند اکثر اوقات بران تخت می نشینم عبدالسبحان بجهت بعضی تقصیرات در بندخانه مقید بود چون برادران خانعالم ضامن و متعهد کار او شدند او را از قید برآورده به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرفراز ساختم و به فوجداری صوبه اله آباد تعین یافته جاگیر قاسم خان برادر اسلام خان را بدو مرحمت کردم و تربیت خان را به فوجداری سرکار الور فرستادم بتاریخ دوازدهم ماه مذکور عرضداشت خانجهان رسید که خانخانان حسب الحکم والا برفاقت مهابت خان روانه درگاه گشت و میر جمال الدین حسین که برفتن بیجاپور از درگاه تعین یافته بود از برهانپور بهمراهی وکلای عادلخان متوجه بیجاپور شد در تاریخ بیست و یکم ماه مذکور مرتضی خان را بصاحب صوبگی صوبه پنجاب که از اعظم ممالک محروسه است سرفراز

ساخته شال خاصه کرامت فرمودم تاج خان را که در صوبه ملتان بود بدارائی کابل تعیین کرده بر منصب سابق او که سه هزاری
ذات و هزار و پانصد سوار بود پانصد سوار دیگر افزودم و حسب الالتماس عبد الله خان فیروز جنگ پسر راناشنکر نیز باضافه منصب
سرفراز گشت مهابت خان که قبل ازین بجهت تحقیق جمعیت امرای تعینات دکن و آوردن خانخانان به برهانپور مرخص گشته بود
چون بنواحی آگره رسید خانخانان را در چند منزلی از شهر گذاشته خود پیشتر آمد و به سعادت کورنش و آستانبوسی سرفراز شد
و بعد از چند روز بتاریخ دوازدهم آبان خانخانان آمده ملازمت کرد چون درباب او اکثر دولتخواهان مقدمات واقع یا غیرواقع
از روی فهمیدگی خود عرضداشت نموده بودند خاطر اشرف ازو منحرف گشته بود چون آن التفات و عنایت که همیشه درباره او
میکردم و از پدر بزرگوار خود دیده بودم این بار بفعل نیامد و درین سلوک محق بودم چرا که قبل ازین خط تعهد خدمت صوبه دکن
به مدتی معین سپرده در ملازمت سلطان پرویز با دیگر امرا بدان مهم عظیم متوجه گشته بود بعد از رسیدن به برهانپور ملاحظه وقت ناکرده
در هنگامی که حرکت لایق بود و سرانجام رسد و دیگر ضروریات نشده سلطان پرویز لشکرها را به بالای گهاتی برآورده در رفته رفته
بواسطه بی اتفاقی سرداران و نفاق ایشان و اختلاف رایهای ناصواب کار بجائی کشید که غله به دشواری پیدا گرده یکمن
به مبلغهای بسیار دست درنمی آمد و کار سپاه مختل و درهم شد هیچ گونه کاری از پیش نرفت و اسپ و شتر دیگر چارپایان ضایع شدند
و بنابر مصلحت وقت صلح گونه با مخالفان تیره بخت نموده سلطان پرویز لشکر را به برهانپور بازگردانید چون معامله خوب نه نشست این
تفرقه و پریشانی را مجموع دولتخواهان از نفاق و بی سرانجامی خانخانان دانسته درین باب عرایض بدرگاه ارسال داشتند اگرچه
این معنی مطلق باور نمی افتاد غایتاً این خدشه بخاطر راه یافت تا آنکه عرضداشت خانجهان رسید که این خلل و پریشانی تمام از نفاق
خانخانان دست داده یا این خدمت را باستقلال باو باز باید گذاشت یا او را بدرگاه طلبیده این نواخته و برداشته خود را بدین خدمت
تعیین فرموده و سی هزار سوار معین و مشخص به کمک این بنده مقرر باید داشت تا در عرض دو سال تمام ولایت پادشاهی را که در تصرف
غنیم است مستخلص ساخته و قلعه قندهار و دیگر قلعهای سرحد را به تصرف بندهای درگاه درآورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه
ممالک محروسه سازم و اگر این خدمت را در مدت مذکور بانصرام نه رسانم از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را به بندهای
درگاه نه نمایم چون صحبت میان سرداران و خانخانان بانجا کشیده بود دیگر او را در انجا مصلحت ندیدم سرداری را بخانجهان
تفویض فرمودم و او را بدرگاه طلبیدم بالفعل سبب بی توجهی و بی التفاتی اینست بعد ازین آنچه ظاهر شود درخور آن مراتب
توجهی و بی توجهی به عمل خواهد آمد سید علی بارهه را که از جوانان مقرر است نواخته بانصدی ذات و دویست سوار بر منصب سابق

او که هزاری ذات و پانصد سوار بود افزودم و داراب خان ولد خانخانان را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته
سرکار غازی پور را بجاگیر او مقرر داشتم ÷ قبل ازین صبیه میرزا مظفر حسین ولد سلطان حسین میرزای صفوی حاکم قندهار را
بفرزند سلطان خرم نامزد فرموده بودم درین تاریخ ۱۷ - آبان چون مجلس طوی منعقد شده بود بخانه بابا خرم رفته شب نیز در آنجا
گذرانیدم و اکثر امرا را به خلعت سرفراز ساختم و چندین از محبوسان قلعه گوالیار به تخصیص حاجی میرک از بند خلاصی یافتند و
یک لک روپیه اسلام خان از پرگنات خالصه شریفه تحصیل نموده بود چون بر سر لشکر و خدمت بود بانعام او مقرر داشتم پاره طلا و
نقره و از هر جنس زر و غله به معتمدان داده مقرر داشتم که بفقرا اگره تقسیم نمایند درهمین روز عرضداشت خان جهان بعرض رسید
که ایرج ولد خانخانان را از شاهزاده رخصت حاصل نموده حسب الحکم روانه درگاه ساخت و آنچه در باب ابو الفتح بیجاپوری حکم شده بود
چون مشار الیه مرد کار آمدنی است و فرستادن او بالفعل باعث نو امیدی دیگر سرداران دکن که تو لها بجهت الیشان رفته می شد
بنابران او را نگاهداشته و حکم شده بود که چون کیشوداس پسر راے کله را که در خدمت پرویز میباشد طلبیده ام اگر در فرستادن
او اهمالے رود خواهی نخواهی او را روانه خواهی ساخت چون این معنی معلوم پرویز گشت فی الفور او را رخصت کرد و گفت که این
چند کلمه را از زبان من عرضداشت خواهی نمود که چون جان و حیات خود را بجهت خدمت آن خداے مجازی میخواهم وجود و عدم
کیشوداس چه باشد که در فرستادن او استادگی نمایم غایتاً خدمتگاران اعتبارے و اعتمادے مرا که بهر تقریب طلب میدارند باعث
نو میدی و شکست خاطر دیگران می گردد و در سرحد مشهور شده حمل بر بیعنایتی صاحب و قبله میشود دیگر امر حضرت ست ÷ از تاریخیکه
قلعه احمد نگر به سعی برادر مرحوم دانیال تبصرف اولیاے دولت قاهره درآمده تا تاریخ حال حفظ و حراست آنجا بخواجه بیگ میرزا
صفوی که از خویشان غفران پناه شاه طهماسپ است مقرر بود و بعد از ان که شورش دکهنیان مقهور بسیار شد و قلعه مذکور را محاصره
کردند در لوازم جانسپاری و قلعه داری تقصیر نه کرد با آنکه خانخانان و امرا و سردارانے که در برهانپور جمع شده بودند در ملازمت
پرویز متوجه رفع و دفع مقهوران گشتند و از اختلاف رایها و نفاق امرا و بے سرانجامی رسد و غله لشکر گران سنگے را که صلاحیت
کارهاے کلان داشتند براه های نامناسب و کوه هاے و کتلهاے صعب در آورده در عرض اندک روز پریشان و بے سامان
ساختند چون کار بدین جا انجامید و تعسر غله بجاے رسید که جانے در عوض نانے میدادند بے علاج بمقصد نا رسیده برگشتند
و حشم قلعه که چشم بر امداد این لشکر داشتند از شنیدن این خبر بیدل و بے پا شده به یکبار بر جوشیدند و خواستند که از قلعه
برآیند خواجه بیگ میرزا چون بر این معنی مطلع گشت در مقام تسلی و دلاساے مردم شد و هر چند کوشید نتیجه نداد آخر الامر تعویل

و قرار با مردم خود از قلعه برآمده متوجه به برهانپور گشت در تاریخ مذکور شاهزاده را ملازمت نمود عرایض که در باب آمدن او رسید چون ظاهر
گشت که در تردد و نمک حلالی تقصیر نکرده فرمودم که منصب او که پنج هزاری ذات و سوار بود برقرار داشته جاگیر تنخواه دهند بتاریخ نهم
عرضداشت بعضے امرای دکن رسید که بتاریخ بست و دوم شعبان میر جمال الدین حسین به بیجاپور رسید عادل خان وکیل خود را به بیست
کروه پیش باز فرستاده خود هم تا سه کروه استقبال نمود و از همان راه میرزا را به منزل خویش برد * چون هوای شکار بر طبیعت غالب
بود در ساعت مسعود که منجمان اختیار نموده بودند از شب جمعه پانزدهم رمضان مطابق دهم آذر سنه ۵ یک پهر و شش گهڑی گذشته
متوجه شکار شدم و در باغ دهره که متصل به شهر است منزل نخستین واقع شد درین منزل دو هزار روپیه و فرگل پرم نرم خاصگی
به میر علی اکبر داده او را رخصت شهر نمودم و از ملاحظه آنکه غلات و مزروعات بی سپر و پامال مردم نشود حکم شد که غیر از مردم ضروری
و بنده‌های خاص پیش خدمت همه در شهر بوده باشند و حفظ و حراست شهر را به خواجه جهان فرموده او را رخصت دادیم بتاریخ
چهاردهم سعدالله خان ولد سعید خان را فیل مرحمت کردم بتاریخ ۲۸ مطابق ۲۱ رمضان چهل و چهار فیل که هاشم خان ولد
قاسم خان از اوڈیسه که اقصای بنگاله است پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت از انجمله یک فیل بسیار خوب و مطبوع بود
آنرا خاصه ساختم بتاریخ ۲۰ کسوف واقع شد. از برای دفع نحوست آن خود را به طلا و نقره وزن کردم یکهزار و هشت صد توله طلا
و چهار هزار و نهصد روپیه شد. آنرا با دیگر اقسام حبوبات و انواع حیوانات از فیل و اسپ و گاو فرمودم که در بلده آگره و دیگر شهرهای
حوالی بر مستحقان بی مایه و محتاجان درمانده تقسیم نمودند چون مهمات لشکری که به سرداری پرویز و سرکردگی و سربراهی خانخانان
و همراهی چندے از امرای کلان مثل راجه مان سنگه و خان جهان و آصف خان و امیرالامرا و دیگر منصبداران و سرداران از هر
طائفه و هر دست که به تسخیر ملک دکن تعین یافته بودند بدان انجامید که از نصف راه برگشته به برهانپور معاودت نمودند و همگی بنده‌های
معتمد و واقعه نویسان راست گفتار عرایض بدرگاه فرستاده باز نمودند که اگرچه برهم خوردگی و خرابی این لشکر را جهتها و سببها بسیار بود
اما عمده اسباب بی اتفاقی امرا بتخصیص نفاق خانخانان شد بنابرین بخاطر رسید که خان اعظم را با لشکر تازه زود باید فرستاد تا تلافی و
تدارک بعضے امور نالایق و ناشایستگیها که از نفاق امرا چنانچه مذکور شد روی داده نماید. یازدهم دی به تسلیم این خدمت سرفرازی یافت
و حکم شد که دیوانیان سرانجام نموده او را بزودی روانه سازند و خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد حسین خان
تکریه و علی خان نیازی و باز بهادر قلماق و دیگر منصبداران قریب به ده هزار سوار همراه او تعین نمودم و مقرر شد که ورای احدیانی
که بدین خدمت تعین اند دو هزار احدی دیگر همراه سازند که همگی دوازده هزار سوار بوده باشد و سی لک روپیه خزانه و چند حلقه فیل همراه

ساخته رخصت دادم و خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسپ با زین مرصع و فیل خاصه و پنج لک روپیه مدد خرج باو عنایت نمودم و حکم شد که دیوانیان عظام از محال جاگیر او بازیافت ننمایند و امرای تعینات به خلعتها و اسپها و رعایتها سرفراز شدند و مهابتخان را که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصد سوار دیگر بر منصب او افزوده حکم کردم که خان اعظم و این لشکر را به برهانپور رسانیده و حقیقت برهم خوردگی لشکر پیش باز رسیده حکم سرداری خان اعظم با امرای آن حدود رسانیده همه را با او متفق و یکجهت ساخته و سامان لشکر آنجا دیده بعد از نظام و انتظام مهمات مرجوعه خانخانان را همراه گرفته بدرگاه آورد روز یکشنبه چهارم شوال قریب باخر پاسی روز به شکار چیته مشغولی داشتم درین روز و روز پنجشنبه مقرر کرده ام که جانداری کشته نشود و گوشت تناول نمی کنم روز یکشنبه خاصه بجهت تعظیمی که پدر بزرگوارم آن روز را میداشتند چنانچه به گوشت میل نمی فرمودند و کشتن جاندار منع بود به سبب آنکه در شب یکشنبه تولد مبارک ایشان واقع شده بود و میفرمودند که درین روز بهتر آنست که جانداران از آسیب قصاب طبیعتان خلاص باشند و روز پنجشنبه که روز جلوس منست درین روز هم فرمودم که جانداری را بیجان نسازند تا در ایام شکار درین دو روز تیر و تفنگ بجانوران شکاری نمی اندازم در حالتیکه شکار چیته میشد انوپ رای که از خدمتگاران نزدیک ست جمعی را که در شکاره همراه میباشند پاره دورتر از من سر کرده می آورد بدرختی میرسد که زاغی چند بران نشسته بودند چون نظرش بران زاغها می افتد کمان و تکه چند گرفته بدانطرف متوجه میشود اتفاقاً در حوالی آن درخت گاوی نیم خورده افتاده می بیند مقارن آن شیری بزرگ مهیب قوی جثه از میان بوته چند که دران حوالی بوده برخاسته روان میشود با آنکه از روز دو گهری بیشتر نمانده بود چون ذوق مرا به شکار شیر میدانست خود با چندی که همراه او بودند شیر را تیل نموده کس به نزدیک من فرستاده مرا از شیر خبر کرد چون خبر بمن رسید فی الحال باضطراب جلو ریز متوجه گشتیم بابا خرم و رامداس و اعتماد رای و حیات خان و یکدو نفر دیگر با من همراه بودند بمجرد رسیدن دیدم که شیر در سایه درختی نشسته است خواستم که سواره تفنگی بیندازم دیدم که اسپ بیطاقتی میکند از اسپ پیاده شدم و تفنگ را سر راست ساخته گشاد دادم چون من در بلندی ایستاده بودم و شیر در پستی بوده هیچ ندانستم که بدو رسید یا نرسید در لحظه مضطربانه تفنگی دیگر انداختم بخاطر میرسد که این تفنگ باو رسیده باشد شیر برخاسته حمله آورد و میر شکاری را که شاهین در دست داشت و بحسب اتفاق در برابر او واقع شده بود زخمی کرده بجای خود به نشست درین حالت بندوقی دیگر بر سه پایه نهاده بجرا گرفتم انوپ رای سه پایه را گرفته ایستاده بود و شمشیری در کمر و کتکه چوبی در دست و بابا خرم جانب چپ باندک فاصله و رامداس و دیگر بنده ها در عقب او و کمال قراول تفنگ پر کرده بدست من میداد چون خواستم که گشاد نمایم شیر غران بجانب ما روان شده حمله آور گشت

مقارن آن تفنگ را گشاد دادم از محاذی دهن شیر بود ندان او گذشت صداے تفنگ او را بر تیز کرد جمعی که از خدمتگاران هجوم
آورده بودند تاب حمله او نیاورده بر یکدیگر خوردند چنانچه من از دکه و آسیب آنها یک دو قدم از جاے خود پس رفته افتادم به تحقیق
میدانم که دو سه کس پا بر سینه من نهاده از بالاے من گذشتند بمدد اعتماد راے و کمال قراول استاده شدم درین وقت شیر
بمردمی که در دست چپ بودند قصد نمود انوپ راے سه پایه را از دست گذاشته به شیر متوجه شد شیر بهمان چستی و چالاکی که حمله آورده
گشته بود برد برگشت و او مردانه به شیر روبرو شد آن چوب که در دست داشت بهر دو دست دو بار بر سر او محکم فرو کوفت شیر دهن
باز کرده هر دو دست انوپ راے در دهن گرفت و چنان خائید که دندان او از آن سوے هر دو دست او گذشت اما آن
چوب و انگشتری چند که در دست داشت خیلی ممد شد و نه گذاشت که دست هاے او از کار برود از حمله و دکه شیر انوپ راے
در میان هر دو دست او به پشت افتاد چنانکه سر و روے او محاذی سینه شیر بود درین وقت بابا خرم در امداد متوجه شدند
تا امداد انوپ راے نمایند شاهزاده تیغے بر کمر شیر انداخت و رام داس هم دو شمشیر بکار برد یکے که به شانه شیر میرسد فی الجمله کارگر
مے افتد و حیات خان چوبے که در دست داشت چندے بر سر او زد انوپ راے زور کرده دستهاے خود را از دهن
شیر بر می آورد و دو سه مشتی بر کله او میزند و به پهلو غلطیده به زور زانو راست می ایستد در وقت کشیدن دست ها از دهن شیر
چون دندان او از جانب دیگر سر بر آورده بودند پاره چاک میشود و هر دو پنجه او از دوش گذشت در حین ایستادن شیر هم ایستاده میشود
و سینه او را بناخن و چنگال مجروح میسازد چنانچه زخمهاے مذکور روزے چند او را آزرده داشت و بجاے که زمین بے راستی بود در رنگ
دو کشتی گیر بر یکدیگر چسپیده غلطان شدند و در جائیکه من ایستاده بودم زمین فی الجمله همواری داشت انوپ راے میگوید که الله تعالی
اینقدر شعور به من داد که شیر را عمداً بدان سو بردم دیگر از خود خبر ندارم درین زمان شیر او را گذاشته روان میشود او در آن بیخبری شمشیر علم کرده
از پس او در می آید و بر سر او می زند شیر چون روے میگرداند تیغ دیگر بر صورت او می اندازد چنانچه هر دو چشم او بریده میشود و پوست ابروے
او که به شمشیر جدا شده بود بر بالاے چشمهاے او می افتد درین حالت صالح نام چراغچی چون وقت چراغ شده بود مضطربانه مے آید
بحسب اتفاق بشیر کور کے بر میخورد شیر بیک طپانچه او را بر داشته می اندازد افتادن و جان دادن یکے بود مردم دیگر رسیده
کار شیر را تمام می سازند چون این قسم خدمتے از و بفعل آمد و جانسپاری او مشاهده گشت بعد از آنکه از الم زخمها خلاصی یافت و
به سعادت ملازمت سرفراز گردید بخطاب انیراے سنگه دلن امتیاز بخشیدم انیراے بزبان هند سردار فوج را میگویند و از سنگه دلن
شیر دل مراد است شمشیر خاصه مرحمت کرده بر منصب او پاره افزودم خرم پسر خان اعظم را که به حکومت ولایت جونه گڑه تعین یافته بود

به خطاب کامل خانی سرفراز ساختم روز یکشنبه سوم ذی قعده به شکار ماهی مشغولے داشتم هفتصد و شصت و شش ماهی شکار شد و در حضور
بامرا و نگچیان و اکثر بنده‌ها تقسیم یافت من بغیر از ماهی پولکدار نمی خورم اما نه ازین جهت که شیعه مذهبان غیر پولکدار را حرام میدانند
بلکه سبب تنفر من ازین جهت است که از مردم کهنه شنیده ام و به تجربه نیز معلوم شده که ماهی غیر پولکدار گوشتهاے حیوانات مرده
میخورد و ماهی پولکدار نمی خورد ازین ممر خوردن او بر طبیعت من مکروه آمده شیعه میدانند که بچه وجه نمی خورند و آنرا از چه جهت حرام میدانند
از شتران خانه زاد که در شکار همراه میباشند یک شتر پنج نیله گاو را که بوزن چهل و دو من هندوستان بود برداشته ایستاده شد ٭
نظیرے نیشاپوری که در فن شعر و شاعری از مردم قرار داده بود و در گجرات به عنوان تجارت بسر می برد قبل ازین طلبیده بودم
درین ولا آمده ملازمت کرد قصیدهٔ انوری را که

| باز این چه جوانی و جمالست جهانرا |

تتبع نموده قصیده بجهت من گفته بود گذرانید هزار روپیه و اسپ و خلعت به صلهٔ این قصیده به او مرحمت نمودم و حکیم حمید گجراتی
راکه مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود و او را هم طلبیده بودم آمده ملازمت کرد نیک نفسیها و سادگیهاے او بیشتر از طبابت او بود
مدتے در ملازمت بسر برد چون ظاهر شد که در گجرات سواے او طبیبے نیست و او را هم خواهان رخصت یافتم هزار روپیه و چند عدد
شال باو و فرزندان او داده یک دهه در دربست بمدد معاش او مقرر داشتم خوش حال بوطن مالوف مرخص گشت یوسف خان
ولد حسین خان تکریه از جاگیر آمده ملازمت نمود روز پنجشنبه دهم ذی حجه عید قربان شد چون در روز مذکور منع است که جانداری کشته شود
روز جمعه فرمودم که حیوانات قربانی را قربان ساختند سه گوسفند را بدست خود قربان ساخته به شکار سوار شدم و شش گهڑی از شب
گذشته باز گشتم درین روز نیله گاو شکار شد بوزن نه من و سی و پنج سیر چون حکایت این نیله گاو خالی از غرابتی نبود نوشته شد در
دو سال گذشته که به سیر و شکار همین منزل آمده بودم این نیله گاو را در هر مرتبه بندوق زده چون زخمی بر جاے کاری واقع نشده بود
نیفتاده و بدر رفت درین مرتبه باز این نیله گاو در شکارگاه بنظر در آمد و قراولان شناختند که در دو سال پیش بزخمی بدر رفته بود مجملاً
سه تفنگ دیگر هم درین روز بر او زدم اصلا کارگر نیفتاد و سر در پی او نهاده تا سه کروه مسافت در عقب او پیاده طے کردم هر چند تردد
نمودم بدست در نیامد آخر الامر نذر کردم که اگر این نیله گاو بیفتد گوشت او را طعام پخته بروح حضرت خواجه معین الدین به فقرا
بخورانم و یک مهر و یک روپیه نذر حضرت والد بزرگوارم نمودم مقارن این نسبت نیله از تردد باز ماند بر سر او دویده فرمودم که در حال
حلال کردند و باردو آورده بطرزے که نذر کرده بودم بجا آوردم گوشت نیله گاو را طعام پختند و مهر و روپیه را حلوا سامان نموده درویشان

وگرسنها را جمع نموده در حضور خود تقسیم نمودم بعد از دو سه روزے دیگر باز نیله گاوے بنظر درآمد هرچند تردد نموده خواستم که در یکجا آرام
گیرد تا تفنگ انداخته شود مطلقاً قابو بدست در نیامد تا قریب شام از عقب او تفنگ بر دوش میرفتم تا وقتیکه آفتاب غروب نمود
نا امید از زدن او شدم بیکبار بر زبان من گذشت که خواجه این نیله هم نذر شماست گفتن من و نشستن او مقارن واقع شد تفنگ
چاق ساخته انداختم و او را زدم و این را نیز بدستور نیله سابق فرمودم که طعام پخته به فقرا بخورانند روز شنبه نوزدهم ذی حجه باز شکار
ماهی شد درین روز تخمیناً سه صد وسی ماهی شکار شده باشد شب چهاردهم ۲۰ ماه مذکور در روپ باس نزول واقع شد چون
از شکارگاه‌هاے مقررے منست و حکم ست که هیچ کس در حوالی آن شکار نکند آهوے بے نهایتی درین صحرا بهمرسید چنانچه
آبادانیها در می آیند و از مضرت هرگونه آسیبے ایمن اند دو سه روز دران صحراها شکار نمودم و آهوے بسیار به تفنگ و چیته زده شکار
کردم چون ساعت دخول شهر نزدیک بود دو منزل درمیان کرده شب پنجشنبه دوم محرم ۱۰۲۰ بباغ عبدالرزاق معمورے که نزدیک
بلکه متصل شهر است نزول اجلال واقع شد درین شب اکثر بنده‌هاے درگاه مثل خواجه جهان و دولت خان و جمعی که در شهر مانده بودند
آمده ملازمت نمودند ایرج هم که از صوبه دکن طلبیده بودم به سعادت آستان بوسی مشرف گشت روز جمعه هم دران باغ مذکور
توقف واقع شد و عبدالرزاق درین روز پیشکشهاے خود را گذرانید چون آخرین روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار و عدد
جانوران را که شکار شده بعرض رسانند مدت شکار از نهم ماه آذر بغایت بست و نهم اسفندارمذ سه ماه و بست روز شکار بود
بدین موجب شیر دوازده قلاده وگوزن یک راس چهینکاره چهل و چهار کوته پاچه یک راس و آهو بره دو راس آهوے سیاه شصت و
هشت راس آهوے ماده سی و یک راس روباه چهار قلاده آهوے کوراره هشت راس یاتل یکراس خرس پنج قلاده کفتار سه قلاده
خرگوش شش راس نیله گاو یک صد و هشت راس ماهی یکهزار و نود و شش قطعه عقاب یکدست تغدری یک قطعه طاؤس پنج قطعه
کاروانک پنج قطعه دراج پنج قطعه سرخاب یک قطعه دسارس پنج قطعه دعیک یک قطعه مجموع یکهزار و چهار صد و چهارده ❊ روز شنبه ۲۹
اسفندارمذ مطابق ۴ محرم بر فیل سوار شده متوجه شهر شدیم از باغ عبدالرزاق تا بدولتخانه قلعه یک کروه و بست طناب مسافت است
هزار و پانصد روپیه نثار کردم و در ساعتی که قرار یافته بود داخل دولتخانه شدم در بازارها بطریق معهود بجهت جشن نوروز در اقمشه گرفته
آئین بسته بودند ❊ چون در ایام سیر و شکار خواجه جهان را حکم شده بود که در محل عمارتے بسازد که قابلیت نشستن من داشته باشد
خواجه مشار الیه این نوع عمارت عالیشانے را در سه ماه تیار و مکمل ساخته بود و بغایت کار نمایان دست بسته کرده و مصوران
نیز کار نمایان و جلد دستی خوبے نمودند از گرد راه بهمان عمارت بهشت آئین داخل شده تماشاے آن منزل نمودم بغایت الغایت

مستحسن افتاد و به تعریف و تحسین بسیار خواجه جهان سربلندی یافت پیشکشی که ترتیب داده بود در همین عمارت بنظر اشرف گذرانید و بعض ازان پسند خاطر گردید تتمه را باو بخشیدم ❊

جشن نوروز ششم از جلوس همایون

دو گهڑی و چهل پل از روز دوشنبه گذشته حضرت نیر اعظم به برج شرف خود که در حمل باشد تحویل نمود روز مذکور غره فروردین مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نوروزی ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمودم امرا و سائر بنده هاے درگاه سعادت کورنش دریافته تسلیمات مبارک بادی بجا آوردند و پیشکش بنده های درگاه میران صدر جهان و عبد الله خان فیروز جنگ و جهانگیر قلی خان از نظر اشرف گذشت روز چهارشنبه ششم محرم پیشکش راجه کلیان که از بنگاله فرستاده بود از نظر گذشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور شجاعت خان و بعضی از منصبداران که به طلب از دکن آمده بودند ملازمت کردند کمر خنجر مرصع به رزاق وردی اوزبک مرحمت نمودم در همین ایام پیشکش نوروزی مرتضی خان از نظر اشرف گذشت چیز بسیارے از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود همه را دیدم و آنچه پسند خاطر گردید از جواهر گران بها و اقمشه نفیسه و فیل و اسپ گرفته تتمه را باز گردانیدم و خنجر مرصع به ابو الفتح دکنی و سه هزار روپیه به میر عبد الله و یک اسپ عراقی به مقیم خان مرحمت نمودم شجاعت خان را به همین قصد از دکن طلبیده بودم که او را به بنگاله نزد اسلام خان فرستم که در حقیقت قائم مقام او باشد منصب او را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزوده به خدمت صوبه مذکور تسلیم کنانیدم و خواجه ابو الحسن دو قطعه لعل و یکدانه مروارید و ده انگشتری گذرانید به ایرج پسر خانخانان کمر خنجر مرصع مرحمت نمودم منصب خرم هشت هزاری ذات و پنجهزار سوار بود ده هزاری دیگر بر ذات او افزودم و خواجه جهان را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت پانصدی در ذات و دویست سوار دیگر اضافه نمودم ❊ بیست و چهارم محرم که هیژدهم فروردین روز شرف باشد یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس داراے ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش آشیانی و تهنیت جلوس من آمده بود سعادت ملازمت دریافت و سوغاتیکه شاه عباس برادرم فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید اسپان خوب و اقمشه و از هر جنس تحفهاے لائق آورده بود و بعد از گذرانیدن سوغات در همین روز خلعت فاخره و سی هزار روپیه که بحساب ولایت هزار تومان بوده باشد باو مرحمت نمودم و کتابتیکه مبنی بر تهنیت و پرسش واقعه والد بزرگوارم بود گذرانید چون در کتابت تهنیت اظهار محبت بیش از بیش نموده و در مراعات نسبت ادب و یگانگی دقیقه فرو گذاشت نه نموده خوش آمد که کتابت بجنس داخل گردد ❊

نقل کتابت شاہ عباس

تا رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدایق ابداع و اختراع باشد ہمیشہ گلشن سلطنت و جہانبانی و چمن زار ابہت و کامرانی اعلی حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت بادشاہ جوان بخت کیوان وقار شہریار نامدار سپہر اقتدار خدیو جہانگیر کشور کشا خسرو سکندر شکوہ دارا لوا مسند نشین بارگاہ عظمت و اجلال صاحب سریر اقلیم دولت و اقبال نزہت افزاے ریاض کامرانی چمن آراے گلشن صاحبقرانی چہرہ کشاے جمال جہانبانی مبین رموز آسمانی زیور چہرۂ دانش و بنیش فہرست کتاب آفرینش مجموعہ کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلندی بخش ہمت بلند سعادت افزاے طالع ارجمند آفتاب فلک اقتدار سایہ عاطفت آفریدگار جمجاہ انجم سپاہ فلک بارگاہ صاحبقران خورشید کلاہ عالم پناہ از جویبار عنایت الٰہی و چشمہ سار مرحمت نامتناہی سرسبز بودہ ساحت انفس مساحتش از آسیب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست ع

قلم را آن زبان نبود کہ راز عشق گوید باز

اگرچہ از راہ صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبہ مقصود گردیدہ اما قبلہ ہمت والانہمت نسبت معنوی قرب باطنی ست لہذا کہ بحسب وحدت ذاتی این نیازمند درگاہ ذوالجلال و آن نہال سلسال ابہت و اجلال بمعنی بہ تحقیق پیوستہ بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جانی و وصال روحانی نہ گشتہ رو در یکجہتی است و از نہیب گرد ملال بر آئینہ خاطر خورشید تمثال نہ نشستہ عکس پذیر جمال آن مظہر کمال است و ہموارہ مشام جان بروائح فوائح خلت و وداد و نسائم عنبر شمائم محبت و اتحاد معطر گشتہ بنسبت روحانی و مواصلت جاودانی زنگ زداے دوستی ست ع

ہمنشینم بہ خیال تو و آسودہ دلم	آئین وصالیست کہ دروی غم ہجرانش نیست

المنۃ للہ تعالے و تقدس کہ نہال آرزوے دوستان حقیقی بہ ثمرہ مراد بار ور شدہ شاہد مقصود کہ سالہا در پردۂ خفا مستور بود بتضرع و ابتہال از بارگاہ واہب متعال جلوہ گری آن سائلت بشد باحسن وجہی از حجلہ غیب بظہور در آمدہ پرتو جمال بر ساحت آمال نجستہ تال منتظران انداختہ برفراز تخت ہمایون سریر سلطنت ابدمقرون ہم آغوش آن انجمن آراے بادشاہی و زینت افزاے سریر شاہنشاہی گردیدہ ولواے جہان کشاے خلافت و شہریارے و چتر فلک فرساے معدلت و جہانداری آن رفعت بخش افسر و اورنگ عقدہ کشاے دانش و فرہنگ ظل معدلت و جہانداری و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید کہ ہمین مراد بخش

جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزنده تاج و فرازنده تخت را بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گرداند و همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف باد از دیرباز آئین وداد و روش اتحاد که بین الآبا و الاجداد انعقاد یافته و بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مژده جلوس آن جانشین مسند گورگانی و وارث افسر صاحبقرانی بدین دیار رسد یکے از محرمان حریم حضرت بر سبیل تعجیل تعین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شروان در میان بود تا خاطر مهر آگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمیشد مراجعت بمستقر سلطنت میسر نبود در لوازم این امر خطیر تاخیر و تقصیر واقع شد هرچند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتبارے ندارد اما طے آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر نوا امر که مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طے مراتب دوستی است اجرم درین ایام خجسته فرجام همین توجه خدام ملایک احترام مهمات ولایت از دست رفته بر حسب مدعاے احبا صورت یافته بالکلیه از آن طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول اجلال واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که اباً عن جدٍ از مریدان بگجهت و صوفیان صافی طویت این دودمان است روانه درگاه معلی و بارگاه اعلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت وادائے لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته از اخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج بهجت افزاے خاطر مخلص خیرخواه گردد مرجو آنکه پیوسته دوحه محبت و وداد موروثی و مکتسبی و حدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی را که بارعاے انهار موالات و اجراے جداول مصادقات غایت نضرت و خضرت پذیرفته از نشو و نما انداخته بارسال رسل و رسایل که مجالست روحانیست محرک سلسله یگانگی و رافع غایله بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را با تلافت صوری متفق ساخته بارجاع و انجام مهام ممنون دانند حق سبحانه تعالی آن زبده خاندان جاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتائیدات غیب الغیب مؤید داراد۔

تا اینجا نقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد

برادرم سلطان مراد و دانیال را که در ایام حیات پدر بزرگوارم برحمت خدا پیوسته بودند مردم باسامی مختلف نام می بردند فرمودم که یکے را شاهزاده مغفور و دیگرے را شاهزاده مرحوم میگفته باشند اعتماد الدوله و عبد الرزاق معمورے را که هریک به منصب هزار و پانصدی سرفراز بودند به منصب هزار و هشت صدی سرفراز ساختم و بر سواران قاسم خان برادر اسلام خان دویست و پنجاه سوار افزودم ایرج پسر کلان خانخانان را که خانه زاد قابل مستعد بود بخطاب شاه نوازخانی و سعد الدوله سعید خان را به لقب نوازش خانی

سربلندی بخشیدم هنگام جلوس بر وزن مهرها دو بار افزوده بودم چنانچه سه رتی بر وزن مهر روپیه اضافه شده بود درین ایام بعرض رسید
که در داد وستدها رفاهیت خلق درانست که مهر روپیه بوزن سابق باشد. چون در جمیع امور رفاهیت و آسایش خلق منظور است
حکم کردم که از تاریخ حالی که یازدهم اردی بهشت سنه ۶ جلوس باشد. در دار الضربهای ممالک محروسه مهر و روپیه را بدستور سابق
مسکوک و مضروب میساخته باشند. چون قبل ازین بتاریخ روز شنبه دوم از ماه صفر سنه ۱۰۲۰ هزار و بیست احداد بدنهاد شنید که کابل از
سردار صاحب وجود خالی ست و خان دوران در بیر دنی هاست و معز الملک با معدودی چند از ملازمان مومی الیه در کابل است
فرصت غنیمت دانسته با سوار و پیاده بسیار غافل و بیخبر خود را به کابل رسانید و معز الملک باندازه قوت و حالت خود فی الجمله ترددی
نموده کابلیان و متوطنان و سکنه شهر خصوصاً جمیع جماعت قزلباشیان کوچه ها را کوچه بند نموده خانهای خود را مضبوط و مستحکم ساختند.
افغانان چند توپ شده از اطراف بکوچه ها و بازارها درآمدند مردم از پشت بامها و سراهای خود آن تیره بختان را از تیر و تفنگ گرفته
جمعی کثیر را بقتل رسانیدند بارکی که از سرداران معتبر آن مخذول بود کشته شد از وقوع این مقدمه بملاحظه آنکه مبادا مردم از
اطراف و جوانب جمع شده راه بیرون شدن برآنها مسدود گردانند دل و پای داده ترسان و هراسان بازگشتند قریب بهشتاد
نفر از آن سگان بجهنم رفتند تا دویست اسپ گیرانیده از آن مهلکه جان بتگ و پا بیرون بردند نادعلی میدانی که در لهوگر بود آخر
همان روز خود را رسانیده پاره راه تعاقب نمود چون فاصله بسیار شده بود و جمعیت او اندک کاری نه ساخته برگشت بهمان سعی
که در زود آمدن نمود و فی الجمله ترددی که از معز الملک واقع شد هر یک بزیادتی منصب سرفرازی یافتند و نادعلی که بمنصب هزاری
ذات مفتخر بود دو هزار و پانصدی شد و معز الملک که هزار و پانصدی بود به هزار و هشتصدی سرفراز گشت چون ظاهر شد که خان دوران
و کابلیان در مقام روز گذرانیدن اند و دفع احداد بدنهاد بدور و دراز کشید بخاطر گذرانیدم که خانخانان در خانه بیکار افتاده است
او را با پسرانش بدین خدمت تعین باید کرد مقارن این اندیشه قلیج خان که قبل ازین بطلب او فرمان صادر گشته بود از پنجاب آمد
و سعادت خدمت دریافت از ناصیه احوالش ظاهر گشت که بجهت آنکه خدمت دفع احداد که نامزد خانخانان شده آزرده خاطر است
تا آنکه صریح تعهد این خدمت نمود و قرار یافت که صاحب صوبگی پنجاب متعلق بمرتضی خان باشد. و خانخانان در خانه بسر برد و قلیج خان منصب به
شش هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفرازی یافت و خدمت کابل و دفع و رفع احداد بدنهاد و دزدان کوهستان را تعهد نمود خانخانان
را فرمودم که در صوبه آگره از سرکار قنوج و کالپی جاگیر تنخواه نمایند تا مفسدان و متمردان آن ولایت را تنبیه بلیغ نموده بیخ و بنیاد آنها
براندازد در وقت رخصت هر یک به خلعتهای خاص و اسپ و فیل و خلعت سرفرازی یافته روانه شدند درهمین ایام بنابر حسن

اخلاص و قدم خدمت اعتماد الدوله را به منصب دو هزاری ذات و پانصد سوار سربلندی بخشیده مبلغ پنجهزار روپیه نقد بطریق انعام مرحمت
فرمودم مهابت خان را که بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امرا بحسن اتفاق و یکتادلی فرستاده بودم بتاریخ دوازدهم
ماه تیر ۱۲ ربیع الثانی در دار الخلافت آگره ملازمت نمود از عرضداشت اسلام خان بظهور پیوست که عنایت خان در صوبه بنگاله مصدر
خدمات پسندیده گشته بنابرین پانصدی ذات او افزودم که دو هزاری بوده باشد بر منصب راجه کلیان که از تعینات صوبه مذکور
است پانصدی ذات و سی صد سوار اضافه نمودم که مجموع هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار بوده باشد هاشم خان را که در
اودیسه بود غایتاً به حکومت کشمیر سرفراز ساخته عم او خواجگی محمد حسین را به کشمیر فرستادم که تا رسیدن او از احوال آن ملک خبردار باشد
در زمان پدر بزرگوارم پدر او محمد قاسم کشمیر را گرفته بود و حسین قلیج که ارشد اولاد قلیج خان است از صوبه کابل آمده سعادت ملازمت
دریافت چون نسبت خانه زادگی را با جوهر ذاتی جمع داشت بخطاب خانی سربلند گشت و حسب الالتماس پدر او و بشرط تعهد
خدمت تیراه پانصدی ذات و سه صد سوار بر منصب او افزودم بتاریخ ۱۴ امرداد بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص و کاردانی
اعتماد الدوله را به منصب والای وزارت ممالک محروسه سربلندی بخشیدم و درهمین روز کمر خنجر مرصع به یادگار علی ایلچی دارای
ایران کرامت فرمودم عبد الله خان که به سرداری لشکر رانا مقهور تعین بود چون تعهد نمود که از جانب گجرات بولایت دکن درآید
او را به صاحب صوبگی و حکومت صوبه مذکور سرفراز ساخته راجه باسو را بعوض او به سرداری لشکر رانا تعین نمودم و پانصد سوار بر منصب
او اضافه کردم و در عوض گجرات صوبه مالوه بخان اعظم مرحمت نمودم و چهار لک روپیه بجهت سامان و سرانجام لشکری که به همراهی
عبد الله خان از راه ناسک نزدیک بولایت دکن تعین یافته بود فرستاده شد صفدر خان با برادران از صوبه بهار آمده به سعادت
آستانبوس مشرف گشت یکی از غلامان بادشاهی که در خاتم بند خانه کار میکند کارنامه[ع۱] ساخته نذر گذرانیده که تا امروز مثل این کاری دیده نشده بود
بلکه نشنیده ام چون نهایت غرابت دارد به تفصیل نوشته میشود در پوست فندقی چهار مجلس از استخوان فیل تراشیده ترتیب داده است
اول مجلس کشتی گیران است دو کس باهم در کشتی گرفته اند و یکی در دست نیزه گرفته ایستاده است و دیگری سنگ درشتی در دست
دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است و در پیش او چوبی و کمانی و ظرفی تعبیه نموده است مجلس دوم تختی ساخته در بالای
آن شامیانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یک پای خود را بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه بر پشت او نمایان

ع۱ ظاهرا این کارنامه از غلام خاتم بند خانه شاهی معلوم نمیشود چه در مجلس چهارم ساختن صورت حضرت عیسی علیه السلام را وجهی معلوم نمیشود غالباً این کارنامه از کارنامهای
کاریگران فرنگ بوده و بدستش افتاده آنرا از نام کارنامه خود نذر گذرانید ۞

ساخته و پنج نفر از خدمتگاران او گرد و پیش او ایستاده کرده است و شاخ درختی برین تخت سایه انداخته مجلس سوم صحبت ریسمان بازان است چوبے ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته اند و ریسمان بازی بر بالاے آن پاے راست خود از پس سر بدست چپ گرفته و بر پاے دیگر ایستاده بزے را بر سر چوب کرده و شخصے دہلی در گردن انداخته می نوازد و مردے دیگر دستها بالا کرده ایستاده است و چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس دیگر ایستاده اند از ان پنج کس یکے چوبے در دست دارد و مجلس چهارم درختیست و در ته آن درخت صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته و شخصے سر بر پاے ایشان نهاده و پیر مردی با ایشان در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند چون چنین کارنامه ساخته بود او را بانعام و زیادتی علوفه سرفراز ساختم درسی ام شهریور میرزا سلطان را که از دکن طلبیده بودم آمده ملازمت کرد صفدر خان باضافه منصب سرفرازی یافته به کمکی لشکر ظفر قرین تعین یافت چون عبدالله خان بهادر فیروز جنگ اراده نموده بود که از راه ناسک نزدیک بولایت دکن در آید بخاطر رسانیدم که راماداس کچهواهه را که از بنده های با اخلاص والد بزرگوارم بود به همراهی او تعین نمایم که همه جا خبردار احوال او بوده نگذارد که از تهور و شتاب زدگی بے وقت به فعل آید بجهت این خدمت او را به رعایتهاے عالی سرفراز ساخته خطاب راجگی که در گمان او نبود کرامت نموده نقاره هم عنایت نمودم و قلعه رنتهنبور را که از قلعه هاے مشهور هندوستان است بدو شفقت کردم و خلعت فاخر و فیل و اسپ داده مرخص ساختم خواجه ابو الحسن را که از دیوانی کل تغیر یافته بود بخدمت صوبه دکهن بمناسبت آنکه در خدمت برادر مرحوم مدتها دران حدود بوده تعین نمودم ✤ ابو الحسن پسر اعتماد الدوله را بخطاب اعتقاد خانی سرفرازی بخشیدم پسران معظم خان را بمناصب لائق سرفراز ساخته به بنگاله پیش اسلام خان فرستادم راجه کلیان به سرداری سرکار اڈیسه به تجویز اسلام خان مقرر گشت و به اضافه دو صدی ذات و سوار سرفراز گردید چهار هزار روپیه به شجاعت خان دکهنی مرحمت نمودم هفتم آبان بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ از دکهن آمده ملازمت کرد درین روزها بجهت شوریدگی و هرج و مرج که در ولایت ماوراء النهر واقع شده بسیارے از امراے و سپاهیان اوزبک مثل حسین بے و پهلوان بابا و نورس بے درمن و برم بے وغیره التجا بدرگاه ما آورده ملازمت نمودند هر یکے به خلعت و اسپ و زر نقد و منصب و جاگیر سرفراز گشتند روز دوم آذر هاشم خان از بنگاله آمده سعادت آستان بوسی دریافت پنج لک روپیه بجهت مدد خرج لشکر فیروزی اثر دکهن که بسرداری عبدالله خان مقرر بوده است بدست روپ خواص نزد شیخ انبیا باحمد آباد گجرات فرستادم در غره دے بقصد شکار موضع سمونگر که از شکارگاه مقرر نیست متوجه شدم بیست و دو آهو شکار شد از انجمله شانزده آهو را خود شکار کردم و شش دیگر را خرم شکار نمود دو روز و دو شب آنجا بوده شب یکشنبه بخیر و خوبی به شهر در آمدم و شبی این بیت بخاطرم پرتو انداخت بیت

بود بر آسمان تا مهر را نور	مبادا عکس او از چتر شه دور

بجز انجیان و قصه خوانان فرمودم که در وقت سلام و صلوات فرستادن و قصه گذرانیدن در آمد با این بیت کنند و حالا شایع است
سوم دی روز شنبه عرضداشت خان اعظم رسید که عادل خان بیجاپوری از تقصیرات خود گذشته خود پشیمان گشته در صدد بندگی بود و تعهدی
بیش از بیش ست * سه ام دی مطابق سلخ شوال هاشم خان به کشمیر رخصت یافته بیادگار علی ایلچی ایران فرگل خاصه مرحمت نمودم
باعتقاد خان شمشیرے از شمشیرهاے خاصه سرانداز نام شفقت نمودم شادمان داد خان اعظم را بخطاب شادمان خانی سرفراز ساخته
منصب او از اصل و اضافه به یکهزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار مشخص شد و برعایت علم سربلندی یافت و سردار خان برادر
عبد الله خان فیروز جنگ و ارسلان بے اوزبک که حراست سیوستان با و مقرر است بعنایت علم سرفراز گشتند پوستهاے آهو
شکار خاصه را فرمودم که جانمازها ترتیب داده در دیوان خاص و عام نگاهدارند که مردم بران نماز می گذارده باشند میر عدل
و قاضی را که مدار امور شرعیه برایشان ست بجهت خاص حرمت شرع فرمودم که زمین بوس که به صورت سجده است نکنند *
روز پنجشنبه بیست و دوم ماه دی بازه به شکار سمونگر متوجه شدم چون آهوے بسیارے دران حوالی جمع شده بود درین مرتبه خواجه جهان را
رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه انداخته آهوان را از هر طرف رانده در جاے وسیعی که دور آن سراپرده ها و گلال بار ها کشیده باشند
در آورده ضبط نمایند یک و نیم کروه زمین را سراپرده گرفته بودند چون خبر رسید که شکارگاه ترتیب یافته و شکارے بسیار بقید در آمده
است متوجه گشتم روز جمعه شروع در شکار شد تا پنجشنبه آینده هر روز با مردم محل بقمرغه در آمده آن مقدار که خاطر رغبت می نمود شکار
میکردم پاره زنده گرفتار میگشتند و بعضے به تفنگ و تیر کشته می شدند روز یکشنبه و پنجشنبه که تفنگ به جانور نمی اندازم بدام زنده
گرفتند درین هفت روز نهصد و هفده نر و ماده شکار شده بودند از انجمله شش صد و چهل و یک آهوے نر و ماده که زنده گرفتار شده
بودند چهار صد و چهار راس به فتحپور فرستاده شد که در میان جولانگاه آنجا سر دهند و هشتاد و چهار راس دیگر را فرمودم که حلقهای
نقره در بینی کرده درهمان زمین آزاد کردند و دویست و هفتاد و شش آهوے دیگر که به تفنگ و تیر و چیته کشته بودند روز بروز به بیگمان
و خادمان محل و امرا و بنده هاے درگاه قسمت میشد چون از شکار کردن بسیار دلگیر شدم با مرا فرمودم که به شکارگاه رفته انچه مانده
باشد مجموع را شکار نمایند و خود به خیریت روانه شهر شدم در غره بهمن مطابق هفدهم ذیقعده حکم کردم که در شهرهاے کلان
ممالک محروسه مثل احمدآباد و اله آباد و لاهور و آگره و دهلی وغیره غلورخانه ها بجهت فقرا ترتیب دهند تا سی محل نوشته شد از انجمله
شش محل سابق دایر بود و بست و چهار محل دیگر الحال حکم شد که دایر سازند در چهارم بهمن هزاری بر ذات راجه نرسنگه دیو اضافه

نمودم که چهار هزاری ذات و دو هزار سوار باشد و شمشیر مرصع بدو مرحمت کردم و شمشیر دیگر از شمشیرهای خاصه که شاه بچه نام داشت به شاه نواز خان عنایت شد. در ۱۶ اسفندارمذ بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ به لشکر رانا مقهور تعیین یافت و شمشیرے برای راجه باسو بدست او فرستاده شد. چون مکرر بمسامع جلال رسید که امرای سرحد بعضی مقدمات که بایشان مناسبتی ندارد از قوه به فعل می‌آرند و ملاحظه توره و ضوابط آن نمیکنند. به بخشیان فرمودم که فرامین مطاعه بامرای سرحد صادر گردانند که من بعد مرتکب این امور که خاصه بادشاهان ست نگردند. اول آنکه در جهروکه ننشینند و بامرا و سرداران کمکی خود تکلیف چوکی و تسلیم نکنند و فیل به جنگ نیندازند و در سیاست ها کور نکنند. و گوش و بینی نه برند و بزور تکلیف مسلمانی بر کسی نکنند و خطاب به ملازمان خود ندهند و نوکران بادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند. و اهل نغمه را به روشی که در دربار معمول ست تکلیف چوکی دادن نکنند. و وقت برآمدن نقاره ننوازند و اسپ و فیل که بمردم دهند خواه به ملازمان بادشاهی و خواه بنوکران خود جلو و کجک بر دوش آنها داده تسلیم نفرمایند در سواری ملازمان بادشاهی را در جلو خود پیاده نبرند. و اگر چیزے بآنها نویسند مهر بر رو نکنند. این ضوابط که بآئین جهانگیری اشتهار یافته الحال معمول ست ۰

جشن نوروز هفتم از جلوس همایون

غره فروردی سنه جلوس روز سه شنبه ۱۶ محرم الحرام سنه ۱۰۲۱ در دار الخلافت آگره مجلس نوروز عالم افروز و جشن مسرت بخش عشرت افزا سامان پذیرفت بعد از گذشتن چهار گهڑی از شب پنجشنبه سوم ماه مذکور که ساعت اختیار کرده منجمان بود بر تخت نشستم به دستور هر ساله فرموده بودم که در بازارا آئین بسته تا روز شرف این مجلس برقرار باشد. خسرو بی اوزبک که در میان اوزبکیه به خسرو فرنگی اشتهار دارد در همین روزها آمده سعادت ملازمت دریافت چون از مردم قرار داده ماوراء النهر بود او را بعنایتها سربلندی بخشیده خلعت فاخره دادم به یادگار علی ایلچی دارای ایران پانزده هزار روپیه مدد خرج گویان عنایت نمودم و در همین ایام پیشکش افضل خان که از صوبه بهار فرستاده بود از نظر اشرف گذشت سی زنجیر فیل و هژده راس گوٹ و پاره اقمشه بنگاله و چوب صندل و نافهای مشک و چوب عود و از هر جنس چیزها بود و پیشکش خان دوران هم بنظر در آمد و چهل و پنج راس و دو قطار شتر و چینی خطائی و پوستهای سمور و دیگر تحف و هدایا که در کابل و آنحدود بهم میرسد فرستاده بود و امرای درخانه خود تکلفات در پیشکشهای خود نموده بودند بضابطه همه ساله در هر روز از روزهای جشن مذکور پیشکش یکے از بنده ها میگذشت و به تفصیل ملاحظه نموده انچه پسند خاطر می افتاد میگرفتم و باقی با و مرحمت میشد. سیزدهم فروردین مطابق بیست و نهم محرم عرضداشت اسلام خان رسید مشعر بر آنکه بمین عنایت الهی و برکت

توجه واقبال شاهنشاهی بنگاله از فساد عثمان افغان پاک گشت پیش از آنکه حقیقت این جنگ مرقوم میگردد سطرے چند از خصوصیات بنگاله در قلم می آورم بنگاله ملکی ست در نهایت وسعت در اقلیم دوم طول آن از بندر چاٹگام تا گرہی چهار صد و پنجاه کروه و عرض آن از کوهها ے شمالی تا پایان سرکار مداارن دو یست و بست کروه جمع آن تخمیناً شصت کرور دام بوده باشد حکام سابق آنجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یکهزار زنجیر فیل و چهار پنجهزار کشتی از نواره جنگی وغیره سرانجام می نموده اند از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او این ولایت در تصرف افغانان بود چون اورنگ سلطنت و فرمانروائی دار الملک هندوستان بوجود اشرف اقدس والد بزرگوارم زیب و زینت گرفت افواج قاهره برسر آن ملک تعین فرمودند و مدت مدیدی فتح آنجا را پیش نهاد همت داشتند تا آنکه ولایت مذکور بحسن سعی اولیاے دولت قاهره از تصرف داؤد کرانی که آخرین حکام آنجاست برآمد آن مخذول در جنگ خانجهان کشته گشت و لشکر او پریشان و متفرق گردید از ان تاریخ باز تا حال این ولایت در تصرف بندهاے درگاه است غایتاً پاره از بقایاے افغانان در گوشه و کنار این ملک مانده بودند و بعضے جاهاے دور دست را در تصرف داشته تا آن که رفته رفته اکثرے از ان جماعت زبون و عاجز گشتند و بولایاتے که متصرف بودند بدست اولیاے دولت قاهره در آمد چون انتظام امور سلطنت و فرمانروائی به محض فیض و فضل ایزدی باین نیازمند درگاه الٰهی مفوض گشت در سال اول جلوس راجه مان سنگه راکه به حکومت و دارائی آنجا مقرر بود بدرگاه طلب داشته قطب الدین خان را که به شرف کوکلتاشی من از سائر بنده ها امتیاز داشت بجاے او فرستادم در ابتداے در آمد بآن ولایت بدست یکی از فتنه کیشان که از تعینات آن ملک بوده درجه شهادت یافت و آن ناعاقبت اندیش نیز بجزاے عمل خود رسید و کشته گشت جهانگیر قلی خان را که صاحب صوبه و جاگیردار ولایت بهار بود بنا بر قرب جوار به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساخته حکم فرمودم که به بنگاله رفته آن ولایت را متصرف شود با سلام خان که در دار الخلافت آگره بود فرمان فرستادم که به صوبه بهار متوجه شد. و آن ولایت را به جاگیر خود مقرر شناسد چون اندک مدتے از حکومت داری جهانگیر قلی خان گذشت بواسطه زبونی آب و هواے آنجا بیماری صعب بهم رسانید در رفته رفته مرض قوی و قوی ضعیف گشته کار او بهلاکت انجامید چون خبر در گذشتن او در لاهور مسموع گردید فرمان باسم اسلام خان صادر گشت که صوبه بهار را با فضل خان سپرده خود بتاکید هرچه تمام تر روانه بنگاله گردد در تعین این خدمت بزرگ اکثر بنده هاے درگاه بنا بر خورد سالی و کم تجربگی او سخنان میگفتند چون جوهر ذاتی و استعداد فطری او منظور نظر

ع سه شصت کرور دام مساوی یک کرور و پنجاه لکه روپیه انگریزی میشود و سرکار اوڈیسه هم داخل صوبه بنگاله بود و این محاصل مع محاصل سرکار اوڈیسه است ۱۲

حق بین بود خود او را بجهت این خدمت اختیار نمودم بحسب اتفاق مهمات این ولایت بردشی از دسر انجام پذیرفت که از ابتدای
درآمد این ملک بتصرف اولیاء دولت ابد پیوند تا امروز هیچ کس از بندهای درگاه را میسر نشده بود یکی از کارهای نمایان او دفع
عثمان افغان مقهورست که مکرر در زمان حیات حضرت عرش آشیانی او را با افواج قاهره مقابله و مقاتله دست داد و دفع او میسر گشت
درین ولا که اسلام خان ڈھاکه را محل نزول خود ساخته بود و برفع و دفع زمینداران آن نواحی را پیش نهاد همت داشته بخاطر گذرانید
که فوجی بر سر عثمان مقهور و ولایت او باید فرستاد اگر اختیار دولت خواهی و بندگی نماید چه بهتر و الا بطریق دیگر تمردان او را سزا داده نیست
و نابود سازند چون شجاعت خان درهمان ایام به اسلام خان پیوسته بود قرعه سرداری این خدمت باسم او انداخته شد چندی دیگر از
بندها مثل کشور خان و افتخار خان و سید آدم بارهه و شیخ اچهی برادرزاده مقرب خان و معتمد خان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر
بندها به همراهی او تعین نمود و از مردم خود نیز جمعی همراه کرد در ساعتیکه مشتری کسب سعادت از وی نمود این جماعت را روانه ساخت
و میر قاسم پسر میرزا مراد را میر بخشی و واقعه نویس نمود و از زمینداران نیز چندی بجهت راهنمونی همراه کرد افواج نصرت قرین روانه
گشتند چون بحوالی قلعه و زمین او نزدیک شدند چندی از مردم زبان دان را به نصیحت او فرستادند تا او را دلالت بدولت خواهی نموده
از طریق بغی و طغیان براه صواب باز آورند چون غرور بسیار در کاخ دماغ او جا گرفته بود و همیشه هوای گرفتن این ملک بلکه دیگر داعیه ها
در سر داشت اصلا گوش به سخنان آن جماعت نه نموده مستعد جدال و قتال گردید و در کنار ناله که زمین آن تمام چهله و دلدل بود جای
جنگ قرار داد روز یکشنبه ۹ محرم شجاعت خان ساعت جنگ اختیار نموده افواج قاهره را مقرر ساخت که هر یک بجا و مقام خود رفته
آماده جنگ باشند عثمان دران روز قرار جنگ با خود نداده بود چون شنید که لشکرهای بادشاهی مستعد گشته آمده اند ناچار او هم سوار
شده به کنار ناله آمد و سوار و پیاده خود را در برابر افواج منصوره باز داشت چون هنگامه جنگ گرم گشت و فوج بفوج روبروی
خود متوجه گردید درین مرتبه اول آن جاهل خیره سر فیل مست جنگی خود را پیش انداخته بر فوج هراول می تازد بعد از زد و خورد بسیار
از سرداران هراول سید اعظم بارهه و شیخ اچهی بدرجه شهادت میرسند سردار برانغار افتخار خان هم در ستیز و آویز تقصیر نکرده جان
خود را نثار می نماید و جمعی که با او بودند آنقدر تلاش میکنند که پاره پاره میشوند همچنان گروه جرانغار کشور خان داد مردی و مردانگی داده
خود را فدای کار صاحب میسازد با آنکه تیره بختان نیز بسیاری زخمی و کشته شده بودند آن مدبر حساب لشکریان را از روی دانستگی
و فهیدگی بخاطر می آورد و مشخص خود میسازد که سرداران هراول و برانغار و جرانغار کشته شدند همین قول مانده از کشته شدن و زخمی
گشتن جمعیت خود پروا نکرده درهمان گرمی بر قول میتازد و درین جانب پسر و برادران و خویشان شجاعت خان و دیگر بندهاراه بران

گمراهان گرفته بر مثال شیران و پلنگان به پنجه و دندان تلاش میکردند چنانچه بعضے درجه شهادت یافتند. و جمعی که زنده ماندند زخمهاے منکر برداشتند
درین وقت فیل مستی گجپت نام که فیل اول او بوده بر شجاعت خان میدواند شجاعت خان دست بر برچهه برده بر فیل میزند. آن طور
فیل مستی را از برچهه چه پروا است دست به شمشیر برده دو شمشیر پے در پے میزند. ازان هم چه محابا بعد ازان جمدهر کشیده دو جمدهر میرساند
بآن هم بر نمیگردد و شجاعت خان را با اسپ زیر میکند بمجرد از اسپ جدا شدن جهانگیر شاه گفته بر می جهد. و جلودار او شمشیر دو دستی
بر دستهاے فیل رسانیده چون فیل بر زانو در می آید اتفاقاً جلودار فیلبان را از بالاے فیل بزیر میکشد و بهمان جمدهر که در دست داشت
درین پیادگی بنوعے بر خرطوم و پیشانی فیل میزند که فیل از الم آن فریاد زنان بر میگردد چون زخمها بسیار داشت به فوج خود رسیده
می افتد و اسپ شجاعت خان سالم بر میخیزد در حینیکه سوار میشد آن مخذولان فیل دیگر بر علمدار او میدوانند و علم او را با اسپ
زیر میکنند. و ازانجا شجاعت خان نعرهٔ مردانه بر کشیده علمدار را خبردار میسازد و میگوید که مردانه باش من زنده ام و در پاے علم
درین وقت تنگ هر کس از بنده هاے درگاه حاضر بودند دست به تیر و جمدهر و شمشیر برده بر فیل میدوند. و شجاعت خان هم خود را
رسانیده به علمدار نهیب میدهد که برخیز و اسپ دیگر جهت علمدار حاضر ساخته او را سوار میسازد و علمدار علم را برافراخته بر جاے خود
می ایستد در اثناے این گیر و دار تفنگی بر پیشانی آن مقهور میرسد که زننده آنرا هر چند تفحص کردند ظاهر نشد به مجرد رسیدن این تفنگ
ازان گرمی باز آمده میداند که ازین زخم جان بری نیست تا دو پهر هم با وجود چنین زخمی منکر مردم خود را به جنگ ترغیب می نمود و معرکه
قتال و جدال گرم بود بعد ازان غنیم رو گردانید و افواج قاهره سر در پے آنها می نهند و زده زده آن مخذولان را در محلے که دایره کرده
بودند در می آورند آن مخذولان به تیر و تفنگ مردم را نگاه داشته نمیگذارند که مردم بادشاهی بجا و مقام آنها در آیند. و چون ولی برادر
عثمان و ممریز پسر او و دیگر خویشان و نزدیکان او بر زخم عثمان مطلع میشوند بخاطر میگذرانند که ازین زخم خود او را خلاصی میسر نیست
اگر ما همچنین شکسته و ریخته به قلعه خود رویم یک کس زنده نخواهد رسید. صلاح درین است که امشب درهمین جا که دایره کرده ایم بمانیم
و آخر شب فرصت جسته خود را به قلعه خود رسانیم دو پهر از شب گذشته عثمان به جهنم واصل میگردد و در پهر سوم جسد بیجان او را برداشته
خیمه و اسبابے که همراه داشته اند در منزل گذاشته به محکمه خود متوجه میشوند قراولان لشکر فیروزی اثر ازین معنی خبر یافته شجاعت خان را
آگاه میسازند صبح دوشنبه دولتخواهان جمع شده صلاح می بینند که تعاقب باید نمود و نباید گذاشت که این تیره بختان نفس بر آورند
غایتاً بجهت ماندگی سپاهیان و کفن و دفن شهیدان و غمخواری مجروحان و زخمیان در پیش رفتن یا فرود آمدن متردد خاطر بودند
درین حالت عبد السلام پسر معظم خان با جمعے از بنده هاے درگاه که مجموع سی صد سوار و چهار صد توپچی باشند میرسند چون این جماعت

تازه زور در رسیدند بهمان قرارداد تعاقب نموده متوجه پیش شدند این خبر به دلی که بعد از عثمان سرمایه فتنه و فساد و شورش بود میرسید
که شجاعت خان بالشکر ظفر اثر با افواج دیگر تازه زور که الحال پیوسته اند اینک رسیده آمد چارهٔ خود جز این نمی بیند که بوسیله اخلاص
درست و بازگشت بطریق مستقیم و دولت خواهی به شجاعت خان رجوع آورد آخر الامر مردم درمیان داده پیغام میفرستند که آنکسی
که باعث فتنه و فساد بود رفت و ما جمعی که مانده ایم نسبت بندگی و مسلمانی درمیان ست اگر قول بدهند آمده شما را ببینیم و بندگی
درگاه اختیار کنیم و فیلان خود را برسم پیشکش بگذرانیم شجاعت خان و معتقد خان که در روز جنگ رسیده مصدر خدمات پسندیده
گشته بودند و سائر دولتخواهان به مقتضای وقت و مصلحت دولت قول داده و آن جماعت را تسلی ساخته روز دیگر دلی و پسران
و برادران و خویشان عثمان همگی آمده شجاعت خان و دیگر بنده ها را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل پیشکش گویان آورده گذرانیدند بعد از
انصرام این خدمت شجاعت خان و چندی از بنده های درگاه را در ادهار و طرف که در تصرف آن تیره روزگار بود گذاشته دلی و
افغانان را همراه گرفته بتاریخ ششم شهر صفر روز دوشنبه با افواج قاهره در جهانگیر نگر آمده باسلام خان پیوستند چون این اخبار مسرت آثار
در آگره باین نیازمند درگاه الهی رسید سجدات شکر بتقدیم رسانیده دفع و رفع این قسم غنیمی را محض از کرم بیدریغ واهب تعالی دانست
در برابر این نیکو خدمتی اسلام خان به منصب شش هزاری ذات سرفرازی یافت و شجاعت خان بخطاب رستم زمان سربلند گردید و
هزاری ذات و سوار بر منصب او اضافه فرمودم و دیگر بنده ها هر یک باندازهٔ خدمتی که از ایشان بفعل آمده بود بزیادتی منصب و دیگر
رعایتها ممتاز گشتند در مرتبه اول که این خبر رسید کشته شدن عثمان بطریق اراجیف مذکور میشد بجهت صدق و کذب این سخن به دیوان
لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفاول نمودم این غزل برآمد غزل

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم ... اندرین کار دل خویش بدریا فکنم
خورده ام تیر فلک باده بده تا سرمست ... عقده در بند کمر ترکش جوزا فکنم

چون این بیت بغایت مناسب مقام بود تفاول بآن نمودم بعد از چند روز دیگر خبر آمد که عثمان را تیر قضای بل خدای رسیده
هر چند تفحص نمودند زنندهٔ آن پیدا نشد بنا بر غرائبی که داشت اینمعنی مرقوم گردید ۱۶ فروردین ماه مقرب خان که از بنده های
عمده و محرم قدیم الخدمت جهانگیریست به منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفرازی یافته از بندر کهنبایت رسیده سعادت
ملازمت دریافت او را بجهت بعضی مصلحت ها حکم کرده بودم که به بندر گوه رفته و وزیرے را که حاکم گوه است ببیند و نفایسی
که در آنجا بدست آید جهت سرکار خاصه شریفه خریداری نماید حسب الحکم با استعداد تمام بگوه رفت و مدتی در آنجا بوده نفایسی که در آن
بندر بدست افتاد اصلا روی زر ندیده بهر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده گرفت چون از بندر مذکور معاودت نموده متوجه درگاه

گشت و اسباب نفایسی که آورده بود بدفعات از نظر گذرانید از هر جنس چیزها و تحفها داشت از انجمله جانورے چند آورده بود بسیار غریب و عجیب چنانچه تا حال ندیده بودم بلکه نام او را کسی نمیدانست حضرت فردوس مکانی اگرچه در واقعات خود صورت و اشکال بعضی جانوران را نوشته اند غالباً به مصوران نه فرموده اند که صورت آنها را تصویر نمایند چون این جانوران در نظر من بغایت غریب در آمده هم نوشتم و هم در جهانگیرنامه فرمودم که مصوران شبیه آنها را کشیدند تا حیرتی که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردد یکے از جانوران[ع] در جثه از طاؤس ماده کلان تر و از نر فی الجمله خوردتر گاهے که در مستی جلوه می نماید دم خود را و دیگر پرها را طاؤس آسا پریشان می سازد و به رقص در می آید نول او و پاے او شبیه نول و پاے خروس ست سر و گردن و زیر حلقوم او هر ساعت برنگے ظاهر میگردد وقتیکه در مستی است سرخ سرخ ست گویا که تمام را بمرجان مرصع ساخته اند و بعد زمانے همین جاها سفید میشود و بطریق پنبه بنظر در می آید و گاهے فیروزه رنگ ظاهر میگردد و بوقلمون آسا هر زمان برنگے دیگر دیده میشود و دو پارچه گوشتے که بر سر خود دارد بتاج خروس مشابه است غریب اینست که در هنگام مستی پارچه گوشت مذکور بطریق خرطوم از بالاے سر او تا یک وجب می آویزد و باز که آن را بالا میکشد چون شاخ کرگدن بر سر او مقدار دو انگشت نمایان میگردد و اطراف چشم او همیشه فیروزه گون ست و دران تغیر و تبدیل نمی رود و پرهاے او بالوان مختلف بنظر در می آید بر خلاف رنگهاے پر طاؤس دیگر میمونے آورده بود بهیأت غریب و شکل عجیب دست و پا و گوش و سر او بعینه میمون ست و روے او بروے روباه میماند رنگ چشمهاے او برنگ چشم باز لیکن چشم او از چشم باز کلان تر است از سر او تا سر دم یک ذرع معمول بوده است از میمون پست تر و از روباه بلند تر است پشم او بطریق پشم گوسفند و رنگ آن خاکستری است از بنا گوش تا زنخ سرخ ست میگون دم او از نیم ذرع دو سه انگشت دراز تر غالباً بخلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است بطریق دم گربه گاهے آوازے از و ظاهر میشود بطریق آواز آهو بره مجملاً خیلے غرایب دارد از مرغ دشتی که او را تدرو میگویند تا حال شنیده نشده که در خانه از و بچه گرفته باشند در زمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیار کردند که تخم و بچه بکنند نشد من فرمودم که چندے از نر و ماده او یکجا نگاه داشتند رفته رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که در زیر ماکیان گذاشتند در عرض دو سال مقدار شصت و هفتاد بچه بر آمد و تا پنجاه و شصت کلان شدند هر کس اینمعنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که در ولایت هم مردم سعی بسیار کردند مطلق تخم نداد و بچه از و حاصل نشد در همین ایام بر منصب مهابت خان هزاری ذات و پانصد سوار افزودم که چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد و منصب اعتمادالدوله از اصل و اضافه

[ع] این جانور را بزبان انگریزی ٹرکی می نامند و اهل هند پیرو میگویند و فارسی دانان هند به فارسی فیل مرغ نام نهاده اند و الحال به کثرت در هندوستان موجود ست ❊

چہار ہزاری ذات و ہزار سوار مقرر گشت و بر منصب مہا سنگھ نیز پانصدی ذات و سوار افزوده شد که اصل و اضافه سه ہزاری ذات و دو ہزار سوار بوده باشد و بر منصب اعتقاد خان پانصدی ذات و دویست سوار افزوده ہزاری ذات و سی صد سوار کردم خواجه ابو الحسن درین روزہا از دکن آمده سعادت ملازمت دریافت دولت خان که به فوجداری صوبه الٰه آباد و سرکار جونپور تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بر منصب او که ہزاری بود پانصدی افزوده شد. روز شرف که ۱۹ فروردین بوده باشد بر منصب سلطان خرم راکه ده ہزاری بود به دوازده ہزاری سرفراز ساختم اعتبار خان راکه به منصب سه ہزاری ذات و ہزار سوار سربلند بود چہار ہزاری کردم مقرب خان که منصب او دو ہزاری ذات و ہزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزودم و بر منصب خواجه جہان که دو ہزاری ذات و ہزار و دویست سوار بود پانصدی دیگر اضافه فرمودم چون ایام نوروز بود اکثر بنده ہا با اضافه منصب سرفرازی یافتند درین تاریخ دلیپ از دکن آمده ملازمت نمود چون پدر او رای رای سنگه وفات یافته بود او را بخطاب رای سربلند ساخته خلعت پوشانیدم پسر دیگر داشت سورج سنگه نام باوجود آنکه دلیپ پسر ٹیکه او بود میخواست که سورج سنگه جانشین او باشد بتقریب محبتی که با مادر او داشت در وقتیکه احوال وفات او نذکور میشد سورج سنگه از کم خردی و خردسالی بعرض رسانید که پدر مرا جانشین خود ساخته ٹیکه داده است این عبارت مرا خوش نیامد فرمودم که اگر پدر ترا ٹیکه داده است ما دلیپ را سرفراز ساخته ٹیکه میدہیم و بدست خود او را ٹیکه کشیده جاگیر و وطن پدر او را با و مرحمت کردم به اعتماد الدوله دوات و قلم مرصع عنایت شد لکھمی چند راجه کمائون که از راجہای معتبر کوہستان ست و پدر او راجه او در ہم در زمان حضرت عرش آشیانی آمده بود در وقت آمدن التماس نمود که پسر راجه ٹوڈرمل آمده دست مرا گرفته به ملازمت آورد بنا بر التماس او پسر راجه به آوردن او مقرر گشته بود لکھمی چند ہم التماس نمود که پسر اعتماد الدوله آمده مرا به ملازمت آورد شاه پور را فرستادم که او را به ملازمت آورد و از تحفہای کوہستان خود اسپان گوٹ اعلی و جانوران شکاری از باز و جره و شاہین و قطاس و نافہای مشک و پوستہای آہوی مشک که نافه بران بند بود و شمشیر ہای که بزبان آنہا کھانڈه میگویند و خنجر که بزبان آنہا کٹاره میگویند و از ہر جنس چیزہا آورده گذرانید در میان راجہای این کوہستان راجه مذکور باینکه طلای بسیار دارد معروف و مشہور ست میگویند که کان طلا در ولایت اوست بجہت طرح عمارت دولتخانه لاہور خواجه جہان خواجه دوست محمد را که درین کار مہارت تمام دارد فرستادم چون مہمات دکن بجہت نفاق سرداران و بے پروائی خان اعظم صورت خوبی پیدا نه کرد و شکست عبد الله خان دست داد خواجه ابو الحسن را که بجہت تحقیق این قضایا طلبیده بودم بعد از تحقیق و تفحص بسیار ظاہر شد که شکست عبد الله خان بار ہمه از غرور و تیز جلوئیہا و سخن

تشنو بیهائے او و پارۀ به منصب نفاق و بے اتفاقی امرائے واقع شده بود مجملاً قرارداد آن بود که عبدالله خان از جانب ناسک
ترهنگ با لشکر گجرات و امرائے که به همراه او تعین یافته بودند روانه گردد این فوج به سرداران معتبر و امرائے کارطلب مثل راجه
رامداس و خان عالم و سیف خان و علی مردان بهادر و ظفر خان و دیگر بندها آراستگی تمام داشت عدد لشکر از ده هزار گذشته
و به چهارده هزار رسیده و از جانب برار مقرر بود که راجه مان سنگه و خان جهان و امیرالامرا و بسیارے از سرداران متوجه شوند و این
دو فوج از کوچ و مقام یکدیگر خبردار باشند تا در تاریخ معین از دو جانب غنیم را در میان گیرند اگر این ضابطه منظور می بود و دلها
متفق میگشت و غرضها دامن گیر نمی شده غالب ظن آن بود که الله تعالی فتح روزی کردی عبدالله خان چون از گهاٹیها گذشت
و بر ولایت غنیم در آمد مقید نه شد که قاصدان فرستاده از آن فوج خبرے بگیرد و بموجب قرارداد حرکت خود را با حرکت آنها
موازنه نموده چنان کند که در روز و وقت معین غنیم را در میان گیرند بلکه تکیه بر قوت و قدرت خود کرده این معنی را در خاطر آورد
که اگر به تنهائی این فتح از جانب من شود بهتر خواهد بود این داعیه را در خاطر قرار داده هرچند رامداس خواست که با و قرار دهد که
بتانی و آهستگی پیش میرفته باشد فائده نکرد غنیم که از و ملاحظه تمام داشت جمعی کثیر از سرداران و ترکیان بر سر او فرستاده بودند و روزها
با ایشان دو خورد میکردند و شبها باندختن بان و اقسام آتشبازی تقصیر نمی کردند تا آنکه غنیم نزدیک شد و اصلا از آن فوج با و خبرے
نرسید هرچند بدولت آباد که محل جمعیت دکنیان بود نزدیک میرسد عنبر سیاه رو یکے از اطفال را که نسبت قرابت به سلسله نظام الملکیه
باعتقاد او وارد و بجهت آنکه مردم از دل و جان سرداری او قبول کنند به سرورے برداشته دست او گرفته و خود را پیشوا و سردار قرار داده
مرتبه مرتبه مردم میفرستد و کثرت و ازدحام غنیم زمان زمان بیشتر میشد تا آنکه هجوم آورده باندختن بان و دیگر اقسام آتشبازی کار را
برو تنگ ترساختند آخر الامر دولتخواهان صلاح دیدند که از آن فوج مددے نرسید و دکنیان تمام رو بما نهاده اند مصلحت دولت
در آنست که بالفعل بازگشته سرانجام دیگر نموده شود همگی یک دل و یک زبان شده پیش از طلوع صبح صادق روانه شدند تا سرحد
ولایت خود دکنیان همراه بودند و هر روز فوجے با فوجے روبرو گشته در زد و خورد تقصیرے نمی نمودند درین روز چندے از جوانان
مردانه کارطلب بکار آمدند علی مردان خان بهادر داد بهادرے و مردانگی داده زخمهائے منکر برداشت و زنده بدست غنیم افتاده
معنی حلال نمکی و جان فشانی را به همراهان خود فهمانید و ذوالفقار بیگ هم ترددات مردانه نموده بانی به پائے او رسید و بعد از
دو روز دیگر در گذشت چون بولایت راجه بهرجو که از دولتخواهان درگاه است داخل شدند آن جماعت بازگشتند و عبدالله خان
متوجه گجرات گردید سخن این ست که اگر در رفتن عنان کشیده میرفت و میگذاشت که آن فوج دیگر با و ملحق میشد کار خاطرخواه ادا یافت

دولت قاهره صورت می یافت بمجرد آنکه خبر برگشتن عبدالله خان به سرداران فوج که از راه برار متوجه بودند رسید دیگر توقف
را مصلحت ندیده بازگشتند و در عادل آباد که حوالی برهانپور واقع است باردوی پرویز ملحق شدند چون این اخبار در آگره بمن
رسید شورش تمام در طبیعت خود یافتم و عزیمت نمودم که خود متوجه شده این ملازمان صاحب کشته را از بیخ و بنیاد براندازم امرا
و دولتخواهان بدین معنی اصلا راضی نه شدند خواجه ابوالحسن بعرض رسانید که مهمات آنطرف را بر دستی که خانخانان فهمیده دیگری فهمیده
او را باید فرستاد تا این مهم از نظام افتاده را انتظام آورده به مصلحت وقت صلحی در میان اندازد تا بمرور سرانجام بر اصل نموده شود دیگر
دولتخواهان باین مقدمه همراز گشته راییهای همه باین قرار یافت که خانخانان را باید فرستاد و خواجه ابوالحسن نیز همراه برود و به همین
قرارداد او و دیوانیان مهم سازی خانخانان و همراهیان او نموده روز یکشنبه هفتدهم اردی بهشت سنه هفت مرخص گشت شاه نواز
خان و خواجه ابوالحسن و رزاق بردی اوزبک و چندی دیگر از همراهان در همین تاریخ تسلیم رخصت نمودند خانخانان به منصب
شش هزاری ذات سرفرازی یافت شاه نواز خان سه هزاری ذات و سوار را تسلیم نموده داراب خان باضافه پانصدی ذات و
سی صد سوار که مجموع دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار باشد سربلند گردیده و برحمن داد پسر خرد او هم منصب لائق دادم بخانخانان
خلعت فاخره و خنجر مرصع و فیل خاصه با تلایر و اسب عراقی عنایت نمودم و همچنین به پسران و همراهان او نیز خلعت و اسب مرحمت
کردم و در همین ماه معزالملک با پسران از کابل آمده به سعادت آستان بوسی سرفراز گشت شیام سنگه و رای منگت بعهده که از
تعینات لشکر بنگش بودند حسب الالتماس قلیچ خان بزیادتی منصب سربلندی یافت شیام سنگه هزار و پانصدی بود پانصدی دیگر بر
منصب او اضافه شد و رای منگت نیز بزیادتی منصب مفتخر گردید مدتی بود که اخبار بیماری آصف خان میرسید و چند مرتبه رفع
مرض شده و باز عود نمود تا آنکه در برهانپور در سن شصت و سه سالگی درگذشت فهم و استعدادش بغایت خوب بود غایتاً
چست و شستگی طبعش غالب بود شعر هم میگفت خسرو شیرین بنام من نظم کرده مسمی به نورنامه در زمانه والد بزرگوارم بدرجه امارت و وزارت
رسیده بود با آنکه در زمان بادشاه زادگی چند مرتبه از و سبکیهای به فعل آمده و اکثر مردم بلکه خسرو هم براین مذاق بود که بعد از
جلوس من نسبت باو ناخوشیها بفعل خواهد آمد بخلاف آنچه در خاطر او و دیگران قرار یافته بود در مقام رعایت شده او را به منصب
پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و بعد از آنکه مدتی وزیر صاحب استقلال شد بمدد رعایت احوال او دقیقه فرو گذاشت
نه شد و بعد از فوت او فرزندان او را منصبها داده رعایتها کردم آخر الامر ظاهر شد که نیت و اخلاص او درست نبوده و نظر بر
اعمال ناقص خود کرده همیشه از من توهمی در خاطر داشته از قضیه و شورشی که در راه کابل واقع شد میگویند خبردار بوده بلکه تقویت

آن تیره بختان می نمود بارے مرا باور نمی افتاد که در برابر این رعایت و شفقت مصدر نا دولتخواهی و تیره بختی گردد باندک فاصله در بست
و پنجم همین ماه که اردی بهشت باشد خبر فوت میرزا غازی رسید میرزا مشار الیه از حاکم زاده های ٹھٹه از ذات ترخانیاست در زمان
والد بزرگوارم پدر او میرزا جانی دولت خواهی اختیار نموده همراهی خانخانان که بر سر ولایت او تعین یافته بود در قرب لاهور بشرف
ملازمت استسعاد یافت و بکرم بادشاهانه ولایت او را بدو ارزانی داشتند و خود ملازمت در بار اختیار نموده مردم خود را بجهت
حفظ و حراست ٹھٹه رخصت کنانید تا بود در ملازمت گذرانید آخر الامر در برهانپور وفات یافت میرزا غازی خان ولد او که در ٹھٹه
بود بموجب فرامین عرش آشیانے بایالت و حکومت آن دیار سرفرازی یافت به سعید خان که در بهکر بود حکم شده که او را دلاسا نموده
بدرگاه آورد خان مشار الیه کسان فرستاده او را بدولتخواهی دلالت نمود آخر الامر او را به آگره آورده بشرف پابوس والد بزرگوارم
سرفراز گردانید در آگره بود که حضرت عرش آشیانے شنقار شدند و من بر تخت دولت جلوس نمودم بعد از انکه خسرو را تعاقب
نموده به لاهور داخل شدم خبر رسید که امراے سرحد خراسان جمعیت نموده بر سر قندهار آمده اند و شاه بیگ حاکم آنجا در قلعه تحیلی
شده و منتظر کمک است بالضرورت فوجی به سرداری میرزا غازی و دیگر امرا و سرداران به کمک قندهار تعین شدند این فوج چون
بحوالی قندهار میرسد لشکر خراسان قوت توقف در خود نا دیده معاودت نمود میرزا غازی به قندهار در آمده ملک و قلعه را
به سردار خان که به حکومت آنجا مقرر گشته بود سپرده و شاه بیگ خان بجاگیر خود متوجه گشت و میرزا غازی از راه بهکر عزیمت لاهور نمود
و سردار خان باندک مدتے که در قندهار بود وفات یافت و باز آن ولایت محتاج به سردار صاحب وجودے گشت درین مرتبه
قندهار را اضافه ٹھٹه نموده به میرزا غازی مرحمت نمودم از ان تاریخ تا زمان رحلت در انجا به لوازم حفظ و حراست قیام و اقدام
می نمود سلوک او با متردین به عنوان پسندیده بود چون عوض میرزا غازی سردارے به قندهار بایست فرستاد ابو النبی اوزبک
را که در ملتان و آن حدود واقع بود بدین خدمت مامور ساختم منصب او هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود سه هزاری ذات
و سوار مقرر نمودم و به خطاب بهادر خانی و علم سربلندی یافت و حکومت دهلی و حفظ و حراست آن ولایت به مقرب خان مقرر
گشت درویش خواص را که از خدمتگاران نزدیک والد بزرگوارم بود بخطاب خواص خانی و منصب هزاری ذات و پانصد
سوار سرفراز ساخته فوجداری سرکار قنوج را بدو مرحمت نمودم چون صبیه اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله را بجهت خرم خواستگاری
نموده بودم و مجلس کدخدائی او در میان بود روز پنجشنبه هجدهم خورداد به منزل او رفته یک روز و یک شب آنجا بودم پیشکشها
گذرانید و بیگمان و مادران خود و خادمان محل را توره ها سامان داده بامراے سر دیا ها عنایت نموده عبد الرزاق را که بخشی در خانه بود

بجہت سرانجام ولایت ٹھٹھہ فرستادم کہ تا تعین سردار صاحب وجود سپاہی و رعیت آنجا را دلاسا نمودہ آن ولایت را در قید ضبط در آورد باضافہ منصب وعنایت فیل و پرم نرم خاصہ سرفرازی یافتہ مرخص گشت معز الملک را بجاے او بخشی ساختم و خواجہ جہان کہ بدیدن عمارت لاہور و قرار طرح آن مرخص گشتہ بود در اواخر ہمین ماہ آمدہ ملازمت کرد مرزا عیسی ترخان از خویشان مرزا غازی در لشکر دکن تعین بود بجہت مصلحت ٹھٹھہ اورا طلبیدہ بودم در ہمین تاریخ بخدمت استسعاد یافت چون قابل رعایات و تربیت بود بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار ممتاز گشت خون پارہ بر مزاج غلبہ کردہ بود با ستصواب اطبا در چہار شنبہ ماہ مذکور قریب بیک آثار خون از دست چپ خود کشیدم چون خفت و سبکی تمام دست داد بخاطر رسید کہ اگر در محاورات خون کشیدن را سبک شدن میگفتہ باشند بہتر خواہد بود و الحال ہمین عبارت گفتہ میشود بمقرب خان کہ فصد نمودہ بود دکھپوہ مرصع عنایت کردم کشن داس مشرف فیلخانہ و اصطبل کہ از زمان حضرت عرش آشیانی تا حال متصدی آن دو خدمت بود و عمرہا آرزوے خطاب راجگی و منصب ہزاری ذات داشت و قبل ازین بخطاب سرفرازی یافتہ بود الحال بمنصب ہزاری کام روا گشت میرزا رستم ولد سلطان حسین میرزاے صفوی را کہ در لشکر دکن تعین بود حسب الالتماس اورا طلب نمودہ بودم روز شنبہ نہم ماہ تیر با فرزندان آمدہ ملازمت کرد یک قطعہ لعل و چہل و شش دانہ مروارید بپیشکش گذرانید بمنصب تاج خان حاکم بھکر کہ از امراے قدیم این دولت ست پانصدی ذات و سوار افزودہ شد قضیہ فوت شجاعت خان از امور غریبہ و عجیبہ است بعد از آنکہ مصدر خدمتی گشت و اسلام خان اورا بسرکار اوڈیسہ رخصت میکند در اثناے راہ شبی برمادہ فیل چوکندے دار سوار میشود و خواجہ سراے خردسالی را بر عقب خود جاے میدہد وقتیکہ از دور دوے خود برمی آید فیل مستی بر سر راہ بستہ بودند آن فیل از آواز سم اسپان و حرکت سواران در صدد آن میشود کہ زنجیر بگسلاند بدین جہت شور و غوغاے بلند میشود چون این شور و غوغا بگوش خواجہ سرا میرسد مضطربانہ شجاعت خان را کہ در خواب یا در بیشعوری شراب بود بیدار می سازد و میگوید کہ فیل مست باز شدہ و متوجہ این طرف ست بمجرد شنیدن این سخن مضطرب شدہ از پیش چوکندی خود را بزیر می اندازد بعد از انداختن انگشت پاے او بسنگے رسیدہ شگافتہ میشود و بہمین زخم بعد از دو سہ روز درمی گذرد مجملاً از شنیدن این مقدمہ حیرت تمام دست داد جوان مردانہ بمجرد فریادی کہ با و رسد یا سخنی کہ از خردسالی بشنود این قسم مضطرب شدہ بیتابانہ خود را از بالاے فیل انداز د در واقع جاے حیرت است در ۱۹ ماہ تیر خبر این حادثہ بمن رسید پسران اورا بنوازشات و منصبہا دلجوئی کردم اگر این قضیہ اورا دست نمی داد چون خدمت نمایانے کردہ بود برعایتہا و شفقتہا سرفرازی می یافت —

با قضا بر نمی توان آمد

یکصد و شصت زنجیر فیل نر و ماده اسلام خان از بنگاله فرستاده بود درین روزها از نظر گذشت و داخل فیل خانهٔ خاصهٔ شریفه گشت راجه ٹیک چند راجه کمایون استدعای رخصت نمود چون به پدر او در زمان عرش آشیانی یک صد راس اسپ مرحمت شده بود بهمان دستور باو مرحمت کردم و فیل نیز داده شد و تا اینجا بود به خلعتها سرفرازی یافت و خنجر مرصع هم دادم به برادران او نیز خلعتها و اسپها داده شد ولایت او را بدستور سابق باو عنایت فرمودم شادمان و کامروا بجا و مقام خود باز گشت به تقریبی این بیت امیرالامرا خوانده شد

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق — یک زنده کردن تو بصد خون برابر است

چون طبع من موزون است گاهی باختیار گاهی بی اختیار مصراعی و رباعی یا بیتی در خاطرم سر میزند. این بیت بر زبان گذشت —

از من متاب رخ که نیم بی تو یک نفس — یک دل شکستن تو بصد خون برابر است

چون خوانده شد هر کس که طبع نظمی داشت درین زمین بیتی گفته گذرانید ملا علی احمد مهر کن که احوال او پیش ازین گذشت بد نه گفته بود —

ای محتسب ز گریهٔ پیر مغان بترس — یک خم شکستن تو بصد خون برابر است

ابو الفتح دکنی که از امرای معتبر عادل خان بود و قبل ازین بدو سال دولت خواهی اختیار نموده خود را داخل اولیای دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد به ملازمت آمد و منظور عنایت و تربیت گشته به شمشیر خاصه و خلعت سرفرازی یافت و بعد از چند روز اسپ خاصه نیز بدو مرحمت نمودم خواجگی محمد حسین که به نیابت برادرزاده خود به کشمیر رفته بود چون خاطر از مهمات آنجا جمع ساخت درین روزها آمده ملازمت نمود چون به حکومت پٹنه و دارائی آنجا سرداری بایست فرستاد بخاطر رسانیدم که مرزا رستم را فرستم منصب او را که پنج هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود پنج هزاری ذات و سوار ساخته بتاریخ ۲۶ جمادی الثانی مطابق دوم شهریور تسلیم حکومت پٹنه نموده فیل خاصه با اسپ و زین مرصع و شمشیر مرصع و خلعت فاخره داده رخصت نمودم و پسران او و پسران مظفر حسین خان مرزائی برادر او باضافهای منصب و فیل و اسپ و خلعت سرفرازی یافته بهمراهی او مرخص گشتند رای دلیپ را کومکی مرزا رستم تعین نمودم چون جا و مقام او نزدیک بآن حدود است جمعیت خوب دران خدمت حاضر سازد پانصدی ذات و سوار بر منصب او افزودم که دو هزاری ذات و هزار سوار باشد. فیل هم عنایت شد ابو الفتح دکنی در سرکار ناگور و آن حدود جاگیر یافته بود مرخص گشت که هم سرانجام جاگیر خود و هم به حفظ و حراست آن ملک قیام نماید خسرو بی اوزبک به فوجداری سرکار

میوات تعیین شد بمنصب ادهشتصدی ذات وسی صد سوار بود الحال بهزاری ذات وپانصد سوار حکم شد و اسپ نیز بدو مرحمت
نمودم چون نظر بر خدمت قدیم مقرب خان نمودم بخاطر رسید که آرزوی در دل او نباید گذاشت منصب او را کلان کرده بودم جاگیر
خوب یافته بود آرزوی علم و نقاره داشت باین عنایت هم سرفراز و کامروا گشت وصلح بسر خوانده خواجه بیگ میرزا صفوی بسیار
جوانک پر تردد و کار طلب است او را بخطاب خنجر خانی سرگرم خدمت ساختم روز پنجشنبه ۲۲ شهریور موافق ... رجب ... در منزل
مریم الزمانی مجلس وزن شمسی منعقد گشت باین روش خود را وزن کردن طریق ستوده است حضرت عرش آشیانی ... بوده
گرم بودند این روش را پسندیده هر سال خود را دو مرتبه باقسام فلزات از طلا و نقره وغیره و اکثر اقمشه نفیسه وزن میفرمودند یکمرتبه
مطابق سال شمسی و دیگر موافق سال قمری و مجموع آنرا که قریب بیک لک روپیه است بفقرا و ارباب احتیاج تقسیم میکردند من هم
این سنت سنیه را مرعی میدارم و بهمان دستور خود را وزن نموده آن اجناس را به فقرا میدهم معتقد خان دیوان بنگاله چون از آن
خدمت معزول گشت پسران و برادران و بعضی خدمتگاران عثمان را که اسلام خان بهمراهی او بدرگاه فرستاده بود بعد از ملازمت
بنظر اشرف گذرانید و تعهد احوال هریک از افغانان بعهده یکی از بندهای معتبر مقرر شد و پیشکش خود را که بست و پنج زنجیر
فیل و دو قطعه لعل و پهول کٹاره مرصع و خواجه سرایان معتبر و تمشه بنگاله وغیره ترتیب داده بود بنظر درآورد و میرمیران پسر سلطان خواجه
که در لشکر دکن تعیین بود به طلب سعادت آستانبوسی دریافت یک قطعه لعل به پیشکش گذرانید چون میان قلیچ خان که سردار لشکر
بنگش بود که سرحد کابل است و میان امرای آن صوبه که بهمراهی و سرداری او تعیین یافته اند ... خان دوران نزاع و گفت و
شنود بود بجهت تحقیق آنکه ناسازی از جانب کیست خواجه جهان را فرستادم یازدهم ماه مهر معتقد خان بمنصب والای بخشی گری
سرفرازی یافت منصب او بهزاری ذات و سی صد سوار مقرر گشت دیگر مرتبه بر منصب مقرب خان باره افزودم منصبش دو هزاری
و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار بود پانصدی دیگر باضافه شد که سه هزاری ذات و دو هزار سوار بوده باشد حسب الالتماس
خانخانان فریدون خان برلاس بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرفراز گردید و رای منوهر
هزاری ذات و هشت صد سوار شد و راجه نرسنگه دیو به منصب چهار هزاری ذات و دو هزار و دو بست سوار سرفراز شد بهارت
را که نبیره رام چند بندیله است بعد از گذشتن رام چند به خطاب راجگی سرفراز ساختم ظفر خان از صوبه گجرات بموجب طلب
در بست و هشتم آبان آمده ملازمت کرد یک قطعه لعل و سه دانه مروارید پیشکش گذرانید ششم آذر مطابق سوم شوال از برهانپور
خبر رسید که امیر الامرا روز یکشنبه بست و نهم آبان در پرگنه نهال پور فوت کرد بعد از بیماری که او را در لاهور دست داده بود

دیگر شعور و هوش از و کمتر ظاهر میشد. بحافظه اش نقصان تمام راه یافته بود اخلاص بسیار داشت حیف که از و فرزندی نماند
که قابل تربیت و رعایت باشد. چین قلیچ خان که از پیش پدر خود که در پیشاور بود آمده بستم آذر ملازمت کرد یک صد مهر و یک صد روپیه
نذر گذرانید و پیشکش خود را از اسپ و قمشه و دیگر اجناس که همراه داشت بنظر در آورد ظفر خان را که از خانه زادان و کوکه زاده های
معتبر است نواخته بصاحب صوبگی بهار سرفراز ساختم و منصب پانصدی ذات و سوار افزوده سه هزاری ذات و دو هزار سوار
مقرر داشتم و با برادران بخلعت و اسپ سرفرازی یافته در ان صوبه رخصت شد همیشه آرزوی او این بود که بخدمت علیحده سرفرازی
یابد تا جوهر خود را به فهماند من هم خواستم که او را بیازمایم این خدمت را محک آزمایش او ساختم چون هنگام سیر و شکار بود در روز شنبه
دوم ذیقعده مطابق چهارم ماه دی از دار الخلافت آگره به قصد شکار بر آمدم و در باغ دهره منزل شد. و چهار روز دران باغ
توقف افتاد روز دهم ماه مذکور خبر فوت سلیمه سلطان بیگم که در شهر بیمار بودند شنیده شد. والده ایشان گلرخ بیگم صبیه حضرت
فردوس مکانی بودند و پدر ایشان میرزا نور الدین محمد از خواجه زاده های خواجه نقشبند اند به جمیع صفات حسنه آراستگی داشتند
در زنان این مقدار هنر و قابلیت کم جمع میشود حضرت جنت آشیانی این خواهر زاده خود را از روی شفقت تمام نامزد بیرام خان
نموده بودند بعد از شنقار شدن ایشان در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی این کدخدائی واقع شده پس از کشته شدن
خان مشار الیه والد بزرگوارم ایشان را به عقد خود در آورده بودند در سن شصت سالگی به رحمت خدا واصل گشتند همان روز از باغ
دهره کوچ شد. اعتماد الدوله را جهت سرانجام برداشتن ایشان فرستادم و در عمارت باغ مندا کر که بیگم خود ساخته بودند فرمودم
که ایشان را نهادند در هفدهم ماه دی میرزا علی بیگ اکبر شاهی از لشکر دکن آمده ملازمت نمود خواجه جهان که به صوبه کابل مرخص
شده بود در بیست و یکم ماه مذکور باز گشته سعادت خدمت دریافت و مدت رفتن و آمدن او به سه ماه و یازده روز کشیده و دوازده
مهر و دوازده روپیه نذر گویان آورد در همان روز راجه رامداس نیز از لشکر فیروزی اثر دکن آمده ملازمت کرد و یک صد و یک مهر
نذر گذرانید چون بامرای دکن خلعت زمستانی فرستاده نشده بود بدست حیات خان فرستاده شد و چون بنادر سورت بجاگیر
قلیچ خان مقرر بود چین قلیچ را بجهت ضبط و حراست آنجا التماس نمود که مرخص گردد در بیست و هفتم دی به خلعت و خطاب خانی
و علم سرفراز گشته مرخص شد. بجهت نصیحت امرای کابل و ناسازی که میان ایشان و قلیچ خان واقع بود راجه رامداس را
فرستادم و اسپ و خلعت و سی هزار روپیه مدد خرج عنایت شد در ششم بهمن که پرگنه باری محل نزول بود خبر فوت خواجگی محمد حسین
که از بنده های قدیم الخدمت این دولت بود رسید برادر کلان او محمد قاسم خان در زمان والد بزرگوارم رعایت کلی یافته بود و

خواجگی محمد حسین هم بخدمات که از روے اعتماد فرموده شود مثل بکاولی و امثال آن سرفراز میگشت از و فرزندے نماند و کوسه بود
که اصلا در محاسن و بروت او یک موئے ظاهر نمی شد در وقت سخن کردن هم بسیار فریاد میکرد مثل خواجه سرایان فهمیده می شد
دیگر شاه نواز خان که خانخانان از برهانپور بجهت عرض بعضے معروضات روانه ساخته بود در پانزدهم ماه مذکور آمده ملازمت
کرد یک صد مهر و یک صد روپیه نذر گذرانید چون معاملات دکن بجهت تیز جلوئیهاے عبدالله خان و نفاق امرا صورت خوبی پیدا
نکرد دکهنیان راه سخن یافته بامرا و دولتخواهان آنجا حکایت صلح درمیان آوردند و عادل خان طریقه دولتخواهی اختیار نموده
التماس کرد که اگر مهم دکن به من رجوع شود چنان کنم که بعضے محال که از تصرف اولیاے دولت برآمده باز به تصرف درآید دولتخواهان
نظر بر مصلحت وقت نموده این معنی را عرضداشت نمودند و تجویز یک گونه شد و خانخانان تعهد سرانجام مهمات آنجا کرد و نجان اعظم
که همیشه خواهان دفع و رفع راناے مقهور بود و این خدمت را بجهت کسب ثواب التماس می نمود حکم شد که به مالوه که بجاگیر
او مقرر است رفته بعد از سرانجام متوجه این خدمت گردد و بر منصب ابو النبی اوزبک هزاری ذات و پانصد سوار دیگر افزوده
چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد. مدت شکار دو ماه و بیست روز کشید درین ایام همه روز متوجه شکار
بودم چون به نوروز عالم افروز پنج شش روز بیش نمانده بود بجهت معاودت نموده بیست و چهارم اسفندار به باغ دهره محل
نزول گشت و مقربان و جمعے از منصبداران که حسب الحکم در شهر مانده بودند درین روز آمده ملازمت کردند مقرب خان صراحی
مرصع و کلاه فرنگی و کنجشک مرصع پیشکش گذرانید سه روز در باغ مذکور توقف واقع شد روز بیست و هفتم اسفندار داخل شهر شدم
درین مدت دویست و بست و سه راس آهو وغیره و نود و پنج نیله گاو و دو خوک و سی و شش قطعه کاروانک وغیره و یکهزار و چهارصد
و پنجاه و هفت ماهی شکار شد +

جشن هشتمین نوروز از جلوس همایون

سنه هشتم جلوس مطابق محرم سنه ۱۰۲۲ هه

شب پنج شنبه بست و هفتم محرم مذکور مطابق غره فروردین سنه جلوسی بعد از گذشتن سه نیم گهڑی حضرت نیر اعظم از برج حوت
در برج حمل که خانه فرحی و فیروزی اوست نقل نمودند. و صباح آنکه روز نوروز عالم افروز بود مجلس جشن به آئین همه سالها ترتیب
و تزئین یافت و آخر هاے آن روز بر تخت دولت جلوس واقع شد و امرا و اعیان دولت و مقربان درگاه تسلیم و مبارک بادے

بجا آورند. و درین ایام خجسته فرجام همه روزه بدولتخانهٔ خاص و عام برمی آمدم و مطالب و مقاصد و مدعیات بعرض میرسید و پیشکشهای
بنده‌های درگاه از نظر میگذشت. ابو النبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود، بنظر درآمد. در نهم ماه مذکور
افضل خان از صوبهٔ بهار آمده ملازمت نمود و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و یک زنجیر فیل بنظر درآورد. و در دوازدهم پیشکش
اعتماد الدوله گذشت از جواهر و اقمشه و دیگر اجناس آنچه خوش او فتاد بدرجهٔ قبول پیوست. و از فیلان پیشکش افضل خان ده زنجیر دیگر درین
روز دیده شد. در سیزدهم پیشکش تربیت خان بنظر درآمد. معتقد خان منزلی در آگره خریداری نمود و چند روزی در آنجا بسر برد، و دیت مقصیت
پی در پی او را دست داد. شنیده ایم که بر چهار چیز حکم سعادت و نحوست میکنند: اول بر زن، دوم بر بنده، سوم بر منزل، چهارم بر اسپ. برای
بجهت دانستن سعادت و نحوست خانه ضابطه قرار یافته بلکه میگویند که به صحت پیوسته است. اندک زمین را از خاک خالی باید کرد و باز آن
خاک را در آن سرزمین می باید ریخت؛ اگر برابر آید میانه است، آن خانه را نه سعد میتوان گفت نه نحس، و اگر کم گردد بر نحوست آن حکم میکنند،
و اگر زیاده آید سعد و مبارک است. در چهاردهم پیشکش اعتبار خان بنظر گذشت و آنچه مقبول او فتاد برداشته شد. منصب اعتبار خان
که هزاری و سی صد سوار بود دو هزاری و پانصد سوار شد. پانصدی ذات و پنجاه سوار به منصب تربیت خان افزودم که دو هزاری ذات
و هشت صد و پنجاه سوار بوده باشد. هوشنگ پسر اسلام خان که در بنگاله پیش پدر خود بود، آمده درین روزها ملازمت کرد و چندی از
مردم مگهه را که ملک ایشان متصل پیگو و ارخنگ است بلکه در نواح این ولایت هم در تصرف آنهاست همراه آورده بود. از کیش و روش
آنها مقدمات تحقیق شد. مجملاً حیوانی چند اند بصورت آدمی، از حیوانات بری و بحری همه چیز میخورند و هیچ چیز در کیش ایشان منع نیست
و با همه کس میخورند. و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند. صورتهای ایشان بقراقلماق شبیه است. اما زبان ایشان
تبتی است و اصلا بترکی نمی ماند. و همین یک کوهست که یکسر آن بولایت کاشغر متصل است و سر دیگر آن بولایت پیگو. دینی درست و
آئینی که از آن تعبیر بدینی توان کرد ندارند. از دین مسلمانی دور و از کیش هندو مهجور اند. دو سه روزی بشرف مانده. فرزند خرم خواهش
نمود که به منزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز از نظر بگذرد. التماس او درجهٔ قبول یافت. یک روز و یک شب در منزل آن فرزند
توقف نموده شد. پیشکشهای خود را بنظر درآورد. آنچه پسند خاطر او فتاد گرفته شد، تتمه را باو بخشیدم. روز دیگر مرتضی خان پیشکش خود را
گذرانید. از هر جنس چیزها سامان نموده بود. تا روز شرف هر روز پیشکش یکی از امرا بلکه دو سه از نظر میگذشت. روز دوشنبه نوزدهم
فروردین مجلس شرف ترتیب یافت. در آن روز سعادت اندوز بر تخت دولت جلوس نمودم. حکم شد که اقسام کیفها از شراب و غیر آن
حاضر سازند تا هر کس به خواهش خاطر خود آنچه خواهد بخورد. بسیاری ارتکاب شراب نمودند. پیشکش مهابت خان درین روز گذشت.

یک مہر ہزار تولہ کہ بہ کوکب طالع موسوم ست بیادگار علی ایلچی والی ایران دادم مجلس شگفتہ گشت بعد از برخاستن حکم کردم کہ اسباب و آئین را بار کنند چون در ایام نوروز پیشکش مقرب خان سامان نیافتہ بود از ہر قسم نفایس و تحفہائے خوب بہم رسانیدہ بود و از جملہ دوازدہ راس اسپ عراقی و عربی کہ بہ جہاز آوردہ بود و دیگر زین مرصع کاری فرنگی از نظر گذشت بر منصب نوازش خان پانصد سوار اضافہ شد کہ دو ہزاری ذات و سوار بودہ باشد فیلی نفیسی بدن نام کہ اسلام خان از بنگالہ فرستادہ بود بہ نظر درآمدہ داخل فیلان خاصہ شد روز سوم اردی بہشت خواجہ یادگار برادر عبداللہ خان از گجرات آمدہ ملازمت کرد یکصد مہر جہانگیری نذر گذرانید بعد از چند روز کہ در ملازمت بود بہ خطاب سردار خانی سرفرازی یافت چون بخشی صاحب استقلال بہ لشکر بنگش و آن حدود بایست فرستاد معتقد خان را بدین خدمت اختیار نمودہ و بر منصب او سی صدی ذات و پنجاہ سوار اضافہ شدہ کہ ہزار و پانصدی ذات و سی صد و پنجاہ سوار بودہ باشد رخصت نمودم مقرر شد کہ بزودی روانہ گردد محمد حسین چلپی کہ در خریدن جواہر و بہم رسانیدن تحفہ وقوف تمام داشت پارہ زر دادہ رخصت نمودم کہ از راہ عراق باستنبول رود و تحفہا و نفایسیکہ بہم رساند بجہت سرکار ما خریداری نماید درین صورت ضرور بود کہ والی ایران را ملازمت کند کتابتے باو دادہ بودیم و یادبودی بآن ہمراہ بود مجملاً در حوالی مشہد برادرم شاہ عباس را می بیند شاہ ازو تفحص میکند کہ چہ چیزہا حکم ست کہ بجہت سرکار ایشان خریداری نمائی چون مبالغہ میکند چلپی یادداشتے کہ ہمراہ داشت ظاہر میسازد و در ان یادداشت فیروزہ خوب و مومیائی کانی استہباناتے داخل بود میفرماید کہ این دو جنس بخریدن میسر نیست من بجہت ایشان میفرستم و رستم اویسی توپچی را کہ از ملازمان شناس رود و او را اختیار نمودہ شش انبانچہ خاکہ فیروزہ تخمیناً بیست سیر خاکہ داشت و چہاردہ تولہ مومیائی و چہار راس اسپ عراقی کہ یکے ازان ابلق بود حوالہ او میکند و کتابتے شعر بر اظہار محبت و دوستی بیش از بیش نوشتہ در باب زبونی خاکہ و کمی مومیائی عذر بسیار خواستہ بودند خاکہا بسیار زبون بنظر درآمد ہرچند حکاکان و نگین سازان تفحص کردند یک نگینے کہ قابلیت انگشتری ساختن داشتہ باشد ظاہر نہ شد غالباً در این ایام خاکہ فیروزہ بطریقے کہ در زمان شاہ مرحوم شاہ طہماسپ از معدن برمے آمدہ حالا برنمی آید ہمین مقدمہ را در کتابت ذکر کردہ بودند در باب اثر مومیائی از حکیمان سخنان شنیدہ بودم چون تجربہ شد ظاہر نہ گشت نمیدانم کہ اطبا در اثر آن مبالغہ از حد گذرانیدہ اند یا بجہت کہنگی اثر آن گم شدہ باشد بہر تقدیر بر وشئے کہ قرارداد اطبا بود پاے مرغ را شکستہ زیادہ از انچہ میگفتند خورانیدہ پارہ بر محل شکستگی مالیدہ شد تا سہ روز محافظت نمودند حالانکہ مذکور میشد کہ از صباح تا شام کافیست بعد از انکہ ملاحظہ نمودہ شد ہیچگونہ اثرے ظاہر نشد و شکستگی بحال خود بود در کاغذ علیحدہ سفارش

سلام الله عرب نوشته بودند همان لحظه منصب و علوفه جاگیر او را افزودم فیلی از فیلان خاصه با تلایر به عبد الله خان فرستادم و
فیل دیگر هم به قلیچ خان مرحمت شد و دوازده هزار سوار برادر عبد الله خان را به ضابطه سه اسپه و دو اسپه فرمودم که تنخواه دهند
و چون سابق بجهت خدمت جونه گڑھ پانصدی ذات و سی صد سوار بر منصب برادر او سردار خان افزوده شده بود و در
ثانی الحال آن خدمت به کامل خان مقرر گشت حکم کردم که آن اضافه را برقرار داشته در منصب او اعتبار نمایند و سرفراز خان
را که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه فرمودم بست و هفتم اردی بهشت ماه مطابق بست و ششم ربیع الاول
سنه جلوس و سنه ۱۰۲۲ هجری روز پنجشنبه مجلس وزن قمری در خانه مریم الزمانی ترتیب یافت و پاره از زر وزن مذکور به عورات
مستحقان که در خانه والده ام جمع شده بودند فرمودم که بخش کردند و درین روز هزاری بر منصب مرتضی خان افزوده شد که شش
هزاری ذات و پنج هزار سوار بوده باشد خسرو بیگ غلام میرزا خانی از ٹھٹه همراه عبد الرزاق معمورے آمده ملازمت نمود و سردار خان
برادر عبد الله خان باحمدآباد گجرات رخصت یافت دو نر که پازهر داشتند از کرناٹک افغانی آورده بود همیشه شنیده میشد که هر
جانورے که پازهر میدارد بسیار لاغر و زبون میباشد حالانکه این نرها در نهایت فربهی و تازگی بودند یکی از انها را که ماده بود فرمودم
که کشتند چهار پازهر ظاهر شد و اینمعنی باعث حیرت تمام گشت یوز مقرر است که در غیر جاهاے که میباشد بماده خود جفت نمی شود
چنانچه والد بزرگوارم یک مدتے تا هزار یوز جمع کرده بودند بسیار خواهان آن بودند که اینها با یکدیگر جفت شوند اصلا نمی شد و بارها
یوزهاے نر و ماده در باغات قلاده برآورده سر دادند درانجا هم نه شد درین ایام یوز نرے قلاده خود را گسیخته بر سر ماده یوزی
میرود و جفت میشود بعد از دونیم ماه سه بچه زائید و کلان شده چون فی الجمله غرابتی داشت نوشته شد هرگاه یوز با یوز جمع نگردد شیر
خود بطریق اولی هرگز شنیده نه شده بود که بعد از گرفتاری جفت شده باشد چون در عهد دولت من وحشت از طبیعت جانوران
صحرائی برداشته شده چنانچه شیران بنوعے رام گشته اند که بے قید و زنجیر گله گله درمیان مردم میگردند و ضرر ایشان بمردم نمیرسد
و نه وحشت و رمیدگی دارند بحسب اتفاق ماده شیرے آبستن شد و بعد از سه ماه سه بچه زائید و این هرگز نه شده که شیر جنگلی بعد از
گرفتاری به جفت خود جمع شده باشد از حکیمان شنیده میشد که شیر شیر بجهت روشنائی چشم بغایت فائده مند است هرچند سعی
کردیم که نم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نه گشت بخاطر میرسد که چون جانور غضبناک است و شیر در پستان مادران از روی مهری
که به بچه خود دارند چون در پستان او مقارن خوردن و مکیدن بچه شیر میشده باشد تا در وقت گرفتن او بجهت برآوردن شیر غضب
او زیاده گشته شیر در پستان خشک میشود در آواخر اردی بهشت خواجه قاسم برادر خواجه عبد العزیز که از خواجه زاده های نقشبندیه اند

از ماوراءالنهر آمده ملازمت نمود و بعد از چند روز دوازده هزار روپیه بطریق انعام باو مرحمت شد و چون خواجه جهان در حوالی شهر
فالیز خربوزه بعمل آورده بود بعد از گذشتن دو پهر روز پنجشنبه دهم خورداد بر کشتی سوار شده از راه دریا به سیر فالیز روانه شدم و مردم
محل همراه بودند در دو سه گهڑی از روز مانده رسیدیم شب در سیر فالیز گذرانیدم عجب تند باد و جکرے شد که خیمه و سراپرده برپاے
نمانده بر کشتی درآمده آن شب را بسر بردم پاره از روز جمعه در سیر فالیز گذرانیدم و به شهر بازگشت نمودم افضل خان که مدتے مدید
بالم دمل و زخمهاے غریب گرفتار بود در دهم خورداد درگذشت جاگیر و وطن راجه جگمن را که در خدمت دکن تقصیر کرده بود تغیر نموده
به مهابت خان عنایت نمودم شیخ پیر که از وارستگان و بے تعلقان وقت ست و خاص بجهت محبت و اخلاص که بامن دارد طریقه
خدمتگاری و همراهی اختیار نموده است در پرگنه میرٹهه که وطن اوست قبل ازین بناے مسجد نهاده بودند درینولا به تقریبے مذکور گشت
چون خاطر او را متعلق باتمام این بناے خیر یافتم چهار هزار روپیه باو دادم که خود رفته صرف او نماید و فرجے شال خاصه باو مرحمت نموده
رخصت کردم در دیوانخانه خاص و عام دو محجر از چوب ترتیب می یابند در محجر اول امرا و ایلچیان و اهل عزت می باشند و درین
دایره کسے بغیر حکم داخل نمی شود و در محجر دوم که وسیع تر از محجر اول است جمیع بندگان از منصبداران و احدیان و کسانیکه اطلاق نوکری
توان کرد راه می یابند و در بیرون این محجر نوکران امیر و سایر مردمے که در دیوانخانه مذکور در می آیند می ایستند چون میان محجر اول
و دوم تفرقه نبود بخاطر رسید که محجر اول را به نقره باید گرفت فرمودم که محجر مذکور و نردبانے را که ازین محجر به بالاخانه جهروکه نهاده اند
و دو فیل را که بهر دو دست نشیمن جهروکه بهنرمندان از چوب ترتیب داده اند در نقره گیرند بعد از اتمام بعرض رسید یک صد و بیست
و پنج من نقره بوزن هندوستان که هشت صد و هشتاد من ولایت باشد صرف فرموده شد الحق که صفا و نمود دیگر پیدا کرده چنانچه گویا
چنین می بایست سوم ماه تیر مظفر خان از ٹهٹه آمده ملازمت کرد دوازده مهر نذر گذرانید مصحف جلد مرصع و دو گل مرصع پیشکش گویان
بنظر درآورد و در چهاردهم ماه مذکور صفدر خان از صوبه بهار آمده ملازمت کرد و یک صد و یک عدد مهر نذر گذرانید بعد ازان که
مظفر خان روزے چند در ملازمت بود پانصدی ذات بر منصب سابق او افزوده علم عنایت فرمودم و شال خاصه داده رخصت
ٹهٹه کردم میدانستم که سگ دیوانه هر جانورے و جاندارے را که بگزد البته می میرد غایتاً اینمعنی در فیل به صحت نپیوسته بود در زمان
من چنین واقع شد که شبے سگ دیوانه بجاے بستن یکے از فیلان خاصه گجپی نام درآمده در پاے ماده فیلے که همراه فیل خاصه
بود میگزد به یکبار ماده فیل بفریاد در می آید فیلبانان دویده خود را میرسانند آن سگ رو بگریز نهاده بزقوم زاری که دران حوالی
واقع بود در مے آید و بعد از زمانے باز درآمده خود را به فیل خاصه میرساند و دست او را میگزد فیل او را میکشد چون مدت یکماه

و پنج روز ازین مقدمہ میگذرد روزے کہ ہوائے ابرناک بود غریدن رعد بگوش مادہ فیل کہ در عین چرا بود میرسد و بہ یکبار فریاد میکند و اعضائے او بلرزہ درآمدہ خود را می اندازد و باز برخاستہ ہفت روز آب از دہان او میرفت و ناگاہ فریادے میکند و بے آرامی داشت فیلبانان ہرچند در صدد علاج شدند نفع نکرد و روز ہشتم افتادہ مرد بعد از مردن مادہ فیل بیک ماہ فیل کلان را بکنار آب بصحرامی بردند بہمان طریق ابر و رعد ظاہر شد فیل مذکور در عین مستی یکبار بلرزہ درآمدہ بر زمین نشست فیلبانان او را بہزار مشقت بجا و مقام خود آوردہ بعد از ہمان مدت و بہمان حالت کہ مادہ را دست دادہ بود این فیل نیز تصدق شد از وقوع این مقدمہ حیرت تمام دست داد و الحق جائے حیرت ست کہ جانورے باین کلانی و بزرگی ہیکل و ترکیب باندک جراحتے کہ از حیوان ضعیفی بادرسد این مقدار متاثر گردد چون خانخانان مکرر استدعائے رخصت شاہ نوازخان پسر خود نمودہ بود بتاریخ ۴ امرداد اسپ و خلعت دادہ رخصت دکن نمودم و یعقوب بدخشی را کہ منصب او صدو پنجاہی بود بنابر ترددے کہ از و بوقوع آمدہ بود بمنصب ہزار و پانصدی ذات و ہزار سوار سرفراز ساختہ بخطاب خانی او را سربلند گردانیدم و علم نیز کرامت شد طوائف ہنود بر چہار گروہ قرار یافتہ و ہر کدام بآئین و طریق خاص عمل مینماید و در ہر سال روزے معین دارند اول طائفہ برہمن یعنی شناسندہ ایزد بیچون و وظیفہ ایشان شش چیز ست علم آموختن و دیگران را تربیت دادن و آتش پرستیدن و مردم را دلالت بہ آتش پرستش کردن چیزے بہ محتاجان دادن و چیزے گرفتن این طائفہ را روزے معین است و آن روز آخر ماہ ساون است کہ ماہ دوم از برسات است این روز را مبارک دانستہ عابدان ایشان بکنار دریاہا و تالابہا میروند و افسونہا خواندہ بر ریسمان ہا و رشتہ ہائے رنگین میدمند و روز دوم کہ اول سال نو است آن رشتہ ہا را بر دست راجہا و بزرگان عمدہ می بندند و شگون میدانند و این رشتہ را راکھی میگویند یعنے نگاہداشت این روزہ در ماہ تیر کہ آفتاب جہانتاب در برج سرطانست واقع میگردد و طائفہ دوم چھتری ست کہ بہ کھتری معروف و مشہور است و مراد از چھتری طائفہ ایست کہ مظلومان را از شر ظالمان محفوظ دارند آئین این طائفہ سہ چیز است یکے آنکہ خود علم بخواند و دیگران را تعلیم ندہد دوم آنکہ آتش را پرستش کند و دیگران را بہ پرستش دعوت نہ نماید سوم آنکہ بہ محتاجان چیزے بدہد و خود با وجود احتیاج چیزے نگیرد روز این طائفہ بجے دہمین است درین روز سواری کردن و لشکر بر سر خصم کشیدن پیش ایشان مبارک است و رام چند کہ او را بہ خدائی می پرستند درین روز لشکر کشیدہ بر خصم خود ظفر یافتہ است این روز را معتبر میدانند و فیلان و اسپان را آرایش کردہ پرستش می نمایند و این روز در ہر ماہ شہریور کہ آفتاب در برج سنبلہ میباشد واقع میشود و بہ نگاہدارندہ ہائے اسپان و فیلان انعامہا میدہند طائفہ سوم بیش است و این

جماعت این دو طائفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت میکنند زراعت و خرید و فروخت و سود و سودا شغل ایشان مقرر است این
طائفه را هم روزی معین ست که آنرا دیوالی هم میگویند و این روز در ماه مهر که آفتاب در برج میزان است واقع میگردد در بیست و
هشتم ماه های قمری میباشد در شب این روز چراغهای می افروزند و دوستان و عزیزان در خانه های یکدیگر جمعیت نموده
هنگامه قمار بازی گرم میسازند چون نظر این طائفه بر سود و سودا است بردن و بای دادن را درین روز شگون میگیرند طائفه چهارم
شودر است این گروه کمترین طائفه هنود اند همه را خدمت میکنند و ازین چیزها که مخصوص هر طائفه مذکور گشت بهره ندارند روز این ها
هولی ست که باعتقاد ایشان روز آخر سال ست این روز در ماه اسفندارمذ که حضرت نیر اعظم در برج حوت منزل دارند واقع میشود
در شب این روز آتشها در سر کوچها و گذرها بر می افروزند و چون روز میشود تا یک پهر آن خاکسترها بر سر و روی یکدیگر می افشانند
و شور و غوغای عجیبی برمی انگیزند و بعد ازان خود را شست و شوی داده رختهای می پوشند و به سیر باغات و صحراها میروند چون
ضابطه مقرر هنود است که مرده های خود را می سوزانند آتش افروختن درین شب که شب آخر سال گذشته است کنایه ازان ست
که سال گذشته را که بمنزله مرده است بسوزانند در ایام والد بزرگوارم امرای هند و دیگر طوائف به تقلید ایشان رسم راکهی بجای
میرسانیدند که لعلها و مرواریدها و گلهای مرصع به جواهر گران بها در رشته ها کشیده بر دست مبارک ایشان می بستند و تا چند سال
این رسم معمول بود چون تکلف را از حد گذرانیدند و نمیعی بر ایشان گران آمده منع فرمودند و برهمنان به شگون همان رشتها و
ابریشم ها را که ضابطه ایشان ست می بستند من هم درین سال بسنت پسندیده ایشان عمل نموده فرمودم که امرای هند و
اعیان این طائفه راکهی بدست من نه بندند روز راکهی که نهم امرداد بود باز همان معرکه قایم شد و دیگر طوائف براه تقلید رفته دست
ازین تعصب باز نداشتند همین سال را قبول نموده فرمودم که بهمان ضابطه قدیم برهمنان رشته ها و ابریشمها می بسته باشند درین روز
به حسب اتفاق عرس حضرت عرش آشیانی واقع شد. و عرس از قاعده ها است که در هندوستان معمول ست در هر سال در روز فوت
پیر و عزیز خود طعامها و اقسام خوشبوئیها باندازهٔ حالت و قدرت خود ترتیب داده علما و صلحا و سائر مردم جمع میشوند و این مجلس گاه باشد
که بیک هفته بکشد درین روز بابا خورم را فرستادم که بر روضه متبرکه ایشان رفته این مجلس را منعقد سازد و ده هزار روپیه به ده کس
از بنده های معتبر داده شده که به فقرا و ارباب احتیاج تقسیم نمایند در پانزدهم ماه امرداد پیشکش اسلام خان از نظر گذشت بست و
هشت زنجیر فیل و چهل راس اسپ آن سرزمین که ٹانگن مشهور است و پنجاه نفر خواجه سرا و پانصد پرکاله نفیس ستارگانی فرستاده بود
چون ضابطه شده که وقایع جمیع صوبها بتخصیص سرحدها بعرض می رسیده باشد و واقعه نویسان از درگاه بدین خدمت تعین میشوند

خرم [margin: شاه خرم]

و این از ضوابط است که پدر بزرگوارم کرده اند و من هم موافق آن عمل می نمایم و درین ضمن فواید کلی و نفع عظیم مشاهده میشود و اطلاع
دیگر بر احوال عالم و عالمیان بهم میرسد اگر فواید آن مرقوم گردد سخن دراز میشود درین ایام وقایع نویس لاهور نوشته بود که در اواخر ماه
تیر ده کس از شهر با من آباد که در دوازده کروهی واقع است رفته اند چون هوا گرمی بهم میرساند پناه به سایهٔ درختی میبرند مقارن آن
باد و چکرے بهم میرسد و آن باد چون به جماعت مذکور می وزد به لرزه درآمده نه کس از انها هم در زیر درخت جان دادند و یک کس
زنده ماند و آن زنده مدتها بیماری داشت تا بعد از محنت بسیار خلاص شد و جانورانیکه بر درخت مذکور نشیمن داشتند همگی افتاده
مردند و دران نواحی هوا این قسم خرابی پیدا کرد که جانوران صحرائی به کشت زارها آمده خود را می انداختند و بر بالاے سبزه غلطیده
جان میدادند مجملاً جانوران بسیارے هلاک شدند در روز پنجشنبه ۳۱ - امرداد تسبیح نموده به قصد شکار به کشتی سوار شده متوجه
موضع سمونگر که از شکارگاه هاے مقرر است گشتم در ۳ شهریور خانعالم را که از دکهن به مصلحت فرستادن عراق و همراهی ایلچی داراے
ایران طلب نموده بودم درینجا رسیده ملازمت کرد صد مهر نذر گذرانید و چون سمونگر به جاگیر مهابت خان مقرر بود منزلے دلکشا
بغایت تکلف در کنار دریا ساخته بود و بسیار خوش افتاد و یک زنجیر فیل و یک انگشتری نگین زمرد پیشکش نمود فیل را داخل فیلان
خاصه نمودم تا ۶ شهریور به شکار مشغول بودم درین چند روز چهل و هفت راس آهو نر و ماده و دیگر جانوران شکار شد درین روزها
دلاور خان یک قطعه لعل پیشکش فرستاده بود و مقبول افتاد شمشیر خاصه جهت اسلام خان فرستادم بر منصب حسن علی ترکمان که هزاری
ذات و هفت صد سوار بود پانصدی ذات و یک صد سوار افزوده شد آخر هاے روز پنجشنبه ۲۰ ماه مذکور در منزل مریم الزمانی وزن
شمسی به فعل آمد خود را با فلزات و دیگر چیزها بدستور معمول وزن نمودم درین سال سن من چهل و چهار سال شمسی پوره شد و درهمین روز
یادگار علی ایلچی داراے ایران و خانعالم که ازین جانب به همراهی او تعین شده بود مرخص گشتند. بیادگار علی اسپ بازین مرصع و کمر
شمشیر مرصع و چارقب طلا دوزی و کلغی و باپر و جیغه و سی هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هزار روپیه بوده باشد و به خانعالم
کهپوه مرصع یا پهول کٹاره که علاقه از مروارید داشت شفقت نمودم در ۲۲ ماه مذکور به زیارت روضهٔ مقدسهٔ منوره والد بزرگوارم
بهشت آبادی فیل سواره متوجه گشتم در رفتن پنجهزار روپیه زر ریزگی افشانده شد و پنج هزار روپیه دیگر به خواجه جهان دادم که به درویشان
قسمت نماید و تسبیح نماز شام کرده به کشتی متوجه شهر شدم چون منزل اعتماد الدوله بر کنار آب جمنا واقع بود آنجا فرود آمدم و شب در
منزل او گذرانیده تا آخر هاے روز دیگر آنجا بسر بردم و از پیشکش هاے او آنچه خوش آمد قبول فرموده متوجه دولت خانه گشتم
منزل اعتقاد خان هم بر کنار آب جمنا بود حسب الالتماس او با مردم محل آنجا فرود آمده منازل او را که تازه ساخته بود سیر کردم

الحق جایهاے مطبوع و دلپسند بود بسیار خوش آمد پیشکشهاے لائق از اقمشه و جواهر و دیگر اجناس سرانجام نموده بود مجموع از نظر اشرف گذشت و اکثر پسند خاطر افتاد و قریب به شام داخل دولت خانه همایون شدم چون منجمان و اختر شناسان امشب ساعت توجه بجانب اجمیر اختیار نموده بودند بهفت گهڑی از شب دوشنبه ۲ شعبان مطابق ۲۴ شهریور گذشته به فیروزی و اقبال بقصد آنصوب از دار الخلافت آگره بر آمدم و درین عزیمت دو چیز منظور خاطر بود اول زیارت روضهٔ منورهٔ خواجه معین الدین چشتی که از برکات روح پر فتوح ایشان کشایشهاے بزرگ باین دودمان والا رسیده و بعد از جلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان میسر نگشته بود دوم دفع و رفع رانا امرسنگه مقهور که از زمینداران و راجهاے معتبر هندوستان ست و سرے و سرداری او و آبا و اجداد او را جمیع راجها و رایان این ولایت قبول دارند و دیریست که دولت و ریاست در خانوادهٔ آنهاست مدتے در حدود مشرق که پورب رویه باشد حکومت داشته اند و دران ایام بخطاب راجگی معروف و مشهور بوده اند بعد ازان بزمین دکهن افتادند و بیشتر ولایات آنجا به تصرف در آوردند و بجاے راجه لقب راول را جزو اسم خود ساختند پس ازان به کوهستان میوات در آمدند و رفته رفته قلعه چیتور را به تصرف در آوردند ازان تاریخ تا امروز که هشتم سال از جلوس نسبت یکهزار و چهار صد و هفتاد و یک سال میشود و بیست و شش کس دیگر ازین طائفه که مدت حکومت ایشان یک هزار و ده سال است راول خطاب داشته اند و از راول که اول شخصی ست که به راول اشتهار یافته تا رانا امرسنگه که امروز رانا است بیست و شش نفر اند که در عرض چهار صد و شصت و یک سال ریاست و سرورے داشته اند و درین مدت مدید گردن باطاعت هیچ یک از سلاطین کشور هندوستان در نیاورده اکثر اوقات در مقام سرکشی و فتنه انگیزی بوده اند چنانچه در عهد سلطنت حضرت فردوس مکانی رانا سانگا جمیع راجها و رایان و زمینداران این ولایت را جمع ساخته بایک لک و هشتاد هزار سوار و چندین لک پیاده در حوالی بیانه جنگ صف نمود و به تائید باری تعالے و یاوری بخت لشکر ظفر اثر اسلام بر افواج کفر غلبه کردند و شکست عظیمی باحوال او راه یافت تفصیل این جنگ در تواریخ معتبره بتخصیص در واقعات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانی ست مذکور و مسطور است والد بزرگوارم که مرقد منورش محل فیوض نامتناهی باد در دفع این سرکشان سعیهاے بلیغ بجا آوردند و چندین مرتبه لشکرها برسر او تعین نمودند و در سال دوازدهم از جلوس خود به تسخیر قلعه چیتور که از محکم قلعه هاے مقرره معموره عالم است و برهم زدن ملک رانا عزیمت نمودند و قلعه مذکور را بعد ازانکه چهار ماه و ده روز در قبل داشتند از کسان پدر رانا امرسنگه به جنگ و جدال از روے قدرت و قوت تمام گرفتند و قلعه را خراب نموده برگشتند و در هر مرتبه افواج قاهره کار را بر او تنگ ساخته چنان می کردند که بدست در آید یا خراب و آواره گردد مقارن این امرے

روی میداد که این مهم انصرام نمی‌یافت تا در اواخر عهد در یک روز و یک ساعت خود به تسخیر ملک دکن متوجه گشتند و مرا با لشکر عظیم
و سرداران معتبر بر سر رانا فرستادند بحسب اتفاق این هر دو کار بواسطهٔ اسبابی که ذکر آن طول تمام دارد صورت پذیر نگشت تا آنکه
زمان خلافت بمن رسید چون این مهم نیم کارهٔ من بود بعد از جلوس اولین لشکری که بحدود ممالک فرستادم این لشکر بود و فرزند پرویز
را سردار ساخته عظمای دولت که در پای تخت حاضر بودند بدین خدمت تعین گشتند و خزانه معمور و توپخانه موفور همراه نموده روانه
ساختم چون هر کاری موقوف بر وقتی است درین اثنا قضیهٔ بد عاقبت خسرو بوقوع آمد مرا ناچار تعاقب او بجانب پنجاب باید
و ولایت و پایه تخت که دار الخلافت آگره بود خالی میماند بالضرورت نوشته شد که پرویز با بعضی امرا برگشته به محافظت آگره و حوالی و
حواشی آن قیام نماید مجملاً درین مرتبه هم مهم رانا چنانکه بایست نشد چون به عنایت الٰهی خاطر از فتنهٔ خسرو جمع گردید و دیگر باره آگره محل
نزول رایات عالیات گشت افواج قاهره بسرکردگی مهابت خان و عبد الله خان و دیگر سرداران تعین نموده شد و از آن تاریخ
تا وقت عزیمت رایات جلال باجمیر پیوسته ولایات او پامال عساکر فیروزی مآثر بود غایتاً مهم او صورت پسندیده پیدا نمی‌کرد بخاطر
گذرانیدم که چون در آگره کاری ندارم و یقین من گشت که تا من خود متوجه نشوم این مهم صورتی پیدا نمی‌کند به ساعت مقرر از
قلعهٔ آگره برآمده در باغ دهره منزل واقع شد روز دیگر جشن دسهره روی داد بدستور معمول اسپان و فیلان را آرایش داده
از نظر گذرانیدم چون مکرر والده ها و همشیره‌های خسرو بعرض رسانیدند که از کرده‌های خود بسیار نادم و پشیمان است عرق عطوفت
و شفقت پدری در حرکت آمده او را طلبیدم و مقرر کردم که هر روز به کورنش می‌آمده باشد در باغ مذکور هشت روز مقام شد در
بیست و هشتم خبر رسید که راجه رامداس که در بنگش و حدود کابل به همراهی قلیج خان خدمت می‌نمود وفات یافت غرهٔ ماه مهر از باغ کوچ
شد و خواجه جهان را برای نگاهبانی دار السلطنت آگره و محافظت خزاین و محلها رخصت فرمودم و فیل و فرگل خاصه بادو مرحمت
شد در دوم مهر خبر رسید که راجه باسو در تهانه شاه آباد که سرحد ولایت امرای مقهور است وفات یافت دهم ماه مذکور در روپ باس
که الحال بامن آباد موسوم شده منزل گشت سابق این محال بجاگیر روپ خواص مقرر بود بعد از آن به پسر مهابت خان که امان الله
نام دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او میخوانده باشند یازده روز درین منزل مقام واقع شد چون از شکارگاه‌های مقرر است
هر روز به شکار سوار میشدم چنانچه درین چند روز یک صد و پنجاه و هشت آهو نر و ماده و سایر جانوران شکار شد بست و پنجم
ماه مذکور از امن آباد کوچ نموده شد در سی و یکم این ماه مطابق هشتم رمضان خواجه ابو الحسن را که از برهانپور طلب نموده بودم
آمده ملازمت کرد و پنجاه مهر نذر و پانزده پاره مرصع آلات و یک زنجیر فیل که او را داخل فیلان خاصه کردم پیشکش گذرانید دوم آبان

مطابق دهم رمضان خبر فوت قلیچ خان رسید از قدیمان این دولت بود و به هشتاد سالگی به رحمت خدا رفت در پرشاور بخدمت
دفع و رفع افغانان پرتاریکی قیام داشت منصب او شش هزاری ذات و پنجهزار سوار بود مرتضی خان دکنی که در علم پولته بازی
که باصطلاح دکنیان یک انگی گویند و مغلان شمشیر بازی میگویند بینظیر بود مدتی پیش او باین ورزش متوجه بودم درینولا او را بخطاب
ورزش خانی سرفراز گردانیدم چون ضابطه کرده ام که شبها ارباب استحقاق و درویشان را از نظر من میگذرانیده باشند تا نظر بحالت
هر یک انداخته زمین و زر نقد و پوشش باینها مرحمت نمایم در میان آن مردم شخصے اسم جهانگیر را با اسم اعظم الله اکبر بحساب ابجد مطابق
یافته بود بعرض رسانید و اینمعنی را تفاؤل و شگون خوب گرفته به یابنده آن زمین و اسپ و زر نقد و خلعت کرامت نمودم روز دوشنبه
پنجم شوال مطابق بست و ششم آبان ساعت داخل شدن باجمیر قرار یافته بود صبح روز مذکور متوجه گشتم چون قلعه و عمارات روضه حضرت
خواجه بزرگوار ظاهر گشت قریب بیک کروه راه را پیاده طے کردم و از دو جانب راه معتمدان را تعین نمودم که به فقرا و ارباب احتیاج
زر داده میرفتند چون چهار گهڑی از روز گذشت داخل شهر معموره شدم و در گهڑی پنجم شرف زیارت روضه متبرکه دست داد بعد از
دریافت زیارت بدولتخانه همایون متوجه گشتم و روز دیگر فرمودم که همه حاضران این بقعه شریف را از خرد و بزرگ شهرے و رهگذرے
از نظر بگذرانند تا فراخور استحقاق بعطایاے جزیل خوشنود گردند هفتم آذر بقصد سیر و شکار تالاب پهکر که از معابد مقرر هنود است
و در فضیلت آن سخنان میگویند که بهیچ عقلی راست نمی آید و در سه کروهے اجمیر واقع است متوجه گشتم و دو سه روز در ان تالاب
شکار مرغابی کردم و باجمیر معاودت نمودم معبدهاے قدیم و جدید که باصطلاح کفار دیوهره میگویند در اطراف این تال بنظر درآمد
از جمله رانا شنکر که عم امرے مقهور است و در دولت ما از امراے بزرگ است دیوهره ساخته در غایت تکلف چنانکه یک لکه روپیه
ندکو رشد که خرچ نموده به تماشاے آن عمارت درآمدم صورتے دیدم از سنگ سیاه تراشیده از گردن بالا بهیئت سر خوک و مابقی
شبیه به بدن آدمی عقیده ناقص هنود آنست که یک وقتی بنا بر مصلحتے که راے حکیم علیم اقتضا فرموده بدین صورت جلوه ظهور نموده است
این صورت را بدین جهت عزیز داشته پرستش مینمایند فرمودم که آنصورت کریه را درهم شکسته در تالاب مذکور انداختند بعد از ملاحظه
این عمارت بر قله کوهے گنبدے سفید مشاهده گشت که مردم از هر طرف بدانجا می آمدند از حقیقت آن پرسیدم گفتند جوگے
در انجا میباشد ساده لوحانیکه بدیدن او میروند کف آردی بدست بدانها میدهد که در دهن انداخته آواز جانورے که از ان
سفها در یک وقت آزارے یافته باشند نمایند تا آن گناه بدین عمل زائل گردد فرمودم تا آن محل را خراب نموده آن جوگی را از انجا
اخراج نمودند و صورت بتے که دران گنبد بود درشکستند دیگر عقیده داشتند که این تالاب را عمق نیست بعد از تفحص ظاهر شد که بهیچ

جاے آن از دوازده درع زیاده عمق ندارد و دور آنرا نیز پیمودم قریب یک و نیم کروه بود شانزدهم آذر خبر رسید که قراولان ماده
شیرے را قبل نموده اند در ساعت متوجه شده بمجرد رسیدن به تفنگ زده باز گشتم بعد از چند روز نیله گاوے شکار شده در حضور
خود فرمودم تا از پوست برآوردند و بجهت فقرا طعام پختند دویست و چند نفر جمع شده بودند از ان طعام خوردند و بهریک بدست
خود زرها دادم درهمین ماه خبر رسید که فرنگیان گوده بیقولے نموده چهار جهاز اجنبی را که از جهازات مقرره بندر سورت بود در حوالی
بندر تاراج نمودند و جمع کثیری را از مسلمانان اسیر نموده مال و متاعے که در ان جهاز بود متصرف گشتند اینمعنی بر خاطر گران آمد مقرب خان
را که بندر مذکور حواله او بود بجهت تدارک و تلافی این امر اسپ و فیل و خلعت داده هیجدهم آذر مرخص ساختم بنابر حسن تردد
و خدماتے که از یوسف خان و بهادر الملک در صوبه دکن بوقوع آمده بود علم بجهت آنها فرستادم و نوشته شد که مقصد اصلی
ازین عزیمت بعد از زیارت حضرت خواجه سرانجام مهم رانا مقهور بود بنابرین بخاطر گذرانیده ام که خود در اجمیر توقف نموده فرزند
سعادتمند بابا خرم را پیش بفرستم و این اندیشه بغایت صواب بود بنابرین ششم دی که اختیار ساعت شده بود بفرخی و فیروزی
او را مرخص ساختم و قباے طلادوزی گل مرصع که مروارید براطراف گلهاے آن کشیده بودند و چیره زردوزی رشته مروارید و
فوطه زربفت مسلسل مروارید و فیل فتح گنج نام خاصه معه تلایر و اسپ خاصه و شمشیر مرصع و پهپوه مرصع معه پهول کتاره بادو مرحمت
نمودم سواے مردمے که سابق بسرکردگی خان اعظم درین خدمت تعین بودند دوازده هزار سوار دیگر به همراهی آن فرزند معین
ساختم و سران سپاه را فراخور قدر هریک باسپان خاصه و فیلان و خلعتهاے خاصه فاخره سرفراز ساخته رخصت نمودم و فدائیخان
بخدمت بخشی گری این لشکر تعین یافت درهمین ساعت صفدرخان بحکومت کشمیر از تغیر هاشم خان مرخص شد اسپ و خلعت
یافت روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشی کل ساخته خلعت مرحمت نمودم و یک دیگ کلانی در آگره حکم کرده بودم که
بجهت روضه متبرکه خواجه بسازند درهمین روزها آورده بودند فرمودم که بجهت فقرا طعامے در ان دیگ طبخ نمایند و درویشان اجمیر
را جمع سازند تا در حضور آنها خورانیده شود پنجهزار کس حاضر شدند و همه ازین طعام سیر خوردند و بعد از خوردن طعام بدست خود
بهریک از درویشان زرها داده شد اسلام خان حاکم بنگاله درین ایام به منصب شش هزاری ذات و سوار سرفرازی یافت و
بمکرم خان پسر معظم خان علم مرحمت شد غره اسفندارمذ مطابق دهم محرم ۱۰۲۳ به شکار نیله گاو از اجمیر برآمدم روز نهم معاودت
نمودم و به چشمه حافظ جمال که دو کروهی شهر واقع است منزل نمودم و شب جمعه را در انجا گذرانیده آخر روز به شهر داخل
شدم درین بست روز ده نیله شکار شد چون نیکو خدمتے خواجه جهان و کم طمعیتے او بجهت حفظ و حراست آگره و آن نواحی

بعرض رسید پانصدی ذات و یک صد سوار بر منصب او افزوده شد و درهمین روزها ابو الفتح دکھنی از جاگیر آمده شرف ملازمت
دریافت در ۲۳ ماه مذکور خبر فوت اسلام خان رسید که در روز پنجشنبه پنجم رجب ۱۰۲۲ھ وفات یافته بود در یک روز بے سابقه
بیماری و تشویشے این امر ناگزیر او را دست داد از خانه زادان و تربیت یافتها این مقدار جوهر کاردانی که از و بظهور رسید از
دیگر ظاهر نه شد حکومت بنگاله را از روے استقلال کرد و ولایاتے که در عمل هیچ یک از جاگیرداران سابق و به تصرف اولیای
دولت قاهره در نیامده بود داخل ولایات عملی شد اگر اجل او را در نمی یافت مصدر خدمات کلی میگشت خان اعظم با آنکه
خود را سند عا نموده بود که شاهزاده فیروزمند با این خدمت امور گردد با وجود انواع دلاسا و رضا جوئی از جانب آن فرزند تن
به سازگاری در نداده به شیوه ناستوده خود عمل می نمود چون این مقدمه مسموع گشت ابراهیم حسین را که از خدمتگاران معتمد حضور
بود همراه او فرستادم و سخنان لطف آمیز مهرانگیز بدو پیغام کردم که وقتی در برهانپور بودی بارها برائے این خدمت را از من التماس
نمودی چون این خدمت را که سعادت دارین خود در ان میدانستی و در مجالس و محافل مذکور میکردی که درین غریبت اگر کشته شوم
شهیدم و اگر غالب آیم غازی خواهم بود بتو تفویض نمودم آنچه از کمک و مدد تو بخانه خواستی سرانجام یافت بعد از ان نوشتے که بحرکت
رایات جلال بدین حدود فیصل این مهم خالی از اشکالے نیست کمکش تو نزول اجلال در اجمیر واقع شد و این نواحی محل سرادقات
جاه و جلال گشت الحال که شاهزاده را بعرائض وجوه معقوله استدعا نمودی و مجموع مقدمات براے کمکش و صوابدید تو به عمل
آمده باعث چیست که باز معرکه بیکبار میکشی و در مقام ناسازگاری در آمده با خرم را که درین مدت هرگز از خود جدا نه ساخته ام
محض باعتماد کاردانی تو فرستادم باید که طریقه نیکخواهی و نیک اندیشی منظور و مرعی داشته شب و روز از خدمت فرزند سعادتمند
غافل نباشی و اگر بخلاف این سخنان عمل نموده از قرارداد خود قدم بیرون نهی دانسته باش که زیان کار خواهی بود ابراهیم حسین رفت
و این سخنان را بهمین تفصیل خاطرنشین او ساخت اصلا نتیجه نداد از جهل و قرارداد خود باز نیامد با خرم چون دید که وجود او درین
کار مخل است او را نگاه داشته عرضداشت نمود که بودن او بهیچ وجه لائق نیست و محض بجهت نسبتی که با خسرو دارد در مقام کارشکنیست
به مهابت خان فرمودم که رفته او را از اودے پور بیارد و محمد تقی دیوان بیوتات تعین شد که بمندسور رفته فرزندان و متعلقان
او را باجمیر رساند در پانزدهم ماه مذکور خبر رسید که دلیپ ولد رائے سنگھ که جبلت او سرشته بغی و فساد است از برادر کوچک خود
رائے سورج سنگھ که بر سر او تعین شده بود شکست عظیم خورده در یکے از محکمهاے سرکار حصار در قبل ست مقارن این اشم خوستی
فوجدار و جاگیرداران نواحی او را بدست درآورده مقید بدرگاه رسانیدند چون کرر از و قبایح سرزده بود به بیاسا رسید و گشتن

و باعث عبرت بسی از مفسدان شد و به جلدوی این خدمت بر منصب راو سورج سنگه پانصدی ذات و دویست سوار افزوده گشت در چهاردهم ماه عرضداشت فرزند بابا خرم رسید. که فیل عالم گمان که رانا را بدان نازش تمام بود با هفتاده فیل زنجیر دیگر بدست بهادران لشکر فیروزی اثر افتاد و عنقریب صاحبش نیز گرفتار خواهد گشت +

جشن نهمین نوروز از جلوس همایون

آغاز سال نهم از جلوس همایون مطابق ۱۰۲۳ هجری

دو پهر و یک گهری از شب جمعه ۹ شهر صفر گذشته آفتاب عالمتاب به برج حمل که خانه شوکت و شرف اوست پرتو افگن گشت و صباح آنکه غره فروردی ماه بوده باشد مجلس جشن نوروزی در خطه دلپذیر اجمیر دست داد و در وقت تحویل که ساعت سعد بود و جلوس بر تخت اقبال نمودم برسم مقرر دولت خانه همایون را با قمشه نفیسه و جواهر و مرصع آلات آئین بسته بودند درین وقت خجسته فیل عالم گمان که لیاقت خاصه شدن داشت با هفده زنجیر فیل دیگر از نر و ماده که فرزند بابا خرم از فیلان رانا فرستاده بود از نظر اشرف گذشت و باعث انبساط خاطر دولتخواهان گشت روز دوم نوروز در سواری آن تیمناً خوب دانسته بران سوار شدم و زر بسیاری نثار شد و در تاریخ سوم منصب اعتقاد خان را که دو هزاری ذات و پانصد سوار بود سه هزاری ذات و هزار سوار مقرر فرمودم و به خطاب آصف خانی که در کس هم از سلسله آنها بدین خطاب سرفرازی یافته بودند سربلند ساختم و بر منصب دیانت خان نیز پانصدی ذات و دویست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتماد الدوله را به منصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم حسب الالتماس بابا خرم بر منصب سیف خان بارهه پانصدی ذات و دویست سوار و بر منصب دلاور خان پانصدی ذات و دویست سوار و بر منصب کشن سنگه پانصد سوار افزودم و بر منصب سرفراز خان پانصدی ذات و سی صد سوار افزوده شد روز یکشنبه دهم پیشکش آصف خان از نظر اشرف گذشت و در ۱۲ اعتماد الدوله پیشکش خود گذرانید درین دو پیشکش نفایس بنظر در آمد آنچه پسند خاطر افتاد گرفتم تتمه را باز دادم چین قلیچ خان با برادران و خویشان و لشکر و جمعیت پدر خود از کابل آمده سعادت ملازمت دریافت ابراهیم خان که منصب هفت صدی ذات و سی صد سوار داشت به منصب هزاری و پانصدی و شش صد سوار سرفرازی یافته بخدمت جلیل القدر بخشی گری دولتخانه به شرکت خواجه ابو الحسن مقرر گشت در ۱۵ این ماه مهابت خان که به آوردن خان اعظم و پسر او عبد الله مقرر گشته بود آمده ملازمت کرد در ۱۶ مجلس

شرف ترتیب یافت درین روز پیشکش مہابت خان از نظر اشرف گذشت فیل خاصہ روپ سند رنام بجہت فرزند پرویز فرستادہ شد
بعد از گذشتن روز ندکور فرمودم کہ خان اعظم را با آصف خان بہ سپارند کہ او را در قلعہ گوالیار نگاہدارد و چون غرض از فرستادن
او بہ قلعہ آن بود کہ مبادا در مہم رانا بنا بر رابطہ وجہتی کہ بہ خسرو دارد نفاق و فسادے ازو بوقوع آید حکم فرمودم کہ او را در قلعہ بطریق
بندیان نگاہ ندارند بلکہ اسباب فراغت و آسودگی از خوردنی و پوشیدنی بجہت او آمادہ و مہیا دارند ہمین قلیج خان را درہمین روزہا
بمنصب دو ہزار و پانصدی ذات و ہفت صد سوار از اصل و اضافہ سرفراز ساختم و بر منصب تاج خان کہ بہ دارائے ولایت بھکر
معین بود پانصدی ذات و سوار افزودہ شد در ۱۸۔ اردی بہشت خسرو را منع کورنش نمودم و سبب آن بود کہ بنا بر شفقت و عطوفت
پدری و التماس والدہ ہای و ہمشیرہ ہائے او مقرر فرمودہ بودم کہ ہمہ روزہ بہ کورنش می آمدہ باشد چون از سیمائے او آثار شگفتگی و خوشحالی
ظاہر نمی شد ہمیشہ ملول و گرفتہ خاطر بنظر درمی آمد فرمودم کہ بہ کورنش درنیاید در زمان والد بزرگوارم مظفر حسین میرزا و رستم میرزا
پسران سلطان حسین میرزا برادرزادہ شاہ طہماسپ صفوی کہ قندھار و زمین داور و آنحدود در تحت و تصرف داشتند بواسطہ
قرب خراسان و آمدن عبداللہ خان اوزبک بدان ملک عرایض فرستادند کہ ما از عہدہ نگاہداشتن این ولایت بیرون نمی توانیم آمد
اگر یکے از بندہ ہائے درگاہ را بفرستند تا این محال را بدو سپریم و خود ہا روانہ ملازمت شویم چون آنمعنی را مکرر عرض داشت نمودند
شاہ بیگ خان را کہ الحال بخطاب خاندوران سرفراز ست بدارائی و حکومت قندھار و زمین داور و آنحدود فرستادند
و فرامین عنایت آمیز بہ میرزایان نوشتہ ایشان را بدرگاہ طلب فرمودند بعد از آمدن عنایات شامل حال ہر یک نمودہ
ولایاتے کہ دو سہ برابر قندھار جمع داشتند بدانہا مرحمت شد غایتاً سرانجامے کہ بایست از انہا نشد رفتہ رفتہ آن ولایت
تغیر یافت مظفر حسین میرزا ہم در ایام حیات والد بزرگوارم برحمت خدا رفت و میرزا رستم را بہ ہمراہی خانخانان بہ صوبہ
دکن فرستادند در انجا اندکے مایہ جاگیرے داشت چون تخت و سلطنت بوجود من آرایش یافت او را از دکن بقصد آنکہ رعایت
نمودہ بہ یکے از سرحدہا بفرستیم طلب نمودم مقارن آمدن او میرزا غازی ترخان کہ حکومت ٹھٹھہ و قندھار و آن نواحی متعلق بدو بود
برحمت خدا رفت بخاطر رسید کہ او را بہ ٹھٹھہ فرستم تا آنجا جوہر ذاتی خود را خاطرنشان ساختہ آن ملک را بہ عنوان پسندیدہ محافظت
نماید و بہ منصب پنجہزاری ذات و سوار سرفراز ساختہ دو لک روپیہ نقد مدد خرچ بدو مرحمت فرمودہ بہ صوبہ داری ملک ٹھٹھہ او را
رخصت نمودم عقیدہ آن بود کہ ازو در ان سرحد خدمت ہا بوقوع آید بخلاف توقع مصدر ہیچگونہ خدمتے نشد ظلم و تعدی را بجائے
رسانید کہ خلق بسیارے از سلوک زشت او بہ شکوہ درآمدند و خبرے چند ازو شنیدہ شد کہ آوردن او لازم گشت یکی از بندہ ہائے

درگاه را به طلب او تعیین نموده او را بدرگاه طلبیدم در بیست و ششم اردی بهشت او را آوردند چون ظلم و تعدی از و به خلق خدا بسیار رسیده بود بازخواست آن به مقتضای عدالت لازم گشته او را با نیرای سنگه دکنی سپردم تا بحقیقت عمل او باز رسیده شود و او فی الجمله تنبیهی یافته دیگران متنبه و عبرت پذیر گردند هم درین روز خبر شکست احداد افغان رسید و حقیقتش آنکه معتقد خان در پولم گذر که حوالی پرشاور واقع است بافواج قاهره پیوسته بود و خاندوران با جمعی دیگر در حدود کابل و آن نواحی سر راه آن سیاه داشتند درین اثنا نوشته از پیش بولاغ به معتقد خان میرسد که احداد بکوت تیراه که در هشت کروهی جلال آباد واقع است با جمعیت بسیار از سوار و پیاده آمده است و از جماعتی که دولتخواهی و اطاعت اختیار نموده بودند پارهٔ را کشته و چندی را بندی کرده میخواهد که به تیراه فرستد و اراده تاختن جلال آباد و پیش بولاغ دارد و بمجرد رسیدن این خبر معتقد خان با جمعی که با او بودند به سرعت تمام روانه میشود چون به پیش بولاغ میرسد جاسوسان جهت تفحص غنیم میفرستد صبح چهارشنبه ششم خبر می آید که احداد در همان جا است تکیه بعنایت الٰهی که درباره این نیازمند درگاه الٰهی است نموده افواج قاهره را دو فوج میسازد و خود را به غنیم میرساند غنیم با چهار پنجهزار سوار و پیاده کار دیده به غرور و به غفلت تمام نشسته در گمان او نبود که بغیر از خاندوران درین نواحی فوجی باشد که با و چیره تواند شد چون خبر رسیدن افواج بادشاهی بدان نجت برگشته میرسد و آثار و علامت لشکر ظاهر میگردد مضطربانه مردم خود را چهار توپ ساخته خود بر بلندی که یک بندوق انداز رفعت داشت و بر آمدن بران بدشواری میسر میشد نشسته مردم خود را به جنگ می اندازد و برقندازان افواج قاهره آن مقهور را به شصت تفنگ گرفته جمع کثیری را به جهنم میفرستند معتقد خان با لشکر قول خود را بهراول رسانیده غنیم را فرصت زیاده از انداختن دو سه شست تیر نداده پاک و پاکیزه برمیدارند و سه چهار کروه تعاقب نموده قریب هزار و پانصد نفر سوار و پیاده به قتل میرسند و بقیة السیف اکثری زخمی و مجروح و یراق انداخته قرار بر فرار میدهند افواج قاهره شب در جنگ گاه بسر برده صباح آن شش صد سر جدا کرده بر پرشاور می آورند و کله منارها در انجا میسازند و پانصد سر اسپ و مواشی بیشمار و مال و اسلحه بسیار بدست می افتد و بندیان تیراه خلاص میشوند و ازین طرف از مردم روشناس کسی ضایع نمی شود شب پنجشنبه غره خورداد به عزم شکار شیر متوجه بهکر شدم روز جمعه دو قلاده شیر را به تفنگ زدم درهمین روز معروض گشت که نقیب خان به رحمت خدا رفت خان مشار الیه از سادات سیفی و قزوینی الاصل است مزار پدر او میر عبد اللطیف هم در اجمیر بوده دو ماه پیش از آنکه وفات یابد کوچ او که با یکدیگر انس و الفت تمام داشتند و دوازده روزی در بیماری تپ گذرانیده شربت ناگوار مرگ نوشید فرمودم که او را هم در پهلوی زن او که در درون روضه متبرکه خواجه بزرگوار نهاده بودند نهادند چون از معتقد خان خدمت شایسته در جنگ احداد

بعد

خرم

بوقوع آمد بجلدوی این خدمت بخطاب لشکر خانی سرفراز گشت و دیانت خان که به اودی پور به خدمت بابا خرّم در رسانیدن
بعضی احکام مرخص گشته بود به پنجم ماه خورداد آمد و از سرپرائیها و تزک بابا خرم مقدمات خوب بعرض رسانید فدائی خان که از نوکران
ایام شاهزادگی من بود بعد از جلوس رعایتهای یافته درین لشکر او را بخشی ساخته بودم در دوازدهم همین ماه ودیعت حیات سپرد
میرزا رستم چون از کرده های ناخوش خود اظهار ندامت و پشیمانی میکرد مروت و مردمی مقتضی آن شد که تقصیرات او را به عفو
مقبول و مقرون گرداند در آخر همین ماه او را به حضور طلبیده تلافی خاطر او نمودم و خلعت پوشانیده حکم کردم که به کورنش و سلام
می آمده باشد در یازدهم ماه تیر شب یکشنبه ماده فیلی از فیلخانه خاصه در حضور من زائید مکرر فرموده بودم که تحقیق مدت حمل نمایند
آخر الامر ظاهر شد که بچه ماده یک سال و شش ماه و بچه نر نوزده ماه در شکم مادر می ماند به خلاف تولد آدمی که اکثر بچه از شکم مادر بسر
فرو می آیند و بچه فیل اکثر بپا بر می آید چون بچه از مادر جدا شد مادر بپا خاک بالای او افشانده آغاز مهربانی و دلا به گری نمود و بچه
لمحه افتاده بعد از آن برخاسته متوجه پستان مادر شد هم امجلس گلاب پاشی که از زمان قدیم به آب پاشی مشهور است و از رسوم
مقرره پیشینیان است منعقد گشت در پنجم امرداد خبر فوت راجه مان سنگه رسید راجه مذکور از عمده های دولت والد بزرگوارم بود
چون اکثر بنده های درگاه را مرتبه مرتبه بخدمت دکن فرستاده بودم او هم از تعینات این خدمت بود بعد از انکه در ان خدمت
وفات یافت مرزا بهاؤ سنگه را که خلف رشید او بود بدرگاه طلب نمودم چون از ایام شاهزادگی طریقه خدمتگاری بیش از پیش
بر من داشت با آنکه ریاست و کلان تری سلسله آنها مطابق ضابطه که در هندوان معمول است به مهاسنگه پدر جگت سنگه که کلان ترین
اولاد راجه بود و در ایام حیات او وفات یافت میرسید من او را منظور نداشته بهاؤ سنگه را به خطاب میرزا راجه ممتاز ساختم
و به منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت و انبیر که وطن آبا و اجداد او بود باو مرحمت کردم و تلافی و تراخی
خاطر مهاسنگه نموده پانصدی بر منصب سابق او افزودم و ولایت گرهه را به انعام او مقرر داشتم و کمر خنجر مرصع و اسپ و خلعت
بجهت او فرستادم در هشتم این ماه که امرداد باشد تغیرے در مزاج خود یافتم رفته رفته به تب و درد سر کشید به ملاحظه آنکه مبادا
اختلالے باحوال ملک و بنده های خدا راه یابد این معنی را از اکثر محرمان و نزدیکان پنهان داشته حکما و اطبا را نیز آگاه نه ساختم چند
روز چنین گذشت از محرمان حریم عصمت بغیر از نورجهان بیگم که از و بخود مهربان تری گمان نداشتم هیچکس را برین قضیه محرم
نه ساختم پرهیز از خوردن خورشهای گران می نمودم و باندک مایه غذای سبک قناعت کرده همه روز بقاعده مقرر بدیوانخانه
خاص و عام و جهروکه و غسلخانه بطریق معتاد بر می آمدم تا آنکه در بشره آثار ضعف ظاهر گشت بعضی از بزرگان مطلع گشتند بلکه و

از اطبا که محل اعتماد بودند مثل حکیم مسیح الزمان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم چون تپ مفارقت نکرد و سه شب
معتاد شراب خورده شد این معنی باعث زیادتی ضعف و کمی قوت گشت در اثنای تشویش و غلبه سستی بروضه منوره خواجه
بزرگوار رفتم و دران آشیانه متبرکه صحت خود را از باری تعالی درخواستم و صدقات و نذرات قبول نمودم الله تعالی بمحض فضل و
کرم خود خلعت صحت عطا فرمود رفته رفته تخفیف یافت و درد سر که شدت عظیم داشت به تصرف و علاج حکیم عبدالشکور فرو نشست
و مزاج در عرض بست و دو روز بحالت اصلی باز آمد بنده های درگاه بل سائر خلائق بشکرانه این عطیه بزرگ تصدقات گذرانیدند
تصدق هیچ یک را قبول نکردم و فرمودم که هر کس در خانه خود هر چه خواهد بفقرا تقسیم نماید در دهم شهریور خبر رسید که تاج خان افغان
حاکم پتنه وفات یافت از امرای قدیم این دولت بود در بیماری بخاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزی گردد چنانچه
در باطن از حلقه بگوشان و معتقدان خواجه بزرگوارم و توجه ایشان را سبب وجود خود میدانم ظاهر نیز گوش خود را سوراخ
نموده در جرگه حلقه بگوشان ایشان داخل باشم پنجشنبه دوازدهم شهریور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هر گوشی
یک دانه مروارید آبدار در کشیدم چون این معنی مشاهده بندگان درگاه و مخلصان هواخواه گشت چه جمعی که در حضور و برخی که در
سرحدها بودند همگی تلاش و مبالغه گوشهای خود را سوراخ نموده به مروارید و لآلی که در جواهرخانه خاص بود و بدیشان مرحمت میشد
زینت بخش حسن اخلاص گشتند تا آنکه رفته رفته سرایت باحدی و سائر مردم نمود آخر روز پنجشنبه بست و دوم ماه مذکور مطابق دهم شهر
شعبان مجلس وزن شمسی در دیوانخانه خاص آراسته گشت و بدستور مقرر شرائط بجا آوردند درهمین روز میرزا راجه بهاو سنگه کامروا
و دوسند کام بوطن خود رخصت یافت بوعده آنکه از دو سه ماه زیاده توقف ننماید در بست و هفتم ماه مهر خبر رسید که فریدون خان برلاس
در اودی پور برحمت خدا واصل گشت از طبقه برلاسیه بغیر از او سرداری نمانده بود چون این طائفه را درین دولت حقوق بسیار
و نسبت بیشمار است مهر علی پسر او را نوازش نموده بمنصب هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم بنا بر خدمات پسندیده که از خانه زاد
بوقوع آمد دو هزاری بر منصب ذات او افزودم که اصل و اضافه شش هزاری ذات و پنجهزار سوار باشد ششم آبان قراولان خبر آوردند که
در شش کروهی سه شیر دیده شد بعد از نیمروز متوجه شده هر سه را به تفنگ شکار کردم در هشتم ماه مذکور هنگامه دیوالی آغاز شد دو سه
شب در حضور خود فرمودم که بنده های درگاه با یکدیگر بازی نمودند برد و باخت واقع شد در هیژدهم این ماه نعش سکندر معین قراول
را که از خدمتگاران قدیم من بود و در زمان شاهزادگی خدمت بسیار کرده از اودی پور که محل نزول فرزند سلطان خرم بود باجمیر آوردند
بقراولان دهم جرگهای او فرمودم که نعش او را برده در کنار تالاب رانا شنکر بسپارند خدمتگاری بااخلاص بود در دوازدهم آذر دو دختر

که اسلام خان در حیات خود از زمین داران کوچ که ملک او در انتهای ولایت شرق واقع است گرفته بود با پسر او و نود و چهار زنجیر فیل
از نظر گذشت از فیلان مذکور چندی داخل فیلان خاصه شدند درهمین تاریخ هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده سعادت
آستان بوس دریافت و دو زنجیر فیل پیشکش و یکصد مهر و یک صد روپیه نذر گذرانید در شبی از شبهای دی بخواب می بینم که حضرت
عرش آشیانی بمن میگویند که بابا گناه عزیز خان را که خان اعظم است بجهت خاطر من ببخش بعد ازین خواب بخاطر قرار دادم که
او را از قلعه برآرم در حوالی اجمیر دره واقع است در نهایت صفا و در انتهای این دره چشمه ظاهر شده که آب آن در آبگیری در از
ویهنا و رجمع میشود و بهترین آبهای اجمیر این آب ست و این دره و این چشمه بحافظ جمال معروف و مشهور ست چون عبور درین مقام
واقع شد فرمودم که عمارتی در خور این جا بسازند چون محل مستعد و قابل ترتیب بود در مدت یک سال جای و مقامی ترتیب یافت
که رونده های عالم مثل آن جای نشان نمی دهند حوضی چهل گز در چهل گز ساخته بودند و آب چشمه را به فواره درین حوض جاری ساخته اند
فواره ده دوازده گز میجهد و برکنار این حوض نشیمنها عمارت یافته و همچنین در مرتبه بالای آن که تالاب و چشمه در انجا واقع است جاهای
موزون و ایوانهای دلکش و آرامگاه های خاطر پسند بعضی از ان مصور و منقش به عمل اوستادان ماهر و نقاشان چابکدست
ساخته و پرداخته اند چون خواستم که نام آن مکان نسبتی بنام مبارک من داشته باشد نام آنرا چشمه نور نهادم مجملاً عیبی که دارد
اینست که بایستی اینجا و مقام در شهری عظیم یا گذرگاهی که خلائق را بران عبور او فتادی واقع می بود از ان تاریخی که اتمام
یافته اکثر اوقات پنجشنبه ها و جمعه ها را درین میگذرانم فرمودم که بجهت اتمام آن شعرا تاریخی فکر کنند سعیدای گیلانی زرگر باشی
این مصرعه را که ع

محل شاه نورالدین جهانگیر

تاریخ یافت خوب نوشت فرمودم که بربالای ایوان عمارت پایان آن قطعه را بر سنگ نقش کرده نصب کنند در اوایل ماه دی
سوداگران از ولایت آمدند و انار یزد و خربزه کاریز که سرآمد خربزه های خراسان است آوردند چنانچه جمیع بنده های درگاه را از امرای
سرحد ازین میوه حصه یافته بلوازم شکرگذاری منعم حقیقی پرداختند تا غایت گو یا فرد اعلای خربزه و انار را دریافته بودیم تا آنکه همه ساله
از بدخشان خربزه و از کابل انار می آوردند غالباً آن خربزه و انار هیچگونه مناسبتی با انار یزد و خربزه کاریز نداشته چون حضرت والد
بزرگوارم را انار الله برهانه به میوه میل و رغبت تمام بود افسوس بسیار خورده شده که این میوه ها کاشکی در ایام فیروزی بخش آنحضرت
از ولایت به هندوستان می آمد تا از ان بهره ور و محظوظ میگشتند همین تاسف بعطر جهانگیری دارم که مشام شریف شان ازین نوع عطریات

نه گشت این عطر اختراعیست که در زمان دولت ابد پیوند ما بسعی والدهٔ نور جهان بیگم بظهور آمد در هنگامے که گلاب میگیرند فی الجمله
چربی بر بالاے ظرفهاے که گلاب را گرم از کوزه بر می آرند در آنجا ظاهر میشود آن چربی را اندک اندک جمع ساختند چون از گل بسیاری
گلاب گرفته شود قدر محسوسے ازان چربی بهم میرسد در خوشبوئے و عطریت بدرجهٔ ایست که اگر یک قطره ازآن برکف دست مالیده
شود مجلسی را معطر می سازد و چنان ظاهر میشود که چندین غنچهٔ گل سرخ بیکبار در شگفتگی آمده باین شوخی و ملایمت بوئے نمی باشد دلهاے
رفته را بجا می آرد و جانهاے پژمرده را شگفته می سازد بجلدوے این اختراع یک عقد مروارید بمخترع آن عطا فرمودم سلیمه
سلطان بیگم نور الله مرقدها حاضر بودند این روغن را عطر جهانگیری نام نهادند در هواهاے هندوستان اختلاف تمام مشاهده
میشود در همین فصل دی در لاهور که واسطه است میان ولایت و هندوستان درخت توت بار آورد و بهمان شیرینی و لطافتیکه
در ولایت خود میرساند رسانید مردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند این معنی را واقع نویسان آنجا نوشته بودند در همین ایام
بختر خان کلاونت که به عادل خان نسبت تمام دارد چنانچه برادرزادهٔ خود را به عقد او در آورده و او را در گویندگی و در بیت گفتن خلیفه
خود ساخته است در لباس درویشان و فقیران ظاهر گشت او را طلبیده و استفسار احوال او نموده در رعایت خاطر او کوشیدم در
مجلس اول ده هزار روپیه نقد و پنجاه پارچه از همه قسم و یک عقد تسبیح مروارید باو بخشیدم و او را بمهمان آصف خان ساخته فرمودم که بواجبی
از احوال او خبردار باشد این معنی ظاهر نه گشت که خود بے اذن و رخصت عادل خان آمده یا آنکه عادل خان او را باین لباس فرستاده
تا حقیقت کنگایش اینجا را دریافته خبر شخص بجهت او ببرد و غالب ظن آنست که او با این همه نسبت بے تجویز عادل خان نیامده باشد
دلیل برصحت این معنی عرضداشتے ست که میر جمال الدین حسین که درین ایام بعنوان ایلچی گری در بیجاپور است نوشته بود که عادل خان
اظهار نموده که انچه نسبت به بختر خان از جانب بندگان حضرت بوقوع آمد گویا آن شفقت و مرحمت در بارهٔ من از قوت به فعل آمده است
بدین جهت در رعایت او افزوده تا اینجا بود هر روز بعنایت تازه سرفرازی می یافت شبها بملازمت بسر میبرد در تیهاے که عادل خان
بسته و مخترع آن طرز است و آنرا نورس نام نهاده می شنوانید تتمه احوال در تاریخے که رخصت یافته نوشته خواهد شد درین روز جانورے
از ولایت زیرباد آورده بودند که رنگ اصل بدن او موافق برنگ طوطی ست لیکن در جثه از وکوچک تر است یکے از خصوصیات
این جانور آن ست که تمام شب پاے خود را بر شاخ درختی و یا چوبے که او را بران نشانیده باشند بند کرده خود را نشیب می سازد
و با خود زمزمه میکند چون روز شد بر بالاے آن شاخ درخت می نشیند اگرچه میگویند که جانوران را هم عبادتے میباشد اما غالب ظن
آن ست که این فعل طبعی او باشد آب مطلق نمیخورد و در طبیعت او کار زهر میکند با آنکه بقاے حیوانات بآب ست در ماه بهمن اخبار خوش

پیاپی رسید اول خبر اختیار کردن رانا امر سنگه اطاعت و بندگی درگاه را کیفیت این مقدمه آنست که چون فرزند سعادتمند
بلند اقبال سلطان خرم از جهت نشاندن تهانجات بسیار خصوص در جاهای چند که بواسطه زبونی آب و هوا و صعوبت مکان گمان
اکثر مردم آن بود که در انجا نشستن تهانجات ممکن نباشد و از جهت دوانیدن افواج قاهره متعاقب یکدیگر بی ملاحظه شدت گرما و
کثرت باران و اسیر شدن اهل و عیال اکثر سکنه آن دیار کار را برانا بنوعی تنگ ساخته بود که معلوم او شد که اگر زمان دیگر برین روش
بروی بگذرد از ملک آواره و یا گرفتار خواهد شد لاعلاج اختیار اطاعت و دولتخواهی کرده شوبهکرن نام خالوی خود را با هرداس
جهاله که از مردم معتبر فهمیده او بود پیش آن فرزند اقبالمند فرستاده التماس نمود که اگر آن فرزند از جهت التماس گذشتن از سر تقصیرات
او نموده تسلی خاطر او شود و نشان پنجه مبارک از برای او بگیرد او خود آمده ملازمت آن فرزند نماید و پسر جانشین خود را که کرن است
بدرگاه والا فرستد یا بطریق سایر راجهاسته در سلک بندهای این درگاه منتظم بوده خدمت نماید و از جهت پیری او را از آمدن
بدرگاه معاف دارد بنابرین آن فرزند نیز آنها را همراه ملا شکرالله دیوان خود که او را بعد از اتمام این مهم به خطاب افضل خانی
سرفراز فرمودیم و سندرداس میر سامان خود را که بعد از انصرام این کار به خطاب رای رایان ممتاز شد بدرگاه والا فرستاده حقیقت
را معروض داشت چون پیوسته همت والانهمت مصروف آنست که تا ممکن باشد خانوادهای قدیم را خراب نسازیم غرض اصلی
آن بود که چون رانا امر سنگه و آبای او مغرور باستحکام کوهستان و مکان خود ها شده هیچیک بادشاهان هندوستان را ندیده اطاعت
نکرده اند در ایام دولت من این مقدمه از پیش نرود حسب الالتماس آن فرزند تقصیرات او معفو و بعفو نموده فرمان عنایت آمیز که
سبب خاطرجمعی او شد و نشان پنجه مبارک عنایت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان بآن فرزند نوشتم که اگر نوعی نماید که این مقدمه بوقوع
آید این خدمت عمده را دلخواه ما کرده خواهد بود و آن فرزند نیز آنها را همراه ملا شکرالله و سندرداس پیش رانا فرستاد تا تسلی او نموده امیدوار
بمراحم و عنایات شاهنشاهی ساختند و فرمان عنایت عنوان و نشان پنجه مبارک را باو دادند و قرار یافت که روز یکشنبه بیست و ششم
ماه بهمن او با فرزندان آمده آن فرزند را ملازمت نماید دوم خبر فوت بهادر که از حاکم زادهای ولایت گجرات و خمیر مایه فتنه و فساد بود
رسید که الله تعالی بکرم خود او را نیست و نابود ساخت باجل طبعی درگذشت سوم خبر شکست میرزائی که به قصد گرفتن قلعه و بندر
سورت استعداد تمام نموده آمده بود و در خور میان بندر رند کور درمیان انگریزان که پناه بدین بندر آورده بودند درای جنگ افتاده اکثر
جهازات او از آتشبازی انگریزان سوخته شد ناچار تاب مقاومت نیاورده گریزان گشت و کس نزد مقرب خان که حاکم بنادر گجرات
بود فرستاده در صلح زد و اظهار نمود که ما بجهت صلح آمده بودیم نه بقصد جنگ انگریزان این جنگ برانگیختند دیگر خبر رسید که چندین از

راجپوتان که زدن وکشتن عنبر را بخود قرار داده بودند درهمین تاریخ کمین کرده فرصت جسته خود را باو میرسانند وزخمی ناقص از دست یکی
از انها باو میرسد مردمی که درگرد عنبر بودند آن راجپوتان را کشته عنبر را بمنزل او میرسانند هیچ نمانده بود که مخذول ومعدوم گردد اواخر
این ماه که در سیر ونواحے اجمیر به شکار مشغول بودم محمد بیگ ملازم فرزند بلند اقبال سلطان خرم رسیده عرضداشت آن فرزند گذرانید
معروضداشت که رانا با پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود کیفیت این مقدمه از عرضداشت او معلوم میشود در حال روے
نیاز بدرگاه بے نیاز آورده سجده شکر بجا آوردم اسپ وفیل وخنجر مرصع به محمد بیگ مذکور عنایت کرده اورا بخطاب ذوالفقار خان
سرفراز فرمودم از مضمون عرضداشت چنان معلوم شد که روز یکشنبه ۲۶ ماه بهمن رانا با آداب دتوره که بنده یا ملازمت نماید فرزند
بلند اقبال را ملازمت کرد ویک لعل کلان مشهور که درخانه او بود با پاره مرصع آلات وهفت زنجیر فیل که بعضے ازان لائق خاصه بود
واز فیلان او که بدست نیفتاده بود همین مانده بود ونه راس اسپ پیشکش گذرانید آن فرزند هم از روے کمال عنایت نسبت باو پیش
آمد چنانچه وقتیکه رانا پاے آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود میخواست آن فرزند اقبالمند سر اورا در بر گرفته اورا تسلی نوعی
نمود که باعث خاطر جمعے او شد خلعت فاخره وشمشیر مرصع واسپ با زین مرصع وفیل خاصه با یراق نقره باو عنایت کرد وچون از جمله
مردمی که از جماعت او بودند بیشتر از صد کس نبود که قابل سروپا دادن باشد صد دست سروپا وپنجاه راس اسپ ودوازده کھپوه مرصع
بآنها داد وچون روش زمینداران است که پسر جانشین با پدر یکجا بملازمت سلاطین نمی آیند او هم این شیوه را مرعی داشته
کرن را که پسر صاحب ٹیکه او بود همراه نیاورده بود وازینجهت که ساعت روانه شدن آن فرزند سعادتمند بلند اقبال ازانجا آخرهاے
همان روز بود اورا رخصت نمود تا رفته کرن را بملازمت فرستد بعد از رفتن او کرن آمده ملازمت کرد باو هم خلعت فاخره با شمشیر وخنجر
مرصع واسپ با زین طلا وفیل خاصه عنایت کرد وهمان روز کرن را در رکاب خود گرفته روانه درگاه والا شد سوم اسفندارمذ باجمیر
از شکار معاودت واقع شد هفتدهم بهمن تا غایت تاریخ مذکور که ایام شکار بود یک ماده شیر با سه بچه وسیزده نیله گاو شکار شده بود
شاهزاده کامگار روز شنبه دهم ماه مذکور در ظاهر موضع دیورانی که نزدیکے شهر اجمیر واقع است نزول نموده وحکم شد که جمیع امرا باستقبال
رفته هریک درخور حالت ونسبت خود پیشکش بگذرانند وفردا که روز یکشنبه یازدهم باشد به سعادت ملازمت مشرف گردد روز دیگر شاهزاده
به کوکبه وشکوه تمام با جمیع عساکر منصوره که بهمراهی آن فرزند به خدمت تعین بودند داخل دولتخانه خاص وعام گشت ودو پهر ودو گھڑی
از روز گذشته که ساعت ملازمت بود دولت کورنش دریافت وسجدات وتسلیمات بجا آورده یکهزار اشرفی ویکهزار روپیه بطریق نذر ویکهزار
مهر ویکهزار روپیه بعنوان تصدق گذرانید آن فرزند را پیش طلبیده در آغوش گرفتم وسر وروے اورا بوسیده به مهربانیها ونوازشهای

خاص اختصاص بخشیدم چون از لوازم خدمت و گذرانیدن نذر و تصدق باز پرداخت معروضداشت که اگر حکم شود کرن به سعادت سجده
و کورنش سرفراز گردد فرمودم که او را بیاورند بخشیان بآداب مقرر حاضر ساخته بعد از فراغ کورنش سجده نموده حسب الالتماس فرزند خرم حکم
کردم که او را برابر جرگه دست راست مقدم ایستاده کنند بعد از آن بخرم حکم کردم که تا رفته والده‌هاے خود را ملازمت نماید و خلعت خاصه
که مشتمل بود بر چارقب مرصع و قباے زربفت و یک تسبیح مروارید بآن فرزند عنایت شد و بعد از تسلیم خلعت خاصه و اسپ خاصه
با زین مرصع و فیل خاصه مرحمت شد و کرن را نیز به خلعت فاخره و شمشیر مرصع سرفراز ساختم و امرا و منصبداران جماعت جماعت
به سعادت کورنش و سجده سربلندی یافته نذر گذرانیدند و هریک درخور خدمت و مرتبه خود بعنایات سرفراز گشتند چون بدست
آوردن دل کرن که وحشی طبیعت و مجلس نادیده در کوهستان بسر برده بود ضرور بود بنابرآن هر روز مرحمتی تازه می‌نمودم چنانچه
در روز دوم ملازمت خنجر مرصع و روز دیگر اسپ خاصه عراقی بازین مرصع بدو عنایت شد و در همین روز بدربار محل رفته از جانب
نورجهان بیگم هم به خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ بازین و فیل سربلندی یافت بعد از ین عنایات تسبیح مروارید گران بها مرحمت
نمودم روز دیگر فیل خاصه با تلایر مرحمت شد چون در خاطر بود که از هر جنس و هر چیز باو داده شود سه دست باز و سه دست جره و یک
قبضه شمشیر خاصگی و یک بکتر و یک جوشن خاصگی و دو انگشتری یکے نگین لعل و دیگے نگین زمرد بدو عنایت نمودم و در اواخر ماه مذکور
فرمودم که از جمیع اقسام اقمشه گرفته با قالے و نمدتکیه و از هر قسم خوشبوئے با ظروفهاے طلا و دو منزل بهل گجراتی و اقمشه را در صد
خوان نهاده واحدیها بدست و دوش گرفته در دیوانخانه خاص و عام حاضر ساختند و مجموع بدو مرحمت نمودم و ثابت خان همیشه در
مجلس بهشت آئین سخنان نالائق و کنایتهاے صریح به اعتماد الدوله و پسر او آصف خان میگفت یکدو مرتبه اعتراض نموده او را
ازین گفت و شنود ناخوش منع نمودم بهیچ وجه باز نیامد چون خاطر اعتماد الدوله را بسیار عزیز میداشتم و با سلسله ایشان نسبتها
و پیوندها شده بود این معنی بر طبع من گران می‌آمد یا آنکه شبے بے تقریب و بے جهت با سخنان ناخوش گفتن آغاز کرد و آن مقدار گفت
که آثار رفت و آزردگی تمام در بشره اعتماد الدوله ظاهر گشت صباح آن بدست یکے از خدمتیهاے درگاه او را به نزد آصف خان
فرستادم که چون شب سخنان بیهوده نسبت به پدرت مذکور ساخته او را به تو سپردم خواه در ینجا خواه در قلعه گوالیار هر جا میخواهی نگاه دار
تا دامیکه تلافی و تدارک خاطر پدرت نه کند گناه او را نخواهم بخشید حسب الحکم آصف خان او را به قلعه گوالیار فرستاد در همین ماه
جهانگیر قلی خان باضافه منصب سرفراز گشت و دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار باضافه عنایت شد احمد بیگ خان که از
بندهای قدیم این دولت ست در سفر صوبه کابل از و بعضے تقصیرات بوقوع آمد و مکرر از نفاق و نارسائیهاے او قلیچ خان که

سردار لشکر بود شکوه نمود بالضرورت او را بدرگاه طلب نمودم و بجهت تنبیه و تادیب به مهابت خان حکم فرمودم که در قلعه رنتهنبور نگاه دارد
قاسم خان حاکم بنگاله دو قطعه لعل پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت چون ضابطه کرده ام که درویشان و ارباب حاجت را که در درگاه
والا جمع شده باشند بعد از دو پهر شب بنظر در آورند درین سال بهمین روش درویشان را بدست و حضور خود پنجاه و پنجهزار روپیه
و یک لک و نود و هزار بیگه زمین و چهارده موضع در دست و دست و شش قلبه زراعت و یازده هزار خروار شالی مرحمت نمودم و هفتصد
و سی و دو دانه مروارید به قیمت سی و شش هزار روپیه به جمعی از بنده ها که از روی اخلاص گوش خود را سوراخ نموده بودند عنایت
کردم در اواخر ماه مذکور خبر رسید که چهار گهری و نیم از شب یکشنبه یازدهم همین ماه گذشته در بلده برهانپور الله تعالی از دختر شاهزاده
مراد فرزند ارجمند سلطان پرویز پسرے کرامت فرمود او را سلطان دوراندیش نام نهادم *

جشن دهمین نوروز از جلوس همایون

از روز شنبه غره فروردی ماه سنه مطابق بیست و ششم شهر صفر سنه ۱۰۲۴ هجری پنجاه و پنج پل گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بشرفخانه
حمل نزول اجلال ارزانی داشت بعد از گذشتن سه گهری از شب یکشنبه بر تخت دولت جلوس نمودم جشن نوروزی و آئین بندی
بدستور سابق ترتیب یافت شاهزاده های والاقدر و خوانین عظام و اعیان حضرت و ارکان سلطنت تسلیم مبارکبادی بجای آوردند
روز غره بر منصب اعتماد الدوله که پنج هزاری ذات و دو هزار سوار بود دو هزاری ذات و سوار افزوده شد و به کنور کرن و جهانگیر قلی خان
و راجه نرسنگه دیو اسپان خاصه مرحمت نمودم و روز دوم پیشکش آصف خان از نظر گذشت پیشکش پسندیده از جواهر و مرصع آلات
و طلا آلات و اقمشه از هر قسم و از هر جنس ترتیب داده بود بتفصیل دیده شد آنچه پسند خاطر او فتاد موازی هشتاد و پنجهزار روپیه بود درین روز
شمشیر مرصع معه پرتله و بند و باره به کرن و یک زنجیر فیل به جهانگیر قلی خان مرحمت شد چون اراده توجه بطرف دکهن و آنحدود قرار داد
خاطر بود به عبد الکریم معموری حکم فرمودم که به مندو رفته عمارات بجهت سرکار خاصه از سر نو تعمیر نماید و عمارات سلاطین ماضی مرمت
کند روز سوم پیشکش راجه نرسنگه دیو بنظر در آمد و یک لعل و چند دانه مروارید و یک زنجیر فیل بدرجه قبول او فتاد روز چهارم بر منصب
مصطفی خان پانصدی ذات و دو صد سوار افزوده شد که دو هزاری ذات و دو صد و پنجاه سوار باشد روز پنجم علم و نقاره با اعتماد الدوله
مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره می نواخته باشد بر منصب آصف خان هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهار هزاری ذات و دو
هزار سوار باشد و هفت صد سوار نیز بر منصب راجه نرسنگه دیو افزوده رخصت وطن عنایت نمودم که بوعده مقرر بدرگاه حاضر شود درهمین روز

پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت از هر قسم چیزها پسند خاطر او فتاد کشن چند از راجه زاده های ولایت نگرکوت بخطاب راجگی سرفراز
گردید روز پنجشنبه ششم پیشکش اعتماد الدوله در چشمه نور از نظر اشرف گذشت مجلس عالی ترتیب یافته بود و از روی شگفتگی تمام
پیشکش او دیده شد از جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه موازی یک لک روپیه بقبول او فتاد و تتمه بازگشت شد روز هفتم بر منصب
کشن سنگه که دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود هزاری ذات افزودم درین روز در حوالی چشمه نور یک شیر شکار شد در هشتم کرن را
به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و یک تسبیح خرد از مروارید و زمرد که لعلی در میان بود و باصطلاح هند دان آنرا سمرن گویند
باو عنایت شد و بر منصب ابراهیم خان هزاری ذات و چهارصد سوار افزودم که اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار سوار باشد و
بر منصب حاجی بی اوزبک سی صد سوار افزوده شد و بر منصب راجه شیام سنگه پانصدی ذات اضافه نمودم که دو هزار و پانصدی
ذات و هزار و چهارصد سوار بوده باشد. روز یکشنبه نهم کسوف شد. دو از ده گهری از روز بر گذشته از جانب مغرب آغاز گرفتن کرد و
از پنج حصه چهار حصه حضرت نیر اعظم در عقده ذنب منکسف شد. و از آغاز گرفتن تا روشن شدن بهشت گهری گذشت تصدقات از
هر جنس و هر چیز از فلزات و حیوانات و حبوبات به فقرا و مساکین و ارباب احتیاج داده شد. درین روز پیشکش راجه سورج سنگه
از نظر گذشت آنچه برداشته شد موازی چهل و سه هزار روپیه بود پیشکش بهادر خان حاکم قندهار درین روز گذشت مجموعه بچهارده
روپیه رسید دو پهر از شب گذشته مطابق شب دوشنبه بست فهم صفر به طالع قوس در خانه بابا خرم از دختر آصف خان پسری متولد
شد. او را دارا شکوه نام نهادم امید که قدم او برین دولت ابد پیوند و بر پدر اقبالمندش مبارک و میمون باشد. بر منصب سید علی
بارهه پانصدی ذات و سی صد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد و در تاریخ دهم پیشکش اعتبار خان
از نظر در آمد از جمله پیشکش او موازی چهل هزار روپیه بقبول افتاد درین روز بر منصب خسرو بی اوزبک سی صد سوار و بر منصب
منگلی خان پانصدی ذات و دو صد سوار افزوده شد. روز یازدهم پیشکش مرتضی خان از نظر گذشت از جمله جواهر او هفت قطعه لعل
و یک تسبیح مروارید و دو صد و هفتاد دانه دیگر برداشته آنچه از پیشکش او قبول افتاد موازی یک لک و چهل و پنجهزار روپیه بود در دوازدهم
پیشکش مرزا راجه بهاو سنگه و راوت شنکر از نظر گذشت در سیزدهم از پیشکش خواجه ابو الحسن یک قطعه لعل قطبی و یک الماس و یک عقد
مروارید و پنج انگشتری و چهار دانه مروارید کلان و پاره اقمشه که مجموع سی و دو هزار روپیه باشد بقبول افتاد روز چهاردهم بر منصب خواجه
ابو الحسن که سه هزاری ذات و هفت صد سوار بود دو هزاری ذات و پانصد سوار افزودم و بر منصب وفادار خان هفتصدی و پنجاهی ذات
و دو صد سوار اضافه حکم شد که دو هزاری ذات و هزار و دو صد سوار بوده باشد درهمین روز مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران

سعادت ملازمت دریافت بعد از سرانجام مهم گرجستان برادر عالیمقدار او را با کتابت مشتمل بر انواع محبت و اظهار صداقت فرستاده بود
با چند راس اسپ و اشتر و چند اقمشه حلب که از جانب روم بجهت آن برادر کامگار آمده بود و نه قلاده سگ فرنگی کلان درنده که
در طلب آن ایماء رفته بود بدست او روانه ساخته بودند بنظر در آورد دوم مرتضی خان بخدمت تسخیر قلعه کانگره که در کوهستان پنجاب بلکه در
معموره عالم باستواری و استحکام آن قلعه نشان نمیدهند درین روز رخصت یافت از ابتدائی که صیت اسلام بدیار هندوستان
رسیده تا این زمان خجسته فرجام که اورنگ سلطنت بوجود این نیازمند درگاه الهی آراستگی دارد هیچ یک از حکام و سلاطین گذشته دست
بر آن نیافته اند در ایام والد بزرگوارم یکمرتبه لشکر پنجاب بر سر این قلعه تعین شد مدتی در قبل و محاصره داشتند آخر الامر منصوبه شکست
که قلعه بدست در نیامده آن لشکر به مهمی از آن ضرورتر مقرر گشت در وقت رخصت فیل خاصه با تلایر بمرتضی خان مرحمت نمودم و راجه
سورج مل ولد راجه باسو هم چون ولایت او متصل بدین قلعه بود تعین یافت و بر منصب سابق او پانصدی ذات و سوار افزوده شد
و رای سورج سنگه از جاگیر خود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر و اشرفی نذر گذرانید و هم درین تاریخ پیشکش میرزا رستم بنظر در آمد دو خنجر مرصع
و یک تسبیح مروارید با چند طاق پارچه و یک زنجیر فیل و چهار اسپ عراقی درجه قبول یافت تتمه باز گردانیدم پانزده هزار روپیه قیمت
آنها شد و درین تاریخ پیشکش اعتقاد خان که هژده هزار روپیه بقیمت در آمد از نظر گذشت روز هیجدهم پیشکش جهانگیر قلی خان دیده شد
از جواهر و اقمشه بمقدار پانزده هزار روپیه قبول افتاد بر منصب اعتقاد خان که هفتصدی ذات و دویست سوار بود هشت صدی
ذات و سی صد سوار افزودم که اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار باشد خسرو بی اوزبک که از سپاهیان قرار داده بود بمرض
اسهال درگذشت روز هشتم که پنجشنبه بود بعد از گذشتن دو پهر و چهار نیم گهری آغاز شرف شد درین روز فرخنده بر تخت به سعادت و
فیروزی جلوس نمودم و مردم تسلیمات مبارکبادی بجا آوردند چون یک پهر از روز مذکور باقی مانده متوجه چشمه نور شدم پیشکش مهابت خان
بموجب قرارداد در آنجا بنظر در آمد از جواهر نفیس و مرصع آلات و اقمشه و آنچه از هر قسم و از هر جنس بخاطر رسید ترتیب داده بود از جمله
پهپوه مرصع که حسب الالتماس او زرگران سرکار ساخته بودند و از روی قیمت مثل آن در سرکار خاصه من نبود یک لک روپیه قیمت
شد سوای آن از جواهر و دیگر اجناس یک لک و سی و هشت هزار روپیه برداشته شد الحق که پیشکشی نمایان بود به مصطفی بیگ فرستاده
والای ایران بیست هزار درب که ده هزار روپیه باشد عنایت کردم و بیست و یکم خلعت بدست عبدالغفور به پانزده کس از امرای
دکن فرستادم راجه بکرماجیت بجاگیر خود رخصت یافت و پرم نرم خاصه باو مرحمت شد درهمین روزها کرخنجر مرصع به مصطفی بیگ ایلچی
عنایت نمودم بر منصب هوشنگ پسر اسلام خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود پانصدی ذات و دو صد سوار افزودم و بیست و سوم

ابراهیم خان به صاحب صوبگی بهار سرفراز شد و ظفرخان را حکم شد که متوجه درگاه شود و بر منصب ابراهیم خان که دو هزاری ذات
و هزار سوار بود پانصدی ذات و هزار سوار افزودم سیف خان در همین روزها بجاگیر مرخص شد و حاجی بی اوزبک بخطاب اوزبک
خانی سربلند گشته بجاگیر رخصت یافت بهادر الملک از تعینات لشکر دکن که منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار و یک صد سوار
داشت باضافه پانصدی ذات و دو صد سوار ممتاز گشت بر منصب خواجه تقی که هشتصدی ذات و یک صد و هشتاد سوار بود دو صدی
دیگر افزوده شد در بیست و پنجم بر منصب سلام الله عرب دویست سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد
از اسپان خاصه اسپ سیاه ابلق که دارای ایران فرستاده بود به مهابت خان عنایت نمودم آخر روز پنجشنبه بخانه باباخرم رفتم و تا یک پهر
شب آنجا بودم پیشکش دوم او درین روز از نظر گذشت در روز اول که ملازمت نموده یک قطعه لعل مشهور رانا که در روز ملازمت بآن
فرزند گذرانیده بود و جوهریان به شصت هزار روپیه قیمت نموده بودند گذرانید اما آنقدر که تعریف میکردند نبود وزن این لعل هشت
تانک است و سابق رای مالدیو که سردار قبیله راتهور و از رایان عمده هندوستان بود در تصرف میداشت و از و به پسر او چندرسین
منتقل گشت و او در ایام پریشانی و ناکامی برانا اودی سنگه فروخت و از و برانا پرتاب رسید و از رانا پرتاب باین رانا امرسنگه
انتقال یافت چون بهتر ازین تحفه در سلسله آنها نبود با تمام فیلان خود که باصطلاح هندوان کهیته چار میگویند در روز ملازمت آنفرزند
اقبالمند باباخرم گذرانید و من حکم کردم که دران لعل چنین نقش کنند که به سلطان خرم در حین ملازمت رانا امرسنگه پیشکش نمود و چند چیز
دیگر هم دران روز پیشکشهای باباخرم قبول افتاد از انجمله صندوقچه بلوری بود کار فرنگ که در غایت تکلف ساخته بودند با چند
قطعه زمرد و سه انگشتری و چهار راس اسپ عراقی و دیگر متفرقات که قیمت آنها هشتاد هزار روپیه باشد درین روز که بخانه او رفتم
پیشکش کلانی ترتیب داده بود و تخمیناً چهار پنج لک روپیه اسباب و نفایس بنظر در آمد از مجموعه آنها موازی یک لک روپیه برداشته تتمه
را باو مرحمت نمودم در بیست و ششم بر منصب خواجه جهان که سه هزاری ذات و هزار و هشت صد سوار بود پانصدی ذات و چهار صد
سوار افزودم در آخر ماه به ابراهیم خان اسپ و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره مرحمت نمودم و رخصت صوبه بهار ارزانی داشتم خدمت
عرض مکرر را که به خواجگی حاجی محمد تعلق داشت چون وفات یافت به مخلص خان که اعتمادی بود مرحمت فرمودم سی صد سوار بر منصب
دلاورخان افزوده شد که هزاری ذات و سوار باشد چون ساعت رخصت کنور کرن نزدیک بود میخواستم او را پاره بر تفنگ اندازیهای
خود آگاه سازم درین اثنا قراولان خبر ماده شیری آوردند با آنکه قرارداد آنست که بغیر شیر نر شکار نکنم به ملاحظه آنکه مبادا تا رفتن
او شیری دیگر بهم نرسد بهمین شیر ماده متوجه شدم و کرن را همراه برده ازو پرسیدم که بهر جای او را گوئی بر حکم زنم بعد از قرارداد

بجاے که شیر را فیل داشتند رسیدم بحسب اتفاق باد و شورشی در هوا بهم رسید و فیل ماده که بران سوار بودم واهمه شیر او را مضطرب داشت
و در یکجا قرار نمی گرفت با وجود این دو مانع قوی تفنگ را بجانب چشم او سر راست کرده آتش دادم الله تعالی بکرم خود مرا ازان
راجه زاده شرمنده نه ساخت و چنانچه قرار داده بود در میان چشم او زده او را انداختم کرن در همین روز التماس تفنگ خاصه نمود تفنگ ردمی
خاصگی باو مرحمت نمودم چون به ابراهیم خان در روز رخصت فیل عنایت نکرده بودم فیل خاصگی التفات نمودم یک فیل به بهادر الملک
و فیل دیگر به وفادار خان عنایت نموده فرستادم هشتم اردی بهشت مجلس وزن قمری ترتیب یافت خود را به نقره و دیگر اجناس وزن کرده
به مستحقان و محتاجان تقسیم فرمودم و نوازش خان به جاگیر خود که در صوبه مالوه بود رخصت یافت در همین روز فیلی به خواجه ابوالحسن مرحمت
نمودم در تاریخ نهم خان اعظم را که در آگره از قلعه گوالیار آمده بود و حکم طلب شده بود آوردند با آنکه از و تقصیرات بسیار بوقوع آمده بود
و آنچه در باب او بعمل آورده بودم همگی حق با من بود بوقتیکه او را بحضور من آوردند و چشم بر او فتاد آثار خجالت در خود بیشتر از و یافتم تمامی
تقصیرات او بعفو مقرون ساخته شال که در کمر داشتم باو مرحمت شد به کنور کرن یک لک درب عنایت نمودم و راجه سورج سنگه
در همین روز فیل کلانے رن راوت نام که از فیلان نامی او بود آورده گذرانید الحق نادر فیلی است داخل فیلان خاصه ساختم در دهم
پیشکش خواجه جهان که از آگره بجهت من بدست پسر خود فرستاده بود بنظر اشرف گذشت از هر قسم چیزها بود به چهل هزار روپیه قیمت شد
در دوازدهم پیشکش خان دوران که پنج تاقوز اسپ و دو قطار شتر و سگان تازی و جانوران شکاری بود بنظر درآمد در همین روز
هفت زنجیر فیل دیگر راجه سورج سنگه پیشکش گذرانید داخل فیلخانه خاصه شد تحیر خان بعد از آنکه مدت چهار ماه در ملازمت گذرانیده بود
درین روز مرخص گشت سخنان به عادل خان پیغام داده شد و سود و زیان دوستی و دشمنی را خاطر نشان او نموده تعهدات کرده چنین قرار داد
که مجموع این سخنان را معقول عادل خان ساخته او را در راه دولتخواهی و اطاعت درآورد و در وقت رخصت هم باو چیزها عنایت شد
مجملاً درین مدت اندک چه از سرکار خاصه و چه از پادشاه زادها و از تکلفات امرا که حسب الحکم باو نموده بودند قریب به یک لک روپیه حساب شد
که باو رسیده است در چهاردهم منصب و جلدوے خدمت فرزند خرم مشخص شد منصب او دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار بود و منصب
برادرش پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود فرمودم که منصب او را برابر منصب پرویز اعتبار نموده سوائی دیگر را به صیغه انعام
و جلدوے خدمت باضافه منظور دارند و فیل خاصه بنجی گج نام معه یراق که دوازده هزار روپیه قیمت داشت بدو مرحمت نمودم در
شانزدهم فیلے به مهابت خان عنایت شد در هفدهم بر منصب راجه سورج سنگه که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود هزاری افزوده
او را به منصب پنجهزاری سربلند ساختم حسب الالتماس عبدالله خان بر منصب خواجه عبداللطیف که پانصدی ذات و دویست سوار بود

و دویست افزودم حکم شد که هزاری ذات و چهارصد سوار باشد عبدالله پسر خان اعظم که در قلعه رنتهنبور محبوس بود و با التماس پدرش او را طلبیده
بودم بدرگاه رسید و بند از پاے او برداشته بخانه پدرش فرستادم در بیست و چهارم راجه سورج سنگه فیل دیگر فوج سنگار نام بطریق
پیشکش گذرانید اگرچه این فیل هم خوب است و داخل فیلان خاصه شد اما بآن فیل اول نسبتے ندارد از نوادر روزگار است و بیست هزار
روپیه قیمت آن شده در بیست و ششم بر منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ که هفتصدی ذات و پانصد سوار بود دو صدی ذات انعام
مقرر گشت در همین روز خواجه زین الدین که از خواجه زاده های نقشبندی ست از ماوراء النهر آمده ملازمت نموده هیجده راس اسپ
پیشکش گذرانید قزلباش خان که از کمکیان صوبه گجرات بود چون بیرخصت صاحب صوبه بدرگاه آمده بود حکم فرمودم که احدے او را
مقید ساخته باز نزد حاکم گجرات برده رساند تا دیگران را این هوس نشود بر منصب مبارک خان سزاولی پانصدی ذات افزوده شد
که هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار باشد در بیست و نهم یک لک روپیه بخان اعظم مرحمت نمودم و حکم شد که پرگنه ڈاسنه و پرگنه کاسنه
که موافق پنجهزاری ذات میشود بجاگیر او مقرر باشد و در آخر همین ماه جهانگیر قلی خان را با برادران و خویشان به صوبه الهٰ آباد که بجاگیر آنها
مقرر است رخصت فرمودم و درین مجلس بیست راس اسپ و قباے پرم نرم خاصگی و دوازده راس آهو و ده قلاده سگ تازی بکرن
مرحمت شد. و روز دیگر که غره خورداد بود چهل راس اسپ و در روز دوم چهل و یک راس و در روز سوم بیست راس که در عرض سه روز صد و
یک راس بوده باشد بانعام کنور کرن مرحمت شد و در عرض فیل فوج سنگار فیلی از فیلان خاصه که ده هزار روپیه قیمت داشت براجه
سورج سنگه مرحمت نمودم و در پنجم ماه مذکور ده چیره و ده قبا و ده کمربند به کرن عنایت شد در بستم یک زنجیر فیل دیگر مرحمت نمودم درین
روزها واقعه نویس کشمیر نوشته بود که ملا گدائی نام درویشے مرتاض که چهل سال در یکے از خانقاه های بلده مذکور منزوی بود و سالی قبل
از آنکه ودیعت حیات باز سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نموده که اگر رخصت باشد بجهت محل دفن خود گوشه درین خانقاه انتخاب
نمایم آنها گفتند که چنین باشد القصه جاے اختیار نموده چون مدت مذکور بسر میگردد به دوستان و عزیزان و آشنایان خود اظهار مینماید
که به من حکم رسیده که امانتے که نزد من است سپرده متوجه عالم آخرت شویم چندے که حاضر بودند از گفت و شنود او متعجب بوده اظهار میکنند
که انبیا را برین سر اطلاع نیست چگونه این سخن را باور توان نمود میگوید که بمن چنین حکم شده و بعد از آن به یکے از معتقدان خود که از
قاضی زاده های آن ملک ست متوجه شده میگوید که مصحف مرا که به هفت صد تنکه ے ارزد هدیه نموده حرف برداشتن من خواهی نمود
چون بانگ نماز جمعه بشنوی از من خبر خواهی گرفت و این گفتگو در روز پنجشنبه واقع میشود و همه اسباب حجره خود را به آشنایان و مریدان
قسمت نموده آخر همان روز به حمام رفته غسل مینماید قاضی زاده مذکور پیش از آنکه بانگ نماز بشنود به خانقاه آمده تفحص احوال ملا مینماید

چون به حجره میرسد در حجره را بند کرده می بیند و خادمی بر در نشسته از خادم احوال را می پرسد او میگوید که ملا سفارش نموده که تا در این خانه
بخودی خود باز نشود به حجره در نخواهی آمد ساعتی از این سخن گذشته در حجره باز میشود و قاضی زاده با آن خادم در می آیند می بیند که رو به قبله
به دو زانو نشسته جان بحق تسلیم نموده است خوشا حال وارستگان که از این دامگاه تعلق باین آسانی پرواز توانند نمود بر منصب کرم سین
راتهور دو صدی ذات و پنجاه سوار اضافه نموده هزاری ذات و سی صد سوار مقرر فرمودم در یازدهم این ماه پیشکش لشکر خان که سه قطار
شتر ولایتی و بیست پیاله درکابی خطائی و بیست قلاده سگ تازی بود از نظر گذشت در دوازدهم خنجر مرصع باعتبار خان مرحمت شد
و بکرن کلگی که دو هزار روپیه قیمت داشت عنایت نمودم در چهاردهم به پسر بلند راے خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم
در شب جمعه پانزدهم امرے غریب رو داد بحسب اتفاق من درین شب در بهکره بودم ماحصل سخن آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه
سورج سنگه از گوبند داس که وکیل راجه مذکور بود بواسطه کشتن برادرزاده خود گوپالداس نام جوانی که پیش ازین به مدتی بدست
گوبند داس مذکور ضائع شده بود آزار تمام داشت و سبب این نزاع طولے دارد القصه کشن سنگه توقع آن داشت که گوپالداس
چون در حقیقت برادرزاده راجه هم بود او بانتقام این امر گوبند داس را بکشد راجه بواسطه کاردانی و سربراهی گوبند داس قطع نظر از
باز خواست خون برادرزاده نموده به تغافل میگذرانید کشن سنگه چون این قسم اغماض از راجه دید بخاطر گذرانید که من انتقام برادرزاده خود را
میکشم و نمی گذارم که این خون بخسپد مدتے همین را در خاطر داشت تا آنکه در شب مذکور برادران و یاران و ملازمان خود را جمع نموده اظهار
این مقدمه مینماید که امشب بقصد کشتن گوبند داس میروم هر چه شود و بخاطر نداشت که به راجه ضرر و آسیبے رسد راجه خود ازین مقدمه بیخبر
قریب به صبح صادق باتفاق کرن برادرزاده خود و دیگر همراهان روان میشود چون بدروازه حویلی راجه میرسد چندی از مردم آزموده خود را
پیاده ساخته بر سر خانه گوبند داس که متصل بخانه راجه بود میفرستد و خود همچنان سوار بر سر دروازه می ایستد آن پیاده ها بدرون خانه گوبند داس
در آمده چندے را که بطریق محافظت و چوکی بیدار بودند در ته شمشیر کشیده میکشند در اثناے این زد و خورد گوبند داس بیدار مے شود
و مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یک طرف خانه بر می آید تا خود را به چوکیداران بیرون خانه رساند آن پیاده ها چون از کشتن چند نفر
فارغ میشوند از خیمه بر آمده تفحص و تجسس گوبند داس میکنند درین اثنا باو برمیخورند و کار او را تمام میسازند پیش از آنکه خبر کشتن گوبند داس
مشخص به کشن سنگه رسد بیتابانه از اسپ پیاده شده بدرون حویلی در می آید هر چند مردم او اضطراب میکنند که پیاده شدن لائق نیست
اصلا گوش به سخن نمی کند که اگر اندک زمانے دیگر توقف میکرد و خبر کشته شدن غنیم بدو میرسد همچنان سواره ممکن که کار را تمام ساخته
سالم از آن در برگردد چون قلم تقدیر بر روش دیگر رفته بود مقارن پیاده شدن در آمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور و غوغاے

مردم بیدار میشوند و بہ دروازہ خانہ خود برہنہ شمشیرے در دست می ایستد مردم از اطراف و جوانب خبردار شدہ برین مردم کہ پیادہ شدہ درآمدہ
بودند متوجہ میشوند پیادہ شدہ ہا معلوم کہ چہ مقدار کس بودند و مردم راجہ از حد شمار بیرون بہر یک از مردم کشن سنگھ دہ کس رو برو می شوند
مجملا کشن سنگھ و برادرزادہ او کرن چون برابر خانہ راجہ میرسند مردم ہجوم آوردہ ہر دو را میکشند کشن سنگھ ہفت زخم و کرن نہ زخم بر میدارند
ہمگی درین معرکہ شصت و شش نفر از طرفین بہ قتل در می آیند از طرف راجہ سی نفر و از جانب کشن سنگھ سی و شش نفر چون آفتاب
عالمتاب سر زد و عالم را بنور خود منور ساخت این قضیہ بروے کار افتاد راجہ برادر و برادرزادہ و چنان نوکرے کہ از خود عزیز تر
میدانست کشتہ دید و باقی مردم متفرق ہر کس بجاے بدر رفتند این خبر در بھکرہ بمن رسید حکم کردم کہ کشتہا را بنوعی کہ رسم آنہاست
بسوزند و تحقیق این قضیہ بواقعی نمایند آخر الامر ظاہر شد کہ حقیقت بنوعے بودہ کہ نوشتہ شدہ و باز خواست دیگر نداشت در ہشتم
میران صدر جہان از وطن خود آمدہ ملازمت نمود و یک صد مہر نذر گذرانید و راے سورج سنگھ بہ خدمت دکن مرخص گشت یک جفت
مروارید براے گوش او و پرم نرم خاصہ مرحمت نمودم بجہت خانجہان نیز یک جفت مروارید فرستادہ شد در بیست و پنجم بمنصب اعتبار خان
شش صد سوار اضافہ نمودم کہ پنجہزاری ذات و دو ہزار سوار باشد در ہمین روز کرن بجاگیر خود رخصت یافت اسپ و فیل خاصہ با خلعت
و عقد مروارید کہ پنجاہ ہزار روپیہ قیمت داشت و خنجر مرصع کہ بدو ہزار روپیہ اتمام یافتہ بود باو مرحمت نمودم از روز ملازمت تا ہنگام رخصت
مجموع آنچہ از نقد و جنس و جواہر و مرصع آلات باو عنایت کردم دو لک روپیہ و یک صد و دہ راس اسپ و پنج زنجیر فیل بود سواے
آنچہ فرزند خرم بہ دفعات بدو دادہ است و مبارک خان سزاولی را اسپ و فیل عنایت نمودہ بہمراہی او مقرر ساختم و بعضے سخنان زبانی
برانا پیغام نمودم راجہ سورج سنگھ نیز بوعدہ دو ماہ بوطن خود رخصت حاصل نمود در بیست و ہفتم پایندہ خان مغل کہ از امراے قدیم این
دولت بود ودیعت حیات سپرد در اواخر این ماہ خبر رسید کہ داراے ایران پسر کلان خود صفی میرزا را بہ قتل رسانید اینمعنی باعث حیرانی
تمام گشت چون تحقیق نمودہ شد گفتند کہ در رشت کہ یکے از شہرہاے مقرر گیلان است بہبود نام غلامی حکم فرمود کہ صفی میرزا را بکش غلام
مذکور وقت یافتہ در صباح نہم محرم سنہ ہزار و بیست و چہار کہ میرزا از حمام برآمدہ متوجہ خانہ بود بدو زخم شمشیر سبکی کار او را تمام می سازد
بعد از گذشتن بسیارے از روز کہ جسد او در میان آب و گل بود شیخ بہاء الدین محمد کہ بدانائی و پارسائی معروف و مشہور آن دیار است
و شاہ را باو عقیدہ تمام این سخن را اظہار میکند و رخصت برداشتن گرفتہ نعش او را باردبیل کہ گورخانہ آبا و اجداد ایشان است
میفرستد ہر چند از مترددین ایران تحقیق اینمعنی نمودم ہیچ کس حرفے نہ گفت کہ خاطر از ان تسلی گردد چہ فرزند کشتن را قوی سببے باید
تا رفع آن بدنامی نماید در غرہ تیر ماہ یک زنجیر فیل رجبیت تام با تلایر بہ میرزا رستم مرحمت نمودم و بہ سید علی بارہہ نیز یک زنجیر فیل عنایت

شد میرک حسین خویش خواجه شمس الدین به بخشی گری و وقایع نویسی صوبه بهار مقرر گشت و رخصت یافت خواجه عبد اللطیف توشک بیگی
را فیل و خلعت داده بجاگیر رخصت نمودم در نهم ماه مذکور شمشیر مرصع بخان دوران و خنجرے بجهت الهداد ولد جلاله افغان که طریقه
دولتخواهی اختیار نموده فرستاده شد سیزدهم مجلس عید آب پاشان منعقد گشت و بنده های درگاه گلابها به یکدیگر پاشیده شگفتگیها کردند
در هفدهم امانت خان به بندر کهنبایت تعین شد چون مقرب خان اراده آمدن درگاه داشت بندر مذکور از و تغیر شد در همین روز
خنجر مرصع بفرزند پرویز فرستادم در هیجدهم پیشکش خانخانان از نظر گذشت از همه جنس چیزها ترتیب داده بود جواهر مرصع آلات که سه قطعه
لعل و یک صد و سه دانه مروارید و یک صد یاقوت و دو خنجر مرصع و کلگی مرصع بیاقوت و مروارید و صراحی مرصع و شمشیر مرصع و ترکش و محمل بند
و بار مرصع و یک انگشتری نگین الماس بود قریب به یک لک روپیه قیمت شد سواے جواهر و مرصع آلات پارچه دکنی و کرناٹکی و از
هر قسم زردار و ساده و پانزده زنجیر فیل و یک راس اسپ که یالش بزمین میرسید نیز بنظر در آمد پیشکش شه نواز خان نیز پنج زنجیر فیل
و سی صد عدد پارچه از هر قسم بود بنظر گذشت در هشتم هوشنگ را بخطاب اکرام خانی سرفراز ساختم روز افزون که از راجه زاده های
معتبر صوبه بهار بود و از خوردی باز بخدمت حضور قیام می نمود او را به شرف اسلام مشرف ساخته با آنکه پدرش راجه سنگرام در مخالفت
اولیاے دولت قاهره کشته گشته بود راجگی ولایت پدرش با و عنایت نموده و فیل مرحمت کرده رخصت وطن فرمودم یک زنجیر فیل
به جهانگیر قلی خان عنایت نموده فرستاده شد بیست و چهارم جگت سنگه ولد کنور کرن که در سن دوازده سالگی بود آمده ملازمت کرد و
عرضداشت پدر کلان رانا امر سنگه و پدر خود گذرانید خیلگی آثار نجابت و بزرگ زادگی از چهره او ظاهر است و به خلعت و دلجوئی خاطر
او را خوش ساختم بر منصب مرزا عیسی ترخان دو صدی ذات افزوده شد که هزار و دو صدی ذات و سی صد سوار بوده باشد
در اواخر همین ماه شیخ حسین روهیله را به خطاب مبارز خانی سرفراز ساخته بوعده مقرر رخصت جاگیر نمودم به خویشان میرزا شرف الدین خان
کاشغری که درینولا آمده سعادت آستان بوسی دریافتند ده هزار درب مرحمت شد در پنجم امرداد بر منصب راجه تهمل که هزار و
پانصدی ذات و یک هزار و یک صد سوار بود پانصدی ذات و یک صد سوار افزوده شد در هفتم کیشو مارو که به سرکار اڈیسه
جاگیر داشت و به واسطه شکوه صاحب صوبه آنجا بدرگاه طلب داشته شده بود آمده ملازمت نمود چهار زنجیر فیل پیشکش گذرانید
چون اشتیاق دیدن فرزند خان جهان بسیار داشتم و بجهت تحقیق مهمات صوبه دکن هم یکمرتبه آمدن او ضروری بود او را طلبیده بودم
روز سه شنبه هشتم ماه مذکور ملازمت نمود یکهزار مهر و یک هزار روپیه نذر و چهار قطعه لعل و بیست دانه مروارید و یک قطعه زمرد و پهول کٹاره
مرصع که قیمت آنها پنجاه هزار روپیه بود بطریق پیشکش گذرانید شب یکشنبه چون عرس خواجه بزرگوار بود به روضه متبرکه ایشان رفته

تا نصف شب در انجا گذرانیدم و خدام و صوفیان وجدها و حالها نمودند بفقرا و خدام زرها بدست خود دادم همگی شش هزار روپیه نقد و یک صد ثوب کرته و هفتاد تسبیح مروارید و مرجان و کهربا وغیره داده شد مها سنگه پسرزاده راجه مان سنگه را بخطاب راجگی سرفراز ساخته نقاره و علم عنایت نمودم در شانزدهم یک راس اسپ عراقی از طویله خاصگی و یک اسپ دیگر به مهابت خان مرحمت شد در نوزدهم فیل بخان اعظم عنایت شد در بستم بر منصب کیشو مارو که دو هزاری ذات و هزار سوار بود دویست سوار اضافه شد و به خلعت سربلندی یافت و بر منصب خواجه عاقل که هزاری و دو صدی ذات و شش صد سوار بود دو صدی ذات و سوار افزوده شد در بیست و دوم میرزا راجه بهاؤ سنگه رخصت آنبیر که وطن قدیم آنهاست یافته جامه پهوپ کشمیری خاصه عنایت نمودم در بیست و پنجم احمد بیگ خان که در قلعه رنتهنبور محبوس بود ملازمت نموده تقصیرات او بنابر سبق خدمت بعفو مقرون گشت در بیست و هشتم مقرب خان از صوبه گجرات آمده ملازمت نموده یک کلگی و یک قطعه تختی مرصع گذرانید بر منصب سلام الله عرب پانصدی ذات و سوار افزوده شد که دو هزاری ذات و هزار و یک صد سوار باشد در اول ماه شهریور بر منصب هاے جمعی که به خدمت دکن میرفتند برین موجب افزوده شد به منصب مبارز خان سی صد سوار که هزاری ذات و سوار باشد و ناهر خان نیز به هزاری ذات و سوار سرفراز گردید دلاور خان باضافه سی صد سوار سرفراز شد که دو هزار و پانصدی ذات و سوار باشد و منگلی خان را دو صد سوار افزوده هزار و پانصدی ذات و هزار سوار ساختم گردهر پسر راے سال به هشت صدی ذات و سوار ممتاز گشت و الف خان قیام خانی بهمین منصب از اصل و اضافه سربلند گردید یادگار حسین به هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت کمال الدین پسر شیر خان را به همین منصب نواخته شد و صد و پنجاه سوار بر منصب سید عبد الله بارهه افزودم که از اصل و اضافه هفت صدی ذات و سی صد سوار باشد در هشتم ماه مذکور یک عدد مهر نور جهانی که شش هزار و چهار صد روپیه می شد به مصطفی بیگ فرستاده داراے ایران مرحمت نمودم و پنج قلاده چیته به قاسم خان حاکم بنگاله مرحمت نمودم میرزا مراد پسر کلان میرزا رستم در دوازدهم همین ماه بخطاب التفات خانی سرفراز گشت در شب شانزدهم که مطابق شب برات بود فرمودم که کوه هاے اطراف تال رانا ساگر و کناره های آنرا چراغان نمودند خود به تماشاے آن رفتم عکس چراغهاے در آب افتاده عجب نمودے داشت بیشتر آن شب را با مردم اهل محل در کنار تال مذکور گذرانیدم روز هفتدهم میرزا جمال الدین حسین که به ایلچی گری بیجاپور رفته بود آمده ملازمت نمود سه عدد انگشتری که نگین یکے از انها عقیق یمنی بود در غایت لطافت و سیرابی که از جنس عقیق یمنی باآن خوبی کم دیده شده است بنظر در آورد عادل خان سید کبیر نام شخصے را از جانب خود همراه میر مذکور نموده از فیلان معه براق طلا و نقره و اسپان عربی و جواهر مرصع آلات و اقسام اقمشه که دران ملک بعمل می آید پیشکش فرستاده بود در بیست و چهارم این ماه از نظر گذشت و عرضداشتے که آورده بود از نظر

گذرانید درهمین روز مجلس وزن شمسی نیز منعقد گشت در بیست و ششم مصطفی بیگ ایلچی رخصت یافت سواے انچه در مدت خدمت باو مرحمت شده بود بیست هزار روپیه دیگر نقد و خلعت عنایت نمودم و در جواب کتابتے که آورده بود محبت نامه مشعر بر کمال دوستی نوشته شد در چهارم ماه مهر منصب میر جمال الدین حسین که دو هزاری ذات و پانصد سوار بود چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت در پنجم مهابت خان به همراهی خان جهان که به خدمت دکن نامزد شده بود به ملاحظه ساعتے که بجبت او اختیار نموده بودند رخصت یافت به خلعت و خنجر مرصع با پهول کتاره و شمشیر خاصه و فیل سربلند گردید در نهم خانجهان مرخص گشت و خلعت و نادری خاصه و اسپ راهوار با زین و فیل خاصه و شمشیر خاصه مرحمت نمودم درهمین تاریخ هزار و هفت صد سوار از تابینان مهابت خان را حکم شد که دو اسپه و سه اسپه تنخواه دهند مجموع مردمی که درین مرتبه به خدمت دکن تعین یافتند سی صد و سی نفر منصب دار و سه هزار احدے و هفتصد سوار ادیماق و سه هزار افغان ولذراک بود که همگی سه هزار سوار موجود میشود با سی لک روپیه خزانه و توپ خانه مستعد و فیلان جنگی به خدمت مذکور متوجه شدند بر منصب سربلند راے پانصدی ذات و دویست و شصت نفر سوار افزوده شد که دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار بوده باشد بانجو برادرزاده قلیج خان به منصب هزاری ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت بر منصب راجه کشن داس هم پانصدی ذات اضافه نمودم حسب الالتماس خان جهان منصب شهبازخان لودی که از تعیناتات دکن است از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار سوار مقرر شد و دویست سوار بر منصب وزیرخان افزوده شد و منصب مهربخان پسر میرزا رستم هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه قرار یافت در چهاردهم همین ماه هزاری دیگر بر ذات میر جمال الدین حسین و پانصد سوار افزوده او را به منصب والاے پنجهزاری و دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردانیدم در نوزدهم راجه سورج سنگه با پسر خود گج سنگه که بوطن رخصت شده بود آمده ملازمت کرد و یک صد مهر و یک هزار روپیه نذر گذرانید سید کبیر فرستاده عادل خان یک عدد مهر نورجهانے که پانصد تولچه وزن داشت مرحمت نمودم در بیست و سوم نوزنجیر فیل از فیلان که قاسم خان از فتح ولایت کوچ و فتح کهوزمینه اران او ڈیسه بدست آورده بود بنظر گذشت و داخل فیلخانهاے خاصه شریفه گردید در بیست و ششم ارادت خان به منصب میر سامانے و معتمد خان به خدمت بخشی گری احدیان و محمد رضاے جابری به بخشی گری صوبه پنجاب و واقعه نویسی آنجا سرفرازی یافتند سید کبیر که از جانب عادل خان بجبت التماس عفو تقصیرات دنیا داران دکن و تعهد باز گذاشتن قلعه احمدنگر و ولایات بادشاهی که بافساد بعضے مفسدان از تصرف اولیاے دولت قاهره برآمده بود به ملازمت آمده بود درین تاریخ رخصت شد و خلعت و فیل و اسپ یافته روانه گردید چون راجه راج سنگه کچهواهه در دکن وفات یافت رام داس پسر او را به منصب هزاری ذات و

چہار صد سوار سرفراز ساختم در چہارم ماه آبان به سیف خان بارہه نقاره مرحمت شد و بر منصب او سی صد سوار اضافه نمودم که سه ہزاری ذات و دو ہزار سوار بوده باشد درہمین تاریخ راجه مان را که در قلعه گوالیار در بند بود به ضمانیت مرتضی خان خلاص ساخته منصب او را برقرار داشته به خدمت قلعه کانگره نزد خان مذکور فرستادم حسب الالتماس خان دوران بر منصب صادق خان سی صد سوار اضافه حکم شد که ہزاری ذات و سوار باشد میرزا عیسی ترخان از ولایت سنبل که به جاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد و یک صد مہر نذر گذرانید در شانزدہم راجه سورج سنگه به خدمت دکن رخصت شد و سی صد سوار بر منصب او اضافه کردم که پنجہزاری ذات و سه ہزار و سی صد سوار بوده باشد خلعت و اسپ یافته روانه گردید در ہیجدہم منصب میرزا عیسی را از اصل و اضافه ہزار و پانصدی ذات و ہشت صد سوار مقرر ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم و به دکن رخصت یافت درہمین روزہا خبر فوت چین قلیج بدبخت از مضمون عرضداشت جہانگیر قلی خان مسموع گشت بعد از فوت قلیج خان که از بنده ہای قدیم این دولت بود من این بے سعادت را عنایات کلی نموده از امرا ساختم و مثل جونپور ولایتی را به جاگیر او مقرر داشتم و دیگر برادران و خویشان او را به ہمراه او ساخته ہمه را به نیابتے او دادم لاہوری نام برادری داشت در غایت بے اندامی و شرارت نفس به من رسید که بنده ہای خدا از سلوک او در عذاب اند احدے فرستادم که او را از جونپور بیاورند. بر سیدن احدے بے سببی و باعثی واہمه بر چین قلیج غلبه کرده بخاطر میگذرانند که برادر مخبط خود را ہمراه گرفته بباید گریخت منصب و حکومت و جا و جاگیر و زر و سامان و فرزندان و مردم خود را گذاشته پاره زر و طلا و جواہر برمی دارند و با معدودے چند بمیان زمینداران میروند این خبر چند روز پیش ازین رسید و تعجب تمام دست داد مجملاً بہر زمینداران که میرسد مبلغہا ازو گرفته او را از خود میگذرانند تا آنکه خبر رسید که به ولایت جوہت در آمده بجہت اتفاق زمینداران آنجا روزے چند در آن نواحی میگذرانند چون این خبر به جہانگیر قلی خان میرسد چندے از مردم خود میفرستد که آن بے عاقبت را گرفته بیاورند بمجرد رسیدن او را بدست آورده اراده میکنند که به جہانگیر قلی خان رسانند درہمین اثنا به جہنم واصل میگردد چندے که با او ہمراه بودند چنین تقریر کردند که چند روز قبل ازین بیماری بہم رسانیده بود و آن بیماری او را کشت و این مقدمه نیز مسموع گشت که خود به قصد نموده باشد تا بدین حال او را به نزد جہانگیر قلی خان نیاورند بہر تقدیر جسد او را با فرزندان و خدمتگاران که ہمراه داشت به اله آباد آوردند اکثر زرہاے او را ضایع ساختند و زمینداران ازو گرفته بودند حاشا که نمک مثل این نوع روسیاہان را به چنین عقوبتہا گرفتار نه کند ؏

	از پس فرضی که بود بر امم		فرض بود حق ولی النعم	

در بست و دوم حسب الالتماس خاندوران بر منصب نادعلی میدانی که از تعینات بنگش بود دویست سوار افزوده شد که ہزار و

پانصدی ذات و هزار سوار باشد. و لشکر خان را که دو هزاری ذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرحمت شد در بیست و چهارم مقرب خان را که سه هزاری ذات و دو هزار سوار بود پنجهزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر داشتم + درهمین روزها قیام پسر شاه محمد قندهاری که از امرازاده‌ها بود و خدمت فراولی داشت بخطاب خانی سرفراز شد. در پنجم ماه آذر خنجر مرصع بدارابخان عنایت شد. بدست راجه سارنگ دیو خلعت بجهت امرای دکن مرحمت نمودم چون از صفدرخان حاکم کشمیر بعضی مقدمات مسموع گشت او را از حکومت آنجا معزول ساخته احمد بیگ خان را بنابر سبق خدمت نواخته بصاحب صوبگی ولایت کشمیر سرفرازی بخشیدم و منصب او را که دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار بود برقرار داشته بکمر خنجر مرصع و خلعت امتیاز یافت رخصت شد. و بدست اهتمام خان خلعت زمستانی به قاسم خان حاکم بنگاله و امرای تعینات آنجا فرستادم. پیشکش مکی والد افتخار خان که یک زنجیر فیل و چهارده راس گوٹ و پاره اقمشه بود در پانزدهم ماه مذکور از نظر گذشت و به خطاب مروت خانی ممتاز گردید. دیانت خان را که در قلعه گوالیار بود حسب الالتماس اعتمادالدوله طلب داشته بودم سعادت کورنش یافت و اموال او که بقید ضبط درآمده بود بدو مرحمت شد. در نیولا خواجه هاشم ده‌بیدی که در ماوراءالنهر امروز سلسله درویشی گرم دارد و مردم آن ملک را نسبت بایشان اعتقاد تمام است بدست یکی از درویشان سلسله خود کتابتی مبنی بر اظهار دعاگوئی قدیم و نسبت و اخلاص آبا و اجداد با این دودمان با فرجی و کمان فرستاده بودند و بیتی که حضرت فردوس مکانی بجهت خواجگی نام عزیزی هم از ان سلسله در سلک نظم درآورده بودند مصراع اخر آن انیست

خواجگی را بنده ایم و خواجگی را بنده ایم

دران کتابت درج بود ما هم در برابر این کتابت سطری چند به قلم خاص مرقوم ساخته این رباعی را در بدیهه گفته با هزار مهر جهانگیری به خواجه مذکور فرستادیم

ای آنکه مرا مهر تو بیش از بیش است — از دولت یاد بودت ای درویش است
چندانکه ز فرموده ات دلم شاد شود — شادیم از آنکه لطفت از حد بیش است

چون نفرموده بودیم که این رباعی را هر که طبع نظمی داشته باشد بگوید حکیم مسیح الزمان گفت و بسیار خوب گفت

داریم اگر چه شغل شاهی در پیش — هر لحظه کنیم یاد درویشان بیش
گر شاد شود ز ما دل یک درویش — آنرا شمریم حاصل شاهی خویش

هزار مهر دیگر به جایزه و صله این رباعی به حکیم مذکور عنایت کردم در هفتم ماه دی که از سیر بهکر باز گشته متوجه اجمیر بودم در راه چهل و دو خوک شکار شد. در بیستم میر میران آمده ملازمت نمود. مجملی از احوال او و سلسله او مرقوم میگردد از جانب پدر پسرزاده میر غیاث الدین محمد میر میران ولد شاه نعمت الله ولی است در دولت سلاطین صفویه عزت تمام یافته بودند چنانچه حضرت شاه طهماسپ همشیره خود

جانس خانم را به شاه نعمت الله داد و از مشیخت و هدایت به نسبت دامادی و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر دختر زاده شاه اسمعیل خونیست بعد از فوت شاه نعمت الله پسر او میر غیاث الدین محمد میر میران رعایت تمام یافت و شاه غفران پناه دختری از کرایم خانواده سلطنت و عظمت را به پسر کلان او عقد بسته دختر شاه اسمعیل مذکور را به پسر دیگرش میر خلیل الله داد که میر میران از و تولد شد. میر خلیل الله مذکور هفت و هشت سال قبل ازین از ولایت آمده در لاهور مرا ملازمت نمود چون از سلسله مردم عزیز و عظیم بود باحوال او بسیار پرداختم و منصب و جاگیر و عزت او را معمور ساخته در صدد تربیت و رعایت او بودم بعد از آنکه آگره مقام خلافت شد باندک مدتے به سبب افراط خوردن انبه او را بیماری اسهال کبد روی داد و در عرض ده دوازده روز جان را بجان آفرین سپرد از رفتن او آزرده خاطر شدم بازگذاشتهاے او را از نقد و جنس فرمودم که به فرزندان او که در ولایت بودند رسانیدند در نیولا میر میران که در سن بیست و دو سالگی قلندر و درویش شده بر دستے که او را در راه نشناختند خود را در اجمیر بما رسانید. جمع کلفت هاے خاطر و پریشانیهای باطن و ظاهر او را اصلاح و تدارک نموده به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم و سی هزار روپ نقد باو عنایت کردم الحال در خدمت و ملازمت است در دوازدهم ظفر خان که از صوبه داری بهار تغیر یافته بود آمده ملازمت نمود و یک صد مهر نذر گذرانید و سه فیل پیشکش نمود در پانزدهم دی بر منصب قاسم خان صاحب صوبه بنگاله هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهار هزاری ذات و سوار باشد. چون از دیوان و بخشی بنگاله که حسین بیگ و طاهر باشد خدمت پسند به وقوع نیامد مخلص خان را که از بندهای معتمد این درگاه بود به خدمات مذکور تعین نموده منصب او را دو هزاری ذات و هفت صد سوار مقرر داشتم و علم نیز عنایت کردم و خدمت عرض مکرر به دیانت خان حکم فرمودم در بست و پنجم روز جمعه وزن فرزند خرم واقع شد تا سال حال که سنش به بیست و چهار سالگی رسیده و کدخدا ایها کرده و صاحب فرزندان شده اصلا خود را به خوردن شراب آلوده نه ساخته بود درین روز که مجلس وزن او بود گفتم که بابا صاحب فرزندان شده و بادشاهان و بادشاهزادگان شراب خورده اند امروز که روز جشن وزن تست ترا شراب میخورانیم و رخصت میدهیم که در روزهاے جشن و ایام نوروز و مجلسهاے بزرگ میخورده باشی اما طریقه اعتدال مرعی داری که خوردن باندازه که عقل را زایل کند دانایان روا نداشته اند و میباید که از خوردن آن غرض نفع و فائده باشد. بوعلی که بزرگ طبقه حکما و اطباست این رباعی را به نظم در آورده ـ

می دشمن مست و دوست هوشیار است ‌ اندک تریاق و بیشش زهر مار است
در بسیارش مضرت اندک نیست ‌ در اندک او منفعت بسیار است

به مبالغه بسیار شراب باو داده شد. من تا سن پانزده سالگی نخورده بودم مگر در ایام طفولیت که دو سه مرتبه والده و انگهای من بتقریب

علاج اطفال دیگراز والد بزرگوارم عرق طلبیده بود. مقداریک توله آنهم به گلاب وآب آمیخته برای دفع سرفه دارو گفته مرا خورانیده باشند.
دران ایام که اردوے والد بزرگوارم بجهت دفع فساد افغانان یوسف زئی در قلعه اٹک که بر کنار آب نیلاب واقع است نزول اجلال داشت روزے بعزم شکار برنشستم چون تردد بسیار واقع شد و آثار ماندگی ظاهر گشت استاد شاه قلی نام توپچی نادرے که سرآمد توپچیان عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم بود بمن گفت که اگر یک پیاله شراب نوشجان فرمایند دفع ماندگی وکسالت خواهد شد چون ایام جوانی بود وطبیعت مائل بارتکاب این امور به محمود آبدار فرمودم که به خانه حکیم علی رفته شربت کیف ناک بیارد حکیم مقدار یک نیم پیاله شراب زرد رنگ شیرین مزه در شیشه خرد فرستاد آنرا خوردم کیفیت آن خوش آمد بعد ازان شروع در شراب خوردن کردم و روز بروز می افزودم تا آنکه شراب انگوری از کیفیت باز ماند و عرق خوردن گرفتم رفته رفته در مدت نه سال به بست پیاله عرق دو آتشه کشید چهارده در روز باقی در شب خورده میشد وزن آن شش سیر هندوستان که یک ونیم من ایران باشد. وخورش من دران ایام مقدار یک مرغ با نان وترب بود ودران حال هیچکس را قدرت بر منع من نبود کار بجاے کشید که در خمارها از بسیارے رعشه ولرزیدن دست پیاله خود نمی توانستم خورد بلکه دیگران می خورانیدند. تا آنکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از مقربان والد بزرگوارم بود طلبیده بر احوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص ونهایت دلسوزی بے حجابانه بمن گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوش جان میکنید نعوذ بالله تا شش ماه دیگر احوال بجاے خواهد کشید که علاج پذیر نباشد چون سخن او از خیر اندیشی بود وجان شیرین عزیز است در من اثر کرد من ازان تاریخ شروع در کم ساختن کرده خود را به خوردن فلونیا انداختم هرچند در شراب میکاستم بر فلونیا می افزودم وفرمودم که عرق را به شراب انگوری ممزوج سازند. چنانچه دو حصه شراب انگوری ویک بخش عرق بوده باشد. هر روز از آنچه میخوردم چیزے کم نموده در مدت هفت سال به شش پیاله رسانیدم وزن هر پیاله هژده مثقال ویک پاو الحال پانزده سال می شود که به همین دستور خورده میشود وازین نه کم میشود ونه زیاد و در شب میخورم مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارک من است وشب جمعه که از شبهاے متبرکه ایام هفته است در روز متبرک در پیش دارد به ملاحظه این دو چیز در آخرهاے روز میخورم که خوش نمی آید که این شب به غفلت گذرانیده در اداے شکر منعم حقیقی تقصیر رود ودر روز پنجشنبه و روز یکشنبه گوشت هم نمی خورم در پنجشنبه چون جلوس مبارک من واقع شده و در روز یکشنبه که روز ولادت والد بزرگوار من است واین روز را بسیار تعظیم میکردند وعزیز میداشتند. وبعد از چندگاه فلونیا را بافیون بدل ساختم اکنون که عمر من به چهل وشش سال وچهار ماه شمسی وچهل وهفت سال ونه ماه قمری رسیده هشت سرخ افیون بعد از گذشتن پنج گهری از روز وشش سرخ بعد از یک پهر شب میخورم. خنجر مرصع بدست مقصود علی به عبدالله خان مرحمت نمودم شیخ موسی خویش قاسم خان به خطاب خانی سرفراز

گشته به منصب هشت صدی ذات و چهار صد سوار امتیاز یافت و به بنگاله مرخص شد بر منصب ظفر خان پانصدی ذات و سوار اضافه مرحمت شد و به خدمت بنگش تعین یافت درهمین روزها محمد حسین برادر خواجه جهان به خدمت فوجداری سرکار حصار سرفراز گردیده مرخص شد و دویست سوار بر منصب او اضافه مرحمت نمودم که پانصدی ذات و چهار صد سوار باشد و فیل نیز عنایت کردم در نهم بهمن به میر میران فیل عنایت شد خواجه عبد الکریم سوداگر چون از ایران روانه هندوستان بوده برادر عالی مقدارم شاه عباس بدست او تسبیح عقیق یمنی در کابی کار و ندیک که بسیار تحفه و نادر بود فرستاده بودند در نهم ماه مذکور بنظر درآمد در شب دهم بعضی پیشکشها از قسم مرصع آلات وغیره که سلطان پرویز ارسال داشته بود بنظر درآمد، هفتم اسفندارمذ صادق برادرزاده اعتماد الدوله که به خدمت بخشی گری قیام داشت به خطاب خانی سرفراز گشت این خطاب را به خواجه عبد العزیز عنایت کرده بودم مناسبتها را مرعی داشته او را بخطاب عبد العزیز خان و صادق را بخطاب صادق خان سرفراز ساختم در دهم جگت سنگه ولد کنور کرن که به وطن خود دستوری یافت در هنگام رخصت بیست هزار روپیه و یک اسپ و یک زنجیر فیل و خلعت و شال خاصه بدو مرحمت نمودم و هرداس جهاله که از معتمدان رانا است و اتالیق پسر کرن بود با وهم پنجهزار روپیه و اسپ و خلعت عنایت نمودم و بدست او شش پری از طلا بجهت رانا فرستادم در بستم همین ماه راجه سورج مل ولد راجه باسو که بنابر نزدیکی جا و مقام بهمراهی مرتضی خان به گرفتن قلعه کانگره تعین یافته بود بطلب آمده ملازمت کرد خان مذکور را بعضی مظنه ها از و در خاطر قرار گرفته بود بدین جهت همراهی او را مخل دانسته مکرر عرائض بدرگاه فرستاده و در باب او سخنان نوشت تا آنکه حکم طلب او صادر گشت در بست و ششم نظام الدین خان از ملتان آمده ملازمت کرد در آخر همین سال اخبار فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی از اطراف ممالک محروسه رسید. اول قضیه احداد افغان که از دیرباز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه انگیزی ست و بسیارے از افغانان آن سرحد بر و جمع شده اند و از زمان والد بزرگوارم تا حال که سال دهم از جلوس نست افواج همیشه بر سر او تعین بوده اند رفته رفته شکستها خورده و پریشانیها کشید جمعیت او پاره متفرق شد و پاره کشته گشت و در جرخی که محل اعتماد او بود و مدنی پناه برده اطراف آنرا خانه دران قبل نموده راه درآمد و برآمد را بر و بست چون بجهت حیوانات کاه در جود خوراک در محکمه مذکور نماند شبها مواشی خود از کوه پایان آورده در دامنها میچرانید و خود نیز بجهت آنکه مردم همراهی نمایند می آمد تا آنکه این خبر به خان دوران رسید جمعی از سرداران و مردم کارکرده را در شبی معین تعین کرد که بحوالی جرخی رفته کمین نمایند و آن جماعت رفته شب خود را در پناه گاه ها پنهان ساختند در روز بش خان دوران بهمان طرف سواری نمود چون آن تیره بختان حیوانات خود را برآورده بچرا سر میدهند و احداد بدنهاد با جماعه خود از کمین گاه ها گذشته که یکبار گردے از پیش ظاهر میشود چون خبر میگیرند معلوم میگردد که خان دوران نشست

متلاشی و مضطرب گشته قصد بازگشتن میکند. و قراولان خان مذکور نیز خبر کردند که احداد است خان جلو داده خود را باحداد میرساند
مردمے که در کمین گاه بودند آنها نیز سر راه گرفته حمله آور میشوند تا دو پهر بجهت قلبی و شکستگی جا و بسیارے جنگل معرکه جنگ قایم بود آخر الامر
شکست بر افغانان افتاده خود را به کوه در میکنند. و قریب سی صد کس از مردم کارے به جهنم میروند و یک صد نفر اسیر میگردند احداد
نمی تواند که دیگر باره خود را بدان محکمه رسانیده پا قایم سازد بالضرورت خود را بجانب قندهار رد میکشد افواج قاهره بجرخی و جاهاے
و خانهاے آن تیره روزگاران درآمده همه را میسوزند و خراب ساخته از بیخ و بنیاد بر می اندازند خبر دیگر شکست خوردن عنبر بد اختر
و برهمزدگی لشکر نکبت اثر اوست خلاصه کلام آنکه جمعی از سرداران معتبر و جماعه از برگیان که قومے اند در نهایت سخت جانی و مدار
قطره و تردد دران ملک بر آنهاست از عنبر رنجیده اراده دولتخواهی نمودند از شاه نواز خان که با فوجے از عساکر منصوره در بالاپور بود
استدعاے قول نموده قرار دادند که خان مذکور را به بینند و خاطر جمع نموده آدم خان و یاقوت خان و جمعی دیگر از سرداران و برگیان
جادو راے و بابو کانیته آمده دیدند شه نواز خان بهر یک از انها اسپ و فیل و زر و خلعت فراخور قدر و حالتے که داشتند داده سرگرم
خدمت و دولتخواهی ساخت و از بالاپور کوچ نموده بهمراهی این مردم بر سر عنبر مقهور روانه شدند در اثناے راه به فوجے که از دکنیان
که محلدار و دانش و دلاور و بجلی و فیروز و چندے دیگر از سرداران باشد بر خورده آن فوج را تار و مار ساختند و آن مقهوران ســـه

شکسته حلاح و گسسته کمر		نه یارای گفت و نه پروای سر

خود را باردوے آن بد اختر رسانیدند و او از غایت غرور درین مقام شد که با فوج قاهره جنگ نماید مقهور انیکه با او بودند و لشکر عادل خانیه
و قطب الملکیه جمع ساخته و توپخانه و استعداد خود را سرانجام نموده روبروے لشکر ظفر اثر روانه شد تا آنکه فاصله پنج شش کروہے پیش نماند
روز یکشنبه بیست و پنجم بهمن افواج نور و ظلمت بهم نزدیک شده نوجها دیسا ولها نمایان گشتند سه پهر از روز گذشته آغاز بان کارے و
توپ اندازی شد آخر الامر داراب خان که سردار هراول بود با دیگر سرداران و کار طلبان مثل راجه نرسنگه دیو و راے چند و علی خان
تتاری و جهانگیر قلی بیگ ترکمان و سائر شیران بیشه دلاوری شمشیر ها کشیده بر فوج هراول غنیم تاختند و داد مردے و مردانگی داده
این فوج را بنات النعش وار از هم پراگنده ساختند و مقید بطرف دیگر نشده خود را به فوج قول رسانیدند و همچنین بر فوج روبروے
خود متوجه شده چپقلش دست داد که دیده نظارگیان از مشاهده آن خیره مانده تا دو گهڑی تخمیناً این زد و خورد در کار بود و از کشته ها
پشته ها بهم رسیده و عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده رو به گریز نهاد اگر تاریکے و ظلمت به فریاد آن سیه بختان نه رسیدے یکی را از انها
راه بوادی سلامت نبودے نهنگان دریاے هیجا سر در پے گریختگان نهاده دو سه کروه را تعاقب نمودند چون در اسپ و آدمی هیچ

حرکت نماند و شکست یافته متفرق گشتند جلو باز کشیده بجا و مقام خود معاودت نمودند توپخانهٔ غنیم بیک قلم با سی صد شتر که بآن بار داشت و فیلان جنگی و اسپان تازی و یراق و اسلحه از اندازه حساب بیرون بدست اولیاے دولت افتاد و کشته و افتاده را حساب و شمار نبود و جمعی کثیرے از سرداران زنده بدست افتاده بودند روز دیگر افواج قاهره از منزل فتح کوچ نموده متوجه کرکی که آشیانه آن بوم صفتان بود گشتند و اثر از آن جماعه ندیده هم آنجا دایره کردند و خبر یافتند که هر یک از انها دران شب در دز اتر بجائے افتاده بودند چند روز عساکر منصوره در کرکی توقف نموده عمارت منازل مخالفان را بخاک تیره برابر ساخته آن معموره را سوختند و بواسطه حادثِ بعضے امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام ست از آنجا بازگشته از گهاتی روهن کهنده فرود آمدند به جلدوے این خدمت منصبهاے جمعیکه ترددات و خدمات نموده بودند اضافها حکم فرمودم ❊ خبر سوم فتح ولایت کوکهره و بدست آمدن کان الماس ست که بحسن سعی ابراهیم خان گرفته شد. این ولایت از توابع صوبهٔ بهار و پتنه است و رودخانه درانجا جاری ست که بروش خاص الماس ازانجا برمی آورند و طریق آن ست که در ایام کمی آب گورابها و آب کند ها بهم میرسد و جمعی را که باین کار مشغولے دارند بطریق تجربه معلوم شده که بربالاے هر گورابی که الماس دارد پشته جانورگان ریزه پرنده از عالم پشه که اهل هند آنرا جهینگه میگویند بهجوم آورده در پرواز اند طول رودخانه را تا جائیکه راه توان یافت بنظر درآورده اطراف گورابها را سنگچین می سازند بعد ازان به بیل و کلند ان گورابها را تا یک گز و یک نیم گز پایان برده و در آن رامی کاوند و تفحص نموده درمیان سنگ و ریگ ریزه که ازانجا برمی آید الماس خورد و کلان برمی آورند گاه باشد که پارچه الماس بدست درآید که به یک لک روپیه قیمت کنند مجملاً این ولایت و این رودخانه را هندوے زمیندار درجن سال نام متصرف بود و هر چند حکام صوبهٔ بهار بر سر او فوجی میفرستادند و یا خودها متوجه میگشتند بنابر استحکام راه ها و جنگل بسیار به گرفتن دو سه الماس قناعت نموده او را بحال خود میگذاشتند. چون صوبهٔ مذکور از ظفرخان تغیر یافت و ابراهیم خان بجاے او مقرر گشت در وقت رخصت فرمودم که بر سر آن ولایت رفته آن زمین را از تصرف آن مردک مجهول برآورد ابراهیم خان بمجرد درآمدن بولایت بهار جمعیت کرده بر سر آن زمیندار ایلغار نمود او بدستور سابق کسان فرستاده تعهد دادن چند دانه الماس و چند زنجیر فیل می نماید خان مذکور بدین معنی راضی نگشته تیز و تند بولایت او درمی آید پیش از آنکه آن مردک جمعیت خود را جمع سازد راهبران پیدا ساخته ایلغار می نماید مقارن آنکه خبر بدو رسید کوه دره که مسکن مقرر او بود قبل میکند. و کسان به تفحص او پریشان ساخته او را در غارے با چند از عورات که یکے مادر حقیقی او و دیگرے از زنان پدر او بودند با برادری از برادران او بدست درمی آورند و تفحص نموده الماسها که همراه داشته اند از آنها میگیرند بیست و سه زنجیر فیل نر و ماده هم بدست می افتد به جلدوے این خدمت منصب ابراهیم خان از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و سوار مرحمت شده و بخطاب

فتح جنگی سرفرازی یافت و ہمچنین بر منصبہائے جمعیکہ درین خدمت ہمراہی کردہ ترددات مردانہ نمودہ بودند اضافہا حکم شد الحال آن ولایت در تصرف اولیائے دولت قاہرہ است و دران رودخانہ کار میکنند در وہر قدر سے کہ الماس برمی آید بدرگاہ می آرند درین نزدیکیہا یک الماس کلان کہ بہ پنجاہ ہزار روپیہ می ارزد برآمد چون پارہ کار کنند بحتمل کہ الماس ہائے خوب داخل جواہر خانہ خاصہ من گردد۔

جشن یازدہمین نوروز از جلوس ہمایون

از روز یکشنبہ آخر اسفندارمذ مطابق غرہ ربیع الاول پانزدہ گھڑی روز گذشتہ حضرت نیر اعظم از برج حوت بدولتسرائے حمل پرتو سعادت افگند درین ساعت خجستہ لوازم بندگی و نیازمندی بدرگاہ حضرت باری تبقدیم رسانیدہ در دیوانخانہ خاص و عام کہ صحن آنرا بہ بارگاہ ہا و شامیانہ ہا و اطراف آنرا بہ پردہ ہای فرنگی و زربفتہائے مصور و اقمشہائے نادر مرتب و آراستہ ساختہ بودند بر تخت دولت جلوس نمودم شاہزادہ ہا و امرا و اعیان حضرت و ارکان دولت و سائر بندہ ہای درگاہ تسلیمات مبارکبادی بجا آوردند چون حافظ نادعلی گوئندہ از بندہ ہائے قدیم بود فرمودم کہ انچہ در روز دوشنبہ ہرکس از نقد و جنس پیشکش کند بانعام او مقرر باشد روز دوم پیشکش بعضے از بندہ ہا بنظر گذشت و در روز چہارم پیشکش خواجہ جہان کہ از آگرہ فرستادہ بود مشتمل بر چند قطعہ الماس و چند دانہ مروارید و بعضے مرصع آلات و اقمشہ از ہر قسم و یک زنجیر فیل کہ مجموع آن پنجاہ ہزار روپیہ باشد بنظر درآمد پنجم کنور کرن کہ بجا و مقام خود رخصت شدہ رفتہ بود آمدہ ملازمت نمود و یکصد مہر و یک ہزار روپیہ نذر و یک زنجیر فیل معہ براق و چہار راس اسپ پیشکش گذرانید در ہفتم بمنصب آصف خان کہ چہار ہزاری ذات و دو ہزار سوار بود ہزاری ذات و دو ہزار سوار اضافہ نمودہ بعنایت نقارہ و علم او را سربلند ساختم درین روز پیشکش میر جمال الدین حسین بنظر درآمد انچہ گذرانید ہمہ مستحسن و پسند افتاد از انجملہ خنجر مرصعی خود ہنرکاری نمودہ باتمام رسانیدہ بود بربالاے دستہ آن یاقوت زردے نشانیدہ بودند در غایت صفا و لطافت در حجم مقدار نصف بیضہ مرغی چنانچہ بآن لطافت و کلانے از قسم یاقوت زرد دیدہ نہ شدہ است با دیگر یاقوتہا برنگ پسندیدہ و زمردہاے کہنہ بطرح و اندام خاص صورت اتمام یافتہ بود مقیمان بہ پنجاہ ہزار روپیہ قیمت نمودند بر منصب میرمذکور ہزار سوار افزودم کہ پنجہزاری ذات و سہ ہزار و پانصد سوار بودہ باشد در ہشتم بر منصب صادق خان سی صدی ذات و سوار و بر منصب ارادت خان سی صدی ذات و دو یست سوار اضافہ مرحمت نمودم کہ ہر یک بہ ہزاری ذات و پانصد سوار ممتاز باشند در نہم پیشکش خواجہ ابو الحسن بنظر گذشت از جواہر مرصع آلات و اقمشہ موازی چہل ہزار روپیہ درجہ قبول یافت تتمہ را باو مرحمت نمودم پیشکش تاتار خان بکاول بیگی یک قطعہ

لعل و قطعه یاقوت و یک عدد تختی مرصع و دو عدد انگشتری و چند پارچه اقمشه قبول افتاد و در دهم سه زنجیر فیل که راجه مهاسنگه از دکن و یک صد و چند طاق زربفت وغیره که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود از نظر گذشت دیانت خان هم پیشکش خود را که دو تسبیح مروارید و دو قطعه لعل و شش دانه مروارید کلان و یک عدد خوانچه طلا بود و بیست و هشت هزار روپیه قیمت شد درین تاریخ گذرانید در آخرهای روز پنجشنبه یازدهم بجهت سرفرازی اعتماد الدوله به خانه او رفتم پیشکش خود را همانجا بنظر درآورد و اسباب و اشیای پیشکش او را که اکثر در کمال نفاست بود به تفصیل دیدم از جواهر دو دانه مروارید که سی هزار روپیه قیمت داشت و یک قطعه لعل قطبی که به بیست و دو هزار روپیه به بیع درآمده بود با دیگر مرواریدها و لعلها که مجموع قیمت آنها یک لک و دو هزار روپیه میشد درجه قبول یافت و از اقمشه وغیره نیز موازی پانزده هزار روپیه برداشته شد چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش باز پرداختم قریب یک پهر شب را به صحبت و نوش دقتی گذرانیده بامرا و بندها فرمودم که پیاله دادند مردم محل نیز همراه بودند مجلس خوبی منعقد گشت بعد از تمام صحبت اعتماد الدوله را همراه گرفته متوجه دولت خانه شدم درهمین روزها فرمودم که نور محل بیگم را نور جهان بیگم میگفته باشند در دوازدهم پیشکش اعتبار خان بنظر گذشت از آن جمله به شکل ماهی مرصع به جواهر نفیسه در غایت تکلف و اندام باندازه معتاد من ساخته بودند آنرا با دیگر جواهر و مرصع آلات و اقمشه که قیمت مجموعه آنها پنجاه و شش هزار روپیه میشد قبول نمودم و تتمه را باز دادم بهادر خان حاکم قندهار هفت راس اسپ عراقی و نه تغور اقمشه فرستاده در پیشکش ارادت خان و راجه سورج مل ولد راجه باسو در سیزدهم بنظر گذشت عبد السبحان که به منصب هزار و دو صدی ذات و شش صد سوار سرفراز بود به هزار و پانصدی ذات و هفت صد سوار امتیاز یافت در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت ٹھٹه و آنحدود از شمشیر خان اوزبک تغیر یافته به مظفر خان مرحمت شد در شانزدهم پیشکش اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله بنظر درآمد از آنجمله موازی سی و دو هزار روپیه برداشته تتمه را باز عنایت فرمودم در هفدهم پیشکش تربیت خان دیده شد از جواهر و اقمشه هفده هزار روپیه پسند افتاد در هیزدهم بخانه آصف خان رفتم و پیشکش او همان جا بنظر درآمد از دولت خانه تا به منزل او تخمینا یک کروه مسافت بود نصف راه را مخمل زربفت و زربفت داراٸی با و مخمل ساده پاانداز نموده بود چنانچه ده هزار روپیه قیمت آن بعرض رسید آن روز تا نصف شب با اهل محل در منزل او بسر برده پیشکش هائی که سرانجام نموده بود به تفصیل از نظر گذشت از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه نفیسه موازی یک لکه و چهارده هزار روپیه و چهار راس اسپ و یک راس استر پسند خاطر اشرف افتاد نوزدهم که روز شرف نیر اعظم بود در دولتخانه مجلس عالی ترتیب یافت بنابر ملاحظه ساعت دو نیم گهڑی از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم فرزند بابا خرم درین ساعت متبرکه لعلی در غایت آب و صفا گذرانید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند منصب آن فرزند را که پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود به بست هزاری ذات و

ده هزار سوار مقرر داشتم و هم درین روز وزن قمری به عمل آمد. اعتماد الدوله را که به منصب شش هزاری ذات و سه هزار سوار ممتاز بود به منصب هفت هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفراز ساخته تومن و توغ باو عنایت نمودم و حکم کردم که نقاره او بعد از نقاره فرزند خرم می نواخته باشند. بر منصب تربیت خان پانصدی ذات و سوار افزوده شد که سه هزار و پانصدی ذات و دو هزار و پانصد سوار بوده باشد. اعتقاد خان باضافه هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز گشت. نظام الدین خان از اصل و اضافه به منصب هفت صدی ذات و سی صد سوار ممتاز گردیده به خدمت صوبه بهار تعین شد. سلام الله عرب به خطاب شجاعت خانی سربلندی یافت و به حلقه مروارید سرفراز گشته از حلقه بگوشان درگاه شد. میر جمال الدین انجو را بخطاب عضد الدوله سرفراز ساختم. در بست و یکم الله تعالی از دختر مقیم ولد مهتر فاضل رکابدار پسرے به خسرو داد. بالکه داد افغان که طریقه بندگی اختیار نموده از روے اخلاص تمام از احداد بدنهاد جدا شده بدرگاه آمده است بیست هزار درب مرحمت شد. در بست و پنجم خبر فوت رائے منوهر که از تعیناتان لشکر ظفر اثر دکن بود رسید. پسر او را به منصب پانصدی ذات و سی صد سوار سرفراز ساخته جا و مقام پدر او را باو عنایت کردم. در بست و ششم پیشکش یادعلی میدانی که نه راس اسپ و چند دهانه کیش و چهار شتر ولایتی بود از نظر گذشت. در بست و هشتم یک زنجیر فیل به بهادر خان حاکم قندهار و یک زنجیر فیل به میر میران ولد خلیل الله و یک زنجیر فیل به سید بایزید حاکم بهکر مرحمت نمودم. در غره اردی بهشت حسب الالتماس عبد الله خان به برادر او سردار خان نقاره عنایت نمودم. در سوم کیوه مرصع بالکه داد خان افغان مرحمت نمودم. درهمین روزها خبر رسید که قدم بیگانه از افغانان آفریدی که در تنخواه و فرمان بردار بود و راهداری کتل خیبر بدو تعلق داشت باندک توهمی قدم از دائره اطاعت بیرون نهاده سر به فساد برآورده بر سر هر تهانه جمعے را فرستاده هرجا که او و مردم او رسیدند بنا بر غفلت آن مردم دست بقتل و غارت برآورده خلقے کثیر را ضایع ساختند. مجملاً از حرکت شنیع این افغان بے عقل شورے مجدداً در کوهستان کابل روی داد. چون این خبر رسید هارون برادر قدم و جلال پسر او را که در دربار بودند فرمودم که گرفته به آصف خان سپارند که در قلعه گوالیار محبوس سازد. از امارات رحم و شفقت سبحانی و علامات عنایات یزدانی امرے درین روزها مشاهده افتاد که خالی از غرابتی نیست. لعلے در غایت لطافت و صفا فرزند خرم بعد از فتح رانا در اجمیر به من گذرانید که به شصت هزار روپیه قیمت نموده بودند. در خاطر گذشت که این لعل را در بازوے خود باید بست. غالباً دو مروارید نادر خوش آب یک اندام که هم آغوشی این نوع لعلے را سزد می بایست تا آنکه یک دانه مروارید اعلی به قیمت بست هزار روپیه مقرب خان بدست آورده در پیشکش نوروزی گذرانید. بخاطرم رسید که اگر همتاے این بهم رسد بازوبند تکمیل خواهد شد. خرم که از خوردی باز شرف ملازمت حضرت والد بزرگوارم دریافته شب و روز در خدمت بود به عرض رسانید که در مرواریدهاے سربند قدیم همین وزن و اندام مروارید ے

بہ

بنظر من درآمده است سرپیچ کلان قیمتی را حاضر ساختند بعد از ملاحظه بهمان مقدار در وزن و اندام مرواریدے ظاهر شد که در وزن یک
ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهریان ازینمعنی تعجب ها نمودند و در قیمت و اندام و آب و تاب موافق بود گویا از یک قالب ریخته
شده است مرواریدها بر اطراف لعل کشیده بر بازوے خود بستم و سر به شکرانه خداوند بنده نواز بر زمین نیاز و فروتنی نهاده زبان
به شکر گویا ساختم ؎

	از دست و زبان که برآید	کز عهدهٔ شکرش بدرآید	

درینجم سی راس اسپ عراقی و ترکی که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود بنظر گذشت شصت و سه راس اسپ و پانزده نفر شتر نر و ماده و دیگر
پرتکلّی و نه عدد عاقری و نه چینی خطائی و نه عدد دندان ماهی جوهردار و سه قبضه بندوق با دیگر پیشکش هاے خاندوران که از کابل فرستاده بود
منظور نظر گشت و یک زنجیر فیل خورد از فیلان حبشه که از راه دریا به جهاز آورده بودند مقرب خان پیشکش گذرانید نسبت به فیلان هندوستان
در خلقت بعضے تفاوت ها دارد از جمله گوشهاے او کلان تر از گوشهاے فیلان اینجاست خرطوم و دم او دراز تر واقع شده در زمان
والد بزرگوارم یک فیل بچه اعتماد خان گجراتی پیشکش فرستاده بود در رفته رفته کلان شد بسیار تند و تیز و بدخو بود در هفتم خنجر مرصع به مظفر خان
حاکم ٹھٹھه مرحمت شد درهمین روزها خبر رسید که جمعی از افغانان بیگانه بنگانه بر سر عبدالسبحان برادر خانعالم که در یکے از تهانها مقرر بود در رفته
تهانه او را قبل کردند و عبدالسبحان با چندے دیگر از منصبداران و بنده ها که بهمراهی او تعین بودند داد مردانگی داده در زد و خورد تقصیر از خود
راضی نه گشته آخر به مقتضاے آنکه ؎ پشه چو پر شد بزند فیل را ؎ آن سگان دست بر آنها یافته عبدالسبحان را با چندے از مردم آن تهانه
بدرجه شهادت رسانیده اند بجهت پرسش این قضیه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه به خانعالم که به ایلچی گری ایران تعین شده بود
عنایت نموده فرستادم در چهاردهم پیشکش مکرم خان ولد معظم خان از بنگاله آمده بود از اجناس و اقمشه که در آن ولایت بهم رسد بنظر درآمد
بر منصب چندے از جاگیرداران گجرات اضافه حکم نمودم از جمله سردار خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود به منصب هزار و پانصدی
ذات و سی صد سوار سرفراز گشت و علم نیز با مرحمت شد سید قاسم ولد سید دلاور بارهه از اصل و اضافه به منصب هشت صدی و
چهار صد و پنجاه سوار و یار بیگ برادرزاده احمد قاسم کوکه به منصب شش صدی و دویست و پنجاه سوار ممتاز گردیدند در هفدهم خبر فوت
رستاق مردی اوزبیک که از تعینات لشکر دکن بود شنیده شد به کنکش سپاهیگری خوب میرسید و از امراے معتبر ماوراء النهر بود در بیست و نهم
الهداد افغان را به خطاب خانی سرفراز ساخته منصب او که هزاری ذات و شش صد سوار بود دو هزاری ذات و هزار سوار ساختم
سه لک روپیه از خزانه لاهور بانعام و مدد خرچ خاندوران که در شورش افغانان سعی بلیغ بجا آورده بود مقرر گشت در بیست و ششم کنور کرن

بجهت کدخدائی بجا و مقام خود رخصت شد خلعت و اسپ عراقی خاصه معه زین و فیل و کمرخنجر مرصع با و مرحمت نمودم در سوم این ماه
خبر فوت مرتضی خان رسید از قدیمان این دولت بود حضرت والد بزرگوارم او را تربیت نموده بدرجه اعتماد و اعتبار رسانیده بودند
در زمان دولت من نیز توفیق خدمت نمایانی یافت که آن زبرگردن خسرو بود در پله منصب او به شش هزاری ذات و پنجهزار سوار رسید
در نیولا چون صاحب صوبه پنجاب بود تعهد گرفتن قلعه کانگره که در کوهستان آن ولایت بلکه در معموره عالم به استحکام آن قلعه نمی باشد نموده
بدان خدمت رخصت یافته مشغولی داشت ازین خبر ناخوش خاطر آزردگی تمام بهم رسانید الحق بجهت فوت اینچنین دولتخواهی آزردگی
گنجایش داشت چون در دولتخواهی روزگار گذرانیده بکار آمد مغفرت او را از الله تعالی مسالت نمودم در چهارم خورداد منصب سید نظام
از اصل و اضافه نه صدی ذات و شش صد و پنجاه سوار مقرر گشت و خدمت مهمانداری ایلچیان اطراف را بنور الدین قلی فرمودم در
هفتم خبر فوت سیف خان بارهه رسید بسیار جوان مردانه و کار طلب بود در جنگ خسرو ترددهای نمایان کرد در صوبه دکن بعلت
هیضه جهان فانی را وداع نمود پسران او را رعایتها فرمودم علی محمد که بزرگ و ارشد اولاد او بود به منصب سه صدی ذات و چهارصد
سوار و برادر دیگرش بهادر نام چهارصدی ذات و دویست سوار سرفراز گردیدند و سید علی که برادرزاده او بود باضافه پانصدی ذات
و سوار ممتاز گشت + درهمین روزها خوب الله پسر شهباز خان کنبو بخطاب رنباز خانی امتیاز یافت در هشتم منصب هاشم خان از
اصل و اضافه بدو هزار و پانصدی ذات و یکهزار و هشتصد سوار مقرر شد درین تاریخ بیست و هزار درب به اله داد خان افغان مرحمت
نمودم بکرماجیت راجه ولایت باندهون که آبا و اجداد او از زمینداران معتبر هندوستان اند بوسیله فرزند اقبالمند بابا خرم سعادت
کورنش دریافته تقصیرات او بعفو مقرون گشت در نهم کلیان جیسلمیری که راجه کشن داس به طلب او رفته بود آمده ملازمت نمود یکصد
مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید برادر کلان او راول بهیم صاحب جا و مقام بود چون او درگذشت از و طفل دو ماهه ماند و او هم
چند روزے بیش نزیست صبیه او را در ایام شاهزادگی بجهت خود خواستگاری نموده به خطاب ملکه جهان مخاطب نمودم چون آبا
و اجداد این طائفه از قدیم دولتخواه آمده اند این پیوند نیز بمیان آمده بود کلیان مذکور را که برادر راول بهیم بود طلبداشته به تیکه
راجگی و خطاب راولی سرفراز ساختم خبر رسید که بعد از فوت مرتضی خان از راجه مان دولتخواهی بظهور آمد و دلاساے مردم قلعه
کانگره نموده قرار داده است که راجه نماده آن ولایت را که در سن بیست و نه سالگی است بدرگاه آورد بنابر زیادتی سرگرمی او در
خدمت مذکور منصب او را که هزاری ذات و هشتصد سوار بود بهزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر داشتم خواجه جهان از اصل
و اضافه به منصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردید درین تاریخ واقعه رو نمود که هرچند خواستم که در سلک تحریر

در چشم دست و دلم یارے نداد هرگاه قلم گرفتم حال متغیر شد ناگزیر باعتماد الدوله فرمودم که بنویسد۔

پیر غلام با اخلاص اعتماد الدوله حسب الحکم درین جریده اقبال ثبت مینماید تاریخ یازدهم خورداد صبیه قدسیه شاهزاده بلند اقبال شاه خرم را که بندگان حضرت بآن نوبادهٔ بوستان سعادت غایت تعلق و نهایت الفت داشتند اثر تپی بهم رسید و بعد از سه روز آبله ظاهر شد و بتاریخ ۲۶ ماه مذکور مطابق چهارشنبه ۲۹ شهر جمادی الاولی سنه ۱۰۲۵ طایر روحش از قفس عنصری پرواز نموده بریاض رضوان خرامید۔ ازین تاریخ حکم شد که چهارشنبه را کم شنبه میگفته باشند۔ چه نویسم که ازین واقعه جانسوز و سانحهٔ غم اندوز بر ذات مقدس حضرت ظل الٰهی چه گذشته باشد هرگاه آن جان جهان را حال برین منوال بوده دیگر بندهها را که حیات بآن ذات قدسی صفات بسته احوال چون خواهد بود دو روز بندهها بار نیافتند و خانه که جاے نشست و برخاست آن طایر بهشتی بود حکم شد که دیوارے از پیش برآوردند تا بنظر در نیاید معهذا در دولتخانه نیارستند روز سوم بیتابانه به منزل شاهزاده والاقدر تشریف فرمودند و بندهها به سعادت کورنش سرفراز شده حیات زیاده یافتند در اثناے راه حضرت هرچند میخواستند که ضبط خود فرمایند بے اختیار اشک از چشم مبارک میریخت و مدتهاے دید چنین بود که بمجرد شنیدن حرفے که بوئے دردی ازان آمدی حال آنحضرت متغیر میشد چند روز در منزل شاهزاده عالیشان گذرانیده روز دوشنبه تیر ماه الٰهی بخانه آصف خان تشریف بردند از انجا بازگشته به چشمه نور توجه فرمودند و دو سه روز دیگر خاطر مبارک خود را آنجا مشغول داشتند لیکن تا اجمیر که معسکر اقبال بود ضبط خود نمی توانستند فرمود هرگاه سخن آشناے بگوش میرسید بے اختیار اشک از چشم میچکید و دل مخلصان فداے شرحه شرحه میشد چون نهضت موکب اقبال بصوبه دکن اتفاق افتاد قدری تسکین حاصل شد۔

درین تاریخ پرتهی چند ولد راے منوهر بخطاب رائے و منصب پانصدی ذات و چهارصد سوار و جاگیر در وطن یافت روز شنبه پانزدهم از چشمه نور متوجه دولتخانه اجمیر گشتم شب یکشنبه دوازدهم بعد از گذشتن سی و هفت پل در دقیقه بست و هفتم درجه قوس طالع بود بحساب منجمان هند و پانزدهم درجه جدی بحساب یونانیان از شکم صبیه آصف خان دری گرانمایه بعالم وجود آمد بشادمانی و خوشدلی این عطیه الا نقاره ها بلند آوازه گردید و در عیش و خرمی بر روی خلائق کشوده شد بے تامل و تفکر نام او شاه شجاع بر زبان من آمد امید که قدم او بر ما و بر پدر او مبارک و فرخنده باشد دوازدهم یک قبضه مرصع و یک زنجیر فیل براول کلیان جیسلمیری مرحمت نمودم درهمین روزها خبر فوت خواص خان که جاگیر او در سرکار قنوج بود رسید فیل برائے گوند و الیا گجرات مرحمت نمودم در بست و دوم همین ماه پانصدی بر ذات و سوار راجه مهاسنگه اضافه مرحمت افزودم که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار باشد منصب علی خان نیازی که قبل ازین بخطاب نصرت خانی سرفراز گشته بود دو هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گردید علم نیز مرحمت شد بجهت برآمدن بعضے مطالب نذر نموده بودم که محجری از طلا شبکه دار بر مرقد منوره خواجه بزرگوار ترتیب دهند در بست و هفتم

این ماه اتمام یافت فرمودم که پرده نصب نمایند بیک لک و دو هزار روپیه تمام شد چون سرداری و سرکردگی لشکر ظفر اثر
دکن چنانکه خاطر میخواست از فرزند سلطان پرویز نشد بخاطر رسید که فرزند مذکور را طلبیده اشته بابا خرم را که آثار رشد و کاردانی
از احوال او ظاهر است هراول لشکر فیروزی اثر ساخته بنفس نفیس از عقب او روانه گردیم و این مهم در ضمن همین یورش باتمام
رسد بنابرین قرارداد قبل ازین فرمان باسم پرویز صادر گشته بود که روانه صوبه الهآباد که در وسط ممالک محروسه واقع است گردد
در ایامیکه ما دران عزیمت باشیم بحفظ و حراست آن ملک قیام و اقدام نماید در تاریخ بست و نهم ماه مذکور عرضداشت بهاریداس
واقعه نویس برهان پور رسید که شاهزاده در تاریخ بستم بخیریت و خوبی از شهر برآمده عازم صوبه مذکور شد. ند در غره امرداد طره مرصع
بجهت میرزا راجه بهاؤ سنگه عنایت نمودم بدرگاهی کشتی گیر فیل مرحمت شد در شر دهم چهار راس اسپ راهوار لشکر خان ارسال
داشته بود از نظر گذشت میر مغل به فوجداری سرکار سنبل از تغیر سید عبدالوارث که بجای خواص خان به حکومت سرکار قنوج تعین
یافته بود مقرر گشت و منصب او بشرط خدمت مذکور پانصدی ذات و سوار قرار گرفت در بست و یکم پیشکش راول کلیان جیسلمیری
از نظر گذشت سه هزار مهر و نه راس اسپ و بست و پنج نفر شتر و یک زنجیر فیل بود منصب قزلباش خان از اصل و اضافه هزار
و دوصدی ذات و هزار سوار مقرر شد در بست و سوم شجاعت خان رخصت جاگیر یافت که رفته سرانجام نوکر و ولایت خود نموده
در موعد مقرر حاضر شود درین سال بلکه در اثنای سال دهم جلوس وبای عظیم در بعضی از جاهای هندوستان ظاهر گشت و آغاز
این بلیه از پرگنات پنجاب ظهور نموده رفته رفته به شهر لاهور سرایت کرد و خلق بسیاری از مسلمان و هندو بدین علت تلف شدند
بعد ازان بسرهند و میان دوآب تا دهلی و پرگنات اطراف آن رسیده دیهها و پرگنها را خراب ساخت درین ایام تخفیف تمام
داده و از مردم دراز عمر و از تواریخ پیشینیان ظاهر شد که این مرض در ولایت هرگز رخ نه نموده سبب آن از حکما و دانایان پرسیده شد
بعضی گفتند که چون دو سال پی در پی خشکی روی داد و باران برسات کمی کرد بعضی گفتند که بواسطه عفونت هوا که از ممر خشکی و
کمی بهم رسیده این حادثه روی داد بعضی حواله بامور دیگر میکردند العلم عند الله تقدیرات الهی را گردن باید نهاد۔

چکند بنده که گردن ننهد فرمان را

در بستم شهریور پنجهزار روپیه به صیغه مدد خرچ والده میر میران که صبیه شاه اسمعیل ثانی بود مصحوب سوداگران بولایت عراق فرستاده
شد تاریخ ششم عرضداشت عابد خان بخشی و واقعه نویس احمدآباد آمد مبنی بر آنکه عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بجهت آنکه بعضی
مقدمات که مرضی خاطر او نبوده داخل واقعه ساخته ام با من در مقام ستیزه در آمده جمعی را بر سر من فرستاده و مرا بی عزت ساخته

بخانه خود برد چنین و چنان کرد همین معنی بخاطر من گران آمد میخواستم که یکبارگی او را از نظر انداخته ضایع مطلق سازم آخر الامر بخاطر رسید که دیانت خان را باحمدآباد فرستم تا این قضیه را در آنجا از مردم بغرض تحقیق نموده اگر این امر واقع باشد عبدالله خان را همراه گرفته بدرگاه آورد و حفظ و حراست احمدآباد بعهده سردار خان برادر او باشد پیش از روان شدن دیانت خان این خبر بخان فیروز جنگ میرسد او از نهایت اضطراب و اضطرار خود را گناهگار قرار داده پیاده روانه درگاه میگردد دیانت خان در اثنای راه بخان مذکور میرسد و او را بحال عجیبی مشاهده نمود چون پیادگی پاهارا مجروح و آزرده ساخته بود تکلیف سواری میکند و همراه گرفته روانه ملازمت میشود و مقرب خان که از خدمتگاران قدیم این درگاه است از زمان شاهزادگی مکرر استدعای صوبه گجرات از من میکرد چون این نوع حرکتی از عبدالله خان بوقوع آمد بخاطر رسید که آرزوی خدمتگار قدیمی خود برآورده او را بجای خان مذکور باحمدآباد فرستم درهمین روز ها ساعت اختیار نموده به تسلیم حکومت و صاحب صوبگی صوبه مذکور او را کامروای صورت و معنی ساختم و درهم بر منصب بهادر خان حاکم قندهار که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصدی ذات افزوده شد شوقی طنبوره نواز را که از نادرهای روزگار است و نغمات هندی و پارسی را برو شی می نوازد که زنگ از دلها می زداید به خطاب آنند خانی دل خوش و مسرور ساختم آنند بزبان هندی خوشی در احت را میگویند ایام بودن آنند در ولایت هندوستان تا اواخر تیرماه بیش نیست مقرب خان در پرگنه کرانه که وطن آبا و اجداد او است و باغات احداث نموده انبه هارا تا دو ماه دیگر زیاده بر ایام بودن آن بنوعی محافظت نموده و سامان کرده بود که همه روز انبه تازه به میوه خانه خاصه میرسانید چون این امر فی الجمله غرابتی داشت نوشته شد و در هشتم اسپ عراقی نادری لعل بی بها نام جهت پرویز بدست شریف خدمتگار آن فرزند فرستاده شد صورت رانا و کرن پسر او را به سنگ تراشان تیز چنگ فرموده بودیم که از سنگ مرمر بقد و ترکیبی که دارند تراشند درین تاریخ صورت اتمام یافت و بنظر درآمد فرمودم که به آگره برده در باغ پائین جهروکه درشن نصب کنند در بیست و ششم مجلس وزن شمسی بطریق مقرر منعقد گشت وزن اول شش هزار و پانصد و چهارده تولچه طلا بود و تا دوازده وزن هر وزن بیک جلسه میشود چنانچه وزن دوم به سیماب وزن سوم ابریشم وزن چهارم اقسام عطریات از عنبر و مشک تا صندل و عود و بان و همین روش تا دوازده وزن اتمام می یابد و از حیوانات بعدد هر سالی که گذشته یک گوسفند و بز و یک قطعه مرغ بدست نهاده به فقرا و درویشان میدهند این ضابطه از زمان والد بزرگوارم تا امروز درین دولت ابد پیوند معمول و جاری ست و بعد از وزن مجموع آن اجناس را که قریب به یک لک روپیه میشود به فقرا و ارباب حاجات تقسیم می نمایند درین روز لعلی که مهابت خان در برهان پور به مبلغ شصت و

ﺤﻪ انسوس که الحال ازین تصاویر اثری در آگره نیست اگر می بودند از نوادر روزگار می بودند ۱۲

به پنجهزار روپیه از عبد الله خان فیروز جنگ خریداری نموده بود از نظر گذشت و مستحسن افتاد و فیلی لعل خوش اندام است منصب خاصه خان اعظم از قرار هفت هزاری ذات مقرر گشت و حکم شد که دیوانیان مطابق آن جاگیر تنخواه دهند و آنچه از منصب دیانت خان بواسطه تقصیرات گذشته کم شده بود حسب الالتماس اعتماد الدوله برقرار ماند و عضد الدوله که جاگیردار صوبه مالوه یافته بود مرخص گشت و بعنایت اسپ و خلعت سرفرازی یافت منصب عادل کلیان گجلیری بدو هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت و حکم شد که ولایت مذکور را بجاگیر او تنخواه دهند و چون ساعت رخصت او درهمین تاریخ بود اسپ و فیل و شمشیر مرصع و کپهوه مرصع و خلعت و پرم نرم خاصه یافته به دل خوشی و سرفرازی تمام بولایت خود رخصت یافت درسی دیگم مقرب خان به احمد آباد مرخص گشت و منصب او که پنجهزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار بود پنجهزاری ذات و سوار قرار گرفت و به خلعت خاصه و نادری معه تکمه مروارید سربلندی یافته بود دو راس اسپ از طویله خاصه و یک زنجیر فیل خاصه و یک قبضه شمشیر مرصع با و مرحمت نمودم و به خوشحالی و شادکامی متوجه صوبه مذکور گردید در یازدهم ماه مهر جگت سنگه ولد کنور کرن از وطن خود آمده ملازمت نمود در شانزدهم میرزا علی بیگ اکبرشاهی از ولایت اوده که به جاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد هزار روپیه نذر گذرانید و فیلی که یکی از زمینداران آن نواحی داشت و حکم شده بود که از زمیندار مذکور بگیرد آن فیل را به نظر در آورد در بیست دیگم پیشکش قطب الملک حاکم گولکنده که مشتمل بر بعضی مرصع آلات بود دیده شد و منصب سید قاسم بارهه از اصل و اضافه هزاری ذات و ششصد سوار مقرر گشت در شب جمعه بیست و دوم میرزا علی بیگ که سنش از هفتاد و پنج درگذشته بود ودیعت حیات سپرد درین دولت ترددات و خدمات خوب ازو بوقوع آمده منصبش رفته رفته بچهار هزاری رسید از جوانان قرارداده کریم الطبع مردانه این الوس بود و فرزند و نسل نماند طبع نظمی هم داشت چون در روزی که بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار خواجه معین الدین رفته بود حالت ناگزیر او را دست داد فرمودم که او را در همان مقام متبرکه مدفون ساختند در وقتیکه ایلچیان عادل خان بیجاپوری را رخصت می نمودم سفارش کرده بودم که اگر در آن ولایت مذکور کشتی گیر سرآمدی یا شمشیر بازنامی بوده باشد به عادل خان بگویند که جهت ما بفرستد بعد از مدتی که ایلچیان باز آمدند شیرعلی نام مغل زاده که در بیجاپور تولد یافته بود و ورزش کشتی گیری نموده درین فن مهارت تمام داشت با چند نفر شمشیر باز آورده بودند شمشیر بازان خود سهل ظاهر شدند اما شیرعلی را با کشتی گیران و پهلوانان که در ملازمت بودند به کشتی انداختم هیچکدام با و مقاومت نتوانستند کرد خلعت و هزار روپیه و فیل بدو مرحمت شد بسیار خوش بست و خوش ترکیب و زورآور ظاهر گشت او را در ملازمت خود نگاهداشته به پهلوان پایه تخت مخاطب ساختم منصب و جاگیر داده رعایت تمام نمودم در بیست و چهارم دیانت خان که به آوردن عبد الله خان بهادر فیروز جنگ تعین یافته بود

او را آورده ملازمت نمود و یک صد مهر نذر گذرانید. در همین تاریخ رام داس ولد راجه راج سنگه از امرای راجپوت که در خدمت
دکن وفات یافته بود به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گردید. چون از عبد الله خان تقصیرات بوقوع آمده بود بابا خرم را
شفیع گناهان خود ساخت در بیست و ششم بجهت خاطر بابا خرم حکم کورنش نمودم از روی خجالت و شرمندگی تمام ملازمت نمود و یکصد مهر
و یکهزار روپیه نذر گذرانید. چون قبل از آمدن ایلچیان عادل خان قرارداد خاطر آن بود که بابا خرم را همراه ساخته خود متوجه دکن شوم
و این مهم را که بجهت بعضی امور در کشال افتاده صورتی دهم بنابرین حکم کرده بودم که مهم دنیاداران دکن را بغیر از شاهزاده دیگری
بعرض نرساند درین روز شاهزاده ایلچیان را به ملازمت آورده عرایضی که داشتند گذرانیدند. بعد از وفات مرتضی خان راجه مان و اکثر
سرداران کمکی خان مذکور بدرگاه آمده بودند درین تاریخ راجه مان را حسب الالتماس اعتماد الدوله به سرداری گرفتن قلعه کانگره تعین
فرمودم مجموع مردم را به همراهی او مقرر داشتم و هر کدام را فراخور حالت و منزلتی که داشتند. بانعام اسپ و فیل و خلعت و زر دل خوش
ساخته رخصت دادم بعد از چند روز به عبد الله خان که بسیار دل شکسته و آزرده خاطر بود به نیابت و التماس بابا خرم خنجر مرصع عنایت
نمودم و حکم شد که منصب او بدستور سابق برقرار بوده در ملازمت فرزند مذکور از تعینات خدمت دکن باشد. در سوم آبان منصب ذوالفقار خان
را که در ملازمت بابا پرویز می بود به دو هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه حکم نمودم در چهارم خسرو را که این رای سنگ دلن بحفاظت
و خبرداری او مقرر بود بنا بر بعضی ملاحظه ها بآصف خان سپرده شال خاصه باو عنایت نمودم در نهم مطابق هفدهم شوال محمد رضا بیگ نام
شخصی که دارای ایران بطریق حجابت فرستاده بود ملازمت نمود بعد از ادای مراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابتی که داشت گذرانید مقرر
گشت که اسپان و هدیه که همراه آورده از نظر بگذراند. آنچه نوشته و گفته فرستاده بودند همگی از روی یاری و برادری و صداقت بود ایلچی
مذکور را در همین روز تاج مرصع و خلعت عنایت نمودم چون در کتابت اظهار دوستی و محبت بسیاری نموده بودند خوش آمد که بعینه آن
کتابت داخل جهانگیرنامه گردد.

نقل کتابت دارای ایران

نضارت سرابوستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت در نیایش معبودی موجود است که افسر دولت
و اقبال برگزیدگان عرصه فرمانروائی و دیهیم سلطنت اجلال فارسان مضمار جهان کشائی را به جوهر توفیقات نامتناهی آراسته به بدرقه
توفیق به شاهراه ترویج دین و دولت و تنسیق ملک و ملت هدایت نمود لیکن چون وسعت آباد خاطر را گنجائی شمهٔ از مراتب ستایش شایسته

پرستش نیست بهتر آنست که پاے اندیشه از طے این بیداے حیرت افزا باز دارد و دست استشفاع را در اذیال مقدسه حضرت سلطان رسل وهادی سبل سید الکل فی الکل وحضرات ایمه هدی وشفیعان روز جزا سیماشاه اولیا وسرور اصفیا علیهم من الصلوة ازکیها که غواصان بحار مکرمت ربانی وجوهریان دیار مرحمت یزدانی اند استوار نموده شمه از خصایص نسبت معنوی وقرب باطنی که پیش نهاد همت حقیقت شناسان دوربین وآگاه دلان حق گزین ست به جلوه گاه ظهور آورد بر مرآت ضمیر انور وآینه خاطر فیض گستر که مقتبس از انوار ولایت ومتجلی از اشعه هدایت است مخفی ومحتجب نیست که درین عالم چیزے بر محبت فائق نیست وامری چون مودت لائق نه چه مدار نظام کون بر تودد وتالف آمده خوشا دلی که پذیراے پرتو آفتاب محبت گشته جهان جهان وعالم روح را از ظلمت وحشت برداز د الحمد که این شیوه رضیه وشیمه مرضیه ارثاً واکتساباً میان این دو سلسله علیه استقرار یافته صیت اتحاد وآوازه وداد چون هبوب صبا وفروغ ذکا در بسیط غبرا فائح ولائح گشته مسرت افزاے خاطر نیکخواهان عاقبت اندیش وحقیقت گزینان وفاکیش گردید بنابر اقتضاے وحدت حقیقی وتالف ازلی که میانه این اخلاص شعار وآن برادر نامدار کامگار است بمرتبهٔ استحکام یافته که

اندر غلطم که من توام یا تو منے

توافق صورت ومعنی بجاے انجامید که دوئی وجدائی را در دنیا وعقبی گنجائی نماند از ظهور اینمعنی گلزار دوستی سرسبزی گرفته غنچه آرزو نه آنچنان شگفتن آغاز کرد که عندلیب جان مشتاق ومرغ روح کثیر الاشتیاق بهزار دستان از عهدهٔ شکر بعضے ازان بیرون تواند آمد خواهش ضمیر محبت تاثیر آنست که من بعد یکے از طرزدانان بساط عزت پیوسته جلیس مجلس انس باشد چون رفعت پناه عزت دستگاه محمد حسین چلپی که سبق ارادت واخلاص این دودمان را بانسبت خدمت واختصاص آن آستان ارتباط داده بوفور عقل وکیاست متصف واز طرز خدمت سلاطین واقف ست واوضاع او پسندیدهٔ خاطر اشرف افتاده از جانب عالی بانجام بعضے مهام که به تاخیر افتاده مامور به خدمات دیگر مترصد بود شایسته این امر دانسته چند روزے توقف فرمودیم بنابران که جمع مملکت واقعۀ مخلص طفیل ملازمان عالی ست وتکلفات رسمی بالکلیه مفقود است مشار الیه را که مرد آگاه ومزاجدان آن بادشاه عالیجاه است مقرر نموده ایم که هرچه در سرکار محب بے ریا باشد با امتعه واجناس این ولایت بنظر درآورد که آنچه پسند خاطر اقدس داند فرستاده شود بعد ازانکه خدمات برحسب دلخواه بتقدیم رسد اگر توقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایند که بجهت فصل مهمات آنحضرت درین ولایت باشد والا شخصے دیگر که قابل این خدمت باشد تعین فرمایند وسفارشے که در باب خریداری جواهر نفیسه خصوصاً چند قطعه لعل که درین دودمان بود ویکے ازآنها باسم سامی آبا واجداد آن والانژاد مزین است وبموجب وقف شرعی به سرکار [illegible] اشرف

تعلق گرفته به چلپی مذکور فرموده بودند چشمداشت آن بود که هر خدمتی که درین دیار داشته باشد از روی بی تکلفی و یگانگی بدین خیرخواه
رجوع دارند که هرچند ولایت ایران را مختصر شمارند و قابل رجوع خدمات ندانند از عهده این گونه خدمتی بیرون می آید لعلهای مذکور
به مصلحت علما و صدور از سرکار فیض آثار گرفته صندوقچه از فرنگ جهت مخلص آورده بودند که لیاقت ظرفیت آنها داشت چون صندوقچه
را که چلپی مذکور جهت سرکار آنحضرت بهم رسانیده دیده دانستم که خاطر عاطر به چیزها که فی الجمله غرابتی داشته باشد مایل است با دستادان
کاردان دادیم که ترتیب نمایند انشاء الله تعالی بعد از اتمام با لعلها به خدمت سامی میفرستم چون خاطر محبت ذخائر با فتاح ابواب
بی تکلفیها متعلق است و از انجانب استشمام رواج این التفات نمی شد مخلص ذخصه قدیمی محمد رضا بیگ را که از ایام صبی الی یومنا هذا
در ملازمت بسر برده بجهت تحقیق این معنی به ملازمت عالی فرستاده بعضی سفارشات زبانی نموده ایم که در وحدت سرای انس بعرض رساند
و سعادت آثار اخلاص شعار محمد قاسم بیگ برادر چلپی مذکور را که ملازم خاصه شریفه است بواسطه سامان بعضی مهمات فرستادیم مرجو آنکه
بخلاف گذشته بالکلیه رفع حجاب دوئی و جدائی فرموده مرغوبات خاطر خورشید مآثر را بی تکلفانه اشاره فرمایند و مشارالیهما را زودی
مرخص فرموده با علام احوال و مکنونات ضمیر مهمال مسرور و خوشحال سازند همواره تائیدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین ایام دولت
قاهره و رفیق روزگار خلافت باهره باد *

روز یکشنبه هزدهم شوال مطابق بستم آبان پیشخانه فرزند باباخرم به عزیمت تسخیر ولایات دکن از اجمیر برآمد و قرار یافت که فرزند مذکور
بطریق هراول از پیش روان شده رایات جلال نیز از عقب او متوجه گردد روز دوشنبه نوزدهم مطابق نهم آبان سه گهڑی از روز گذشته
دولتخانه همایون برهمان سمت حرکت نمود دردهم منصب راجه سورج مل که به همراهی شاهزاده مقرر شده از اصل و اضافه دو هزاری ذات
و سوار مشخص گشت در شب نوزدهم آبان بعادت معهود در غسلخانه بودم بعضی از امرا و خدمتگاران و حسب اتفاق محمد رضا بیگ ایلچی
دارای ایران هم حاضر بودند بومی بعد از گذشتن شش گهڑی بالای بام بلند از بامهای محل آمده نشست و بسیار کم بنظر در می آمد چنانچه
اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند تفنگ طلبیده بسمتی که او را می نمودند سر راست ساخته کشاد دادیم تفنگ چون قضای آسمانی
بران جانور شوم رسیده پاش پاش گردید فریاد از حاضران برخاسته بی اختیار لب بتحسین و آفرین کشادند درهمین شب از فرستاده برادرم
شاه عباس سخنان پرسیده شد تا آنکه سخن بکشتن صفی میرزا پسر کلان ایشان کشید چون این عقده در خاطر گره بود واقعی را از وی پرسیدم
چنین اظهار نمود که اگر در همان روز با کشتن او از قوه بفعل نمی آمد البته او قصد شاه میکرد چون این مقدمه از آثار و علامات نسبت به سلوک
او ظاهر گشت شاه پیشدستی نموده حکم بکشتن او نمودند منصب میرزا حسن ولد میرزا رستم درهمین روزها از اصل و اضافه هزاری ذات و سی صد

سوار شخص شد. منصب معتمد خان که بخدمت بخشی گری لشکرے که بهمراهی بابا خرم مقرر بود تعین یافته بود دو هزاری ذات و دویست و پنجاه سوار قرار یافت روز جمعه بستم ساعت رخصت بابا خرم بود آخر هاے این روز در دیوانخانه خاص و عام خلاصه مردم خود را مسلح و مکمل سواره بیرون در آورده از نظر گذرانید از عنایات نمایانیکه بفرزند کو رواقع شد خطاب شاهی بود که جزو اسم او گردانیده فرمودم که او را من بعد شاه سلطان خرم میگفته باشند. و خلعت و چارقب مرصع که اطراف دامن و گریبان بمروارید ترتیب یافته بود و یک اسپ عراقے بازین مرصع و یک اسپ ترکی و فیل خاصه بنسبی بدن نام و رتهه طرز فرنگ انگریزی که بران نشسته متوجه گردد و شمشیر مرصع باپردله خاصگی اول که در فتح قلعه احمدنگر بدست افتاده بود و پردله ببسیار نامی و مشهور است و خنجر مرصع بدو مرحمت نمودم و با ستعداد تمام متوجه گشت امید از کرم واجب تعالی آنست که درین خدمت سرخرو گردد و بهریک از امرا و منصبداران بقدر حالت و منزلت اسپ و خلعت مرحمت شد. شمشیر خاصه از کمر خود باز کرده به عبدالله خان فیروز جنگ مرحمت نمودم چون دیانت خان بهمراهی شاهزادم تعین یافته بود خدمت عرض مکرر را به خواجه قاسم قلیچ خانی فرمودم پیش ازین جمعی از دزدان بر خزانه از خزاین پادشاهی که در حوالی چبوتره کوتوالی بود ریخته مبلغی برده بودند بعد از چند روز هفت نفر از انجماعه با سردار آنها که نول نام داشت بدست افتادند و پاره از ان زر ها نیز پیدا شد بخاطر رسید که چون مصدر این قسم دلیری شدند اینها را به سیاستهاے عظیم باید رسانید هر یک را به سیاستے خاص رسانیدم نول را که سردار همه بود فرمودیم که به پاے فیل اندازند او بعرض رسانید که اگر حکم شود به فیل جنگ میکنم فرمودم که چنین باشد فیل بدمستی حاضر ساخته مقرر نمودم که خنجرے بدست او داده به فیل روبرو ساختند چند مرتبه فیل او را انداخت و در هر مرتبه آن متهور بیباک با آنکه آن سیاستهاے رفیقان خود دیده و مشاهده کرده بود پاے خود قائم ساخته همان طور قوی دل و مردانه خنجر بخرطوم فیل رسانیده چنان کرد که فیل از حمله کردن بجانب او باز ایستاد چون این دلیری و مردانگی او مشاهده شد فرمودم که از احوال او خبردار باشند بعد از اندک مدتے به تقتضاے بد ذاتی و دزدی طبعی هواے جا و مقام خود نموده گریخت اینمعنی بر خاطر بغایت گران آمده بجاگیرداران آن نواحی فرمودم که تفحص نموده او را بدست در آورند به حسب اتفاق دیگر باره گرفتار گشت درین مرتبه فرمودم که آن ناسپاس قدر ناشناس را از حلق بر کشند مضمون گفته شیخ مصلح الدین سعدی مطابق حال او آمد ـ

عاقبت گرگ زاده گرگ شود	گرچه با آدمی بزرگ شود

روز سه شنبه غره ذیقعده مطابق بیست و یکم آبان بعد از انکه دو پهر و پنج گهری از روز مذکور گذشته بخیریت و عزیمت درست از بلده اجمیر بر رتهه فرنگی که بچهار اسپ بسته بودند سوار شده برآمدم و حکم کردم که اکثر امرا بر رتهه سوار شده در ملازمت باشند. و قریب بغروب

نیر اعظم به منزلے که دو کروه پادکم بود در موضع دیورائی نزول نمودم قرار داد اهل هند آنست که اگر بسوے شرق پادشاهان و بزرگان را حرکتے به قصد ملک گیری واقع شود بر فیل دندان دار سوار شوند و اگر حرکت بجانب مغرب باشد بر اسپ یکرنگ و اگر شمالی بود بر پالکی و سنگهاسن و جانب جنوب که دکن رویه است بر رتهه که از عالم ارابه است و بهل سواری میکنند مدت سه سال پنج روزکم در اجمیر توقف واقع شده معموره اجمیر را که محل مرقد متبرک خواجه بزرگوار خواجه معین الدین است از اقلیم دوم دانسته اند هوایش قریب به اعتدال است مشرق آن دار الخلافت آگره واقع شده و شمال قصبات دهلی و جنوب آن صوبه گجرات است و مغرب آن ملتان و دیبالپور و زمین این ولایت همه ریگستان است آب بدشواری از زمین آن بر می آید و مدار کشت و کار این صوبه بر زمین تر و فرو ریختن باران ست زمستانش اعتدال تمام دارد و تابستانش از آگره ملایم تر است ازین صوبه هشتاد و شش هزار سوار و سه لک و چهار هزار پیاده راجپوت هنگام کار برمی آیند درین معموره دو تال کلان واقع است یکے را نیل تال و دیگرے را اناساگر میگویند نیل تال خراب ست و بند آن شکسته در نیولا حکم کردم که آنرا به بندند و اناساگر درین مدت که رایات جلال درین مقام نزول داشت همیشه پر آب و مواج بود تال ند کور یک و نیم کروه و پنج طناب ست درین هنگام توقف نه مرتبه بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار شرف استسعاد یافتم و پانزده مرتبه به تماشاے تال پهکر متوجه گشتم و سی و هشت مرتبه به چشمه نور حرکت واقع شد پنجاه مرتبه به قصد شکار شیر وغیره سواری نمودم پانزده قلاده شیر و یک قلاده چیته و یک قلاده سیه گوش و پنجاه و سه راس نیله گاو و سی و سه راس گوزن و نود راس آهو و هشتاد راس خوک و سی صد و چهل قطعه مرغابی شکار کردم در منزل دیورائے هفت مقام شد درین مقام پنج نیله گاو و دوازده قطعه مرغابی شکار گشت در بیست و نهم از دیورائے کوچ نموده به موضع داسه والی که از دیورائے تا اینجا دو کروه یک و نیم پاو بود نزول اجلال واقع شد فیلی درین روز به معتمد خان مرحمت کردم روز دیگر درین موضع مقام افتاد درین روزها یک نیله شکار شد و دو دست باز خاصه بجهت فرزند خرم فرستادم در سوم آذر از موضع مذکور کوچ واقع شد و به موضع مادهل که دو کروه و یک پاو بود نزول اجلال روی داد و در اثناے راه شش قطعه مرغابی وغیره شکار شد در چهارم یک و نیم کروه راه رفته حوالی رامسر که تعلق به نور جهان بیگم دارد محل نزول جاه و جلال شد هشت روز درین منزل مقام روی داد میر توزکی از تغیر خدمتگار خان به هدایت الله فرمودم روز پنجم هفت آهو و یک قطعه کلنگ و پانزده ماهی شکار شد. روز دیگر جگت سنگه ولد کنور کرن اسپ و خلعت یافته بوطن خود مرخص گشت به کیشوداس [illegible] اسپ شفقت شد یک زنجیر فیل به الهداد خان افغان عنایت شد درین روز یک گوزن و سه آهو و هفت ماهی و دو مرغابی شکار کردم خبر فوت راجه سیام سنگه که از تعینات لشکر بنگش بود هم درین روزها شنیده شد روز هفتم سه آهو و پنج مرغابی و یک قشقلداغ[عه] شکار گردید روز پنجشنبه و شب جمعه چون رامسر جاگیر نور جهان بیگم بود مجلس جشن

عه قشقلداغ در ترکی نام پرنده ایست آبی که آنرا داغ و زاغ آب و به هندی جل کوا گویند ۱۲ اشهر اللغات

و مهمانی ترتیب یافت و از جواهر مرصع آلات و اقمشه نفیسه و رخوت دوخته و هر جنس و هر قسم پیشکشها از نظر گذشت و در شب اطراف و میان تالاب را که بغایت وسیع افتاده چراغان نموده بودند بسیار مجلس خوبی ترتیب یافته بود د آخر روز پنجشنبه مذکور امرا را نیز طلبداشته حکم پیاله به اکثر بنده ها نمودم در سفرهای خشکی همیشه چند منزل کشتی همراه اردوی ظفر قرین میباشد که ملاحان آنها را به ارابها همراه میکشند روز دیگر این مجلس به کشتیها نشسته متوجه شکار ماهی شدم در اندک مدتی دویست و هشت ماهی کلان بیکدام در آمد که نصف آن از قسم رهو بود شب در حضور خود به بندها قسمت نمودم در سیزدهم آذر از رامسر کوچ واقع شد و چهار کروه راه شکار کنان به موضع بلوده منزل اردوی گیهان پوی گشت و دو روز دیگر درین منزل مقام فرمودم شانزدهم سه کروه و یک پا در راه رفته در موضع نهال محل نزول اجلال گردید. هژدهم کوچ شد دو کروه و یک پا قطع نموده شد درین روز فیلی به محمد رضا بیگ ایلچی دارای ایران عنایت شد موضع جوسه محل سرادقات عظمت و اقبال گشت. روز بستم کوچ نموده منزل دیوگانون بود مسافت سه کروه راه شکار کنان قطع شد و دو روز درین منزل مقام افتاد و آخرهای روز به قصد شکار سواری دست داد درین منزل امری عجیب مشاهده گشت پیش از آنکه رایات عالیات بدین منزل و مقام رسد. خواجه سرائی به کنار تال عظیمی که درین موضع واقعست میرسد و دو بچه سارس را که از عالم کلنگ جانوریست میگیرد دو شب که به منزل مذکور نزول افتاد دو سارس کلان فریاد کنان در حوالی غسلخانه که بر لب همین تال زده بودند ظاهر شدند چنانچه کسی تظلمی داشته باشد بی وحشت و دهشت آغاز فریاد کرده پیش آمدند بخاطر رسید که البته بایشان ستمی رسیده است بیشتر آنست که بچه ایشان را گرفته باشند. بعد از تفحص خواجه سرایی که بچهای سارس را گرفته بود آورده بنظر گذرانید چون سارسها فریاد و آواز این بچه ها را شنیدند بیتابانه خود را بر سر آنها انداختند و به گمان آنکه شاید طعمه بایشان نرسیده باشد هر یک ازین دو سارس طعمه در دهن آن بچه ها می نهادند و انواع غمخواری میکردند آن دو بچه را در میان گرفته بال افشانان و شوق کنان به آشیانه خود متوجه گشتند. بست و سوم کوچ نموده سه کروه و سه پا قطع نموده موضع بهاسو محل نزول اجلال گردید. دو روز درین منزل مقام شد هر روز به شکار سواری دست داد در بست و ششم رایات جلال در حرکت آمد و ظاهر موضع کاکل محل بعد از قطع دو کروه منزل و مقام شد بست و هفتم منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هفت صد و پنجاه سوار مقرر شد. در بست و نهم کوچ شد. دو کروه و سه پاو قطع نموده موضع لاسه که در نزدیکی پرگنه بوده است محل اقامت گشت این روز مطابق عید قربان بود فرمودم که لوازم آن بجا آوردند از تاریخ برآمدن اجمیر تا آخر ماه مذکور که سوم آذر باشد شصت و هفت راس نیله گاو و آهو وغیره و سی و هفت قطعه مرغابی وغیر آن شکار شده بود دوم دیماه از لاسه کوچ واقع شد سه کروه و ده جریب شکار کنان قطع نموده حوالی موضع کانره منزل و

مقام شد در چهارم کوچ واقع شد سه کروه یک پاو رفته موضع سوتهه منزل گردید در ششم چهار و نیم کروه قطع نموده در ظاهر موضع بردرا
نزول واقع شد در هفتم که مقام بود و پنجاه قطعه مرغابی و چهارده قشقلداغ شکار گشت روز دیگر هم مقام دست داد درین روز بیست و هفت
قطعه مرغابی صید گردید روز نهم کوچ واقع شد چهار کروه و نیم پاو شکار کنان و صید افگنان به منزل خوش تال فرود آمدم درین منزل
عرضداشت معتمد خان رسید که چون حوالی ولایت رانا محل نزول شاه خرم گردید با آنکه قرارداد نه این بود هیبت و صلابت افواج قاهره
تزلزل در ارکان صبر و ثبات او انداخته در منزل اودے پور که سرحد جاگیر او بود آمده ملازمت نمود و جمیع شرائط و آداب بندگی را
بجا آورده دقیقه فروگذاشت نه کرد شاه خرم مراعات خاطر او نموده به خلعت چارقب و شمشیر مرصع و کپهوه مرصع و اسپ عراقی و
ترکی و فیل او را خوشدل ساخته به عزت تمام مرخص ساخت و فرزندان و نزدیکان او را نیز به خلعت نواخت و از پیشکش او که پنج زنجیر
فیل و بست و هفت راس اسپ و خوانچه پر از جواهر مرصع آلات بود سه راس اسپ گرفته تتمه را باو باز داد و قرار یافت که پسرش کرن درین
یورش با هزار و پانصد سوار در رکاب بابا خرم بوده باشد در دهم پسران راجه مهاسنگهه از جاگیر و وطن خود آمده در حوالی رنتهنبور ملازمت
نمودند و سه زنجیر فیل و نه راس اسپ پیشکش گذرانیدند و هر یک فراخور حالت خود به منصب سرفرازی یافتند چون حوالی قلعه مذکور محل
نزول رایات جلال گشت بندیانے را که در ان قلعه مقید بودند چندے را آزاد ساختم درین منزل دو روز مقام افتاد و هر روز به شکار
سواری رو میداد سی و هشت قطعه مرغابی و قشقلداغ شکار شد دوازدهم کوچ نموده بعد از قطع چهار کروه موضع کویله محل نزول گردید
در اثنائے راه چهارده قطعه مرغابی و یک آهو شکار نمودم چهاردهم سه کروه و سه پاو راه قطع نموده حوالی موضع ایکتوره منزل گشت
و یک راس نیله گاو و دوازده قطعه کرونک وغیره در اثنائے راه شکار شد۔

درهمین تاریخ آغا فاضل که به نیابت اعتمادالدوله به حکومت لاهور معین ست بخطاب فاضل خانی سربلند گردید درین منزل دولتخانه
همایون را بر کنار تالابے ایستاده کرده بودند که نهایت صفا و لطافت داشت بنا بر خوبی منزل دو روز مقام افتاد آخرهاے روز به شکار
مرغابی توجه نمودم پسر خرد مهابت خان بهره ور نام درین منزل از قلعه رنتهنبور که جاگیر پدر او ست آمده ملازمت کرد دو زنجیر فیل آورده بود
هر دو داخل فیلان خاصه گردید صفی پسر امانت خان را به خطاب خانی و اضافه منصب سرفراز ساخته بخشی و واقعه نویس صوبه گجرات ساختم
هفدهم چهار و نیم کروه در نوردیده موضع لسایه محل اقامت گشت در روز مقام یک قطعه مرغابی و بیست و سه دراج شکار شد چون لشکرخان را
بجهت ناسازی که میان او و خان دوران روے داده بود بدرگاه طلب نموده بودم درین منزل عابدخان را بجاے او به خدمت
بخشی گری و واقعه نویسی تعیین نموده شد نوزدهم کوچ روید اد دو کروه یک پاو در نوشته حوالی موضع کوراکه بر کنار آب چنبل واقع است

محل نزول گردید بنا بر خوبی جا و لطافت آب و هوا سه روز درین منزل توقف دست داد هر روز در کشتی سوار شده به شکار مرغابی و سیر و گشت
دریای مذکور توجه واقع شد در بیست و دوم کوچ افتاد و چهار و نیم کروه شکار افگنان قطع نموده موضع سلطانپور و چیله محل نزول
اردوی ظفر قرین گشت روز مقام بمیران صدر جهان پنج هزار روپیه داده او را بجا و مقام او که بجاگیرش مقرر بود رخصت نمودم و هزار
روپیه دیگر به شیخ پیر مرحمت شد. در بیست و پنجم کوچ دست داد و سه و نیم کروه شکار کنان قطع کرده موضع مانپور محل نزول گردید بنا بر ضابطه
مقرر یک مقام و یک کوچ مقرر شد روز بیست و ششم کوچ فرمودم چهار کروه و یک نیم پاو شکار کنان در نوردیده موضع رودهانه منزل و مقام
گردید دو روز درین منزل توقف افتاد درین ماه دی چهار صد و شانزده قطعه جانور شکار شد نود و هفت دراج و یک صد و نود و دو
قشقلداغ و یک قطعه سارس و هفت قطعه کروانک و یک صد و هیژده مرغابی و یک خرگوش ❊ غره بهمن مطابق دوازدهم محرم سنه ۱۰۲۶
با محل در کشتیها نشسته متوجه منزل پیش شدم یک گهری از روز مانده در حوالی موضع رویاهیره که محل اقامت بود رسیده شد. چهار کروه
و پانزده جریب راه قطع کرده شد و پنج قطعه دراج شکار کردم و درهمین ایام به بیست و یک کس از امرای تعینات دکن خلعت زمستانی
بدست کیجکنه فرستاده شد و ده هزار روپیه مقرر گشت که از امرای مذکور به شکرانه خلعت بگیرد این منزل طراوت و لطافت تمام داشت
روز سوم کوچ شد باز بدستور روز پیشین بر کشتی سوار شده بعد از قطع دو کروه و یک نیم پاو ظاهر موضع کالکهاداس محل نزول اردوی
ظفر قرین گشت در اثنای راه که شکار کنان می آمدم دراجی پریده در بوته افتاد پس از انکه تفحص بسیار نموده شد یکی از قراولان را امر کردم
که اطراف آن بوته را قبل کرده دراج را بدست آورد و خود نگاه داره شدم درین اثنا دراجی دیگر برخاست آنرا بباز گیرانیدم مقارن
آن قراول آمد و آن دراج آورده بنظر گذرانید. فرمودم که باز را باین دراج سیر گردانیده آن دراج را که ما گیرانیده ایم چون جوانه است
نگاهدارند تا رسیدن این حکم میر شکار این باز را بهمین دراج سیر کرده بود و بعد از ساعتی قراول معروض داشت که اگر دراج را نمی کشتم
می میرد فرمودم که اگر چنین باشد بکشد. چون تیغ بر حلقوم او نهاد باندک حرکتی از زیر تیغ خلاص نموده به پرواز در آمد بعد از انکه از کشتی
بر اسپ سوار شدم ناگاه کنجشکی از آسیب باد بر پیکان تیر یکی از قراولان که در دست داشت و در جلو من میرفت خود را زده در ساعت
افتاده جان داد از نیرنگیهای زمانه حیرت و تعجب نمودم آنجا دراج وقت نارسیده را حفظ نموده در اندک زمانی از سه مخاطره چنانش
خلاصی داد و اینجا کنجشک اجل رسیده را این چنین به پیکان تقدیر در پنجه هلاک اسیر گردانید.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای		نبرد رگی تا نخواهد خدای

بامرای کابل نیز خلعت زمستانی بدست قرا ایساول فرستاده شد. بواسطه لطافت جا و خوبی هوا درین منزل مقام افتاد درین روزها

خبر فوت یادعلی خان میدانی از کابل رسید پسران او را به مناصب سرفراز ساختم بر منصب راوت شنکر حسب الالتماس ابراهیم خان
فیروز جنگ پانصدی ذات و هزار سوار افزوده شد ششم کوچ و توقف یافت و چهار کروه و یک نیم پاو از دره که به گهاتی چاندا مشهور است
گذشته موضع امجهار محل نزول اردوی اعلی گردید این دره بغایت سبز و خرم خوش درخت بنظر درآمد تا این منزل که انتهای ولایت
صوبه اجمیر است هشتاد و چهار کروه راه قطع شد این منزل هم از منازل خوب بود. نورجهان بیگم قرنشیه اینجا به بندوق زد که تاحال
بآن کلانی و خوشرنگی دیده نشده بود فرمودم وزن نمودند نوزده توله و پنج ماشه بوزن درآمد موضع مذکور ابتدای ولایت مالوه است
مالوه از اقلیم دویم است درازی این صوبه از پایان ولایت گرنه تا ولایت بانسواله دویست و چهل و پنج کروه میشود و پهنایش از
پرگنه چندیری تا پرگنه ندربار دویست و سی کروه شرقی او ولایت باندهو و شمالی قلعه نرور جنوبی ولایت بگلانه غربی صوبه گجرات
و اجمیر بسیار ولایت پرآب و خوش هوای است پنج دریا بغیر از نهرها و جویها و چشمها در وی جاری ست گوداوری و بهیما و کالی سند و
نیرا و نربدا و هوایش باعتدال نزدیک ست زمین این ولایت نسبت باطراف پاره بلند است در قصبه دهار که از جاهای مقرر
مالوه است تاک در سالی دو مرتبه انگور میدهد در اول حوت در ابتدای اسد اما در حوت انگور شیرین تر است کشاورز و محترفه اش
بی سلاح نمی باشند بیست و چهار کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است و در وقت کارنه هزار و سی صد و چند نفر سوار و چهار لک
و هفتاد هزار و سی صد پیاده با یک صد زنجیر فیل ازین ولایت برمی آیند هشتم سه کروه و دو نیم پاو قطع نموده حوالی خیرآباد منزل و مقام گردید
در اثنای راه چهار ده قطعه کروانک شکار شد و سه کروه شکارکنان درنوردیده حوالی موضع سندهاره محل نزول
گردید دریازدهم که مقام بود آخرهای روز به شکار سوار شده نیله گاوی را کشتم دوازدهم بعد از قطع چهار کروه و یک پاو ظاهر موضع
بچهیاری منزل گشت درهمین روز رانا امرسنگه چند سبد انجیر فرستاده بود الحق که میوه خوش است و تا غایت من انجیر هند باین لطافت
ندیده بودم اما اکثر میوان خوردن در بلبش خوردن مضرت دارد چهاردهم کوچ دست داد چهار کروه و یک نیم پاو قطع نموده موضع بلبلی
محل اقامت گردید راجه جانباکه از زمینداران معتبر این حدود است دو زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت درهمین منزل
خربزه بسیاری از کاریز که در نواحی هرات واقع است آوردند خان عالم هم پنجاه شتر فرستاده بود و مجملا باین فراوانی در سالهای
پیش نیاورده بودند در یک خوان چندین قسم میوه حاضر آوردند خربزه کاریز و خربزه بدخشان و کابل و انگور سمرقند و بدخشان و سیب
سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع کابل ست و اناناس که از میوه های بنادر فرنگ است و در آگره بوته آن را نشانیده بودند
هر سال چندین هزار در باغات آگره که متعلق بخالصه شریفه است بر میدهد و کوله که در شکل و اندام خردتر از نارنج ست و چاشنی آن

به شیرینی مائل تر است و در صوبه بنگاله خوب میشود شکر این نعمت به کدام زبان ادا تواند نمود والد بزرگوارم را به میوه میل تمام بود به تخصیص
به خربزه و انار و انگور چون در عهد دولت ایشان خربزه کاریز که فرد اعلی خربزه و انار یزد که معروف و مشهور عالم است و انگور سمرقند
به هندوستان نیاورده بودند هرگاه که آن میوه ها بنظر در می آید تاسف تمام روی میدهد که کاش این میوه ها در ان عهد و ایام
می آمد تا ادراک لذت آن میفرمودند در پانزدهم که روز مقام بود خبر فوت میر علی دلد فریدون خان برلاس که از امرازاده های
معتبر این الوس بود شنیده شد روز شانزدهم کوچ دست داد چهار کروه و نیم پا قطع نموده حوالی موضع گری محل نزول اردوی
فلک شکوه گردید در اثنای راه قراولان خبر آوردند که ببری درین نواحی هست به قصد شکار او متوجه گشتم و بیک بندوق کار او را
تمام ساختم چون دلاوری شیر ببر قرار داده شده است خواستم که احشای درون او را ملاحظه نمایم بعد از برآوردن ظاهر شد
که بخلاف حیوانات دیگر که زهره آنها خارج جگر واقع است زهره شیر ببر در درون جگر جا دارد بخاطر میرسد که دلاوری شیر ببر ازین ممر خواهد بود
هژدهم بعد از قطع دو کروه و سه نیم پا موضع امریا منزل گشت در نوزدهم که مقام بود به قصد شکار سوار شدم بعد از قطع دو کروه موضعی
بنظر در آمد در غایت لطافت و نزاهت و قریب بصد درخت انبه در یک باغ مشاهده گشت که بآن کلانی و سبزی و خرمی درخت انبه
کم دیده شده بود در همین باغ درخت بری بنظر در آمد در غایت عظمت و کلانی فرمودم که طول و عرض و بلندی آنرا به گز در آورند
بلندی آن از روی زمین تا سر شاخ هفتاد و چهار درع و دور تنه آن چهل و چهار نیم درع و پهنای آن یک صد و هفتاد و پنج نیم
بگز در آمد چون غرایب تمام داشت نوشته شد روز بستم کوچ دست داد در اثنای راه نیله گاو به تفنگ زده شد روز بیست و یکم
که مقام بود آخرهای روز به قصد شکار سوار شده بعد از معاودت بخانه اعتماد الدوله بجهت جشن خواجه خضر که آنرا خضری میگویند
آمدم و تا یک پهر شب در انجا بسر برده به طعام میل نموده بدولتسرای همایون مراجعت اتفاق افتاد درین روز اعتماد الدوله را
به نسبت محرمیت نواخته به بیگمان حرم سرای عزت فرمودم که از وی روی نپوشند و بدین عنایت والا او را سربلند جاوید ساختم
بیست و دوم حکم کوچ شد و سه کروه و نیم پا قطع نموده موضع بول گهری محل اقامت گردید در اثنای راه دو نیله گاو شکار شد
روز بیست و سوم تیر که مقام بود یک نیله گاو به بندوق زدم بیست و چهارم بعد از قطع پنج کروه ظاهر موضع قاسم کهیره منزل گشت
در اثنای راه جانور سفیدی شکار شد که از عالم کوتاه پایه بود و غایتاً چهار شاخ داشت دو شاخ که به محاذی دنباله چشم او واقع بود
دو انگشت بلندی داشت دو شاخ دیگر به فاصله چهار انگشت که بجانب قفا بود و چهار انگشت بلندی داشت اهل هند این جانور
را دو دهاریه گویند و مقرر است که نران چهار شاخ دارند و ماده آن شاخ ندارد و چنین مذکور شد که نوع این آهو زهره نمیدارد چون

احشاے درون او را ملاحظه کردند زهره ظاهر شد و معلوم گردید که این سخن اصلی نداشته است روز بیست و پنجم که مقام بود آخرهاے روز به شکار سواری دست داد یک نیله ماده به بندوق زدم ما لجو برادرزاده قلیچ خان را که به منصب هزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار سرفراز بود و در صوبه اوده جاگیر داشت دو هزاری ذات و دو هزار و دویست سوار ساخته به خطاب قلیچ خانی سربلند گردانیده به صوبه بنگاله تعین نمودم بیست و ششم کوچ واقع شد چهار کروه و سه پاو قطع مسافت نموده ده قاضیان که در نواحی اوجین واقع است منزل شد درخت انبه بسیارے درین منزل گل کرده بود دیره را بر کنار آبی ایستاده نموده جاے دلنشین ترتیب داده بودند * بهادر ولد غزنین جالوری درین منزل به سیاست رسید این بے سعادت را بعد از فوت پدر نواخته قلعه و ولایت جالور را که جا و مقام پدران او بود یاد مرحمت ساختم چون خرد سال بود مادرش او را از بعضے قبایح منع میکرد آن روسیاه ازل و ابد با چندے از ملازمان خود شبے به درون خانه درآمده مادر حقیقی خود را به دست خود می کشد این خبر به من رسید حکم فرمودم که او را حاضر ساختند بعد از آنکه گناه او به ثبوت رسید فرمودم که به بیاسا رسانیدند * درین منزل درخت خرماے به نظر درآمد که اندام او و وضعش خیلے غرابت داشت اصل این درخت یک تنه دارد چون شش گز بالا رفته دو شاخ شده یک شاخ آن ده گز و شاخ دیگر نه گز و نیم فاصله میان هر دو شاخ چهار و نیم گز از زمین تا جاے که شاخ و برگ برآمده از طرف یک شاخ کلان شانزده گز از طرف شاخ دیگر پانزده و نیم گز و از جائے که شاخ و برگ سبز شده تا سر درخت دو و نیم گز و دور آن دو و نیم گز و یک پاو فرمودم که چبوتره به بلندی سه گز به دور آن بندند در نهایت راستی و موزونی بود مصوران را گفتم که در مجالس جهانگیرنامه شبیه آنرا بکشند بیست و هفتم کوچ شد دو کروه و نیم پاو درنوردیده ظاهر موضع هندوال نزول واقع گردید در اثناے راه یک نیله شکار شد بیست و هشتم دو کروه راه قطع نموده منزل کالیاده محل نزول گشت کالیاده عماراتے است از بناهاے ناصر الدین بن سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی که حاکم مالوه بود در ایام حکومت خود در حوالی اوجین که از شهرهاے مشهور معروف صوبه مالوه است ساخته میگویند که حرارت بر طبیعت او غالب گشته بود چنانچه در آب بسر میبرد این عمارت را در میان رودخانه برآورده آب این رود را تقسیم نموده جوئے ها ترتیب داده است و در اطراف و جوانب و بیرون و اندرون این عمارت آب مذکور درآورده حوضهاے خرد و کلان مناسب جا و مقام سرانجام نموده بسیار دلنشین و فرح انگیز جائیست و از عمارات و منازل معتبر هندوستان است پیش از آنکه این منزل محل نزول گردد معماران فرستاده فرمودم که آنجا را از سر نو صفا دهند سه روز بجهت خوبی و لطافت درین منزل مقام شد شجاعت خان از جاگیر خود درهمین جا آمده ملازمت کرد اوجین از شهرهاے قدیم است و از هفت معابد مقرره هنود یکے این شهر است

و راجه بکرماجیت که رصد افلاک و ستارگان در هندوستان او نموده درین شهر و ولایت می بوده از رصد او تا حال که هزار و بیست و شش
هجری و یازده سال از جلوس نست یکهزار و ششصد و هفتاد و پنج سال گذشته و مدار استخراج منجمان هند برین رصد است این شهر
بر کنار آب سپرا واقع است اعتقاد هندوان انیست که در سالی یکبار بی تعین وقت آب این دریا شیر می گردد در زمان والد
بزرگوارم در وقتیکه شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح احوال برادرم شاه مراد فرستاده بودند او از بلده مذکور عرضداشت نموده بود که جمعی
کثیر از هندو و مسلمان گواهی دادند که چند روز قبل ازین شبی این آب شیر شده بود چنانچه مردمی که دران شب آب را ازان دریا برداشته
بودند صباح ظروف آنها پر شیر شده بود چون این سخن شهرت تمام داشت نوشته شد اما عقل من اصلا قبول نمیکند تحقیق این سخن را
العلم عند الله تاریخ دوم اسفندارمذ از منزل کالیاده بر کشتی سوار شده متوجه منزل پیش شدم مکرر شنیده بودم که سناسی مرتاضی
جدروپ نام که چندین سال است که نزدیک به معموره اوجین در گوشه صحرا از آبادانی دور متوجه و مشغول پرستش معبود حقیقی است خواهش
صحبت او بسیار داشتم وقتیکه در دارالخلافت آگره بودم میخواستم که او را طلبیده به بینم غایتاً ملاحظه تصدیع او کرده نه طلبیدم چون بحوالی
شهر مذکور رسیدم از کشتی برآمده نیم پاو کروه پیاده بدیدن او متوجه گشتم جائیکه بودن خود اختیار نموده سوراخی است که میان پشته
کنده در دروازه درآمد اول آن محرابی شکل افتاده به طول یک گز بعرض ده گره و فاصله ازین دروازه تا سوراخی که اصل نشیمن گاه
اوست دو گز و پنج گره طول و یازده گره و یک پاو عرض دارد و ارتفاع از زمین تا سقف یک گز سه گره و سوراخیکه درون آن نشیمن
جاسی درمی آید طولش پنج و نیم گره و عرضش سه و نیم گره است شخص ضعیف جثه بصد تشویش بدرون آن تواند درآمد طول و عرض آن
سوراخ همین مقدار بوده باشد نه بوریائی دارد نه فرش گاهی و تنها دران سوراخ تنگ و تیره می گذراند در ایام زمستان و هوای
سرد با آنکه برهنه محض است و بجز پارچه لته که پیش و پس خود را پوشیده لباسی ندارد و هرگز آتش هم نمی افروزد چنانچه ملای روم از
زبان درویشی به نظم درآورده

پوشش ما روز تاب آفتاب ۔ شب نهالی و لحاف از ماهتاب

در آبیکه نزدیک به محل بودن اوست هر روز دو بار رفته غسل میکند روزی یکبار بدرون معموره اوجین درمی آید و بجز خانه سه نفر
برهمن که از جمله هفت نفر اختیار کرده است و صاحب زن و فرزند اند و اعتقاد درویشی و قناعت با آنها دارد در آمده پنج لقمه از خوردنی
که آنها بجهت خوردن خود ترتیب داده اند بطریق گدائی بر کف دست گرفته بی خائیدن فرو میبرد تا ذائقه ادراک لذت آن نکند
بشرطیکه درین سه خانه مصیبتی روی نداده باشد و ولادت واقع نه گشته و زن حایض درین خانه نباشد طریق زیست و زندگانی او برین

هیچ است که نوشته شد خواهان ملاقات مردم نیست لیکن چون شهرت تمام یافته مردم بدیدن او میروند خالی از دانش نیست علم
بید انت را که علم تصوف باشد خوب ورزیده تا شش گهڑی با و صحبت داشتم سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه خیلے در من اثر کرد او را
هم صحبت من در افتاده در حالیکه والد بزرگوارم قلعه اسیر و ولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دار الخلافت آگره بودند درهمین جا و
مقام او را دیده بودند و همیشه خوب یاد میکردند دانایان هند برای زیست و زندگانی طائفه برهمن که اشرف طوائف هنود اند چهار
روش قرار داده اند و مدت عمر چهار قسم ساخته اند و این چهار طور را چهار اسرم میگویند در خانه برهمن پسرے که متولد میگردد تا مدت
هفت سال که مدت طفولیت است او را برهمن نمی گویند و تکلیف بر و نیست بعد از انکه به سن هشت سالگی رسید مجلسی را ترتیب
داده برهمنان را جمع می سازند و رسنی از کاه مونج که آنرا مونجی گویند به درازی دو گز و یک پا و می باشد دعا و افسونها بران خوانده
و سه گره بنام سه تن از پاک نهادانی که بآنها اعتقاد دارند بران زده در میان او می بندند و زنارے از ریسمان خام تافته حمائل وار
بر دوش راست او می اندازند و چوبے بدرازی یک گز و کسرے که بجهت محفوظ داشتن خود از آسیب موذیات و ظرفے از مس بجهت
خوردن آب بدست او داده او را به برهمن دانائے می سپارند که تا دوازده سال در خانه او بسر برده بخواندن بید که آنرا کتاب الٰهی
اعتقاد دارند مشغولے نماید و ازین روز باز او را برهمن میخوانند و درین مدت میباید که مطلق گرد لذات جسمانی نگردد و چون نیمه روز بگذرد
بطریق گدائے بخانه برهمن دیگر رفته انچه با و دهند نزد اوستاد آورده به رخصت او تناول نماید و از پوشش بغیر لنگی کرباسی که ستر عورت
کند و سه گز کرباس دیگر که بر دوش اندازد چیزے دیگر اختیار نه نماید این حالت را برهمن چرج گویند یعنی مشغولے به کتاب الٰهی بعد از
گذشتن مدت مذکور به رخصت اوستاد و پدر کدخدا شود درین وقت او را رخصت است که از جمیع لذات حواس پنجگانه خود را بهره مند
گرداند تا وقتیکه او را فرزندے بهم رسد که سنش به شانزده سالگی رسیده باشد و اگر او را فرزند نشود تا سن چهل و هشت سالگی در لباس
تعلق بسر برد این ایام را گرہست خوانند یعنی صاحب منزل انگاه از خویشان و اقربا و بیگانه و آشنا جدائی گزیده و اسباب عیش
و عشرت را فرو هشته از تعلق آباد کثرت به مقام تنهائی نقل نموده در جنگل بسر برد این حالت را بان پرست نامند یعنی سکونت جنگل
و چون مقرر هنود است که هیچ عمل خیر از اهل تعلق بے شرکت و حضور زن که او را نیمه مرد گفته اند تمام نمی شود و هنوز بعضے اعمال عبادات
او را در پیش است زن را همراه به جنگل ببرد و اگر او حامله باشد رفتن را موقوف دارد تا وقتیکه بزاید و سن بچه به پنج سالگی رسد انگاه
فرزند را به پسر کلان یا دیگر خویشان سپرده عزیمت خود را به فعل آورد و همچنین اگر زن حایضه باشد توقف نماید تا وقتیکه پاک گردد
بعد ازین با و مباشرت نه نماید و خود را به ملاقات او آلوده نه سازد و شبها قطعے در میان آلت نهاده خواب کند و تا دوازده سال

درین مقام بسر برد خورش او از نباتاتی باشد که در صحرا و جنگلها خود رسته باشد و زنار با خود میدارد و عبادت آتش بجامی آورد و اوقات را به گرفتن ناخن و موی سر و اصلاح ریش و بروت ضایع نمی سازد چون این مدت بروشی که مذکور گشت بانتها رساند دیگر باره بخانه خود بیاید و زن را با فرزندان و برادران و خویشان او سفارش نموده شود و بملازمت مرشد کامل رفته هرچه با او باشد از زنار و موی سر وغیره در حضور او در آتش انداخته بسوزد و بگوید هر تعلقی که داشتم حتی که ریاضت و عبادت و اختیار از دل خود بیرون کردم و راه خواطر را بر دل به بندد و در مراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ چیز را بغیر از موجود حقیقی صاحب وجود نداند و اگر سخن از علم کند علم بیدانت باشد که حاصل آنرا بابا فغانی درین بیت به نظم در آورده ❁

هر طرف می نگرم انجمنی ساخته اند	یک چراغ ست درین خانه که از پرتو آن

و این حالت را سرب بیاس گویند یعنی همه گذاشتن و صاحب این مقام را سرب بیاسی نامند بعد از ملاقات جدروپ بر فیل سوار شده از میان معموره اوجین گذشتم و موازی سه هزار و پانصد روپیه زر ریزگی در گذشتن بر دست راست و چپ افشاندم و یک کروه و سه پاو قطع نموده بظاهر داؤدکهیرا که محل نزول اردوی ظفر قرین بود فرود آمدم در روز سوم که روز مقام بود اشتیاق صحبت جدروپ بعد از نیم روز بدیدن او متوجه گشتم و تا شش گهری به ملاقات او مسرور خاطر بودم درین روز هم سخنان خوب مذکور گشت قریب به شام داخل دولتسرای خاص گشتم روز چهارم سه کروه و یک پاو نوردیده شد حوالی موضع جراو در باغ پرانیه نزول اجلال گشت این منزل هم بغایت خوش و خرم و پر درخت جا بود در ششم کوچ واقع شد بعد از قطع مسافت چهار کروه و سه پاو بر کنار تال دیبالپور بهریه نزول افتاد بنا بر خوبی جا و مقام و لطافت تال درین منزل چهار روز مقام نموده شد و آخرها هر روز بر کشتی سوار شده به شکار مرغابی و دیگر جانوران آبی مشغولی می نمودم درین منزل انگور فخری از احمدنگر آورده بودند اگرچه در بزرگی با انگور فخری کابل نمی رسید اما در لطافت از آن هیچ کمی نداشت منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ بالتماس فرزند بابا خرم بهزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت یازدهم کوچ نمودم بعد از قطع سه کروه و یک پاو حوالی پرگنه دولت آباد محل اقامت گردید در دوازدهم که مقام بود به قصد شکار سواری دست داد در موضع شیخوپور از مضافات پرگنه مذکور درخت بری بنظر در آمد در غایت بزرگی و تناوری دور تنه آن هژده گز و نیم و بلندی از بیخ تا سر شاخ یکصد و بیست و هشت درع و یک پاو و اطراف شاخها که از تنه جدا شده سایه گستر گردیده است دویست و سه درع و نیم و شاخه که هیئت زنده فیل بر آن ظاهر ساخته اند چهل گز درازی آن است در وقتیکه حضرت والد بزرگوارم از اینجا میگذشته اند سه گز و سه پاو بالا از تنه بیخ که سر بر زمین نهاده پنجه خود را بطریق نشانی بر آنجا نهاده اند

من بر شاخ بیخ دیگر هشت گز بالا فرمودم که پنجه مرا نیز نقش کنند و بجهت آنکه بمرور زمان این نقش فرسوده نگردد صورت هر دو پنجه را بر سنگ مرمر نگار نموده برهمان تنه درخت نصب سازند و فرمودم که براطراف آن درخت چبوتره به صفا ترتیب دهند چون در ایام شاهزادگی به میر ضیاء الدین قزوینی که از سادات سیفی است و درزمان دولت من به خطاب مصطفی خانی سرفرازی یافته وعده نموده بودم که پرگنه مالده را که از پرگنات مشهور صوبه بنگاله است بطریق التمغا باو و فرزندان او مرحمت نمایم درین منزل این عطیه عظمی در شان او از قوه به فعل آمد در سیزدهم کوچ واقع شد از منزل مذکور به قصد سیر و شکار با بعضے از محلها و چندے از نزدیکان و خدمتگاران از اردو جدا شده به موضع حاصل پور متوجه گشتم و اردو در حوالی پانچهه فرود آمد و ما در موضع سانگور منزل فرمودیم از خوبی و لطافت این موضع چه نویسد درخت انبه بسیار و زمین ها سراسر سبز و خرم مجملاً درین منزل بنا بر سبزے و خرمی جا سه روز مقام شد و این موضع از تغیر کیشو مارو به کمال خان قراول مرحمت نمودم و حکم شد که بعد ازین موضع مذکور را کمال پور میگفته باشند درهمین منزل شب شیورات واقع شد جوگی بسیار جمع آمده بودند لوازم این شب به فعل آمد و با دانایان این طائفه صحبتها داشته شد درین روزها سه نیله گاو شکار نمودم خبر کشته شدن راجه مان در پنجاب رسید او را به سردارے لشکرے که بر سر قلعه کانگره تعین بود معین ساخته بودم چون به لاهور میرسد می شنود که سنگرام که یکے از زمینداران کوهستان پنجاب ست بر سر جا و مقام او آمده بعضے از ولایات او را به تصرف در آورده است دفع او اولی دانسته بر سر او متوجه میشود چون سنگرام مذکور را قوت مقاومت با او نبود ولایات متصرف شده را میگذارد و به کوه هاے صعب و محکمه هاے مشکل پناه میبرد راجه مان سر در پئے او نهاده بهمان محکمه ها در می آید و از غایت غرور ملاحظه پیش و پس در آمد و بر آمد خود نا کرده به اندک جماعتے خود را باو میرساند سنگرام چون می بیند که جاے گریز محل بدر رفتن ندارد بمقتضای این بیت

وقت ضرورت چو نماند گریز	دست بگیرد سر شمشیر تیز

در مقام مقاتله و مدافعه در می آید به حسب تقدیر تفنگے به راجه مان میرسد و جان بجان آفرین می سپرد و شکست بر مردم او می افتد و جمع کثیرے کشته میشوند بقیه مردم زخمی اسپ و یراق انداخته بصد تشویش نیم جانے بر می آورند هفدهم از سانک پور کوچ نموده بعد از قطع سه کروه به موضع حاصل پور رسیدم در اثناے راه یک نیله گاو شکار شد موضع مذکور از جاهاے مقرر معین صوبه مالوه است انگور فراوان و درخت انبه بیرون از حساب و شمار دارد آبهاے روان براطراف آن جاری وقتی رسیدم که انگور آن بخلاف موسم انگور ولایت رسیده بود به آن ارزانی و فراوانے که ادنی و اعلی آن مقدار که خواهد و میسر باشد بخرد و خشخاش گل کرده بود و قطعه قطعه برنگهاے گوناگون بنظر در می آمد مجملاً باین لطافت دهی کم پیدا شده سه روز دیگر درین موضع مقام افتاد سه نیله گاو به تفنگ

آن معنا

انداخته شد. در بست و یکم از حاصل پور به دو کوچ باردوے بزرگ داخل گشتیم در اثنای راه یک نیله شکار شد. روز یکشنبه بست و دوم
از حوالی لعلچه کوچ کرده تالی که در پایان قلعه ماندو واقع بود محل نزول گشت درین روز قراولان خبر آوردند که شیر را درین سه کروہی
در قبیل داریم باآنکه روز یکشنبه بود و درین دو روز که روز ها کو روز پنجشنبه بوده باشد به شکار بندوق متوجه نمی شوم بخاطر رسید که چون از
جانوران موذی ست دفع باید کرد متوجه شدم چون بجا و مقام او رسیدم در سایه درختے نشسته بود از بالاے فیل دہن او را که
نیم باز بود در نظر داشته بندوق را کشاد دادم به حسب اتفاق به درون دہن او در آمده در کله و مغز او جا کرد و بهمین یک بندوق
کار او را اتمام ساختیم بعد از ان جمعی که همراه بودند هر چند تفحص نمودند که محل زخم را بیابند نتوانستند یافت چه بحسب ظاهر بر ہیچیک
از اعضاے او علامت زخم بندوق نبود آخر الامر فرمودم که دہن او را ملاحظه نمایند بعد از ان ظاهر شد که گولی بدہن او رسیده بود
و بدین زخم از پا در آمده گرگ نرے میرزا رستم شکار کرده بود آورد میخواستم که ملاحظه نمایم که زہره او بطریق زہره شیر در درون جگر
واقع است یا مانند جانوران دیگر در بیرون جگر دارد بعد از تفحص ظاهر شد که زہره او هم در درون جگر میباشد. روز دوشنبه
بست و سوم یک پہر گذشته به طالع سعد و ساعت فرخ به مبارکی بر فیل سوار شده به قلعه ماندو متوجه گشتیم یک پہر و سه گھڑی از
روز ها کو گذشته داخل منازلے که جهت نزول اجلال ترتیب داده بودند شدم یک هزار و پانصد روپیه در راه افشاندم از اجمیر
تا ماندو که یک صد و پنجاه و نه کروه بود در عرض چهار ماه و دو روز به چهل و شش کوچ و هفتاد و هشت مقام نور دیده آمد درین چهل و
شش کوچ منازل به حسب اتفاق در جاهاے دلکش بر کنار تالابها یا جویها و نهرهاے عظیم که پر درختها و سبزها و خشخاش زارها
گل کرده داشت واقع میگشت و روزے نه گذشت که در مقام و کوچ شکار نه شده باشد. تمام راه بر اسپ و فیل سوار سیر کنان
و شکار افگنان می آمدیم و مشقت سفر اصلا ظاهر نشد گویا که از باغی به باغے نقل می افتاد درین شکارها آصف خان و میرزا رستم
و میر میران و انیراے و ہدایت الله و راجه سارنگ دیو و سید کاسو و خواص خان همیشه در جلو من حاضر می بودند چون پیش از انکه
رایات جلال متوجه این حدود گردد عبد الکریم معمورے را که بجهت تعمیر عمارات حکام سابق در ماندو فرستاده بودم مشار الیه در مدتے
که رایات اقبال در اجمیر نزول داشت بعضے از عمارات قدیم که قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضے جاها را مجدداً احداث نموده
مجملاً منزلے ترتیب داده که تا غایت در ہیچ جا بدان نزاهت و لطافت عمارتے معلوم نیست که باتمام رسیده باشد ترجیه سه لک
روپیه که دو هزار تومان ولایت بوده باشد صرف آن شده بایستے که این عمارت رفیع در شهرهاے رفیع که قابلیت نزول اجلال
میداشت واقع می بود این قلعه بر بالاے کوہے واقع است و دور آن ده کروه به مساحت در آمده در ایام برسات جاے

بہ خوشی ہوائے و لطافت این قلعہ نمی باشد شبہا در قلب الاسد بمرتبہ سرد میشود کہ بے لحاف نمی توان گذرانید و روزہا احتیاج بہا دزن نمی شود گویند کہ پیش ازز مان راجہ بکرماجیت راجہ بود جے سنگھ دیو نام درزمان او شخصے بجہت آوردن کاہ بہ صحرا بر آمدہ بود در اثنائے درویدن داسی کہ در دست داشت برنگ طلا ظاہر گشت و اوداس خود را چون متغیر دید نزد مادن نام آہنگرے آورد کہ اصلاح آن نماید آہنگر دانست کہ این داس طلا شدہ قبل ازین شنیدہ بود کہ درین دیار سنگ پارس کہ بہ ملاقات آن آہن و مس طلا میگردد ہست درساعت آن کاہے را ہمراہ گرفتہ بدان جا و مقام آمدہ آن سنگ را بدست آورد بعد ازان این گوہر بے بہا بنظر راجہ وقت گذرانید راجہ بوسیلہ این سنگ زرہا حاصل نمودہ پارہ ازان صرف عمارات این قلعہ نمودہ در عرض دوازدہ سال باتمام رسانید و بہ خواہش آن آہنگر بیشتر سنگہا کہ در دیوار این قلعہ تعبیہ نمودہ اند بہیئت سندان تراشیدہ فرمودہ کہ بکار بردند در آخر عمر کہ دل از دنیا بر گرفتہ بود بر ساحل دریائے نربدا کہ از معابد مقرر ہنود است مجلسی ترتیب داد و برہمنان را حاضر ساختہ بہر یک لطفہا و شفقتہا از نقد و جنس نمود چون نوبت برہمنے کہ نسبت قدیم باو داشت رسید این سنگ را بدست او داد او از ناشناسائی خشمگین شدہ آن گوہر بے بہا را در آب انداخت بعد از آنکہ بر حقیقت او مطلع گشت بہ حسرت جاوید گرفتار آمد ہر چند تفحص نمود اثرے ازان ظاہر نہ گشت این مقدمات کتابے نیست از زبان شنیدہ شد اما این حکایت را اصلا عقل من قبول نمی کند و در پیش من تیناں می نماید ماندو سرکاریست از سرکارہائے مقرر صوبہ مالوہ یک کرور و سی و نہ لک دام جمع اوست مدتہا تختگاہ سلاطین این دیار بود عمارات و اثرہائے سلاطین قدیم بسیار در او بر پا و بر جاست و تا حال نقصانے بدانجا راہ نیافتہ در بیست و چہارم بہ قصد سیر عمارات سلاطین سابق سوار شدم اول بہ مسجد جامع کہ از بناہائے سلطان ہوشنگ غوریست در آمدم بغایت عمارات عالی بنظر در آمد تمام از سنگ تراشیدہ ساختہ اند با آنکہ یک صد و ہشتاد سال از زمان ساختن آن گذشتہ چنان مشاہدہ می شود کہ گویا امروز بنا دست از عمارت آن کشیدہ است بعد ازان بہ عمارت مقبرہ حکام خلجیہ در آمدم کہ قبر روسیاہ ازل و ابد نصیر الدین ابن سلطان غیاث الدین نیز در ان جا واقع بود چون مشہور است کہ آن بے سعادت بہ قتل پدر خود سلطان غیاث الدین کہ در سن ہشتاد سالگی بودہ اقدام نمودہ دو مرتبہ زہر داد و او بہ زہر مہرہ کہ در بازو داشت دفع آن نمود در مرتبہ سوم کاسہ شربتے بہ زہر آمیختہ بہ دست خود بہ پدر داد کہ این را مے باید نوشید پدر چون اہتمام او درین کار فہمید اول زہر مہرہ از بازوے خود باز کردہ پیش او انداخت و روے عجز و نیازمندی بدرگاہ خالق بے نیاز آوردہ بر زبان راند کہ خداوندا عمر من بہ ہشتاد سال رسیدہ و این مدت را بدولت و عشرت و کامرانی گذرانیدم چنانچہ ہیچ بادشاہے را میسر نہ گشتہ و اکنون کہ زمان باز پسین من ست امیدوارم

که نصیر را بخون من نگیری و موت مرا بأجل مقدر حساب نموده باز خواست آن ننمائی بعد از اداے این کلمات این کاسه شربت زهر
آمیخته را لاجرعه درکشید و جان بجان آفرین سپرد مقصود از ذکر این مقدمه آن بود که ایام دولت را بعیش و عشرت گذرانیده ام که
هیچیک از سلاطین را میسر نه گشته است که چون در سن چهل و هشت سالگی بأورنگ حکومت نشست بمحرمان و نزدیکان خود اظهار نمود
که در خدمت پدر بزرگوار خود مدت سی سال است که لشکرکشی نموده در لوازم تردد سپاهگری تقصیرے نکرده الحال که نوبت دولت
بمن رسید اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر را بعیش و عشرت بگذارم میگویند که پانزده هزار زن در محل خود جمع نموده بود
شهرے ازین طائفه ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوائف از اقسام و اصناف پیشه کار و حاکم و قاضی و کوتوال و آنچه بجهت نظام شهر
درکار است از زنان تعیین نموده بود و هر جا خبر کنیزے صاحب جمال شنیدی تا بدست نیاوردی از پا نه نشستے اقسام صنائع و علوم
به کنیزان آموخت و به شکار میل بسیار داشت آهوخانه ساخته بود و در انجا اصناف جانوران جمع آورده اکثر اوقات بازنان در آن
آهوخانها شکار میکرد مجملاً در مدت سی و دو سال زمان حکومت خود چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سواری نکرد و این مدت را بفراغت
و آسودگی و عشرت گذرانید و همچنین هیچکس بر سر ملک او نیامد بزرگها است که چون شیر خان افغان در ایام حکومت و سلطنت خود
با وجود حیوان طبعی بر سر قبر نصیر الدین رسید بجهت همین عمل شنیع به جمعی که با و همراه بودند فرمود که چوبها بر سر قبر او زدند من نیز چون به قبر
او رسیدم لگدی چند بر گور او زده به بندهاے که در ملازمت بودند فرمودم تا قبر او را لگدکوب نمودند چون خاطر را بدین تسلی نشد گفتم که
گور او را شگافته اجزاے ناپاک او را با تش انداختند باز بخاطر رسید که چون آتش نوریست از نور الٰهی حیف ست که به سوختن جسد
کثیف او آن جوهر لطیف آلوده گردد و نیز مبادا که ازین سوختن در نشاء دیگر تخفیفی در عذاب او رود فرمودم که استخوانهاے فرسوده
او را با اجزاے خاک شده در دریاے نربدا انداختند چون در ایام حیات بواسطه حرارتے که در طبیعت او غالب بود همیشه در آب
بسر میبرد چنانچه مشهور است که در حالت مستی یکبار خود را در یکی از حوضهاے کالیاده که عمق تمام داشت انداخت چندے از خدمتگاران
محل سعی نموده موی او را بدست درآوردند و از آب بیرون کشیدند بعد از آنکه بهوش آمد بگو رسانیدند که چنین امرے واقع شد
از شنیدن این مقدمه که موے سر او را کشیده برآوردند بسیار غضبناک گشته فرمود که دست آن خدمتگار را بریدند بار دیگر که این قسم
حالتی دست داد هیچکس به برآوردن او جرأت نکرد تا در آب غوطه خورده جان داد و حسب اتفاق بعد از گذشتن یک صد و ده سال
از فوت او این مقدمه بوقوع آمد که اجزاے فرسوده او هم بآب پیوست در بیست و هشتم عبد الکریم را به جلدوے عمارات ماندو که
بحسن سعی و اهتمام او باتمام رسیده بود به منصب هشت صدی ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته بخطاب معمور خانی

بلندنام گردانیدم درہمان تاریخ کہ رایات جلال بہ قلعہ ماندو درآمد فرزند بلند اقبال سلطان خرم باعساکر منصورہ بہ شہر برہان پور کہ حاکم نشین ولایت خاندیس است داخل میشود بعد از چند روز عرایض افضل خان ورای رایان کہ در وقت برآمدن اجمیر فرزند مشار الیہ آنہا را بہ ہمراہی ایلچی عادل خان مرخص ساختہ بود میرسد مشعر برآنکہ چون خبر آمدن مایان بہ عادل خان رسید ہفت کروہ باستقبال فرمان ونشان شاہزادہ بلند اقبال برآمدہ در لوازم تسلیم وسجدہ وآدابی کہ معمول درگاہ است سرموئی فروگذاشت نہ نمودہ درہمین ملاقات اظہار دولتخواہی بیش از بیش نمودہ تعہد کرد کہ ولایاتیکہ از تصرف اولیای دولت قاہرہ برآمدہ مجموع را از عنبر تیرہ بخت انتزاع نمودہ بتصرف بندہای بادشاہی بازگذارد وتقبل نمود کہ پیشکش لائق بہ ہمراہی ایلچیان بہ عزت تمام روانہ درگاہ سازد بعد از ذکر این مقدمات ایلچیان را بہ عزت تمام بجا ومقامی کہ بجہت آنہا ترتیب یافتہ بود فرود می آورند. درہمان روز کس بہ عنبر فرستادہ مقدماتیکہ بادو اعلام می بایست نمود پیغام میدہد این اخبار از عرایض افضل خان ورای رایان بہ مسامع جلال رسید از اجمیر تا روز دوشنبہ بست وسوم ماہ مذکور در مدت چہار ماہ دو قلادہ شیر وبست وہفت راس نیلہ گاو وشش راس چیتل وشصت راس آہو وبست وسہ خرگوش وروباہ ودیگر ہزار ودویست قطعہ مرغابی وسایر جانوران شکار شدہ بود درین شبہا حکایت شکارہای ایام پیش وشوق خواہشی کہ خاطر را بدین شغل بود باستادہای پای سریر خلافت مصیر نقل می نمودم بخاطر رسید کہ آیا شمارہ شکارے کہ از ابتدای سن تمیز تا حال واقع شدہ بدست توان آورد بنابرین مقدمہ بہ واقعہ نویسان ومشرفان شکار وقراولان عملہ وفعلہ این خدمت امر نمودم کہ درصدد تحقیق شدہ انچہ از ہر جنس جانور شکار شدہ مجموعہ را فراہم آوردہ بہ من بشنوانند ظاہر شد کہ از ابتدای سن دوازدہ سالگی کہ سنہ نہصد وہشتاد وہشت سال ہجری است لغایت آخر ہمین سال کہ یازدہم سال ست از جلوس ہمایون وسن من بہ پنجاہ سال قمری رسیدہ بست وہشت ہزار وپانصد وسی ودو شکار درحضور واقع شدہ از انجملہ ہفدہ ہزار ویک صد وشصت وہفت جانور بدست خود بہ بندوق وغیرہ برین موجب شکار نمودہ ام جانوران چرندہ سہ ہزار ودویست وسہ از قلادہ وراس وغیرہ شیر ہشتاد وشش قلادہ وخرس وچیتہ وروباہ واودبلاو وکفتار نہ قلادہ نیلہ گاو ہشتصد وہشتاد ونہ راس مہاکہ از عالم گوزن است غایتا در بزرگی وکلانی برابر نیلہ گاو میشود سی وپنج راس آہوی نر ومادہ وچکارہ وچیتل وبز کوہی وغیرہ یک ہزار وشش صد وہفتاد راس وقوچ وآہوی سرخہ دویست وپانزدہ راس گرگ شصت وچہار راس گاو میش صحرائی سی وشش راس خوک نود راس رنگ بست وشش راس قوچ کوہی بست دو راس ارغلی سی ودو راس گورخر شش راس خرگوش بست وسہ راس جانوران پرندہ سیزدہ ہزار ونہ صد وشصت وچہار کبوتر دہ ہزار وسی صد وچہل وہشت قطعہ لگر وجگر سہ قطعہ عقاب دو دست قلیواج بست وسہ قطعہ چغد سی ونہ قطعہ توطان دوازدہ قطعہ موش خور پنج قطعہ کنجشک چہل ویک قطعہ فاختہ بست وپنج قطعہ بوم

سی قطعه مرغابی و قاز و کارونک وغیره یک صد و پنجاه قطعه زاغ سه هزار و دو صد و هفتاد و شش قطعه جانور آبی مگر مچه که نهنگ از آن تعبیر توان نموده عدد ٭

جشن دوازدهمین نوروز از جلوس همایون

یک گهڑی از روز دوشنبه سیم ماه مذکور مطابق دوازدهم ربیع الاول ۱۰۲۶ مانده حضرت نیر اعظم از برج حوت به عشرت سرای حمل که خانه شرف و سعادت اوست انتقال فرمودند درهمین وقت تحویل که ساعت سعد بود بر تخت جلوس نمودم بدستور سابق مقرر فرموده بودم که دیوانخانه خاص و عام را در اقمشه نفیسه گرفته آئین بندی نمایند. باوجودیکه اکثر امرا و اعیان دولت در خدمت فرزند خرم بودند مجلسی ترتیب یافته که از سنوات سابق هیچ کمی نداشت پیشکش روز سه شنبه به انند خان مرحمت نمودم درهمین روز که غره فروردین سنه دوازده است عرضداشت شاه خرم رسید مضمون آنکه جشن نوروزی بدستور سالهای گذشته ترتیب یافت اما چون ایام سفر و یساق درمیان است پیشکش همه ساله به بندها معاف شود این معنی بغایت مستحسن افتاد فرزند دلبند را بدعای خیرمندی یاد آورده از درگاه الهی خیریت دارین بجهت او مسالت نمودم و حکم کردم که درین نوروز هیچکس پیشکش نکند اند بواسطه افساد تنباکو که در اکثر مزاجها و طبیعتها مقرر است فرموده بودم که هیچکس متوجه به کشیدن آن نشود و برادرم شاه عباس نیز بضرر آن مطلع گشته در ایران میفرمایند که هیچکس مرتکب کشیدن آن نگردد چون خانعالم به مداومت کشیدن تنباکو بی اختیار بود در اکثر اوقات بدین امر قیام و اقدام می نمود یادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران اینمعنی را به شاه عباس عرض مینماید که خانعالم یک لحظه بی تنباکو نمی تواند بود در جواب عرضداشت او این بیت مرقوم می سازد ٭

رسول یار میخواهد کند اظهار تنباکو	من از شمع وفا روشن کنم بازار تنباکو

خانعالم نیز در جواب بیتی گفته فرستاده است

من بیچاره عاجز بودم از اظهار تنباکو	ز لطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو

در سوم ماه مذکور حسین بیگ دیوان بنگاله سعادت آستان بوسی دریافته دوازده زنجیر فیل نر و ماده پیشکش گذرانید طاهر بخشی بنگاله که مخاطب و معاتب به بعضی تقصیرات بود سعادت کورنش دریافته فیلان او که بست و یک زنجیر بود از نظر اشرف گذشت دوازده زنجیر پسند افتاده تتمه را باو مرحمت نمودم درین روز مجلس شراب ترتیب داده باکثر بندهائیکه در ملازمت بودند شراب مرحمت نموده همه را سرمست

باده اخلاص ساختم در چهارم قراولان خبر رسانیدند که ببری در حوالی سکر تالاب که درون قلعه از عمارات مقرر حکام مالوه است قبل داریم همان لحظه سوار شده متوجه آن شکار گشتم چون ببر مذکور ظاهر گشت بر احدیان و جماعه که در جلو بودند حمله آورگشته ده دوازده نفر را مجروح و زخمی ساخت آخر الامر به سه تیر بندوق کار او ساخته شر او را از بندهای خدا دور ساختم در هشتم منصب میر میران که هزاری ذات و چهار صد سوار بود بهزار و پانصدی ذات و پانصد سوار مقرر گشت در نهم حسب الالتماس فرزند خرم بر منصب خان جهان هزاری ذات و سوار افزوده شد که شش هزاری ذات و سوار بوده باشد. و یعقوب خان که به هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرفراز بود به دو هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار سربلند گردید بر منصب بهلول خان میانه پانصدی ذات و سی صد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد و منصب میرزا شرف الدین حسین کاشغری که در صوبه دکن تردداتت مردانه از او و پسر او بوقوع آمده بود از اصل و اضافه به هزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت در دهم ماه مذکور مطابق بست و دوم ربیع الاول سنه هزار و بست و شش وزن قمری منعقد گشت درین روز دو راس اسپ عراقی از طویله خاصه و خلعت بفرزند خرم مرحمت نموده مصحوب بهرام بیگ فرستاده شد هزار سوار بر منصب اعتبار خان افزودم که به پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز باشد در یازدهم حسین بیگ تبریزی که دارای ایران او را نزد حاکم گلکنده بطریق رسالت فرستاده بود چون بواسطه نزاع فرنگیان با قزلباشیان راه بر وی مسدود بود با ایلچی حاکم گلکنده ملازمت نمودند دو راس اسپ و چند تقوز پارچه دکنی و گجرات پیشکش او گذشت درین تاریخ اسپ عراقی از طویله خاصه به خان جهان مرحمت نموده شد در پانزدهم هزاری ذات بر منصب میرزا راجه بهادسنگه افزوده شد که پنج هزاری ذات و سه هزار سوار بوده باشد در هفتدهم پانصد سوار دیگر بر منصب میرزا رستم افزوده پنجهزاری ذات و یکهزار سوار او کردم و منصب صادق خان بهزار و پانصدی ذات و هفت صد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت و ارادت خان به منصب هزار و پانصدی و شش صد سوار به همین دستور سرفراز گردید بر منصب انیرای پانصدی و یک صد سوار افزوده گشت که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بوده باشد سه گهڑی از روز شنبه نوزدهم مانده آغاز شرف شد و درهمین وقت مجدداً جلوس نمودم از گرفتاران لشکر عنبر مقهور که سی و دو نفر بودند در جنگ شهنواز خان و شکست آن بداختر بدست اولیای دولت قاهره افتاده بودند یکی را به اعتقاد خان سپرده بودم محافظت نگه بجهت حفظ او معین بودند غفلت ورزیده او را میگریزانند این معنی بر خاطر من بسیار گران آمد اعتقاد خان را در مدت سه ماه از کورنش منع نموده بودم چون محبوس مذکور بی نام و نشان بود هر چند تردد نمودند بدست در نیامد آخر الامر فرمودم که سردار آن جماعه را که در محافظت او غفلت نموده بودند بسیاست رسانیدند اعتقاد خان درین روز حسب الالتماس اعتماد الدوله سعادت کورنش

دریافت چون مدتے بود که احوال بنگاله وسلوک قاسم خان خوب شنیده نمی شد بخاطر رسید که ابراهیم خان فتح جنگ را که مهمات صوبه بهار را یک گونه صورتے داده کان الماس را که بتصرف و عمل بندهاے درگاه درآورده است به صوبه بنگاله فرستاده جهانگیرقلی خان را که در صوبه اله آباد جاگیر دارد بجاے او به بهار روانه سازم وقاسم خان را بدرگاه طلب دارم درهمین ساعت در روز متبرک حکم شد که درین باب فرامین مطاعه بقلم درآورند وسزاولان تعین شوند که جهانگیرقلی خان را به بهار برده ابراهیم خان فتح جنگ را روانه بنگاله سازند وسکندر جوهری را نواخته بهزاری ذات وسی صد سوار سرفراز ساختم * در بیست ویکم محمدرضا ایلچی دارائی ایران را رخصت نمودم شصت هزار درب که سی هزار روپیه بوده باشد باخلعت باو مرحمت شد در برابر یادبودی که برادرم شاه عباس بجهت من فرستاده بود تحفه چند از قسم مرصع آلاتے که دنیاداران دکن فرستاده بودند با دیگر پارچها ونفایس از هر جنس و هر قسم که تحفگی را شایان بود موازی یک لک روپیه همراه ایلچی مذکور روانه ساختم ازانجمله پیاله بلوری بود که چلپی ازعراق فرستاده بود وآن پیاله را شاه دیده بودند به ایلچی گفته باشند که اگر درین پیاله برادرم شراب نوشیده بجهت من بفرستند شفقت تمام خواهد بود چون ایلچی اینمعنی را اظهار نمود در حضور او چند مرتبه ازین پیاله شراب خورده فرمودم که سرپوش و رکابی بجهت آن تیار ساختند وداخل سوغاتها نموده فرستادم سرپوش مینا کاری بود به منشیان عطارد رقم فرمودم که جواب کتابت که آورده بود برروجه ثواب مرقوم سازند در بیست ودوم قراولان خبر شیر آوردند همان لحظه سوار شده خود را بسر شیر رسانیدم وبه سه تیر بندوق خلق را از شر او واو را از شر نفس خسیس خلاص ساختم مسیح الزمان گربه آورده گذرانید که این گربه خنثی است در منزل من بچها هم ازو تولد یافت وهم به گربه دیگر جفت شده بچه ازو بهم رسید در بیست وپنجم فوج اعتمادالدوله در میدان جهروکه درشن از نظر گذشت دو هزار خوش اسپه که اکثر مغل بودند وپانصد پیاده تیرانداز وتوپچی وچهارده زنجیر فیل فوج را بخشیان به شمار درآورده بعرض رسانیدند که فوج مذکور بسیار آراسته وتبوزک بنظر درآمد در بیست وششم شیر ماده شکار شد روز پنجشنبه غره اردی بهشت الماسی که مقرب خان به مصحوب قاصدان فرستاده بود بنظر درآمد بیست وسه سرخ وزن داشت جوهریان بسے هزار روپیه قیمت نمودند فرد اعلی الماس بود وبغایت پسند افتاد فرمودم که انگشتری ساختند درسوم منصب یوسف خان حسب الالتماس باباخرم از اصل واضافه هزاری ذات وهزار وپانصد سوار مشخص شد وهمچنین منصب چندے دیگر از امرا ومنصبداران به تجویز فرزند مذکور اضافه حکم شد در هفتم چون قراولان چهار شیر در قتل داشتند بعد از گذشتن دو پهر وسه گهڑی با محل متوجه شکار آنها شدم چون شیران بنظر درآمدند نورجهان بیگم از من التماس نمود که اگر حکم شود من شیران را به بندوق بزنم فرمودم که چنین باشد دو شیر را به بندوق ودوئی دیگر را به هریک بد وتیر زده انداخت تا چشم برهم زدیم قالب این

چهار شیر را به شش تیر از حیات پرداخت تا حال چنین تفنگ اندازی مشاهده نه شده بود که از بالاے فیل از درون عمارے
شش تیر انداخته شود که یکے خطا نیفتد و چهار دو فرصت جستن و حرکت جنبیدن نیابند به جلدوی این کماندازی هزار اشرفی نثار
نموده یک جفت پهونچی الماس که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت نمودم درهمین روز معمورخان با تمام عمارات دولتخانه لاهور
مرخص گشت در دهم فوت سید وارث که فوجدار صوبه اوده بود بعرض رسید در دوازدهم میر محمود چون استدعاے فوجداری
می نمود او را بخطاب تهورخانی و اضافه منصب سرفراز ساخته به فوجداری بعضے از پرگنات صوبه ملتان تعیین نمودم در بستم و
دوم طاهر بخشی بنگاله که منع کورنش او شده بود بملازمت نمود و پیشکشی که داشت نذر گذرانید و هشت زنجیر فیل پیشکش قاسم خان
حاکم بنگاله با دو زنجیر فیل شیخ مودود درین روز از نظر گذشت و بیست هشتم به التماس خان دوران پانصدی بر منصب عبدالعزیزخان
اضافه حکم شد در پنجم خرداد خدمت دیوانی صوبه گجرات از تغیر کیشو به میرزا حسین مقرر گشت او را به خطاب کفایت خانی سرفراز ساختم
در هشتم لشکرخان که به خدمت بخشی گری بنگش تعیین بود آمده ملازمت کرد یک صد مهر و پانصد روپیه نذر گذرانید چند روز قبل ازین
استاد محمد نائی را که در فن خود از بے نظیران بود فرزند خرم بموجب طلب فرستاده بود چند مجلس ساز او شنیده شد و نقشے که در
غزل بنام من بسته بود گذرانید در دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را به روپیه وزن نمودند شش هزار و سی صد روپیه و فیل خوصه دارے
نیز با عنایت نموده مقرر فرمودم که بران فیل سوار شده وزرها بر اطراف و جوانب خود چیده و پاشیده به منزل خود برد ملا اسد
قصه خوان از ملازمان میرزا غازی درهمین روزها از ٹھٹه آمده ملازمت نمود چون بر نقل و شیرین حکایت و خوش بیان بود صحبت او
به من درافتاد او را بخطاب محظوظ خانی خوشدل ساخته یکهزار عدد روپیه و خلعت و اسپ و یک زنجیر فیل و پالکی بدو عنایت نمودم بعد از
چند روز فرمودم که به روپیه او را برکشند چهار هزار و چهار صد عدد روپیه شد و به منصب دوصدی ذات و بیست سوار سرفراز گردید فرمودم
که همیشه در مجلس گپ حاضر می بوده باشد درهمین تاریخ لشکرخان جمعیت خود را در جهروکه درشن بنظر درآورد پانصد سوار و چهارده زنجیر فیل
و یک صد نفر بندوقچی بود در بیست و چهارم خبر رسید که مهاسنگه نبیره راجه مان سنگه که داخل امراے کلان بود در بالاپور ولایت برار
بافراط شراب درگذشت پدر او هم درین سن سی و دو سالگی بخوردن شراب بیرون از اندازه و حساب ضایع شده درهمین روزها آنچه

عـه میگویند که شاعری فی البدیهه این بیت خواند

نورجهان گرچه بصورت زن است | در صف مردان زن شیرافگن است

لطف این شعر این است که قبل ازان که نورجهان داخل محل جهانگیر شود زوجه شیرافگن خان بوده است ۱۲

بسیارے از اطراف ولایات دکن و برہانپور و گجرات و پرگنات مالوه به میوه خانه خاصه شریفه آورده بودند. باآنکه این ولایت به خوش انبگی معروف و مشهور اند در شیرینی و کم ریشگی و کلانی انبه کم جاے برابری به انبه این ولایت میکند. چنانچه مکرر در حضور فرمودم که بوزن در آوردند یک سیر و یک پاو و بلکه چیزے زیاده ظاهر گشت. غایتا به خوش آبی و لذت و چاشنی و کم ثقلی انبه چپرامئو که در حوالی آگره واقع است زیادتی بر جمیع انبه هاے این ولایت و سایر جا هاے هندوستان دارد. در بست هشتم نادری خاصه که تا حال باین نفاست نادری زر دوزی در سرکار من دوخته نه شده بود جهت فرزند باباخرم فرستادم و حکم شد که برنده آن ندکور رساند که چون این نادری این خصوصیت داشت که در روز برآمدن از اجمیر به قصد تسخیر ولایات دکن پوشیده بودم جهت آن فرزند فرستاده شد. در همین تاریخ دستارے که از سر خود برداشته بودم بهمان طور پیچیده بر سر اعتماد الدوله گذاشتم و او را بدین عنایت سربلند ساختم. سه قطعه زمرد و یک قطعه دربسی مرصع و انگشتری نگین یاقوت مهابت خان بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر اشرف گذشت مبلغ هفت هزار روپیه به قیمت رسید. در روز مذکور باران کرم و عنایت الهی متقاطر گشت. آب در ماند و غلّه روے به کمی نهاده بود و خلق ازین ممر مضطرب احوال بودند چنانچه به اکثر بنده ها حکم شد که به کنار دریاے نربدا روند و امید بارش و باریدن درین روز ها نبود. بجهت اضطراب خلایق از روی نیازمندی متوجه بدرگاه باری گشتم الله تعالے بکرم و فضل خود باراني عطا فرمود که در عرض یک شبانه روز تالابها و برکها و نالها پر گشت و آن اضطراب خلایق به آرامش تمام مبدل گردید. شکرانه این عنایت را به کدام زبان ادا توان کرد. غره ماه تیر علم بوزیر خان مرحمت شد. و پیشکش رانا که مشتمل دو راس اسپ و پاره پارچه گجراتی و چند کوزه اچار و مربا بود بنظر در آمد. در سوم معزّ اخبر گرفتاری عبد اللطیف نامے از عالم زاده هاے ولایت گجرات که همیشه دران صوبه منشاء فتنه و فساد بود آورد. چون گرفتاری او باعث رفاهیت خلق بود حمد و سپاس باری بجا آورده شد. فرمودم که مقرب خان او را بدست یکے از منصبداران تعینات آنجا بدرگاه فرستد. زمینداران نواحی ماندو آمده ملازمت نموده پیشکش ها گذرانیدند. در هشتم رامداس پسر راجه راج سنگه کچهواهه را ٹیکه راجگی کشیده او را بدین خطاب سرفراز ساختم. یادگار بیگ که در ماوراءالنهر به یادگار قورچی مشهور است و نزد حکام آنجا خالی از نسبت و حالت نبوده آمده ملازمت کرد. از جمله پیشکش او پیاله سفید خطائی پایه داری مستحسن افتاد و پیشکش بهادرخان حاکم قندهار که نه راس اسپ و نه تغوز اقمشه نفیسه و دو دانه پوست روباه سیاه و دیگر چیزها بود از نظر گذشت. هم درین تاریخ راجه کدیهه (؟) هیم نراین نام سعادت ملازمت دریافت و هفت زنجیر فیل نر و ماده پیشکش گذرانید. در دهم اسپ و خلعت به یادگار قورچی مرحمت شد. در سیزدهم عید گلاب پاشان بود لوازم آن روز بجا آورده شد. و شیخ مودود چشتی که از تعینات صوبه بنگاله است بخطاب چشتی خانی سرفراز گشت و اسپ بدو مرحمت شد. در چهاردهم راول سمرسی

۱۰

پسر راول اودے سنگھ زمیندار بانسواله ملازمت نمود سی هزار روپیه و سه زنجیر فیل و یک عدد پاندان مرصع و یک کمر مرصع پیشکش گذرانید. در پانزدهم نه قطعه الماس از حاصل کان و از اندوختهاے زمیندار آنجا ابراهیم خان فتح جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمد بیگ فرستاده بود از نظر اشرف گذشت از جمله یک قطعه چهارده و نیم ٹانک بود بیک لک روپیه قیمت شد درهمین روز به یادگار قورچی چهارده هزار درب انعام مرحمت شد و او را به منصب پانصدی ذات و سی صد سوار سرفراز کردم منصب تاتار خان بکاول بیگی از اصل و اضافه دو هزاری ذات و سی صد سوار مقرر داشتم و پسران او علیحده هر یک باضافه منصب سرفراز شدند حسب الالتماس شاهزاده سلطان پرویز پانصدی بر منصب ذات وزیر خان افزوده شد در بست و نهم که روز مبارک پنجشنبه بود سید عبد الله بارهه فرستاده فرزند بلند اقبال بابا خرم به ملازمت رسید و عرائض آن فرزند رسانید مشتمل اخبار فتح ولایات دکن که جمیع دنیاداران انجا سر خدمت بر ربقه اطاعت نهاده بندگی و فرمانبرداری قبول نمودند و مقالید قلعها و حصنها بتخصیص قلعه احمدنگر را بنظر درآوردند به شکرانه این نعمت عظمی و عطیه کبری سر نیازمندی به درگاه بے نیاز نهاده لب بشکر کشادم و داد عجز و نیازمندی داده فرمودم که نقارهاے شادیانه نوازش درآورند لله الحمد که ولایات از دست رفته بتصرف اولیاے دولت قاهره درآمد مفسدانی که دم سرکشی و استکبار میزدند بعجز و ناتوانی خود اعتراف آورده مال سپار و خراج گذار گشتند. چون این خبر بوسیله نورجهان بیگم به مسامع جلال رسید پرگنه بوده که دو لک روپیه حاصل دارد با و عنایت نمودم انشاء الله تعالی چون افواج قاهره بولایت دکن و قلاع آنجا درآیند و خاطر فرزند ارجمند بابا خرم از تصرف آنها جمع گردد پیشکش دنیاداران دکن را که درین مدت این چنین پیشکش بهیچیک از سلاطین عهد و عصر خود نداده اند همراه گرفته با ایلچیان آنها روانه ملازمت خواهد شد امراے را که درین صوبه جاگیردار خواهند بود مقرر است که همراه آورد تا سعادت ملازمت دریافته مرخص گردند در رایات جلال بافتح و فیروزی عازم پایه سریر خلافت مصیر گردد چند روز قبل ازانکه اخبار فتح مذکور برسد شبی به دیوان خواجه حافظ تفاول نمودم که عاقبت این کار چه نوع خواهد شد این غزل برآمد:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد　　　زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

چون لسان الغیب حافظ چنین الهام نمود مرا امید داری تمام دست داد چنانچه بعد از بیست و پنج روز اخبار فتح و فیروزی رسید در بسیارے از مطالب به دیوان خواجه رجوع نموده ام و بحسب اتفاق انچه برآمده نتیجه مطابق همان بخشیده و کم است که تخلف نموده باشد درهمین روز هزار سوار بر منصب آصف خان افزوده او را به پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و آخرهاے روز با مردم محل به سیر عمارت هفت منظر متوجه شدم و ابتداے شام بدولتخانه بازگشتم این عمارت از احداثات یا فتهاے حکام سابق ماوه است که سلطان محمود خلجی

باشد هفت طبقه قرار داده و در هر طبقه چهار صفه ساخته مشتمل بر چهار دریچه بلندی این مینار پنجاه و چهار درع و نیم است و دور پنجاه گز زینه از سطح زمین تا طبقه هفتم یک صد و هفتاد و یک در رفتن و آمدن یک هزار و چهار صد روپیه نثار شده در سی و یکم سید عبد الله را بخطاب سیف خانی سرفراز ساخته و به خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع سربلند گردانیدم و به خدمت فرزند بلند اقبال مرخص ساختم و لعلے که از سی هزار روپیه زیاده می ارزد بدست او بجهت فرزند بلند اقبال فرستادم و نظر بر قیمت آن نه کرده چون مدتی مدید بر سر خود می بستم او را مبارک دانسته بطریق شگون فرستاده شد سلطان محمود خویش خواجه ابو الحسن بخشی را به خدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه بهار تعیین نمودم و در وقت رخصت فیلے باو عنایت نمودم آخرهای روز پنجشنبه امرداد با مردم محل به قصد سیر نیل کنته که از جاهای دلکش قلعه ماند و است متوجه گشتم شاه قلی خان که از امرای معتبر والد بزرگوارم بود در وقتیکه این ولایت را به جاگیر داشت عمارتے در انجا ساخته بغایت دلنشین و فرح بخش تا دو سه گهڑی شب توقف نموده بعد ازان متوجه دولت خانه مبارک گشتم چون از مخلص خان که دیوان و بخشی صوبه بنگاله بود بعضے سبکیها بعرض رسید از منصب او هزاری ذات و دویست سوار کم نمودم در هفتم فیل مستی از فیلان پیشکش عادل خان گجراج نام بجهت رانا امر سنگه فرستاده شد در یازدهم به قصد شکار متوجه گشتم و یک منزل از قلعه پائین آمدم غایتا کثرت باریدگی و گل بدرجه بود که مطلق تردد و حرکت میسر نه شد بنابر رفاهیت مردم و آسودگی حیوانات فسخ این عزیمت نموده روز پنجشنبه در بیرون گذرانیده شب جمعه باز گشتم در همین روز هدایت الله که در خدمت توزک و ترددات حضور بسیار چسپان ست به خطاب فدائی خانی سرفراز گشت درین برسات بارش بدرجه شد که پیران کهن سال گفتند که این قسم بارانے در هیچ عهد و عصر یاد نداریم قریب به چهل روز ابر و باران بود چنانچه گاهے حضرت نیر اعظم ظهور میفرمودند باد و کثرت باران بمرتبه رسید که اکثر عمارتهای قدیم و جدید از پا در آمدند در شب اول باران و برق و صاعقه چندے افتاد که بآن صلابت صدا کم بگوش رسیده باشد قریب بیست کس از زن و مرد ضائع شدند و بر بعضے عمارات سنگین رسیده شکست در بناهای آن راه یافت هیچ صدا بیش ازین الکوب نیست تا نسف ماه مذکور شدت باد و باران در ترقے بود بعد ازان رفته رفته رو به کمی نهاد و از کثرت سبزه و ریاحین خود در وجه نویسد دره و دشت و کوه و صحرا فرو گرفته است در معموره عالم معلوم نیست که مثل ماندو جاے از حیثیت خوبی هوا و لطافت جا و صحرا بوده باشد به تخصیص در فصل برسات درین فصل که از ماههاے مقرر تابستانست شبها در درون خانها بے لحاف نمی توان خوابید و در روزها بنوعی که مطلق بباد زن و تغیر جا و منزل احتیاج نمی افتد آنچه ازین عالم نوشته شود هنوز زانده که از بسیارے خوبیهاے آنجاست دو چیز مشاهده افتاد که در هیچ جاے هندوستان ندیده بودیم یکے درخت کیله جنگلی که در اکثر صحراهاے این قلعه رسته است دیگر آشیانه ممولہ که بزبان

بر آنها نیل کنته

شریچه

فارسی وم شریچه میگویند تا حال هیچیک از صیادان خبر از آشیان او نداده بودند بحسب اتفاق در عمارتیکه بسر می بردیم آشیانه او ظاهر شده دو بچه برآورده بود سه پهر از روز پنجشنبه نوزدهم گذشته با مردم محل بقصد سیر و تماشاے محلها و عمارت سکر تالاب که از احداث یا فتهاے حکام سابق مالوه است سوار شدیم چون بجهت دارائی حکومت صوبه پنجاب به اعتمادالدوله فیل مرحمت نه شده بود در اثناے راه فیلی از فیلان خاصه که جگت جوت نام داشت باو مرحمت نمودم و تا شام دران عمارت دلکش بسر برده از خرمی وسبزی صحراهاے اطراف بغایت محظوظ گشتم و بعد از اداے عبادت و تسبیح شام متوجه مستقر دولت گردیدیم در روز جمعه سبیلے ربناول نام که جهانگیر قلی خان بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بعضے لباسها و قماشها را مخصوص پوشش خود ساخته حکم فرمودم که هیچکس نپوشد مگر آنکه من عنایت کنم اول دگله نادری که بر بالاے قبا پوشند درازی قد آن از کمر پایان سرین و آستین ندارد و پیش آن به تکمه بسته میشود مردم ولایت آنرا کردی میگویند من نادری نام نهادم دیگر جامه شال طوس است که والد بزرگوارم خاصه کرده بودند دیگر قباے تتو گریبان و سر آستین چکن دوزی پوشیدن آنرا نیز مخصوص خود ساخته بودند دیگر قباے حاشیه دار که علمهاے پارچه محرمات را بریده بر دور دامن و گریبان و سر آستین میدوزند دیگر قباے اطلس گجراتی دیگر چیره و کمربند ابریشم بافت که کلابتون طلا و نقره را دران بافته باشند چون ماهیانه پاره از سواران مهابت خان مطابق بر بست سه اسپه دو اسپه بجهت سرانجام خدمت دکن اضافه شده بود و در ثانی الحال آن خدمت بانصرام نرسید حکم کردم که دیوانیان آن تفاوت را از جاگیر او بازیافت نمایند آخرهاے روز پنجشنبه بیست و ششم موافق چهاردهم شهر شعبان که شب برات بود در یکے از منازل و عمارات محل نورجهان بیگم که درمیان تالابهاے کلان واقع است مجلس جشن نمودم و امرا و مقربان را درین مجلس که ترتیب داده بیگم بود طلبداشته حکم کردم که بهر دم پیاله و اقسام مکیفات بمقتضاے خواهش هرکس بدهند بسیارے پیاله اختیار نمودند فرمودم که هرکس که پیاله بخورد به شکل منصب و حالت خود نشیند و اقسام کبابها و میوه ها بطریق گزک مقرر شد که در پیش هرکس بنهند عجب مجلسی منعقد گشت در آغاز شام بر اطراف تال و عمارات فانوسها و چراغها روشن ساخته چراغانے بهم دست داد که تا این رسم را معمول ساخته اند شاید در هیچ جا مثل این چراغانے نشده باشد جمیع چراغها و فانوسها عکس در آب انداخته بنوعی بنظر درمی آمد که گویا تمام صحن این تالاب یک میدان آتش است بسیار شگفته مجلسے گذشت و پیاله خواران زیاده از حوصله طاقت پیالها تناول نمودند ✦

دل افروز بزمے شد آراسته	بخوبی بدانسان که دل خواسته	فگندند در پیش این سبز کاخ	بساطے چو میدان همت فراخ
ز بس نکهت بزم میرفت دور	فلک نافه مشک بود از بخور	شده جلوه گر نازنینان باغ	رخ افروخته هر یکے چون چراغ

بعد از گذشتن سه چهار گهری از شب مردم را رخصت نموده اهل محل را طلب نمودم و تا یک پهر شب درین موضع نزهت بسر برده داد خرمی و عیش دادم چون درین پنجشنبه بعضی از خصوصیات دست بهم داده بود اول آنکه روز جلوس من بود دیگر آنکه شب برات بود دیگر روز راکهی بود که پیش ازین شرح داده شد و نزد هنود از روزهای معتبر است بنابراین سه سعادت این روز را مبارک شنبه نام نهادم در بیست و هفتم سید کاسو بخطاب پرورش خانی سرفراز گردید دیگر روز چهارشنبه بهمان رنگ که مبارک شنبه به من نیک افتاده است این روز برعکس به من افتاده است بنابران نام این روز شوم کم شنبه نهادم که دایم این روز از جهان کم باد درین روز دیگر خنجر مرصع بیادگار قورچی مرحمت شد و فرمودم که او را بعد ازین یادگار بیگ میگفته باشند جی سنگه پسر راجه مهاسنگه را که در سن بیست سالگی است طلب نموده بودم درهمین روزها ملازمت نمود و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید یک پهر و سه گهری از روز مبارک شنبه دوم شهریور ماه به قصد سیر بجانب نیل کنده تو آنحدود سواری دست داد و از آنجا به صحرائی عیدگاه بر بالای پشته که نهایت سبزی و خرمی دارد گذار افتاد گل چنپا و دیگر ریاحین صحرائی بدرجه شگفته بود که بر هر طرف که نظر می افتاد عالم عالم سبزه و گل مشاهده میگشت یک پهر از شب گذشته بدولتسرای همایون داخل گشتم چون مکرر مذکور میشد که از کیله صحرائی یک قسم شیرینی بهم میرسد که اکثر درویشان و ارباب احتیاج آنرا قوت خود می سازند در صدد تفحص آن شدم ظاهر شد که میوه آن چیزی زمخت و بی حلاوت است غایتاً در پایان طرف صنوبری شکل که اصل میوه کیله از آن بردن بر می آید یک پارچه شیرینی بسته که بعینه طعم و مزه و قوام پالوده دارد و ظاهر میگردد که مردم آنرا تناول می نمایند و ذائقه از ادراک لذت آن بسیار محظوظ میشود در باب کبوتر نامه بر سخنان نیز بگوش رسیده بود که در زمان خلفای بنی عباس کبوتران بغدادی را که نامه بر میگویند و الحق که از کبوتران صحرائی ده پانزده دهی کلان تر هستند آموخته میکردند به کبوتربازان فرمودم که اینها را آموخته کنند و این کبوتربازان چند جفتی را چنان آموخته کردند که در اول روز که از ماندو پرواز آنها می نمودیم اگر کثرت باران بسیار می شد نهایتش تا دو نیم پهر بلکه تا یک و نیم پهر به برهانپور میرسیدند و اگر هوا بالغایت صاف می بود اکثری در یک پهر میرسیدند و بعضی کبوتران در چهار گهری هم رسیدند. در سوم عرضداشت بابا خرم مشعر بر آمدن افضل خان و رای رایان و رسیدن ایلچیان عادلخان و آوردن پیشکش های لائق از جواهر و مرصع آلات و فیلان و اسپان که در هیچ عهدی و عصری اینچنین پیشکش نیامده بود و اظهار شکرگذاری بسیاری از خدمات و دولتخواهی خان مشارالیه و وفا بقول و عهد خود نمودن و التماس فرمان عنایت عنوان درباره او مزین بخطاب مستطاب فرزندی و دیگر عنایات که تاحال درشان او صادر نگشته بود در رسید چون خاطر فرزند کور بغایت عزیز و التماس او بجا بود حکم فرمودم که منشیان عطارد رقم فرمانی باسم عادلخان مرقوم ساختند مبنی بر انواع شفقت و مرحمت و در تعریف القاب

او ده دوازده هر انچه درایام سابق نوشته میشد افزودند و قید شد که او سا در فرامین مطاعه فرزندی نوشته باشند و در صدر فرمان بقلم خاص این بیت مرقوم گردید +

شدی از التماس شاه خرم	بفرزندی ما مشهور عالم	

در روز چهارم فرمان مذکور با نقل فرستاده شد تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد در روز مبارک شنبه نهم با اهل محل بخانه آصف خان رفتم منزل او در حوالی دره واقع بود در نهایت لطافت و صفا و چندے دره دیگر بر اطراف دارد و چند جا آبشارها جاری و درختان انبه وغیره در نهایت سبزی و خرمی سایه افگن گشته قریب بدویست و سی صد گل کیوڑہ در یک دره رسته است مجملاً روز مذکور در نهایت شگفتگی و خرمی گذشت و مجلس شراب منعقد گردید بامرا و نزدیکان پیالها مرحمت شد و پیشکش آصف خان بنظر درآمد اکثر نفایس بود انچه پسند خاطر افتاد برداشته تتمه را باو عنایت کردم درهمین روز خواجه میر ولد سلطان خواجه که از خدمت بنگش بموجب طلب آمده بود ملازمت نمود یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید راجه بهیم از این زمینداران ولایت گدیه بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید و حکم شد که جاگیر هم از وطن او تنخواه دهند در دوازدهم عرضداشت فرزند خرم رسید که راجه سورج مل ولد راجه باسو که زمین و ولایت او متصل بقلعه کانگڑه است تعهد مینماید که در عرض یک سال آن قلعه را بتصرف اولیاے دولت قاهره درآورد و خط تعهد او را نیز فرستاده بود حکم شد که مطالب و مدعیاتے که دارد فهمیده و خاطرنشان خود ساخته راجه مذکور را روانه ملازمت سازد تا سرانجام مهمات خود نموده بخدمت مذکور متوجه گردد + درهمین روز که یکشنبه دوازدهم باشد مطابق غره رمضان بعد از گذشتن چهار گهڑی و هفت پل صبیه فرزند مذکور را نما در شاهزادهاے دیگر که دختر آصف خان باشد تولد یافت و مسمی به روشن آرا بیگم گردید زمینداران جیت پور که در حوالی ماندو واقع است چون بمقتضای بےسعادتیها ادراک آستانبوسی ننمود فدائے خان را فرمودم که با چندے از منصبداران و چار صد پانصد نفر برقی انداز بر سر او رفته ولایت او را تاراج نماید در سیزدهم یک فیل به فدائے خان و یک فیل به میر قاسم ولد سید مراد مرحمت شد در شانزدهم جے سنگه ولد راجه مهاسنگه که در سن دوازده سالگی بوده باشد بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گردید بمیر میران ولد میر خلیل الله یک زنجیر فیل که خود پسند نموده شد و یک فیل به ملا عبدالستار عنایت کردم بهوج پسر راجه بکرماجیت بهدوریه بعد از فوت پدرش از صوبه دکن آمده ملازمت نمود و یک صد مهر نذر گذرانید در هفدهم بعرض رسید که راجه کلیان از ولایت اوڑیسه آمده اراده آستانبوسی دارد چون درباب او حکایات ناخوش بعرض رسیده بود حکم شد که او را با پسرش به آصف خان بسپارند تا تحقیق سخنانے که درباب او مذکور شده است نماید در نوزدهم یک زنجیر فیل بجے سنگه مرحمت شد در بستم دویست سوار بر منصب

کیشو مارو مرحمت گردید که منصب او از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار بوده باشد * در بست و سوم الهداد افغان را بخطاب رشید خانی امتیاز داده پرم نرم خاصه عنایت نمودم فیلان پیشکش راجه کلیان سنگه که هژده زنجیر فیل بود از نظر گذشته شانزده زنجیر فیل داخل فیل خانه خاصه شد دو زنجیر را باو مرحمت کردم چون از ولایت عراق خبر وفات والده میر میران دختر شاه اسمعیل ثانی از طبقه سلاطین صفویه رسیده بود خلعت بجهت او فرستاده او را از لباس تعزیت برآوردم در بیست و نهم فدائی خان خلعت یافته باتفاق برادر ش روح الله و دیگر منصبداران به تنبیه زمیندار جیت پوری مرخص گشتند در بیست و ششم به قصد تماشای نربدا و شکار آنحدود از قلعه فرود آمده با اهل محل متوجه گشتیم و بدو منزل کنار آب مذکور محل نزول اجلال گشت چون پشه و کیک بسیار داشت زیاده از یک شب توقف نیفتاد روز دیگر به تارا پور آمده روز جمعه سی و یکم مراجعت واقع شد در غره مهر ماه به محسن خواجه که در غیولا ماوراءالنهر آمده خلعت و پنجهزار روپیه مرحمت شد در دوم بعد از تفحص مقدماتیکه در باب راجه کلیان بعرض رسانیده بودند و آصف خان به تفحص آن مامور بود چون بیگناه ظاهر گشت سعادت آستانبوسی دریافته یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید و پیشکش او که یک سلک مروارید بود مشتمل بر هشتاد دانه و دو قطعه لعل و یک پهونچی که یک قطعه لعل و دو دانه مروارید داشت و صورت اسپ طلا مرصع بجواهر از نظر گذشت عرضداشت فدائی خان رسید که چون افواج قاهره بولایت جیت پور در آمدند زمیندار از آنجا فرار بر قرار اختیار نموده تاب مقاومت نیاورد و ولایت او بتاراج حادثات رفت الحال از کردهٔ خود پشیمان است و اراده دارد که بدرگاه جهان پناه آمده طریقه بندگی و اطاعت اختیار نماید روح الله را بانوجی به عقب او فرستاده شد که او را بدست آورده بدرگاه آرد یا آواره وادی ادبار سازد و زنان و متعلقان او را که بمیان ولایت زمینداران همسایه در آمده اند به بند در آورد در هشتم خواجه نظام چهارده عدد انار که از بندر موخا بود آورده گذرانید از بندر مذکور به سورت در عرض چهار روز آورده بودند و از سورت بماندو به هشت روز آمده بود کلانی انار مذکور برابر انار ٹهٹه است غایتاً انار ٹهٹه بیدانه و این انار با دانه و نازکے دارد در شادابی بر انار ٹهٹه زیادتی میکند در نهم خبر رسید که روح الله بدیهی از دیهات آن نواحی میرسد و بدو خبر میرسانند که زنان و متعلقان جیت پوری درین دیه است به قصد تفحص در بردن دیه فرود آمده کسان میفرستد و مردمے را که درین دیه بوده اند حاضر میسازد در اثنای تحقیق و تفحص یکے از فدویان زمیندار مذکور به میان مردم دیه در آمده در حینیکه مردم جابجا فرود آمده بودند و روح الله با چندے رخت برآورده بر بالای قالیچه نشسته بوده است آن فدوی خود را به عقب سر او رسانیده و برچه بادمیرساند و آن برچه کارگر افتاده سر از سینه او بر می آورد کشیدن برچه و اصل گشتن روح الله مقارن یکدیگر واقع میگردد چندے که حاضر

بودند آن مردک را به جهنم فرستند و مجموع مردمی که متفرق فرود آمده بودند سلاح پوشیده و بر سر دیهه روانه میشوند آن خون گرفتها به شامت جا دادن مخالفان و متمردان در یک ساعت مجموعی به قتل میرسند زنان و دختران آنها به بند گرفتار میگردند و آتش در دیهه زده چنان میکنند که بجز تل خاکستری بنظر در نمی آید و تمامی آن مردم جسد روح الله را بر داشته خود را به فدائی خان ملحق می سازند و مردانگی و کار طلبی روح الله سخن نبود غایتاً غفلت این شعبده انگیخت چون آثار آبادانی دران ولایت نمانده رمینده ار آنجا به کوه و جنگل در آمده خود را پنهان و گمنام ساخت و به فدائی خان کس فرستاده التماس عفو گناهان خود نموده حکم شد که او را قول داده بدرگاه آورد و منصب مروت خان از اصل و اضافه بشرط آنکه بیست و نابود ساختن هر بهان زمیندار چندر کوٹه که متمردین از و آزار تمام می یابند به دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت در سیزدهم راجه سورج مل به همراهی تقی بخشی ملازم بابا خرم آمده ملازمت کرد مطالبی که داشت مجموع بعرض رسانید سرانجام خدمتیکه تعهد نموده بود به واجبی شد و حسب الالتماس فرزند مشار الیه به عنایت علم و نقاره سربلندی یافت به تقی که همراهی او معین بود دکهپوه مرصع شفقت شد و مقرر گشت که سرانجام کار خود نموده بزودی روانه گردد و منصب خواجه علی بیگ میرزا که بحفظ و حراست احمدنگر تعین یافته بود به پنجهزاری ذات و سوار حکم شد نور الدین قلی و خواجگی طاهر و سید خان محمد و مرتضی خان و دلی بیگ بهر کدام یک زنجیر فیل مرحمت نمودم در هفدهم منصب حاکم بیگ از اصل و اضافه بهزاری ذات و دویست سوار مقرر گردید در همین روز راجه سورج مل را خلعت و فیل و دکهپوه مرصع و تقی را خلعت داده بخدمت کانگڑه مرخص ساختم چون فرستاده هاے فرزند بلند اقبال شاه خرم با ایلچیان عادل خان و پیشکشهائیکه فرستاده بود داخل برهانپور شدند و خاطر آن فرزند بالکلیه از مهمات صوبه دکن جمع گشت صاحب صوبگی برار و خاندیس و احمدنگر به سپه سالار خانخانان التماس نموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت خانخانان جوان است با دوازده هزار سوار موجود به ضبط ولایت مفتوحه فرستاد و هر جا و هر محل را بجاگیر یکے از معتبران قرار داده بند و بست آنجا بر وشئے که لائق و مناسب بود سرانجام نموده و از جمله لشکرے که بهمراهی آن فرزند مقرر بود موازی سی هزار سوار هفت هزار پیاده برق انداز در آنجا گذاشته تتمه مردم را که بیست و پنجهزار سوار و دو هزار توپچی بود همراه گرفته روانه ملازمت شد و بتاریخ روز مبارک شنبه هشتم مهر ماه الٰهی سنه دوازده جلوس موافق یازدهم شهر شوال ۱۰۲۶ سنه هزار بست و شش هجری بعد از گذشتن سه پهر و یک گهڑی در قلعه ماندو به مبارکی و فرخی سعادت ملازمت دریافت مدت مفارقت پانزده ماه و یازده روز کشید بعد از تقدیم آداب کورنش و زمین بوس بالاے جهروکه طلبیدم و از غایت محبت و شوق بے اختیار از جاے خود برخاسته در آغوش عاطفت گرفتم چندانکه او در آداب و فروتنی مبالغه نمود من در عنایت و شفقت افزودم و نزدیک بخود حکم نشستن فرمودم هزار اشرفی و هزار روپیه به صیغه نذر و هزار اشرفی و هزار روپیه برسم تصدق معروض داشت و جوا[hr]ت

مقتضی آن نبود که پیشکش ها ے خود را تمام به نظر در آورد فیل سرناک را که سر حلقه فیلان پیشکش عادل خان بود با صندوقچه از جواهر
نفیس درین وقت گذرانید. بعد ازان به بخشیان حکم شد که امرائے که همراه آن فرزند آمده اند به ترتیب منصب ملازمت نمایند
اول خان جهان به سعادت ملازمت سرفرازی یافت او را بالا طلبیده بدولت قدمبوس امتیاز بخشیدم هزار مهر و هزار روپیه
نذر و صندوقچه پر از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید و از پیشکشهاے او آنچه مقبول افتاد چهل و پنجهزار روپیه قیمت شد بعد ازان
عبد الله خان آستانبوس نموده صد مهر نذر آورد و آنگاه مهابت خان بزمین بوس سربلندی یافت صد مهر و هزار روپیه نذر دیگر
از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید یک لک و بست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد از انجمله لعلی بست بوزن یازده مثقال که
سال گذشته در اجمیر فرنگی بجهت فروختن آورده بود دو لک روپیه بها میکرد جوهریان هشتاد هزار روپیه قیمت می نمودند بنابران سودا
راست نیامد باز گردانیده برد چون به برهانپور رسید مهابت خان بیک لک روپیه از دمیخرد بعد ازانکه راجه بهاو سنگه ملازمت
نموده هزار روپیه نذر و قدرے از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید و همچنین داراب خان پسر خانخانان و سردار خان برادر
عبد الله خان و شجاعت خان عرب و دیانت خان و شهباز خان و معتمد خان بخشی و اودارام که از سرداران عمده نظام الملکی بودند
بقول فرزند شاه خرم آمده در سلک دولتخواهان منتظم گشته و دیگر امرا بترتیب منصب ملازمت نمودند بعد ازان وکلاے عادل خان
دولت زمین بوس دریافته عرضداشت او را گذرانیدند پیش ازین بجلدوے فتح رانا منصب بست هزاری ده هزار سوار به فرزند
اقبالمند مرحمت شده بود چون به تسخیر دکن شتافت بخطاب شاهی اختصاص یافت الحال بجلدوے این خدمت شایسته منصب
سی هزاری و بست هزار سوار و خطاب شاهجهان عنایت فرمودم و حکم شد که بعد ازین در مجلس بهشت آئین صندلی نزدیک به تخت
می نهاده باشند که آن فرزند بنشیند و این عنایتیست مخصوص بآن فرزند که پیش ازین در سلسله ما رسم نبود و خلعت خاصه با چارقب
زربفت دوزگریبان و سر آستین و حاشیه دامن مروارید دوخته که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پردله مرصع و خنجر مرصع
مرحمت شد بجهت سرفرازی او خود از جهروکه پائین آمده خوانچه از جواهر و خوانی زر بر سر او نثار کردم و فیل سرناک را نزدیک طلبیده دیدم
بے تکلف آنچه از تعریف و خوبی این فیل شنیده شد بجاے خود است در کلانی و آراستگی و جمال و خوش فعلی تمام عیار است و این
خوبی فیل کمتر دیده شده ازبسکه در نظرم مقبول افتاد خود سوار شده تا درون دولتخانه خاص بردم و بدانه زر بر سر او نثار کردم و حکم
فرمودم که درون دولتخانه می بسته باشند و باین نسبت نور بخت نام او نهاده شد روز جمعه بست و چهارم راجه بهرجیو زمیندار بگلانه
آمده ملازمت نمود نام او بهرتا بست و راجه آنجا را هر کس که بوده باشد بهرجیو میگویند قریب بهزار و پانصد سوار مواجب خوار اوست

در وقت کار تا سه هزار سوار هم سامان میتواند کرد ولایت بگلانه درمیان گجرات وخاندیس ودکن واقع است دو قلعه مستحکم داهود سالیر و
الیر وچون سالیر درمیان معموره است خود در انجا میباشد. ملک بگلانه چشمهای خوش وآبهای روان دارد انبه آنجا بغایت لطیف
وبالیده میشود از ابتدای غورگی تا آخر نه ماه می کشد انگورش فراوان است اما فرد اعلی نیست راجه مذکور با حکام گجرات و
دکن وخاندیس سررشته مدارا وملایمت از دست نداده غالباً خود بدیدن هیچکدام نمی رفت وچون از اینها خواستی که دست تصرف
به ملک او دراز سازد به حمایت دیگری محفوظ ماندی بعد از انکه ولایت گجرات ودکن وخاندیس بتصرف حضرت
عرش آشیانی درآمد به برهانپور آمده سعادت زمین بوس دریافت ودر سلک بندها منتظم گشته به منصب سه هزاری سرفراز شد
درینولا که شاهجهان به برهانپور رسید یازده زنجیر فیل پیشکش آورده ملازمت نمود در خدمت آن فرزند بدرگاه آمد ودر خور اخلاص
وبندگی بعواطف ومراحم خسروانه سربلندی یافت وبه عنایت شمشیر مرصع وفیل واسپ وخلعت ممتاز گشته بود از چند روز سه انگشتری
از یاقوت والماس ولعل بدو مرحمت نمودم روز مبارک شنبه بیست وهفتم نورجهان بیگم جشن فتح فرزند شاه جهان کرده به شاه جهان
خلعتهای گران بها بانادری که بگلهای مرصع ومروارید های نفیس آراسته بود وسرپیچ مرصع بجواهر نادر ودستار با طره مروارید
وکمربند مسلسل مروارید وشمشیر با پردله مرصع با پهول کتاره دسته مروارید ودو اسپ که یکی زین مرصع داشت
وفیل خاصه با دو ماده فیل عنایت نمودند وهمچنین بفرزندان واهل حرم او خلعت های وتقوزهای اقمشه با قسام
زرین بخشیدند وبندهای عمده او را اسپ وخلعت وخنجر مرصع انعام فرمودند همه جهت سه لک روپیه صرف این جشن
شده باشد درهمین روز عبدالله خان وسردار خان برادر او را خلعت واسپ عنایت نموده بسرکار کالپی که بجاگیر آنها
مقرر شده بود رخصت فرمودم وشجاعت خان را نیز بجاگیرش که در صوبه گجرات تنخواه یافته رخصت داده خلعت وفیل
مرحمت شد وسید حاجی را که جاگیر دار بهار بود اسپ بخشیده رخصت نمودم چون مکرر بعرض رسید که خاندوران پیر وضعیف
شده چنانکه باید تاب قطره وتردد ندارد وصوبه کابل وبنگش سرزمین فتنه خیز است وبجهت استیصال افغانان پیوسته
سواری وحرکت لازم دارد از انجا که احتیاط شرط جهانداریست مهابت خان را بصاحب صوبگی کابل وبنگش تسلیم
فرموده خلعت عنایت کردم وخاندوران بحکومت ولایت ٹهٹه سرفرازی یافت ابراهیم خان فتح جنگ چهل ونه زنجیر فیل
از بهار پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت درین ایام بجهت من سون کیله آوردند تا امروز از این قسم کیله خورده نشده بود
در کلانی مقدار یک انگشت بوده باشد خیلی شیرین وراست مزه است هیچ نسبت بدیگر اقسام کیله ندارد وغالباً حالی

از تقلّے نیست چنانچه دو عدد از ان من خوردم اثر گرانی در خود یافتم و دیگران میگویند که تا هفت و هشت میتوان خورد
اگرچه کیله در اصل قابل خوردن نیست اما از اقسام او انچه توان خورد همین است و بس امسال تا بیست و سویم
ماه مهر معز بخان ابنه گجرات را بڈاک چوکی رسانید درین تاریخ شنیده شد که محمد رضا ایلچی برادرم شاه عباس در آگره
بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد و محمد قاسم سوداگر را که از پیش برادرم آمده بود وصی خود ساخته حکم فرمودم که بموجب
وصیت اسباب و اشیاے او را بخدمت شاه رسانند تا ایشان در حضور خود بورثهٔ مرحوم لطف نمایند بسید کبیر و بختر حسان
وکلاے عادل خان خلعت و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه سیزدهم آبان ماه الٰهی جهانگیر قلی بیگ ترکمان که بخطاب
جانسپار خانی سرفراز است از دکن آمده ملازمت نمود پدرش در سلک امراے ایران انتظام داشت در زمان عرش
آشیانی از ولایت آمده بود منصب عنایت نموده بصوبه دکن فرستادند دران صوبه نشو و نما یافت اگرچه غائبا مکرر مجراے
خدمت او شده بود درینولا که فرزند شاه جهان بملازمت رسید و از اخلاص و جانسپاری او معروض داشت حکم فرمودم
که جریده بدرگاه آمده سعادت ملازمت دریابد و باز مراجعت نماید درین روز اودارام را بمنصب سه هزاری و هزار
پانصد سوار سرفراز ساختم ذات او برهمن است و پیش عنبر اعتبار تمام داشت در وقتیکه شاهنواز خان بر سر عنبر میرفت
آدم خان حبشی و جادوراے دبابوراے کائیته و اودارام و چندی از سرداران نظام الملکی جدا شده نزد شاهنواز خان
آمده بودند و بعد از شکست عنبر باز بلابتهاے عادل خان و فریب عنبر از راه رفته ترک بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر
با دم خان سوگند مصحف خورده او را غافل ساخت و بفریب گرفته در قلعه دولت آباد محبوس گردانید و آخر او را کشت
بابوراے کایته و اودارام برآمده بسر حد عادل خان رفتند عادل خان در ملک خود راه نداد و در همان چند روز بابوراے
کائیته بفریب و غدر یکے از آشنایان نقد هستی درباخت و عنبر فوجی بر سر اودارام فرستاد او جنگ خوب کرده فوج عنبر را
شکست داد و بعد ازان دران ملک نتوانست بود و خود را بسر حد ولایت بادشاهی انداخت و قول گرفته با اهل و عیال
خویش و پیوند بخدمت فرزند شاه جهان آمد و آن فرزند او را بانواع عنایت و اقسام رعایت سرافراز ساخت و منصب
سه هزار بذات و یک هزار سوار امیدوار گردانیده همراه بدرگاه آورد و چون بندهٔ کار آمدنی بود پانصد سوار دیگر اضافه
مرحمت نمودم و شهباز خان را که منصب دو هزار بذات و هزار و پانصد سوار داشت پانصد سوار دیگر افزوده بفوجداری
سرکار سارنگپور و بعضے از صوبهٔ مالوه تعین فرمودم بخان جهان اسپ خاصه و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه دهم ماه

مذکور فرزند شاه جهان پیشکشهاے خود را بنظر در آورد جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و دیگر نفایس و نوادر تمام
در صحن جهروکه بترتیب چیده فیلان و اسپان را با سازهاے طلا و نقره آراسته در برابر داشته بود بجهت خاطر جوئی او خود
از جهروکه پائین آمده بتفصیل دیده شد از آنجمله لعلے است نفیس که در بندر گوده بجهت آنفرزند بمبلغ دو لک روپیه ابتیاع نموده‌اند
وزنش نوزده تانک که هفده مثقال و پنج و نیم سرخ باشد و در سرکار من لعل از دوازده تانک بیشتر نبود و جوهریان نیز همان
قیمت منظور داشتند - دیگر نیلمی است از بابت پیشکش عادل خان شش تانک و هفت سرخ یک لک روپیه قیمت شده
تا حال باین کلانے و نفاست و خوشرنگی و شادابی نیلم در نظر نیامده ۰ دیگر الماس جکوره است از بابت عادل خان وزن
یک تانک و شش سرخ چهل هزار روپیه بها کرده اند وجه تسمیه جکوره آنکه در دکن سبزی است که آن را ساگ جکوره میگویند
در وقتیکه مرتضی نظام الملک برار را فتح کرد روزے با اهل حرم خود بسیر باغ رفته بود یکے از عورات در میان ساگ
جکوره این الماس را یافته پیش نظام الملک برد از آن روز بالماس جکوره شهرت گرفت و در فترات احمدنگر بتصرف ابراهیم
عادل خان که الحال هست در آمد ۰ دیگر زمرد یست هم از پیشکش عادل خان اگرچه از کان نو است اما بغایت خوشرنگ
و نفیس چنانچه تا حال این طور دیده نشده ۰ دیگر دو مروارید یکے بوزن شصت و چهار سرخ که دو مثقال و یازده سرخ
باشد بیست و پنج هزار روپیه قیمت شد دوم شانزده سرخ در نهایت غلطانی و لطافت دوازده هزار روپیه قیمت نمودند
دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب الملک بوزن یک تانک سی هزار روپیه قیمت نمودند یکصد و پنجاه فیل از آنجمله سه
فیل با سازهاے طلا از زنجیر وغیره و نه فیل با ساز نقره اگرچه بیست فیل داخل حلقه خاصه شد اما پنج فیل بغایت کلان و نامے
است اول نوربخت که آن فرزند روز ملازمت گذرانید یک لک و بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار یافت دیگر مهوبت از
بابت عادل خان یک لک روپیه قیمت نموده در جشن سال نام نهادم دیگر بخت بلند هم از پیشکش او یک لک روپیه قیمت
نمودند چنانچه گرانبار نام نهادم دیگر فیل قدوسخان و فیل امام رضا از بابت قطب الملک اینها را نیز هر کدام یک لک روپیه
بها شد دیگر یکصد راس اسپ عربی و عراقی که اکثر اسپهاے خوب بود و از ان جمله سه اسپ زینهاے مرصع داشت اگر
پیشکشهاے آن فرزند آنچه از خاصه خود و از دنیا داران دکن گرفته است بتفصیل مرقوم گردد بطول مے کشد مجملا آنچه از
پیشکشهاے او مقبول افتاد موازی بیست لک روپیه می شود سواے این قریب بدو لک روپیه بوالده خود نورجهان بیگم
پیشکش نمود و شصت هزار روپیه بدیگر والده ها و بیگمان گذرانید مجموع پیشکش آنفرزند بیست و دو لک و شصت هزار روپیه

که هفتاد و پنج هزار تومان رائج ایران و شصت و هفت لک و هشتاد هزار خانی رائج توران باشد چنین پیشکشی درین دولت ابد پیوند از نظر نگذشته بود توجه و عنایت بسیار به و نمودم در حقیقت فرزندی که شایان لطف و شفقت باشد او است نهایت رضامندی و خوشنودی ازو دارم الله تعالی او را از عمر و دولت برخوردار گرداناد چون در مدت عمر شکار فیل نکرده بودم و میل دیدن ولایت گجرات و تماشای دریای شور هم داشتم و مکرر قراولان رفته فیلهای صحرائی دیده جای شکار قرار داده بودند بخاطر رسید که سیر احمدآباد و تماشای دریا نموده وقت برگشتن که هوا گرم شود و موسم شکار فیل شود شکار کرده متوجه دارالخلافه آگره شوم باین عزیمت حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان و اهل محل را با اسباب و کارخانجات زیادتی روانه آگره ساخته خود با جمعی که از همراهی آنها گزیر نیست برسم سیر و شکار متوجه صوبه گجرات شدم و شب جمعه آبان ماه مبارکی و فرخی از ماندو کوچ کرده در کنار تال نعلچه فرود آمده شد صباح بشکار رفته یک نیله گاو به بندوق زدم شب سه‌شنبه مهابتخان را اسپ و فیل خاصه عنایت نموده بخدمت صوبه کابل و بنگش رخصت فرمودم بالتماس او رشید خان را خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نموده بکمک او تعیین کردم ابراهیم حسین را بخدمت بخشیگری دکن سرفراز ساختم و میرک حسین بواقعه نویسی صوبه مذکور مقرر شد راجه کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه اوڑیسه آمده بود بجهت تقصیرات که باو نسبت می کردند روزی چند از سعادت کورنش محرومی داشت بعد از تحقیق بیگناهی او ظاهر شد اسپ و خلعت عنایت نموده همراه مهابت خان بخدمت بنگش تعیین نمودم روز دوشنبه بوکلای عادل خان طره های مرصع بطرح دکن مرحمت شد یکی پنج هزار روپیه و دیگر چهار هزار روپیه قیمت داشت چون افضل خان و رای رایان وکلای فرزند شاه جهان این خدمت را چنانچه شرط بندگی ست و خدمتگاری بتقدیم رسانیده بودند هر دو را بزیادتی منصب سرفراز فرموده رای رایان را بخطاب بکرماجیت که در هندوان خطاب عمده است ممتاز ساختم والحق بنده شائسته قابل تربیت است روز سه‌شنبه دوازدهم بشکار رفته دو نیله گاو ماده را به بندوق زدم چون ازین منزل شکار دور بود روز دوشنبه چهار و نیم کروه کوچ فرموده در موضع کید حسن فرود آمدم روز سه‌شنبه پانزدهم سه نیله گاو زدم یکی از آنها که کلان تر بود دوازده من بوزن درآمد درین روز از میرزا رستم غریب خطا گذشت ظاهرا بندوق را به نشانه سر راست کرده اول یک تیری انداز دو باز بندوق را پر میسکند چون تیرش بسیار روان بوده بندوق را بر سینه خود تکیه داده غلوله را زیر دندان می کند که درست شود و گرفتگی داشته باشد قضا را درین وقت فتیله بآتشخانه میرسد و بالای سینه جائیکه سر بندوق نهاده بود مقدار کف دست می سوزد

چنانچه ریزه‌هاے دار و در پوست و گوشت فرومی نشینند و خیلے جراحت ے شود و الم بسیار بمیرزا رسید روز یکشنبه شانزدهم چهار نیله شکار شد سه ماده نیله گاؤ و یک بوکره نیله گاؤ روز مبارک شنبه بسیر دره کوهے که آبشارے داشت و نزدیک به اُردو واقع بود رفته شد اگرچه درین ایام آب کمتر داشت اما چون دو سه روز پیشتر مجرا آب از بالا بسته بودند و نزدیک رسیدن من گذاشتند بغایت خوب میریخت ارتفاعش بست گز بوده باشد از فراز کوه جدا شده میریزد درین قسم سرراهی غنیمت است پیالهاے معتاد را برلب آب و سایه کوه خورده شب به اُردو آمدم درین روز زمیندار جیت پوری که بالتماس فرزند شاهجهان گناه او بخشیده شده بود دولت آستانبوس دریافت روز جمعه هژدهم یک نیله گاؤ کلان و یک بوکره و روز شنبه نوزدهم دو ماده شکار شد چون قراولان عرض کردند که در پرگنه حاصلپور شکار فراوانست اردوی کلان را درین منزل گذاشته روز یکشنبه بستم با جمعے از بنده‌هاے نزدیک بحاصلپور که سه کروه مسافت داشت شتافتم میرحسام الدین ولد میرجمال الدین حسین انجو که بخطاب عضد الدوله اختصاص دارد بمنصب هزاری ذات و چهارصد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت یادگار حسین قوش بیگی و یادگار تورچی را که بخدمت بنگش تعین شده اند فیل مرحمت نمودم درین تاریخ انگور حسینی بیدانه از کابل رسید بغایت تر و تازه آمده بود زبان این نیازمند درگاه ایزدی از ادای شکر نعمتهاے او قاصر است که با وجود سه ماه مسافت راه انگور کابل در دکن تازه بتازه میرسد روز دوشنبه بست و یکم سه راس نیله گاؤ خرد روز سه‌شنبه بست و دویم یک نیله گاؤ نر و سه ماده و روز کم شنبه بست سویم یک ماده شکار شد روز مبارک شنبه بست و چهارم در کنار تال حاصلپور بزم پیاله ترتیب یافت بفرزند شاهجهان و چندے از امراے عظام و بنده‌هاے خاص پیاله عنایت شد یوسف خان پسر حسین خان را که از خانزادان لائق تربیت است منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم و بفوجداری گوندوانه رخصت نمودم و بانعام خلعت و فیل سرفرازی یافت راے بهاری داس دیوان صوبه دکن بسعادت آستانبوس ممتاز گشت روز جمعه جانسپار خان را بعنایت علم سربلند ساخته اسپ و خلعت مرحمت نموده به صوبه دکن رخصت فرمودم امروز بندوق نمایانی انداختم قضارا در درون دولت خانه و رخت کهرنی واقع شده بود قریشه آمده بر سر شاخ بلندی نشست دهمین میانه سینه اش بنظر درمی آمد بندوق را بر دست گرفته درمیان سینه او زدم و از جائیکه ایستاده بودم تا سر شاخ بست و دو گز بود روز شنبه بست و ششم قریب بدو کروه کوچ کرده در موضع کمال پور منزل شد یک نیله درین روز به بندوق زدم رستم خان که از بنده‌هاے عمده فرزند

شاهجهان ست واز برهان پور با جمعی از بندهاے درگاه بر سرزمینداران گونڈوانه تعین نموده بود رسید بوده زنجیر فیل و یک لک وبست هزار روپیه پیشکش گرفته درین تاریخ آستانبوس رسید زاهد ولد شجاعت خان بمنصب هزار بذات وچهار صد سوار از اصل واضافه سرفراز شد روز یکشنبه بست وهفتم شکار باز وجره کردم روز دوشنبه نیله گاو کلان و یک بوکره شکار شد نیله دوازده من ونیم بوزن در آمد روز سه شنبه بست ونهم یک نیله شکار شد بهلول میانه واله یار کوکه از خدمت گونڈوانه آمده سعادت ملازمت دریافت بهلول خان پسر حسن میانه است ومیانه الوشی است از افغانان در مبادی حال حسن نوکر صادق خان بود اما نوکر بادشاه شناس وآخر در سلک بندهاے بادشاهی انتظام یافت ودر خدمت دکن فوت شد بعد از وپسرانش بمناصب سرفراز گشتند اگرچه هشت پسر داشت اما دو پسرش هردو بجوهر شمشیر روشناس آمدند برادر کلان در آغاز جوانی ودلیعت حیات سپرد بهلول رفته رفته بمنصب هزاری سربلندی یافت درین وقت فرزند شاهجهان به برهان پور رسیده او را قابل تربیت دانسته بمنصب هزار وپانصدی ذات وهزار سوار امیدوار ساخت وچون تاحال مرا ملازمت نکرده بود وبسیار آرزوی آستانبوس داشت بدرگاه طلب فرمودم بے تکلف خوب خانزادی است همچنانکه باطنش بحسن شجاعت آراستگی دارد ظاهرش هم خالی از نمودی نیست منصبی که فرزند شاهجهان تجویز نموده بود بالتماس او مرحمت شد وبخطاب سربلندخانی سرفراز گشت اله یار کوکه نیز جوان مردانه وبنده لائق تربیت است او را بخدمت مناسب وحسیان یافته بدرگاه طلب فرمودم روز کم شنبه غره ماه آذر بشکار رفته یک نیله گاو به بندوق زدم درین تاریخ واقعات کشمیر بعرض میرسد که در خانه ابریشم فروشی دو دختر دندان دار بوجود آمده که پشت تاکمر بهم متصل بود اما سر ودست وپاے هرکدام جدا اندک زمانے زنده بوده فوت شدند روز مبارک شنبه دویم در کنار تالے که دیده شده بود بزم پیاله ترتیب یافت لشکر خان را خلعت وفیل مرحمت نموده بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساختم منصبا از اصل واضافه دو هزار وپانصد بذات وهزار وپانصد سوار حکم شد بوکلاے عادلخان مهر کوکب طالع که هرکدام بوزن پانصد مهر دستوری میشود انعام شد بسربلندخان اسپ وخلعت عنایت نمودم چون از اله یار کوکه هم خدمات شایسته وترددات پسندیده بوقوع آمده بود بخطاب همت خانی سرفراز گشته خلعت مرحمت شد روز جمعه سه چهار کروه ویکپاؤ کوچ نموده پرگنه دکنان محل نزول رایات اقبال گشت روز شنبه نیز چهار کروه ویک پاؤ کوچ نموده در قصبه دهار منزل شد دهار از شهرهاے قدیم است وراجه بهوج که از راجهاے معتبر هندوستان است درین شهر مے بود واز عهد او هزار سال گذشته در زمان سلاطین ماله نیز مدتها حاکم نشین بوده وقتیکه سلطان محمد تغلق بعزم تسخیر دکن مے رفت

قلعه از سنگ تراشیده بر فراز پشته اساس ساخته تا غایت نمود و صفا دارد و درون قلعه از عمارات خالی است فرمودم که طول و عرض و ارتفاعش را مساحت کنند طول درون قلعه دوازده طناب و هفت گز عرض هفت طناب و سیزده گز و عرض دیوار قلعه نوزده و نیم گز و ارتفاع تا کنگره هفده و نیم گز ظاهر شد و دور بیرون قلعه پنجاه و پنج طناب بود عمید شه غوری مخاطب به دلاور خان که در زمان سلطان محمد پسر سلطان فیروز پادشاه دهلی حکومت ولایت مالوه باستقلال داشت و بمعموره بیرون قلعه مسجد جامعے بنا نهاده در مقابل در مسجد میل آهنی مربع نصب کرده بود چون سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را متصرف در آورد خواست که این میل را بگجرات نقل نماید کارفرمایان در وقت فرود آوردن احتیاط نکردند و بر زمین افتاده دو پاره شد یکے ازان هفت و نیم گز و دیگرے چهار گز و یک پاؤ و دورش یک گز و یکسه پاؤ است چون درینجا ضائع افتاده بود حکم کردم که لخت کلان را باگره برده در صحن روضه حضرت عرش آشیانی نصب کنند که شبها چراغ بر بالاے آن میسوخته باشند مسجد مذکور دو در دارد و بر پیش طاق یک در فقره از نثر بر لوح سنگی نقش کرده اند مضمون آنکه عمید شه غوری در سنه سبعین و ثمانمائه این مسجد را اساس نهاده و بر پیش طاق دیگر قصیده نوشته اند که این چند بیت ازانجاست۔

خدایگان زمان کوکب سپهر جلال	مدار اهل زمین آفتاب اوج کمال
معین و ناصر دین نبی دلاور خان	که برگزیده خداوند ایزد متعال
	گذشته بود ز تاریخ هشتصد هفتاد
پناه پشت شریعت عمید شه داود	کسا فتخار کند بر او زان حمیده خصال
بشهر دهار بنا کرد مسجد جامع	بوقت سعد خجسته بروز فرخ فال
که شد تمام ز اقبال در گه آمال	

چون دلاور خان ودیعت حیات سپرد در انوقت هندوستان پادشاه باستقلال نداشت و ایام هرج و مرج بود هوشنگ پسر دلاور خان که جوان رشید و صاحب همت بود قابو دانسته بر سریر سلطنت مالوه جلوس نمود بعد از فوت او بحسب تقدیر سلطنت بمحمود خلجی پسر خان جهان که وزیر هوشنگ بود منتقل شد و از و بپسرش غیاث الدین رسید و بعد ازان به ناصر الدین پسر غیاث الدین که پدر را زهر داده بر مسند نشست نامی نشست و از و بفرزندش محمود انتقال یافت و سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسله سلاطین مالوه بمحمود مذکور منتهی شد روز دوشنبه ششم بشکار رفته یک نیله گاو ماده را به بندوق زدم بمیرزا شرف الدین حسین کاشغری فیلے عنایت نموده بخدمت صوبه بنگش رخصت نمودم باد دارام خنجر مرصع و مهر صد توله و بیست هزار درب انعام شد روز سه شنبه هفتم در تال دهار یک مرغابی به بندوق زدم تا آنکه همین سر و منقارش بنظر در می آمد و باقی تنه اش در آب نهان بود بقیاس و قرینه میان ششش زدم و بیک زخم تمام شد مرغابی از عالم نهنگ

جانوریست و در اکثر آبهاے ہندوستان می باشد و لغایت کلان مے شود این چندان کلان نبود مگر مچھ دیده شد که ہشت گز طول و یک گز عرض داشته روز یکشنبه چهار و نیم کروه کوچ کرده سعد اپور منزل شد درین موضع رودخانه ایست که ناصرالدین خلجی بالاے آن راپل بسته و نشیمنها ساخته است از عالم کالیاده جائے است و بهر دو از بناهاے و اثرهاے اوست اگرچه عمارتش قابل تعریف نیست چون درمیان رودخانه ساخته شده جوئیهاے و حوضها ترتیب داده اند یک طوری بنظر درمے آمد شب فرمودم که بر دوران جوئیها و آبها چراغان کردند روز مبارک شنبه نهم بزم پیاله ترتیب یافت درین روز بفرزند شاهجهان یک قطعه لعل یک رنگ بوزن نه تانک و پنج سرخ که یک لک و بست و پنج هزار روپیه قیمت داشت باد و مروارید انعام شد و این لعلے ست که در زمان ولادت من حضرت مریم مکانی والده حضرت عرش آشیانی برسم رونما بمن التفات نموده بودند و سالها در سرپیچ خاصه آنحضرت بود و بعد از ایشان من هم تبرکا خود در سرپیچ میداشتم قطع نظر از مالیت و نفاست چون بحسب شگون برین دولت ابد مقرون مبارک و همایون آمده بآن فرزند مرحمت شد مبارز خان را بمنصب هزار و پانصد بذات و سوار از اصل و اضافه سربلند ساخته بفوجداری سرکار میوات تعیین فرمودم بانعام خلعت و شمشیر و فیل ممتاز گشت همت خان ولد رستم خان شمشیر مرحمت شد کمال خان قراول که از خدمتگاران قدیم است و همیشه در شکارها حاضرے باشد خطاب شکار خانی عنایت نمودم و او را بخدمت صوبه دکن تعیین شد و بانعام خلعت و فیل و باد پایان عراقی سرفرازی یافت و خنجر زرنشان خاصه مصحوب او بسپه سالار خانخانان اتالیق مرحمت شد روز جمعه دهم مقام فرمودم روز شنبه یازدهم چهار کروه پاؤکم کوچ نموده در موضع حلوت نزول اقبال افتاد روز یکشنبه دوازدهم پنج کروه کوچ کرده در پرگنه مذکور منزل شد این پرگنه از زمان پدرم بجاگیر کیشو داس مارو مقرر است و در حقیقت طور وطن او شده عمارات و باغات ساخته از جمله باوسے در سر راه اساس نهاده بغایت خوش طرح و اندام بخاطر رسید که اگر در جائے باوسے در سر راه ساخته شود همین طرح باید فرمود که بسازند اما اقلاً دو برابر این باید ساخت روز دوشنبه سیزدهم بشکار رفته یک نیله گاؤ به بندوق زدم از تاریخے که فیل نور بخت بفیل خانه خاصه آمده حکم است که در دولتخانه خاص و عام می بسته باشد چون از حیوانات فیل را با آب الفت تمام است باوجود زمستان و سردی هوا از در آمدن آب محظوظ میشود و اگر آبی نباشد که تواند بر آمد آب را از مشک بخرطوم گرفته بر بدن خود میریزد بخاطر رسید که هرچند فیل از آب محظوظ است و بالطبع بآن مجبور اما یقین که در زمستان از آب سرد متاثر خواهد بود فرمودم که آب را شیر گرم کرده در خرطوم او میریخته باشند روزهاے دیگر که آب سرد بر خود میریخت اثر رعشه و لرزه

بروظاهری شد واز آب گرم بخلاف آن آسوده و محظوظ میگشت واین تصرف خاصهٔ مست روز سه شنبه چهاردهم شش کروه کوچ کرده در مقام سیلگڈه منزل شد روز کم شنبه پانزدهم از دریاے مهی گذشته نزدیک رام گڈه منزل گشت شش کروه کوچ واقع شد روز مبارک شنبه شانزدهم مقام نموده درسرآبشاری که قریب باروو واقع است بزم پیاله ترتیب یافت سربلند خان را العنایت علم ممتاز ساخته وفیل بخشیده بخدمت صوبه دکن رخصت فرمودم ومنصب او از اصل واضافه هزار وپانصد ذات وهزار دوصد سوار حکم شد. راجه بهیم نرائن زمیندار گڈهه که بمنصب هزاری سرفراز است رخصت جاگیر یافت راجه بهوجو زمیندار بگلانه را بمنصب چهار هزاری سربلند ساخته بوطن اورخصت فرمودم وحکم شدکه چون بملک خود برسد پسرکلان را که جانشین اوست بدرگاه فرستدکه درخدمت حضوری بوده باشد حاجی بلوچ که سردار قراولانست ونسبت سبقت و بندگی قدیم دارد بخطاب بلوچ خانی سرفراز گشت روز جمعه هفدهم پنج کروه کوچ نموده درموضع دهاوله نزول فرمودم روز شنبه هژدهم که عید قربان بود بعداز فراغ قربانی ولوازم آن سه کروه ویکپاؤ کوچ نموده درکنار تال موضع ناگور منزل شد روز یکشنبه نوزدهم قریب پنجکروه مسافت طے نموده درکنار تال موضع سمریه رایات اقبال برافراخت روز دوشنبه بستم چهار کروه ویکپاؤ کوچ نموده پرگنه دوحد محل نزول رایات جلال گشت این پرگنه سرحد است میان ولایت مالوه وملک گجرات تا از بدنور عبور واقع شد تمام راه جنگل وانبوهی درخت وزمین سنگ لاخ بود روز سه شنبه بست ویکم مقام کردم روزکم شنبه بست ودویم پنج کروه ویکپاؤ کوچ نموده درموضع رنیاؤ نزول نمودم روز مبارک شنبه بست وسویم مقام نموده درکنار تال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب یافت روز جمعه بست وچهارم دونیم کروه کوچ نموده درموضع جالوت رایات اقبال برافراشت درین منزل بازیگران ملک کرناٹک آمده فنون بازی خود نمودند یکے ازانها زنجیر آهنی را که پنج ونیم گز طول ویک سیر و دودام وزن داشت یکسر آنرا درحلق نهاده آهسته آهسته تمام را بمدد آب فرو برد وساعتے درشکم او بود بعدازان برآورد روز شنبه بست وپنجم مقام شد روز یکشنبه بست وششم پنج کروه کوچ نموده بموضع ینهده فرود آمدم روز دوشنبه بست وهفتم نیز پنج کروه کوچ کرده درکنار تالابی نزول فرمودم روز سه شنبه بست وهشتم چهار کروه پاؤکم کوچ نموده نزدیک بقصبه صحرا درکنار تال ورود رایات اقبال اتفاق افتاد گل نیلوفر را که بزبان هندی کمودنی گویند به سه رنگ میشود سفید وکبود وسرخ پیش ازین کبود وسفید دیده شدا اما سرخ تاحال بنظر در نیامده بود درین تال سرخ گل تازه دسبز رنگ مشاهده شد بے تکلف گلیست بغایت نادر و لطیف چنانچه گفته اند ٭

ز سرخی و تری خواهد چکیدن

گل کنول از کمودنی کلان تر می باشد رنگش سرخ چهره است و من در کشمیر کنول صد برگ هم بسیار دیده ام و مقرر است که
کنول روز می شگفد و شب غنچه میشود و کمودنی بخلاف آن روز غنچه میگردد و شب میشگفد و زنبور سیاه که اهل هند آنرا بهونرا
میگویند همیشه برین گلهای نشیند و بجهت خوردن شیره که درمیان این هر دو گلست بدرون میرود و بسیار چنین واقع میشود که
گل کنول غنچه میگردد و تمام شب بهونرا دران غنچه میماند و همین طور در گل کمودنی هم بعد از شگفتن از میان برآمده پرواز میکند و
چون زنبور سیاه ملازم دایمی این گلهاست شعرای هند آنرا چون بلبل عاشق گل اعتبار نموده مضامین عالی در سلک نظم
کشیده اند از جمله تان سین کلاونت که در خدمت پدرم بی نظیر زمان خود بوده بلکه در هیچ عهد و قرن مثل او نگذشته
در یکی از نقشهای روی جوانرا بآفتاب و چشم کشودن او را بشگفتن گل کنول و برآمدن بهونرا از میان آن تشبیه داده
و در جای دیگر بگوشه چشم نگریستن محبوب را بحرکت گل کنول در هنگام نشستن بهونرا نسبت کرده درین منزل انجیر
از احمدآباد رسید اگرچه انجیر برهانپور هم شیرین و بالیده می شود اما این انجیر کم دانه و شیرین تر است ده دوازده بهتر توان
گفت روز کم شنبه بست و نهم و مبارک شنبه سیم مقام شد درین منزل سرفراز خان از احمدآباد آمده سعادت
آستانبوس دریافت از پیشکشهای او تسبیح مرواریدی که به یازده هزار روپیه خریده بود با دو فیل و دو اسپ و
هفت راس گاو دهل و چند تغور پارچه گجراتی مقبول افتاد تتمه را باو بخشیدم سرفراز خان نبیره مصاحب بیگ است که
از امرای حضرت جنت آشیانی بود حضرت عرش آشیانی او را بنام جدش مصاحب بیگ میخواندند و من در آغاز جلوس
منصب او را افزوده بصوبه گجرات تعین فرمودم چون نسبت خانه زادی موروثی باین درگاه داشت و در خدمت صوبه
گجرات هم خود را نغزک ظاهر ساخت لایق تربیت دانسته بخطاب سرفراز خانی در عالم سربلند گردانیدم و منصب او
بدو هزاری ذات و هزار سوار رسیده روز جمعه غره دیماه چهار کروه و پاو کم کوچ نموده درکنار تال جهسو دنزول فرمودم درین
منزل رای مان سردار پیاده های خدمتیه ماهی رو هو شکار کرده آورد و چون طبعم بگوشت ماهی رغبت تمام دارد خصوصا
بماهی روهو که بهترین اقسام ماهی هندوستانست و از تاریخ عبور کاتی چندتا حال که یازده ماه گذشته با وجود نهایت
تفحص بهم نرسیده بود امروز بدست آمد بغایت محظوظ شدم و اسپی برای مان عنایت فرمودم اگرچه پرگنه دوحد داخل
سرحد گجراتست غالبا ازین منزل در همه چیز اختلاف صریح ظاهر می شود صحرا و زمین نوعی دیگر مردم بوضعی دیگر زبانها

بروش دیگر جنگلی که درین راه بنظر در آمد درخت میوه دار مثل انبه وکهرنی و تمر هندی داشت و مدار محافظت زراعت بر خار بست
زقوم است مزارعان بر دور مزرعه خویش زقوم نشانیده هر کدام قطعه زمین خود را جدا ساخته اند و درمیان کوچه
راه تنگ بجهت آمد و شد گذاشته اند چون تمام این ملک ریگ بوم است باندک تردد و ازدحامی که واقع شود چندان گرد
وغبار بهم میرسد که چهره آدم بدشواری بنظر در می آید بخاطر رسید که احمدآباد را بعد ازین گردآباد باید گفت نه احمدآباد روز شنبه
دویم چهار کروه پاؤکم کوچ کرده درکناره دریای مهی منزل شد روز یکشنبه سویم باز چهار کروه پاؤکم کوچ نموده در موضع
بردله نزول نمودم درین منزل جمعی از منصبداران که بخدمت صوبه گجرات تعین بودند سعادت آستانبوس دریافته روز
دوشنبه چهارم پنجکروه کوچ کرده چترسیا نزول رایات اجلال اتفاق افتاد روز سه شنبه پنجم پنج و نیم کروه مسافت طی نموده در پرگنه
موندہ رایات اقبال برافراشت درین روز سه نیله گاؤ شکار شد یکی از همه کلان تر بود سیزده من و ده سیر بوزن درآمد روز
کم شنبه ششم شش کروه کوچ فرموده در پرگنه نیلاؤ منزل شد و از میان قصبه گذشته سوای یک هزار و پانصد روپیه نثار
کردم روز مبارکشنبه هفتم شش و نیم کروه کوچ نموده در پرگنه نیلاب نزول فرمودم در ملک گجرات کلان تر ازین پرگنه
نیست هفت لک روپیه که بست و سه هزار تومان رایج عراق باشد حاصل دارد و معموره قصبه مذکور هم خیلکی است در وقت
آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه نثار کردم همگی همت مصروف بران ست که بهر بهانه فیضی بخلق خدا برسد چون مدار
سواری مردم این ملک به عرابه است مراهم میل سواری عرابه شد تا دو کروه بر عرابه نشستم اما از گرد و غبار بسیار آزار
کشیدم بعد ازان تا آخر منزل بر اسپ سواری کردم در اثنای راه مقرب خان از احمدآباد رسیده سعادت ملازمت
دریافت و یک دانه مروارید که بسی هزار روپیه خریده بود پیشکش گذرانید روز جمعه هشتم شش کروه و نیم کوچ نموده ساحل
دریای شور محل نزول بارگاه اقبال گشت ٭ کهنبایت از بندرهای قدیم است بقول برهمنان چندین هزار سال
از بنای این گذشته در ابتدا نامش ترنباوتی بوده و راجه ترنبک کنوار حکومت این ملک داشته اگر تفصیل احوال
راجه مذکور بشرحی که برهمنان میگویند نوشته شود بطول میکشد مجملاً چون نوبت ریاست براجه ابهی کمار که از نبایر او بوده
میرسد بتقضای آسمانی بلای درین شهر نازل می شود چندان گرد و خاک میریزد که تمام منازل و عمارات شهر در زیر
این خاک پنهان میگردد و بنیاد حیات بسیاری از مردم زیر و زبر میگردد و دغا تیا پیش از نزول بلا بتی که راجه آنرا پرستش
میکرد بخوابش آمده ازین حادثه آگاه میسازد و راجه با عیال خود بجهازه در می آید و آن بت را با ستونی که در پس بت بجهت تکیه

داشته بودند باخود همراه میبرد قضا را جهازهم از طوفان بلا مے شکند چون مدت حیات راجه باقی بود بمدد همان ستون کشتی دو دوش بساحل سلامت میرسد و باز اراده تعمیر این شهر می نماید و آن ستون را بجهت علامت آبادانی و فراهم آمدن … هم نصب میکند چون بزبان هندی ستون را استهنب و کهنب هر دو میگویند باین نسبت استهنب نگری و کهنباوتی می گویند وگاه بمناسبت نامش تربناوتی نیز می گفتند و کهنباوتی رفته رفته بکثرت استعمال کهنبایت شد واین بندر از اعظم بنادر هندوستان است و متصل بخوری از خورهاے دریاے عمان واقع شده عرض خور هفت کروه وطول قریب چهل کروه تخمیناً مقرر کرده اند جهاز بدرون خور درنمی آید و در بندر گوکه که از توابع کهنبایت است و نزدیک بدریا واقع گشته لنگر می کنند و از انجا اسباب را بغراب ها انداخته به بندر کهنبایت مے آرند و همین طور در وقت پر ساختن جهاز اسباب را در غراب ها کرده می برند و بجهاز در می آرند پیش از ورود موکب منصور چند غراب از بنادر فرنگ در کهنبایت آمده خرید و فروخت نموده اراده مراجعت داشتند روز یکشنبه دهم غراب ها را آراسته بنظر در آوردند در خصت گرفته متوجه مقصد شدند روز دوشنبه یازدهم من خود بر غراب نشسته تخمیناً یک کروه برروے آب سیر کردم روز سه شنبه دوازدهم بشکار یوز رفته دو آهو گیرانیده شد روز کم شنبه سیزدهم به تماشاے تال تارنگ سر سوار شده از میان راسته و بازار گذشتم و قریب به پنج هزار روپیه نثار کردم در زمان حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه کلیان راے متصدی بندر مذکور بحکم آنحضرت حصاری پخته از خشت و آهک بر دور شهر ساخته و سوداگر بسیار از اطراف آمده درین شهر توطن گزیده اند و خانه ها بصفا و منازل نیک اساس نهاده و مرفه الحال روزگار بسر میبرند بازارش اگرچه مختصر است غایتاً پاکیزه و پر جمعیت و کثرت است در زمان سلاطین گجرات تمغاے این بندر بمبلغ کلے بوده و الحال درین دولت حکم است که از چهل یک زیاده نگیرند در دیگر بنادر عشور گویان ده یک و هشت یک میگیرند و انواع تکالیف و مزاحمت بتجار و مترددین میرسانند و در جده که بندر مکه است چار یک می گیرند بلکه بیشتر هم و ازینجا قیاس می باید نمود که تمغاے بنادر گجرات در زمان حکام سابق چه مبلغ بوده و لله الحمد که این نیاز مند درگاه ایزدی توفیق بخشایش تمغاے کل ممالک محروسه که از حساب و شمار بیرون است یافته و نام این تمغا از قلمرو من افتاده ٭ درینولا حکم شد که تنکه طلا و نقره ده بست وزن مهر و روپیه معمول سکه کنند سکه تنکه طلا یک طرف لفظ (جهانگیر شاهی ۱۰۲۷) و جانب دیگر (ضرب کهنبایت سنه ۱۲ جلوس) مقرر شد و سکه تنکه نقره یکرو در میان تنکه لفظ (جهانگیر شاهی ۱۰۲۷) و بر دور این مصرع —

بزر این سکه زد شاه جهانگیر ظفر پرتو

وبروے دیگر درمیان ٹنکہ (ضرب کهنبایت ۱۲ جلوس) و بردور مصرع دویم -

پس از فتح دکن آمد چو در گجرات از ماندو

در هیچ احدی ٹنکہ غیر از من سکه نشده و ٹنکہ طلا و نقره اختراع منست نامش ٹنکہ جهانگیری فرمودم روز مبارک شنبه چهاردهم پیشکش امانت خان متصدی بندر کهنبایت در محل نظر گذشته بمنصب او از اصل و اضافه هزار و پانصد بذات و چهارصد سوار حکم شد نورالدین قلی بمنصب سه هزار بذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت روز جمعه پانزدهم برفیل نوربخت سوار شده براسپ دوانیدم بغایت خوب دوید در وقت نگاهداشتن هم خوب استاد این مرتبه سویم است که من خود سوار می شوم روز شنبه شانزدهم راداس ولد جیسنگه بمنصب هزار و پانصد بذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد روز یکشنبه هفتدهم بداراب خان و امانت خان و سید بایزید بارهه فیل عنایت شد درین چند روز که ساحل دریاے شور معسکر اقبال بود از سوداگر و اهل حرفه و ارباب استحقاق و سائر متوطنان بندر کهنبایت را بنظر در آورده فراخور حال هرکس خلعت و اسپ و خرچی و مدد معاش مرحمت فرمودم دهم درین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه عالم و فرزندان شیخ محمد غوث و شیخ حیدر نبیره میان وجیه الدین و دیگر مشایخ که در احمدآباد توطن دارند باستقبال آمده ملازمت نمودند و چون غرض تماشاے دریا و مد و جزر آب بود ده روز مقام نموده روز سه شنبه نوزدهم رایات عزیمت بصوب احمدآباد برافراشت بهترین اقسام ماهی که درینجا بهم میرسد نامش عربیت و ماهی گیران مکرر بجهت من گرفته آوردند بے تکلف نسبت دیگر اقسام ماهی که درین ملک میشود لذیذتر و بهتر است اما بلذت ماهی رهو نیست ده نه بلکه ده هشت توان گفت و از غذاها که مخصوص اهل گجرات است کهچڑی باجره است و آنرا لذیذه نیز میگویند از اقسام ریزه غله آنست و این غله غیر از هندوستان در دیار دیگر نمی شود و نسبت بسایر بلاد هند در گجرات بیشتر است و از اکثر حبوبات ارزان تر چون هرگز نخورده بودم فرمودم که تیار ساخته آوردند خالی از لذتے نیست مرا خوش آمد حکم کردم که در ایام صوفیانه که التزام ترک حیوانی نموده ام و طعامهاے بے گوشت می خورم اکثر ازین کهچڑی می آورده باشند روز سه شنبه مذکور شش کروه و یکپاد کوچ نموده در موضع گوساله منزل شد روز کم شنبه بستم از پرگنه بابره گذشته در کنار دریا فرود آمدم این منزل شش کروه بود روز مبارک شنبه بست و یکم مقام نموده بزم پیاله ترتیب یافت درهمین آب ماهی بسیار شکار کرده بجمیع از بندها که داخل

مجلس بودند قسمت شد روز جمعه بست و دوم چہار کروه مسافت طے نموده در موضع باریجه سعادت نزول اتفاق افتاد درین
راه دیوارها بنظر در آمد از دو نیم گز تا سه گز بعد از تحقیق معلوم شد که مردم بقصد ثواب ساخته اند که چون حمالے در راه مانده شود
بار خود بران دیوار نهاده نفسے راست سازد و باز بے مدد غیرے بفراغت بر داشته متوجه مقصد گردد و این تصرف خاصهٔ
اہل گجرات است بسیار مرا این دیوار ساختن خوش آمد فرمودم که در جمیع شہرہاے کلان ہمین دستور دیوارها از طرف
بادشاہی بسازند روز شنبه بست و سویم پنج کروه پادکم کوچ نموده کنار تال کاکریه محل نزول اردوے گیہان شکوه شد
این تال را قطب الدین محمد نبیره سلطان احمد بانی شہر احمد آباد ساخته و بر دورش زینه پایها از سنگ و آہک بسته اند و
درمیان تال باغچه مختصر و یکدست عمارت بنا نهاده و از کنار تال تا عمارت میان پل بسته اند که راه آمد و شد باشد و چون
مدتها برین گذشته اکثر ازهم ریخته و ضایع شده و جایکه قابل نشستن باشد نمانده بود درینولا که موکب اقبال بصوب احمد آباد
توجه فرمود صفی خان بخشی گجرات از سرکار بادشاہی شکست و ریخت آنرا مرمت نموده و باغچه را صفا داده عمارتی تو مشرف
بر تال و باغچه ساخت بے تکلف منزلیست بغایت مطبوع و دلنشین طرحش مرا خوش درافتاد و در ضلعے که پل واقع است
نظام الدین احمد که در زمان پدرم یک چندی بخشی گجرات بود باغے ساخته بر کنار تال مذکور درین وقت بعرض رسید که
عبد الله خان بجہت نزاعے که با عابد پسر نظام الدین احمد داشته درختہاے این باغ را بریده است و نیز شنیده
شد که در ایام حکومت خود در مجلس شراب مرد نامرادی را که خاے از طرفگی و مضحکی بوده بمجرد آنکه در مستی و بے شعوری حرفے
ناملایم از روے مطایبه گفته بے طریق شده بیکے از غلامان خود اشارت کرد که در ہمان مجلس گردنش زده است از
شنیدن این دو مقدمه خاطر عدالت آئین بغایت آشفته گشت و حکم فرمودم که دیوانیان عظام ہزار سوار دو اسپه و
سه اسپه او را موافق یک اسپه مقرر داشته تفاوت آنرا که ہفتاد لک دام میشود از محال جاگیر او وضع نمایند چون درین
منزل مزار شاه عالم بر سر راه واقع بود فاتحه خوانده گذشتم تخمیناً یک لک روپیه خرج عمارت این مقبره شده باشد
شاه عالم پسر قطب عالم است و سلسله ایشان بمخدوم جہانیان منتہی می شود و مردم این ملک را از خاص و عام غریب
اعتقادی بایشان است چنانچه می گویند که شاه عالم احیاے اموات می کرد و بعد از انکه چندین مرده را زنده ساخته
بود پدرش بر نہجے وقوف یافته مانع آمده است که دخل در کارخانهٔ الٰہی گستاخے است و شرط بندگی نیست قضا را شاه عالم
خادمے داشت و او را فرزندکی شد و بدعاے ایشان حق تعالے پسری با و کرامت فرمود چون به بست و ہفت سالگی

رسید در گذشت وآنخادم گریہ وزاری کنان بخدمت ایشان آمدہ معروض داشت کہ پسر من فوت شدہ ومرا ہمین یک فرزند بود چون بتوجہ شما حق تعالے کرامت فرمودہ بود امیدوارم کہ بدعاے شما زندہ شود شاہ عالم لحظہ متفکر گشتہ بدرون حجرہ رفتند وخادم مذکور بخدمت پسر ایشان کہ او را بسیار دوست میداشت رفتہ الحاح نمود کہ شما از شاہ التماس کنید کہ فرزند مرا زندہ سازند وپسر ایشان چون خردسال بود بدرون حجرہ درآمدہ درین باب مبالغہ میکند شاہ عالم می گوید کہ اگر راضی باشید عوض او جان بحق تسلیم کنید شاید التماس من قبول افتد واو عرض کرد کہ درانچہ رضاے شما وخواست خدا باشد عین رضاے منست شاہ عالم دستہاے پسر خود را گرفتہ از زمین برداشتہ روے سوے آسمان کردہ گفت کہ بار خدایا عوض آن بزغالہ این بزغالہ را بگیر در ساعت پسر جان بحق تسلیم کرد وشاہ او را بر بالاے پلنگ خود خوابانیدہ چادرے بر روے او پوشانید وخود از خانہ برآمدہ بآن خادم گفتہ اند کہ بخانہ برو واز پسر خود خبر بگیر شاید سکتہ کردہ باشد ومردہ باشد چون او بخانہ مے آید پسر را زندہ می بیند مجملاً در ملک گجرات این قسم حرفہاے بسیار بشاہ عالم نسبت مے کنند ومن خود از سید محمد کہ صاحب سجادہ ایشان ست وخالے از فضیلتے ومعقولیتے نیست پرسیدم کہ این حرف چہ صورت دارد گفت من ہم از پدر وجد خود ہمین طور شنیدہ ام وبتواتر رسیدہ والعلم عند اللہ اگرچہ این مقدمہ از آئین خرد دور است غایتاً چون در مردم شہرت تمام داشت بجہت غرابت نوشتہ شد ورحلت ایشان ازین سراے فانے بعالم جاودانی در سنہ ہشت صد وہشتاد واقع شدہ در زمان سلطنت سلطان محمود بیکرہ وعمارات مقبرہ ایشان از آثار تاج خان تربانی است کہ از امراے سلطان مظفر ابن محمود بودہ چون روز دوشنبہ ساعت بجہت درآمدن شہر اختیار شدہ بود روز یکشنبہ بیست وچہارم مقام فرمودم درین مقام خربزہ کاریز کہ قصبہ ایست از توابع ہرات رسید ومقرر است کہ در خراسان ہیچ جا خربزہ بخوبی کاریز نمے شود وباآنکہ یک ہزار وچہار صد کروہ مسافت داشت وقافلہ بہ پنج ماہ مے آمد بسیار درست وتازہ آمدہ وآنقدر آوردند کہ بجمیع بندہا کفایت میکند ومقارن این کونلہ از بنگالہ رسید دبا وجود ہزار کروہ مسافت اکثر تر وتازہ آمدہ چون بغایت میوہ لطیف ونازک است ہمانقدر کہ بجہت خاصگی کفایت باشد پیادہ ہاے ڈاکچوکی دست بدست میرسانند زبان از اداے شکر الٰہی قاصر است ۔

شکر نعمتہاے تو چندانکہ نعمتہاے تست

درین تاریخ امانت خان دو دندان فیل گذرانید بغایت کلان کہ یکے از آن سہ درع وہشت طسو طول وشانزدہ

طول و ضخامت داشت سه من و دو سیر بوزن در آمد که بیست و چهار و نیم من عراق باشد روز دوشنبه بیست و پنجم بعد از گذشتن شش گهڑی در ساعت مسعود و ببارکی و فرخی متوجه شهر شدم و بر فیل صورت گنج که از فیلان دوستدار منست و در صورت و سیرت تمام عیار را با آنکه مست بود چون اعتماد بر سواری خود و خوش جلوئی او داشتم سوار گشتم خلقی انبوه از مرد و زن در کوچه و بازار و در و دیوار بر آمده منتظر بودند تعریف شهر احمد آباد چنانکه شنیده شده بود بنظر در نیامد اگرچه میان راسته بازار را عریض و وسیع گرفته اند اما دکانها را در خور وسعت بازار نساخته اند عمارتش همه از چوب است و ستون دکانها باریک و زبون و کوچه بازار پر گرد و غبار را از تال کاکریه تا درون ارک که باصطلاح این ملک بدر گویند نثار کنان شتافتم و بدر یعنی ببارک است منازل سلاطین گجرات که در درون بدر واقع بود درین پنجاه و شش سال خراب شده و اثرے از آنها نمانده اما جمعے از بندهاے ما که بحکومت این ملک تعین بودند عمارات ساخته اند درین ولا که از ماندو متوجه احمد آباد شدم مقرب خان منازل قدیم را از سر نو تعمیر نموده نشیمنهاے دیگر که ضروری بود مثل جهروکه درشن عام و خاص وغیره ترتیب داد چون امروز روز مبارک وزن فرزند شاهجهان بود برسم معهود او را بطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بیست و هفتم از مولد مسعود او بخرمی و نشاط آغاز شد امید که حضرت واهب العطایا او را باین نیازمند درگاه خود ارزانی دارد و از عمر و دولت خود برخوردار کناد همدرین روز ولایت گجرات را بجاگیر آن فرزند مرحمت فرمودم از قلعه ماندو تا بندر کهنبایت براهی که آمدیم یک صد و بیست و چهار کروه است بیست و هشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کهنبایت تا ده روز مقام اتفاق افتاد و از انجا تا شهر احمد آباد بیست و یک کروه بود به پنج کوچ و دو مقام طے شد مجملاً از ماندو تا کهنبایت و از کهنبایت تا احمد آباد بشرحے که گذارش یافت یک صد و چهل و پنج کروه مسافت بدو ماه و پانزده روز آمدیم در مدت مذکور سی و سه کوچ و چهل و دو مقام شد روز سه شنبه بیست و ششم بمسجد جامع که در میان بازار واقعست رفته بجمعے از فقرا که درانجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه بدست خود خیرات کردم این مسجد از آثار سلطان احمد بانی شهر احمد آباد است مشتمل بر سه در و در هر طرف بازاری و مقابل دریکه بجانب مشرق واقع شده مقبره سلطان احمد مذکور است و درآن گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و قطب الدین نبیره او آسوده اند طول صحن مسجد غیر از مقصوره یک صد و سه درعست و عرض هشتاد و نه درع دبه دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار درع و سه پاؤ فرش صحن از خشت تراشیده و ستونهاے ایوان از سنگ سرخشت و مقصوره مشتمل است بر سیصد و پنجاه و چهار ستون و بالاے ستونها گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج درع و عرض

سے وہفت ذرع است و فرش مقصورہ و محراب و ممبر از سنگ مرمر ترتیب یافتہ است و بر دو بازوے پیشطاق دو مینا پرکار از سنگ تراشیدہ مشتمل بر سہ آشیانہ در غایت اندام نقاشے و نگارے کردہ اند و بجانب دست راست ممبر متصل بکنج مقصورہ شاہ نشینے جدا کردہ اند و از میان ستونہا بہ تختہ سنگ پوشیدہ اند و دور آن را تا سقف مقصورہ بہ پنجرہ سنگ نشانیدہ اند غرض آنکہ چون پادشاہ بنماز جمعہ و عید حاضر شود با جمعے از مخصوصان و مقربان خود بران بالا رفتہ اداے صلوٰۃ نماید و آنرا باصطلاح این ملک ملوکخانہ گویند و ہمانا کہ این تصرف و احتیاط بجہت ہجوم عام شدہ باشد و الحق این مسجد بناے ایست بغایت عالی روز یکشنبہ بست و ہفتم بخانقاہ شیخ وجیہ الدین کہ نزدیک بدولتخانہ بود رفتہ بر سر مزار ایشان کہ در صحن خانقاہ واقع است فاتحہ خواندہ شد این خانقاہ را صادق خان کہ از امراے عمدہ پدرم بود ساختہ است شیخ از خلفاے شیخ محمد غوث است اما خلیفہ کہ مرشد بخلافت او مباہات کند و ارادت ایشان برہانی ست روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث و شیخ وجیہ الدین بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشت پیش ازین سے سال درین شہر ودیعت حیات سپردہ بعد ازان شیخ عبداللہ بوصیت پدر بر مسند ارشاد نشستہ بغایت درویشی مرتاض بود چون مشار الیہ بجوار رحمت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسداللہ جانشین گشت و ہمدران زودی بعالم بقا شتافت و بعد از و برادرش شیخ حیدر صاحب سجادہ شدہ و فی الحال در قید حیات است و بر سر مزار جد و آبای خود بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان مشغول و اثر صلاح از ناصیہ روزگارش ظاہر چون عرس شیخ وجیہ الدین درمیان بود یکہزار و پانصد روپیہ بجہت خرچ عرس بشیخ حیدر عنایت شد یکہزار و پانصد روپیہ دیگر بجمعے از فقرا کہ در خانقاہ ایشان حاضر بودند بدست خود خیر کردم و پانصد روپیہ بہ برادر شیخ وجیہ الدین لطف نمودم ہمچنین ہر کدام از خویشان و منسوبان ایشان در خور استحقاق خرچی و زمین مرحمت شد و بشیخ حیدر فرمودم کہ جمعے از درویشان و مستحقاق را کہ معرفتے بحال آنہا داشتہ باشد بحضور آوردہ خرچی و زمین التماس نماید روز مبارک شنبہ بیست و ہشتم بسیر رستم خان باڑی رفتہ یکہزار و پانصد روپیہ در راہ نثار کردم باڑی باصطلاح اہل ہند باغ را گویند و این باغیست کہ برادرم شاہ مراد بنام پسر خود رستم ساختہ بود و یک جشن مبارک شنبہ درین باغ کردہ بچندے از بندہ ہاے خاص پیالہا عنایت کردم و آخر روز بباغچہ حویلی شیخ سکندر کہ در جوار این باغ واقع است و انجیرش بغایت خوب رسیدہ بود رفتہ شد چون میوہ را بدست خود چیدن لذتے دیگر دارد و من تا حال انجیرے بدست خود نچیدہ بودم درین ضمن سرفرازی او ہم منظور بود بے تکلفانہ رفتم شیخ سکندر گجراتی الاصل است و خالے از معقولیتے نیست و بر احوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد و مدت ہشت نہ سال است کہ در سلک بندہا منتظم است چون فرزند شاہجہان رستم خان را کہ از عمدہ بندہ ہاے اوست بحکومت احمد آباد مقرر فرمودہ بود بالتماس آن فرزند رستم باڑی را

بمناسبت اسمے بادبخشدم درین روز راجه کلیان زمیندار ولایت ایدر سعادت آستانبوسی دریافته یک زنجیر فیل و نه اسپ پیشکش گذرانید فیل را باو بخشیدم این از زمینداران معتبر سرحد گجرات است و ملک او متصل بکوهستان رانا واقع شده و سلاطین گجرات پیوسته بر سر راجه انجا لشکر ها کشیده اند اگرچه بعضے اطاعت گونه می کرده اند و پیشکش میداده اما تا خود بدیدن هیچ کدام نرفته اند بعد از انکه حضرت عرش آشیانی فتح گجرات فرموده اند افواج منصوره بر سر او تعین شد چون خلاصی خود را منحصر در اطاعت و فرمان پذیری یافت ناگزیر بندگی و دولتخواهی اختیار نموده بسعادت آستانبوس شتافت و از ان تاریخ در سلک بنده ها منتظم است و هر کس بحکومت احمدآباد تعین می شود بدیدن او آمده در وقت کار و خدمت با جمعیت خود حاضر مے شود روز شنبه غره ماه بهمن سنه ۱۲ چندرسین که از عمده زمینداران این ملک است دولت آستانبوس دریافته نه اسپ پیشکش گذرانید روز یکشنبه دوم براجه کلیان زمیندار ایدر و لسید مصطفے و میر فاضل فیل عنایت شد دوشنبه لشکار باز جره سوار شده قریب به پانصد روپیه در راه نثار کردم درین تاریخ ناشپاتی از بدخشان رسید روز مبارک شنبه ششم بسیر باغ فتح که در موضع سیر خیز واقعست شتافته یکهزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم چون مزار شیخ احمد کهتو[1] بر سر راه واقع بود نخست بدانجا رفته فاتحه خوانده شد کهتو نام قصبه ایست از سرکار ناگور و مولد شیخ از انجا است شیخ در عهد سلطان احمد که بانی شهر احمدآباد بوده اند و سلطان احمد با ایشان ارادت و اخلاص تمام داشت و مردم این ملک را باو غریب اعتقاد است ایشان را از اولیاے کبار می دانند و در هر شب جمعه خلق انبوه از وضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر مے شوند سلطان محمد پسر سلطان احمد مذکور عمارات عالے از مقبره و مسجد و خانقاه بر سر مزار ایشان بنا نهاده و متصل بمقبره در ضلع جنوب تالی کلان ساخته و دور آن را بسنگ و آهک ریخته بر آورده و اتمام این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمود مذکور شده مقبره چندی از سلاطین گجرات برکنار تال در طرف پاے شیخ واقع است و دران گنبد سلطان محمود بیگره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید نبیره سلطان مظفر که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند بیگره بزبان اهل گجرات بروت برگشته را گویند و سلطان محمود بروت هاے کلان برگشته داشت باین نسبت بیگره میگفته اند و متصل بمقبره ایشان گنبد خواتین آنها ست و بے تکلف مقبره شیخ بغایت عمارت عالی و جاے نفیس است و از روے قیاس تخمینا پنجلک روپیه صرف این عمارت شده باشد والله اعلم بالصواب بعد از فراغ زیارت به باغ فتح رفته شد

[1] شیخ احمد کهتو لقب جمال الدین در دهلی سال هفصد و سے و هفت بزاد از بزرگ زادگان آنجا است مرید خلیفه بابا اسحاق مغربی است نام او نصیر الدین از نیرنگی سپهر نیلی در طوفان باد از نگاه خود جدا شده پس از روزگارے بخدمت بابا اسحاق مغربی سعادت اندوخت و دانش صوری و معنوی گرد آورد و در زمان سلطان احمد بگجرات رفت و خرد و بزرگ او را بدیر قتند و به نیایش گری بر خاستند بس سفر عرب و عجم نموده بے بزرگان را دریافت خوابگاه میر گنج احمدآباد ۱۲ آئین اکبری

این باغ در زمینے واقع است که سپه سالار خانخانان آتالیق با نبو که خود را مظفر خان مخاطب ساخته بود جنگ صف کرده
شکست داده ازین جهت باغ فتح نام نهاده و اهل گجرات فتح باڑی می گویند و تفصیل این اجمال آنکه چون بیامن اقبال
حضرت عرش آشیانے ملک گجرات مفتوح گشت و نبو بدست افتاد و اعتماد خان بعرض رسانید که این پسر بهلیا نیست و چون از
سلطان محمود فرزند نماند و از اولاد سلاطین گجرات نیز هیچ کس نبود که بسلطنت برداریم ناگزیر صلاح وقت را منظور داشته
چنین ظاهر ساختیم که این پسر محمود است و سلطان مظفر نام کرده بسلطنت برداشتیم و مردم بنا بر ضرورت قبول این معنے
کردند چون آنحضرت قول اعتماد خان را درین سواد معتبر میدانستند او را بوجود سے نهادند و مدتها در میان خواصان
خدمت میکرد و توجه بحال او می فرمودند بنا برین از فتحپور گریخته بگجرات آمده چند سال در پناه زمینداران روزگار بسر برد تا آنکه
شهاب الدین احمد خان را از حکومت گجرات معزول ساخته اعتماد خان را بجاے او تعیین فرمودند جمعی از نوکران شهاب الدین
خان که دل نهاد گجرات بودند از وجدائی گزیده بامید نوکری اعتماد خان در احمد آباد ماندند بعد ازان که اعتماد خان بشهر در آمد
بدو رجوع آورده اقبالے از جانب او نیافتند نه روے رفتن نزد شهاب الدین خان داشتند نه راے ماندن در
احمد آباد چون از همه جهت ناامیدی دست داد چاره کار منحصر بران دیدند که خود را بنبو رسانیده او را دستاویز فتنه و فساد
سازند باین عزیمت ششصد هفتصد سوار ازان جماعت نزد نبو رفته او را با لوبند کاتهی که نبو در پناه او بود برداشته متوجه
احمد آباد شدند و تا رسیدن بحوالی شهر بسیارے از بیدولتان واقع طلب باو پیوستند و قریب بهزار سوار از مغول و اهل
گجرات جمع شدند چون اعتماد خان ازین سانحه وقوف یافت شیر خان نام پسر خود را در شهر گذاشته خود بطلب شهاب خان که متوجه
درگاه شده بود شتافت تا بامداد او تسکین این شورش دهد با آنکه اکثر از مردم خوب ازو جدا شده بودند از نقوش پیشانی بازماندها نیز
حرف بیوفائی میخواندند ناچار برفاقت اعتماد خان عطف عنان نموده قضارا پیشتر از رسیدن اینها نبو در حصار احمد آباد در آمده بود
و دولتخواهان در سواد شهر بترتیب صفوف پرداختند و مفسدان از قلعه بر آمده بعرصه کارزار شتافتند و چون فوج اهل ادبار نمودار شد آنچه
از نوکران شهاب خان بازمانده بودند همه بیکبار راه بیحقیقتی سپرده بغنیم پیوستند و شهاب خان شکست خورده بصوب پٹن که در تصرف
بندهاے بادشاهی بود شتافت حشم و بنگاه او بغارت رفت و نبو این مفسدان منصبها و خطابها داده بر سر قطب الدین محمد خان
که در پرگنه برودہ بود رفت و نوکران مشار الیه نیز بروش نوکران شهاب خان طریق بیوفائی سپرده جدائی اختیار نمودند چنانچه شرح
این وقایع در اکبرنامه بتفصیل مسطور است آخر قطب الدین محمد خان را قول داده بدرجه شهادت رسانید و مال و اموال او که در برابر

خزانه مردمی باشوکتے بود تاراج ساخته رفت و قریب چهل و پنج هزار سوار در اندک مدت برگرد او فراهم آمدند چون صورت وقعه
بعرض حضرت عرش آشیانی رسید میرزا خان خلف بیرم خان را با جمعی از بهادران رزم جوے بسر او تعیین فرمودند در روزی که
میرزا خان بحوالی شهر رسید و صفوف اقبال آراسته غنیم هشت نه هزار سوار داشت و متو با سے هزار سوار در برابر آمده عساکر ادبار
اثر او را ترتیب داد بعد از قتال و جدال بسیار نسیم فتح و فیروزی بر علم دولتخواهان وزید و مظفر شکست خورده بحال تباه راه ادبار
پیش گرفت پدرم بجلدوی این فتح منصب پنجهزاری و خطاب خانخانانی و حکومت ملک گجرات بمیرزا خان عنایت نمودند باغی
که خانخانان در عرصه کارزار ساخته بر کنار دریای سابرمتی واقع است و عمارات عالی با صفه در خور آن مشرف بر دریا
بنا نهاده و اطراف باغ را دیواری از سنگ و آهک در غایت استحکام کشیده و این باغ یکصد و بیست جریب است و بی‌تکلف
سیرگاه خوشی است یقین که دو لک روپیه خرچ شده باشد مرا [illegible] را و فضا توان گفت که در تمام گجرات مثل این باغی نباشد
جشن مبارک شنبه کرده به بندهای خاص پیاله عنایت نمودم و شب در آنجا بسر برده آخرهای روز جمعه بشهر در آمدم قریب هزار
روپیه در راه نثار شد درین وقت باغبانان بعرض رسانیدند که چند درخت گل چنپه از بالای صفه که مشرف بر دریاست نوکر مقرب خان
بریده از شنیدن این حرف خاطر آزرده گشت بخود متوجه تحقیق و باز خواست شدم چون ثبوت پیوست که این فعل زشت از او سرزده
حکم فرمودم که هر دو انگشت ابهام او را قطع کردند تا موجب عبرت دیگران شود و ظاهر آنست که مقرب خان را ازین معنی اطلاعی
نبوده والا درهمان وقت بسزا میرسانید روز سه شنبه پانزدهم کوتوال شهر دزدی را گرفته آورد که پیش ازین چند دفعه او را بدزدی
گرفته هر بار عضوی از اعضایش بریده بودند مرتبه دست راست و بار دوم انگشت ابهام دست چپ و دفعه سوم گوش چپ
و نوبت چهارم پی هر دو پا و بار آخر بینی و معهذا ترک کار خود نکرده دوش بخانه کاه فروشی بدزدیدن آمده بود قضا را صاحب خانه
خبردار شده او را گرفت دزد چند زخم کارد بکاه فروش زده او را هلاک میسازد درین شور و غوغا خویشان او هجوم آورده دزد
را میگیرند فرمودم که دزد را بخویشان مقتول حواله نمایند تا او را بقصاص رسانند۔

هم در سر آن روی که در سر داری

روز یکم شنبه دوازدهم مبلغ سه هزار روپیه بعظمت خان معتقد خان سپرده شد که فردا بر سر مزار شیخ احمد کهتو رفته به فقرا و ارباب استحقاق که
در آن بقعه توطن دارند قسمت نمایند روز مبارک شنبه سیزدهم بمنزل فرزند شاهجهان رفته جشن مبارک شنبه در آنجا ترتیب یافت و جمعی از
بندهای خاص پیاله مرحمت شد و فیل سندر متهن را که در فیلان خاصه بجلدی و سبکپائی و خوش جلوی امتیاز تمام داشت به اسپ

هم خوب میدید و از فیلان اول اول بود و حضرت عرش آشیانی بغایت این را دوست میداشتند چون فرزند شاهجهان بسیار مائل بود
و مکرر التماس نمود بیچاره شده با ساز طلا از زنجیر وغیره با یک ماده فیل درین روز بآن فرزند مرحمت فرمودم و یک لک درب
و وکلاے عادل خان انعام شد درین ولا بعرض رسید که مکرم خان ولد معظم خان که صاحب صوبگی اڈیسه سرفراز است فتح ولایت
خورده کرده و راجه آنجا گریخته براج مهندره رفته است و چون از خانزادان لایق تربیت بود منصب او را از اصل و اضافه سه هزاری ذات
و دو هزار سوار حکم فرمودم و بعنایت نقاره و اسپ و خلعت سرفراز ساختم در میان سرحد ولایت اڈیسه و گولکنده دو زمیندار
واسطه بودند یکے راجه خورده دوم راجه مهندره و ولایت خورده خود بتصرف بندهاے درگاه درآمد بعد ازین نوبت راج مهندره
است بکرم الٰهی امیدوار است که قدم همت پیشتر هم بگذرد درین وقت عرض داشت قطب الملک بفرزند شاهجهان رسید که چون
ملک من بسرحد بادشاهی قریب شده و مرا نسبت بندگی باین درگاه است امیدوارم که بمکرم خان فرمان شود که دست تصرف
بملک من دراز نسازد و این دلیلے است بر جرأت و جلادت او که مثل قطب الملک همسایه از و در حسابست درین تاریخ اکرام خان
پسر اسلام خان به فوجداری فتحپور و نواحی آن سرفراز ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم چندر سین زمیندار هلود بخلعت و اسپ و
فیل ممتاز گشت و بلاچین قاقشال فیل عنایت شد و هم درین وقت مظفر پسر میرزا باقی ترخان سعادت آستانبوس دریافت والده
او دختر راے زمیندار کچ بود چون میرزا باقی برحمت حق پیوست و ریاست ٹھٹه بمیرزا جانی رسید از توهم میرزا جانی پناه بزمیندار مذکور
برده از طفولیت تا حال دران حدود گذرانیده درینولا که نزول موکب اقبال باحمدآباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود اگرچه
در میان مردم صحرائی نشو و نما یافته و از رسم و عادت بیگانه است غایتاً چون سلسله اینها را نسبت خدمتگارے و حقوق بندگی از
زمان حضرت صاحبقران ثانی انار الله برهانه باین دودمان عالیشان ثابت است رعایت احوال او لازم شمرده بالفعل دو هزار
روپیه خرچی و خلعت عنایت فرمودم و منصبی که درخور حال او باشد مرحمت خواهد شد شاید که در سپاهگری ها خود را خوب ظاهر سازد در روز
مبارکشنبه بیست و دوم بباغ فتح رفته سیر گل سرخ کرده شد یک تخته خوب شگفته بود درین ملک گل سرخ کمتر میشود در ینجا اینقدر
غنیمت بود شقایق زارش هم دیده شد انجیر هاے رسیده هم داشت چند انجیر بدست خود چیدم آنکه از همه کلان تر بود وزن فرمودم هفت
و نیم توله بوزن درآمد درین تاریخ هزار و پانصد خربزه کاریز که خان اعظم پیشکش فرستاده بود رسید هزار خربزه به بندهاے که در
رکاب بودند انعام شد و پانصد خربزه باهل محل و چهار روز درین باغ بعیش و کامرانی گذرانیده شب دوشنبه بیست و چهارم بشهر آمدم
ازین خربزه چندے بمشایخ احمدآباد عطا شد و باعث تعجب آنها گشت که در ملک گجرات خربزه بغایت زبون دیده میشود

از خوردن این خربزه حیران ماندند که در عالم چنین نعمتی هم بوده است روز مبارک شنبه بست و هفتم در باغچه نگینه نام که در درون دولتخانه واقع ست و آنرا یکے از سلاطین گجرات ساخته اند بزم پیاله ترتیب یافت و بنده هاسے خاص بساغرهاسے لبریز عنایت سرخوش گشتند یک تخته انگور درین باغچه به کمال رسیده بود حکم فرمودم که جمعے از بندهها که پیاله خورده اند خوشه هاسے انگور بدست خود چیده مزه سازند روز دوشنبه غره اسفندارمذ از احمدآباد کوچ فرموده رایات مراجعت بصوب مالوه برافراشت و تا دولتخانه که درکنار تال کاکریه ترتیب یافته بود نثار کنان شتافتم سه روز درین منزل مقام واقع شد روز مبارک شنبه چهارم پیشکش مقرب خان بنظر گذشت تحفه که نفاست داشته باشد و خاطر بآن رغبت کند نبود و از همین خجالت پیشکش را بفرزندان خود داده که در درون محل گذرانند از جواهر و مرصع آلات و اقمشه موازی یک لک روپیه را قبول نموده تتمه را باو بخشیدم از اسپان کچهی هم قریب بصد راس گرفته شد اما اسپ برجسته نبود که تعریف توان کرد روز جمعه پنجم شش کروه کوچ کرده برکنار دریاے احمدآباد نزول اجلال اتفاق افتاد چون فرزند شاهجهان رستم خان را که عمده بندهاسے اوست بحکومت گجرات میگذاشت بالتماس آنفرزند علم و نقاره و خلعت و خنجر مرصع عنایت فرمودم تاحال درین دولت رسم نبود که نوکر شاهزادهها علم و نقاره مرحمت شود چنانچه حضرت عرش آشیانی با کمال شفقت و مهربانی که بمن داشتند تجویز خطاب و علم و نقاره بامراے من نه فرموده بودند چون توجه و التفات من نسبت بآنفرزند نه بحدیست که در هیچ مرتبه از مراتب خاطر جوئی او را از دست توانم داد و در واقع فرزندیست شایسته و بهمه عنایتے زیبنده و در عنفوان عمر و دولت بهر جانب که روے همت نهاده آن مهم را خاطر خواه من صورت داده بهمدرین روز مقرب خان رخصت وطن یافت چون مزار قطب عالم پدر شاه عالم بخاری که در موضع بتوه واقعست بر سر راه بود خود بآنجا رفته پانصد روپیه بمقیمان آنمقام خیر کردم روز شنبه ششم در دریاے محمودآباد بکشتی نشسته شکار ماهی کرده شد برکنار آب مذکور مقبره سید مبارک بخاری واقعست که از امراے عمده گجرات بوده و این عمارت را بعد از و فرزندش سید میران ساخته و بغایت گنبدیست عالے بر دور آن حصاریست از سنگ و آهک در نهایت استحکام ترتیب یافته تخمیناً از دو لک روپیه بیشتر خرج شده باشد مقبرهاسے سلاطین گجرات که بنظر درآمده هیچکدام ده یک این نیست هرچند آنها صاحب ملک بوده اند و این نوکر غایتاً همت و توفیق خداداد است هزار آفرین بر فرزندی که مقبره پدر خود را چنین ساخته۔

	گز و ماند ز هستی یادگارے ✤	

روز یکشنبه مقام فرموده شکار ماهی کرده شد چهارصد ماهی بدام افتاد از انجمله یک ماهی بے پولک بنظر درآمد که آن را سنگ ماهی گویند شکمش بغایت کلان و برآمده می نمود فرمودم که درحضور چاک کردند از میانش ماهی پولک داری برآمد که تازه فرو برده بود و هنوز تغیرے در و فرفته

حکم کردم که هر دو را وزن کنند سنگ ماهی شش و نیم سیر بنظر درآمد و آنرا که فرد بزده بود قریب بدو سیر ظاهر شد روز دوشنبه هشتم چهار کروه
و یک پاؤ کوچ فرموده در موضع موده منزل شد مردم اینجا تعریف برسات گجرات میکردند قضا را شب گذشته و امروز تا چاشت جهلکے باران
شد گرد و خاک فرونشست چون این ملک ریگ بوم است یقین که در برسات گرد و خاک نباشد و گل ولاے نشود صحرا ها سبز و خرم
گردد خوب خواهد بود بهر حال نمونهٔ از برسات هم دیده شد روز سه شنبه پنج و نیم کروه کوچ نموده در کنار موضع جرسیما نزول اقبال افتاد درین
منزل خبر رسید که مانسنگه سیوڑه جان بمالکان جهنم سپرده تفصیل این اجمال آنکه سیوڑه گروهی اند از ملاحده هنود و همیشه سر و پا برهنه می باشند
جمعے موے سر و ریش و بروت مے کنند و بعضے تراشند و لباس دوخته نمی پوشند و مدار اعتقاد آنها برین است که هیچ جاندار را آزرده
نباید ساخت و طایفهٔ بانیه آنها را پیر و مرشد خود میدانند بلکه سجده و پرستش می نمایند و این سیوڑه ها دو فرقه اند یکے را تپا گویند و دیگر
کرتهل مانسنگه مذکور سردار طایفهٔ کرتهل بود و بالچند کلان گروه تپا هر دو پیوسته در خدمت حضرت عرش آشیانی می بودند چون آنحضرت شنقار
شدند و خسرو گریخت و من از پے او ایلغار کردم راے سنگه برتیه زمیندار بیکانیر که بیمن تربیت و نوازش آنحضرت بمرتبهٔ امارت رسیده بود
از مانسنگه مذکور مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرامی پرسید و آن سیاه زبان که خود را در علم نجوم و تسخیرات ماهر میگفت با وی گوید که
نهایت سلطنت ایشان تا دو سال است و آن خرف مبهوت باعتماد این سخن بیرخصت بوطن خود رفت و بعد ازان که حق جل سبحانه این
نیازمند را بکرم و لطف خود برگزیده بعنوان فتح و فیروزی بمستقر خلافت متمکن گشتم شرمنده و سرافگنده بدرگاه آمد و خاتمت احوال او در
جاے خود گذارش یافته القصه مانسنگه مذکور در همان سه چهار ماه بعلت جذام مبتلا شد و اعضایش از هم ریخت تا حال بزندگانی که مرگ
ازان بمراتب بهتر است در بیکانیر روزگار بسر می برد درینولا او را بیاد آورده حکم طلب فرمودم در اثناے راه که بدرگاه می آوردند
از غایت توهم زهر خورده جان بمالکان جهنم سپرد و هرگاه نیت این نیازمند درگاه ایزدی مصروف بر عدالت و خیر باشد یقین که هر کس که در
حق من بد اندیشه در خور نیت خود جزا یافت طایفهٔ سیوڑه در اکثر بلاد هندی باشد خاصتاً در ملک گجرات چون مدار سودا و خرید و فروخت
بر بانیانست سیوڑه بیشتر می باشد و غیر از بتخانه منازل بجهت بودن و عبادت کردن آنها ساخته اند که در حقیقت دار الفساد است زن
و دختر خود را پیش سیوڑه ها مے فرستند و اصلا حیا و ناموس درمیان نیست و انواع فساد و بیباکے از آنها بوقوع مے آید بنا برین حکم
باخراج سیوڑه ها فرمودم و فرامین باطراف فرستاده شد که هر جا سیوڑه باشد از قلمرو من برآورند روز پنجشنبه دهم بشکار رفته
دو نیله گاؤ یکے نر و یکے ماده به بندوق زدم درین روز پسر دلاورخان از پٹن که بجاگیر پدرش تنخواه بوده آمده سعادت زمین بوس
دریافت و اسپ کچهی پیشکش گذرانیده بغایت خوش شکل است و خوش سواری تا بملک گجرات درآمده ایم باین خوبی اسپ پیشکش نگذشته

نیاورده قیمتش هزار روپیه حکم شد روز مبارک شنبه یازدهم درکنار تال مذکور بزم پیاله ترتیب یافت وجمعی از بندهای درگاه را که بخدمت این صوبه تعین شده بودند مشمول عواطف ونوازش بیدریغ ساخته رخصت فرمودم ازجمله شجاعت خان عرب را بمنصب دوهزار وپانصدی بذات ودوهزار سوار از اصل واضافه سرفراز فرموده نقاره واسپ وخلعت عنایت شد وهمت خان را بمنصب هزار وپانصدی وهشتصد سوار سرفراز ساخته خلعت وفیل لطف نمودم کفایت خان که بخدمت دیوانی صوبه مذکور اختصاص دارد بهزار ودو صدی وسیصد سوار از اصل واضافه ممتاز گشت صفی خان بخشی باسپ وخلعت سرفراز شد خواجه عاقل را بمنصب هزار وپانصدی وشش صد وپنجاه سوار از اصل واضافه اختصاص بخشیده بخدمت بخشی گری احدیان تعین فرمودم وبخطاب عاقل خانی ممتاز یافت وسه هزار درب بوکیل قطب الملک که پیشکش آورده بود انعام مرحمت شد درین تاریخ فرزند شاهجهان انار وبه که از فراه بجهت او آورده بودند بنظر گذرانید که تاحال باین کلانی دیده نشده بود فرمودم که وزن کنند بیست و نه ماشه وانار بیل ونیم توله بوزن درآمد روز جمعه دوازدهم بشکار رفته دو نیله گاو یکی نر ویکی ماده شکار شد در روز شنبه سیزدهم سه نیله گاو دو نر ویکی ماده به بندوق زدم روز یکشنبه چهاردهم بشیخ اسمعیل ولد شیخ محمد غوث خلعت وپانصد روپیه خرچی عنایت فرمودم روز دوشنبه پانزدهم بشکار رفته دو ماده نیله گاو به بندوق زدم روز سه شنبه شانزدهم مشایخ گجرات را که بمبارکباد (؟) آمده بودند مرتبه دیگر خلعت وخرجی با اراضی مدد معاش داده رخصت فرمودم وبه هریک از نفایس کتابی از کتابخانه خاصه مثل تفسیر کشاف وتفسیر حسینی وروضة الاحباب مرحمت شد وبر پشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات ومرحمت نمودن کتاب مرقوم گشت درین مدت که شهر احمدآباد از نزول رایات جلال آراستگی داشت شغل شبانروزی من این بود که ارباب استحقاق را بنظر درآورده زر وزمین عنایت فرمایم وبا آنکه شیخ احمد صدر وچندی از بندهای مزاجدان تعین شده بودند که درویشان ومستحقان را بملازمت می آورده باشند وبا فرزندان شیخ محمد غوث ونبیره شیخ وجیه الدین ودیگر مشایخ نیز حکم فرموده بودم که از ارباب استحقاق هرجا گمان داشته باشند بخدمت حاضر سازند وهمچنین در محل چندی از عورات بهمین خدمت مقرر بودند که ضعیفه‌ها را بنظر بگذرانند وهمگی همت مصروف آن بود که چون بعد از سالها شکل من بادشاهی بطالع فقرای این ملک آمده باشد باید که هیچ احدی محروم نماند وحق تعالی شاهد است که درین عزیمت کوتاهی نکرده ام وهیچ وقت ازین شغل فارغ نبوده ام اگرچه از آمدن احمدآباد اصلا محظوظ نشده ام غایتاً خاطر حقیقت شناس را باین خورسند دارم که آمدن من موجب رفاهیت حال جمعی کثیر از درویشان شد وخلقی بنوا رسید روز سه شنبه شانزدهم کوکب پسر قمر خان را که در برهانپور بلباس فقر درآمده سر بصحرای غربت نهاده بود گرفته آوردند وشرح این برسم اجمال آنکه کوکب نبیره میر عبداللطیف قزوینی

است که از سادات سیفی بوده ونسبت خانزادی موروثی باین درگاه دارد واز تعینات لشکر دکن بود گویا روزے چند دران لشکر به تنگدستی و پریشانی میگذراند و چون مدتے بود که باضافه منصب سرفرازی نیافته بود توهم بے عنایتے من علاوه آن میشود واز آشوب خاطر وتنگ حوصلگی بلباس تجرد درآمده سر بصحراے آوارگی می نهد ودر عرض شش ماه تمام ملک دکن را از دولت آباد و بیدر و بیجاپور و کرناتک وگل کنده سیر کرده به بندر دابل میرسد واز انجا بکشتی نشسته در بندر گوگه می آید و بندر سورت و برودج ودیگر قصبات را که در سر راه واقع بود سیر نموده باحمد آباد میرسد درین وقت زاهد نام یکے از نوکران فرزند شاهجهان او را گرفته بدرگاه آورد حکم فرمودم که با بندگران بحضور آورند چون بنظر درآمد پرسیده شد که باوجود حقوق خدمت پدر و جد ونسبت خانزادگی باعث این بے سعادتے چه بود عرض کرد که درخدمت قبله ومرشد حقیقی دروغ نمی توان گفت راستی آنکه پیش ازین امیدوار مرحمت بودم وازینکه طالع موافقت نکرد ترک تعلقات ظاهری نموده سراسیمه روبوادی غربت نهادم چون از گفتارش آثار صدق ظاهر بود در دلم اثر کرد واز ان شدت فرود آمدم و پرسیدم که درین سرگشتگی عادل خان وقطب الملک وعنبر هیچ کدام را دیده معروض داشت که هرگاه طالع من درین درگاه مدد نکرده باشد وازین دولت که بحریست بیکران لب تشنه مراد مانده باشم حاشا که بچشمه سار آنها لب همت تر سازم و بریده باد سرے که بسجود این درگاه رسیده باشد و بدیگرے فرود آید از روزیکه قدم بوادی غربت نهاده ام تا حال وقایع خود را بطریق روزنامچه بر بیاضی ثبت نموده ام حقیقت احوال من از انجا ظاهر خواهد بود این حرف بیشتر موجب ترحم گشت ومسودات او را طلبیده خواندم معلوم شد که درین سرگشتگی وغربت محنت وریاضت بسیار کشیده واکثر پیاده گردیده وبقوت ناگزیر عاجز گردیده ازین جهت خاطرم باو مهربان شد و روز دیگر بحضور طلبیده بند از دست و پایش فرمودم که بردارند وخلعت واسپ وهزار روپیه خرچ عنایت شد ومنصب او انچه بوده پانزده اضافه مرحمت نمودم وچندان اظهار لطف وعنایت فرمودم که هرگز در مخیله او نگذشته بود بزبان حال این بیت میگفت۔

	انیکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب		خویشتن را درچنین نعمت پس ازچندین عذاب	

روز کم شنبه هفدهم شش کروه کوچ فرموده در مقام باره سیلور نزول اقبال اتفاق افتاد پیش ازین مذکور می گشت که در کشمیر اثر وبائے ظاهر شد ودرین تاریخ عرض داشت واقعه نویس آنجا رسید نوشته بود که درین ملک علت وبا اشتداد تمام یافته وکس بسیار تلف میشود باین طریق که روز اول درد سر وتب بهم میرسد وخون بسیار از بینی می آید روز دویم جان بحق تسلیم می کند واز خانه که یک کس فوت شد تمام مردم آن خانه درمعرض تلف اند وهرکه نزد بیماری یا مرده برود بهمان حال مبتلا می گردد از جمله شخصی مرده بود او را

بربالاے کاه انداخته نشسته اند اتفاقاً گاوے آمده ازان کاه می خورد و می میرد و بعد ازان سگے چند از گوشت آن گاو خورده
تمام مرده اند و کار تا بجاے رسیده که از توهم مرگ پدر نزدیک پسر و پسر نزدیک پدر نمی رود و از غرایب آنکه در محله که ابتداے
بیماری ازانجا شده بود آتشے درگرفته قریب بسه هزار خانه دران محله مے سوزد و در اثناے طغیانی این حادثه صباحی که اهل شهر
و مواضع و نواحے برمی خیزند شکل مستدیری بر درهائی خانه ظاهر شده می بینند سه دایره کلان بر روے هم و دو دائره اوسط و یک
دائره خرد و دیگر دوائر که میان آن بیاض ندارد و این اشکال در همه خانها بهم رسیده و در مساجد نیز ظاهر میگردد از روزیکه آتش افتاده
و این اشکال نمایان گشته فی الجمله تخفیفی در وبا میگویند که شده است چون این مقدمه غرابت تمام داشت نوشته شد غایتاً
بقانون خرد راست نمی آید و عقل من قبول این معنے نمی کند والعلم عند الله امید که حق جل سبحانه تعالے بر بنده هاے گناه گار
خود مهربان گردد و ازین بلیه بالکلیه نجات یابند روز مبارک شنبه هژدهم دو نیم کروه کوچ نموده در کنار آب مهی منزل شد درین
روز زمیندار جام دولت زمین بوس دریافته پنجاه راس اسپ پیشکش و صد مهر و صد روپیه نذر گذرانید نامش جسا است و
جام لقب است هرکس که جانشین شود او را جام میگویند و این از زمینداران عمده ملک گجرات است بلکه از راجهاے نامی هندوستان
است ملکش بدریاے شور متصل است پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار تا ده دوازده هزار سوار هم سامان میتواند داد
در ولایت او اسپ بسیار بهم میرسد چنانچه تا دو هزار روپیه اسپ کچهی خرید و فروخت میشود براجه مذکور خلعت عنایت
فرمودم و هم درین روز لچهمی نراین راجه ولایت کوچ که در اقصاے بلاد بنگاله واقعست سعادت آستانبوس دریافته پانصد مهر نذر
گذرانید و بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز گشت نوازش خان پسر سعید خان که بحکومت ولایت جونگره تعین بود بدولت زمین
بوس استسعاد یافت روز جمعه نوزدهم مقام شد روز شنبه بستم چهار کروه پاؤکم کوچ نموده بر کنار تال جهنود نزول نمودم روز یکشنبه
بست و یکم چهار کروه و نیم کوچ کرده در کنار تال بدرواله فرود آمده شد درین روز خبر فوت عظمت خان گجراتی که بجهت بیماری
در احمدآباد مانده بود بمسامع جلال رسید او از بندهاے مزاجدان بود و خدمات نیک ازوے می آمد و از حقیقت ملک دکن و
گجرات وقوف تمام داشت خاطر حق شناس از خبر فوت او گرانی پذیرفت در تال مذکور گیاهے بنظر درآمد که بمجرد رسیدن انگشت و
یا سر چوبے برگهایش نیز بهم می آورد و بعد از زمانے باز شگفته میگردد و برگش از عالم برگ درخت تمر هندی است نامش بعربی شجر الحیا
است و بهندی لجونتی میگویند و لاج بمعنے حیا است چون از رسیدن دست و انگشت سر بهم می آرد ازین جهت به حیا نسبت کرده اند
بے تکلف خالی از غرایبی نیست و نامش را هم نغز یافته اند و میگویند که در خشکی هم میشود روز دوشنبه بیست و دوم مقام شد فراولان خبر

آوردند که درین نزدیکی شیریست که بمردم راهگذری مزاحمت و آسیب میرساند و در بیشه که پیدا شد کله و استخوان چندے از آدمیان که تازه خورده بود دیده شد بعد از دو پهر روز بشکاران شیر سواری نموده بیک زخم بندوق کارش ساختم اگرچه شیر کلان بود غایتاً از نهیسم کلان تر بار ها زده شد از جمله شیرے که در قلعه ماندو زده بودم هشت و نیم من بود این هفت و نیم من بوزن در آمد یکمن ازان کمتر روز شنبه بیست و سویم سه و نیم کروه و کسرے کوچ نموده بر لب آب بایب نزول نمودم روز یکشنبه بیست و چهارم قریب بشش کروه طے نموده در کنار تال بهره منزل شد روز مبارک شنبه بیست و پنجم مقام فرموده بزم پیاله ترتیب یافت و بندها ے خاص بساغر عنایت سرخوش گشتند نوازش خان را بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار که اضافه پانصدی ذات باشد سرفراز ساخته و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم و محمد حسین سبزک را که بجهت ابتیاع اسپان راوار به بلخ فرستاده شده بود درین تاریخ بدرگاه رسیده سعادت زمین بوس دریافت از اسپان آورده او یک اسپ ابرش بغایت خوش رنگ و خوش بست است تا حال باین رنگ ابرش دیده نشده بود و چند راه وار دیگر خوب آورده بود بنا بران او را بخطاب تجارت خانی سرفراز فرمودم روز جمعه بیست و ششم پنج کروه و یک پاو طے نموده در موضع جالود منزل شد و راجه بجهی نرائن عموی راجه کوچ که الحال ملک گجرات را با و عنایت فرموده ام اسپ عنایت کردم روز شنبه بیست و هفتم سه کروه کوچ کرده در مقام بوده نزول اجلال اتفاق افتاد روز یکشنبه بیست و هشتم پنج کروه طے نموده کنار قصبه دوحد که این قصبه سرحد گجرات و مالوه است محل نزول رایات جلال گشت پهلوان بهاء الدین برق انداز بچه لنگوری را با بزی به ملازمت آورده عرض نمود که در راه یکے از توپچیان این بنده لنگور ماده را که بچه خود را در سینه گرفته بر بالاے درختی نشسته بود میبیند و آن سنگ دل رحم نکرده ماده لنگور را به بندوق میزند بمجرد رسیدن بندوق بچه را از سینه جدا کرده بر شاخے میگذارد و خود بر زمین افتاده جان می سپارد و درین اثناے من رسیدم و آن بچه را فرود آورده بجهت شیر خوردن نزدیک این بز بردم حق تعالی بز را بروے مهربان ساخته شروع در لیسیدن و مهربانی کرد و با وجود عدم جنسیت باهم چنان الفت گرفته اند که گویا از شکم او بر آمده فرمودم که بچه را از وے جدا سازند بمجرد جدا ساختن بز آغاز فریاد و بیطاقتی کرد و بچه لنگور نیز بے تابے بسیار نمود اما الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان تعجب ندارد و مهربانی بز با آن بچه جاے تعجب بسیار است لنگور جانوریست از عالم میمون غایتاً موے میمون بزردی مائل و رویش سرخ و موے لنگور سفید و رویش سیاه و دم لنگور دو چندان از دم میمون دراز است بنا بر غرابت این مقدمه نوشته شد روز دوشنبه بیست و نهم مقام نموده بشکار نیله گاو رفتم و دو نیله گاو یکے نر و یکے ماده به بندوق زدم روز سه‌شنبه سی‌ام نیز مقام واقع شد

تمام شد جلد اول توزک جهانگیری

حکم جہانگیر

حکم فرمودم کہ این دوازدہ سالہ احوال را یک جلد ساختہ نسخہ ہاے متعدد ترتیب نمایند کہ بہ بندہ ہاے خاص عنایت فرمایم و بسایر بلاد فرستادہ شود کہ ارباب دولت و اصحاب سعادت دستور العمل روزگار خود سازند



جشن سیزدهمین نوروز از جلوس همایون

شب یکشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه ۱۰۲۷ هجری بعد از گذشتن چهارده نیم گهڑی تحویل آفتاب یعنی حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاده و تا این نوروز جهان افروز دوازده سال از جلوس همایون این نیازمند درگاه الهی بخیر و خوبی گذشته سال نو بهارے و فرخے آغاز شد روز مبارک شنبه دویم ماه فروردی ماه الهی جشن وزن قمری انجمن افروز گشت سال پنجاه و یکم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی بهارے آغاز شد امید که مدت حیات در مرضیات الهی صرف شود و نفسی بے یاد او نگذرد بعد از فراغ وزن تازه بتازه بزم نشاط ترتیب یافت و بنده ہاے خاص بساغر لبریز عنایت سرخوش گشتند درین روز آصف خان که بمنصب پنج هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی داشت بعنایت چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه ممتاز شد و ثابت خان بخدمت عرض مکرر سرفرازی یافت خدمت توپخانه بمعتمد خان مرحمت نمودم و اسپ کچهی که پسر دلاور خان پیشکش آورده بود آنکه تا در ولایت گجرات نزول موکب اقبال اتفاق افتاده مثل این اسپ بسرکار نیامده چون میرزا رستم بسیار اظهار میل و خواهش نمود خاطر او را عزیز میداشتم باو عنایت نمودم بجام چهار انگشتری از الماس و یاقوت و زمرد و نیلم و دو دست باز مرحمت شد و براجه لچهمی نرائن نیز چهار انگشتری از لعل و عین الهره و زمرد و نیلم نیز عنایت شد مروت خان از بنگاله سه زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود دو فیل خاصه شد شب جمعه فرمودم که دور تال را چراغان کردند بغایت خوب شده بود در روز یکشنبه حاجی رفیق از عراق آمده سعادت آستان بوس دریافت و مکتوبے که برادرم شاه عباس مصحوب او ارسال داشته بود گذرانید مشار الیه غلام میر محمد امین خان قافله باشی ست و میراو از عالم فرزندان تربیت کرده و در واقع خوب خدمتگار یست مکرر بعراق آمد و رفت نموده به برادرم شاه عباس آشنا شده درین دفعه از اسپان پنچاق و اقمشه نفیسه آورده بود چنانچه از اسپ ہاے او چند اسپ داخل طویله خاصه شد چون بنده کارآمدنی و خدمتگار لایق عنایت است بخطاب ملک التجار سرفراز ساختم روز دوشنبه براجه لچهمی نرائن شمشیر خاصه و تسبیح مرصع و چهار دانه مروارید بجهت حلقه گوش مرحمت نمودم روز مبارک شنبه میرزا رستم که بمنصب پنجهزاری ذات و هزار سوار سرفراز بود باضافه پانصد سوار امتیاز یافت اعتقاد خان بمنصب

بائی...

چہار ہزاری و ہزار سوار ممتاز شد سرفراز خان بہ منصب دو ہزار و پانصدی و ہزار و چہار صد سوار سرفراز گشت معتمد خان بمنصب ہزاری و سے صد و پنجاہ سوار سربلندی یافت بہ ابراے سنکھدلن و فدائی خان اسپ صد مہری عنایت شد چون صوبہ پنجاب بحفظ و حراست اعتماد الدولہ مقرر است حسب الالتماس او میر قاسم بخشی احدیان را کہ نسبت و سلسلہ ایشان دارد بحکومت صوبہ مذکور سرفراز فرمودم و منصب ہزار بذات و چہار صد سوار و خطاب قاسم خانی مرحمت کردم پیش ازین براجہ لچھمی نرائن اسپ عراقی عنایت نمودہ بودم درین تاریخ فیل و اسپ ترکے بخشیدہ رخصت بنگالہ فرمودم جام بانعام کمر شمشیر مرصع و تسبیح مرصع و اسپ یکے عراقی دیگرے ترکے و خلعت سرفرازی یافتہ رخصت وطن شد صالح برادرزادہ آصف خان مرحوم را بمنصب ہزاری و سیصد سوار ممتاز ساختہ رخصت صوبہ بنگالہ فرمودم و اسپے بمشار الیہ مرحمت شد درین تاریخ میر جملہ از عراق آمدہ دولت زمین بوس دریافت مشار الیہ از سادات معتبر اصفہان است و سلسلہ اینہا در عراق ہمیشہ عزت داشتہ اند والحال برادرزادہ او میر رضی در خدمت برادرم شاہ عباس بمنصب صدارت اختصاص دارد و شاہ صبیہ خود را باو نسبت کردہ میر جملہ پیش ازین بچہاردہ سال از عراق برآمدہ نزد محمد قلی قطب الملک بگلکنڈہ رفتہ بود نامش محمد امین است و قطب الملک او را میر جملہ خطاب دادہ بود مدت دہ سال مدار علیہ او بودہ و صاحب سامان شدہ بعد ازانکہ قطب الملک مذکور ودیعت حیات سپردہ و نوبت ریاست بہ برادرزادہ او رسید بمیر سلوکی کہ خاطر خواہ او باشد نکردہ و میر رخصت گرفتہ بوطن شتافتہ و شاہ بنابر نسبت میر رضی او عزتے کہ مردم صاحب سامان را در نظر ہامی باشد بمیر مذکور توجہ و شفقت بسیار ظاہر فرمودہ و او نیز پیشکشہا لائق گذرانیدہ مدت سہ چہار سال در عراق بسر بردہ و ملک ہا بہم رسانیدہ چون مکرر معروض گشت کہ او ارادۂ خدمت این درگاہ دارد فرمان فرستادہ بدرگاہ طلب فرمودم و مشار الیہ بمجرد رسیدن فرمان ترک تعلقات نمودہ جریدہ روے اخلاص بدرگاہ نہادہ و درین تاریخ بعز بساط بوس مفتخر گشتہ دوازدہ راس اسپ و نہ تقوز قماش و دو انگشتری پیشکش گذرانید چون از روے عقیدت و اخلاص آمدہ مشمول عواطف و مراحم ساختہ بالفعل بیست ہزار درب خرچے و خلعت عنایت شد و درین روز خدمت بخشی گری احدیان را از تغیر قاسم خان بعنایت خان مرحمت فرمودم و خواجہ عاقل را کہ از بندہ ہاے قدیم است بخطاب عاقل خانے سرفراز فرمودہ اسپ عنایت نمودم روز جمعہ دلاور خان از دکن آمدہ سعادت آستانبوس دریافت صد مہر و ہزار روپیہ نذر گذرانید باقر خان فوجدار صوبہ ملتان بمنصب ہشتصدی ذات و ہشتصد سوار سرفراز گشت تجارت خان و بابوے زمیندار صوبۂ ملتان بانعام فیل ممتاز شد روز شنبہ یازدھم بعزم شکار فیل از دوحد کوچ فرمودہ در موضع کرہ بارہ نزول اجلال اتفاق افتادہ روز یکشنبہ دوازدھم موضع سجارا محل مورد موکب منصور گشت ازینجا تا دوحد ہشت کروہ است و تا شکارگاہ یک و نیم کروہ صباح روز دوشنبہ سیزدھم

با جمعی از بنده‌های خاص بشکار فیل متوجه شدم جرگاه فیل در کوهستانی واقع است و فراز و نشیب بسیار گذار پیاده بصعوبت میسر است
پیش ازین جمعی کثیر از سوار و پیاده بطریق قمرغه دور جنگل را احاطه نموده بودند و بیرون جنگل بر فراز درختی بجهت نشستن من تختی از چوب
ترتیب داده و در اطراف آن بر چند درخت دیگر نشیمن‌ها بجهت امرا ساخته بودند و دست فیل زیبا کمندهای مستحکم و بسیاری از ماده فیلان
آماده داشته و بر هر فیل دو نفر فیلبانان از قوم جرگه که شکار فیل مخصوص آنهاست نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی از اطراف
جنگل بحضور بیارند تا تماشای شکار آنها کرده شود قضارا در وقتی که مردم از اطراف به جنگل درآمدند از انبوهی درخت و پست
و بلند بسیار سلسله انتظام از هم گسیخت ترتیب قمرغه برجا نماند فیلان صحرائی سراسیمه بهر طرف روی نهادند و دوازده زنجیر فیل
از نر و ماده باین ضلع افتادند چون بیم آن بود که مبادا در روند فیلهای خاصگی را پیشتر رانده هرجا یافتند بستند اگرچه فیل بسیار
بدست نیامد غایتاً دو فیل نفیس شکار شد بغایت خوب صورت و اصیل و تمام عیار چون کوهی را که در میان جنگل واقع است
و این فیلان دران جنگل می‌بودند راکس پہاڑی می گویند یعنی دیوکوه باین نسبت راون سر و پاون سر که نام دیوهاست این هر
دو فیل را نام کردم روز سه شنبه چهاردهم و کم شنبه پانزدهم مقام فرمودم شب مبارک شنبه شانزدهم کوچ نموده بمنزل کہہ بارہ نزول
اجلال اتفاق افتاد حاکم بیگ که از خانزاده درگاه است بخطاب حاکم خانی سرفراز گشت و مبلغ سه هزار روپیه بسنگرام زمیندار
کوهستان پنجاب انعام شد چون گرما نهایت اشتداد داشت و سواری روز متعذر بود کوچ بشب قرار یافت روز شنبه هیجدهم در پرگنه
دوحد منزل شد روز یکشنبه نوزدهم حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم در شرف خانه حمل جلوه جهان افروزی فرمود درین روز جشن عالی
ترتیب یافته برتخت مراد جلوس فرمودم شهنواز خان را که بمنصب پنج هزاری ذات سرفرازی داشت بعنایت دو هزار سوار دو اسپه و
سه اسپه ممتاز ساختم خواجه ابوالحسن میر بخشی بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار اصل و اضافه سرفرازی یافت چون
احمد بیگ خان کابلی که بحکومت کشمیر سرفرازی داشت تعهد نموده بود که در عرض دو سال فتح ولایت تبت و کشتوار نماید و آن
وعده منقضی گشت و این خدمت ازو بانصرام نرسید بنابرین او را معزول ساخته دلاور خان کاکر را به صاحب صوبگی کشمیر سربلندی
بخشیدم و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت فرمودم و او نیز خط تعهد سپرد که در عرض دو سال فتح تبت و کشتوار نماید بدیع الزمان
پسر شاه رخ میرزا از جاگیر خود که در سلطان پور داشت آمده بسعادت آستانبوس دریافت قاسم خان را بعنایت خنجر مرصع
و فیل سرفراز ساخته بحکومت صوبهٔ پنجاب رخصت فرمودم شب سه شنبه بیست یکم از منزل مذکور کوچ فرموده عنان موکب
اقبال بصوب احمد آباد معطوف داشتم چون از شدت گرما و عفونت هوا محنت بسیاری کشیدند و تا رسیدن باگره مسافت

بعید یافته بمیو دبخاطرم گذشت که ایام تابستان در نجیم بدار الخلافه توجه نفرمائم چون تعریف برشکال ملک گجرات بسیار شنیده میشد وشهرت احمد آباد را نسبتی نمانده بود قصد گجرات بخیال گذشت آخر رای ببودن احمد آباد قرار گرفت واز انجا که حمایت و حراست ایزد حق سبحانه همه جا و همه وقت حافظ و ناصر این نیازمند است مقارن این حال خبر رسید که باز در آگره اثر وباء ظاهر شد و مردم بسیار تلف میشوند بنابرین فسخ عزیمت آگره که بالهام غیبی در خاطر پرتو افگنده بود مصمم گشت جشن مبارک شنبه بیست سوم بمنزل جالود ترتیب یافت پیش ازین ضابطه سکه چنان بود که یک روی زر اسم مرا نقش می کردند و بر روی دیگر نام مقام و ماه و سنه جلوس درینولا بخاطر رسید که بجای ماه صورت برجی را که بآن ماه منصوب باشد نقش بکنند مثلا در ماه فروردی صورت بره و در اُردی بهشت شکل ثور و چون همچنین در هر ماه که سکه شود یک طرف صورت آن برج را بنوعی نقش کنند که حضرت نیر اعظم ازان طالع باشد و این تصرف خاصه من است و تا حال نشده بود

درین روز اعتقاد خان بعنایت علم سرفرازی یافت به مروت خان که از تعینات صوبه بنگاله است نیز علم مرحمت شد و شب شنبه بیست و هفتم در موضع بدرواله از پرگنه سهرا نزول اقبال اتفاق افتاد و درین منزل آواز کوئل شنیده شد کویل مرغی است از عالم زاغ غایتا در جثه خردتر هر دو چشم زاغ سیاه می باشد و از کوئل سرخ ماده او خالهای سفید می دارد و نر سیاه یکرنگ است نر او بغایت خوش آواز می باشد بلکه آواز او را هیچ نسبتی بآواز ماده او نیست کویل در حقیقت بلبل هندی است همچنان که مستی و شورش بلبل در بهار می باشد آشوب کویل در آمد برسات که بهار هندوستان است می شود و ناله اش بغایت دلنشین و موثر است و آغاز مستی او مقارن است برسیدن انبه اکثر بر درخت انبه می نشیند و از رنگ و بوی انبه محظوظ است و از غرایب آنکه کوئل خود بچه از بیضه بر نمی آرد و در وقت بیضه نهادن هرجا آشیانه زاغ را خالی می یابد بیضه آن را بمنقار شکسته بیرون می اندازد و خود بجای آن بیضه می نهد و می پرد و زاغ آن را بیضه خود تصور کرده بچه برمی آرد و می پرورد و این امر غریب را من خود در اله آباد مشاهده کرده ام شب کم شنبه بیست و نهم کنار دریای مهی منزل شد و جشن مبارک شنبه دران محل ترتیب یافت دو چشمه در کنار دریای مهی ظاهر شد بغایت آب صاف داشت چنانچه که اگر دانه خشخاش هم دراو افتد تمام ظاهر می شود تمام آن روز بهمراهی اهل محل گذرانیده شد چون سیر منزل دلکش بود فرمودم که بر لب هر چشمه صفه ... بروز جمعه در دریای مهی شکارها کرده شد و ماهی های کلان پولک دار بدام افتاد نخست بفرزند شاه جهان شد که شمشیر خود بیاز ماید بعد ازان با مراء فرمودم که شمشیر هایی که در کمر بسته اند ببیند از ند شمشیر آن فرزند بهتر از همه برید

اینست نقش ہاے سکہ عہد جہانگیری کہ یک طرف آن بشکل بروج دوازدہ گانہ نقش
می شد و من بسعی بسیار اصل آن سکہاے دوازدہ گانہ را بہم رسانیدہ نقل
آن ہا لعینہ درین مقام نقش مے کنم

نقش سکہ صورت حمل مطابق ماہ فروردین



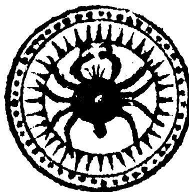

نقش سکہ صورت ثور مطابق ماہ اردی بہشت




نقش سکہ صورت جوزا مطابق ماہ خرداد




نقش سکہ صورت سرطان مطابق ماہ تیر

نقش سکہ صورت اسد مطابق ماہ مرداد




نقش سکہ صورت سنبلہ مطابق ماہ شہریور




نقش سکه صورت میزان مطابق ماه مهر





نقش سکه صورت عقرب مطابق ماه آبان





نقش سکه صورت قوس مطابق ماه آذر





نقش سکه صورت جدی مطابق ماه دی



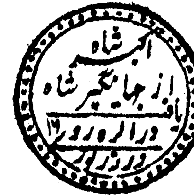


نقش سکه صورت دلو مطابق ماه بهمن





نقش سکه صورت حوت مطابق ماه اسفندیار





ماهی ها بجمعی از بنده ها که حاضر بودند قسمت نمود و شب شنبه غره اردی بهشت ماه از منزل مذکور کوچ فرموده به یساولان و تواجیان حکم کردم که از مواضعی که بر سر راه و نزدیک براه واقع است بیوه و بیچاره آنجا را جمع ساخته بحضور بیارند که بدست خود خیر کنم که هم باعث مشغولیست و هم بامرادان بفیض می‌رسند کدام مشغولی به ازین خواهد بود در روز دوشنبه سوم شجاعت خان عرب و همت خان و دیگر بنده هایی که از تعینات صوبه دکن و گجرات بودند دولت آستان بوس دریافتند مشایخ و ارباب معلوت که در احمد آباد توطن دارند ملازمت نمودند روز سه شنبه چهارم کنار دریای محمود آباد محل نزول عساکر اقبال گشت رستم خان را که فرزند شاهجهان بحکومت گجرات گذاشته بود بسعادت زمین بوس سرفراز شد جشن مبارک شنبه ششم در کنار تال کاکریه ترتیب یافت ناهر خان حسب الحکم از صوبه دکن آمده بسعادت کورنش فرق عزت برافراخت بفرزند شاه جهان انگشتری الماس از بابت پیشکش قطب الملک که هزار روپیه قیمت داشت مرحمت شد اتفاقاً دران الماس سه خط در برابر یکدیگر و خط منحرف در زیر آن واقع بود چنانچه نقش ۱۱۱ ظاهر میشد این الماس را از نوادر روزگار دانسته فرستاده بود حالانکه رگ و تراش در جوهر عیب است لیکن بظاهر عام فریب بود و مهذا از معدنی که معتبر است نبود چون فرزند شاه جهان می خواست که از غنایم فتح دکن یادبودی بجهت برادرم شاه عباس فرستد این الماس را با دیگر تحفه ها بجهت ایشان ارسال میدارد درین روز هزار روپیه در وجه انعام برکهرای بادفروش عنایت فرمودم مشارالیه گجراتی الاصل است و از نقل و سرگذشت احوال این ملک استحضار تمام دارد نامش بونته بود یعنی نهال بخاطر رسید که پیر مردی را بونته گفتن بی نسبت است خصوص الحال که بسحاب مکرمت ما سرسبز و باور بوده باشد بنابران حکم فرمودم که بعد ازین او را برکهرای میگفته باشند برکه بزبان هندوی درخت را میگویند روز جمعه هفتم ماه مذکور موافق غره جمادی الاولی در ساعت مسعود مختار مبارکی و فرخی بشهر احمد آباد در آمدم وقت سواری فرزند بلند اقبال شاه جهان بیست هزار چرن که پنج هزار روپیه باشد بجهت نثار آورده بود تا در دولتخانه نثارکنان شتافتم چون بدولتخانه نزول اقبال فرمودم طرهٔ مرصع که بیست و پنجهزار روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذارید و از بنده هایی که درین صوبه گذاشته بود نیز پیشکشها آوردند همه جهت قریب بچهل هزار روپیه شده باشد چون بعرض رسید که خواجه بیگ میرزای صفوی در احمد نگر بجوار مغفرت ایزدی پیوسته خنجر خان را که بفرزندی برگزیده بود بلکه از فرزند صلبی گرامی تر میداشت و در حقیقت جوان رشید خدمت طلب و بنده قابل تربیت است بمنصب دو هزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته حراست قلعه احمدنگر بعهدهٔ او مقرر فرمودم درین ایام از شدت گرما و عفونت هوا بیماری درمیان مردم شایع شده و از اهل شهر و اردو کم کسی باشد

که دو سه روزے باین بلا مبتلا نشده باشد تپ محرق یا درد اعضا بهم میرسد و در عرض دو سه روز آزار تمام میرساند چنانچه بعد از صحت مدتے اثر ضعف و سستی باقی می ماند غالباً عاقبت بخیر است و حذر رجانے بکسے کم میرسد و از مردم کهن سال که درین ملک توطن دارند شنیده شد که پیش ازین بسے سال همین قسم تپ بهم رسیده بود و بخیر گذشت بهر حال در آب و هوائے گجرات زبونے ظاهر شد و ازین آمدن بغایت پشیمانم امید که حق جل و علی بفضل و کرم خویش این گرانی را که سبب نگرانی خاطر است از میان مردم بردارد روز مبارک شنبه سیزدهم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار و عنایت علم سرفرازے یافته بخدمت فوجداری سرکار رتنپور تعین شد سید نظام فوجدار سرکار لکهنو بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت منصب علے قلے درمن که از تعینات صوبه قندهار است بالتماس بهادر خان صاحب صوبه قندهار هزاری ذات و هفتصد سوار حکم شد سید هزبر خان باربه بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سربلندی یافت زبردست خان را بمنصب هشتصدی ذات و سے صد و پنجاه سوار سرفراز فرمودم درینولا قاسم خواجه ده بندی پنج دست باز توبغون از ماوراء النهر مصحوب یکے از اقوام خود برسم نیاز ارسال داشته بود یک دست در راه ضایع شد چهار دست بسلامت درینولا رسید ند حکم فرمودم که مبلغ پنج هزار روپیه حواله کس ایشان نمایند که از هر قسم متاع که مرضے خواجه داند ابتیاع نموده ببرد و هزار روپیه بمشار الیه انعام شد و همدرین وقت خان عالم که نزد دارائے ایران بایلچی گری رفته بود یک دست باز آشیانی که بزبان پارسی آکنه مے گویند پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بظاهر علامتے که از باز دامی تمیز توان کرد ندارد و بعد از پرانیدن تفاوت ظاهر میشود و روز مبارک شنبه بستم میر ابو الصالح خویش مرحومی میرزا یوسف خان حسب الحکم از دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت صد مهر نذر و کلگی مرصع پیشکش گذرانید میرزا یوسف خان از سادات رضوی مشهد است و سلسله اینها در خراسان همیشه معزز و مکرم بوده اند و بالفعل برادرم شاه عباس صبیه خود را به برادر خرد میر ابو الصالح مذکور نسبت کرده پدرش مرزا تغ خادم باستے روضه رضیه امام هشتم است و میرزا یوسف خان بیامن تربیت حضرت عرش آشیانے بمرتبه امارت و منصب پنج هزاری رسیده بود بے تکلف خوب میرسے بود و نوکر را بسیار بتوزک میداشت و بسیاری از خویشان او برگرد او فراهم آمده بودند در صوبه دکن برحمت حق پیوست اگرچه فرزند بسیار ازو ماند و نظر به حقوق قدیم رعایتها یافتند خصوص در تربیت پسر کلانش نهایت توجه مبذول گشت و در اندک مدت بمرتبه امارت رسانیدم غالباً از و تا پدر فرق بسیارے است روز مبارک شنبه بست و هفتم بحکیم مسیح الزمان بیست هزار درب انعام مرحمت شد و بحکیم روح الله صد مهر و هزار روپیه عنایت فرمودم چون مزاج مرا بسیار خوب دریافته بود دید که هوائے گجرات بغایت

ناسازگار است حکیم ندکو گفت همین که شما در شراب و افیون معتاد اندک کمی خواهند فرمود تمام این کوفت شما بیکبارگی برطرف خواهد
شد و همین که من در یک روز هر دو از نیها کم کردم در همان روز اول بسیار فائده کرد روز مبارک شنبه سیوم خورداد ماه قزلباش خان
بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت و عرض داشت چهیت خان داروغه فیلخانه
و بلوچ خان قراول بیگی رسید که تا حال شصت و نه زنجیر فیل از نر و ماده شکار شده بود و بعد ازین هرچه شود عرض داشت خواهد شد حکم
کردم که فیل پیر و انچه خرد باشد زنهار نگیرند و غیر ازین دو قسم از نر و ماده هرچه بنظر در آید شکار کنند روز دوشنبه چهاردهم مبلغ دو هزار
روپیه بجهت عرس شاه عالم بسید محمد صاحب سجاده ایشان عنایت نمودم و اسپ خاصگی کچهی که از اسپان سره جام بود پیشکش نموده
بود براجه نرسنگهه دیو مرحمت شد هزار روپیه به بلوچ خان قراول بیگی که بخدمت شکار فیل تعین است انعام فرمودم روز سه شنبه پانزدهم
اثر گرانی و درد سر در خود یافتم آخر به تپ منجر شد شب پیالهای معتاد را نخوردم و بعد از نیم شب آزار خمار بر محنت تپ افزودم و
تا دم صبح بر بستر مے طپیدم آخر روز کم شنبه شانزدهم تپ تخفیف یافت و باستصواب حکما شب ثلثان معتاد پیاله خورده شد و بجهت
نخوردن شوربای ماش و برنج هرچند تکلیف میکردند و مبالغه می نمودند نتوانستم بخود قرار داد تا بحد تمیز رسیده ام یاد ندارم که هرگز
شوربای بوغان خورده باشم امید که بعد ازین هم حاجت نه افتد چون درین روز غذا آوردند طبیعت رغبت نه نمود مجملاً سه روز و دو شب
بفاقه گذشت تا آنکه یک شبان روز تپ کشیده ام و ضعف و بیطاقتی بحدیست که گویا مدتها صاحب فراش بوده ام اشتها مطلق نمانده و
بطعام رغبت نمی شود و در حیرتم که بانی این شهر را چه لطافت و خوبی منظور بوده که در چنین سرزمین بے فیض شهر ساخته بعد ازو
دیگران نیز عمر عزیز خود را درین خاکدان بر سر چیز گذرانیده اند هوایش سموم و زمینش کم آب و ریگ بوم و گرد و غبار بحدے که پیش
ازین شرح داده شد آب بغایت زبون و ناگوار و رودخانه که در کنار شهر واقع است غیر از ایام برسات همیشه خشک می باشد چاهها اکثر شور
و تلخ تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گاذران دوغاب شده مردم اعیان که بقدر رسا مانے دارند در خانه های خود برکها ساخته اند
و در ایام برسات از آب باران پر می سازند و تا سال دیگر ازان آب میخورند و مضرات آبی که هرگز هوا باو نرسد و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر ست
بیرون شهر بجاے سبزه و ریاحین تمام صحرا از قوم زار است و نسیمی که از روے زقوم وزد فیض او معلوم مصرع

ای تو مجموعهٔ خوبی بچه نامت خوانم

پیش ازین احمدآباد را گردآباد گفته بودم الحال نمی دانم که سموستان نام نهم یا بیمارستان خوانم یا زقوم زار گویم یا جهنم آباد که شامل جمیع صفات
است اگر موسم برسات مانع نبودے یکروز درین محنت سرا توقف نمی فرمودم و سلیمان وار بر تخت باد نشسته بیرون میشتافتم و خلق خدا را

ازین رنج و محنت خلاص میساختم چون مردم این شهر بغایت ضعیف دل و عاجزاند بجهت احتیاط که مبادا بعضی از اهل اردو به تعدی و ستم در خانه ملکی آنها فرود آیند و مزاحم احوال فقرا و مساکین شوند و قاضی و میر عدل بجهت رودیدگی مداهنت نمایند تا نتوانند بآن ستم پیشها بس آمد از تاریخی که درین شهر نزول سعادت اتفاق افتاد با وجود حدت و حرارت هوا هر روز بعد از فراغ عبادت دو پهر بجهروکه طرف دریا که هیچگونه حایلی و مانعی از در و دیوار و یساول و چوبدار ندارد برآمده دو سه ساعت نجومی مینشینم و بمقتضای عدالت بفریاد داد خواهان رسیده ستم پیشه ها را در خور جرایم و تقصیرات سیاست میفرمایم حتی در ایام ضعف با کمال درد و الم هر روز بدستور معهود بجهروکه برآمده تن آسانی بر خود حرام داشته ام

شب نکنم دیده بخواب آشنا		هر نگهبانی خلق خدا
رنج پسندم به تن خویشتن		از پی آسودگی جمله تن

بکرم الهی عادت چنان شده که در میان شبانروزی بیش از دو سه ساعت نجومی نقد وقت بتاراج خواب نمیرود و درین ضمن دو فائده منظور است یکی آگاهی از ملک و دوم بیدار دلی بیاد حق و حیف باشد که این عمر چند روزه بغفلت بگذرد و چون خواب گرانی در پیش است این بیداری را که دیگر در خواب نخواهم دید غنیمت شمرده یک چشم زدن از یاد حق غافل نباید بود ع

باش بیدار که خوابی عجبی در پیش است

و همان روز که تپ کردم فرزند بجان پیوند شاه جهان تپ کرده و کوفت او با متداد انجامید و تا ده روز بکورنش نتوانست رسید روز مبارک شنبه بیست و چهارم آمده ملازمت نمود و بغایت ضعیف و ناتوان بنظر در آمد چنانچه اگر کسی نگوید توان فهمید که این کس بیماری یک ماه بلکه بیشتر هم کشیده باشد شکر که عاقبت بخیر گذشت روز مبارک شنبه سی ویم میر جمله که در ینولا از ایران آمده مجملی از احوال و رقم زده کلک وقایع نگار شده بمنصب هزار و پانصدی ذات و دویست سوار فرق عزت برافراخت درین روز بجهت ضعفی که کشیده ام یک زنجیر فیل و یک راس اسپ و اقسام چهار پایه با مقداری از طلا و نقره و دیگر اجناس برسم تصدق بمستحقان عنایت شد اکثر از بنده ها در خور سرمایه خویش تصدقات آورده بودند فرمودم که اگر غرض اظهار اخلاص و مجراست مقبول نیست و اگر از صدق عقیدت است چه حاجت بآوردن حضور غایبانه خود بفقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند روز مبارک شنبه هفتم تیر ماه الٰهی صادق خان بخشی بمنصب دو هزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت ارادت خان میر سامان بمنصب دو هزاری و هزار سوار ممتاز گشت میر ابو صالح رضوی بمنصب دو هزاری و هزار سوار بخطاب رضوی خانی و عنایت علم و فیل سرفراز شده بصوبه دکن رخصت یافت درینولا بعرض رسید که سپهسالار اتالیق خان خانان در تتبع این مصرع مشهور که ع

هر یک گل زحمت صد خار می باید کشید

غزلی گفته و میرزا رستم صفوی و میرزا مراد پسر او نیز طبع آزمائی نموده اند مطلعی در بدیهه بخاطر رسید

ساغری بر رخ گلزاری باید کشید | ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

از اوستادهای بزم حضور هر که طبع نظمی داشت غزلی گفته گذرانید این مصرع ظاهر شد که از مولانا عبدالرحمن جامی است غزل او تمام بنظر در آمد غیر از آن مصرع که بطریق مثل زبان زد روزگار شده دیگر کاری نساخته بغایت ساده و هموار گفته درین تاریخ خبر فوت احمد بیگ خان حاکم کشمیر رسید پسران او که از خانه زادان این درگاه اند و اثر رشد و کاربطلبی از ناصیه احوال آنها ظاهر بود بمناصب مناسب سرفرازی یافته بخدمت صوبه بنگش و کابل تعین شدند منصب او دو هزار و پانصدی بود پسر کلان او بمنصب سه هزاری و سه پسر دیگر بمنصب نهصدی ممتاز گشتند روز مبارک شنبه چهاردهم خواجه باقیخان که بجواهر اصالت و شرافت و نجابت و شجاعت آراستگی دارد و یکی از نهانجات ملک برار بعهده اوست بمنصب هزار و پانصدی و هزار سوار از اصل و اضافه و بخطاب باقیخانی علم عزت برافراخت رای کنهور که سابق دیوان صوبه گجرات بود بدیوانی صوبه مالوا ممتاز گشت در بنولا جفت شدن سارس که تا حال دیده نشده بود و در مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده بنظر در آمد سارس جانوریست از عالم کلنگ غایتاً از کلنگ دو مرتبه کلان تر و میان سر پر ندارد و پوستی است بر استخوان سر کشیده و از پشت چشم تا مقدار شش انگشت از گردن او سرخ می باشد اکثر در صحرا جفت جفت بسر می برد و احیاناً خیل خیل هم بنظر در می آیند و جفت آن را از صحرا آورده در خانه ها نگاه می دارند و با مردم انس می گیرند القصه جفت سارسی است در سرکار من که لیلی و مجنون نام نهاده ام روزی یکی از خواجه سرایان عرض کرد که در حضور من اینها با هم جفت شدند حکم فرمودم که هرگاه باز اراده جفت شدن داشته باشند مرا آگاه سازند وقت صبح آمده عرض کرد که از می خواهند که جفت شوند در لحظه خود بجهت تماشا شتافتم ماده پاهای خود را راست گذاشته اندک خم کرد نر اول یک پای خود را از زمین برداشته بر پشت او نهاد و بعد از آن پای دوم را و لحظه بر پشت او نشسته جفت شد آنگاه فرود آمد و گردن را دراز ساخته نول را بر زمین رسانیده یک مرتبه بر گرد ماده گشت یمکن که بیضه نهاده بچه هم بر آرند و از الفت و محبت سارس با جفت خود نقلها غریب و عجیب بسیار شنیده شد چون بتواتر رسیده و غرابت تمام دارد نوشته می شود از جمله قیام خان که از خانه زادان این درگاه است و در فن شکار و قراولی وقوف تمام دارد عرض کرد که روزی بشکار رفته بودم سارسی نشسته یافتم چون نزدیک تر شتافتم از جای خود برخاسته روان شد و از رفتار او اثر ضعف و الم یافته شد جای که نشسته بود رفتم استخوانی چند با مشتی پر بنظر

درآمد که در زیر خود گرفته نشسته بود بر دوران دام چیده خود را بگوشه کشیدم خواست که بجاے خود آمده بنشیند پایش بدام منضبط شد پیش رفته گرفتم بغایت سبک بنظر درآمد چون نیک دیدم در سینه و شکم اصلا پر نمانده گوشت و پوست از هم ریخته و کرم افتاده بلکه در تمام اعضا اثری از گوشت نمانده مشت پری با استخوانے چند بدست درآمد ظاهر شد که جفتش مرده و از فراق او باین روز نشسته

بگداخت من از هجر دل افروز مرا	افروخت چو شمع آه جانسوز مرا
روز نظرم سیاه شد چون شب غم	بنشاند فراق تو بدین روز مرا

همت خان که از بندهاے خوب من است و سخن او اعتماد را می شاید عرض کرد که در پرگنه دوحد جفت سارسے بر کنار تال بنظر در آمد از بندوقچیان من یکے را ز دو همان جا سرش بریده پاک ساخت قضارا دران منزل دو سه روز مقام واقع شد جفت او پیوسته دران گرد و پیش میگشت و فریاد و فغان میکرد و مرا از بیقراری او دل بدرد آمد و غیر از ندامت چاره نبود چون ازان منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعد از بیست و پنج روز بهمان مقام عبور افتاد از متوطنان آنجا مآل و حال و خاتمت احوال آن سارس پرسیدم گفتند که در همان روز جان داد و هنوز اثرے از استخوان و پر و بال او بر جاست من خود بآنجا رفته دیدم بنوعی که گفته بودند نشان یافتم ازین عالم نقلها در میان مردم بسیار است نوشتن آنها طولے دارد روز شنبه شانزدهم خبر فوت راوت ششکر که از تعینات صوبه بهار بود بعرض رسید دانسنگه پسر کلان او بمنصب دو هزاری ذات و ششصد سوار سرفراز گشت و دیگر فرزندان و اقوام او باضافه منصب سرفراز شدند و بمتابعت او مامور گشتند روز مبارک شنبه بیست و یکم فیل باون سر شکار خاصه که بجهت رام شدن در پرگنه دوحد گذاشته شده بود بدرگاه رسید حکم فرمودم که نزدیک جهروکه طرف دریا نگاه دارند که همیشه در مد نظر باشد و در فیل خانه حضرت عرش آشیانے کلان تر از فیل درجنسال که مدتها سرحلقه فیلان خاصه بود بنظر من در نیامد ارتفاع آن چهار درع و سه نیم پا گز الٰهی بود که هشت درع و سه انگشت شرعی باشد و بالفعل در فیلان سرکار من از همه کلان تر پهلوان عالم گجراج است که عرش آشیانی خود بدولت شکار فرموده بودند و سرحلقه فیلان خاصه است ارتفاعش چهار درعه و نیم پاست که هفت درعه و هفت انگشت شرعے باشد گز شرعے بعرض بیست و چهار انگشت آدم متساوی الخلقة قرار یافته و گز الٰهی بعرض چهل انگشت است درین تاریخ مظفر خان که بخدمت صاحب صوبگی ولایت ٹھٹه سرفراز شده بود بسعادت آستانبوس دریافت صد مهر و صد روپیه نذر و موازی یک لک روپیه از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید درینولا خبر رسید که حق سبحانه تعالے بفرزند پرویز پسرے از صبیهٔ مغفوری شاه مراد کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت مبارک باشد روز یکشنبه بست و چهارم راے بهاره دولت آستانبوس دریافت در ملک گجرات کلان تر ازین زمینداری نیست ملکش

سورٹھ

بدریاے شور پیوسته است بهاره وجام از یک جدانده وبده پشت بالاتر بهم میرسند غالباً بجهت ملک وجمعیت اعتبار بهاره ازجام بیش است مے گویند که بدین هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده سلطان محمود فوجی بر سراو فرستاده بود جنگ صف کرده شکست برفوج محمود افتاد القصه در وقتے که خان اعظم به تسخیر قلعه جوناگڑه ملک سورتهه شتافت نتو که مخاطب بسلطان مظفر بود وخود را وارث ملک میگرفت بحال تباه در پناه زمینداران روزگار بسرمی برد بعد ازان جام با افواج منصوره جنگ صف کرده شکست خورد ونتو به پناه راے بهاره درآمد خان اعظم نتو را از راے بهاره طلب نمود مشارالیه چون تاب مقاومت با لشکر منصور نداشت نتو را سپرده باین دولتخواهی از صدمات افواج قاهره محفوظ ماند دران وقت که احمدآباد بمورد موکب اقبال آراستگی یافت وبزودی کوچ شد بملازمت نرسید وزمین او هم خیلے راه بود وفرصت نیز مقتضی تعین افواج نبود چون بحسب اتفاق بازمراجعت واقع شد درین دفع فرزند شاهجهان راجه بکرماجیت را با فوجی از بندهاے درگاه تعین فرموده بود نجات خود را منحصر درآمدن دانسته خود بسعادت آستانبوس شتافت ودویست مهر ودو هزار روپیه نذر وصد اسپ پیشکش گذرانید غالباً از اسپان او یکے آنچنان نبود که خاطر پسند باشد عمرش از هشتاد زیاده بنظر مے درآمد وخود میگوید که نود ساله دارم که در حواس وقواى ظاهر فتورے نرفته از مردم او پسری بنظر درآمده موے ریش وبروت وابروے او سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا راے بهاره یاد دارد ودر پیش او از خردی کلان شده ام درین تاریخ ابوالحسن مصور بخطاب نادرالزمانی سرفراز گشت مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیرنامه کشیده بنظر درآورد چون سزاوار تحسین وآفرین بود مورد الطاف بیکران گشت کارش بعیار کامل رسیده وتصویر او از کارنامهاے روزگار است درین عصر نظیر وعدیل خود ندارد واگر درین روز استاد عبدالحی واستاد بهزاد در صفحه روزگار می بودند انصاف کار او مے دادند پدرش آقارضائی مروی در زمان شاهزادگی من بخدمت من پیوسته او را نسبت خانزادی باین درگاه است غالباً او را هیچ آشنائی ومناسبت بکار پدرش نیست بلکه از یک عالم نمیتوان گفت ومرا نسبت با او حقوق تربیت بسیار است از صغر سن تا حال خاطر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش بدین درجه رسیده الحق نادره زمان خود بوده وهمچنین استاد منصور نقاش که بخطاب نادرالعصری ممتاز است ودر فن نقاشی یگانه عصر خود است ودر عهد دولت پدر من ومن این دو تن ثالث خود ندارند مرا ذوق تصویر ومهارت تمیز او بجاے رسید که از اوستادان گذشته وحال کار هر کس بنظر درمے آید بے آنکه نامش مذکور شود بدیهه در مے یابم که کار فلان است بلکه اگر مجلسے باشد مشتمل بر چند چهره وهر چهره کار یکے از اوستادان باشد می توانم یافت که هر چهره کار کیست واگر در یک صورت چشم وابرو را دیگرے کشیده باشد درالصورت می فهمم که اصل چهره کار کیست وچشم وابرو را که ساخت شب یکشنبه سے ویکم

تیسر ماه باران عظیم شد تا روز سه شنبه غرهٔ امرداد ماه آلهی بشدت هرچه تمام تر بارید و تا شانزده روز پیوسته ابر و باران بود چون
این ملک ریگ بوم است و بنا ها ش در غایت زبونے عمارات بسیار او فتاد و آساس حیات جمعے از پا در آمد از متوطنان این شهر
شنیده شد که بمثل باران امسال یاد ندارند که در هیچ سنه شده باشد رودخانه سابهر متی اگرچه بظاهر بے آب می نماید غالباً اکثر
جا پایاب است فیل خود همیشه آمد و رفت میکند چنین که یکروز از امساک باران شد اسپ و آدم نیز پایاب میگذرند سرچشمه این رودخانه در
کوهستان در ملک رانا واقع است از کریوه کوکره بر می آید و یک و نیم کروه سطے نموده از ته میرپور میگذرد و در انجا این رودخانه را
دریاے واکل میگویند چون سه کروه از میرپور گذشت سابهر متی نامند روز مبارک شنبه دهم راو بهاره بعنایت فیل نر و ماده
فیل و خنجر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و یاقوت زرد و نیلم و زمرد سرفرازے یافت پیش ازین اتالیق جان سپار خان خانان
سپه سالار حسب الحکم فوجے بسرکردگے پسر خود امرالله بجانب گونڈوانه بجهت گرفتن کان الماس که در تصرف بنجو زمیندار خاندیس است تعین
نموده بود درین تاریخ عرض داشت او رسید که زمیندار مذکور مقاومت بالشکر منصور زیاده از اندازه و مقدار خویش دانسته کان را
پیشکش نمود و داروغه بادشاهی بضبط آن مقرر گشت الماس آنجا با صالت و نفاست از سایر اقسام الماس امتیاز تمام دارد و نزد
جوهریان بغایت معتبر و همه نیک اندام و بهتر تر و برتر میشوند دوم کان گوکره که در حدود ملک بهار واقع است و الماس آنجا از کان
بر نمی آید رودخانه ایست که در ایام برسات سیل از فراز کوه می آید و پیش آن را می بندند و چون سیل از روے بند گذشت و آب کم
شد جمعے که درین فن مهارت دارند و مخصوص این کار اند برودخانه در آمده الماس می آرند و الحال سه سال ست که این ملک
بتصرف اولیاے دولت ابد قرین در آمده و زمیندار آنجا محبوس است غالباً آب آنسر زمین بغایت مسموم است و مردم بیگانه
در انجا نمی توانند بسر برد سویم در ولایت کرناٹک متصل بسرحد قطب الملک در پنجاه کروه مسافت چهار کان واقع است و در
تصرف زمینداران است و الماس آنجا اکثر پخته بهم میرسد روز مبارک شنبه دهم ناهر خان بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار
سرفراز گشت و یک زنجیر فیل با و عنایت شد مکتوب خان داروغه کتب خانه بمنصب هزار و پانصدی ذات سربلندی یافت چون حکم
فرموده بودم که شب برات بر دور تال کاکریه چراغان ترتیب نمایند آخر هاے روز دوشنبه چهاردهم ماه شعبان بقصد تماشاے
آن توجه فرمودم اطراف تال را با عمارت میان بفانوس الوان و اقسام صنایع که در چراغان مقرر است آراسته آتشبازیها ترتیب
داده بودند بغایت چراغان عالی شد و با آنکه درین مدت پیوسته ابر و باد و باران بود بعنایت آلهی از اول شب هوا صاف شده
اثرے از ابر نماند و برحسب دلخواه تماشاے چراغان میسر گشت و بندهاے خاص بساغر نشاط خوشوقت گردیدند حکم کردم که

شب جمعه باز بهمین دستور چراغان کنند از غرایب اتفاقات آنکه آخر روز مبارک شنبه هفدهم متصل بارندگی بود و در وقت روشنی چراغ باران استاد و تماشای چراغان خاطر خواه شد درین روز اعتماد الدوله یکقطعه نیلم قطبی در غایت نفاست و یکزنجیر فیل بیدندان با یراق نقره پیشکش نمود چون خوبصورت و خوش ترکیب بود داخل فیلان خاصه مقرر شد در کنار تال کاکریه مناسی که از مرتاضان طایفه هنود اند کلبه درویشانه ساخته منزوی بود چون خاطر همواره بصحبت درویشان راغب است بی تکلفانه بملاقات او شتافتم و زمانی ممتد صحبت او را دریافتم خالی از آگاهی و معقولیت نیست و آئین دین خود از مقدمات صوفیه وقوفی تمام دارد و ظاهر خود را بروش اهل فقر و تجرید موافق ساخته و خود را از طلب و خواهش گذرانیده توان گفت که ازین طایفه بهتر از وی به نظر نیامده روز دوشنبه بست و یکم سارسی که جفت شدن آنرا در اوراق سابقه ثبت کرده ام در باغچه خس و خاشاک فراهم آورده اول یک بیضه نهاده روز سویم بیضه دوم نهاده این جفت سارس را در یک ماهگی گرفته شده بود و پنج سال در سرکار مانده القصه بعد ازین پنج و نیم سال جفت شدند و تا یک ماه جفت میشدند در بیست و یکم ماه امرداد که باصطلاح اهل هند ماه ساون گویند بیضه نهادند ماده تمام شب تنها بر بیضه می نشیند و نر نزدیک ماده استاده پاس میدارد و چنان آگاهی باشد که هیچ جانداری را مجال آن نیست که نزدیک او تواند گذشت یکمرتبه راسو کلانی نمودار شد بشدتی هرچه تمام تر بجانب او دوید تا راسو خود را بسوراخ نرسانید دست از و باز نداشت چون نیر اعظم جهان را بنور خویش نورانی ساخت نر بر سر ماده آمده بمنقار پشت او را سی خارد و بعد از ان ماده برمی خیزد و نر می نشیند و باز ماده نیز بهمین دستور آمده او را برمی خیزاند و خود می نشیند مجملاً تمام شب ماده تنها بر بیضه نشسته پرورش می دهد و روز نر و ماده به نوبتی نشینند و در وقت نشستن و برخاستن نهایت احتیاط بجای آرند که مبادا آسیبی به بیضه رسد در هنگام مراجعت از شکار فیل چون موسم شکار باقی بود گجپت خان داروغه و بلوچ خان قراول بیگی را گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد فیل بگیرند و همچنین جمعی از قراولان فرزند شاهجهان نیز باین خدمت مامور و تعیین شده بودند درین تاریخ آمده ملازمت نمودند همگی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده شکار شده هفتاد و سه زنجیر نر و یکصد و دوازده ماده ازین جمله چهل و هفت زنجیر نر و هفتاد و پنج ماده که یکصد و بیست و دو زنجیر باشد قراولان و فوجداران بادشاهی شکار کردند و بیست و شش زنجیر نر و سی و هفت ماده که شصت و سه زنجیر باشد قراولان و فیلبانان فرزند شاهجهان گرفتند روز مبارک شنبه بیست و چهارم بسیر باغ فتح رفته دو روز در آنجا بعیش و نشاط گذرانیده شد آخر روز شنبه بدولتخانه معاودت اتفاق افتاد چون آصف خان بعرض رسانید که باغچه حویلی بنده بغایت سبز و خرم شده انواع گل در یاسمین شگفته حسب الالتماس مشار الیه روز مبارک شنبه سی یکم

بمنزل او رفتم الحق خوب سرمنزلے بہ نظر درآمدہ وخوش وقت گشتم از جواہر مرصع آلات واقمشہ موازی سے وپنج ہزار روپیہ پیشکش او قبول افتاد مظفرخان بعنایت خلعت وفیل سرفرازی یافتہ بدستور سابق خدمت حکومت صوبہ ٹھٹھہ بعہدہ او مقرر شد خواجہ عبدالکریم گیلانی کہ برسم تجارت از ایران آمدہ بود برادرم شاہ عباس مکتوبے با محقر تحفہ مصحوب او ارسال داشتہ بودند درین تاریخ مشارالیہ را خلعت وفیل عنایت نمودہ رخصت انعطاف ارزانی فرمودم وجواب کتاب شاہ بابا بود سے مرسول گشت وخان عالم بفرمان مرحمت عنوان وخلعت خاصہ سرفرازے یافت روز جمعہ غرۂ شہریور ماہ شد از روز یکشنبہ سوم تا شب مبارک شنبہ باران بارید از غرایب آنکہ روزہاے دیگر جفت سارس پنج شش مرتبہ بنوبت بالاے بیضہ می نشیند درین شبانروز کہ پیوستہ باران بود وہوا بقدر برودت داشت بجہت گرم داشتن بیضہ ہا از اول صبح تا نصف النہار متصل نشست واز ین روز تا صباح روز دیگر بے فاصلہ مادہ نشست کہ مبادا از برخاستن ونشستن بسیار برودت ہوا تاثیر کند وتم بہ بیضہ ہا رسد وضایع شوند مجملاً آنکہ آدمی بہ ہمو سے عقل وادراک می کند وحیوان بمقتضاے حکمت ازلے مجبول آن شدہ وغریب تر آنکہ دراوایل بیضہ ہا را متصل بہم در زیر سینہ نگاہ میداشت بعد ازان کہ چہاردہ پانزدہ روز گذشت درمیان بیضہ ہا بقدر فاصلہ گذاشت کہ مبادا از اتصال آنہا حرارت بافراط شود از گرمی بسیار فاسد گردند روز مبارک شنبہ ہفتم بمبارکی وخرمی پیشخانہ بجانب آگرہ برآوردہ شد پیش ازین منجمان واخترشناسان بجہت کوچ ساعت مذکور اختیار نمودہ بودند چون باران بافراط شد از رودخانہ محمودآباد ودریاے مہی عبور لشکر منصور متعذر بود ناگزیر درین ساعت پیشخانہ را برآوردہ روز بست ویکم شہریور ساعت کوچ مقرر گشت چون فرزند شاہجہان خدمت فتح قلعہ کانگڑہ کہ کمند تسخیر ہیچ یک از سلاطین والاشکوہ برفراز کنگرہ آن نرسید بر ذمت ہمت خویش لازم شمردہ فوجی بسرکردگی راجہ سورجمل پسر راجہ باسو ونقی کہ از بندہ ہاے روشناس اوست پیش ازین فرستادہ بود درینولا ظاہر شد کہ فتح آن حصن متین بجمعے کہ پیش ازین تعین فرمودہ صورت پذیر نیست بنابرین راجہ بکرماجیت را کہ از بندہ ہای عمدہ اوست با دوہزار سوار موجود از ملازمان خاصہ خود وجمعے از بندہ ہاے جہانگیری مثل شاہباز خان لودی وہردی زارین ھاڈا ورائے پرتھی چند وپسران رام چند ودویست نفر برق انداز سوار وپانصد نفر توپچی پیادہ سواے فوج کہ سابقاً فرستادہ تعین فرمودند وچون ساعت رخصت او درین روز مقرر گشتہ بود مشارالیہ تسبیح زمرد کہ دہ ہزار روپیہ قیمت داشت برسم پیشکش گذرانیدہ بعنایت خلعت وشمشیر سرفرازی یافتہ بآنخدمت رخصت شد چون درانصوبہ جاگیر نداشت فرزند شاہجہان پرگنہ برہانہ را کہ بست ودو لکھ دام جمع دارد وخود بانعام التماس نمود کہ بجاگیر او مقرر دارد وخواجہ تقی دیوان بیوتات کہ بخدمت دیوانی صوبہ دکن مقرر گشتہ بود بخطاب معتمد خانے

وفیل وخلعت ممتاز شد وهمت خان را بفوجداری سرکار بهرونج وآن حدود رخصت فرموده اسپ و پرم نرم خاصه عنایت نمودم
و پرگنه بهرونج بجاگیر او مرحمت شد و رای بهارا چند که بخدمت کانگره مقرر گشته بمنصب هفتصدی و چهارصد و پنجاه سوار از فرق عزت
برافراخت چون عرس شیخ محمد غوث در میان بود هزار درب بجهت خرج آن بفرزندان ایشان لطف شد مظفر ولد بهادر الملک که از
تعیناتیان صوبه دکن است بمنصب هزاری ذات وپانصد سوار سربلندی یافت چون وقایع دوازده سال از جهانگیرنامه به بیاض
برده شده بود بمتصدیان کتابخانه خاصه حکم فرمودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه های متعدد ترتیب نمایند
که به بندهای خاص عنایت فرمائیم و بسایر بلاد فرستاده شود که ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند
روز جمعه هشتم یکی از واقعه نویسان تمام را نوشته و جلد کرده بنظر درآورد چون اول نسخه بود که ترتیب یافته به فرزند شاهجهان
که او را در همه چیز از همه فرزندان خود اول میدانم مرحمت نمودم و بر پشت کتاب بخط خاص رقم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام این
فرزند عنایت شد امید که توفیق دریافت این مطالب که باعث رضاجوئی خالق و دعاگوئی خلق است نصیب و روزی باد
روز سه شنبه دوازدهم سبحان قلی قراول بسیاست رسید تفصیل این اجمال آنکه او پسر حاجی جمال بلوچ است که از قراولان خوب
پدرم بود و بعد از شنقار رفتن آنحضرت نوکر اسلام خان شده همراه او به بنگاله رفته بود او را اسلام خان بنابر نسبت خانه زادگی
این درگاه مراعات احوال بواجبی نموده محل اعتماد دانسته پیوسته در سواری و شکار نزدیک بخود می داشت عثمان افغان که سالها
به تمرد و عصیان دران صوبه گذرانیده و خاتمت احوال او در اوراق گذشته گزارش یافته چون هراس بقیاس از اسلام خان
داشت کس نزد این بی سعادت فرستاده بجهت قتل تقبلات می نماید و تعهد این کار کرده دو سه کس دیگر را با خود متفق می سازد قضارا
پیش از آنکه اراده باطل این حق ناشناس از قوة بفعل آید یکی از آنها آمده او را آگاه میکند اسلام خان در لحظه آن حرامخوار را گرفته
مقید و محبوس می گرداند القصه بعد از فوت مشارالیه بدرگاه آمد چون برادران و خویشان او در سلک قراولان انتظام داشتند حکم شد
که او نیز در زمره قراولان منتظم باشد درین وقت پسر اسلام خان بطریق معارض کرد که لایق خدمت نزدیک نیست بعد از
شگافتن ظاهر شد که چنین مقدمه باو نسبت کرده بودند معهذا چون برادرانش بمبالغه عرض نمودند که محض تهمت بوده و بلوچ خان
قراول بیگی ضامن شد از قتل و سیاست او درگذشتم و حکم فرمودم که همراه بلوچ خان خدمت می کرده باشد باین کرامت و جان
بخشی بی سبب و جهت از درگاه گریخته بجانب آگره و آنحدود رفت به بلوچ خان حکم شد که چون ضامن بود اول او
را حاضر سازد او کسان به تفحص فرستاده در یکی از مواضع آگره که خالی از تمردی نیست و جبنده نام دارد برادر

بلوچ خان که به تفحص او رفته بود او را دریافت هر چند بملایمت خواست که بدرگاه آورد بهیچ وجه راضی نشد و مردم بحمایت برخاستند تا گزیر نزد خواجه جهان باگره رفته حقیقت را باز نمود مشار الیه فوجی بر سر آن ده تعیین فرمود که جبراً و قهراً او را گرفته بیارند مردم آن موضع چون ویرانی و خرابی خود را در آئینهٔ حال مشاهده نمودند او را بدست او دادند درین تاریخ مقید و مسلسل بدرگاه رسید حکم بقتل او فرمودم میر غضب بسرعت هر چه تمامتر او را بسیاستگاه برد بعد از زمانی بشفاعت یکی از نزدیکان جان بخشی فرموده حکم به بریدن پای او شد و بحسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم بسیاست رسیده بود هر چند آن خون گرفته استحقاق کشتن داشت معهذا خاطر حق شناس ندامت گزیده مقرر فرمودم که بعد ازین حکم بقتل هر کس شود با وجود تاکید و مبالغه تا وقت غروب آفتاب عالمتاب نگاهدارند و نکشند و اگر تا آن وقت حکم نجات نرسد ناگزیر بسیاست رسانند روز یکشنبه دریای مهی عظیم طغیان نمود و موجهای کلان کلان بنظر درآمد با وجود بارانهای گذشته هرگز باین شدت بلکه نصف این نیامده بود از اول روز آغاز آمدن سیل شد و آخر روز رو بکمی نهاد مردم کهن سال که درین شهر توطن دارند عرض کردند که یک مرتبه در ایام حکومت مرتضی خان چنین جلوریز سیل آمده بود و غیر از آن بخاطر نمیرسد درین ایام یکی از قصاید سعدی که مداح سلطان سنجر و ملک الشعرا او بود باستماع افتاد بغایت سلیس و هموار گفته مطلعش اینست۔

ای آسمان مسخر حکم روان تو		کیوان پیر بندهٔ بخت جوان تو	

سعیدای زرگرباشی که طبع نظمی داشت قصیدهٔ مذکور را تتبع نموده بعرض رسانید خوب گفته بود این چند بیت از آن قصیده است

اصل ایرکیلان است ۱۲

ای نه فلک نمونهٔ از آستان تو		دوران پیر گشته جوان در زمان تو	بخشند دل توفیض و بجود سبب چو مهر
جانها همه فدای دل مهربان تو		از باغ قدرت است فلک یک ترنج سبز	انداخته بروی هوا باغبان تو
یارب چه گوهری تو که افروخت در ازل		جانهای قدسیان همه از نور جان تو	بادا جهان بکام تو ای پادشاه عهد
در سایهٔ تو خرم شاه جهان تو		ای سایهٔ خدا ز تو پر نور شد جهان	بادا همیشه نور خدا سایبان تو

روز مبارک شنبه چهاردهم بصله این قصیده حکم فرمودم که سعیدا را بزر وزن کنند آخر روز بسیر باغ رستم باڑی رفته شد بغایت سبز و خرم بنظر درآمد وقت شام بر کشتی نشسته از راه دریا بدولتخانه معاودت نمودم روز جمعه پانزدهم ملا امیری نام پیرمردی از طرف ماوراء النهر آمده سعادت آستانبوس دریافت و چنین بعرض رسانید که از قدیمان عبد الله خان اوزبک بودم و از ایام جوانی و عنفوان نشو و نما تا وقتی که خان شهسوار شد ندور سلک خدمتگاران قدیم و نزدیک امتیاز داشته در خلا و ملا محرم بوده و بعد از گذشتن خان تا حال دران

ملک آباء برو گذرانیده و بنیو لاالقصد زیارت خانه مبارک از وطن مالوفه برآمده خود را بملازمت رسانیدم او را در بودن و رفتن مختار ساختم عرض نمود که روزے چند در خدمت خواهم بود هزار روپیه خرچے و خلعت مرحمت شد بنهایت پیر شگفته روئے پر نقل و سخن است فرزند شاهجهان نیز پانصد روپیه و سروپا لطف کرد در میان باغچه دولتخانه خورم صفه و حوضے واقع است و یک ضلع آن صفه درخت مولسریست که پشت بران داده می توان نشست چون یک طرف تنه او مقدار سه ربع گز کاواک شده بد نما بود فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده در انجا مضبوط سازند که پشت بران نهاده توان نشست درین وقت بیتے بدیه بر زبان جاری گشت و بسنگ تراشان حکم شد که دران لوح نقش کنند تا بطریق یادگار در صفحهٔ روزگار بماند و آن بیت اینست - بیت

نشیمن گاه شاه هفت کشور
جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر

شب سه شنبه نوزدهم در دولتخانه خاص بازار ترتیب یافت پیش ازین ضابطه چنان بود که هر چند گاه اهل بازار و محترفه شهر حسب الحکم در صحن دولتخانه دکان ها آراسته از جواهر مرصع آلات و انواع اقمشه و اقسام امتعه انچه در بازارها بفروخت میرود حاضر ساخته بنظر در آوردند بخاطر رسید که اگر در شب این بازار ترتیب یابد و فانوس بسیارے در پیش دکانها چیده شود طور نمودی خواهد داشت بے تکلف خوب برآمد و غیر مکرر بود بجمیع دکانها سیر کرده انچه از جواهر و مرصع آلات و هر قسم چیزے خوش آمد خریدم از هر دکان متاعے بلا امیری انعام شد و چندان جنس ها رسید که از ضبط آن عاجز آمده بود روز مبارک شنبه بیست یکم شهریور ماه الٰهی سنه ۱۳ جلوس مبارک مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری بعد از گذشتن دو نیم ساعت نجومی بمبارکی و فرخی رایات عزیمت بصوب دار الخلافه آگره برافراشته شد و از دولتخانه تا تال کاکریه که محل نزول رایات اقبال بود بدستور معهود نثار کنان شتافتم درهمین روز جشن وزن شمسی منعقد گشت و بحساب سنه شمسی سال پنجاهم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی بمبارکے آغاز شد و بضابطه مقرر خود را بطلا و دیگر اجناس وزن نموده مروارید و گل زرین نثار کردم و شب تماشاے چراغان نموده در حرم سراے دولت بعیش و عشرت گذرانیده شد روز جمعه بیست و دویم حکم کردم که جمیع مشایخ و ارباب سعادت را که درین شهر توطن دارند حاضر سازند که در ملازمت افطار نمایند و سه شب برین وتیره گذشت و هر شب تا آخر مجلس خود بر سرپا استاده بزبان حال میگفتم - ؎

خداوندگارا توانگر توئی
توانا و درویش پرور توئی
تو بر خیر و نیکے دهم دسترس
وگرنه چه خیر آید از من بکس
نه کشورگشایم نه فرمان دهم
یکے از گدایان این درگهم
منم بندگان را خداوندگار
خداوند را بندهٔ حق گذار

جمعے از فقرا را که تا حال بملازمت نرسیده بودند التماس مدد معاش داشتند در خور استحقاق هر یک زمین و خرچے مرحمت شد

کامیاب خواهش گردانیدم شب مبارک شنبه بیست و یکم سارس یک بچه برآورد و شب دوشنبه بیست و پنجم بچه دوم مجملاً یک بچه بعد از سی و چهار روز و دوم بعد از سی و شش روز برآمد در جثه از بچه قازده یازده کلان تر یا برابر بچه طاوس یک ماهه توان گفت پشمش نیله رنگ است روز اول هیچ نخورد و از روز دوم مادرش ملخهای خرد را بمنقار گرفته گاه مثل کبوتری خورانید و گاه بروش مرغ پیش بچه می انداخت که خود بچیند اگر ملخ ریزه بود درست میگذاشت و اگر کلان تر بعضی را دو پاره و بعضی را سه پاره می کرد تا بفراغت بجای او توانند خورد چون بسیار میل دیدن آنها داشتم حکم فرمودم که باحتیاط تمام چنانچه آزاری و آسیبی بآنها نرسد بحضور بیارند و بعد از دیدن باز فرمودم که بهمان باغچه درون دولتخانه برده بمحافظت تمام نگاه دارند هرگاه نقل و حرکت توان فرمود بملازمت خواهند آورد درین روز حکیم روح الله بانعام هزار روپیه سرفراز شد بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ از جاگیر خود آمده ملازمت نمود روز سه شنبه بیست و ششم از تال کاکریه کوچ کرده بموضع کنج منزل گزیدم روز کشنبه بیست و هفتم برکنار دریای محمود آباد که اریک نام دارد نزول اقبال اتفاق افتاد چون آب و هوای احمد آباد بسیار زبون بود محموده بیکره باستصواب حکما برساحل دریای مذکور شهری اساس نهاده اقامت گزیده بود بعد از آن که جاپانیر را فتح کرد آن جا را دار الملک کرد و تا زمان محمود شهید حکام گجرات اکثر اوقات درانجای بودند محمود مذکور که آخرین سلاطین گجرات است باز در محمود آباد نشیمن گاه خود قرار داد و بی تکلف آب و هوای محمود آباد را هیچ نسبتی باحمد آباد نیست بجهت امتحان فرمودم که گوسفندی را پوست کنده در کنار تال کاکریه بیاویزند همچنین گوسپندی را در محمود آباد تا تفاوت هوا ظاهر گردد اتفاقاً بعد گذشتن هفت گهری روز درانجا گوسفندی را آویختند چون سه گهری از روز ماند بمرتبه متعفن و متغیر گشت که عبور از حوالی آن دشوار بود و در محمود آباد وقت صبح گوسفند را آویختند تا وقت شام اصلا متغیر نشد و بعد از گذشتن یک و نیم پهر از شب تعفن پیدا کرد مجملاً در سواد شهر احمد آباد بعد از هشت ساعت نجومی متعفن گشت در محمود آباد بعد از چهارده ساعت روز مبارک شنبه بیست و هشتم رستم خان را که فرزند اقبال مند شاهجهان بحکومت و حراست ملک گجرات مقرر نموده بعنایت اسپ و فیل و پرم نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت فرمودم و بنده های جهانگیری که از تعینات صوبه مذکور اند درخور رتبه و پایه خویش باسپ و خلعت ممتاز گشتند روز جمعه بیست و نهم شهریور مطابق غرهٔ شوال رای بهاره بخلعت و شمشیر مرصع و اسپ خاصه فرق عزت را برافراخته بوطن خود مرخص گشت و فرزندان او نیز باسپ و خلعت سرفرازی یافتند روز شنبه بسید محمد نبیرهٔ شاه عالم فرمودم که هرچه میخواسته باشد بی حجابانه التماس نماید و برطبق این سوگند مصحف دادم مومی الیه عرض کرد که چون بمصحف قسم میدهند التماس مصحفی می نمایم که پیوسته با خود داشته باشم و از تلاوت ثواب بحضرت رسد بنابرین مصحفی بخط

یاقوت بقطع مطبوعه مختصر که از نفایس و نوادر روزگار بود بمیر مذکور عنایت شد و بر پشت آن بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بسید محمد این کرامت بظهور رسید نفس الامر آنکه میر بغایت نیک نهاد و مغتنم است با نجابت ذاتی و فضائل کسبی باخلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته بسیار شگفته رو و کشاده پیشانی است و از مردم این ملک بخوش ذاتی میر کسے دیده نشد بمشارالیه فرمودیم که مصحف بعبارت سلیس خالے از تکلف و تصنع ترجمه نماید و اصلا بشرح و بسط و شان نزول آن مقید نشده بلغات ریخته قرآن را لفظ بلفظ فارسی ترجمه کند و یک حرف بر معنے تحت اللفظ نیفزاید و بعد از تمام آن مصحف مصحوب فرزند خویش جلال الدین سید روانه درگاه سازد و فرزند میر نیز جوانے است بفنون ظاهری و باطنی آراسته آثار صلاح و سعادتمندی از ناصیه احوالش ظاهر و میر بفرزندی او می نازد و الحق شایستگی این دارد و نغزک جوانکے است با آنکه مکرر بمشایخ گجرات موهبتها بظهور رسیده بود مجدداً در خور استحقاق هر یک از نقد و جنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتم چون آب و هواے این ملک بمزاج من ناسازگار بود حکما چنین صلاح دیدند که قدرے از معتاد پیاله کم باید کرد بصوابدید آنها شروع در کم ساختن پیاله نموده شد و در عرض یک هفته بوزن یک پیاله کم کردم اول هر شب شش پیاله بود و هر پیاله هفت و نیم توله که مجموعه آن چهل و پنج توله باشد شراب ممزوج معتاد بود و الحال شش پیاله هر پیاله شش توله و سه ماشه که در کل سی و هفت نیم توله باشد خورده می شود از بدایع وقایع آنکه بیش ازین بشانزده و هفده سال در اله آباد با خداے خود عهد کرده بودم که چون سنین عمرم به خمسین رسد ترک شکار تیر و بندوق نموده هیچ جاندارے را بدست خود آزرده نسازم و مقرب خان که از منظوران محفل قدس بود ازین نیت آگاهے داشت القصه درین تاریخ که عمرم به سن مذکور رسیده آغاز سال پنجاه است روزے از کثرت دود و بخار نفسم تنگے کرد آزار بسیار کشیدم در آن حالت بالهام غیبی از عهدی که با خداے خود کرده بودم بیادم آمد و عزیمت سابق در خاطرم تصمیم یافت و با خود قرار دادم که چون سال پنجاهم باخر رسیده مدت وعده بسر آید بتوفیق الله تعالے روزے که بسعادت زیارت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه مشرف گردم استمداد همت از بواطن قدسی مواطن آنحضرت جسته دل را از ان شغل باز دارم بمجرد خطور این نیت در خاطر آن کلفت و آزردگی رفع شد خود را خوش وقت و تازه یافتم و زبان را بحمد و سپاس ایزد جلشانه و شکر مواهب او چاشنی بخشیدم امید که توفیق میسر گردد

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد
که رحمت بران تربت پاک باد

میازار مورے که دانه کش است
که جاندارد و جان شیرین خوش است

روز مبارک شنبه چهارم ماه الهی سید کبیر و بختر خان وکلاے عادل خان را که پیشکش او بدرگاه والا آورده بودند رخصت انعطاف

افزائی داشتم سید کبیر بخلعت و خنجر مرصع و اسپ سرفرازی یافت و بختر خان با اسپ و خلعت و اوربسی مرصع که اهل آن ملک در گردن می آویزند ممتاز گشت و مبلغ شش هزار درب خرچی بهر دو انعام شد و چون عادل خان مکرر بوسیلهٔ فرزند اقبال مند شاهجهان التماس شبیه خاصه شریفه نموده بود شبیه خود را با یک قطعه لعل گران بها و فیل خاصه بمشار الیه عنایت فرمودم و فرمان مکرمت عنوان صادر گشت که از ولایت نظام الملک و قطب الملک هرجا و هر قدر تواند تصرف نمود بانعام او مقرر باشد و هرگاه کمک و مدد میخواسته باشد شاه نواز خان فوجی آراسته بکمک او تعیین نماید در زمان سابق نظام الملک که کلان ترین حکام دکن بود و همه او را بکلانی قبول داشتند و برادر مهین میدانستند درینولا عادل خان مصدر خدمات شایسته گشت و بخطاب والای فرزندی شرف اختصاص یافت او را بسرداری و سری تمام ملک دکن بلند مرتبه ساختم و بجهت شبیه این رباعی بخط خاص مرقوم گشت ــ

ای سوی تو دایم نظر رحمت ما	آسوده نشین بسایهٔ دولت ما
سوی تو شبیه خویش کردیم روان	تا معنی ما به بینی از صورت ما

و فرزند شاهجهان حکیم خوش حال پسر حکیم همام را که از خانه زادان خوب این درگاه است و از صغر سن در خدمت آن فرزند کلان بوده بجهت رسانیدن نوید مراحم جهانگیری بمرافقت وکلای عادل خان نزد او فرستاد و همدرین روز میرجمله بخدمت عرض مکرر فرق عزت برافراخت چون کفایت خان دیوان صوبهٔ گجرات را در هنگامیکه بدیوانی صوبهٔ بنگاله اختصاص داشت بعضی حوادث روی داده بود از سامان افتاده بنابرین مبلغ پانزده هزار روپیه بانعام او مرحمت شد درینولا دو جلد جهانگیرنامه ترتیب یافته بنظر گذشت یکی را چند روز پیش ازین بمدار الملکی اعتماد الدوله لطف فرمودم و درین تاریخ دیگری بفرزندی آصفخان عنایت نمودم روز جمعه پنجم بهرام پسر جهانگیر قلی خان از صوبهٔ بهار آمده دولت زمین بوس دریافت و الماسی چند از حاصل کان کوکره آورده گذرانید چون دران صوبه از جهانگیر قلی خان خدمت شایسته بظهور نرسیده بود و مع ذلک بعرض مکرر رسید که چندی از برادران و خویشان او دران ملک دست تسلط و تعدی دراز ساخته بندهای خدا را مزاحمت و آزار میرسانند و هر یکی خود را حاکمی تراشیده جهانگیر قلیخان را تمکین نمی نهند بنابران مقرب خان که بندهٔ قدیم الخدمت مزاجدان است فرمان بخط خاص صادر گشت که بصاحب صوبگی بهار سرفراز و ممتاز بوده بمجرد رسیدن فرمان قضا جریان بدان صوب شتابد از الماس های که ابراهیم خان فتح جنگ بعد از فتح کان مذکور بدرگاه ارسال داشته بود و چند قطعه بجهت تراشیدن حواله حکاکان سرکار شده بود درینوقت که بهرام ناگاه باگره رسید روانهٔ درگاه می شد خواجه جهان چندی را که طیار شده مصحوب او بدرگاه فرستاد یکی از انها با نقش است و بظاهر از نیلم تیز

نمیتوان کرد تا حال الماس باین رنگ دیده نشده چند سرخ بوزن درآمده جوهریان سه هزار روپیه قیمت کردند و عرض کردند که اگر
سفید و تمام عیار می بود بیست هزار روپیه مے ارزید امسال تا تاریخ ششم مهرماه انبه خورده شد درین ملک لیمون فراوان است
و بالیده می شود و از باغ کاکو نام هندوے چند لیمون آورده بودند بغایت لطیف و بالیده یکے را که از همه کلان تر بود فرمودم که وزن
کنند هفت توله برآمد روز شنبه ششم جشن وسهره ترتیب یافت اول اسپان خاصه را آراسته بنظر درآوردند بعد ازان فیلان خاصه
را آراسته گذرانیدند چون دریاے مهی هنوز پایاب نشده بود که اردوے گیهان شکوه عبور تواند نمود و آب و هواے محمود آباد دران
هیچ نسبتی بدیگر منازل نمود یازده روز درین سرمنزل مقام واقع شد روز دوشنبه هشتم از منزل مذکور کوچ کرده در موده نزول اقبال
افتاد خواجه ابوالحسن بخشی را که با جمعے از بنده هاے کارگذار ملاح و خاوه بسیار پیشتر فرستادم که دریاے مهی را پل بندند که انتظار
پایاب نباید کشید و اردوے ظفر قرین بسهولیت عبور تواند نمود روز سه شنبه نهم مقام شد روز کم شنبه دهم موضع اینه محل نزول رایات
جلال گشت در اوایل سارس نر پای بچه خود را بمنقار گرفته سرنگون آویزان میساخت و بیم آن میشد که مبادا از اثر بیمهرے باشد و
ضایع سازد بنا بران حکم فرموده بودم که نر را جدا نگاه دارند و پیش بچه ها نگذارند درینولا بجهت امتحان فرمودم که نزدیک بچه ها
بگذارند تا حقیقت بیمهری و محبت ظاهر گردد و بعد از گذاشتن نهایت تعلق و مهر دریافته شد و محبت او هیچ کمتر از محبت ماده نیست
و معلوم مے شود که آن او اهم از روے دوستی بوده روز مبارک شنبه یازدهم مقام شد و آخر روز بشکار یوز رفته سه آهوی سیاه
و چهار ماده آهو و چکاره بیوز گیرانیده شد روز یک شنبه چهاردهم تیر بشکار یوز رفته پانزده راس آهو از نر و ماده گیرانیده شد
بمیرزا رستم و سهراب خان پسر او حکم فرموده بودم که بشکار نیله گاؤ رفته هر قدر که توانند با بندوق بزنند هفت راس از نر و ماده پدر و
پسر شکار کردند چون بعرض رسید که درین نواحی شیرے است مردم آزار که بگوشت آدم عادت کرده و آسیب او بخلق خدا میرسد بفرزند
شاهجهان حکم شد که شر او را از بنده هاے خدا کفایت کند آن فرزند حسب الحکم بندوق زده شب بنظر درآورده فرمودیم که در حضور پوست
کنند اگرچه بظاهر به کلان می نمود چون لاغر بود از شیرهاے کلان که من خود انداخته ام در وزن کمتر برآمد روز دوشنبه پانزدهم و
روز سه شنبه شانزدهم بشکار نیله گاؤ شتافته هر روز دو نیله گاؤ به تفنگ زده شد روز مبارک شنبه هیژدهم بر کنار تالے که مخیم بارگاه اقبال
بود بزم پیاله آراستگی یافت گلهاے کنول بر روے آب نوزک شگفته بود بنده هاے خاص بساغر نشاط خوشوقت گشتند جهانگیر قلیخان
بست زنجیر فیل از صوبه بهار و مروت خان هشت زنجیر از بنگاله پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت یک فیل از جهانگیر قلیخان و دو فیل از
مروت خان داخل فیلان خاصه شد ند تتمه بخلفها تقسیم یافت میرخان پسر میرزا ابوالقاسم تمکین که از خان زادان این درگاه است بمنصب

هشت صدی ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت قیام خان بخدمت قراول بیگی و منصب ششصدی ذات و صد و پنجاه سوار ممتاز گشت عزت خان که از سادات بارهه و بمزید شجاعت و کارطلبی امتیاز دارد از تعینات صوبه بنگش است حسب الالتماس مهابت خان صاحب صوبه مذکور بمنصب هزار و پانصدی ذات خاصه و هشت صد سوار فرق عزت برافراخت کفایت خان دیوان صوبه گجرات بعنایت فیل سرفراز شده مرخص گشت لطیفی خان بخشی صوبه مذکور شمشیر مرحمت نمودم روز جمعه نوزدهم بشکار رفته یک نیله گاو نر زدم در مدت العمر بیاد ندارم که تیر بندوق از نیله گاو نر کلان پران گذشته باشد از ماده بسیار می گذرد درین تاریخ باآنکه چهل و پنج قدم مسافت بود از دو پوست آزاد گذشت باصطلاح اهل شکار قدم عبارت از دو گام است که پیش و پس نهاده شود روز یکشنبه بست و یکم خود بشکار رانا وجره خوشوقت گشته بمیرزا رستم و داراب خان و میر میران و دیگر بنده ها حکم فرمودم که بشکار نیله گاو رفته هر قدر توانند به بندوق بزنند نوزده راس از نر و ماده شکار کردند و ده راس آهو هر کس از هر قسم بوزگیرانیده شد ابراهیم خان بخشی صوبه دکن حسب الالتماس خانخانان سپه سالار بمنصب هزاری ذات و دویست سوار سرفرازی یافت روز دوشنبه بیست و دوم از منزل مذکور کوچ واقع شد روز سه شنبه بست و سوم باز کوچ فرمودم قراولان عرض کردند که درین نواحی ماده شیری با سه بچه بنظر در آمده چون نزدیک براه بود خود بقصد شکار متوجه گشته هر چهار را به تفنگ زدم و از آنجا بمنزل پیش شتافته از پلی که بر بالای مهی بسته شده بود عبور فرمودم باآنکه درین دریا کشتی نبود که پل توان بست و آب بغایت عمیق بود تند می گذشت بحسن اهتمام خواجه ابوالحسن میر بخشی پیش از دو سه روز پلی در نهایت استحکام که طول یکصد و چهل درعه و عرض چهار درعه است مرتب گشته بجهت امتحان فرمودم که فیل گن سندر خاص را که از فیلان کلان قوی هیکل است با سه ماده فیل از روی پل گذرانیدند بنوعی مستحکم بسته شده بود که قوایم او از بار فیل کوه پیکر اصلا متزلزل نگشت از زبان معجز بیان حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه شنیده ام که میفرمودند که روزی در عنفوان جوانی دو سه پیاله خورده بودم و بر فیل مست سوار شده باآنکه هشیار بودم و فیل در غایت خوش جلوی باراده و اختیار من می گشت خود را بیهوش و فیل را بدمست و سرکش وانموده بجانب مردم میدوانیدم بعد از ان فیل دیگر طلبیده هر دو را بجنگ انداختم و آنها جنگ کنان تا سر پل که بر دریای جمنا بسته شده بود شتافتند قضا را آن فیل گریخت و چون از طرف دیگر راه گریز نیافت ناگزیر بر سمت پل روان شد و فیلی که من بر و سوار بودم از پی او شتافت هر چند عنان او بدست اختیار من بود و باندک اشارتی می ایستاد بخاطر رسید که اگر فیل را از رفتن بالای پل باز دارم مردم آن ادا های مستانه را محمول بر خاستگی خواهند داشت و خطا هر خواهد شد که نه من مست بوده ام نه فیل بدمست و خود سری این ادا ها از پادشاهان ناپسندیده است لاجرم بتائید ایزد سبحانه استعانت جسته فیل خود را

از تعاقب او باز نداشتم و هر دو بر روی پل روان شدند چون پل بکشتی ترتیب یافته بود هر گاه فیل دستهای خود را برکنار کشتی می نهاد نصف کشتی بآب فرو می رفت و نصف دیگر بلند می ایستاد در هر قدم گمان آن می شد که پیوند کشتی ها از هم گسیخته گردد مردم از مشاهدهٔ این حال غریق بحر اضطراب و شورش می بودند چون حمایت و حراست حق جل و علا همه جا و همه وقت حارس و حامی این نیازمند است هر دو فیل در ضمان سلامت ازان پل عبور نمودند روز مبارک شنبه بست و پنجم برکنار آب مهی بزم پیاله ترتیب یافت و چندی از بندهای خاص که درین قسم مجالس و محافل راه دارند بساغرهای لبریز عنایت های سرشار کام دل برگرفتند بی تکلف منزلی است بنهایت دل نشین بدو وجه دران منزل چهار مقام واقع شد یکی خوبی جا دوم آن که مردم در گذشتن اضطراب ننمایند روز یکشنبه بست و هشتم ازکنار آب مهی کوچ فرمودم روز دوشنبه باز اتفاق کوچ افتاد درین راه غریب تماشای مشاهده شد جفت سارس که بچه کشیده بود روز مبارک شنبه از احمد آباد آورده بودند در صحن دولت خانه که برکنار تال ترتیب یافته بود با بچه های خود می گشتند اتفاقاً نر و ماده هر دو آواز کردند جفت سارس صحرائی آواز اینها را شنیده ازان طرف تال فریاد بر آوردند و بر اثر آن پرواز کنان آمده نر با نر و ماده با ماده بجنگ افتادند و با آنکه چندکس ایستاده بودند اصلاً پاس و ملاحظهٔ مردم نکردند و خواجه سرایانی که بمحافظت آنها مقرر بودند بقصد گرفتن شتافته یکی بر نر درآویخت و دیگری بماده آنکه نر را گرفته بود به تلاش بسیار نگاه داشت و آنکه بماده دست انداخته نتوانست نگاه داشت و از چنگ او بدر رفت من بدست خود حلقه در بینی و پاهای او انداخته آزاد ساختم و هر دو بجا و مقام خویش رفته قرار گرفتند غالباً هر دفعه که سارس های خانگی فریاد میکردند آنها نیز در برابر آواز می دادند و هم ازین عالم تماشای آهوی صحرائی دیده شد در پرگنهٔ کرنال بشکار رفته بودم قریب به سی کس بل زیاده از اهل شکار و خدمت گار در ملازمت حاضر بودند آهوی سیاه با ماده آهوی چند بنظر درآمد یک مرتبه آهوی آهوگیر را بجنگ او سر دادیم دو سه شاخ جنگ کرده پس پا برگشته آمد دفعهٔ دیگر خواستم که بیاندبر شاخ آهوی آهوگیر بسته بگذاریم تا گرفتار شود درین اثنا آهوی صحرائی از شدت غضب و غیرت هجوم مردم را در نظر نیاورده بی محابا دویده آمد و دو سه شاخ با آهوی خانگی جنگ در گریز کرده از میان بدر رفت درین تاریخ خبر فوت عنایت خان رسید او از خدمتکاران و بندهای نزدیک بود با آنکه افیون میخورد و هنگام فرصت مرتکب پیاله هم میشد رفته رفته شیفتهٔ شراب گشت چون ضعیف بنیه بود زیاده از حوصله و طاقت خویش ارتکاب می نمود بمرض اسهال مبتلا شد و درین ضعف دو سه دفعه از عالم صحو غشی بر مزاجش مستولی گشت حسب الحکم حکیم رکنا بمعالجهٔ او پرداخت هرچند تدبیرات بکار برد نفعی بران مترتب نگشت مع ذالک جوع غریبی بهم رسانید و با آنکه حکیم مبالغه و تاکید می نمود که در شبان روز

احوال عنایت خان

بیش از یک نوبت مرتکب غذا نشود ضبط احوال خود نے توانست کرد دیوانہ وار خود را بر آب و آتش سے زد تا آنکہ بسوء القینہ و استسقا منجر شد بسیار زبون و ضعیف گشت چند روز پیش ازین التماس نمود کہ خود را بیشتر تا گرہ رساند حکم فرمودم کہ بکھنو ر آمدہ رخصت شود در پالکی انداختہ آوردند بحدی نحیف و ضعیف بنظر در آمد کہ موجب حیرت گشت ع

	کشیدہ پوستے بر استخوانے	

بلکہ استخوان ہم بہ تحلیل رفتہ با آنکہ مصوران در کشیدن شبیہ لاغر نہایت اغراق بکار می برند اما ازین عالم بلکہ نزدیک باین ہم بنظر در نیامدہ سبحان اللہ آدم زادہ باین ہیات و ترکیب ہم میشود این دو بیت استاد درین مقام مناسب افتادہ ۔ ٥

سایۂ من گرم نگیرد پاے	تا قیامت ندارد بر جاے	نالہ از بسکہ ضعف دل بیند	تا لب چند جاے بنشیند

از غایت عزائب فرمودم کہ مصوران شبیہ او را کشند القصہ حال او را بسیار متغیر یافتم گفتم کہ زنہار در چنین وقت نفسی از یاد حق غافل نباید شد و از کرم او ناامید نباید شد اگر مرگ امان بخشد آن را دستگاہ معذرت و فرصت تدارک باید شمرد و اگر مدت حیات بسر آمدہ ہر نفس کہ بیاد او بر آید غنیمت باید دانست از بازماندہا سے خویش دل مشغول مباش کہ اندک حق خدمت پیش ما بسیار است چون از پریشانی او بعرض رسیدہ بود دو ہزار روپیہ خرچ راہ باو دادہ رخصت کردم روز دوم مسافر راہ عدم گشت روز سہ شنبہ سے ام کنار آب مانب محل نزول اُردوے گیہان پوے گردید جشن نوروز مبارک شنبہ دویم ابان ماہ الٰہی درین منزل آراستگی یافت امان اللہ پسر مہابت خان حسب الالتماس او بمنصب ہزاری ذات و سیصد سوار سرفراز شد گردھر ولد راے سال بمنصب ہزاری ذات و ہشتصد سوار سربلندی یافت عبداللہ پسر خان اعظم بہزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشت دلیر خان کہ از جاگیرداران صوبہ گجرات است بمرحمت اسپ و فیل سرفراز نمودم رنباز خان پسر شہباز خان کنبو حسب الحکم از صوبۂ دکن آمدہ بخدمت بخشیگری و واقعہ نویسی لشکر بنگش سرفراز گشت و منصب او ہشتصدی ذات و چہار صد سوار مقرر شد روز جمعہ سویم کوچ فرمودم درین منزل شاہزادہ شجاع جگر گوشہ فرزند شاہجہان کہ در دامن عصمت نور جہان بیگم پرورش سے یابد زمرا نسبت باو تعلق خاطر و دلبستگی بمرتبہ ایست کہ از جان خود عزیز میدارم بیماری کہ مخصوص اطفال است و آن ام الصبیان میگویند بہم رسانید و زمانے ممتد از ہوش رفت ہر چند اہل تجربہ تدبیرات و معالجات بکار بردند سود نداد و بیہوشی او ہوش از من ربود چون از تداوی ظاہری ناامیدی دست داد از روی خضوع و خشوع فرق نیاز بدرگاہ کریم کارساز و رحیم بندہ نواز سودہ صحت او را مسالت نمودم درین حالت بخاطر گذشت کہ چون باخدای خود عہد کردہ بودم کہ بعد از تمام سن خمسین از عمر این نیازمند ترک شکار تیر و بندوق نمودہ ہیچ جانداری را بدست

خود آزرده نسازم اگر به نیت سلامتی او از تاریخ حال دست ازان کار باز دارم ممکن که حیات او وسیلهٔ نجات چندین جاندار شود
حق سبحانه تعالے او را باین نیازمند ارزانی دارد القصه بعزم درست و اعتقاد صادق با خدا عهد کردم که بعد ازین هیچ جاندارے را
بدست نیاز آزارم بکرم الهی کوفت او تخفیف تمام یافت و دران هنگام که این نیازمند در بطن والده بود بدستورے که دیگر اطفال در شکم
حرکت می کنند بوقتے اثر حرکت ظاهر نشد پرستاران مضطرب و متلاشے گشته صورت حال را بعرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند
دران ایام پدرم پیوسته شکار یوز میفرمودند چون آن روز جمعه بود به نیت سلامتے من نذر فرمودند که در مدت عمر روز جمعه شکار یوز
نکنند تا انتهاے حیات برین عزیمت ثابت قدم بودند و من نیز متابعت آنحضرت نموده تا حال شکار یوز روز جمعه نکرده ام مجملاً بجهت
ضعف نورچشمی شاه شجاع سه روز درین منزل توقف واقع شد امید که حق تعالی او را عمر طبعی کرامت فرماید روز سه شنبه هفتم کوچ
اتفاق افتاد درین روزے پسر حکیم تعریف شیر شتر میکرد بخاطر رسید که اگر روزے چند بدان مداومت نمایم ممکن که نفعے داشته باشد و بمزاج من
گوارا باشد آصف خان ماده ولایتے شیردار داشت قدرے ازان شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگر شتران که خالے از شورے نیست
بمذاق من شیرین و لذیذ آمد والحال قریب یکماه است که هر روز پیاله که مقدار نیم کاسهٔ آبخوری باشد ازان شیر می خورم و نفعی ظاهر
شده رافع تشنگی است غرایب آنکه دو سال پیش ازین آصف خان این ماده را خریده بود و دران وقت بچه نداشت و اصلاً اثر شیر ظاهر
نبود درین ایام بحسب اتفاق از پستان او شیر برآمد هر روز چهار سیر شیر گاؤ و پنج سیر گندم و یک سیر قند سیاه و یک سیر بادیان بخورد
او می دهند که شیرش لذیذ و شیرین و مفید باشد بے تکلف بمذاق من خیلے در افتاد و گوارا آمده و بجهت امتحان شیر گاؤ و شیر میش را
طلبیده هر سه را چشیدم در شیرینی و عذوبت شیر این شتر را نسبتی نیست فرمودم که چند ماده دیگر را هم ازین قسم خوراک بدهند تا ظاهر
شود که از اثر غذاهاے لطیف عذوبت است یا در اصل شیر این شتر شیرین است روزکم شنبه هشتم کوچ فرمودم روز مبارک شنبه
نهم مقام واقع شد دولت خانه بر مقام تال کلانے ترتیب یافته بود فرزند شاه جهان کشتی طرح کشمیر که نشیمن گاه آن را از نقره ساخته
بودند پیشکش نمود آخرهاے آن روز بران کشتی نشسته سیر تال کرده شد عابد خان بخشی بنگش را که بدرگاه طلبداشته شده بود درین روز
سعادت آستانبوس دریافته بخدمت دیوانی بیوتات سرفراز گشت سرفراز خان که از کمکیان صوبه گجرات است بعنایت علم و
اسپ یتاق خاصه و فیل فرق عزت برافراخته رخصت یافت عزت خان که از تعینات لشکر بنگش است بعنایت علم سربلند
گردید روز جمعه دهم کوچ فرموده شد میر میران بمنصب دو هزاری ذات و شش صد سوار سرافرازی یافت روز شنبه یازدهم
پرگنه دوحد محل ورود موکب مسعود گشت شب یک شنبه دوازدهم آبان ماه الهی سنه سیزده جلوس مطابق پانزدهم ذیقعده هزار

وبیست وہفت ہجری بطالع نوزدہ درجۂ میزان بخشندہ بی منت بفرزند اقبالمند شاہجہان از صبیۂ آصف خان گرامی فرزندکرامت فرمود امیدکہ قدمش برین دولت ابدقرین مبارک وفرخندہ باد سہ روز درمنزل مذکور مقام نمودہ روز یکشنبہ پانزدھم درموضع نمرنہ نزول اقبال اتفاق افتاد وچون التزام شدہ کہ جشن مبارک شنبہ تا مقدور وممکن باشد درکنار آب وجای بصفا ترتیب یابد درین نزدیکی سرزمینی کہ قابلیت آن داشتہ باشد نبود ناگزیر قریب نیمی از شب مبارک شنبہ شانزدھم گذشتہ بازسواری فرمودم وہنگام طلوع نیراعظم فروغ بخش عالم درکنار تال پاکھور نزول اجلال واقع شد آخرہای روز بزم پیالہ آراستہ بچندی از بندہ ہای خاص پیالۂ عنایت نمودم روز جمعہ ہفدھم کوچ فرمودم کیشوداس مارو جاگیردار آن نواحی است حسب الحکم از دکن آمدہ بسعادت زمین بوس سربلندی یافت روز شنبہ ہیژدھم حوالی رام گڈھ معسکر اقبال گشت چند شب پیش ازین سہ گھڑی بطلوع ماندہ بود درکرہ ہوا مادہ بخار ودخانی بشکل عمودی نمودار شد وہر شب یک گھڑی پیشتر از شب دیگر ظاہر میگشت وچون تمام نمود صورت حربہ پیدا کرد ہر دو سر باریک ومیان گندہ خمدار مانند داس پشت بجانب جنوب وروی بسوی شمال الحال یک پہر بطلوع ماندہ ظاہر میگردد منجمان و اخترشناسان قد وقامت اورا باصطرلاب معلوم کردندکہ بست وچہار درجۂ فلکی را باختلاف منظر سازاست وبحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصہ نیز درجہت حرکت فلک اعظم دارد ظاہر میشود چنانچہ اول دربرج عقرب بود آنرا گذاشتہ بمیزان رسید وحرکت عرض درجہت جنوب بیشتر دارد ودانایان فن نجوم درکتب این قسم را حربہ نامیدہ اند ونوشتہ اندکہ ظہور این دلالت میکند برضعف ملوک عرب واستیلاء دشمنان ملوک عرب برایشان والعلم عنداللہ تا تاریخ مذکور بعد از شانزدہ شب کہ علامت ظاہر شدہ بود در ہمان سمت ستارہ نمودار گشت کہ سرش روشنی داشت وتا دوسہ گزدم او درازی نمود اما دردم اصلا روشنی ودرخشندگی نبود الحال قریب ہشت شب است کہ نمودار شدہ ہرگاہ کہ منتفی گردد مرقوم خواہد نمود وازآثار او انچہ بظہور رسد نوشتہ خواہد شد روز یکشنبہ نوزدھم مقام کردہ روز دوشنبہ درموضع سمبل کہیرہ نزول فرمودم روز سہ شنبہ بست ویکم باز مقام شد برشید خان افغان خلعت وفیل محبوب رنباز خان مرحمت نمودہ فرستادم روز کم شنبہ بست ودوم پرگنہ دہنو رخیم اردوی گیہان شکوہ گشت روز مبارکشنبہ بست وسیوم مقام کردہ بزم پیالہ ترتیب یافت وداراب خان بخلعت نادری سرفراز شد روز جمعہ مقام نمودہ روز شنبہ بست وپنجم پرگنہ رنازی مخیم معسکر اقبال گشت روز یکشنبہ بست وششم درکنار آب چنبل نزول فرمودم وروز دوشنبہ بست وہفتم برلب آب کہنر منزل شد روز سہ شنبہ بست وہشتم سواد بلدہ اوجین مورد رایات فیروزی گردید از احمدآباد تا اوجین نود وہشت کروہ مسافت را بہ بست وہشت کوچ وچہل ویک مقام کہ دوماہ ونہ روز باشد آمدہ شد روز کم شنبہ بست ونہم باجدروپ

که از مرتاضان کیش هنود است وتفصیل احوال او در اوراق سابق نگاشته کلک تاریخ نگار گردید صحبت داشته بسیر و تماشاے کالیاده توجه فرمودم بے تکلف صحبت او از مغتنمات است درین تاریخ از مضمون عرض داشت بهادر خان حاکم قندهار بوضوح پیوست که درسنه هزار و بست و شش هجری که عبارت از سال پار باشد در قندهار و نواحے آن کثرت موش بحدے رسید که جمیع محصولات و غلات و مزروعی و سر درختهاے آن ولایت را ضایع ساخته اند تا زراعت درو نشده بود خوشه ها را بریده میخوردند چون رعایا مزروعات خود را بجزبن درآوردند تا کوفتن و پاک ساختن نصف دیگر تلف شده بود چنانچه ربعی از محصولات شاید بدست در آمده باشد و همچنین از فالیزها و از باغات اثر نماند بعد ازچندے آواره و معدوم شدند چون فرزند شاهجهان جشن ولادت پسر خود را نکرده و در اوجین که محال جاگیر او ست التماس نمود که بزم روز مبارک شنبه سی ام در منزل او آراستگی یابد لاجرم آن فرزند را کامرواے خواهش ساخته در منزل او بعیش و طرب گذرانیده شد و بندهاے خاص که درین قسم مجالس و محافل باری می یابند بساغرهاے لبریز عنایت سرخوش گشتند و فرزند شاهجهان آن مولود مسعود را بنظر درآورده خوانے از جواهر و مرصع آلات و پنجاه زنجیر فیل سی نر و بیست ماده برسم پیشکش گذرانیده التماس نام نمود انشاالله بساعت نیک نهاده خواهد شد و از فیلان او هفت زنجیر فیل داخل حلقه خاصه شد تتمه به فوجداران تقسیم یافت و در کل انچه از پیشکشهاے او مقبول افتاد دولک روپیه خواهد بود درین روز عضدالدوله از جاگیر خود رسیده سعادت آستان بوس دریافت هشتاد و یک عدد مهر بصیغهٔ نذر و فیلے برسم پیشکش گذرانید قاسم خان که از حکومت بنگاله معزول ساخته بدرگاه طلب داشته شده بود بدولت زمین بوس مستسعد گشته هزار مهر نذر گذرانید روز جمعه غره آذرماه بشکار باز و جره خاطر را رغبت افزود و در اثناے سواری بقطع زراعتے از جوار گذر افتاد بآنکه هر تنه یک خوشه بار می آورد تنه بنظر درآمد که دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت درین حال حکایت بادشاه و باغبان بخاطر گذشت۔

حکایت بادشاه و باغبان

یکے از سلاطین در هواے گرم بدر باغی رسید پیر باغبانے دید بر در استاده پرسید که درین باغ انار هست گفت هست سلطان فرمود که قدحی آب انار بیار باغبان را دختر بود بجمال صورت و حسن سیرت آراسته باو اشارت کرد تا آب انار حاضر سازد دختر رفت و فی الحال قدحی پر آب انار بیرون آورد و برگی چند بر روے آن نهاده سلطان از دست او گرفت و در کشید انگاه از دختر پرسید که مقصود از گذاشتن این برگها بر روی آب چه بود دختر بزبان فصیح و اداے ملیح معروض داشت که درچنین هواے گرم غرق از عرق قطره و سواری رسیدن آب را بیکدم درکشیدن مناسب

حکمت است بنا برین احتیاط بر گماشته بر روے آب وقدح نهادم تا باهستگی وتانی نوش جان فرمایند سلطان را این حسن ادا بغایت
خوش آمد وبخاطر گذارنید که این دختر را داخل خدمه محل خود سازم بعد ازان از باغبان پرسید که هر سال حاصل تو ازین باغ چیست
گفت سیصد دینار گفت بدیوان چه میدهی گفت سلطان از سر درختے چیزے نمی گیرد بلکه از زراعت عشرے مے ستاند سلطان
را بخاطر گذشت که در مملکت من باغ بسیار و درخت بیشمار است اگر از حاصل باغ نیز عشری دهد مبلغی کفایت مے شود و رعیت
را چندان زیاں نمے رسد بعد ازین بفرمایم که خراج از محصول باغات نیز بگیرند پس گفت قدرے آب دیگر هم از انار بیار دختر رفت
وبعد از دیری آمد وقدحے آب انار آورد سلطان گفت که آن نوبت که رفتے زود آمدے وبیشتر آوردے واین مرتبه انتظار
بسیار دادے وکمتر آوردے دختر گفت که آن نوبت قدح را از آب یک انار مالامال ساخته بودم و درین دفعه پنج شش انار
افشردم وآنقدر آب حاصل نشد سلطان را حیرت افزود باغبان معروض داشت که برکت محصول از اثر نیت نیک بادشاه است
مرا بخاطر میرسد که شما بادشاه باشید در وقتے که حاصل باغ را از من پرسید یدنیت شما دگرگون شده باشد لاجرم برکت از
میوه رفت سلطان متاثر گشت وآن اندیشه از دل برآورد پس گفت یک نوبت دیگر قدحے از آب انار بیار دختر باز رفت وزود دی
قدح را لبالب برون آورد وخندان وشادان بدست سلطان داد سلطان بر فراست باغبان آفرین کرده صورت حال ظاهر ساخت و
آن دختر را از و درخواست وخواستگاری نمود این حقیقت از ان بادشاه حقیقت آگاه برصفحۂ روزگار یادگار ماند القصه ظهور این امور
معنے آثار نیت نیک وثمرات عدالت است هر گاه همگی همت ونیت سلاطین معدلت آئین مصروف ومعطوف بر آسودگی خلق و
رفاهیت رعایا باشد ظهور خیرات ومحصول زراعت وباغات مستبعد نیست و لله الحمد که درین دولت ابد قرین بر سر درختے هرگز
محصول رسم نبوده است ونیست ودر تمام ممالک محروسه یکدام ویکحبه باین صیغه داخل خزانه عامره وواصل دیوان اعلی نمی شود بلکه
حکم است که هرکس در زمین مزروعی باغ سازد حاصل آن معاف باشد امید که حق سبحانه این نیاز مند را همواره بر نیت خیر موافق وادارد

	چو نیت بخیر است وخیر م دهے	

روز شنبه دوم بار بصحبت جدروپ خاطر شوق افزود وبعد از فراغ عبادت نیمروز بکشتی نشسته بقصد ملاقات او شتافتم که در آخر
روز در گوشه انزوائی او دویده صحبت داشتم بسا سخنان بلند از حقایق ومعارف استماع افتاد بے اغراق مقدمات تصوف منقح
بیان مے کند واز صحبت او محظوظ میتوان شد شصت سال از عمر ش گذشته بست ودوساله بود که قطع تعلقات ظاهری کرده قدم
همت بشاهراه تجرید نهاده دسے وهشت سال است که در لباس بے لباسی بسر میبرد در وقت رخصت گفت که شکر

این موہبت الٰہی بکدام زبان ادا نمایم کہ درعہد دولت چنین بادشاہ عادل جمعیت وقت وآرامش خاطر بعبادت معبود خود مشغولم واز ہیچ رہگذر غبار تفرقہ بر دامن عزیمت من نمی نشیند روز یک شنبہ سویم از کالیادہ کوچ فرمودم در موضع قاسم کہیڑہ نزول واقع شد در اثنای راہ بشکار باز وجرہ مشغولے داشتم اتفاقاً کار روانگی بر خاست باز توبغون راکہ نہایت توجہ بآن دارم از پی او پرانیدم کار روانک از چنگ او بدر جست وباز ہوا گرفتہ بمرتبہ بلند شد کہ از نظرہا غائب گردید ہرچند قراولان ومیر شکاران از پی او باطراف تاختند اثرے از و نیافتند ومحال بود کہ در چنین صحرائی باز بدست آید لشکر میر کشمیری کہ سردار میر شکاران کشمیر است وباز مذکور حوالہ او بود سراسیمہ بے سراغ ونشان در اطراف صحرا مے شتافت ناگاہ از دور درختے دید چون نزدیک رسید باز را برسر شاخ نشستہ یافت مرغ خانگی را نمودہ باز را طلبید سہ گھڑی بیشتر نگذشتہ بود کہ گرفتہ بحضور آورد واین موہبت غیبی کہ در گمان وخیال ہیچکس نبود مسرت افزاے خاطر گشت بانعام این خدمت منصب او را افزودہ اسپ وخلعت مرحمت نمودم روز دوشنبہ چہارم وسہ شنبہ پنجم وکم شنبہ ششم پے درپے کوچ واقع شد روز مبارک شنبہ ہفتم مقام نمودہ درکنار تال جشن نشاط آراستگی یافت نورجہان بیگم بیماری داشت کہ مدتہا بران گذشتہ بود واطباے کہ بسعادت خدمت اختصاص دارند از مسلمان و ہندو ہرچند تدبیرات بکار بردند سود مند نیفتاد واز تداوی آن بعجز معترف گشتند درین ولا حکیم روح اللہ بخدمت پیوست وتصدی علاج آن شد بتائید ایزد عز اسمہ در اندک مدت صحت کامل رو نمود وبصلہ این خدمت شائستہ حکیم را بمنصب لایق سرفراز ساختہ سہ موضع از وطن او بطریق ملکیت عنایت فرمودم وحکم شد کہ مشار الیہ را بنقرہ وزن کردہ وروجہ انعام او مقرر دارند روز جمعہ ہشتم تا روز یکشنبہ سیزدہم پے درپے کوچ اتفاق افتاد وہرروز تا آخر منزل بشکار باز وجرہ مشغول بودہ دراج بسیار گیراندہ شد روز یکشنبہ گذشتہ کنور کرن پسر رانا امر سنگھ بدولت زمین بوس سرفراز گشتہ تسلیمات مبارکباد فتح دکن بتقدیم رسانیدہ صد مہر و ہزار روپیہ بصیغۂ نذر وموازی بست ویکہزار روپیہ از قسم مرصع آلات باچند اسپ وفیل پیشکش گذرانید انچہ از قسم فیل واسپ بود باو بخشیدم وتتمہ بمعرض قبول مقرون گشت ودر روز دیگر باو خلعت مرحمت شد بمیر شریف وکیل قطب الملک یک زنجیر فیل وبارادتخان میر ساماں نیز یک زنجیر فیل عنایت شد سید ہزبر خان بفوجداری سرکار میوات سرفراز شد منصب او از اصل واضافہ ہزاری ذات وپانصد سوار مقرر گشت سید مبارک را کہ حراست قلعہ رہتاس ممتاز ساختہ منصب پانصدی ذات ودو صد سوار مرحمت فرمودم روز مبارک شنبہ چہاردہم درکنار تال موضع سندھارا مقام کردہ بزم پیالہ ترتیب یافت وبندہ ہاے مخصوص بساغرہای نشاط خوشوقت شدند جانوران شکاری کہ در آگرہ بکریز بستہ بودند خواجہ عبداللطیف قوش بیگی درین روز آوردہ بنظر گذرانید انچہ لایق سرکار

خاصه بود انتخاب نموده تتمه را با مرا و دیگر بنده ها بخشیده شد درین تاریخ خبر بغی و کافر نعمتی راجه سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال
رسید راجه باسو چند پسر داشت مشار الیه اگرچه بسال از همه کلان تر بود غایتاً پدر بجهت بداندیشی و فتنه جوئی پیوسته او را محبوس
و مضبوط میداشت همچنان از و ناراضی و آزرده خاطر گذشت بعد از فوت او چون این بے سعادت از همه کلان تر بود دیگر فرزند
قابل و رشید نداشت حقوق خدمت راجه باسو ملحوظ و منظور فرموده بجهت انتظام سلسله زمینداری و محافظت ملک و وطن او
این بیدولت را بخطاب راجگی و منصب دو هزاری سرفراز ساخته جا و جاگیر پدرش را که بسعی خدمت و دولتخواهی بدست آورده
بود و مبلغهای کلی از نقد و جنس که بسالهای دراز اندوخته بود با و ارزانی داشتم و در هنگامیکه مرحوم مرتضی خان بخدمت
فتح کانگره دستوری یافت چون این بیدولت زمیندار عمده آن کوهستان بود بظاهر تعهد خدمات و دولتخواهی ها نمود بکمک مشار الیه
مقرر گشت و بعد ازان که بمقصد پیوست مرتضی خان محاصره را براهل قلعه تنگ ساخت و این بدسگال از صورت حال دریافت
که عنقریب مفتوح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی درآمده پردهٔ آزرم از پیش رو برگرفت و با مردم مشار الیه کار را
بمنازعت و مخاصمت رسانید مرتضی خان نقش بیدولتی و ادبار از صفحه جبین آن برگشته روزگار خوانده شکایت او را بدرگاه
والا عرض داشت نمود بلکه صریح نوشت که آثار بغی و نادولتخواهی از احوال او ظاهر است و چون مثل مرتضی خان سردار عمده
با لشکر گران دران کوهستان بود آن بے سعادت وقت را مقتضی ترتیب اسباب شورش و آشوب نیافته بخدمت فرزند شاهجهان
عرض داشت نمود که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض با من بد سلوکی مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن برانداختن من شده
به عصیان و بغی متهم می سازد امید که سبب نجات و باعث حیات من گشته مرا بدرگاه طلب فرمایند هر چند که بر سخن مرتضی خان نهایت
اعتماد داشتم غایتاً ازین که او التماس طلب خود بدرگاه نموده شبهه بخاطر رسید که مبادا مرتضی خان به تحریک ارباب فساد و شورش درآمده
و غور ناکرده او را متهم میساخته باشد مجملاً بالتماس فرزند شاهجهان از تقصیرات او گذشته بدرگاه طلب فرمودم و مقارن این حال مرتضی خان
بجوار رحمت ایزدی پیوست و فتح قلعه کانگره تا فرستادن سردار دیگر در عقدهٔ توقف افتاد چون این فتنه سرشت بدرگاه والا رسید
نظر بظاهر احوال او افگنده دران زودی مشمول و مشمول عواطف بیدریغ ساخته در ملازمت شاهجهان بخدمت فتح دکن رخصت نموده شد
بعد ازان که ملک دکن به تصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد در خدمت آن فرزند وسائل برانگیخته متصدی فتح قلعه کانگره گشت
هر چند این بے حقیقت حق ناشناس را باز دران کوهستان راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون این خدمت را آن فرزند
بعهدهٔ خویش گرفته بود ناگزیر به اراده و اختیار او گذاشته شد و فرزند اقبالمند او را با تقی نام بیکی از بندهای خود و فوجی شایسته از

منصبداران واحدیان و برق اندازان بادشاهی تعیین فرمود چنانچه این احوال برسم اجمال در اوراق گذشته سمت ذکر یافته
چون بمقصد پیوست باتقی نیز آغاز خصومت و بهانه جوئی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت او را عرضداشت
نمود حتی که صریح نوشت که صحبت من باو راست نمی آید و این خدمت ازو سرانجام نمی شود اگر سردار دیگر مقرر نمایند فتح این قلعه
بزودی خواهد شد ناگزیر تقی را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از بنده هاے عمده اوست با فوجے از مردم تازه زور
باین خدمت رخصت نمود چون این بے سعادت دریافت که زیاده برین حیله و تزویرا از پیش نخواهد رفت تا رسیدن بکرماجیت
جمعے از بنده هاے درگاه را به بهانه آنکه مدتها یساق کشیده بے سامان شده اند رخصت نمود که بجاگیرهاے خود شتافته تا آمدن
راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند چون بظاهر تفرقه در سلسله جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثرے بمحال جاگیر خود رفتند
و معدودے از مردم روشناس در آنجا ماندند قابو دانسته آثار بغی و فساد ظاهر ساخت سید صفی بارهه که بمزید شجاعت و جلادت
اختصاص داشت با چندے از برادران و خویشان پاے همت افشرده شربت خوشگوار شهادت چشید و بعضے را به زخمهای
کاری که پیرایه شیران کارزار است آن بدذات از عرصهٔ نبرد برگرفته به نکبت سراے خود برد جمعے از جادهٔ دوستی به تگ پا خود را
بگوشه سلامت کشیدند و آن بدبخت دست تعدی و تصرف به پرگنات دامن کوه که اکثر از ان بجاگیر اعتماد الدوله مقرر است دراز ساخته
از تاخت و تاراج سرموئے فرونگذاشت امید که بهمین زودے بسزاے اعمال و جزاے افعال مبتلا گردد و نمک این دولت
کار خود بکند انشاء الله تعالے روز یکشنبه هفدهم از گهاٹی چانڈا عبور واقع شد روز دوشنبه هیجدهم اتالیق جان سپار خانخانان سپه سالار
به سعادت آستان بوس مفتخر گشت چون مدتهاے مدید از حضور دور بود و موکب منصور بنواحی سرکار خاندیس و برهانپور عبور نفرمود
التماس دریافت ملازمت نمود حکم شد که اگر خاطر او از همه جهت جمع باشد جریده آمده بزودی معاودت نماید بنا برین حسب الحکم
بسرعت تمامتر شتافته درین تاریخ دولت زمین بوس دریافت و بانواع نوازش خسروانه و اقسام عواطف شاهانه فرق عزت
برافراخته هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید چون اردو در گذشتن گهاٹی صعوبت بسیار کشیده بود بجهت رفاهیت احوال مردم
روز سه شنبه نوزدهم مقام فرمودم روز چهارشنبه بستم کوچ کرده روز مبارک شنبه بیست و یکم باز اتفاق مقام افتاد در کنار دریاے که به سند استظهار
دار و بزم پیاله مرتب گشت اسپ سمند خاصه سمیر نام که از اسپان اول بود بخانخانان عنایت نمودم سمیر باصطلاح اهل هند کوه طلا را گویند
و بجهت مناسبت رنگ و کلانے جثه باین اسم موسوم گشته روز جمعه بیست و دوم و شنبه بیست و سوم پے در پے کوچ شد درین روز عجیب
البشارے مشاهده افتاد آبے در غایت صفا پر جوش و خروش از جاے مرتفع می ریزد و باطراف نشیمن هاى خدا آفرین بے تکلف درین نزدیکی

با این خوبی آبشاری بنظر در نیامده در سیرگاهی است لحظه از تماشای آن محظوظ گشتم روز یکشنبه بیست و چهارم مقام نموده و تالابی
که پیش دولتخانه واقع شد بر کشتی نشسته شکار مرغابی کرده شد روز دوشنبه بیست و پنجم و سه شنبه بیست و ششم وکشنبه بیست و هفتم پی
در پی کوچ افتاد و بخانخانان پوستین خاصه که در بر داشتم لطف نمودم و هفت راس اسپ از طویله خاصه که بر هر کدام سواری کرده
شد نیز بآن اتالیق مرحمت نمودم روز یکشنبه دوم دی ماه الٰهی قلعه رن تهنبور محل رایات جلال گشت این قلعه از اعظم قلاع هندوان
است در زمان سلطان علاء الدین خلجی رای تهمبر دیو متصرف بود سلطان مدتهای مدید محاصره نموده بمحنت و تردد بسیار
مفتوح ساخت و در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه رای سرجن هاڈا در تصرف داشت و پیوسته شش هفت
هزار سوار ملازم او می بودند و آنحضرت بیامن تائید ایزد سبحان در عرض یکماه و دوازده روز فتح کردند و رای سرجن برهنمونی بخت سعادت
آستانبوس دریافته در سلک دولتخواهان منتظم گشت و از امرای معتبر و بنده های معتمد شد بعد از دپسرش رای بهوج نیز در
زمره امرای عظام انتظام داشت الحال نبیره او سربلند رای داخل بنده های عمده است روز دوشنبه سوم بعزم تماشای
قلعه توجه نمودم دو کوه در برابر یکدیگر واقع است یکی را رن میگویند و دیگری را تهنبور قلعه بر فراز تهنبور اساس یافته و این هر دو
اسم را ترکیب داده رن تهنبور نام کرده اند اگرچه قلعه در غایت استحکام است و آب فراوان دارد غالباً کوه رن حصنی است قوی و
فتح این حصار منحصر است از ان جانب چنانچه والد بزرگوارم حکم فرمودند که توپ ها را بر فراز کوه رن بر آورده و عمارات درون
حصار را مجرا گیرند اول توپی را که آتش دادند بچه کهنڈی محل رای سرجن رسید و از افتادن آن عمارت زلزله در بنای همت
او راه یافته و توهم عظیم بر باطن او مستولی گشته و نجات خود را منحصر در سپردن قلعه دانسته فرق عبودیت و خاکساری بدرگاه شهنشاه
جرم بخش عذر پذیر سود القصه قرار داد خاطر چنان بود که شب در بالای قلعه گذرانیده روز دیگر باردو مراجعت فرمایم چون منازل
و عمارات درون حصار بروش هندوان آساس یافته و خانها را بی هوا و کم فضا ساخته اند دلنشین نیفتاد و خاطر نیز بتوقف راضی نشد
حمامی بنظر در آمده که یکی از نوکران رستم خان متصل بحصار قلعه ساخته باغچه و نشیمنی مشرف بر صحرا خالی از فضای و هوائی نیست و دور
تمام قلعه بان بجائی نه رستم خان از امرای حضرت عرش آشیانی بوده از صغرسن در بندگی آنحضرت تربیت یافته نسبت
محرمیت و قرب خدمتی داشته از غایت اعتماد این قلعه را حواله باو فرموده بودند بعد از فراغ تماشای قلعه و منازل آن حکم شد که جمعی از مجرمان
را که درین حصار محبوس اند حاضر سازند تا بجمعیت حال و حقیقت احوال هر یک وارسیده بمقتضای عدالت حکم فرموده شود مجملاً غیر از
معامله خون یا شخصی که از [illegible] او فتنه و آشوب در ملک راه می یافت دیگر همه را آزاد ساختم و بهمه کدام در خور حال [illegible]

خرچی و خلعت عنایت شد و شب سه شنبه چهارم بعد از گذشتن یکپهر و سه گهڑی بدولتخانه مراجعت فرمودم روز یکشنبه پنجم قریب به پنج کروه کوچ نموده روز مبارکشنبه ششم بمقام واقع شد درین روز خانخانان پیشکش خود بنظر در آورد از قسم جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیل آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه را بمشار الیه مرحمت فرمودم مجموع پیشکش و آنچه بدرجهٔ قبول رسید موازی یک لک پنجاه هزار روپیه قیمت شد روز جمعه هفتم پنج کروه کوچ نمودم پیش ازین سارس را به شاهین گیرانیده بودم لیکن شکار درنا تا حال تماشا نکرده بودم چون فرزند شاهجهان ذوق شکار شاهین بسیار دارد و شاهینهای او خوب رسیده حسب التماس آن فرزند صبح بگاه سوار شدم یک درنا بدست خود گیرانیدم و درنا دیگر را شاهین که آن فرزند در دست داشت گرفت بے تکلف از شکارهای خوب خوب است بغایت الغایت محظوظ گشتم اگرچه سارس جانور کلان است غایتا سست پر کاواک واقع شد شکار درنا را هیچ نسبتی بآن نیست بنازم دل و جگر شاهین را که این قسم جانوران قوی جثه را میگیرد و بزور سرپنجه بهت زبون میسازد حسن خان توشبیچی آن فرزند بجلدوی این شکار بعنایت فیل و اسپ و خلعت سرفرازی یافت و پسرش نیز باسپ و خلعت ممتاز گشت روز شنبه هشتم چهار کروه و یکپاو کوچ کرده روز یکشنبه نهم باز بمقام نمودم درین روز خانخانان سپه سالار بخلعت خاصه و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه با تلایر فرق عزت برافراخته مجددًا الصاحب صوبگی ملک خاندیس و دکن سربلندی یافت منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری ذات و سوار مرحمت شد چون صحبت او با لشکرخان راست نیامد حسب الالتماس مشار الیه عابد خان دیوان بیوتات را بخدمت دیوانی بیوتات مقرر فرمودم و منصب هزاری ذات و چهارصد سوار عنایت شد اسپ و فیل و خلعت مرحمت نموده بدان صوب فرستادم دهم درین روز خاندوران از صوبه کابل رسیده دولت زمین بوس دریافت هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانید و تسبیح مروارید با پنجاه راس اسپ و دو قطار شتر نر و ماده ولایتی و چند دست جانور شکاری و چینی و خطائی وغیره برسم پیشکش معروض داشت روز دوشنبه دهم سه کروه و یکپاو روز سه شنبه یازدهم پنج کروه و سه پاو کوچ شد درین روز خاندوران مردم خود را آراسته بنظر در آورد دو هزار سوار مغل که اکثر اسپ ترکی و بعضی عراقی و مجنس داشتند بشمار داد با آنکه جمعیت او اکثر متفرق گشته بعضی ملازم مهابتخان شده در همان صوبه مانده اند و جمعے از لاهور جدائی گزیده باطراف ممالک رفته اند انیقدر سوار خوش اسپه غنیمت نمود بے تکلف خاندوران در شجاعت و دلاوری و جمعیت داری از یکتایان روزگار است اما افسوس که پیر منحنی شده و کبر سن او را دریافته و باصره اش بسیار ضعیف و زبون گشته دو پسر جوان و رشید دارد خالی از معقولیتی نیستند غایتا خود را در برابر خاندوران نمودن کاری است مشکل و عظیم درین روز بمشار الیه و فرزندان او خلعت و شمشیر مرحمت شد روز یکشنبه دوازدهم سه نیم کروه در نوردیده بر کنار تال ماندو نزدیک

سعادت اتفاق افتاد در میان تال نشیمنے از سنگ واقع است بر یکے از ستونها این رباعی شخصے ثبت نموده بود بنظر در آمده مرا از جا در آورد الحق از شعرہاے خوب است۔ رباعی

یاران موافق ہمه از دست شدند	در دست اجل یگان یگان پست شدند	بودند تنک شراب در مجلس عمر	یک لحظه زما پیشتر ک مست شدند

درین وقت رباعی دیگر ہم ازین عالم شنیده شد چون بسیار خوب گفته آن را نیز نوشتم۔ رباعی

افسوس که اہل خرد و ہوش شدند	از خاطر ہمدمان فراموش شدند	آنان که بصد زبان سخن میگفتند	آیا چه شنیدند که خاموش شدند

روز مبارک شنبه سیزدہم مقام کرده شد عبدالعزیز خان از صوبه بنگش رسید سعادت آستانبوس دریافت اکرام خان که بفوجداری فتحپور و اطراف آن متعین بود بدولت ملازمت سربلند گشت خواجه ابراہیم خان بخشی صوبه دکن بخطاب عقیدت خانے سرفراز شد میر حاج از کومکیان صوبه مذکور از جوانان مردانه است بخطاب شوره خانی و علم سربلندی یافت روز جمعه چهاردہم پنج کروه و یکپاو کوچ شد روز شنبه پانزدہم سه کروه طے نموده در سواد بیانه نزول اجلال اتفاق افتاد خود با اہل حرم به تماشاے بالاے قلعه شتافتم محمد بخشی حضرت جنت آشیانے که حراست قلعه بعهدهٔ او مقرر بود منزلے ساخته مشرف بر صحرا الغایت مرتفع و خوش ہوا و مزار شیخ بہلول نیز در جوار آن واقع است و خالی از فیضی نیست شیخ برادر کلان شیخ محمد غوث است و در علم دعوت اسما ید طولے داشته و جنت آشیانی را بشیخ مذکور رابطهٔ محبت و حسن عقیدت بروجه کمال بوده در ہنگامیکه آنحضرت تسخیر ولایت بنگاله فرموده یک چندی دران ولایت اقامت گزیدند مرزا ہندال بحکم آنحضرت در آگره مانده بود جمعے از قلعچیان زر بنده که سرشت آنها به فتنه و فساد مجبول است راه بیوفائی سپرده از بنگاله نزد میرزا آمدند و سلسله جنبان خبث باطن میرزا شده به بغی و کافر نعمتے و ناحق شناسی رہنمونی کردند و میرزاے بے عاقبت خطبه بنام خود خوانده صریحاً اعلام بغی و عناد مرتفع گردانید چون صورت واقعه از عرضداشت دولتخواہان بمسامع جلال رسید آنحضرت شیخ بہلول را بجهت نصیحت فرستادند که میرزا را از ارادهٔ باطل گردانیده بشاہراه اخلاص و اتفاق ثابت قدم سازد چون آن بید ولتان فتنه سرشت چاشنی سلطنت را در کام میرزا شیرین ساخته بودند میرزا باندیشهٔ باطل خام طمع شده بموافقت و متابعت راضی نگشت و بتحریک ارباب فساد شیخ بہلول را در چار باغ که حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بر لب آب جون ساخته اند به تیغ بیباکی شهید گردانیدند چون محمد بخشی را بشیخ مذکور نسبت ارادت بود نعش او را در قلعه بیانه برده مدفون ساخت روز یکشنبه شانزدہم چهار و نیم کروه طے نموده در منزل بره رسیده شد چون باغ و باولی که بحکم مریم زمانی در پرگنه جوست اساس یافته در سر راه واقع بود بتماشاے آن توجه فرمودم بی تکلف

باولی عمارتی است عالی و بغایت خوب ساخته اندازکار فرمایان تحقیق شد که مبلغ بست هزار روپیه صرف این عمارت شده چون
درین حوالی شکار نیلگاو بود روز دوشنبه هفتدهم مقام فرمودم روز سه شنبه هیژدهم سه کروه و یک نیم پاؤ گذشته در موضع دایه سو
ورود موکب مسعود اتفاق افتاد روز کمشنبه نوزدهم دو کروه و نیم طی نموده در کنار کول فتحپور رایات منصور برافراشت و چون هنگام
عزیمت فتح دکن از رن تهنبور تا اوجین اسامی منازل و بعد مسافت آنها نوشته شده بود درین مرتبه به تکرار نوشتن مناسب ندید
واز راه رن تهنبور تا فتحپور براهی که آمده شد دویست و سی و چهار کروه مسافت به شصت و سه کوچ و پنجاه و شش مقام که
مجموع یکصد و نوزده روز بوده باشد طی نموده شد بحساب شمسی چهار ماه و یکروز کم گذشته و قمری چهار ماه کامل و از تاریخی که موکب
اقبال بعزم فتح رانا و تسخیر ملک دکن از مستقر الخلافه نهضت فرموده تا حال که رایات جلال بعنان نصرت و اقبال باز بمرکز سلطنت
قرار گرفت پنج سال و چهار ماه شد منجمان و اختر شناسان روز مبارک شنبه بیست و هشتم دیماه الهی سنه سیزدهم مطابق سلخ محرم
سنه یک هزار و بیست و هشت هجری ساعت در آمدن بدار الخلافه آگره اختیار فرموده بودند درین ولا مکرر از عرایض دولتخواهان معروض
گشت که علت طاعون در شهر آگره شایع است چنانچه در روزی قریب بصد کس کم و زیاده در زیر بغل و یا کش ران یا در ته گلو دانه
برآورده ضایع می شوند و این سال سیوم است که در موسم زمستان طغیان میکند و در آغاز تابستان معدوم میگردد و از غرایب آنکه
درین سه سال بجمیع قصبات و قریات نواحی آگره سرایت کرده و در فتحپور اصلا اثر این ظاهر نشده حتی در آمان آباد تا فتحپور دو نیم
کروه مسافت است مردم آنجا از بیم و باترک وطن داده بدیگر مواضع پناه برده بودند ناگزیر مراعات حزم و احتیاط از ضروریات
دانسته مقرر شد که درین ساعت مسعود بمبارکی و فرخی در معموره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق افتد و بعد از تخفیف بیماری و گرانی ساعت
دیگر اختیار نموده بدولت و سعادت ورود رایات جهان کشا بمستقر الخلافه ارزانی فرمائیم انشاء الله تعالی و تقدس جشن مبارک شنبه در
کنار کول فتحپور ترتیب یافت چون ساعت داخل شدن بمعموره بست و هشتم قرار یافته هشت روز درهمین منزل توقف مقرر گشت
حکم فرمودم که دور تال را پیمودند هفت کروه برآمد درین منزل غیر از حضرت مریم الزمانی که بقدر تکسر میداشته اند دیگر جمیع بیگمان و
خلوت نشینان سرادق عفت و سایر بنده های درگاه دولت استقبال دریافتند صبیه آصفخان مرحوم که در خانه عبدالله خان پسر
خان اعظم است نقلی عجیب و غریب گذرانیده بنهایت تاکید در تصحیح آن نمود بجهت غرابت مرقوم گشت گفت روزی در صحن خانه موشی
بنظر در آمد سراسیمه افتان و خیزان بطرز مستان هر سو میرفت و نمی دانست که بکجا میرود بیکی از کنیزان گفتم که دم آن را
گرفته پیش گربه انداخت گربه بشوق و میل از جای جسته موش را بدهن گرفت و فی الفور گذاشته نفرت ظاهر ساخت

کنج

رفته رفته آثار ملال و آزردگی از چهرهٔ او پیدا شد روز دیگر نزدیک مردن رسید بخاطر گذشت که اندک تریاق فاروق باید داد چون دهانش کشوده شد کام و زبان سیاه و متغلظ در آمد تا سه روز بحال تباه گذرانیده در چهارم بهوش آمد بعد از ان کنیزکے را دانه طاعون ظاهر شد و از افراط سوزش و فزدنی درد آرام و قرار در و نمانده و رنگش متغیر گشت زردی بسیاهی مایل و تپ محرق کرد روز دیگر از پایان اطلاق شده درگذشت و همین روش هفت و هشت کس در انخانه ضائع گشتند و چندی بیمار بودند که از ان منزل بر آمده بباغ رفتم آنها نیکه بیماری داشتند در باغ فوت شدند و در انجا دیگرے دانه بر نیاورد مجملاً در عرض هشت و نه روز هفده کس مسافر راه عدم شدند و نیز گفت آنها که دانه بر آورده بودند اگر آب جهت خوردن یا غسل کردن از دیگرے طلبیدندے فی الفور در هم سرایت کردے و آخر چنان شد که از غایت توهم هیچکس نزدیک آنها نمی گشت روز شنبه بست و دوم خواجه جهان که بحراست آگره مقرر بود سعادت آستانبوس دریافته پانصد مهر بصیغهٔ نذر و چهار صد روپیه برسم تصدق گذرانید روز دوشنبه بیست و چهارم بشار الیه خلعت خاصه مرحمت شد روز مبارک شنبه بست و هشتم بعد از گذشتن چهار گهرِی که قریب بدو ساعت نجومی باشد ع

	بساعتے که تولا کند بدو تقویم	

بمبارکی و فرخی رایات منصور معموره فتحپوره نزول سعادت ارزانی فرمود در همین ساعت جشن فرزند ارجمند اقبالمند شاهجهان ترتیب یافت داور البلاد و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بست و هشتم بحساب ماه هاے شمسی بمبارکی آغاز شد امید که بعمر طبعی رسد و همدرین تاریخ حضرت مریم الزمانی از آگره تشریف گرامی ارزانی فرمودند و بدریافت دولت ملازمت ایشان سعادت جاوید اندوختم امید که ظل تربیت و شفقت ایشان بر سر این نیاز مند مخلد باد و چون اکرام خان پسر اسلام خان خدمت فوجداری این حدود را چنانچه باید بقید ضبط در آورده بود منصب او را از اصل و اضافه هزار و پانصد ذات و هزار سوار مرحمت شد سهراب خان پسر میرزا رستم صفوے بمنصب هزار ذات و سیصد سوار ممتاز گشت درین روز عمارت و دولتخانه حضرت عرش آشیانی را بتفصیل سیر کرده بفرزند شاه جهان نموده شد درون آن حوض کلانی از سنگ تراشیده در غایت صفا ترتیب یافته کپور تلاؤ نام سی و شش درعه در سی و شش درعه مربع و عمقش چهار و نیم درعه بحکم آنحضرت متصدیان خزانهٔ عامره از فلوس و روپیه مملو ساخته بودند سی و چهار کرور و چهل و هشت لک و چهل و شش هزار دام که شانزده لک و هفتاد و نه هزار و چهار صد روپیه باشد که مجموع یک کرور و سه لک بحساب هندوستان و سیصد و چهل و سه هزار تومان بضابطهٔ ایران بوده باشد مدتها تشنه لبان بادیه طلب را ازان چشمه سار مکرمت سیراب امیدی ساختند روز یکشنبه غره بهمن ماه بحافظ یاد علی گوینده هزار درب انعام شد محب علے پسر میرزا غازی خان چلپی و ابو القاسم خان جیلانی که دارا ے ایران جشم جهان بین آنها را میل کشیده بصحراے آوارگے داده مدتے است

که درپناه این دولت روزگار بفراغ خاطر بسر می برند و هرکدام درخور حال آنها وجه معیشت مقرر گشته درین تاریخ از آگره آمده سعادت آستانبوس دریافتند و هریک هزار روپیه انعام شد جشن مبارک شنبه پنجم در دولتخانه بآراستگی ترتیب یافت و بنده هاے خاص بساغرهاے نشاط خوشوقت گشتند نصرالله که فرزند سلطان پرویز بود فیل کوه دمان را مصحوب او بدرگاه فرستاده بود رخصت معاودت یافت جلد جهانگیرنامه با اسپ پنجاق خاصه عنایت شد که بجهت آنفرزند ببرد روز یکشنبه هشتم بکنورکرن پسر رانا امرسنگه اسپ و فیل و خلعت و کپوه مرصع با پهول کٹاره مرحمت نموده شد و بجاے جاگیرش رخصت فرمودم و مصحوب او اسپی برانا فرستاده شد و همدرین روز بعزم شکار امان آباد توجه نمودم چون حکم بود که آهوان آن سرزمین را هیچکس شکار نکند درین شش سال آهو بسیار فراهم آمده و بغایت رام شده اند تا روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه معاودت نمودم و روز مذکور بدستور معهود بزم پیاله ترتیب یافت شب جمعه سیزدهم بروضهٔ غفران پناه شیخ سلیم چشتی که شمه از محامد ذات و محاسن صفات ایشان در دیباچه این اقبالنامه ثبت افتاده رفته فاتحه خوانده شد هرچند اظهار کرامات و خوارق عادات نزد برگزیده هاے درگاه ایزدی پسندیده نیست بلکه دون مرتبه خود دانسته از اظهار آن اجتناب می نمایند لیکن وقتے از اوقات در جذبه مستی بے اراده و اختیار یا بقصد هدایت شخصی ظاهر شده از جمله آن که پیش از ولادت من حضرت عرش آشیانی را بنوید قدوم این نیازمند و دو برادر دیگر امیدوار ساخته بودند دیگر آنکه روزی بتقریبی حضرت عرش آشیانی پرسیده اند که عمر شما چند است و زمان ارتحال بدارالملک بقا کی خواهد بود در جواب گفتند که حق جل و علی عالم السر والخفیات است و بعد از مبالغه و اغراق اشارت باین نیازمند فرمودند که هرگاه شاهزاده بتعلیم معلم یا دیگر چیزی یاد گیرند و بآن تکلم می شوند نشان وصال است لاجرم آنحضرت بجمعی که در خدمت من مقرر بودند تاکید فرمودند که هیچکس بشاهزاده از نظم و نثر چیزی تعلیم نکند تا آنکه دو سال و هفت ماه گذشت و روزی یکے از عورات مستحقه که در ان محلہ بود و اسپند بهشیه بجهت دفع عین الکمال مے سوخت باین بهانه در خدمت من راه داشت و از خیرات و تصدقات بهره مند می شد مرا تنها یافته غافل از ان مقدمه این بیت را بمن تعلیم نمود ــ بیت

الٰہی غنچهٔ امید بگشاے	گلے از روضهٔ جاوید بنماے

من بخدمت شیخ رفته این بیت را خواندم شیخ بی اختیار از جاے خود برجسته بملازمت حضرت عرش آشیانی شتافتند و از ظهور این واقعه چنانچه بود آگاهی بخشیدند قضا را همان شب آثار تب ظاهر شد و روز دیگر کس بخدمت آن حضرت فرستاده تانسین کلاونت را که از گوینده هاے بےنظیر بود طلب داشتند تانسین بملازمت ایشان رفته آغاز گویندگی نمود بعد ازان کس بطلب حضرت عرش آشیانی

فرستادند چون آنحضرت تشریف آوردند فرمودند که وعده وصال رسید واز شما وداع می شویم و دستار از سر خود برداشته بر سر من
نهادند گفتند که ما سلطان سلیم را جانشین خود ساختیم داو برا انجدای حافظ وناصر سپردیم وزمان زمان ضعف ایشان استدا و میا فت واثر
گذشتن بیشتر ظاهر میشد تا بوصال محبوب حقیقی پیوستند یکے از اعاظم آثار که در عهد دولت و زمان خلافت حضرت عرش آشیانے
نظهور آمده این مسجد و روضه است بے اغراق عمارتی است نهایت عالے تمکین که مثل این مسجد در هیچ بلادی نیست عمارتش همه
از سنگ و در کمال صفا اساس نهاده پنج لک روپیه از خزانهٔ عامره صرف شده تا باتمام رسیده وآن که قطب الدین خان کوکلتاش محجر
دور روضه و فرش گنبد و پیشطاق مسجد را از سنگ مرمر ساخته سواے این است این مسجد مشتمل است بر دو دروازه کلان بر سمت
جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف پیشطاق دروازه دو درعه عرض و شانزده طول و پنجاه و دو ذرع ارتفاع دارد
بسی و دو زینه بالا باید رفت تا بآنجا رسید و در دیگر خردتر ازین رو بمشرق واقع است طول مسجد از مشرق بمغرب با عرض دیوار معا
دو صد و دوازده درعه است ازانجمله مقصوره بیست و پنج و نیم درع پانزده درع پانزده درع گنبد میان است و هفت درع عرض و
چهار ده طول و بست و پنج درع ارتفاع پیشطاق است و بهر دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خردتر هست ده درع در ده درع
تتمه ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب یک صد و هفتاد و دو درع است و بر اطراف نود ایوان و هشتاد و چهار
حجره است عرض حجره چهار درعه و طول پنج درع است و ایوان بعرض هفت و نیم درع است و صحن مسجد سواے مقصوره و ایوان
و دریک صد و شصت و نه درع طول و یک صد و چهل و سه درع عرض است و بالاے ایوان ها و در و بالاے مسجد گنبده هاے خرد
ساخته اند که در شب هاے عرس و ایام متبرکه شمع دران میان نهاده و دور آن را بپارچه الوان میگیرند ماز عالم فانوس می نماید و زیر صحن مسجد
را بر که ساخته اند که باب باران مملو میسازند و چون فتحپور کم آب و بد آب است و باهل این سلسله و دریشانی که پیوسته مجاور این مسجد اند
تمام سال کفایت می کند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل بمشرق روضه شیخ است میان گنبد هفت درع و دور
گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش آنرا نیز پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل این روضه بر سمت مغرب باندک فاصله گنبد
دیگر واقع است که خویشان و فرزندان شیخ در آنجا آسوده اند از عالم قطب الدین خان و اسلام خان و معظم خان وغیره که
همه نسبت این سلسله و مراعات حقوق بمرتبه امارت و پایهٔ عالی رسیده اند چنانچه احوال هر یک در جاے خویش مذکور گشت
الحال پسر اسلام خان که بخطاب اکرام خانے سرفرازی دارد و صاحب سجاده است و آثار سعادت مندی از احوال او
ظاهر و خاطر به تربیت او متوجه بسیار است روز مبارک شنبه نوزدهم عبد العزیز خان را بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار

سرفراز ساخته بخدمت فتح قلعه کانگره واستیصال سورجمل کافرنعمت تعیین فرمودم وفیل واسپ وخلعت بمشارالیه مرحمت شد
ترسون بهادر نیز بهمان خدمت دستوری یافت ومنصب او بهزار وددو صدی ذات وچهارصد وپنجاه سوار مقرر گشت واسپ
عنایت نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتماد الدوله درکنار تال واقع بود وبغایت جاے بصفا ومقام دلنشین تعریف می نمودند
حسب الالتماس آن مشارالیه جشن روز مبارک شنبه بست وششم درانجا ترتیب یافت وآن رکن السلطنت بلوازم پاے
انداز وپیشکش پرداخت ومجلس عالی آراست وشب بعد از خوردن طعام بدولتخانه معاودت واقع شد روز مبارک شنبه
سویم ماه اسفندارمذ الٰهی سید عبدالوهاب بارهه که درصوبهٔ گجرات خدمت وترددات ازو بظهور رسیده بود بمنصب هزاری ذات و
پانصد سوار سرفرازی یافته بخطاب دلیرخانی فرق عزت برافراخت روز شنبه دوازدهم بقصد شکار امان آباد نهضت موکب اقبال
اتفاق افتاد تا روز یکشنبه با اهل محل به نشاط شکار مشغول بوده شب مبارک شنبه بست وهفتم بدولتخانه مراجعت
واقع شد قضارا روز سه شنبه دراثناے شکار عقد مروارید ولعلی که نورجهان بیگم درگردن داشت گسیخته یک قطعهٔ لعل که بده هزار
روپیه می ارزید بایکدانه مروارید که بهزار روپیه بها داشت گم شد روز کمشنبه هرچند قراولان تفحص وتجسس نمودند بدست نیفتاد
بخاطر رسید که هرگاه نام این روز کمشنبه است پیدا شدن آن درین روز از محالات است بخلاف آن چون روز مبارک شنبه همیشه
برمن خجسته ومبارک آمده است باندک تفحص قراولان هردو را دران صحراے بے سروبن یافته بملازمت من آوردند واز اتفاقات
حسنه آنکه درهمین روز فرخنده جشن وزن قمری وبزم بسنت بارے آراستگی یافت وبشارت فتح قلعه مؤ وشکست سورجمل سیاه بخت
نیز رسید تفصیل این اجمال آنکه چون راجه بکرماجیت با افواج منصور بدان حدود پیوست سورجمل برگشته روزخواست که روزے
چند به تنبال دیاوه درائی بگذراند مشارالیه که از حقیقت کار آگهی داشت بسخن او نه پرداخته قدم جرأت وجلادت پیش نهاده آن
مخذول العاقبت سررشتهٔ تدبیر از دست داده نه بجنگ صف پای همت قایم داشت ونه بلوازم قلعداری همت گماشت باندک زدوخوردے
کس بسیار بکشتن داده راه آوارگی پیش گرفت وقلعه مؤ وشهرے که اعتضاد وقوی آن برگشته بخت بود بے محنت وتعب هردو مفتوح گشت وملکی
که اباعن جدٍ درتصرف داشت پامال عساکر اقبال شد وآن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت وادبار بجبال تباه پناه بکریوه هاے دشوارگذار برده
خاک مذلت وخواری برفرق روزگار خویش بخیت راجه بکرماجیت ملک اوراپس سرگذاشته بافواج قاهره تبعاقب وشتافت چون صورتحال
بمسامع جلال رسید بجلدوے این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت فرمودم وفرمان قضا جریان از قهرمان جلال شرف ارتفاع یافت که
قلعه وعماراتی که ساختهٔ وپرداختهٔ او وپدر او باشد از بیخ وبنیاد برانداخته اثرے ازان برروے زمین نگذارند واز غرایب آنکه سورجمل برگشته روزگار

برادری داشت جگت سنگه نام چون او را بخطاب راجگی و پایهٔ امارت سربلند ساختم و ملک رانا را و سامان و حشم و خدم بی شریک و سهیم بمشارالیه عنایت نمودم بجهت مراعات خاطر او جگت سنگه را که با او سر سازگاری نداشت منصب قلیلی تجویز فرموده بصوبهٔ بنگاله فرستاده بودم و آن بیچاره دور از وطن در غربت روزگارے بخواری دشمن کامی گذرانیده انتظار لطیفهٔ غیبی داشت تا آنکه بطالع او چنین منصوبه نشست و آن بے سعادت تیشه بر پاے خود زد جگت سنگه را بسرعت هر چه تمامتر بدرگاه طلب داشته بخطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بست هزار درب مدد خرچ از خزانهٔ عامره عنایت شد و کهپوهٔ مرصع و خلعت و اسپ و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادم و فرمان گیتی مطاع شرف صدور یافت که اگر مشارالیه برهنمونے طالع مصدر خدمات شایسته گردد و دولت خواهی از و بظهور رسد دست تصرف او را دران ملک قوی مطلق گرداند چون تعریف باغ نور منزل و عمارتے که بتازگی احداث یافته مکرر بعرض رسیده بود روز دوشنبه به بارگی شوق سوار شده در باغ بوستان سرا منزل گزیدم و روز سه شنبه دران گلشن دلکشا بعیش و فراغت گذرانیده شب کم شنبه باغ نور منزل بورود موکب مسعود آراستگی یافت این باغیست مشتمل بر سیصد و سے جریب به گز الٰهی و دوران را دیوار عریض رفیع از خشت و آهک ریخته بر آورده در غایت استحکام و در میان باغ عمارات عالی و نشیمن گاه بتکلف و حوضهاے لطیف ساخته شده و در بیرون دروازه چاه کلانی ترتیب یافته که سے و دو جفت گاو متصل آب مے کشند و شاه جوئی در میان باغ در آمده بحوضها میریزد و غیر ازین چندین چاه دیگر است که آب آنها بحوضها و چمن ها تقسیم می یابد بانواع و اقسام فواره و آبشار زینت افزوده و تالابی در میان حقیقی بلغ واقع است که آب باران پر میشود اگر احیاناً در شدت گرما آب آن روبکمی نهد از آب چاه مدد میرسانند که پیوسته لبریز باشد قریب یک لک و پنجاه هزار روپیه تا حال صرف این باغ شده و هنوز ناتمام است و مبلغها بساختن خیابانها و نشانیدن نهالها صرف خواهد شد و نیز قرار یافته که میان باغ را از سر نو حصر نموده براه مداخل و مخارج آب را بنوعے استحکام بخشند که همیشه پر آب باشد و آب آن از هیچ راهے بدر نرود و نقصان نه پذیرد لیکن که قریب بدو لک روپیه بهمه جهت صرف شود تا باتمام رسد روز مبارک شنبه بیست و چهارم خواجه جهان پیشکش کشید از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیل و اسپ موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه انتخاب نموده تتمه بمشارالیه عنایت نمودم تا روز شنبه دران گلزار نشاط بعشرت و انبساط گذرانیده شب یکشنبه بست و هفتم به فتحپور عنان مراجعت معطوف داشتم و حکم شد که امراے عظام بدستور هر سال دولتخانه را آئین بندی نمایند روز دوشنبه بست و هشتم بقدر آشوبی در چشم خود یافتم چون از غلبهٔ خون بود فی الفور بعلی اکبر جراح فرمودم که فصد گیرد روز دویم نفع آن ظاهر شد و هزار روپیه باو مرحمت شد روز سه شنبه بست و نهم مقرب خان از وطن

خود آمده سعادت آستانبوس دریافت و با نواع مراحم سرفراز ساختم

جشن چهاردهمین نوروز از جلوس همایون

صبح مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و هشت هجری حضرت نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت الشرف حمل شرف و سعادت تحویل ارزانی داشت و سال چهاردهم از مبداء جلوس این نیازمند بمبارکی و فرخی آغاز شد. در روز مبارک شنبه غره نوروز گیتی فروز فرزند اقبالمند شاهجهان که غرهٔ ناصیهٔ مرادات و فروغ جبههٔ سعادات است جشن عالی ترتیب داده منتخب تحف روزگار از نفایس و نوادر هر دیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید. ازان جمله یاقوتی است بوزن بیست و دو سرخ خوشرنگ و آبدار و باندام جوهریان چهل هزار روپیه قیمت نمودند دیگر لعلے است قطبے که وزن آن سه ٹانک بغایت نفیس قیمت آن نیز چهل هزار روپیه شد دیگر شش دانه مروارید که یکے ازانها یک ٹانک و هشت سرخ وزن دارد و کلاً آن فرزند در گجرات به بیست و پنج هزار روپیه ابتیاع نمودند و پنج دانه دیگر بسے و سه هزار روپیه و یک قطعهٔ الماس که هژده هزار روپیه ارزش آن شده و همچنین پردله مرصع با قبضهٔ شمشیر که در زرگرخانهٔ آن فرزند باتمام رسید و اکثر جواهر آن را تراشیده نشانده اند و آن فرزند نهایت دقت تصرف طبیعت بکار برده پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافته و این تصرفات خاصهٔ اوست که تاحال بخاطر هیچکس نرسیده بود و بے تکلف خوب یافته یک جفت نقارهٔ مرسل نواز را از طلا ساخته همه کورگه و نقاره و کرنا و سرنا وغیره آنچه لازمهٔ نقارخانهٔ پادشاهان ذی شوکت است تمام را از نقره ترتیب داده در ساعت فرخنده و مسعود که برتخت مراد جلوس نمودم به نوازش درآوردند مجموع به شصت و پنج هزار روپیه برآمده دیگر تخت سواری فیل که اهل زبان هوده گویند از طلا ساخته بسے هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل کلان با پنج زنجیر تلایر از بابت پیشکش قطب الملک حاکم گولکنده فیل اول داد الٰهی نام داشت چون در نوروز داخل فیلخانهٔ خاصه شد نور نوروز نام کردم الحق فیل است بغایت عالے در کلانی و جمال و شکوه هیچ کاستے ندارد چون در نظرم خوش نمود خود سوار شده در صحن دولتخانه گردانیدم قیمت این فیل هشتاد هزار روپیه مقرر گشت و بهاے شش زنجیر دیگر بست هزار روپیه و رخوت طلا از زنجیر وغیره که بجهت فیل نور نوروز آن فرزند ترتیب داده بود دلبسی هزار روپیه قیمت شد و فیل دوم با رخوت نقره گذشت و ده هزار روپیه دیگر از جواهر متفرقه برگزیده شد و از پارچه هاے نفیس گجرات آنگه گرانان آن فرزند ترتیب داده فرستاده بودند اگر بتفصیل مرقوم گردد بطول می انجامد القصه مجموع پیشکش او چهار لک و پنجاه هزار روپیه شد

امیدکه از عمر و دولت برخور در روز جمعه دویم شجاعت خان عرب و نورالدین قلی کوتوال پیشکش گذرانیدند روز شنبه سیوم داراب خان
پسر خانخانان روز یکشنبه چهارم خانجهان التماس ضیافت نمود از پیشکشهاے او یک مروارید که به بست هزار روپیه خریده بود
با دیگر نفایس که مجموع آن یک لک و سے هزار روپیه قیمت شد قبول افتاد تتمه بمشار الیه بخشیده شد روز دوشنبه پنجم راجه کشنداس
وحاکم خان روز سه شنبه ششم سردارخان روز کم شنبه هفتم مصطفےٰ خان و امانت خان پیشکش گذرانیدند از هرکدام قلیلے بجهت
سرفرازے آنها قبول نموده شد روز مبارک شنبه هشتم مدارالملکی اعتماد الدوله در منزل خویش جشن ملوکانه آراسته التماس ضیافت
نمود مقبول این ملتمس پایه قدر او افزوده شد الحق در آراستن مجلس و افزایش پیشکش نهایت اغراق و تکلف بکار برده اطراف
تال را تا جائیکه چشم کار میکرد و کوچهاے که از دور و نزدیک ی نمود باقسام چراغان و فانوس الوان زینت بخشیده بود از جمله
پیشکشهاے آن مدار السلطنت تختے است از طلا و نقره در نهایت تکلف و تصنع و پایهاے آن را بصورت شیر نموده که تخت
را برداشته اند در مدت سه سال باهتمام تمام باتمام رسیده بود و بچهار لک و پنجاه هزار روپیه مرتب گشت و این تخت هنرمند نام
فرنگی ساخته که در فنون زرگری و حکاکی و انواع هنرمندی عدیل و نظیر خود ندارد و بغایت خوب ساخته و این خطاب را من
باو عنایت فرمودم و سواے آن پیشکشی که بجهت من آورده موازی لک روپیه از مرصع آلات و اقمشه به بیگمان و اهل محل گذرانید
بے اغراق از ابتداے زمان دولت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تا حال که سال چهاردهم از عهد سلطنت این نیازمند است
هیچکسے از امراے عظام چنین پیشکشے نکشیده والحق او را بدیگران چه نسبت درین روز اکرام خان پسر اسلام خان منصب دو
هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه سرفرازے یافت و اسنی راے سنگدلن بمنصب دو هزاری ذات و هزار و ششصد سوار
از اصل و اضافه سرفرازی یافت روز جمعه نهم اعتبار خان پیشکش گذرانید و همدرین تاریخ خاندوران بعنایت اسپ و فیل سرفراز
شده به ایالت ولایت ٹهٹه رخصت یافت و منصب او بدستور سابق شش هزاری ذات و پنج هزار سوار مقرر گشت روز شنبه دهم
فاضل خان روز یکشنبه یازدهم میر میران روز دوشنبه دوازدهم اعتقاد خان روز سه شنبه سیزدهم تاتار خان و اسنی راے سنگدلن روز
کم شنبه چهاردهم میرزا راجه بهاؤسنگه پیشکش کشیدند و از هرکدام آنچه نفایس و تازگی داشت برگزیده تتمه بآنها مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه
پانزدهم آصفخان در منزل خود که بغایت جاے بصفا و دلنشین بود مجلس عالی و جشن بادشاهانه آراسته التماس ضیافت نمود ملتمس او را پایه
قبول بخشیده با اهل محل تشریف برده شد و آن رکن السلطنت این عطیه را از مواهب غیبی شمرده در افزونی پیشکش و ترتیب مجلس غایت
اغراق بکار برده بود از جواهر گران بها و زربفت هاے نفیس و اقسام تحف آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه بمشار الیه عنایت نمودم از جمله پیشکشهاے

اوست لعلی است بوزن دوازده ونیم ٹانک کہ بیک لک وبیست وپنج ہزار روپیہ خرید ه بود قیمت مجموع پیشکش او انچہ مقبول افتاد یک لک وشصت وہفت ہزار روپیہ شده درین تاریخ خواجہ جہان بمنصب پنج ہزاری ذات ودو ہزار وپانصد سوار سرفراز شد لشکرخان حسب الحکم از دکن آمده بدولت ملازمت سربلندی یافت چون درخاطر قرار گرفتہ کہ بعد گذشتن ایام برسات درآغاز خوبی ہائے ہوا بفضل ایزد جل وعلی موکب گیہان نطیر لسیر گلزار ہمیشہ بہار کشمیر نہضت فرماید لاجرم محافظت ومحارست قلعہ وشہر آگره وفوجداری اطراف ونواحی بدستوریکہ خواجہ جہان داشت بلشکرخان مناسب دیده اورا نیدبدین مرحمت ممتاز ساختم امانت خان بخدمت داروغگی داغ وگذرانیدن سواران خود محلہ سرفراز گشت روز جمعہ شانزدهم خواجہ ابوالحسن میربخشی وروز شنبہ ہفدہم صادق خان بخشی وروز یکشنبہ ہشتدہم ارادت خان میرسامان وروز دوشنبہ نوزدهم کہ جشن روز شرف بود عضدالدولہ پیشکشہا گذرانیدند واز ہرکدام انچہ پسند افتاد بجہت سرفرازی آنہا پایۂ قبول یافت درین نوروز قیمت پیشکشہا کہ بنده ہائے درگاه گذرانیده اند وبمعرض قبول افتاده بست لک روپیہ شده روز شرف بفرزند سعادت مند شاہزاده سلطان پرویز منصب بیست ہزاری ذات ودہ ہزار سوار از اصل واضافہ مرحمت نمودم اعتماد الدولہ بمنصب ہفت ہزاری ذات وسوار شرف اختصاص یافت عضدالدولہ را بخدمت اتالیقی قرة العین خلافت شاه شجاع امتیاز بخشیدم امید کہ بعمر طبعی برسد واز اہل سعادت واقبال باد قاسم خان منصب ہزار وپانصدی ذات وپانصد سوار وباقرخان بمنصب ہزاری ذات وچہارصد سوار سرفراز شدند چون مہابت خان التماس کمک نموده بود پانصد سوار احدی بصوبہ بنگش تعین فرمودم وعزت خان را کہ دران صوبہ مصدر خدمات شائستہ شده بود بعنایت فیل وکہپوه مرصع سرفراز ساختم درین ولا عبدالستار مجموعہ بخط خاص حضرت جنت آشیانی انار اللہ برہانہ مشتمل بر بعضے از دعوات ومقدمہ از علم نجیم ودیگر امور غریبہ کہ اکثری را آزموده وبحقیقت دارسیده دران جریده ثبت فرموده اند برسم پیش کش گذرانید بعد از زیارت خط مبارک ایشان ذوقی وخوشحالی در خود مشاہده نمودم کہ خود را کم بآن حالی یاد دارم بغایت الغایت محظوظ گشتم بخدا کہ ہیچ تحفہ بیش من بآنہا نمیرسد بجلدوے این خدمت منصب او از انچہ در متخیلہ او نگذشتہ بود افزوده ہزار روپیہ انعام فرمودم ہنرمند فرنگی کہ تخت مرصع را ساختہ بانعام سہ ہزار درب واسپ وفیل سرفراز شد بخواجہ خاوند محمود کہ سالک طریق خواجہ ہاست وخالی از درویشے ونامرادی نمی نماید ہزار روپیہ لطف فرمودم لشکرخان بمنصب سہ ہزاری ذات ودو ہزار سوار سربلندی یافت معمورخان بمنصب نہ صدی ذات وچہارصد وپنجاه سوار وخواجگی طاہر بہشت صدی ذات وسے صد سوار وسید احمد قادری بہشت صدی وشصت سوار سرفراز گشتند براجہ سارنگدیو منصب ہفت صدی ذات وسے سوار میرخلیل اللہ پسر عضدالدولہ بمنصب شش صدی ذات ودو صد وپنجاه سوار

فیروز خان خواجه سرا بمنصب ششصدی و یکصد و پنجاه سوار و خدمتخان بمنصب پانصدی و پنجاهی و یکصد و سه سوار و محرمخان پانصدی و یک صد و بیست سوار عزت خان بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار رای نیوالیداس مشرف فیل خانه بمنصب ششصدی ذات و یکصد و بیست سوار و رای مانیداس مشرف محل بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار سربلندی یافتند تهل و جگمل پسران کشن سنگه هر کدام بمنصب پانصدی و دو صد و بست و پنج سوار امتیاز یافتند اگر اضافه منصب داری آنها که از پانصدی کمتر اند نگاشته شود بطول انجامد بخضر خان متعینه خاندیس دو هزار روپیه انعام شد روز کم شنبه بیست و یکم بقصد شکار متوجه امان آباد گشتم پیش ازین بچند روز حسب الحکم خواجه جهان و قیام خان قراول باشی بجهت شکار قمرغه فضاے وسیعی اختیار نموده بر دور آن سراپرده کشیده آهوے بسیار از اطراف صحرا رانده بدرون سراپرده آورده بودند چون عهد کرده ام که بعد ازین بهیچ جانداری را بدست خود بیازارم بخاطر رسید که همه را زنده گرفته در میان چوگان فتحپور گذاشته شود که هم ذوق شکار دریافته باشم و هم آسیبی بآنها نرسد بنابرین هفتصد راس در حضور گرفته به فتحپور فرستاده شد چون ساعت درآمدن بدار الخلافه نزدیک بود براے مان خدمتیه حکم فرمودم که از شکارگاه تا میدان فتحپور دو رویه مثل کوچه سراپرده می کشیده باشند و آهوان را از انجا رانده بمیدان رسانند و قریب هشتصد آهو باین طریق فرستاده شد که مجموع یکهزار و پانصد راس بوده باشد شب کم شنبه بست و هشتم از امان آباد کوچ فرموده در بوستان سراے منزل گزیده شد و از انجا شب مبارک شنبه بست و نهم بباغ نور منزل نزول اقبال اتفاق افتاد در جمعه سی ام والده شاهجهان بجوار رحمت ایزدی پیوست روز دیگر خود بمنزل آن فرزند گرامی رفته بانواع و اقسام دلنوازی و خاطر جوئی در رسیده همراه خود بدولت خانه آوردم روز یکشنبه غره اردی بهشت ماه الٰهی بساعت سعادت قرین که منجمان و اختر شناسان اختیار نموده بودند بر فیل خاصه دلیر نام سوار شده ببارکی و فرخی بشهر درآمدم خلق انبوه از مرد و زن در کوچه و بازار و در و دیوار فراهم آمده انتظار داشتند بآئین معهود تا درون دولت خانه نثار کنان شتافتم از تاریخیکه موکب مسعود باین سفر عاقبت محمود نهضت فرموده تا حال که قرین سعادت و اقبال مراجعت نموده پنج سال و هفت ماه و نه روز است در نیولا بفرزند سلطان پرویز فرمان شد که چون مدتهاے مدید گذشته که از خدمت حضور محروم است و باوراک سعادت زمین بوس مستسعد نگشته اگر آرزومند ملازمت باشد بموجب حکم متوجه درگاه شود و بعد از ورود فرمان مرحمت عنوان آن فرزند ظهور این مکرمت را از مواهب غیبی دانسته روے امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد درین سال بفقرا و ارباب استحقاق چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و شش بیگه و دو دیه و دو بست و سی صد و بست خروار غله از کشمیر و هفت قلبه زمین از کابل مدد معاش لطف نمودم امید که همواره توفیق کام بخشی و خیر سگالی

نصیب و روزی باد از سوانح این ایام باغی شدن اله داد پسر جلال افغان است تفصیل این اجمال آنکه چون مهابت خان بضبط
بنگش و استیصال افغانان دستوری یافت بگمان آنکه شاید این بی سعادت در برابر مراحم و نوازش ما مصدر خدمتی تواند شد التماس نموده
همراه برد چون سرشت این کافرنعمتان حق ناشناس بنفاق و بداندیشی مجبول است بنا بر حزم و احتیاط مقرر شد که فرزند و برادر
او را بدرگاه فرستد که بطریق یرغمال در خدمت حضور باشد و بعد از آنکه پسر و برادر او بدرگاه رسید بجهت تسلی و دلاسای او بانواع مرحم
و نوازش سرفراز ساختم لیکن از آنجا که گفته اند ـــ ؎

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه	بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

از تاریخی که بآن سرزمین پیوست آثار بی دولتی و حق ناشناسی از وجنات احوال او ظاهر شدن گرفت و مهابت خان بجهت نظام
کار سرشته مدارا از دست نمیداد تا آنکه درینولا فوجی بسرداری پسر خود بر سر طایفه از افغانان فرستاده بود او را همراه ساخت چون
بمقصد پیوستند از نفاق و بداندیشی مومی الیه آن یورش خاطر خواه بانجام نرسید و بی حصول مقصود مراجعت نمودند اله داد بد نهاد
بتوهم آن که مبادا درین مرتبه مهابت خان ترک مدارا نموده در مقام تحقیق و باز پرس درآمده به پاداش کردار خود گرفتار شود پرده آزرم
از میان برگرفته بغی و حرام نمکی را که درین مدت پوشیده میداشت بی اختیار ظاهر ساخت و چون حقیقت حال از عرض داشت
مهابتخان بمسامع جلال رسید حکم فرمودم که پسر او را با برادرش در قلعه گوالیار محبوس دارند اتفاقاً پدر این بی دولت نیز از خدمت
حضرت عرش آشیانی گریخته بود و سالها بدزدی و راهزنی روزگار بسر می برد تا بسزای کردار زشت خود گرفتار شد امید هست که
این بی سعادت هم درین زودی بپاداش اعمال خویش مبتلا گردد روز مبارک شنبه نهم مانسنگه ولد راوت شنکر که از کمکیان صوبهٔ بهار
است بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار سرفرازی یافت عاقلخان را بجهت دیدن محله و تحقیق جمعیت منصبدارانی که بخدمت بنگش مقرر اند
رخصت فرمودم و فیلی بمشار الیه عنایت شد بمهابت خان خنجر خاصه طرح ماژندران مصحوب دوست بیگ مرحمت نموده فرستادم پیشکش
روز دوشنبه بمحمود آبدار که از زمان شاهزادگی و ایام طفولیت بلازمت بندگی و خدمتگاری اشتغال داشت انعام مقرر شد بیژن خویش
پاینده خان مغول بمنصب هفتصدی ذات و چهارصد و پنجاه سوار ممتاز گشت محمد حسین برادر خواجه جهان را که بخدمت بخشیگری کانگره اختصاص
داشت بمنصب ششصدی ذات و چهارصد و پنجاه سوار مرحمت نمودم درین تاریخ تربیت خان که از خانزادان موروثی این درگاه بود و همین نسبت درست
در سلک امرا انتظام داشت ودیعت حیات سپرد خالی از نامرادی و سلامت نفس نبود جوانی عیاش طبیعت بود تمامی عمر خود را میخواست
که بفراغت بگذراند بنغمهٔ هندی بسیار میل داشت و بد هم نمیفهمید مرد بی بدی بود راجه سورجسنگه بمنصب دو هزاری ذات و سوار سرفراز شد

بکرم اللہ ولد علی مردان خان بہادر و باقر خان فوجدار ملتان و ملک محب افغان و مکتوب خان فیل مرحمت شد سید بایزید بخاری که
حراست قلعہ بھکرہ و فوجداری آنحدود بعہدۂ اوست نیز بعنایت نیل سرفرازی یافت امان اللہ پسر مہابت خان بانعام خنجر مرصع ممتاز گشت
بشیخ احمد ھانسی و شیخ عبداللطیف سنبلے و فراست خان خواجہ سرائے و رائے کنور چند مستوفی فیل مرحمت نمودم محمد شفیع بخشی صوبۂ
پنجاب بمنصب پانصدی ذات و سیصد سوار فرق عزت برافراخت یونس پسر بہتر خان کہ حراست قلعہ کالنجر بعہدۂ اوست منصب
پانصدی ذات و یکصد و پنجاہ سوار عنایت شد درین تاریخ خبر فوت شاہ نواز خان پسر سپہ سالار خانخانان سبب گرانی خاطر گشت
درہنگامیکہ آن اتالیق از ملازمت رخصت می شد بتاکید تمام فرمودہ شدہ بود کہ چون مکرر بمسامع جلال رسیدہ کہ شاہ نواز خان شیفتہ
شراب گشتہ و پیالہ بافراط میخورد اگر در واقعہ این سخن فروغ صدق دارد حیف باشد کہ درین سن خود را ضایع سازد باید کہ او را بطور او
نگذارد و ضبط آن احوال بواجبی نماید اگر خود از عہدۂ او بیرون نتواند آمد صریح عرض داشت نماید کہ بحضور طلبداشتہ باصلاح حال او
توجہ فرمایم چون بہ برہانپور رسید شاہ نواز خان را بغایت ضعیف و زبون دریافتہ بتدبیر علاج او پرداخت قضا را بعد از روزی
چند صاحب فراش گشتہ بر بستر ناتوانے افتاد ہرچند اطبا معالجات و تدبیرات بکار بردند سودمند نشد در عین جوانی و دولت در سنہ
سے و سہ سالگی با جہان جہان نگرانی و حسرت بجوار رحمت و مغفرت ایزدی پیوست از شنیدن این خبر ناخوش تاسف بسیار
خوردم الحق خوب خانہ زادے رشید بود دلیستے درین دولت مصدر خدمات عمدہ شدی و اثرہاے عظیم ماندے اگرچہ ہمہ را این کار
در پیش است و از فرمان گیتی مطاع قضا و قدر ہیچکس را چارہ و گریزے نے لیکن باین روش رفتن گران می نماید امید کہ از اہل آمرزش
باد راجہ سارنگدیو را کہ از خدمتگاران نزدیک و بندہ ہاے مزاجدان است نزد آن اتالیق فرستادہ بانواع مراحم و نوازش پرسش و
دلجوئی فرمودم و منصب پنج ہزاری شاہ نواز خان را بر منصب برادران و فرزندان او افزودہ شد داراب خان برادر خرد او را بمنصب
پنج ہزاری ذات و سوار از اصل و اضافہ سرفراز ساختہ بعنایت خلعت و فیل و اسپ و شمشیر مرصع امتیاز بخشیدم و بتدبیر رخصت
فرمودم کہ او را بجاے شاہ نواز خان بسرداری صوبہ برار و احمد نگر مقرر نماید رحمن داد برادر دیگرش بمنصب دوہزاری و ہشتصد
سوار سربلندی یافت منوچہر پسر شاہ نواز خان بمنصب دوہزاری ذات و ہزار سوار مفتخر گشت طغرل ولد شاہ نواز خان بمنصب
ہزاری ذات و پانصد سوار ممتاز شد روز مبارک شنبہ دوازدہم قاسم خان خویش اعتمادالدولہ بعنایت علم فرق برافراخت اسداللہ
پسر سید حاجی را کہ بارادۂ بندگی و خدمت آمدہ بود منصب پانصدی ذات و یکصد سوار عنایت شد صدر جہان خویش مرحومے
مرتضیٰ خان بمنصب ہفتصدی ذات و ششصد سوار بخدمت فوجداری سنبل سرفرازی یافت و فیل مرحمت نمودہ رخصت

فرمودم بہارتھو بندیلہ را بمنصب ششصدی ذات و چہارصد سوار امتیاز بخشیده فیل عنایت شد بسنگرام راجہ جمو نیز فیل مرحمت شد در احمدآباد دو بکہ مارخور ہمراه داشت چون ماده درسرکار نبود کہ جفت توان کرد بخاطر رسید کہ اگر با بز بربری کہ در عربستان خصوص کہ از بندر شہر درخا رمی آرند جفت کرده شود اما نتاج آنہا بچہ شکل و شمایل بہم رسد القصہ با ہفت بربری ماده جفت فرموده شد وبعد از انقضا رمدت ششماه در فتحپور ہر کدام یک بچہ آوردند چہار ماده و سہ نر بغایت خوش صورت و خوش ترکیب و خوشرنگ و درین رنگہا انچہ بہ بکہ مشابہت و مناسبت دارد مثل سمند خطہاے سیاه در پشت داشتہ باشد و سرخ نیز از دیگر الوان خوشرنگ و خوشتری نماید و اصالت دروبیشتر ظاہر می شود و از شوخے و دیگر آداے مضحک وانواع جست وخیز چہ نویسد اداے چند مشاہده مے شود کہ بے اختیار خاطر را بتماشاے آن رغبت افزاید وانیکہ در مردم شہرت گرفتہ کہ مصور اداہاے جست وخیز بزغالہ خوب نمی تواند کشید اینجا یقین شد اگر احیاناً اداہای بزغالہ را یک طورے تواند کشید در کشیدن اداہای غریبہ و انواع جست وخیز و شوخیہای این شک نیست کہ بعجز اعتراف خواہد نمود از جملہ بچہ یکماہہ بلکہ بست روزه بنوعی از جاہای مرتفع جستہ خود را بر روی زمین میگیرد کہ اگر غیر بزغالہ بجہد یک عضوش درست نخواہد ماند از بسکہ مرا خوش آمده فرمودم کہ ہمیشہ نزدیک نگاہدارند و ہر کدام را نامی مناسب آنہا نہاده شد بغایت محظوظم و در فراہم آوردن بکہ مارخور و بز اصیل نہایت توجہ دارم و می خواہم کہ نتاج اینہا بسیار شود و در مردم انتشار یابد بعد ازان کہ نتاج اینہا را بایک دیگر جفت کرده شود ظن غالب آن است کہ نفیس تر بہم رسد و یکے از خصوصیات و امتیاز اینہا نسبت بہ بزغالہ آنکہ بزغالہ بمجرد زائیدن تا پستان بدہن نگیرد و شیر نخورد فریاد و اضطراب بسیار ظاہر می کند و این بخلاف آن اصلاً آواز برنمی آرد و در غایت استغنا و بے نیازی استاده مے باشد شاید کہ گوشت اینہا در غایت خوش مزگی بوده باشد قبل ازین فرمان شده بود کہ مقرب خان بصاحب صوبگی بہار سرفراز گشتہ بدانصوب شتابد مشار الیہ خود را بدرگاه رسانید کہ زمین بوس نموده متوجہ مقصد گردد بنا برین روز مبارک شنبہ دوم خورداد فیل باتلایر و دو اسپ و کھپوه مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم و پنجاه ہزار روپیہ برسم مساعدت مرحمت شد و ہم درین تاریخ سردار خان بخلعت و فیل و اسپ سرفراز گشتہ بجاگیر داری سرکار منگیر کہ در ولایت بہار و بنگالہ است رخصت یافت میر مشرف وکیل قطب الملک کہ در درگاه بود رخصت شد فرزند اقبال مند شاه جہان برادر افضل خان دیوان خود را ابرافقت او تعین نموده چون قطب الملک اظہار اخلاص و ارادت نموده مکرر التماس شبیہ کرده بود حسب الالتماس مشار الیہ شبیہ خود را با کھپوه مرصع و پھول کٹاره مرحمت فرمودم و بست و چہار ہزار درب و خنجر مرصع و اسپ و خلعت بمیر شریف مذکور عنایت شد فاضل خان

دیوان بیوتات بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار سرفراز شد حکیم رکنا تہ بمنصب ششصدی ذات و شصت سوار سرفراز شد چون درین
ایام عرس حضرت عرش آشیانی بود پنج ہزار روپیہ حوالہ حیدری از بندہ ہاے معتبر شد کہ بفقرا و ارباب استحقاق قسمت نماید حسنعلیخان
را کہ جاگیردار سرکار منگیر بود بمنصب دو ہزار و پانصدی ذات و سوار افتخار بخشیدہ تکمک ابراہیم خان فتح جنگ صاحب صوبہ ولایت
بنگالہ مقرر فرمودم و شمشیری بمشارالیہ عنایت شد چون میرزا شرف الدین حسن کاشغری در خدمت بنگش جان نثار گشت ابراہیم حسین
پسر او را بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم درنیولا ابراہیم خان دو منزل کشتی کہ باصطلاح آن ملک گوشہ گویند نشیمن گاہ
یکے را کہ از طلا و دوم را از نقرہ ساختہ برسم پیشکش ارسال داشتہ بود از نظر گذشت بے تکلف در قسم خود از فرد اعلی است یکے را
بفرزند شاہجہان لطف نمودم روز مبارک شنبہ نہم سادات خان بمنصب ہزاری ذات و شصت سوار سربلندی یافت درین تاریخ
عضد الدولہ و شجاعت خان عرب بمحال جاگیر خود رخصت شدند روز مبارک شنبہ آصف خان کہپوہ مرصع معہ پہول کٹارہ عنایت
فرمودم چون فرزند سعادت مند سلطان پرویز متوجہ درگاہ والا شدہ التماس خلعت نادری خاصہ نمودہ بود کہ در روز ملازمت بہ بارکی
پوشیدہ سعادت زمین بوس دریابد حسب الالتماس خلعت نادری و جیغہ و فوطہ خاصہ حوالہ شریف وکیل آن فرزند فرمودم کہ نزد او
روانہ سازد روز مبارک شنبہ بست و سویم میرزا والی پسر عمہ این نیازمند حسب الحکم از صوبہ دکن آمدہ دولت آستانبوسی دریافت
پدرش خواجہ حسن نالدار از خواجہ زادہ ہاے نقشبندی است عم من میرزا محمد حکیم ہمشیرہ خود را بخواجہ نسبت کردہ بودند تعریف خواجہ
از مرحوم بسیار شنیدہ شد حسب و نسب باہم جمع داشت و مدتہا حل و عقد سرکار میرزا محمد حکیم عموی من بقبضہ اختیار خواجہ بود و مراعات
خاطر خواجہ بسیاری فرمودند پیش از شنقار شدن میرزا ودیعت حیات سپرد ازو دو پسر ماند میرزا بدیع الزمان و میرزا والی میرزا
بدیع الزمان بعد از فوت مرزا گریختہ بما وراء النہر رفت و دران غربت مسافر راہ عدم شد و بیگم با میرزا والے بدرگاہ آسمان جاہ پیوست
و حضرت عرش آشیانے مراعات خاطر بیگم بسیاری فرمودند میرزا ہم جوان سنجیدہ آرسیدہ است خالی از معقولیت و فہمیدگی نیست از
علم موسیقی وقوف تمام دارد درنیولا بخاطر رسید کہ صبیہ شاہزادہ مرحوم دانیال را بمیرزا نسبت فرمودہ شود و باعث طلب میرزا
بدرگاہ ہمین بود این صبیہ از دختر قلیچ محمد خان است امید کہ توفیق رضا جوئی و خدمتگاری کہ وسیلہ سعادتمندی و
برخورداری است نصیب و روزی باد درین تاریخ سربلند رائے کہ بخدمت صوبہ دکن معین است بمنصب دو ہزاری
و پانصدی ذات و ہزار و پانصد سوار سرفراز شد درین ایام بعرض رسید کہ شیخ احمد نام شیادے در سہرند دام
زرق و سالوس عرو چیدہ بسیارے از ظاہر پرستان بے معنے را صید خود کردہ و بہر شہرے و دیارے یکے از مریدان

خود را که آئین دکان آرائی و معرفت فروشی و مردم فریبی را از دیگران پخته تر دهند خلیفه نام نهاده فرستاده و مزخرفاتی که بمریدان و معتقدان
خود نوشته کتابی فراهم آورده مکتوبات نام کرده و در ان جنگ مهملات بسا مقدمات لاطایل مرقوم گشته که بکفر و زندقه منجر
می شود از انجمله در مکتوبی نوشته که در اثنای سلوک گذارم بمقام ذی النورین افتاد مقامی دیدم بغایت عالی و خوش بصفا از انجا در
گذشتم بمقام فاروق پیوستم و از مقام فاروق بمقام صدیق عبور کردم و هر کدام را تعریفی در خور آن نوشته و از انجا بمقام محبوبیت واصل شده
مقامی مشاهده افتاد بغایت منور و ملون خود را با نواع انوار و الوان منعکس یافتم یعنی استغفرالله از مقام خلفا در گذشته بعالی مرتبت رجوع
نموده و دیگر گستاخیها کرده که نوشتن آن طولی دارد و از ادب دور است بنابرین حکم فرمودم که بدرگاه عدالت آئین حاضر سازند
حسب الحکم بملازمت پیوست و از هر چه پرسیدم جواب معقول نتوانست سامان نمود و با عدم خرد و دانش بغایت مغرور و خود پسند
ظاهر شد صلاح حال او منحصر درین دیدم که روزی چند در زندان ادب محبوس باشد تا شوریدگی مزاج و آشفتگی دماغش قدری
تسکین پذیرد و شورش عوام نیز فرو نشیند لاجرم بانی رای سنگدلن حواله شد که در قلعه گوالیار مقید دارد روز شنبه بست و پنجم خورداد
فرزند ارجمند شاهزاده سلطان پرویز از الهآباد رسیده بسجود آستان خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت بعد از ادای رسوم زمین بوس
بنوازش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم دو هزار مهر و دو هزار روپیه بصیغه نذر و الماسی برسم پیشکش وقت ملازمت
گذرانید چون فیلهای او هنوز نرسیده بود وقت دیگر منظور خواهد گذشت راجه کلیان زمیندار رتنپور را که آن فرزند حسب الحکم فوج
برسر او فرستاده هشتاد فیل و یک لک روپیه پیشکش گرفته همراه بدرگاه گیتی پناه آورده بود دولت آستان بوس دریافت وزیرخان
دیوان آنفرزند که از قدیم بندهای این درگاه است بسعادت کورنش سرفراز شده بست و هشت زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش
گذرانیده از انجمله نه زنجیر فیل مقبول افتاد و تتمه بمشارالیه عنایت شد چون بعرض رسید که مروت خان پسر افتخار خان که از خانه زادان
و تربیت یافتهای این درگاه است در اقصای بلاد بنگاله با طایفه مگه جنگ کرده جان نثار شد اله یار برادر او را بمنصب
هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم برادر دیگرش بمنصب چهارصدی ذات و سوار سربلندی یافت تا بازماندها پراگنده نشوند روز
دوشنبه سوم تیرماه الهی در سواد شهر چهار آهوی سیاه و یک ماده و یک آهو بره شکار شدند چون از پیش منزل فرزند سعادتمند سلطان
پرویز عبور اتفاق افتاد دو زنجیر فیل دندان دار با تلایر برسم پیشکش گذرانید هر دو زنجیر داخل فیلان خاصه حکم شد روز مبارک شنبه سیزدهم
سید حسن ایلچی برادر کامگار شاه عباس فرمانروای ایران سعادت آستانبوس دریافته مراسله آن برادر گرامی را با پیاله انگوری بلورین که
لعلی بر سرپوش آن نشانیده بودند گذرانید چون از فرط محبت و وداد و خلوص مودت و اتحاد بود و سبب ازدیاد دوستی و ارتباط گشت درین چند دفعه ایلچیان

بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار سربلندی یافت نصر اللہ ولد فتح اللہ کہ بمحافظت و بحارست قلعہ انبر بعہدۂ او ست بمنصب ہزار و پانصدی ذات و چہارصد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبہ ہشتم امان اللہ پسر مہابت خان بمنصب ہزار و پانصدی ذات و ہشتصد سوار سرفراز شد وزیر خان را بخدمت دیوانی صوبہ بنگالہ اختصاص بخشیده اسپ و خلعت و خنجر مرصع مرحمت فرمودم میر حسام الدین وزیر بر دست خان فیل عنایت شد درین تاریخ حافظ حسن ملازم خان عالم با مکتوب مرغوب گرامی برادرم شاه عباس و عرض داشت آن رکن السلطنت بدرگاه پیوست و خنجر قبضه دندان ماہی جوہردار سیاه ابلق که برادرم بخان عالم لطف نموده بود ند چون نفاست تمام داشت بدرگاه فرستاده بود از نظر گذشت بغایت پسندیده افتاد والحق تحفه الیست تا در تا حال اصلا ابلق دیده نشده بود مرا بسیار خوش آمد روز مبارک شنبه بست و ہفتم میرزا والے بمنصب دو ہزاری ذات و ہزار سوار سربلندی یافت بست و چہارم ہزار درب در وجہ انعام بسید حسن ایلچی عنایت شد بعبد اللہ خان بہادر فیروز جنگ فیل مرحمت نمودم روز مبارک شنبہ دوم امرداد ماه الٰہی باعتبار خان اسپ عنایت شد عاقل خان بمنصب ہزاری ذات و ہشتصد سوار سرفرازے یافت شب شنبہ چہارم امرداد ماه الٰہی مطابق پانزدہم شعبان جشن شب برات بود حسب الحکم لب دریاے کشتی ہارا بانواع چراغان و اقسام آتشبازی آراستہ بنظر در آوردند الحق چراغانے ترتیب یافتہ بودند بغایت خوش می نمودند مدت ممتد از سیر و تماشاے آن محظوظ شدم روز سہ شنبہ سیرن پسر نادعلی میدانی کہ از خانہ زادان قابل تربیت است بمنصب ہفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت بخواجہ زین الدین منصب ہفت صدی ذات و سیصد سوار مرحمت فرمودم خواجہ محسن بمنصب ہفتصدی ذات و یکصد سوار سرفراز گشت روز مبارکشنبہ نہم بشکار موضع سمونگر رفتہ شد تا روز دوشنبہ دران صحراے دلکشا بسیر و شکار خوشوقت بوده شب سہ شنبہ بدولت خانہ معاودت اتفاق افتاد و روز مبارک شنبہ شانزدہم بشوتن نبیرۂ شیخ ابوالفضل بمنصب ہفتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفرازی یافت روز مبارک شنبہ بسیر باغ گل افشان کہ بر لب آب جمنا واقع است رفتہ شد در اثناے راه باران فرو ریخت و خوب بارید چمن را بتازگی طراوت و نضارت بخشید انناس بکمال رسیده بود سیر مستوفی کرده شد از عماراتی کہ مشرف بر دریا اساس یافتہ چندان کہ نظر کار می کرد غیر از سبزه و آب روان ہیچ محسوس نمی شد این ابیات انوری مناسب مقام افتاد — ابیات

روز عیش و طرب و بستان است	روز بازار گل و ریحان است
دامن باد گلاب افشان است	از ملاقات صبا روے غدیر
تودۂ خاک عبیر آمیز است	راست چون آزرده سوہان است

چون باغ مذکور بعہده تربیت خواجہ جہان مقرر است پارچہاے زربفت طرح تازه کہ درینولا از عراق بجہت او آورده بودند

برسم پیشکش گذرانید انچه پسند افتاد برگزیده تتمه باو مرحمت فرمودم باغ راهم خوب ترتیب داده بود منصب او از اصل واضافه پنج هزاری ذات وسه هزار سوار حکم شد از اتفاقات غریبه آنکه با خان عالم خنجر قبضه دندان ابلق جوهردار که از پیش برادر کامگار عالی مقدار شاه عباس یافته فرستاده خاطر بحدے راغب مایل دندان ابلق شده که چندے از مردم صاحب وقوف بجانب ایران وتوران تعین فرمودم که در تفحص وتجسس کوشیده از هرجا و هرکس بهر روش وهرقیمت که بدست افتد تقصیر نکنند بسیارے از بنده هاے مزاجدان وامراء ذیشان بجهت مجرا خود پیوسته درطلب وتفحص می باشند قضا را درهمین شهر یکے از مردم اجنبی بیوقوف دندان ابلق درغایت لطافت ونفاست بقلیلے درسر بازار می خرد واعتقادش اینکه مگر در وقتے از اوقات درآتش افتاده وسیاهی اثر سوختن است بعد از مدتے بیکے از نجاران سرکار فرزند اقبالمند شاه جهان می نماید که یکپارچه ازین دندان بجهت دستی بالید برآورد چنان بادیگر که اثر سوختگی وسیاهی نماند غافل از ان که سیاهی قدر قیمت سفیدی را افزوده واین خال وخط است که مشاطه تقدیر پیرایه جمال او نموده نجار فی الفور نزد داروغه کارخانه خود شتافته این مژده را باو میرساند که چنین جنسی کمیاب وتحفه ونادر که خلقے درطلب او سرگردانند ومسافتهاے بعید طے نموده وباطراف واکناف بلاد شتافته اند مفت ورایگان بدست یکے از مردم مجهول افتاده قدر قیمتش نمی شناسد سهل وآسان از و توان گرفت مشار الیه بمرافقت او رفته درساعت بدست می آرد وروز دیگر بخدمت آنفرزند می گذراند چون فرزند شاهجهان بملازمت پیوست نخست اظهار شگفتگی بسیار نمود بعد از آنکه دماغ از نشاء باده آراستگی یافت بنظر درآورد وبعنایت مرا خوش وقت گردانید ــ ع

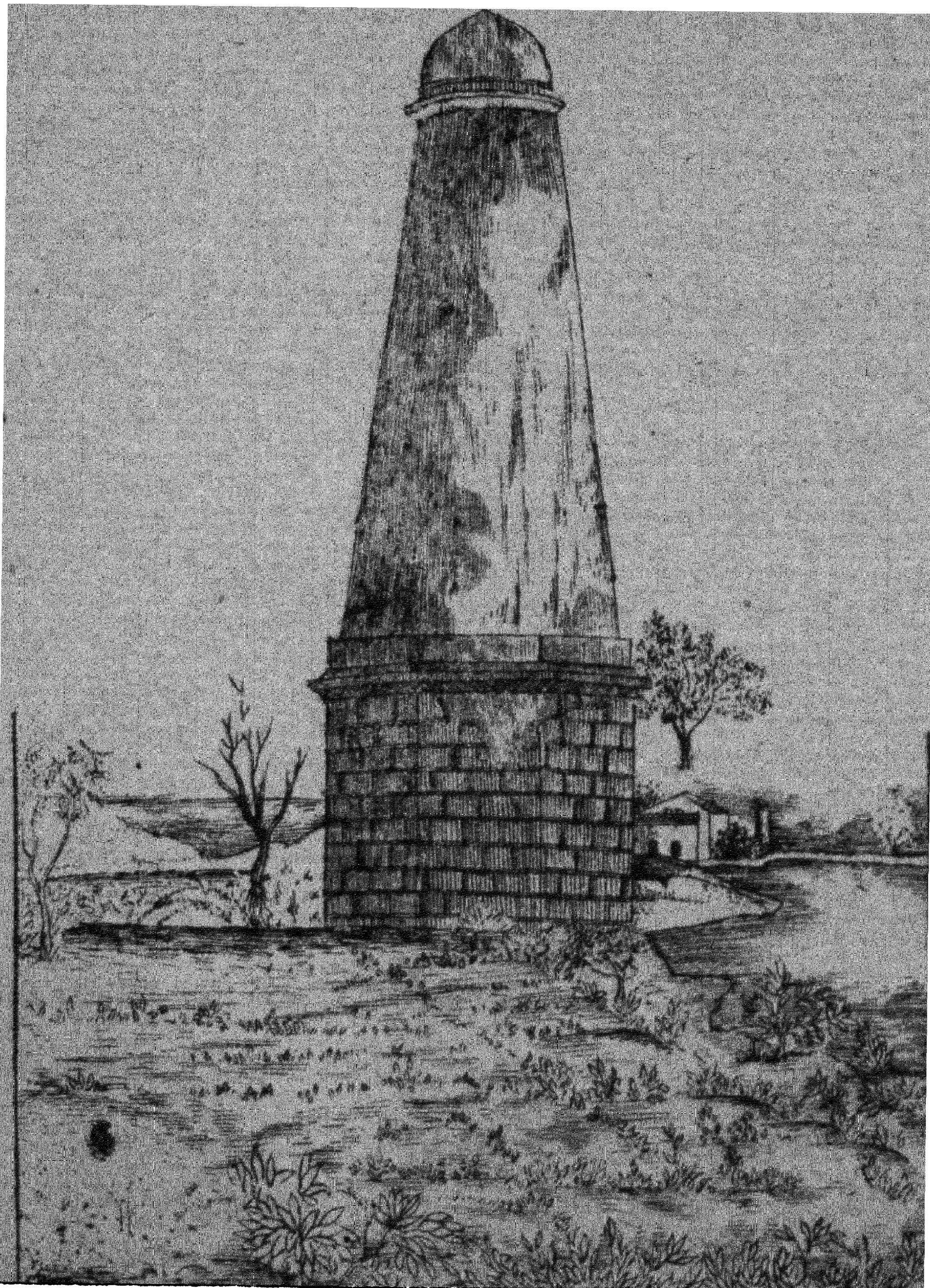
اے وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

چندان دعاے خیر در حق او کردم که اگر از صد یک آن باجابت مقرون گردد بجهت برخورداری دین ودولت او کافی است درین تاریخ بهلیم خان یکے از نوکران عمده عادل خان آمده ملازمت نمود چون از روے اخلاص اختیار بندگی نموده بود بمراحم بیدریغ اختصاص بخشیده خلعت واسپ وشمشیر و ده هزار درب انعام شد ومنصب هزاری ذات وپانصد سوار عنایت فرمودم درینولا عرض داشت خان دوران رسید نوشته بود که آنحضرت از کمال مرحمت وقدردانی پیر غلام خود را باوجود کبرسن وضعف باصره بحکومت ملک ٹھٹه سرفراز فرموده بودند چون این ضعیف بغایت نحیف پیر ومنحنے شده ودر خود قوت ومدرت تردد وسواری نمی یابد التماس دارد که از سپاه گری معاف نموده درسلک لشکر دعا انتظام بخشند حسب الالتماس او حکم شد که دیوانیان عظام پرگنه خوشاب را که سے لک دام جمع اصلی اوست ومدتهاست که در وجه جاگیر مشار الیه تنخواه است وبغایت معمور ومزروع شده بجهت مدد خرچ او مقرر دارند که آسوده و

بهلیم

مرفه الحال روزگار بسر برد و پسر کلان او شاه محمد نام بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار سرفرازی یافت و پسر دویم یعقوب بیگ بمنصب هفت صدی ذات سیصد و پنجاه سوار فرق عزت برافراخت سویم اسد بیگ بمنصب سیصدی ذات و پنجاه سوار ممتاز گشت روز شنبه غره شهریور ماه الٰهی بجهت اتالیق جانسپار خانخانان سپهسالار و دیگر امرای عظام که بخدمت صوبهٔ دکن مقرراند خلعت بارانی مصحوب یزدانی عنایت فرمودم چون عزیمت سیر گلزار همیشه بهار کشمیر در خاطر تصمیم یافته نورالدین قلی رخصت شد که پیشتر شتافته نشیب و فراز راه پونچ را حتی الامکان علاج نماید و نوعی سازد که عبور چاروا های باربردار از کریوه های دشوار گذار بسهولیت میسر شود و مردم محنت و تعب نکشند و جمع کثیر از عمله و فعله اینکار مثل سنگتراش و نجار و بیلدار وغیره همراهی او رخصت یافتند و فیلی بمشار الیه عنایت شد شب مبارک شنبه سیزدهم بباغ نورمنزل رفته تا روز یکشنبه شانزدهم دران گلشن نشاط بعیش و انبساط گذشت راجه بکرماجیت بهگیله از قلعه ماندو پور که وطن مألوف او ست آمده سعادت آستانبوس دریافت فیلی و کلگی مرصع برسم پیشکش گذرانید مقصود خان بمنصب هزاری ذات و یکصد و سی سوار سرفراز گشت روز مبارک شنبه بستم فرزند شاه پرویز دو زنجیر فیل پیشکش آورده داخل حلقه خاصه حکم شد بتاریخ بست و چهارم ماه مذکور در دولتخانه حضرت مریم زمانی جشن وزن شمسی انجمن افروز گشت سال پنجاه و دویم بحساب ماههای شمسی بفرخی و فیروزی آغاز شد امید که مدت حیات در مرضیات ایزد جل سبحانه مصروف باد سید جلال خلف سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که مجملی از احوال او در ضمن وقایع سفر گجرات مرقوم گشته رخصت انعطاف ارزانی داشتم ماده فیلی بجهت سواری او با خرج راه عنایت شد شب یکشنبه سی ام مطابق چهاردهم شهر شوال که قرص ماه بعیار کامل رسیده بود در عمارات باغ که مشرف بر دریای جمنا واقع است جشن ماهتابی ترتیب یافت و بغایت مجلس آرمیده و بزم پسندیده گذشت غرهٔ ماه الٰهی باز دندان ابلق جوهردار که فرزند سعادتمند شاهجهان پیشکش کرده بود فرمودم که بمقدار دو قبضه خنجر و یک ششصت ازان برید ند بغایت خوشرنگ و نفیس برآمد باستاد پورن و کلیان که در فن خاتم بندی عدیل و نظیر خود ندارند حکم شد که قبضه خنجر را باندامی که در نظر پسند افتاده و بطرح جهانگیری شهرت یافته بسازند همچنین تیغه و غلاف گیری و بند و بان را باستادانی که هرکدام در فن خود از یکتایان روزگاراند فرموده شد الحق چنانچه خاطر میخواست ترتیب یافت یک قبضه خود آنطور ابلق برآمده که از دیدنش حیرت افزود از جمله هفت رنگ محسوس میشود و بعضی گلها چنان می نماید که گوئی نقاش صنع بکلک بدایع نگار از خط سیاه بر دور آن تحریر کرده نفس الامر آنکه بحدی نفیس است که یک نفس نمی خواهم که از خود جدا سازم و از جمیع جواهر گران بها که در خزانه است گرامی تر میدارم روز مبارک شنبه مبارکی و فرخی در کمر بستم و استادان نادره کار که در اتمام آن نهایت صنعت و دقت بعمل آورده کارنامه ظاهر ساخته بودند

متعلق صفحہ ۲۷۷



نقشہ کوس منارہ کہ بحکم جہانگیر بادشاہ از آگرہ تا لاہور ساختہ شدہ
واقع بیرون شہر دہلی

بانعامات سرفراز گشتند آستا دپورن بعنایت فیل وخلعت وحلقهٔ طلا بجهت سر دست که اهل هندان را گرطعو گویند وکلیان بخطاب عجائب دست واضافه وخلعت وپهونچی مرصع وهمچنین هرکدام درخور حالت وهنرمندی خود نوازشات یافتند چون بعرض رسید که امان الله پسر مهابت خان به احداد بد نهاد جنگ کرده فوج او را شکست داده بسیارے از افغانان سیاه رو وباطن را علف تیغ خون آشام ساخته شمشیر خاصه بجهت سرفرازی او فرستاده شد روز شنبه پنجم خبر فوت راجه سورجسنگه رسید که در دکن با جل طبعی درگذشت او نبیره مالدیو است که از زمینداران عمده هندوستان بود وزمینداری که با رانا دم از تقابل ومساوات میزد این است بلکه در یکے از جنگها بر رانا غالب آمده واحوال او در اکبرنامه بشرح وبسط مذکور است راجه سورجسنگه بمیامن تربیت حضرت عرش آشیانی واین نیازمند درگاه سبحانی بمراتب بلند ومناصب ارجمند رسید ملکش از پدر وجد درگذشت پسرش گجسنگه نام دارد وپدرش در زمان حیات مهمات ملکی ومالی خود را بالقبضه اقتدار او سپرده بود چون قابل تربیت ونوازش دانستم او را بمنصب سه هزاری ذات ودو هزار سوار وعلم وخطاب راجه وبرادر خردش را بمنصب پانصدی ذات ودوصد وپنجاه سوار سرفراز ساخته جاگیر در وطن مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه دهم مهر ماه حسب الالتماس آصف خان بمنزل او که در کنار جمنا اساس یافته رفته شد حمامی ساخته در نهایت صفا ولطافت بغایت محظوظ گشتم بعد از فراغ غسل بزم پیاله ترتیب یافت وبندهاے خاص بساغرهاے نشاط خوشوقت شدند از پیشکشهاے او انچه پسند افتاد برگزیده تتمه بشارالیه بخشیدم قیمت مجموع پیشکش او که گرفته شد بمبلغ سه هزار روپیه بوده باشد باقر خان فوجدار ملتان بعنایت علم سربلندی یافت پیش از ین حسب الحکم از دار الخلافه آگره تا دریاے اٹک دو طرفه درخت نشانیده خیابان تربیت داده اند وهمچنین از آگره تا بنگاله ودرین ولا حکم کردم که از آگره تا لاهور بر سر هر کروه میلے بسازند که علامت کروه باشد وبفاصله سه کروه چاه آبے تا مترددین آسوده ومرفه الحال آمد ورفت نمایند از تشنگی وتابش آفتاب محنت وصعوبت نکشند روز مبارک شنبه بیست وچهارم مهر ماه جشن دسهره ترتیب یافت بآئین هند اسپان را آراسته بنظر در آوردند وبعد از دیدن اسپان چند زنجیر فیل بنظر گذشت چون معتمد خان در نوروز گذشته پیشکش نگذرانیده بود درین جشن تخت طلا با یک انگشتری یاقوت ویک بسدد دیگر جزویات پیشکش کرد وتخت نغز ک ساخته شده قیمت مجموع آن شانزده هزار روپیه باشد چون از صدق عقیدت واخلاص آورده بمعرض قبول مقرون گشت درین روز زبردست خان بمنصب هزاری ذات وچهارصد سوار سرفرازی یافت چون ساعت کوچ روز دسهره مقرر شده بود وقت شام بمبارکی وفرخی بر کشتی نشسته متوجه مقصد گشتم وهشت روز در منزل اول توقف افتاد تا مردم بفراغ خاطر سامان نموده برایند مهابتخان از بنگش ٹیڈا کوچکی سیب فرستاده بود بسیار تر وتازه آمد لطافت تمام داشت از

از خوردنش محظوظ گشتم با سیب خوب کابل که در ہمانجا خورده شد وسیب سمرقندی که ہر سال می آرند طرف نمی توان نہاد در شیرینی و نزاکت وراست مزگی ہیچ نسبت بانہا ندارد تاحال باین نفاست ولطافت سیب ندیده شده بود می گویند که در بنگش بالا متصل بلشکر دره دہی است سیوران نام دران ده سه درخت ازین سیب است وہر چند سعی نمودند جاے دیگر باین خوبی نشد بسید حسن ایلچی برادرم شاه عباس ازین سیب الوش عنایت کردم تا معلوم گردد که در عراق بهتر ازین می شود یانه عرض کرد که در تمام ایران سیب اصفہان ممتاز است نہایتش ہمین قدر خواہد بود روز مبارک شنبه غره ماه آبان الٰہی بزیارت روضۂ حضرت عرش آشیانے انار الله برہانه رفته فرق نیاز بر آستان ملائک آشیان سوده صد مہر نذر گذرانیدم جمیع بیگمان واہل محل بطواف آن آستان ملائک مطاف استسعاد جسته نذورات گذرانیدند شب جمعه مجلسے عالی آراسته شد از مشایخ وارباب عمایم وحفاظ واہل نغمه بسیارے فراہم آورده وجد وسماع کردند وہر کدام درخور استحقاق واستعداد آنہا از خلعت وفرجی وشال عنایت شد عمارات این روضه متبرکه بغایت عالی اساس یافته درین مرتبه باز بخاطر رسید از انچه بود بسیار افزود شب سویم بعد از گذشتن چہار گھڑی از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد و پنج ونیم کروه براه دریا نوردیده چہار گھڑی از روز بر آمده بود که بمنزل رسیده شد بعد از دو پہر روز از آب گذشته ہفت دراج شکار کردم آخرہاے روز بسید حسن ایلچی بیست ہزار روپیه انعام شد وخلعت طلا دوز با جیغه مرصع وفیل مرحمت نموده رخصت انعطاف ارزانی داشتم وبجہت برادرم صراحی مرصع که بشکل خروس ساخته بودند ومقدار معتادمن شراب درومی گنجید برسم ارمغان فرستاده شد امید که بسلامت بمنزل مراد برسد لشکر خان را که بحکومت وحراست دار الخلافه آگره اختصاص یافته خلعت واسپ وفیل ونقاره وخنجر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم اکرام خان بمنصب دوہزاری ذات ویک ہزار و پانصد سوار وخدمت فوجداری سرکار میوات سرفرازی یافت پسر اسلام خان است واو نبیرۂ صاحب سجاده غفران پناه شیخ سلیم است که محامد ذات ومحاسن صفات ونسبت دعاگوئی ایشان باین دودمان والا در اوراق گذشته نگاشته کلک صداقت رقم گشته در ینولا از شخصے که سخن او بفروغ صدق آراستگی داشت استماع افتاد که در زمانے که مرا بقدر تکسری وضعفی در اجمیر دست داد پیش از انکه این خبر ناخوش بولایت بنگاله رسد روزے اسلام خان در خلوت نشسته بود ناگاه او را بیخودی دست مید ہد چون بخود می آید بیکے از معتمدان خویش که بھیکن نام داشت واز محرمان او بوده می گوید که از عالم غیب مرا چنین نمودند که پیکر مقدس حضرت شاہنشاہی بقدر گرانی وارد وعلاج آن منحصر در فدا ساختن چیزے است بغایت عزیز وگرامی نخست بخاطرش گذشت که فرزند ہوشنگ را فداے فرق مبارک آنحضرت سازم لیکن چون خرد سال بود وہنوز تمتعے از حیات نیافته وکام دل برنگرفته مرا برحال او رحم آمد خود را فداے صاحب ومربی خود کردم امید

که چون از صمیم القلب و صدق باطن است بدرگاه الٰہی مقبول افتد فی الفور تیر دعا بهدف اجابت رسید و در ہمان نزودے اثر ضعف و عارضه بیماری در خود احساس نمود آناً فآناً مرض اشتداد می یافت تا بجوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی الاطلاق صحت عاجل و کامل از شفاخانهٔ غیب باین نیازمند کرامت فرمود اگرچه حضرت عرش آشیانی انار الله برہانه باولاد و احفاد شیخ الاسلام توجه مهرها داشتند و هر کدام را در خور قابلیت و استعداد تربیت‌ها و رعایت‌ها فرموده بودند لیکن چون نوبت سلطنت و خلافت باین نیازمند رسید بجهت ادبے حقوق آن بزرگوار رعایتهاے عظیم یافتند و اکثر از الیشان بعالی مرتبه امارت رسیدند و لصاحب صوبگی‌ها ترقی و تصاعد کردند چنانچه احوال هر کدام در جاے خود گذارش نمود چون درین موضع ہلال خان خواجه سرا که از خدمتگاران زمان شاهزادگی است سراے و باغے ساخته بود پیشکش گذرانید بجهت سرفرازی او قلیلے گرفته شد از ین منزل بچهار کوچ در ظاهر متهرا ورود موکب مسعود اتفاق افتاد روز مبارک شنبه هشتم بتماشاے بندرابن و دیدن بتخانهاے آنجا رفته شد اگرچه در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی امراے راجپوت عمارات به طرز خود ساخته و از بیرون به تکلفات افزوده غائیتاً در درون چندان شپره و ابابیل در و خانه‌ها کرده که از بوے بد آنها یک نفس بند نمی تواند شد ـ

از برون چون گور کافر پر حلل	وز درون قهر خداے عزّ و جل

درین روز مخلص خان حسب الحکم از بنگاله آمده سعادت آستانبوس دریافت صد مهر و صد روپیه بصیغهٔ نذر و لعلے و طره مرصعی برسم پیشکش گذرانید روز جمعه نهم شش لک روپیه خزانه بجهت ذخیرهٔ قلعه آسیر نزد سپهسالار خانخانان فرستاده شد در اوراق گذشته بتقریبات از کیفیات احوال گسائین جدروپ که در اوجین گوشهٔ انزوا داشت مرقوم گشته درینولا از اوجین بمتهرا که از اعاظم معابد هنود است نقل مکان نموده برکنار دریاے جمنا بعبادت معبود حقیقی اشتغال دارد چون صحبت او پیرامون خاطر می گشت بقصد ملاقات او شتافتم و زمانے ممتد در خلوت بیزحمت غیر صحبت داشته شد الحق که وجودش بغایت مغتنم است در مجلس او محظوظ و مستفید می توان شد روز شنبه دهم قراولان بعرض رسانیدند که درین نزدیکی شیرے است که آزار و آسیب از و برعایا و متردین میرسد فی الفور حکم فرمودم که فیل بسیار برده بیشه را بنیک محاصره نمایند و آخرهاے روز خود باهل محل سوار شدم چون عهد کرده ام که هیچ جاندارے را بدست خود نیازارم بنورجهان بیگم فرمودم که بندوق بیندازید باآنکه فیل از بوے شیر قرار و آرام نمیگیرد و پیوسته در حرکت است از بالای عماری تفنگ بے خطا انداختن کاریست عظیم مشکل چنانچه میرزا رستم که در فن بندوق اندازی بعد از من مثل او دوئی نیست کرر چنان شده که سه تیر و چهار تیر از بالاے فیل خطا کرده نورجهان بیگم تیر اول چنان زد که بهمان زخم تمام شد روز دوشنبه دوازدهم باز خاطر را

بملاقات گسائین جدروپ رغبت افزود بے تکلفانہ بکلبۂ او شتافتہ صحبت داشتہ شد سخنان بلند درمیان آمد حق جل وعلی غریب توفیقے کرامت فرمودہ فہم عالی وفطرت بلند ومدرکہ تند را با دانش خداداد جمع ودل از تعلقات آزاد ساختہ پشت پا بر عالم ومافیہا زدہ در گوشۂ تجرید مستغنی وبے نیاز نشستہ از اسباب دنیوی نیم گز کہنہ کرپاس کہ ستر عورت شود وپارچہ از سفالین کہ دم آبے توان خورد اختیار نمودہ در زمستان وتابستان وبرسات عریان وسر وپا برہنہ بسر می بردہ سوراخی کہ بصد محنت وشکنجہ توان گردیدہ درہ در آمد نموے کہ طفل شیرخوارہ را بزحمت توان در آورد وجہت بودن قرار دادہ این دوسہ بیت حکیم ثنائی علیہ الرحمہ مناسب حال افتادہ

داشت لقمان یکی کریچے تنگ	چون گلوگاہ نای وسینۂ چنگ	
	بادم گرم وچشم گریان پیر	
بوالفضولی سوال کرد ازوی	چیست اینجا یکشش بدست دوپی	
گفت ہذا لمن یموت کثیر		

روز کم شنبہ چہاردھم باز بملاقات گسائین رفتہ از وداع شدم بے تکلف جدائی از صحبت او بر خاطر حقیقت گزین گرانی نمود روز مبارک شنبہ پانزدھم کوچ فرمودہ دریا بر بند رابن منزل گزیدم درین منزل فرزند سعادت مند سلطان پرویز رخصت شدہ بالہ آباد ومحال جاگیر خود شتافت ارادۂ خاطر چنان بود کہ او درین یورش بسعادت ہمراہی اختصاص یابد چون پیش ازین اظہار پریشانی نمود ناگزیر بجدائی او رخصت دادم واسپ پنچاق وکمر خنجر وستہ ابلق جوہردار وشمشیر خاصہ وسپر خاصہ مرحمت شد امید کہ باز بزودی وخوبی دولت حضور یابد چون مدت حبس خسرو بطول انجامیدہ بود بخاطر صواب اندیش رسید کہ بیش ازین او را محبوس داشتن واز سعادت خدمت محروم داشتن از مرحمت دور است لاجرم بحضور طلبیدہ حکم کورنش کردم مجدداً نقوش جرایم او بزلال عفو شستہ وشو یافت وغبار خجالت وزلالت از ناصیۂ او زدودہ شد امید کہ توفیق رضاجوئی وسعادت بندگی نصیب وروزی او باد روز جمعہ شانزدھم مخلص خان را کہ بجہت خدمت دیوانی سرکار فرزند شاہ پرویز طلبیدہ بودم در خدمت آن فرزند رخصت یافت ومنصب او بدستوری کہ در بنگالہ داشت دو ہزاری ذات وہفتصد سوار مرحمت فرمودم روز شنبہ ہفدہم مقام شدہ درین منزل سید نظام پسر میرمیران صدر جہان کہ بفوجداری سرکار قنوج اختصاص داشت دولت ملازمت دریافت و زنجیر فیل وچند دست جانور شکاری پیشکش گذرانید یک زنجیر ودو دست باز گرفتہ شد روز یکشنبہ ہیژدھم کوچ اتفاق افتاد درنیولا دارائے ایران مصحوب پری بیگ میر شکار یک دست شنقار خوش رنگ فرستادہ بود ویک دست دیگر خان عالم دادہ مشارالیہ نیز باشنقار شاہی کہ بدرگاہ ارسال داشتہ خود در راہ ضایع می شود وشنقار شاہی نیز از غفلت میر شکار بجنگ گربہ می افتد اگرچہ زندہ بدرگاہ رسانیدند لیکن یک ہفتہ بیش نماند وتلف شد چہ نویسم از حسن ورنگ این جانور خالہائے سیاہ بر ہر بال وبر پشت وپہلو

بسیار خوشنما بود و چون خالی از غرابت نبود باستاد منصور نقاش که بخطاب نادر العصر سرفراز است فرمودم که شبیه آن را کشیده نگاهدارد
دو هزار روپیه بمیر شکار مذکور لطف نموده رخصت فرمودم در عهد دولت حضرت عرش آشیانی انار اللہ برہانہ وزن سیر سے دام بود
مقارن این حال بخاطر گذشت که خلاف ضابطه ایشان چرا باید کرد اولی آنکه بدستور سابق سی دام باشد روزی گسائین جدروپ
بتقریبی گفت که در کتاب بید که احکام دین ما در انجا مثبت است وزن سیر را سی و شش دام نوشته اند چون از اتفاقات غیبی حکم شما
بآنچه که در کتاب ما است مطابق افتاد اگر ہمان سی و شش دام مقرر فرمایند بهتر خواهد بود حکم شد که بعد ازین در تمام ممالک سی و شش
دام معمول باشد روز دوشنبه نوزدهم کوچ شد راجه بهاؤسنگه را بکمک لشکر دکن تعین فرمودم اسپ و خلعت مرحمت نموده شد از ین
تاریخ تا روز کم شنبه بست و ہشتم پے در پے اتفاق کوچ واقع شد روز مبارک شنبه بست و نهم دار البرکت دہلی بورود موکب اقبال
آراستگی یافت نخست با فرزندان و اہل محل بزیارت روضه منورۀ حضرت جنت آشیانی انار اللہ برہانہ شتافته نذورات گذرانیده
شد و از انجا بطواف روضه متبرکه سلطان المشایخ شیخ نظام الدین چشتی رفته استمداد ہمت نمودم و آخرہاے روز بدولت خانه
که در سلیم گڈه ترتیب یافته بود نزول سعادت اتفاق افتاد روز جمعه سی ام مقام شد چون درین مدت شکارگاه پرگنه پالم را حسب الحکم
محافظت نموده بودند بعرض رسید که آہو بسیار جمع شده روز شنبه غرۀ آذر ماه الٰہی بعزم شکار یوز سواری نموده شد آخرہاے روز
در اثناے شکار ژاله بافراط بارید در کلانی مقدار سیبی بود ہوا را بغایت سرد ساخت درین روز سه آہو گیرانیده شد روز یکشنبه
دوم چهل و شش آہو شکار کردم روز دوشنبه سویم بست و چهار آہو بیوز گیرانیده شد و دو آہو فرزند شاہجہان به بندوق زد
روز سه شنبه چهارم پنج آہو گیرانیده شد روز کم شنبه پنجم بست و ہفت آہو شکار شد روز مبارک شنبه ششم سید بهوه بخارے که
کوتوال و حاکم دار الملک دہلی اختصاص داشت سه زنجیر فیل و ہیزده راس اسپ و دیگر جزویات برسم پیشکش گذرانید
یک زنجیر فیل و دیگر جزویات مقبول افتاد و تتمه باو بخشیدم ہاشم خوستی فوجدار بعضے پرگنات میوات بسعادت آستان بوس
سرفرازے یافت تا روز مبارک شنبه سیزدهم در حدود پالم بشکار یوز مشغول بودم در عرض دوازده روز چهار صد و بست و
شش آہو گیرانیده بدہلی مراجعت واقع شد در خدمت حضرت عرش آشیانی شنیده بودم که آہو را که از چنگ یوز خلاص سازند
با آنکه آسیبی از ناخن و دندان باو نرسیده باشد زنده ماندن آن از محالات است درین شکار بجهت مزید احتیاط آہوے چیتہ
موشه بوستنی که جثه پیش از ان که زخمی از دندان و ناخن بآنها برسد خلاص ساخته فرمودم که در حضور نگاه داشته نهایت محافظت و تیمارداری
بکار برند یک شبانروز بحال خود بوده آرام و قرار داشتند روز دویم تغیر فاحش در احوال آنها مشاهده رفت از عالم مستان دست و پا بیجا و

بے قانون انداخته می افتادند و بر میخاستند هر چند تریاق فاروقی و دیگر دواهای مناسب داده شد تاثیر نکرد تا یک پاس باین
کیفیت گذرانیده جان دادند درین تاریخ خبر ناخوش رسید که فرزند کلان شاه پرویز در آگره ودیعت حیات سپرد چون گلرنگ شده بود
و آن فرزند نهایت تعلق و دلبستگی داشت ازین سانحه دلخراش بغایت متاثر و آزرده خاطر گشته اضطراب و بیطاقتی بسیار ظاهر ساخته
است بجهت دلنوازی و خاطرجوئی او عنایت نامه با فرستاده ناسور دردنی او را بمرهم لطف و عاطفت دوا فرمودم اُمید که حق جل و
علا صبر و شکیب کرامت کناد که درین قسم قضایا بهتر از تحمل و بردباری غمگساری نمی باشد روز جمعه چهاردهم بالتماس آغائی آغامان
بمنزل او رفته شد او را بسبب سبقت خدمت و طریقهٔ بندگی موروثی باین دودمان رفیع الشان ثابت است و حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه در هنگامیکه مرا کتخدا ساختند آغائی آغامان را از همشیرهٔ من شاه زاده خانم گرفته بخدمت محل من مقرر فرمودند از آن
تاریخ سی و سه سال است که در خدمت من می باشد و خاطر ایشان را بغایت عزیز و گرامی میدارم و ایشان باخلاص خدمت سلسل
ناکرده اند در هیچ سفرے و یورشی باراده و اختیار خویش از ملازمت من محروم نمانده اند چون کبر سن ایشان را دریافت التماس نمودند
که اگر حکم شود در دهلی اقامت گزیده انچه از عمر باقی باشد بدعاگوئی صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حرکت نمانده و از آمد و شد
محنت و صعوبت می کشم و از سعادت مندیهاے ایشان آنکه بحضرت عرش آشیانے همسال واقع شده اند مجملاً آسودگی ایشان را
منظور داشته حکم فرمودم که در دهلی توقف نمایند و در انجا بجهت خود باغی و سراے و مقبره ساخته اند مدتے است که بتعمیر آن
مشغول اند القصه مراعات خاطر آن قدیم الخدمت را مطمح نظر داشته بمنزل ایشان رسیده شد و بسید بهوه حاکم شهر تاکید فرمودم که در لوازم
خدمتگاری و پاس خاطر ایشان چنان تاکید نماید که از هیچ رهگذر غبار کلفتی بر حواشی خاطر ایشان نه نشیند درین تاریخ راجه کشنداس
بمنصب دو هزاری ذات و سیصد سوار از اصل و اضافه سربلندی یافت چون سید بهوه خدمت فوجداری دهلی را چنانچه باید بتقدیم
رسانیده بود و مردم آنجا دو از حسن سلوک او نهایت رضامندی داشتند بدستور سابق محافظت و محارست شهر دهلی و فوجداری
اطراف آن بشار الیه مقرر فرموده بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته فیل مرحمت نموده رخصت
نمودم روز شنبه پانزدهم میرزا والی را بمنصب دو هزاری و هزار سوار و عنایت علم و فیل امتیاز بخشیده بصوبه دکن تعین فرمودم
شیخ عبدالحق دهلوی که از اهل فضل و ارباب سعادت است درین آمدن دولت ملازمت دریافت کتابی تصنیف نموده بود
مشتمل بر احوال مشایخ هند بنظر در آمده خیلے زحمت کشیده مدتهاست که در گوشهٔ دهلی بوضع توکل و تجرید بسر برده بود مرد گرامی است
صحبتش بے ذوق نیست بانواع مراحم دلنوازے کرده رخصت فرمودم روز یکشنبه شانزدهم از دهلی کوچ کرده شد

روز جمعه بست ویکم به پرگنه کرانه نزول سعادت اتفاق افتاد پرگنه مذکور وطن مالوف مقرب خان است آب و هوایش معتدل و
زمینش قابل مقرب خان درانجا باغات و عمارات ساخته چون مکرر تعریف باغ او بعرض رسیده بود خاطر را بسیر آن رغبت افزود
روز شنبه بیست و دوم با اهل حرم از سیر آن باغ محظوظ گشتم بی تکلف باغی است بغایت عالی و دلنشین انچه دیوار ریخته
دور آن برکشیده و خیابانها را فرش بسته یکصد و چهل بیگهه است و در میان باغ حوضی ساخته است طول دویست و بیست
ذرع عرض دویست ذرع و در میان حوض صفه ماهتابی بیست و دو ذرع مربع و هیچ درخت گرمسیری و سردسیری
نیست که دران باغ بنا شد از درختهای میوه دار که در ولایت میشود حتی نهال پسته سبز شده سروهای خوش قد باندام دیده شد
که تا حال باین خوبی و لطافت سرو منظر در نیامده باشد فرمودم که سروها را بشمارند سیصد درخت بشمار در آمد در اطراف حوض
عمارات مناسب اساس یافته هنوز در کارند روز دوشنبه بست و چهارم خنجر خان که حراست قلعه احمدنگر بعهده اوست بمنصب دو
هزار و پانصدی ذات و هزار و ششصد سوار ممتاز گشت روز کم شنبه بست و ششم حضرت واهب العطایا فرزند شاهجهان را پسری
از صبیه آصف خان کرامت فرمود هزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمود امیدبخش نام کردم امید که قدمش برین دولت مبارک و
فرخنده باد روز مبارک شنبه بست هفتم مقام شد درین چند روز از شکار جرز و توغدری محظوظ بودم جرز بور را فرمودم که وزن
کردند دو سیر و یک پاو جهانگیری برآمد و ابلق دو سیر و نیم پاو توغدری کلان یک پاو از جرز بور کلان تر شد روز مبارک شنبه
پنجم دیماه الهی در مقام اکبرپور از کشتی برآمده براه خشکی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از آگره تا منزل مذکوره که در دو کروه
پرگنه بوریه واقع است یکصد و بست و سه کروه براه دریا که بود و یک کروه براه خشکی است بسی و چهار کوچ و هفده مقام طی منزل
شد سوای این یک هفته در برآمدن شهر و دوازده روز در پالم بجهت شکار توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد درین
تاریخ جهانگیر قلی خان از بهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد مهر و صد روپیه برسم نذر گذرانیده از روز مبارک شنبه
گذشته تا روز کم شنبه پانزدهم پی در پی کوچ واقع شد روز مبارک شنبه شانزدهم از سیر باغ سهرند خوش وقت گشتم از باغهای
قدیم است و درختهای سال رسیده دارد طراوتی که پیش ازین داشت نمانده بعهذا غنیمت است خواجه ویسی که از زراعت
و عمارت صاحب وقوف است محض بجهت مرمت این باغ و دراکوری سهرند ساخته پیش از ساعت کوچ از دار الخلافه آگره رخصت
فرموده بودم دلقدر ترتیب و مرمت نموده مجدداً تاکید کرده شد که اکثر درختهای کهنه بی طراوت را دور ساخته نهالهای تازه بنشانند عراق بندی
را از سر نو صفا داده عمارت های قدیم را تعمیر نمایند و دیگر عمارات از حمام وغیره در جای مناسب حکم شد که اساس نهند درین تاریخ دوست بیگ

که از کمکیان عبدالله خان است بمنصب هفتصدی ذات و پنجاه سوار سرفراز گشته مظفر حسین پسر وزیر خان بمنصب ششصدی ذات وسیصد سوار ممتاز گشت شیخ قاسم بخدمت صوبه دکن رخصت شد روز مبارک شنبه نوزدهم حسب الالتماس فرزند سعادتمند شاهجهان بمنزل او تشریف ارزانی فرمودم بجهت ولادت فرزندی که حق جل و اعلی کرامت فرموده جشن عالی آراسته پیشکش کشید از آن جمله شمشیر نیمچه یک آویزه کار رند بکیت و قبضه و بند باز آن از نیلم فرنگ تراش ترتیب یافته الحق پاکیزه و مطبوع ساخته شده دیگر فیلیست که راجه بکلانه و برهان پور بآن فرزند گذرانیده بود چون آن فیل خوش صورت و خوش فعل است داخل فیلان خاصه حکم شد مجموع قیمت پیشکش آنچه قبول و مقبول افتاد یک لک و سه هزار روپیه باشد و قریب بچهل هزار روپیه بوالده ها و ولی نعمت هاے خود گذرانید درین ایام سید بایزید بخاری فوجدار صوبه بکر یکراس رنگ که در خردی از کوه آورده در خانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت بغایت خوش آمد از قسم مارخور و قوچ کوهی بسیار دیده شد که در خانه پرورش یافته اما رنگ بنظر در نیامده بود فرمودم که با بز بربری یکجا نگاه دارند تا جفت شود و نتاج بهم رسد بے تکلف نسبتی بمارخور و قچقار ندارد و سید بایزید بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار سرفراز شد روز دوشنبه بست و سوم مقیم خان را بخلعت و اسپ و فیل و کهپوه مرصع سرفراز ساخته بصوبه بهار تعین نمودم روز یک شنبه بست نهم بر لب آب بیاه جشن فرزند اقبالمند شاهجهان ترتیب یافت و هم درین روز راجه بکرماجیت که بمحاصره قلعه کانگره اشتغال دارد بجهت عرض بعضے مدعیات حسب الحکم بدرگاه آمده سعادت آستانبوس دریافت روز دوشنبه سے ام فرزند شاهجهان بجهت دیدن عمارات دولت خانه که بتازگی احداث یافته ده روز رخصت گرفته بلاهور شتافت و راجه بکرماجیت بعنایت خنجر خاصه و خلعت و اسپ سرفراز گشته بخدمت محاصره قلعه کانگره مراجعت نموده روز کم شنبه دوم بهمن ماه آلهی باغ کلانور بورود موکب مسعود آراستگی یافت درین زمین حضرت عرش آشیانے بر تخت خلافت جلوس فرموده اند چون خبر نزدیک رسیدن خان عالم بدرگاه رسید هر روز یکے از بندها را بجهت سرفرازی او برسم استقبال فرستاده بانواع و اقسام مراحم و نوازش پایه عزت و منزلت او افزودم و عنوان فرامین را بمصرعی یا بیتی بدیهه مناسب مقام زینت بخشیده به عنایات هاے سرشار مخصوص ساختم از جمله یک مرتبه عطر جهانگیری فرستاده این مطلع بر زبان قلم آمد ــ ع

بسویت فرستاده ام بوے خویش ‌‌ ‌ ‌ که آرم ترا زود تر سوے خویش

روز مبارک شنبه سوم در باغ کلانور خان عالم بسعادت آستانبوس سرفرازی یافت صد مهر و هزار روپیه بصیغه نذر آورد و پیشکش خود را برور خواهد گذرانید زنبیل بیگ ایلچی برادرم شاه عباس با مراسله شاهی و نفایس آن دیار که برسم سوغات ارسال داشته اند متعاقب می رسد

عنایات و مرحمتے که برادرم بخانعالم می فرمودند اگر بتفصیل مرقوم گردد حمل بر اغراق خواهد شد همواره در محاورات خانعالم خطاب بیکرده اند
و هر لحظه از خدمت خود جدا نمیداشتند بحسب اتفاق اگر روزے یا شبے در خانه خود خواستے بسر برد بے تکلفانه بمنزل او تشریف
برده بیش از بیش اظهار مرحمت می فرمودند روزے در فرح آباد شکار قمرغه طرح افگنده بخانعالم حکم تیراندازی فرمودند مشارالیه
از راه ادب کمانے با دو تیر پیش آورد شاه پنجاه تیر دیگر از ترکش خاصه لطف نمودند قضا را ازین تیرها پنجاه تیر بشکاری رسد و
هیچ تیر خطا نمی شود آنگاه بچندے از ملازمان او که در مجالس و محافل راه داشتند حکم تیراندازی میفرمایند اکثرے خوب می اندازند
از جمله محمد یوسف قراول تیرے زده که از دو خوک پران گذشته و استادهاے بساط قرب بے اختیار آفرین ها کردند و در هنگام
رخصت خانعالم را در آغوش عزت گرفته التفات بسیار اظهار نمودند و بعد از آنکه از شهر بر آمده باز بمنزل او تشریف آورده عذر ها خواسته
وداع کردند از نفایس و نوادر روزگار که خانعالم آورده الحق از تائیدات طالع او بود که چنین تحفه بدست افتاد مجلس جنگ
صاحبقران است با تقمش[1] خان و شبیه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام را که در ان جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند
کشیده و نزدیک بهر صورتے نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دویست و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا
شاهرخی نوشته کارش بغایت پخته و عالی است و بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابهت تمام دارد اگر نام مصور نوشته نبودے
گمان می شد که کار بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ او پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و بروش او متفق گشته
این گرامی تحفه از کتابخانه علیین مکانی شاه اسمعیل ماضی و یا از حضرت شاه طهماسپ بسرکار برادرم شاه عباس انتقال یافته و
صادقی نام کتابدار ایشان دزدیده بدست شخصے فروخته قضا را در صفاهان این مجلس بدست خانعالم می افتد و بشاه نیز خبر میرسد
که او چنین تحفه بدست آورده و بهم رسانیده به بهانه تماشا از و طلب میفرمایند خانعالم هرچند خواست که بلطائف الحیل بگذراند
چون مکرر بمبالغه اظهار فرمودند ناگزیر بخدمت ایشان فرستاده شاه بمجرد دیدن شناخته اند روزے نزد خود نگاه داشته غایتاً
چون توجه خاطر ما را بامثال این نفایس میدانند که در چه مرتبه است از خواستن نیز در گذشته و جزوی بحمد الله که مضایقه نیست حقیقت را
بخانعالم ظاهر ساخته باز بمشارالیه لطف نمودند و در وقتیکه خانعالم را بعراق میفرستادم بشنداس نام مصورے را که در شبیه کشی از یکتایان
روزگار است همراه داده بودم که شبیه شاه و عمدهاے دولت ایشان را کشیده بیارد شبیه اکثرے را کشیده بود و بنظر در آورد خصوصاً

[1] تقمش خان الخ همچنین در نسخها بنظر آمده و صواب آنکه تغتمش یا توقتمش نویسند مراد ازان مصاف امیر تیمور صاحبقران با توقتمش خان بادشاه دشت قبچاق است که احسان فراموش کرده بر ممالک صاحبقران تاخت آورده بود ۱۲ امیر علی

شبیه شاه برادرم را بسیار بسیار خوب کشیده بود چنانچه بهرکس از بندهاے ایشان نمودم عرض کردند که بسیار خوب کشیده همدرین تاریخ قاسم خان با دیوان و بخشی لاهور دولت زمین بوس دریافتند لشبنداس مصور بعنایت فیل سرفراز شد باباخواجه که از کمکیان صوبهٔ قندهار است بمنصب هزاری ذات و پانصد و پنجاه سوار ممتاز گشت روز سه شنبه ششم مدار المهامی اعتماد الدوله لشکر خود را سامان داد با آنکه ضبط صوبهٔ پنجاب بعهدهٔ وکلاے ایشان مقرر است و در هندوستان نیز جاگیر متفرقه دارند پنج هزار سوار بنظر درآوردند چون وسعت کشمیر آنقدر نیست که محصولش بجمعی که همواره ملازم موکب اقبال اند وفا کند و از طنطنهٔ نهضت رایات جلال نرخ غلات و حبوبات به تغیر اعلیٰ رسیده بود بجهت رفاهیت عامهٔ خلایق حکم شد که بندهاے که در رکاب اند سامان مردم خود نموده معدودی که ناگزیر اند همراه گرفته تتمه بمحال جاگیر خودها رخصت نمایند و همچنین در تخفیف دادن چاروا ها و شاگرد پیشه نهایت تاکید و احتیاط مرعی دارند روز مبارک شنبه دهم فرزند اقبال مند شاهجهان از لاهور آمده سعادت قدمبوس دریافت جهانگیر قلیخان را بخلعت و اسپ و فیل سرفراز ساخته با برادران و فرزندان بصوبهٔ دکن رخصت فرمودم درین تاریخ طالب آملے بخطاب ملک الشعرا خلعت امتیاز پوشیده اصل او از آمل است یک چندی با اعتماد الدوله می بود چون رتبهٔ سخنش از همگنان درگذشت در سلک شعراے پای تخت منتظم گشت این چند بیت از وست۔

زغارت چمنت بر بهار منتها است — که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند

لب از گفتن چنان بستم که گوئی — دهان بر چهره زخمی بود و به شد

عشق در اول و آخر همه ذوق است و سماع
این شرابے است که هم پخته و هم خام خوش است

گر نه بجای جوهر آئینه بودمے — بے رونما ترا بتو کے می نمودمے

دو لب دارم یکی در می پرستے — یکے در عذر خواهی هاے مستے

روز دوشنبه چهاردهم حسینی پسر سلطان قوام رباعی گفته گذرانید ✣✣

گردے که ترا ز طرف دامان ریزد — آب از رخ سرمهٔ سلیمان ریزد

گر خاک درت بامتحان بفشارند — از وی عرق جبین شاهان ریزد

معتمد خان درینوقت رباعی خواند مرا بغایت خوش آمد و در بیاض خود نوشتم۔

تیغم بفراق خود چشانی که چه شد — خون ریزی و آستین فشانی که چه شد

ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد — خاکم بفشار تا بدانی که چه شد

طالب صفاهانے الاصل است در عنفوان شباب بلباس تجرید و قلندری گذارش بکشمیر افتاده دانه خوبے جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آن ملک شده توطن و تاهل اختیار کرد بعد از فتح کشمیر بخدمت عرش آشیانے پیوسته در سلک بندهاے درگاه انتظام

یافته الحال عمرش قریب بصد رسیده و درکشمیر بفراغ خاطر با فرزندان و متعلقان بدعاے دولت ابد قرین مشغول است چون بعرض رسید که در لاهور میان شیخ محمد میر نام درویشی است سندی الاصل بغایت فاضل و مرتاض و مبارک نفس و صاحب حال و در گوشهٔ توکل و عزلت منزوی گشته از فقر غنی و از دنیا مستغنی نشسته است بنابرین خاطر حق طلب بے ملاقات ایشان قرار نگیرد و دیدن ایشان رغبت افزود چون به لاهور رفتن متعذر بود رقعه بخدمت ایشان نوشته شوق باطن را ظاهر ساختم و آن عزیز با وجود کبر سن و ضعف بنیه تصدیعه کشیده تشریف آوردند مدت ممتد تنها با ایشان نشسته صحبت مستوفے داشته شد الحق ذات شریف است و درین عهد بغایت غنیمت و عزیز الوجود این نیازمند از خود برآمده با ایشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاد هرچند خواستم نیازے بگذرانم چون پایهٔ همت ایشان را از آن عالی تر یافتم خاطر با ظهار این مطلب رخصت نداد پوست آهو سفید بجهت جاے نماز با ایشان گذرانیدم فی الفور وداع شده به لاهور تشریف بردند روز کم شنبه بیست و سویم در حوالے دولت آباد نزول موکب اقبال اتفاق افتاد دختر باغبانے بنظر درآمد با بروت و ریش انبوه مقدار یک قبضه ظاهرش بمردان مشتبه درمیان سینه هم موسے برآمده اما پستان ندارد تفحص دریافتم که باید فرزند نشود گفت که مرا تا حال حیض نشده و این دلیلیست بران بخیدی از عورات فرمودم که بگوشه برده ملاحظه نمایند که مبادا خنثی باشد معلوم شد که از دیگر عورات سرِ موے تفاوت ندارد و بنا بر غرابت درین جریدهٔ اقبال ثبت افتاد روز مبارک شنبه بیست و چهارم باقرخان از ملتان آمده سعادت زمین بوس دریافت در اوراق گذشته مرقوم گشته که اله داد پسر جلالہ باریکی از لشکر ظفر اثر فرار نموده راه ادبار پیش گرفت در ینولا ندامت گزیده بآشنائی باقرخان باعتماد الدوله ملتجی شد که استشفاع گناه من نمایند حسب الالتماس ایشان حکم فرمودم که اگر از کردهٔ خود پشیمان گشته روی امید بدرگاه نهد زلات جرایم او بعفو مقرون گردد درین تاریخ باقرخان او را بدرگاه آورد و مجدداً بشفاعت اعتماد الدوله آثار خجالت و غبار ندامت بزلال عفو از ناصیهٔ احوال او شسته و شد یافت سنگرام زمیندار جمو بخطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار و عنایت فیل و خلعت سرفراز شد غیرت خان فوجدار میانه دو آب بمنصب هشتصدی ذات و پانصد سوار ممتاز گشت خواجه قاسم بمنصب هفتصدی ذات و دوصد و پنجاه سوار فرق عزت برافراخت به تهمتن بیگ پسر قاسم کوکه منصب پانصدی ذات و سیصد سوار مرحمت شد به خانعالم فیل خاصه معه تلایر عنایت نمودم ازین منزل باقرخان را بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار سرفراز فرموده بازبصوبه داری رخصت فرمودم روز دو شنبه بیست و هشتم پرگنه کروهی که بر ساحل بهت واقع

است محل نزول موکب اجلال و اقبال گشت چون این کوهستان از شکارگاه هاے مقرر است حسب الحکم قراولان پیشتر آمده
جرگه ترتیب داده بودند روز کم شنبه غرۀ اسفندارمذ ماه الٰهی شکاری را از شش کروه مسافت رانده روز مبارک شنبه دویم بشاخبند
در آوردند یکصد و یکراس از قوچ و چکاره شکار شد چون مهابت خان مدتها بود که از سعادت حضور محرومی داشت بالتماس
او حکم فرموده بودم که اگر از نسق آن مهم اطمینان حاصل کرده باشد و از هیچ رهگذر دل نگرانی ندارد افواج را در رهتاس نجات
گذاشته جریده متوجه درگاه شود درین روز سعادت آستانبوس دریافته صدمهر نذر گذرانید خان عالم بمنصب پنجهزاری ذات
و سه هزار سوار سرفراز گشت مقارن این حال عرض داشت نورالدین قلی از راه پونچ رسید نوشته بود که گریوها را حتی الامکان
اصلاح داده همواره ساخته بودم قضا را چند شبانروز بارندگی شد و بالای کوتل بارتفاع سه درع برف افتاده هنوز
مے بارد اگر بیرون کوه تا یک ماه توقف نمایند عبور ازین راه میسر است والا دشوار می نماید چون غرض ازین عزیمت
دریافت موسم بهار و شگوفه زار بود از توقف فرصت از دست می رفت ناگزیر عطف عنان نموده براه پکلی و دمتور
نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سوم از دریاے بهت عبور واقع شد با آنکه آب تا کمر بود چون بغایت تند
میرفت و مردم در گذشتن محنت می کشیدند حکم فرمودم که دویست زنجیر فیل بر سر گذرها برده اسباب مردم بگذرانند جمعے که
ضعیف و زبون باشند نیز سواره عبور نمایند تا آسیب جانی و مالی به نامرادی نرسد درین تاریخ خبر فوت خواجه جهان رسید او
از بندها ے قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی بود اگرچه در آخر از ملازمت من جدا شده روزے چند بخدمت
عرش آشیانی پیوست چون بجاے بیگانه نرفته بود بر خاطرم چندان گران نیامد چنانچه بعد از جلوس رعایتی که در مخیلۀ او
نگذشته بود فرمودم تا آنکه بمنصب پنج هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت و شرح احوال او به تقریبات درین جریدۀ
اقبال ثبت افتاده خدمات عمده را سرانجام شد و در کارها طرفه کدی داشت غایتاً از کسب قابلیت و استعداد ذاتی او و
دیگر جزئیات که پیرایۀ جوهر انسانی است بے نصیب بود درین راه ضعف قلبی بهمرسانیده روزی چند با وجود کمی بیماری
در رکاب سعادت بسر برد چون ضعف او اشتداد یافت از کلانور رخصت گرفته بلاهور شتافت و در انجا باجل طبعی در
گذشت روز شنبه چهارم ماه مذکور قلعه رهتاس مخیم اُردوے ظفر قرین گشت قاسم خان را بعنایت اسپ و شمشیر و
پرم نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت لاهور فرمودم باغچه بر سر راه واقع بود سیر شگوفه کرده شد درین منزل تیهو بهم رسید
گوشت تیهو از کبک لذیذتر است روز یکشنبه پنجم میرزا حسن پسر میرزا رستم بمنصب هزاری ذات و چهارصد سوار ممتاز

گشت بصوبه دکن تعین شد خواجه عبداللطیف قوش بیگی نیز بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی یافت درین سرزمین گلی بنظر درآمد درون سفید و بیرون سرخ و بعضی درون سرخ و بیرون زرد بفارسی لاله بیگانه میگویند و بهندی تهل بمعنی زمین است چون گل کنول مخصوص آب است این را تهل کنول نامیده اند یعنی کنول صحرائی روز مبارک شنبه نهم عرضداشت دلاورخان حاکم کشمیر نوید رسان فتح کشتوار گشت تفصیل این اجمال بعد از رسیدن او بپایه سریر جاه و جلال رقمزدهٔ کلک وقایع نگار خواهد شد فرمان مرحمت عنوان باخلعت خاصه و خنجر مرصع فرستاده محصول یکساله ولایت مفتوحه بجلدوی این پسندیده خدمت عنایت شد روز سه شنبه چهاردهم مقام حسن ابدال محل نزول رایات جلال گشت چون کیفیات راه و خصوصیات منازل در ضمن وقایع یورش کابل مرقوم شده به تکرار نپرداخت ازین جا تا کشمیر منزل بمنزل نوشته خواهد شد انشاءالله تعالی از تاریخی که بمنزل اکبرپور بمبارکی و خیریت از کشتی برآمده تا حسن ابدال یکصد و هفتاد و هشت کروه مسافت در عرض شصت و نه روز بچهل و هشت کوچ و یک مقام طی شد چون درین منزل چشمه پر آبی و آبشاری و حوضی در غایت لطافت واقع است دو روز مقام فرموده روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت سال پنجاه و سویم بحساب شهور قمری از عمر این نیازمند درگاه بمبارکی آغاز شد چون ازین منزل کوه کوتل و نشیب و فراز بسیار در پیش بوده بیک دفعه عبور اردوی کیهان پوی دشوار می نمود مقرر گشت که حضرت مریم زمانی با دیگر بیگمان روزی چند توقف فرموده بآسودگی تشریف آرند مدارالملک اعتمادالدوله الخاقانی و صادق خان بخشی و ارادت خان میرسامان باعملهٔ بیوتات و کارخانجات بمرور عبور نمایند و همچنین رستم میرزای صفوی و خان اعظم و جمعی از بنده ها براه پونچ رخصت یافتند و موکب اقبال جریده با چندی از منظوران بساط قرب و خدمتگاران ضروری روز جمعه هفدهم سه و نیم کروه کوچ نموده در موضع سلطان پور منزل گزیده درین تاریخ خبر فوت رانا امرسنگه رسید که در اودیپور باجل طبعی مسافر راه عدم شد جگت سنگه نبیره و بهیم پسر او که در ملازمت می باشند بخلعت سرفرازی یافتند و حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت آمیز با خطاب رانا و خلعت و اسپ و فیل خاصه بجهت کنور کرن برده مراسم تعزیت و تهنیت تبقدیم رساند از مردم این مرز و بوم استماع افتاد که در غیر ایام برسات که اصلا اثری از ابر و صاعقه نباشد آوازی مانند بصدای ابر ازین کوه بگوش میرسد این کوه را گرج می نامند بعد از یک سال و دو سال البته چنین صدای ظاهر می شود و این حرف را مکرر در خدمت حضرت عرش آشیانی نیز شنیده بودم چون خالی از غرابتی نیست نوشته شد والعلم عندالله روز شنبه هیژدهم چهار کروه و نیم

گذشته در موضع سنجے نزول اجلال واقع شد ازین منزل داخل پرگنه هزاره قارلغست روز یکشنبه نوزدهم سه کروه وسه پاؤ در نوردیده موضع نوشهره منزل شد ازینجا داخل دهنتور است چند آنکه نظر کار میکرد جابجا یک پارچه سبز در میان گل تهل کنول وقطعه گل سرشت شگفته بود وبغایت خوش می نمود روز دوشنبه بستم سه ونیم کروه کوچ کرده در موضع سلهر ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و مهابت خان از قسم جواهر و مرصع آلات موازی شصت هزار روپیه پیشکش گذرانید درین سرزمین گلی بنظر در آمد سرخ آتشین باندام گل ختمے اما از وخردتر و چندین گل یکجا نیک بیکدیگر شگفته از دور چنان نماید که گویا یک گل است درختش مقدار درخت زردآلو می شود و درین دامن کوه خود رو نیز بسیار بود و بغایت خوشبوی رنگش از بنفشه کمتر روز سه شنبه بست و یکم سه کروه طے نموده در موضع ملکلے نزول اقبال واقع شد درین روز مهابت خان را بخدمت بنگش رخصت فرموده اسپ و فیل خاصه و خلعت با پوستین مرحمت نمودم امروز تا آخر منزل تقاطر بود و شب کم شنبه بست و دوم نیز باران شد و وقت سحر برف بارید و چون اکثر راه بسته بود از باران لغزندگی بهم رسانید چهار رواسے لاغر چها افتاد و برنخاست بست و پنج زنجیر فیل از سرکار خاصه شریفه تصدق شد بجهت بارندگی دو روز مقام فرمودم روز مبارک شنبه بست و سویم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت اینجا داخل ملک پکلی است از غرایب اتفاقات آنکه در وقتیکه حضرت عرش آشیانی میرفتند درین منزل برف باریده بود و در الحال نیز باریده درین چند سال اصلا برف نبارید بلکه باران هم کم شده بود روز جمعه بست و چهارم چهار کروه طے نموده در موضع سوادنگر محل نزول موکب منصور گشت درین راه هم اچمبه بسیار بود و درخت زردآلو و شفتالو صحرا صحرا شگوفه کرده سراپا در گرفته بود و درختهاے صنوبر چون سرو دیده را فریب میداد روز شنبه بست و پنجم قریب بسه ونیم کروه در نوردیده ظاهر پکلے بورود موکب مسعود آراستگی یافت روز یکشنبه بست و ششم بشکار کبک سوار شده آخر هاے روز بالتماس سلطان حسین بمنزل او تشریف برده پایه عزتش در امثال واقران افزودم حضرت عرش آشیانی نیز بمنزل او تشریف برده بودند از قسم اسپ وخنجر و باز و جره پیشکش کشید اسپ وخنجر را بخشیده فرمودم که باز وجره را اگر بربسته انچه بر آید بنظر خواهد گذرانید سرکار پکلے سے و پنج کروه در طول و بست و پنج در عرض است مشرق رویه کوهستان کشمیر و بسمت مغرب اٹک بنارس و بجانب شمال گنور و بجانب جنوب گکهر واقع است در زمانے که صاحبقران گیتی ستان فتح هندوستان نموده بدار الملک توران عنان اقبال معطوف داشته اند میگویند

(حاشیه: پچمبه ن، بیاض نسخ)

کہ این طایفہ را کہ ملازم رکاب نصرت قباب بودند درین حدود مقام مرحمت گذاشتہ اند میگویند کہ ذات ما قارلغ است اما مشخص
نمیدانند کہ دران وقت کلان تر اینہا کہ بود و چہ نام داشتہ الحال خود لاہوری محض اند و بزبان چنان متکلم و حقیقت مردم دھنتور نیز برین
قیاس است در زمان عرش آشیانی شاہرخ نامی زمیندار دھنتور بود الحال بہادر پسر اوست اگرچہ باہم نسبت خویشی و پیوند دارند
لیکن نزاعی کہ لازمۂ زمینداران است ہمیشہ بسر حد و حدود میباشد آنہا پیوستہ دولتخواہ آمدہ اند سلطان محمود پدر سلطان حسین و شاہرخ
ہر دو در وقت شاہزادگی در ملازمت من رسیدہ بودند با آنکہ سلطان حسین ہفتاد سالہ است در قوای ظاہری او اصلا فتوری راہ
نیافتہ و تاب و طاقت سواری و تردد چنانچہ باید دارد درین ملک بوزہ می سازند از نان و برنج کہ آن را سر میگویند غایتاً
از بوزہ بسیار تند تر و مدار خوراک این مردم بر سر است و ہر چند کہنہ تر باشد بہتر است و این سر را در خم کردہ و سر خم را
محکم بستہ دو سال و سہ سال در خانہ نگاہ می دارند و بعد ازان زلال روے خم را گرفتہ آنرا آچھے می نامند و آچھے دہ سالہ
ہم می باشد و بیش آنہا ہر چند کہن سال تر بہتر و اقل مدت یک سال است سلطان محمود کاسہ کاسہ ازین سر میگرفت و لاجرعہ
می کشید سلطان حسین ہم ملتزم است و بجہت من از فرد اعلایش آوردہ یکبار برای امتحان خوردم بیش ازین ہم خوردہ شدہ
بود کیفش مشی است اما خالے از کرختے نیست معلوم شد کہ اندک بنگی ہم ہمراہ می سازند در خمارش غلبہ میکند اگر شراب
نباشد بالضرور بدل شراب تواند شد از میوہ ہا زردآلو و شفتالو و امرود می شود چون تربیت نمی کنند ہمہ خودروست و
ہمہ ترش و ناخوش می باشد از سر شگوفہ آنہا محظوظ می توان شد خانہ و منازل ہم از چوب است بروش اہل کشمیر میسازند
جانور شکاری ہم میرسد اسپ و استر و گاو و گاومیش می دارند و بز و مرغ فراوان است استرش ریزہ می شود بجہت
بار گران بکار نمی آید چون بعرض رسید کہ چند منزل پیشتر آبادانی کہ غلہ آنجا باردوے ظفر قرین کفایت کند نیست حکم شد
کہ پیشخانہ مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری ہمراہ گرفتہ فیلان را تخفیف دھند و سہ چہار روز آذوقہ برگیرند و از ملازمان
رکاب سعادت چندے بہمراہی گزیدہ بقیۂ مردم بسرکردگی خواجہ ابو الحسن بخشی چند منزل عقب می آمدہ باشند و با کمال
احتیاط و تاکید ہفتصد زنجیر فیل بجہت پیشخانہ و کارخانجات ناگزیر نمود منصب سلطان حسین چہارصدی ذات و سیصد
سوار بود درین وقت بمنصب ششصدی ذات و سیصد و پنجاہ سوار سرفرازے یافت و خلعت و خنجر مرصع و فیل
مرحمت فرمودم بہادر دھنتوری بکمک لشکر بنگش تعین است منصب او را از اصل و اضافہ دو صدی ذات و یک صد
سوار حکم شد روز کم شنبہ بیست و نہم پنج کروہ و یکپاؤ کوچ نمودہ از پل رود خانہ نین سکھ گذشتہ منزل گزیدیم این نین سکھ

۱۰۲۹ھ

از طرف شمال بجانب جنوب میرود و این رودخانه ازمیانه کوه وارو که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است برآمده
چون در نیجا آب مذکور دو شاخ شد بجهت عبور لشکر منصور حسب الحکم دو پل از چوب مرتب ساخته بودند یکے در طول هژده
درعه و دویم چهارده درعه عرض هرکدام پنج درعه و درین ملک طریق ساختن پل آن که درختهاے شاخدار بروی آب
می اندازند و هردو سر آن را بسنگ بسته استحکام میدهند و تخته چوب هاے سطبر بر روی آن انداخته بمیخ و طناب توے
مضبوط می سازند و باندک مرمتے سالها سال برجاست القصه فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل
گذشتند سلطان محمود نام این رودخانه را نین سکھ کرده یعنی راحت چشم نام نهاده روز مبارک شنبه سے ام قریب سه
و نیم کروه در نوردیده برلب رودخانه کشن گنگا منزل شد درین راه کوتلے واقع است بغایت بلند ارتفاع آن یک و نیم
کروه سر نشیب یک و نیم کروه و این کوتل را پیم درنگ می نامند وجه تسمیه آن که بزبان کشمیری پنبه را پیم میگویند
چون حکام کشمیر داروغه گماشته بودند که از بار پنبه تمغا بگیرند و درین جا بجهت گرفتن تمغا درنگ می شد بنابرین پیم
درنگ شهرت یافته و از گذشت پل آبشارے است در نهایت لطافت و صفا پیاله هاے معتاد را برلب آب
و سایه درخت خورده وقت شام بمنزل رسیدم برین رودخانه پلے بود از قدیم پنجاه و چهار درعه در طول و یک و نیم
درعه عرض که پیاده ها می گذشتند حسب الحکم پل دیگر در محاذی آن ترتیب یافته طول پنجاه و سه درعه و عرض سه درعه
چون آب عمیق و تند بود فیلان را برهنه گذرانیده سوار و پیاده و اسپ از روے پل گذشته حسب الحکم
حضرت عرش آشیانے سرائے از سنگ و آهک در غایت استحکام بر فراز پشته مشرف بر آب اساس یافته
یک روز به تحویل مانده معتمدخان را پیشتر فرستاده شده بود که بجهت تخت نشستن و آراستن جشن نوروز
سر زمینے که ارتفاع و امتیاز داشته باشد اختیار نماید. اتفاقاً از پل گذشته مشرف بر آب
پشته واقع بود سبز و خرم بر فراز آن سطحے پنجاه درعه گویا کارفرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزے مهیا
داشته بودند مشارالیه لوازم جشن نوروزے را بر فراز آن پشته ترتیب داده بود بغایت مستحسن افتاد معتمدخان
مورد تحسین و آفرین گشت رودخانه کشن گنگا از طرف جنوب مے آید و بجانب شمال میرود و آب بهت از سمت شرق
آمده برودخانه کشن گنگا پیوسته بطرف شمال جاری است ـــ

جشن پانزدهمین نوروز از جلوس همایون

تحویل نیر اعظم مراد بخش عالم بشرف خانه حمل روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و بست و نه هجری بعد انقضاے دوازده و نیم گهڑی که پنج ساعت نجومی باشد اتفاق افتاد و سال پانزدهم از جلوس این نیاز مند درگاه الٰهی بمبارکی و فرخی آغاز شد روز شنبه دوم چهار کروه و نیم پاو کوچ نموده در موضع بکر منزل گزیدیم درین راه کوتل نبود بقدر سنگلاخ داشت طاؤس و دراج سیاه و لنگور که در ولایت گرم سیری باشد دیده شد ظاهر در سردسیر هم می تواند بود و ازینجا تا کشمیر هر جا راه بر کنار دریاے بہت است دو جانب کوه واقع شد و از ته دره آب بغایت تندی پر جوش و خروش میگذرد هر چند فیل کلان باشد نمی تواند پاے خود را قایم ساخت فی الفور می غلطد و مے برد و سگ آبی هم دارد روز یکشنبه سیوم چهار کروه و نیم طی نموده در موسران نزول فرموده شب جمعه سوداگران که در پرگنه باره مولا توطن دارند آمده ملازمت نمودند وجه تسمیه باره موله پرسیده شد عرض کردند که باراه بزبان هندی خوک را میگویند و موله مقام را یعنے جاے باراه و از جمله اوتار که در کیش هنود مقرر است یکے اوتار باراه است و باراه موله بکثرت استعمال باره موله شده روز دوشنبه چهارم دو نیم کروه گذشته در بهولباس منزل گزیدیم چون این کوهها را بغایت تنگ و دشوار نشان می دادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد بمعتمد خان حکم فرمودم که غیر از آصفخان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ کس را نگذارند که در رکاب سعادت کوچ کنند و اردو را هم یک منزل عقب مے آورده باشند اتفاقاً مشار الیه دیره خود را پیش از ین حکم روانه ساخته بود بعد از ان بمردم خود می نویسد که درباب من چنین حکم شده شما هر جا که رسیده باشید توقف نمائید برادران او در پاے کوتل بهولباس این خبر را شنیده همانجا دیره خود را فرود می آرند در زمانیکه موکب اقبال قریب بمنزل او رسید برف و باران باریدن آغاز کرد هنوز یک میدان راه طے نشده بود که دیره او نمایان شد ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبی شمرده با اهل محل بمنزل مشار الیه فرود آمده از آسیب سرما و برف و باران محفوظ ماندیم برادران او حسب الحکم کس بطلب او دوانیدند

ورد قیتکہ این مژدہ باو میرسد کہ فیلان و پیشخانہ بر فراز کوتل برآمدہ راہ را تنگ ساختہ اند چون سوار گذشتن متعذر بود
از غایت شوق وذوق پیادہ سراز پا نشناختہ در عرض دو ساعت دو نیم کروہ مسافت طے نمودہ خود را بملازمت
رسانید و بزبان حال این بیت میخواند۔

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل	خجلت بود درویش را تاگہ چو مہمان در رسد

انچہ در بساط او بود از نقد و جنس و ناطق و صامت تفصیل کردہ برسم پا انداز معروض داشت ہمہ را باو بخشیدم و فرمودم کہ
متاع دنیا در چشم ہمت ما چہ نماید جوہر اخلاص را بہاے گران خریداریم این اتفاق را از اصل اخلاص و تائیدات
طالع او باید شمرد کہ مثل من بادشاہی با اہل حرم خود یک شبان روز در خانہ او براحت وآسودگی بسر بردہ او را در
امثال و اقران و ابناے جنس سرفرازے نصیب شود روز سہ شنبہ پنجم دو کروہ گذشتہ در موضع کہائی نزول اجلال
اتفاق افتاد سرو پاے کہ در بر داشتم بہ معتمد خان مرحمت فرمودم و منصب او اصل و اضافہ ہزار و پانصدی ذات
و ہزار و پانصد سوار حکم شد و ازین منزل داخل سرحد کشمیر است و در ہمین کوتل بہولباس یعقوب پسر یوسف خان
کشمیری بافواج منصورہ حضرت عرش آشیانے کہ راجہ بھگوان داس پدر راجہ مان سنگھ سردار بود جنگ کردہ اند
درین روز خبر رسید کہ سہراب خان پسر رستم میرزا در آب بہت غریق بحر فنا گشت تفصیل این اجمال آنکہ او حسب الحکم
یک منزل عقب می آید در راہ بخاطرش میرسد کہ بدریا درآمدہ غسل کند با آنکہ آب گرم میسر بود ہر چند مردم مانع آمدند
وگفتند کہ درین قسم ہواے سرد بے ضرورت درچنین دریاے زخار خونخوار کہ فیل مست را سرمے غلطاند درآمدن از
آئین حزم و احتیاط دور است بحرف آنہا مقید نمی شود و چون وقت ناگزیر در رسیدہ بود از غایت خود رائی وغرور در
جہالت باعتقاد و اعتماد شناوری ہمی خود کہ درین فن بے نظیر بود بحد ترمی شود و با یکنفر خدمتیہ دیگر کس دیگر کہ شناورے
میدانستند بر فراز سنگے کہ بر لب آب بود برآمدہ خود را بدریا می انداز د بمجرد افتادن از تلاطم امواج نمی تواند خود را
جمع ساخت و بشناورے پرداخت افتادن ہمان بود و رفتن ہمان سہراب خان با خدمتیہ رخت حیات بسیل فنا درداد
و کشتی گیر بصد جان کندن کشتی وجود بساحل سلامت رسانید میرزا رستم را غرایب الفتی و تعلقے و محبتے باین فرزند بود در
راہ پونچ از شنیدن این خبر جانکاہ جامۂ شکیبائی چاک زدہ بیتابے و اضطراب بسیار ظاہر می سازد با جمیع متعلقان خویش لباس
ماتم پوشیدہ سروپا برہنہ متوجہ ملازمت می شود و از سوز و گداز مادرش چہ نویسد اگرچہ میرزا دیگر فرزندان ہم دارد غایتش پیوند

ذل با ین فرزند داشت عمر آن بیست وشش ساله بود در بندوق اندازی شاگرد رشید پدرش بود سواری فیل وارابه خوب میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم شد که در پیش فیل خاصه سوار شود و در سپاهگری خیلے چسپان می بود روز نهم شنبه ششم سه کروه طی نمود در موضع ریوند منزل شد روز مبارک شنبه هفتم از کوتل کوارمت عبور فرموده در موضع وجهه نزول اقبال اتفاق افتاد و مسافت این منزل چهار کروه و یک پاؤ است کوتل کوارمت از کوتل ہائے صعب است و آخرین کوتل این راه است روز جمعه هشتم قریب بچهار کروه طے نموده در موضع بلتار منزل شد درین راه کوتل نبود و لقدر وسعتے داشت صحرا و چمن چمن شگوفه و انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و گلهائے غریب که مخصوص این ملک است بنظر درآمد از جمله گلی دیده شد که به هیات عجیب پنج شش گل نارنجی رنگ رنگ سرنگون شگفته و از میان گلهائے برگی چند سبز برآمده باز عالم اناناس نام این گل بولانیک است و گل دیگر شکل پوئی بر دور آن گلهائے ریزه با بدام یاسمن رنگ و بعضے کبود و بعضے سرخ و درمیان نقطه زرد بغایت خوشنما د موزون نامش لدر پوش و پوش علی العموم رامی گویند اغوان زنده هم درین راه فراوان است گل کشمیر از حساب و شمار بیرون است کدام ہا را نویسم و چند توان نوشت آنچه امتیازی دارد مرقوم می گردد درین راه آبشارے بر سر راه واقع است بغایت عالی و نفیس از جائے بلندی ریزد درین راه آبشارے باین خوبی دیده نشده لحظه توقف نموده چشم و دل را از جائے بلند به تماشائے آن سیراب ساختم روز شنبه نهم چهار کروه و سه پاؤ کوچ فرموده بباره موله عبور موکب منصور اتفاق افتاد باره موله از قصبه ہائے مقرر کشمیر است وازینجا تا شهر چهار ده کروه مسافت است و برلب آب بهت واقع شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف برلب آب منازل و مساجد ساخته اند آسوده و مرفه الحال روزگار بسر مے برند حسب الحکم پیش از ورود موکب مسعود کشتی ہائے آراسته درین مقام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن روز دوشنبه اختیار شده بنابرین دو پہر از روز یکشنبه دهم گذشته بشهاب الدین پور درآمدم درین روز دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار رسیده دولت آستانبوس دریافت بفنون عواطف روز افزون بادشاہانه و گوناگون نوازش خسروانه سرفرازی یافت الحق این خدمت را چنانچه باید بتقدیم رسانیده امید که حضرت واهب العطایا جمیع بندهائے با اخلاص را جبین افروز عزت گرداناد کشتوار بر سمت جنوب کشمیر واقع است از معموره کشمیر تا منزل الکه حاکم نشین کشتوار است شصت کروه مسافت پیموده آمد بتاریخ دهم شهریور ماه الٰہی سنه چهارده هم دلاور خان باده هزار نفر سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخته حسن نام پسر خود را با گردعلے میر بحر بمحافظت شهر وحراست

سرحدها مقرر داشت و چون گوهر چک وایبه چک بدعوی وراثت کشمیر در کشتوار و نواحی آن سرگشته وادی ضلالت وادبار بودند هیبت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دیسو که متصل بکوتل پیر پنجال واقع است بجهت احتیاط گذاشت واز منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگین پورشتافت و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و سے علے ملک کشمیری و جمعے از بندهای جهانگیری براه دیگر تعین فرموده و جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کارطلب هراول فوج خود مقرر نموده همچنین دو فوج دیگر بر دست راست و چپ خود قرار داده که میرفته باشند چون راه برآمد اسپ نبود چندا سپی بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کل باز گذرانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کارطلب کمر جدست بمیان جان بسته پیاده برفراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران بدسرانجام منزل بمنزل جنگ کنان تا نزکوٹ که یکی از محکمهاے غنیم بود شتافته در انجا فوج جلال و جمال که از راهها ے مختلف تعین شده بودند با هم پیوستند و مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار نشیب و فراز بسیار بپا مردی همت پیموده تا دریاے مرو شتافتند و برلب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند وایبه چک برگشته بخت با بسیارے از اهل اوبقتل رسید واز کشته شدن ایبه راجه بے دست ودل شده راه فرار پیش گرفت واز پل گذشته در بهندرکوٹ که بران طرف آب واقع است توقف گزید جمعے از بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم واقع شد و چندے از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت بیست شبان روز بندهاے درگاه سعی درگذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت هجوم آورده بمدافعه و مقابله تقصیر نمی کردند تا آنکه دلاور خان از استحکام تهانجات دسر انجام آذوقه خاطرجمع نموده به لشکر فیروزی اثر پیوست و راجه از حیله سازی و روباه بازی وکلاے خود را نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود را با پیشکش بدرگاه میفرستم چون گناه من بعفو مقرون گردد و بیم وهراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتی پناه رفته آستانبوس نمایم دلاور خان بسخن فریب آمیز گوش ننداخته نقد فرصت را از دست نداده فرستادهاے راجه را بے حصول مقصود رخصت فرموده درگذشتن از آب اهتمام شایسته بکار برد جمال پسر کلان او با جمعے از نهنگان بحر شجاعت و جلادت بالاے آب رفته بشناوری و دلاوری از ان دریاے زخار خونخوار عبور نمودند و با مخالفان جنگ سخت در پیوست و بندهاے جابجا از ان طرف هجوم آورده کار براهل او بار تنگ ساختند آنها چون تاب مقاومت در خود ندیافتند تخته پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهاے نصرت قرین باز پل را استحکام داده لقیه لشکر را گذرانیدند

دلاورخان در بهندرکوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا دریاے چناب که اقتضا قوی این سیاه‌بختان است و تیرانداز مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب کوهے است مرتفع عبور از آن آب بدشواری میسر دهبت آمد و رفت پیاده ها طنابها بر سطح تعبیه نموده در میان دو طناب چوب ها بمقدار یک یکدست پهلوے یک دیگر مستحکم بسته یک سر طناب را بقلهٔ کوه و سر دیگر را بدان طرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز از آن بلندتر تعبیه می نمایند که پیاده ها پاے خود را بران چوب ها نهاده بهر دو دست طنابهاے بالا را گرفته از فراز کوه بنشیب میرفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم په گویند بهر جا مظنهٔ بستن زم په داشتند به بندوقچی و تیرانداز و مردم کار رسے استحکام داده خاطر جمع نمودند دلاورخان جاله ها ساخته شبی هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب بر جاله نشانیده میخواست که از آب بگذراند چون آب در غایت تندی و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت شصت هشت نفر از آن جوانان غریق بحر عدم شدند و آبروے شهادت یافتند و دو نفر بدست و بازوے شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس بر آن طرف آب افتاده در چنگ ارباب ضلالت اسیر شدند القصه دلاورخان تا چهار ماه و دو روز در بهندرکوت پاے همت افشرده سعی در گذشتن داشت تیر تدبیر بهدف مقصد نمیرسید تا آنکه زمینداری راه بری نمود از جاے که مخالفان را گمان گذشتن نبود زم په بسته در دل شب جلال پسر دلاورخان با چندے از بنده هاے درگاه و جمعے از افغانان قریب بدویست نفر از آن راه بسلامت گذشته هنگام سحر بے خبر بر سر راجه رسیده کرناے فتح بلند آوازه ساختند چندی که بر گرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداری سراسیمه بر آمده اکثری طعمه تیغ خون آشام گشتند بقیه السیف جان سبک پا از آن ورطهٔ بلا بر آوردند دران شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده خواست که زخم شمشیر کارش باتمام رساند راجه فریاد بر آورد که من راجه ام مرا زنده نزد دلاورخان ببرید مردم بر سر او هجوم آورده دستگیر ساختند بعد از گرفتاری راجه از منتسبان او هر کس که بود خود را بگوشه کشید دلاورخان از شنیدن این مژدهٔ فتح و فیروزی سجدات شکر الٰهی تقدیم رسانیده با لشکر منصور از آب عبور نموده بمندل بدر ملک که حاکم نشین آن ملک است در آمد از کنار آب تا آنجا سه کروه مسافت بوده باشد دختر سنگرام راجه جمو و دختر سورج مل مرد و پسر راجه با سو در خانهٔ راجه است و از دختر سنگرام فرزندان دارد پیش از آنکه فتح شود عیال خود را از روے احتیاط به پناه راجه جسوال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب منصور نزدیک رسید دلاورخان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستانبوس گشت نصرالله عرب را با جمعے از سوار و پیاده بحراست این ملک گذاشت در کشتوار گندم و جو و عدس و ماش و ارزن فراوان میشود بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر تر و قریب بصد دست از باز جره گرفته می شود ناریج و ترنج و هندوانه از فرد اعلیٰ بهم میرسد خربزه اش از عالم

خربزهٔ کشمیر است و دیگر میوه‌ها از انگور و شفتالو و زرد آلو و امرود ترش می شود اگر تربیت کنند ممکن که خوب شود سنهسے نام زر مسکوک که از حکام کشمیر مانده یک و نیم آن را بیک روپیه میگیرند و در سواد او معامله پانزده سنهسے که ده روپیه باشد بیک مهر بادشاهی حساب کنند و دو سیر بوزن هندوستان را ایمن نامند و رسم نیست که از محصول زراعت راجه خراج بگیرد بر سر هر خانه در سالے شش سنهسے که چهار روپیه باشد میگیرد زعفران را و رکل بعلوفه جمعے از راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکر اند تنخواه نموده غایتاً در وقت فروختن زعفران از خریدار بر سر منی که عبارت از دو سیر باشد چهار روپیه میگیرد و کلیه حاصل راجه بر جرمیه است و باندک تقصیرے مبلغ کلی می ستاند و هر کس را متمول و صاحب جمعیت یافتند بهانه انگیخته آنچه دارد پاک میگیرند بهمه جهت لک روپیه تخمیناً زر حاصل حصهٔ او باشد و در وقت کار شش هفت هزار پیاده جمع مے شود و اسپ در میان آنها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عمدهاے او بوده باشد محصول یک ساله در وجه انعام دلاورخان مرحمت شد از روے تخمین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار بضابطهٔ جهانگیری بوده باشد چون دیوانیان عظام و کرام نسق بسته بجاگیر و اتنخواه نمایند حقیقت بازقرار واقعی ظاهر خواهد شد که چه مقدار حاصل است روز دوشنبه یازدهم بعد از دو پهر و چهار گهڑی بمبارکی و فرخندگی در عمارات که بجدداً بر کنار تال احداث یافته ورود مرکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام احداث یافته غایتاً هنوز ناتمام است یک ضلع آن مانده امید که بعد ازین باتمام رسد از مقام حسن ابدال تا کشمیر براهی که آمده شد هفتاد و پنجکروه مسافت به نوزده کوچ و شش مقام که بست و پنج روز باشد قطع شد و از دار الخلافهٔ آگره تا کشمیر در عرض صد و پنجاه و هیژده روز سه صد و هفتاد و شش کروه مسافت به یکصد و دو کوچ و شصت و سه مقام طے شده و براه خشکی که ممر عام و راه متعارف است سیصد و چهار و نیم کروه است روز شنبه دوازدهم دلاورخان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوسی فرمود و خالی از وجاهت نیست و بشش بروش اهل هند و زبان کشمیری و هندی هردو میداند بخلاف دیگر زمینداران این حدود فی الجمله شهری ظاهر شد حکم فرمودم که با وجود تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از حبس و قید نجات یافته در سایهٔ دولت ابد قرین آسوده و فارغ البال روزگار بسر خواهد برد والا در یکے از قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم امید وار مرحمت آنحضرت ام هرچه حکم شود اکنون مجملاً از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه است و طولش از جزایر سفید صد و پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف

راجه‌ها بوده مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسامی آنها در تاریخ راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی بفارسی ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری بنور اسلام رونق و بها پذیرفته سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت این ملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرموده اند از آن تاریخ تا حال سی و پنجاه سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول از کوتل بهلولباس تا قزوتر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از بست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه بتخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگا تا قردتر یکصد و بست کروه است و عرض از ده کم نیست و از بست و پنج زیاده نه من بجهت احتیاط و اعتماد جمعی از مردم معتمد کاردان معتبر فرمودم که طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود بالجمله آنچه شیخ یکصد و بست کروه نوشته بود شصت و هفت کروه بر آمد چون قرار داد است که حد هر ملکی تا جائی است که مردم بزبان آن ملک متکلم باشند بنابرین از بهلولباس که یازده کروه ازین طرف کشن گنگا است سرحد کشمیر مقرر شد باین حساب پنجاه و شش کروه باشد و در عرض دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت و کروهی که در عهد این نیازمند معمول است موافق ضابطه ایست که حضرت عرش آشیانی بسته اند هر کروهی پنجهزار درع و یک درع دو درع شرعی میشود که هر درعی بست و چهار انگشت باشد و هر جا کروه یا گز مذکور گردد مراد از آن کروه و گز معمول است و نام شهر سری نگر است و دریای بهت از میان معموره میگذرد و سرچشمه آنرا ویرناک میگویند از شهر چهارده کروه بسمت جنوب واقع است و بحکم این نیازمند بر سر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته در میان شهر چهار پل از سنگ چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد می نمایند پل را باصطلاح این ملک کدل میگویند در شهر مسجدی است بغایت عالی از آثار سلطان سکندر در هفتصد و نود و پنج آساس یافته بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده هنوز باتمام نرسیده بود که قصر حیات او از پا در افتاد و در نهصد و نه ابراهیم باکری وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراستگی بخشید از آن تاریخ تا حال یکصد و بست سال است که برجا است از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج درع و عرض یکصد و چهل و چهار درع است مشتمل بر چهار طاق و در اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نگاری کرده الحق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی قدس سره روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگار است متصل شهر دو کول بزرگ واقع است که همه سال پر آب می باشد و طعمش متغیر نمی گیرد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی است در شهر و پرگنات پنجهزار و هفتصد

کشتی است هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر سے وهشت پرگنه است آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالاے آب را آمراج گویند و پایان آب را کامراج نامند ضبط زمین و داد و ستد زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنس را بخروار شالی حساب کنند هر خروار سه من وهشت سیر وزن حال است کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیر سے لک و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار دام مے شود و بضابطهٔ حال جاے هشت هزار و پانصد سوار است راه در آمد بکشمیر متعدد بهترین راه ها بهیمبر و پکهلی است اگرچه راه بهیمبر نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پکهلی است و دیگر راهها درین موسم از برف مالامال مے باشد اگر به تعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر مجملے از اوضاع و خصوصیات آن رقمزدهٔ کلک بیان می گردد * کشمیر باغی است همیشه بهار یا قلعه ایست آهنین حصار بادشاهان را گلشنے است عشرت افزا و درویشان را خلوتکدهٔ دلکشا چمنهاے خوش و آبشارهاے دلکش از شرح و بیان افزون آبهاے روان و چشمه سارهاے از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان گل سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا انواع گلها و اقسام ریاحین ازان بیشتر است که بشمار در آید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شگوفه مالامال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لالهٔ بزم افروز چلکهاے سطح و سه برگلهاے مبروح را چه گوید

نظم

شده جلوه گر نازنینان باغ
رخ آراسته هر یکے چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیر پوست
چو تعویذ مشکین ببازوے دوست
غزلخوانی بلبل صبح خیز
تمناے می خوارگان کرده تیز
بهر چشمه منقار بط آب گیر
چو مقراض زرین بقطع حریر
بساط گل و سبزهٔ گلشن شده
چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده
گره در دل غنچه محکم زده +

بهترین اقسام شگوفه بادام و شفتالو است برون کوهستان ابتداے شگوفه در غرهٔ اسفندارمذ می شود و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم ماه مذکور و انجام شگوفه تا آغاز یاسمن کبود پیوسته است در خدمت والد بزرگوارم مکرر سیر زعفران زار و تماشاے خزان کرده شده بود بحمد الله درین مرتبه جوانیهاے بهار را دریافت خوبیهاے خزان در موقعش نوشته خواهد شد عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند

وبامش را خاکپوش کرده پیاز لاله چوغاشی می نشانند وسال بسال در موسم بهار می شگفد و بغایت خوشنماست این تصرف مخصوص
اهل کشمیر است امسال در باغچه دولتخانه و بام مسجد جامع لاله بغایت خوب شگفته بود یاسمن کبود در باغات فراوان است و یاسمن
سفید که اهل هند چنبیلی گویند خوشبوی می شود قسم دیگر صندلی رنگ است آن نیز در غایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است
گل سرخ چند قسم بنظر در آمده غالباً یکی خوشبوا است دیگر گلے است صندلی رنگ و بویش در غایت لطافت و نزاکت
از عالم گل سرخ و تنه اش نیز بگل سرخ مشابه وگل سوسن دو قسمے باشد انچه در باغات است بسیار بالیده و سبز
رنگ وقسم دیگر صحرائی است اگرچه کم رنگ است غالباً خوشبوا است گل جعفری کلان وخوشبوی می شود تنه اش از قامت
آدمی میگذرد لیکن در بعضے سالها وقتے که کلان شد وبگل رسید وگل کرد کرمی پیدا می شود و برگلش پرده از عالم عنکبوت
می تند وضایع می سازد وتنه اش را خشک میکند وامسال چنین شد وگلهاسے که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب شمار بیرون
است آنچه نادرالعصری اوستاد منصور نقاش شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی
شاه آلو مطلقاً نبود محمد قلی افشار از کابل آورده پیوند نموده تا حال ده پانزده درختے بار آمده زرد آلو پیوندی نیز
درخت چند معدود بود مشار الیه پیوند را درین ملک شایع ساخت والحال فراوان است الحق زردآلوے کشمیر خوب می شود
در باغ شهرآراے کابل درختے بود میرزائی نام که بهتر ازان خورده نشده بود در کشمیر چندین درخت مثل آن در باغها
است ناشپاتی فرد اعلے مے شود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک بناشپاتی سمرقند سیب کشمیر بخوبی مشهور است وامرود
وسطے مے شود انگورش فراوان است اکثرش ترش و زبون انارش آنقدرها نیست تربز فرد اعلے بهم میرسد خربزه بغایت
شیرین وشکننده مے شود لیکن اکثر آنست که چون بپختگی رسد کرمی در میانش بهم میرسد وضایع می سازد اگر احیاناً از
آسیب محفوظ ماند بغایت لطیف مے شود شاه توت نمے باشد و توت سایر صحرا صحرا است و از پاے هر درخت توت تاک
انگوری بالا رفته غالباً توتش قابل خوردن نیست مگر درختے چند که در باغها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار
مے رود وتخم پیله از گلگت وتبت مے آرند شراب وسرکه فراوان است اما شرابش ترش و زبون و بزبان کشمیری مس گویند
بعد از ان که کاسه ها ازان در کشند بقدرے سرگرمی ازان بهم می رسد از سرکه اقسام آچار می سازند چون سیر در کشمیر خوب مے شود
بهترین آچارش آچار سیر است انواع غله بغیر از نخود اکثری دارد اگر نخود بکارند سال اول می شود سال دوم زبون می شود
سال سوم بمشنگ متشبهه مے شود برنج از همه بیشتر لیکن که سه حصه برنج و یک حصه سایر حبوبات بوده باشد مدار خورش اهل کشمیر بر

برنج است اما زبون می شود و خشکه تر ے پزند و می گذارند که سرد شود بعد از آن می خورند و آنرا بهته می گویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه از آن بهته شب نگاه میدارند و روز دیگر می خورند نمک از هندوستان می آرند در بهته نمک انداختن قاعده نیست سبزی در آب می جوشانند و اندک نمکے جهت تغیر ذایقه دران می اندازند و با بهته سے خورند و جمعے که خواهند تنعم کنند دران سبزی اندک روغن چارمغزے اندازند و روغن چارمغز زود تلخ و بے مزه مے شود بلکه روغن گاؤ نیز مگر آنگاه که تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام بیندازند و آنرا سداپاک نامند بزبان کشمیر و چون هوا سرد و نمناک است بجز آنکه سه چهار روز بماند متغیر می گردد و گاؤمیش نمی باشد گاؤ نیز خرد و زبون می باشد گندمش ریزه کم مغز است نان خوردن رسم نیست گوسفند بے دنبه می باشد از عالم گوسپے هندوستانیان آن را هندو می گویند گوشتش خالے از نزاکت و راست مزگی نیست مرغ و قاز و مرغابی و سویه وغیره فراوان می باشد ماهی همه قسم پولک دار و بی پولک می باشد اما زبون ملبوسات از پشمینه متعارف مرد و زن کرته پشمین می پوشند و آنرا پٹو گویند و فرضاً اگر پٹو نپوشند باعتقاد شان اینکه هوا تصرف مے کند بلکه هضم طعام بے این ممکن نیست شال کشمیر را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط اشتهار حاجت به تعریف نیست قسم دیگر نهرمه است از شال جسیم تر و ملایم می باشد و دیگر درمه است از عالم جل خرسگ بر روے فرش مے افگنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر می شود با آنکه پشم شال را از تبت مے آرند در انجا بعمل نمی توانند آورد پشم شال از بزے بهم میرسد که مخصوص تبت است و در کشمیر از پشم شال پٹو هم می بافند و دو شال را باهم رفو کرده از عالم سقرلاط می مالند بجهت لباس بارانی بد نیست مردم کشمیر سر می تراشند و دستار گرد می بندند و عورات عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرته پٹو سه سال و چهار سال بکار میبرند ناشسته از خانه بافنده آورد کرته میدوزند و تا پاره شدن آب نمی رسد از ار پوشیدن عیب است کرته دراز و فراخ تا سر و پا افتاده مے پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثرے خانه برلب آب دارند یک قطره آب بیدن آنها نمی رسد مجملاً ظاهر آنها همچو باطن آنها چرگین است بے صفا ارباب صنایع در زمان مرزا حیدر بسیار بیش آمدند موسیقی را رونق افزود کمانچه و جنتر و قانون و چنگ و دف و نے شایع شده در زمان سابق سازے از عالم کمانچه میداشتند و نفسها بزبان کشمیری در مقامات هندی می خواندند و آنهم منحصر بر دو سه مقامی بود بلکه اکثر بیک آهنگ می سرائیدند الحق مرزا حیدر را در رونق کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری مردم اینجا بر گونٹ بود اسپ کلان نمی داشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم تحفه بهت حکام

آورونده گونط عبارت از یابوے ست چارشانه بزمین نزدیک در سایر کوهستان هند نیز فراوان می باشد اکثر جگره وشخ جلومی شود بعد از انکه این گلشن خدا آفرین بتائید دولت ویمن تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت بسیاری از ایماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده گله هاے اسپ عراقی وترکی حواله شد که بگیرند وسپاهیان از خود نیز ایلچی سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان بهم رسیده چنانچه اسپ کشمیر با دویست وسیصد روپیه بسیار خرید وفروخت شده واحیاناً تا بهزار روپیه هم رسیده مردم این ملک آنچه سوداگر واهل حرفه اند اکثر سنی اند وسپاهیان شیعه امامیه وگروهی نوربخشی وطائفۀ فقرا می باشند که آنها را ریشی گویند اگرچه علمی ومعرفتے ندارند لیکن به بے ساختگی وظاهر آرائی میپرهیزند وهیچکس را بد نمی گویند زبان خواهش وپاے طلب کوتاه دارند گوشت نمی خورند وزن نمی کنند وپیوسته درخت میوه دار در صحرا می نشانند باین نیت که مردم ازان بهره ور شوند وخود از ان تمتع بر نمی گیرند قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند وجمع از برهمنان اند که از قدیم درین ملک می باشند ومانده اند وبزبان سایر کشمیریان متکلم ظاهر شان از مسلمانان تمیز نتوان کرد لیکن کتابها بزبان شنسکرت دارند ومیخوانند وآنچه شرایط بت پرستی است بفعل می آرند وشنسکرت زبانے است که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند وبغایت معتبر دارند اما بتخانهاے عالی که پیش از ظهور اسلام آساس یافته برجاست وعمارتش همه از سنگ واز بنیاد تا سقف سنگهاے کلان سی منی چهل منی تراشیده وبر روے یک دیگر نهاده متصل بشهر کوهچه ایست که آن را کوه ماران گویند وهری پربت نیز نامند وبر سمت شرقی آن کوه ڈل واقع است ومسافت دور ش شش ونیم کروه دکسری بیموده شده حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه حکم فرموده بودند که درین مقام قلعه از سنگ وآهک در غایت استحکام اساس نهند در عهد دولت این نیازمند قریب الاختتام شده چنانچه کوهچه مذکور در میان حصار افتاده ودیوار قلعه بر دور آن گشته وکول مذکور بحصار پیوسته وعمارات دولتخانه مشرف بران آب است ودر دولتخانه باغچه واقع است ومختصر عمارتی در وسط آن که والد بزرگوارم اکثر اوقات در آنجا می نشستند درین مرتبه سخت بیطراوت وافسرده بنظر درآمده چون نشیمن گاه آن قبلۀ حقیقی وخداے مجازی درحقیقت سجده گاه این نیازمند است بر خاطر حق شناس ناپسندیده افتاد بمعتمد خان که از بندهاے مزاج دانست حکم فرمودم که در ترتیب باغچه وتعمیر منازل غایت جد وجهد بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اهتمام رونق دیگر یافت در باغچه صفۀ عالی سے دو در عه مربع مشتمل بر سه قطعه آراسته شد وعمارات را از سر نو تعمیر فرموده به تصویر اوستادان نادره کار رشک نگارخانۀ چین ساخت واین باغچه را نور افزا نام کردم روز جمعه پانزدهم فروردی ماه الٰهی دو گاو قطاس از پیشکشها

زمیندار تبت بنظر درآمد در صورت و ترکیب بگاو میش بیشتر مشابهت و مناسبت دارد اعضایش پر پشم است و این لازمهٔ حیوانات سردسیر است چنانچه بز رنگ از ولایت بکر و کوهستان گرم سیر آورده بودند بغایت خوبصورت و کم پشم بود و آنچه درین کوهستان بهم می رسد بجهت شدت سرما و برف پرموئی و بدهیئات است و کشمیریان بز رنگ را کیل گویند و هم درین ولا آهوی مشکین پیشکش آورده بودند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودم که طعام پختند سخت بی مزه و بدطعام ظاهر شد از حیوانات چارپائی صحرائی گوشت هیچ یک بزبونی و بدطعمی این نیست نافه در تازگی بوئی نداشته بعد از آن که چند روزی ماند و خشک شد خوشبوئی می شود و ماده نافه ندارد و درین دو سه روز اکثر اوقات بکشتی نشسته از سیر و تماشای شگوفه بهاک و شالمار محظوظ گشتم بهاک نام پرگنه ایست که بر اطراف کوه ڈل واقع است و همچنین شالمار نیز متصل آن و جوی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول ڈل میریزد به فرزند خرم فرمودم که پیش آن را ببندند آبشاری بهم رسیده که از سیر آن محظوظ توان شد و این مقام از سیرگاهای مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفدهم غریب واقعه روی نمود شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازی می کرد اتفاقاً دریچه بود بجانب دریا پرده بر روی آن افگنده دروازه نه بسته بودند شاهزاده بازی کنان در جانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیر افتاد قضا را پلاسی ته کرده در دیوار نهاده بودند و فراش متصل آن نشسته بود سر او باین پلاس میرسد پا ها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد با آن که ارتفاعش هفت درعه است چون حمایت ایزد جل سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطهٔ حیات او می شود عیاذاً بالله اگر چنین نبودی کار بدشواری کشیدی درا نوقت رای مان که سردار پیاده های خدمتیه بود در پای جهروکه ایستاده فی الفور دویده او را برمی دارد و در آغوش گرفته متوجه بالا می شود در آنجا در ان حالت همین قدر می پرسد که مرا کجا می بری او میگوید که بملازمت حضرت دیگر ضعف بر و مستولی می شود و از حرف زدن باز می ماند من در استراحت بودم که این خبر موحش بگوشم رسید سراسیمه بیرون دویدم چون او را بدین حال دیدم هوشم از سر رفت و زمان ممتد در آغوش شفقت گرفته محو این موهبت الهی بودم در واقع طفل چهار ساله از جائی که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد و اصلاً غبار آسیبی بر اعضایش نه نشیند جای حیرت است سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم رسانیده تصدقات داده شد و فرمودم که ارباب استحقاق و فقرای که درین شهر توطن دارند بنظر درآورند تا درخور آنها وجه معیشت مقرر شود از غرایب آنکه سه چهار ماه پیش ازین واقعه جوتک رای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان

ننخ بهکر

این طائفه است بی واسطه این عرض کرده بود که از زائچهٔ طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه چهار ماه بر ایشان گران است یکین که از جای مرتفع بزیر افتد و غبار آسیبی بر دامن حیات نه نشیند چون مکرر احکام او بصحت پیوسته بود این توهم پیرامون خاطر می گشت و درین راههای خطرناک و کریوههای دشوار گذار یک چشم از آن نونهال چمن اقبال غافل نبودم همیشه او را در نظر می داشتم و نهایت محافظت و غایت احتیاط بجا می آمد تا بکشمیر رسیده شد چون این سانحه ناگزیر بود آنکها و دایهای او چنین غافل می شوند الحمد که بخیر گذشت در باغ عیش آباد درختی بنظر درآمد که شگوفه صد برگ داشت بغایت بالیده و خوشنما غالباً سیب او ترش نشان میدادند چون از دلاور خان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز فرمودم و پسران او را نیز بمناصب امتیاز بخشیدم شیخ فرید ولد قطب الدین خان بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار نوازش یافت منصب سربراه خان بهفتصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار حکم شد نورالدین قلی گیراق را بمنصب ششصدی ذات و یک صد سوار سرفراز ساختم و خطاب تشریف خانی عنایت فرمودم پیشکش روز مبارک شنبه بیست و یکم در وجه انعام قیام خان قراول باشی مرحمت شد چون اله داد افغان پسر باریکی بر کردار زشت خویش ندامت گزیده بدرگاه آمد حسب الالتماس اعتماد الدوله گناه او معفو گشت آثار خجالت و شرمساری از ناصیهٔ احوالش ظاهر بود بدستور سابق منصب دو هزار و پانصدی و یک هزار و دویست سوار عنایت نمودم میرک جلایر از کمکیان صوبهٔ بنگاله بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی یافت چون بعرض رسید که لاله چوغاشی در پشت بام مسجد جامع خوب شگفته روز شنبه بیست و سوم بسیر و تماشای آن رفته شد الحق یک ضلع آن گلزار خوشی شده بود پرگنهٔ مئو مهری که پیش ازین براجه باسو عنایت بود بعد از و پسر او سورجمل مقهور داشت در تیول جگت سنگه برادر او که ٹیکه نیافته بود لطف نمودم و پرگنهٔ جمو براجه سنگرام مرحمت شد روز دوشنبه غرهٔ اردی بهشت بمنزل خرم رفته بحمام او در آمدم بعد برآمدن پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتم روز مبارک شنبه چهارم میر جمله بمنصب دو هزاری ذات و سیصد سوار سرفراز شد روز یکشنبه هفتم بقصد شکار کبک بموضع چهار دره که وطن حیدر ملک است سواری شد الحق سرزمین خوشی و سیرگاه دلکشی است آبهای روان و درختان چنار عالی دارد حسب الالتماس او نور پور نام نهادم و در سر راه درختی است بهل نام که چون یکی از شاخهای آن را گرفته جنبانند مجموع درخت در حرکت می آید عوام باین اعتقاد که این حرکت مخصوص همان درخت است آنرا قادر دیدم مذکور از آن قسم درخت دیگر بنظر درآمد که همان طریق متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت

است نه مخصوص یک درخت و در موضع راولپور از شهر دو نیم کروه بسمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته پیش ازین بیست سال که من خود با اسپ سوار با پنج اسپ زین دار و دو خواجه سرا بدرون آن درآمده بودم و هرگاه بتقریبی این حرف مذکور میشد مردم استبعادی مینمودند درین مرتبه باز فرمودم که چندی بدرون آن درآیند بهمان دستور که در خاطر داشتم ظاهر شد در اکبرنامه مسطور است که حضرت عرش آشیانی سی و چهار کس را بدرون آن درآورده متصل یکدیگر ایستاده بودند درین تاریخ بعرض رسید که پرتهی چند پسر رای منوهر که از کمکیان لشکر کانگره بود با مخالفان جنگ بی صرفه کرده جان نثار گشت روز مبارک شنبه یازدهم برین موجب بندهای درگاه باضافه منصب سرفراز گشتند تاتارخان دو هزاری ذات و پانصد سوار عبدالعزیز خان دو هزاری ذات و هزار سوار و دیبی چند گوالیاری هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار میرخان پسر ابوالقاسم خان یکی هزاری ذات و ششصد سوار مرزا محمد هفت صدی ذات و سی صد سوار لطف الله سیصدی ذات و پانصد سوار نصرالله عرب پانصدی ذات و دویست و پنجاه سوار تهور خان بفوجداری سرکار میوات تعین شد روز مبارک شنبه بست پنجم سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگی ولایت ٹهٹه فرق عزت برافراخت و منصب او اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و علم نیز مرحمت فرمودم شجاعت خان عرب بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار عز افتخار یافت و انی رای سنگدلن حسب الالتماس مهابت خان بعهده بنگش تعین شد جانسپار خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشت درینولا از عرائض سپهسالار خان خانان و سایر دولتخواهان ظاهر شد که عنبر سیاه بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت زشت آن بد ذات است بنیاد کرده و ازان که موکب منصور بولایت دور دست نهضت فرموده فرصت مغتنم شمرده عهد و پیمانی که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بملک پادشاهی دراز ساخته امید که عنقریب بشامت اعمال خویش گرفتار گردد و چون التماس خزانه نموده بود حکم شد که مبلغ بیست لک روپیه متصدیان دارالخلافه آگره نزد سپهسالار روانه سازند و مقارن این خبر رسید که امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و ترکیان بدو دور لشکر صف بسته میگردند خنجر خان در احمدنگر متحصن شده تا حال دو سه دفعه بندهای درگاه را با مقهوران مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند و در مرتبه آخر داراب خان جوانان خوش اسپه را همراه گرفته بر بنگاه مقهوران تاخت و جنگ سخت درپیوست و مخالفان شکست خورده روی ادبار بوادی فرار نهادند و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر ظفر اثر

سالماً و غانماً بار دوے خود مراجعت نمود چون عسرت و گرانی عظیم در لشکر منصور بهم رسید دولتخواهان کنگاش دران دیدند که از
کریوه رهنگره فرود آمده در پایان گهاٹ توقف باید نمود تا رسد غله بسهولیت میسر رسیده باشد و مردم محنت و تاب نکشند
ناگزیر در بالاپور معسکر اقبال آراستند و مقهوران سیاه بخت شوخی و شلتاقی نموده در طرف بالاپور نمایان شدند راجه نرسنگدیو
با چندی از بنده هاے جان نثار بمدافعه غنیم همت گماشته بسیارے را بقتل آوردند و منصور نام حبشی که در سپاه مقهوران بود
زنده بدست افتاد هرچند خواستند که بزیر فیل اندازند راضی نشد پای جهالت افشرد راجه نرسنگدیو فرمود که سرش از تن جدا
سازند امید که فلک دوار سزاے کردار ناهنجار در دامن روزگار سایر حق ناشناسان نهد در سیوم اردی بهشت به تماشای
سکه ناگ سواری شد بغایت ییلاق خوشی است و این آبشار درمیان دره واقع است و از جاے مرتفع میریزد هنوز بر
اطراف آن برف بود جشن مبارک سه‌شنبه دران گلزمین آراسته پیاله هاے متعادر را برلب آب خورده محظوظ گشتم درین جدول
آب جانورے بنظر درآمد از عالم ساج سلاج سیاه رنگ است و خالهاے سفید دارد و این همرنگ بلبل است با
خالهاے سفید و غوطه در آب مے خورد و زمان ممتد در زیر آب می باشد و از جاے دیگر سر بر مے آرد فرمودم که دو
سه جانور ازان گرفته آرند تا معلوم شود که از بابت مرغابی است پوست درمیان پا دارد و باهم پیوسته با از عالم جانوران
صحرائی کشاده است دو قطعه ازان گرفته آوردند یکے فی الفور مرد و دیگر یک روز ماند پنجه اش مثل مرغابی پیوسته نبود بنادرالعصر
استاد منصور نقاش فرمودم که شبیه آن را بکشند کشمیریان گلکر می نامند یعنی ساج آبی درینولا قاضی و میر عدل معروض
داشتند که عبدالوهاب پسر حکیم علی بجمعے از سادات متوطن لاهور هشتاد هزار روپیه دعوی می نماید و خطی بمهر قاضی نورالله
ظاهر ساخته که پدر من زر مذکور را برسم امانت بسید ولی پدر اینها سپرده و سادات منکراند اگر حکم شود حکیم زاده بجهت احتیاط
سوگند بمصحف خورده حق خود را ازاینها بگیرد فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است بعمل آورند روز دیگر معتمد خان بعرض رسانید
که سادات خضوع و خشوع بسیار ظاهر می سازند و معامله کلی است هرچند در تحقیق و تفحص این قضیه بیشتر تامل بکار رود بهتر خواهد
بود بنابران فرمودم که آصف خان در تحقیق این قضیه نهایت دقت و دوراندیشی بکار برده نوعی نماید که اصلا مظنه و شبهه و شک
نماند با وجود این اگر خوب واشگافته نشود در حضور خود بازپرس نموده خواهد شد بمجرد شنیدن این حرف حکیم زاده را دل
و دست از کار رفته و جمعے از آشنایان شفیع ساخته حرف آشتے به میان آورد غرض آنکه اگر سادات بازپرس این قضیه
را با آصف خان به اندازند خط ابرامی سپارم که مرا با ایشان من بعد حقی و دعوے نباشد هرگاه آصف خان کس بطلب

اوهی فرستادازان جا که خاین خایف می باشد به بهانه وقت می گذرانید و حاضر نمی شد تا آنکه خطا برابه یکے از دوستان خود
سپرده حقیقت با آصف خان رسید بهر او را حاضر ساختند در مقام پرسش در آمد ناگزیر اعتراف نمود که این خط را یکے
از ملازمان من ساخته و خود گواه شده مرا از راه برده بود بهمین مضمون نوشته داد چون آصف خان حقیقت را بعرض رسانید
منصب و جاگیر او را تغیر ساخته از نظر انداختم و سادات را العزت و آبرو رخصت لاهور ارزانی داشتم روز مبارک شنبه هشتم
خورداد اعتقاد خان بمنصب چهار هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفرازے یافت و صادق خان بمنصب دو هزاری
و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار ممتاز گشت زین العابدین پسر آصف خان مرحوم بخدمت بخشیگری احدیان سرفراز
گشت راجه نرسنگدیو بندیله بو الا پایه پنج هزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت در کشمیر پیشرس ترین میوه ها اشکن است
می خوش می باشد از آلو بالو خرد تر غایتاً در چاشنی و نزاکت بسیار بهتر و در کیفیت شراب سه چهار آلو بالو بیشتر نمی توان خورد
و از این در شبان روزے تا صد هم بمزه می توان گزک کرد خصوصاً از قسم پیوندیش حکم فرمودم که بعد از این اشکن را خوش
دل گفته باشند ظاهرا در کوهستان بدخشان و خراسان می شود مردم آنجا بجد می گویند آنچه از همه کلان تر است نیم مثقال
بوزن در آمد شاه آلو در چهارم اردے بهشت مقدار نخودے نمایان شد در بیست و هفتم رنگ گردانید در پانزدهم
خورداد بکمال رسید و نوبر کرده شد شاه آلو بذایقه من از اکثر میوه ها خوشتر مے آمد چهار درخت در باغ نور افزا بار آورده
بود یکے را شیرین بار نام کردم و دوم را خوشگوار و سوم را که از همه بیشتر بار آورده بود پربار و چهارم را که کمتر بار داشت
کم بار و یک درخت در باغچه حرم بار آورده بود آن را شاه وار نام نهادم و نونهالی در باغچه عشرت افزا بود آن را نو بار
خواندم هر روز بهمان قدر که بجهت مزه پیاله کفایت کند بدست خود مے چیدم اگرچه از کابل هم بڈاک چوکی مے رسانیدند
لیکن از باغچه خانه تازه بتازه چیدن بدست خود لطف دگر دارد شاه آلوے کشمیر از کابل کمتر نمی شود بلکه بالیده تر است آنچه
از همه کلان تر بود یک ٹانک و پنج سرخ بوزن در آمد روز سه شنبه بست و یکم بادشاه بانو بیگم حجله نشین ملک بقا شد والم این
واقعه دلخراش بار گران بر خاطرم نهاد امید که الله تعالے او را در جوار مغفرت خویش جاے دهاد و از غرایب آنکه جوتکیے
منجم پیش از این بدو ماه بعضے از بنده هاے نزدیک را آگاه ساخته بود که یکے از صدر نشینان حرم سراے عفت
بنهانخانه عدم خواهد شتافت و این را از زائچه طالع من دریافته بود مطابق افتاد و از سوانح شهادت یافتن سید عزت خان
و جلال خان گکهر در لشکر بنگش تفصیل این اجمال آنکه چون هنگام رفع محصول شد مهابت خان لشکر تعین نمود که به کوهستان

درآمده زراعت افغان را بخورانند و از تاخت و تاراج و کشتن و بستن دقیقه مهمل نگذارند قضا را چون بنده‌های درگاه
به پای کوتل می‌رسند افغانان برگشته روزگار را از اطراف هجوم آورده سر کوتل را می‌گیرند و استحکام می‌دهند جلال خان که
مرد کار دیده و پیر محنت کشیده بود صلاح وقت در آن می‌بیند که دو سه روزی توقف کرده شود تا مقهوران آذوقه
چند روزه که بر پشت بار کرده آورده‌اند صرف نموده لاچار خود بخود ویران شوند آنگاه بسهولیت مردم ما ازین کریوه
دشوار خواهند گذشت چون ازین کوتل بگذریم دیگر کاری نمی‌توانند ساخت و مالش بسزا خواهند یافت عزت خان
که شعله بود رزم افروز و برق دشمن سوز بصواب دید جلال خان نپرداخته برهنه با چندی از سادات باره توسن همت برانگیخت
و افغانان مانند مور و ملخ از اطراف هجوم آورده او را در میان گرفته با آنکه زمین معرکه اسپ تاز نبود به هر طرف که چین
غضب می‌افروخت خرمن هستی بسیاری به آتش تیغ می‌سوخت در اثنای زد و خورد اسپش را پی کردند پیاده
تا رمقی داشت تقصیر نکرد عاقبت با رفقای خویش مردانه فرو شد و در هنگامی که عزت خان می‌تازد جلال خان گکهر و
مسعود پسر احمد بیگ خان و بیژن پسر نادعلی میدانی و دیگر بنده‌ها عنان شتاب از دست داده بی اختیار از هر
طرف کوتل می‌جنبند و مقهوران سر کوه‌ها گرفته به سنگ و تیر کارزار می‌نمایند جوانان جانسپار چه از بنده‌های
درگاه چه از تابینان مهابت خان داد جرأت و جلادت داده بسیاری از افغانان را به قتل می‌رسانند درین دار و گیر
جلال خان و مسعود با بسیاری از جوانان جان نثاری گردند بیک تند خوئی و تیز جلوئی عزت خان چنین چشم زخمی به لشکر
منصور رسید و مهابت خان از شنیدن این خبر وحشت اثر فوجی از مردم تازه زور به کمک فرستاده تهانجات را از سر نو
استحکام می‌دهد و هر جا اثری از آن سیاه بختان می‌یابند در کشتن و بستن تقصیر نمی‌نمایند چون این واقعه به عرض رسید اکبرقلی
پسر جلال خان را که به خدمت فتح قلعه کانگره مقرر بود به حضور طلب داشته منصب هزاری ذات و هزار سوار لطف فرمودم و ملک
موروثی او را به دستور قدیم در وجه جاگیر او مقرر داشته اسپ و خلعت داده به کمک لشکر بنگش فرستادم با آنکه از عزت خان فرزند
مانده بود بنابر خردسالی جانفشانی او را در پیش نظر حقیقت‌بین داشته منصب و جاگیر عنایت شد تا بازماندهای او
از هم نپاشند و دیگران را امیدواری افزاید درین تاریخ شیخ احمد سرهندی را که به جهت دکان آرائی و خودفروشی و بی‌صرفه‌گوئی
روزی چند در زندان ادب محبوس بود به حضور طلب داشته خلاص ساختم خلعت و هزار روپیه خرچی عنایت نموده در رفتن
و بودن مختار گردانیدم او از روی انصاف معروض داشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایتی و کفایتی بود و نقش مراد

در ملازمت خواهد بود بست وهفتم خورداد زردآلو رسید خانهٔ تصویری که در باغ واقع است و حکم به تعمیر آن شده بود در خولا
تصویر استادان نادره کار آراستگی یافت در مرتبهٔ بالا شبیه جنت آشیانی و عرش آشیانی و در مقابل شبیه مرا و برادرم شاه عباس
را کشیده اند بعد از آن شبیه میرزا کامران و میرزا محمد حکیم و شاه مراد و سلطان دانیال و در مرتبهٔ دوم شبیه امرا و بنده‌های
خاص را تصویر کرده اند و در اطراف بیرون خانه سواد منازل راه کشمیر به ترتیبی که آمده شده نگاشته اند یکی از شعرا
این مصرع را تاریخ یافته — ع

مجلس شاهان سلیمان حشم

روز مبارک شنبه چهارم تیر ماه الٰهی جشن نوریا کوبی شده درین روز شاه آلوی کشمیر بآخر رسید از چهار درخت ملیح
نوراً فزا یک هزار و پانصد عدد و از سایر درختها پانصد عدد دیگر چیده شد بمتصدیان کشمیر تاکید فرمودم که درخت شاه آلو
در اکثر باغات پیوند کنند و فراوان سازند در نیولا بهیم پسر رانا امر سنگه بخطاب راجگی سرفرازی یافت و دلیر خان برادر رشید
عزت خان بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت و محمد سعید پسر احمد بیگ خان بمنصب ششصدی ذات
و چهارصد سوار و مخلص الله برادر او به پانصدی ذات و دویست و پنجاه سوار نوازش یافتند بسید احمد صدر منصب هزاری عنایت
شد بمیرزا حسین پسر میرزا رستم صفوی منصب هزاری ذات و پانصد سوار مرحمت فرموده بخدمت دکن رخصت کردم روز
یک شنبه چهاردهم تیر ماه الٰهی حسن علی خان ترکمان بصاحب صوبگی اوڈیسه فرق عزت برافراخت و منصب ذات و سوار
سه هزاری حکم شد درین تاریخ بهادر خان حاکم قندهار نه راس اسپ عراقی و چند تغور اقمشه زربفت و مخمل زربفت و دانه‌های
کیش وغیره برسم پیشکش ارسال داشته بود به نظر گذشت روز دوشنبه پانزدهم بسیر ایلاق توسی مرگ سواری شد بعد کوچ در پای
کوتل رسیده روز کم شنبه هفدهم بفراز کریوه برآمده دو کروه مسافت در غایت ارتفاع بصعوبت تمام قطع شد از فراز کوتل
تا ایلاق یک کروه دیگر زمین پست و بلند بود اگرچه قطعه قطعه گلهای الوان شگفته بود لیکن آن قدر که تعریف می کردند در خاطر
نقش بسته بود به نظر در نیامد شنیده شد که درین نزدیکی دره ایست که بغایت خوب شگفته روز مبارک شنبه هیزدهم بتماشای
آن رفتم بی تکلف هر گونه اغراق که در تعریف آن گل زمین کرده شود گنجایش دارد چندانکه نظر کار می کرد گلهای الوان
شگفته بود و پنجاه قسم گل در حضور خود چیده شد یکن که چند قسم دیگر هم بوده باشد که بنظر در نیامده آخرهای روز عنان مراجعت
معطوف داشتم امشب در حضور بتقریبی حرف محاصرهٔ احمد نگر مذکور می شد خانجهان غریب نقلی گذرانید پیش ازین

هم بکرر بگوش رسیده بود بنابر غرابت مرقوم میگردد در هنگامی که برادرم شاهزاده دانیال قلعه احمدنگر را محاصره کرده بود روزی اهل قلعه توپ ملک میدان را بجانب آوردهٔ شاهزاده مجرا گرفته آتش دادند گوله قریب دایرهٔ شاهزاده رسید از آنجا بازگشته بسته در خانهٔ قاضی بایزید که از مصاحبان شاهزاده بود در رفته افتاد اسپ قاضی بفاصله سه چهار گز بسته بودند بمجرد رسیدن گوله بزمین ران اسپ از بیخ برکنده بزمین افتاد و غلوله از سنگ بود بوزن ده من متعارف هند که هشتاد من خراسان باشد توپ مذکور بشانهٔ کلان است که آدم درمیان درست می‌تواند نشست درین تاریخ خواجه ابوالحسن میربخشی را بمنصب پنج هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز ساختم مبارزخان بمنصب دو هزاری ذات و هزار و هفتصد سوار سربلندی یافت بیژن پسر نادعلی بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز گشت امانت خان بمنصب دو هزاری ذات و چهارصد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبه بست و پنجم نوازش خان پسر سعید خان را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و همت خان را بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و سید یعقوب خان پسر سید کمال بخاری را بمنصب هشتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز بخشیدم میر علی عسکر پسر میر علی اکبر موسوی بخطاب موسوی خانی نوازش یافت چون تعریف ایلاق کوری مرگ مکرر شنیده شده بود در ینولا خاطر به تماشای آن بسیار رغبت افزود روز شنبه هشتم امرداد بدان صوب سواری شد از تعریف آن چه نویسد چندانکه نظر کار می‌کرد گلهای الوان شگفته و درمیان سبزه و گل جدولهای آب روان در غایت لطافت و صفا گوئی صفحه ایست از تصویر که نقاش قضا بقلم صنع نگاشته غنچهٔ دلها از تماشای آن می‌شگفت بے تکلف آن ایلاق را نسبت بدیگر ایلاقات نیست و بهترین سیرگاه‌های کشمیر می‌توان گفت در هندوستان پپیها نام جانوری است خوش آواز که در موسم برسات ناله‌های جانسوز می‌کشد چنانچه کوئل بیضهٔ خود را در آشیان زاغ می‌نهد و زاغ بچه او را می‌کشد و می‌پرورد در کشمیر دیده شد که بیضه خود را در آشیان غوغائی نهاده بود غوغائی بچهٔ آن را پرورش میداد روز مبارک شنبه هفتدهم فدائیخان بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار سرفراز گشت درین تاریخ محمد زاهد نام ایلچی عزت خان حاکم اورگنج بدرگاه رسید عریضه با محقر تحفه ارسال داشته سلسله جنبان نسبت‌های موروثی شده بود بنظر عاطفت مخصوص داشته عجالة الوقت ده هزار درب بانعام ایلچی مقرر شد و بمتصدیان بیوتات حکم فرمودم که از اقسام اجناس آنچه او التماس نماید بجهت فرستادن ترتیب دهند درینولا فرزند خان جهان را غریب توفیقی نصیب شده از شیفتگی باده بنهایت زار و نزار گشته بود از استیلای این نشاء مردافگن نزدیک بآن رسیده که جان گرامی در

سرِ این کار کنند ناگاه بخود رسید دامنت در حق سبحانه او را موفق ساخت و عهد کرد که بعد ازین دامن لب بشراب نیالاید و آلوده نسازد هر چند نصیحت کردم
که بیک بار ترک کردن خوب نیست از روی حکمت و تدبیر بمرور باید گذاشت راضی نشد و مردانه گذاشت بتاریخ بیست و نهم امرداد بهادرخان
صاحب صوبهٔ قندهار بمنصب پنج هزاری ذات و چهار هزار سوار سرفراز گشت و در روز دوم شهریور ماه الهی مان سنگه پسر راوت شنکر بمنصب هزاری
پانصدی و هشت صد سوار و میر حسام الدین بهزاری و پانصدی و پانصد سوار و کرم الله پسر علی مردان خان بهادر بشش صدی و سیصد سوار نوازش
یافتند چون در ینولا توجه خاطر بدندان ابلق جوهردار بسیار راست امرای عظام در تفحص و تجسس غایت سعی و اهتمام بتقدیم
رسانیدند از آن جمله عبدالعزیز خان نقشبندی عبدالله نام ملازم خود را نزد خواجه حسن و خواجه عبدالرحیم پسران خواجه کلان
جوئباری که امروز مقتدای ولایت ماوراءالنهر اند فرستاده مکتوبی مشتمل بر اظهار این خواهش ارسال داشته بود اتفاقاً خواجه حسن
دندانی درست در کمال لطافت داشته فی الفور مصحوب مومی الیه روانه درگاه ساخت و درین تاریخ بحضور رسید موجب انبساط
خاطر گشت فرمودم که موازی سی هزار روپیه را از نفایس امتعه بصحبت خواجه ها روانه سازند و میر ترکه بخاری بدین خدمت
مامور گشت روز مبارک شنبه دوازدهم شهریور میر میران بفوجداری سرکار میوات دستوری یافت و منصب او از اصل و
اضافه دو هزاری و یکهزار و پانصد سوار حکم شد و اسپ خاصه با خلعت و شمشیر عنایت فرمودم درینولا از عرض داشت سندر
بوضوح پیوست که جوهرمل مقهور جان بمالکان جهنم سپرد و نیز بعرض رسید که فوجی بر سر یکی از زمینداران فرستاده طریق
احتیاط از دست داده است بی آنکه راه درآمد را استحکام دهند و سر کوبها را بگیرند و در تنگنائی کوه در آمده جنگ
بی صرفه کرده اند چون روز بآخر رسیده بود کار را ناساخته و عطف عنان نموده اند و در برگشتن جلو ریزان شده کس بسیار
بکشتن داده اند خصوصاً جمعی که عار گریختن بخود نه پسندیده اند شهادت را بجان خریده اند از جمله شهباز خان دلومانی که
طایفه ایست از گروه افغانان لودی با جمعی از نوکران و اقوام جان نثار گشت الحق خوب بنده بود و شجاعت با خود و آزرم
جمع داشت دیگر جمال خان افغان و رستم برادر او و سید نصیب بارهه و چندی دیگر زخمی بر آمدند و نیز نوشته رسیده که
محاصره تنگ شده و کار بر متحصنان بدشواری کشیده و مردم را در میان انداخته زنهار خواسته اند امید که درین زودی به یمن
اقبال روز افزون قلعه مفتوح گردد روز کم شنبه سیزدهم ماه مذکور دلاورخان کاکر با جل طبعی ودیعت حیات سپرد از امرای
صاحب الوس شجاعت با سرداری و کاردانی داشت از زمان شاهزادگی بخدمت من پیوسته و بحسن اخلاص و جوهر رشد
از همگنان گوی سبقت ربوده بود الا پایه امیریت رسیده بود و در آخر عمر حق تعالی توفیق حق گذاری نصیب کرد و فتح کشتوار

که خدمتے بود نمایان بهت او میسر شد امید که از اہل آمرزش باد فرزندان و باز مانده ہاے او را با نواع مراحم ونوازش سرفراز ساختم واز مردوم او چندے که لایق منصب بودند در سلک بنده ہاے درگاه انتظام بخشیده دیگران را حکم فرمودم که بدستور سابق با فرزندان او بوده باشند تا جمعیت او از ہم نپاشد درین تاریخ توریساول با قطعه الماس که ابراہیم خان فتح جنگ از حاصل کان بنگاله فرستاده بود آمده ملازمت نمود وزیر خان دیوان بنگاله که از قدیمان این درگاه بود باجل طبیعی درگذشت شب مبارک شنبه ... وهم کشمیریان کنار دریاے بهت را دو رویه چراغان کرده بودند واین رسمی است باستانی که ہر سال درین تاریخ از غنی و فقیر ہر کس که خانه در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن می کند از برہمنان سبب آن را پرسیده شد گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریاے بهت ظاہر شده واز قدیم این رسم آمده که دران روز جشن دہته ترواه است و ہته بمعنے بهت است و ترواه سیزده را می گویند چون درین تاریخ سیزدهم شوال چراغان مے کنند باین اعتبار دہته ترواه نامیده اند بے تکلف خوب چراغانے شده بود بر کشتی نشسته سیر و تماشا کرده شد درین تاریخ جشن وزن شمسی آراستگی یافت و بضابطه معهود خود را بطلا و اجناس دیگر وزن کرده در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم سال پنجاه ویکم از عمر این نیازمند درگاه الٰہی بانجام رسید و سیر آغاز سال پنجاه و دویم چهره مراد افروخت امید که مدت حیات در مرضیات ایزدی مصروف باد جشن روز مبارک شنبه بست وششم در منزل آصف خان ترتیب یافت وآن عمدة السلطنت بلوازم نیاز و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت در غره شهریور مرغابی در تال اره نمایان شد دو رو بیست و چهارم ماه مذکور در کول ول نمو وار گشت جانوران پرنده که در کشمیر مے باشند بدین تفصیل است کلنگ سارس طاؤس چرز لگلگ تغدری تنداغ کروانگ زرد تلک نقره باچرم لیلوره حواصل مکسه لقله قاز کو کله دراج شارک نو نسرج سوسچیه ہرل دهیک کویل شکر خواره مهوکه مهرلات ہنس کلکری ... که من اورا باد آواز نام کرده ام چون اسامی بعضی از ینها لفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بهندی نوشته شد و اسامی جانوران که در کشمیر نمی باشند از درنده و چرنده بدین تفصیل شیر زرد یوز گرگ گاؤمیش صحرائی آہوے سیاه چیکاره کوته پاچه نیله گاؤ گورخر خرگوش سیاه گوش گربه صحرائی موشک کربلائی سوسمار خارپشت درین تاریخ شفتالو از کابل ڈاکچوکی رسید انچه از ہمه کلان تر بود بیست و شش توله بوزن در آمد که شصت و پنج مثقال بود باشد تا موسم شفتالو بود آنقدر رسید که باکثر امرا و بنده ہاے خاص الوش عنایت می شد روز جمعه بیست و ہفتم بقصد سیر و تماشاے ویرناک که سرچشمه دریاے بهت است سوار شده پنج کروه بالاے آب بکشتی رفته در ظاہر موضع پانپور نزول

فرمودم درین روز خبر ناخوش از کشتوار رسید تفصیل این اجمال آنکه چون دلاور خان فتح کرده متوجه درگاه شد نصر الله عرب را با چندی از منصب داران بمحافظت آنجا گذاشت او را در راسے دو خطا افتاد یکے آنکه زمینداران و مردم آنجا را تنگ گرفت وسلوک نا ملایم در پیش داشت دوم آنکه جمعے که بکمک مقرر بودند به طمع اضافه منصب از و رخصت خواستند که بدرگاه رفته بهمسازی خود کنند و آن تجویز این معنی نموده اکثرے را بمرور رخصت داد چون پیش او جمعیت کم ماند زمینداران آنجا که زخمها از و در دل داشتند و در کمین شورش بودند فرصت یافته از اطراف هجوم آوردند پل را که عبور لشکر و کمک منحصر در ان بود سوخته آتش فتنه و فساد افروختند و نصر الله متحصن گشته دو سه روزے خود را بهزار جان کندن نگاه داشت چون آذوقه نبود و راه را نیز بسته بودند ناگزیر بشهادت قرار داده مردانه با چندی که همراه بودند داد شجاعت و جلادت داد تا آنکه اکثرے از ان مردم بشهادت رسیدند و بعضے خود را اسیر سرنچه تقدیر کردند چون این خبر بمسامع جلال رسید جلال پسر دلاور خان که آثار رشد و کار طلبی از ناصیه احوال او ظاهر بود و در فتح کشتوار تردداتِ پسندیده ازو بظهور آمده بود بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار سرفراز ساخته و ملازمان پدر او را که در سلک بندهاے درگاه انتظام یافته بودند و فوجی از سپاه صوبه کشمیر با بسیارے از زمینداران و پیادهاے برقنداز بکمک او مقرر داشته باستیصال ان گروه عافیت مخذول تعین فرمودم و نیز حکم شد که راجه سنگرام زمیندار جمو با مردم خود از راه کوه جمو در آید امید که درین زودے بسزاے کردار خویش گرفتار آیند روز شنبه بست هشتم چهار زنیم کرده کوچ شد از موضع کاکاپور یک کرده گذشته برلب آب فرود آمدم بنگ کاکاپور مشهور است بر کنار دریا صحرا صحرا خود رو افتاده روز یکشنبه بیست و نهم موضع پنج هزاره منزل شد این موضع بفرزند اقبالمند شاه پرویز عنایت شده است وکلاے او مشرف بر آب باغچه و مختصر عمارتی ترتیب داده بودند در حوالی پنج هزاره چلکه واقع است در غایت صفا و نزهت دو هفت درخت چنار عالی و در وسط چلکه جوی آبے بر دور گشته کشمیریان ستها بهولی مے گویند یکے از سیرگاهاے مقرر کشمیر است درین تاریخ خبر فوت خانه دوران رسید که در لاهور باجل طبعی در گذشت عمرش قریب به نود رسیده بود از بهادران مقرر روزگار رود لیران عرصهٔ کارزار بود شجاعت را با سرداری جمع داشت درین دولت حقوق بسیار دارد امید که از اهل آمرزش باد چهار پسر از و ماند لیکن هیچ کدام لیاقت فرزندی او ندارد قریب چهار لک روپیه نقد و جنس از ترکه او برآمد بفرزندانش عنایت شد روز دوشنبه سے ام بخست تماشاے سرچشمه انچ نموده شد این موضع را حضرت عرش آشیانی به رام داس کچهواهه مرحمت نموده بودند و او در دامن کوه و فراز چشمه عمارات و حوضها ساخته بے تکلف سرمنزلی است در غایت لطافت و نفاست آبش در کمال صفا و عذوبت ماهی بسیار در وشنا در شعر

در ته آبش ز صفا ریگ خرد ٭ کور تواند بدل شب شمرد

چون این موضع بفرزند خانجهان عنایت فرمودم مشار الیه ترتیب ضیافت نموده پیشکش کشید قلیلے بجهت خاطر او گرفته شد ازین چشمه نیم کروه پچهی بهون نام سرچشمه ایست که راے بهاری چند از بندهاے عرش آشیانی بت خانه برفراز آن ساخته آب این چشمه ازان بیشتر است که توان گفت و درختهاے کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بید بر دور آن رسته شب درین مقام گذرانیده روز سه شنبه سی و یکم بسرچشمه اچهول منزل شد و آب این چشمه ازان فزون تر است آبشار خوشی دارد براطراف درختهاے چنار عالی و سفیدار هاے موزون سرهم آورده نشیمن هاے دلکش بموقع ترتیب داده بودند در مد نظر باغچه با صفا گلهاے جعفری شگفته گوئی قطعه ایست از بهشت روز کم شنبه غره مهر ماه از اچهول کوچ فرموده قریب به چشمه ویرناک منزل شد روز مبارک شنبه دویم بر چشمه مذکور بزم پیاله ترتیب یافت بندهاے خاص را حکم نشستن نمودم پیاله سرشار رمیوده از شفتالوے کابل الوش گزک عنایت فرمودم وهنگام شام مستان بجا نه خود ها بازگشتند این چشمه منبع دریاے بهت است و در دامن کوهے واقع است که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و گیاه بومش محسوس نمی شود در زمان شاهزادگی حکم فرموده بودم که بر سر این چشمه عمارتی که موافق آن مقام باشد اساس نهند درین ولا با نجام رسید حوض مثمن چهل و دو ذرع و چهار ده گز عمق و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری رنگ و ماهی بسیار شنا ور و بر دور حوض ایوانهاے طاق زده و باغی در پیش این عمارت و از لب حوض تا در باغ جوئی چهار گز در عرض و یک صد و هشتاد گز در طول و دو گز در عمق و بر اطراف جوی خیابان سنگ بسته و آب حوض بمثابه صاف و لطیف که با وجود چهار گز عمق اگر نخود دانه در زیر آب افتاده باشد بنظر در مے آید و از صفائی جوے و سبزه و گیاه که در زیر آن چشمه رسته چه نویسد اقسام سبزه و ریاحین درهم رسته از جمله بته بنظر می آمد بعینه مانند دم طاوس نقاشانه و از موج آب متحرک و یکه گل جا بجا شگفته و لنفس الامر آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلفریبی سیرگاهے نیست معلوم شد که بالاے آب کشمیر را هیچ نسبت بپایان آب نیست و بایستے روزے چند درین حدود سیر مستوفی کرده داد عیش و کامرانی میدادم چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود و در سر کتل برف شروع در باریدن کرده فرصت توقف بر سمے تافت تا گزیر عنان معاودت بجانب شهر معطوف داشتم و حکم شد که برکنار جوے مذکور و دو رو یه درخت بنشانند روز شنبه چهارم بچشمه لوکا بهون منزل شد این سرچشمه هم قابل جاے هست اگر چه الحال در برابر آنها نیست لیکن اگر مرمت کنند جاے خوب خواهد شد فرمودم که مناسب این مقام عمارتے بسازند و حوض پیش چشمه را مرمت نمایند در اثناے راه بر چشمه عبور واقع شد که انده ناک نامند مشهور است که

ماهی این چشمه نابینا می باشد لحظه بر چشمه مذکور توقف نموده دام انداختم دوازده ماهی بدام افتاد از انجمله سه ماهی نابینا بود ونه ماهی چشم داشت ظاهر آب این چشمه را تاثیر است که ماهی را کور می سازد بهر حال خالی از غرابت نیست روز یک شنبه پنجم باز بچشمه مچهی بهون وانیج عبور نموده متوجه شهر شدم روز کم شنبه هشتم خبر فوت هاشم پسر قاسم خان رسید روز مبارک شنبه نهم ارادت خان بصاحب صوبگی کشمیر سرفراز شد میر جمله از تغیر او بخدمت خانسامانی امتیاز یافت ومعتمد خان بخدمت عرض مکرر فرق عزت برافراخت ومنصب میر جمله دو هزاری ذات وپانصد سوار حکم شد شب شنبه یازدهم بشهر نزول اجلال اتفاق افتاد آصف خان بخدمت دیوانی صوبه گجرات ممتاز شد سنگرام راجه جمو بمنصب هزار وپانصد ذات وهزار سوار سربلندی یافت درین روز غیر مکرر شکار رسے از ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد درجائیکه آب تا سینه آدمی باشد دوکشتی پهلوے یک دیگری برند بدستوریکه یکسر باهم پیوسته باشد وسر دیگر از هم دور بفاصله چهارده پانزده درعه دو ملاح برکنار طرف بیرون کشتی ها چوب دراز در دست گرفته می نشینند تا فاصله زیاده وکم نشود ودور برابر میرفته باشد ودوازده ملاح در آب درآمده سرهاے کشتی را باهم پیوسته بدست گرفته پاها بزمین کوفته مے روند ماهی که درمیان هر دو کشتی درآمده خواهد که از تنگی بگذرد بپاهاے ملاحان میرسد وملاح فی الفور غوطه خورده خود را بقعر آب میرساند وملاح دیگر به پشت او حمل انداخته بدو دست پشت او را زیر می کند تا آب او را ببالا نیارد واو ماهی را بدست گرفته مے آرد وبعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته برمے آرند از جمله پیر ملاحے بود که در هر غوطه زدن اکثر دو ماهی میگرفت واین شکار در پنج هزاره مے شود ومخصوص دریای بهت است در گولاهها ودیگر رودخانه نمی شود ومنحصر در موسم بهار است که آب سرد وگزنده نباشد روز دو شنبه سیزدهم جشن دسهره ترتیب یافت بدستور هر سال اسپان را از طوایل خاصه وانچه حواله امرا شده آراسته بنظر درآوردند درنیولا اکثر کوتاهی دم وتنگی نفس در خود احساس کردم امید که عاقبت بخیر مقرون باد انشاء الله تعالے روز کم شنبه پانزدهم بقصد سیر خزان بجانب صفاپور ودره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گشتم در صفاپور تالاب عوش است در سمت شمالی آن کوهے افتاده پر درخت باآنکه آغاز خزان بود عجب نمودی داشت عکس درختهاے الوان از چنار وزرد آلو وغیر آن درمیان تالاب خوش می نمود بے تکلف خوبیهاے خزان از بهار هیچ کمی ندارد ے

	ذوق فنا نیافته ورنه در نظر		رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان	

چون وقت تنگ بود وساعت کوچ قریب شد سیر اچهابل کرده مراجعت نموده شد درین چند روز پیوسته بشکار مرغابی خوش وقت بودم روزے دراثناے شکار ملاحے بچه قرقره گرفته آورد درغایت لاغرے وزبونی بود یک شب بیشتر زنده

نماند قرقره در کشمیر نمی باشد ظاهراً در هنگام گذشتن و رفتن بهندوستان از لاغری و بیماری افتاده باشد در نیولا روز جمعه خبر فوت میرزا رحمن داد
پسر خان خانان رسید که در بالاپور باجل طبعی درگذشت ظاهراً روزی چند تپ کرده بود در ایام نقاهت روزی دکنیان فوج بسته
نمایان مے شوند برادر کلانش داراب خان بقصد جنگ سواری همی نماید چون خبر برحمن داد میرسد از غایت جرأت و جلادت با وجود
ضعف و تکسر سوار شده خود را به برادری رساند بعد از آن که غنیم را زیر کرده مراجعت مے نماید در بر آوردن جبه بشرط احتیاط بجانبی آرد
فی الفور هوا تصرف می کند و تشنج مے شود و زبان از گویائی می ماند دو سه روزے باین حال گذرانیده ودیعت حیات مے سپارد خوب
جوانے رشید بود ذوق شمشیر زدن و کار طلبی بسیار داشت و همه جا قصدش این بود که جوهر خود را در شمشیر نماید اگرچه آتش تر و خشک
را یکسان مے سوزد لیکن بر من گران و سخت مے نماید تا بر پدر پیر دل شکسته او چه رسیده باشد هنوز زخم مصیبت شاه نواز خان
التیام نیافته بود که این جراحت تازه نصیب او شد امید که الله تعالے در خور آن صبرے و حوصله کرامت کناد روز مبارک شنبه
شانزدهم خنجر خان بمنصب سه هزاری ذات و سوار سرفراز شد قاسم خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار ممتاز گشت محمد حسین
برادر خواجه جهان را که بخدمت بخشیگری لشکر کانگڑه مقرر است بمنصب هشت صدی ذات و سوار عنایت فرمودم شب دو شنبه
بست و هفتم مهر ماه الٰهی بعد گذشتن یک پهر و هفت گھڑی بمبارکی و فرخی رایات اقبال بصوب هندوستان ارتفاع یافت چون
زعفران گل کرده بود از سواد شهر کوچ فرموده بموضع پنپور شتافت در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر از این ده جائی دیگر نمی شود روز
مبارک شنبه سے ام در زعفران زار بزم پیاله ترتیب یافت چمن چمن و صحرا صحرا چندانکه نظر کار کند شگفته بود نسیمش در انجا دماغها
را معطر ساخت تنه اش بزمین پیوسته مے باشد گلش چهار برگ دارد و بنفشه رنگ است بکلانے گل چنپه و از میانش سه
شاخ زعفران رسته پیازش را مے نشانند و در سالی که خوب مے شود چهار صد من بوزن حال مے آید که سه هزار و دو صد من
بوزن خراسان بوده باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا معمول است و سیری بده روپیه خرید و فروخت مے شود و
احیاناً نرخ کم و زیاده هم می شود و رسم مقرر است که گل زعفران را چیده مے آرند و موافق ربیعے که از قدیم بسته اند نیم وزن
نمک در وجه اجوره مے گیرند و نمک در کشمیر نمے باشد از هندوستان مے برند دیگر از تحفه هاے کشمیر پرکلگی است و جانور
شکاری در سالے تا ده هزار و هفصد پرهم میرسد و باز جره تا دویست و شصت بدام مے افتد و آشیان باشه بهم دارد
و باشه آشیانی بدنمی شود روز جمعه غره آبان ماه الٰهی از پنپور کوچ فرموده در مقام خان پور منزل شد چون بعرض رسید که
زنبل بیگ ایلچی برادرم شاه عباس بحوالے لاهور رسیده مصحوب میر حسام الدین پسر میر عضد الدوله انجو خلعت و سے

هزار روپیه خرچی عنایت شد حکم کردم که انچه او مشار الیه تکلیف نماید وجه قیمت آنرا تا پنج هزار روپیه دیگر از خود بطریق ضیافت بفرستد پیش ازین فرموده بودم که از کشمیر تا انتهای کوهستان در هر منزل عمارتی بجهت نشیمن خاصه واهل محل اساس نهند که در سرما و برف در خیمه نباید گذرانید اگرچه عمارات این منزل باتمام پیوسته بود چون هنوز نم داشت و بوی آهک می آمد در خیمه استراحت نموده شد روز شنبه دوم در کلمپور منزل شد چون مکرر بعرض رسیده بود که در حوالی هیراپور آبشاری واقع است بغایت عالی و نادر با آنکه سه چهار کروه از راه بجانب دست چپ بود جریده بقصد تماشای آن شتافتم از تعریف و توصیف آن چه نوشته آید سه چهار مرتبه آب بر روی هم میریزد تا حال باین خوبی ولطافت آبشاری بنظر در نیامده بی تکلف نظرگاهی است بغایت عجیب و غریب تا سه پهر روز آنجا بعیش و کامرانی گذرانیده چشم و دل را از تماشای آن سیراب ساختم لیکن در وقت ابر و باران خالی از وحشتی نیست بعد از سه پهر روز سوار شده هنگام شام بهیراپور رسیده شب در منزل مذکور گذرانیده شد روز دوشنبه چهارم از کوتل باڑی برآری عبور نموده بر فراز کوتل پیرپنجال منزل گزیدم از صعوبت این گریوه و دشواری این راه چه نویسد که اندیشه را مجال گذر نیست درین چند روز مکرر برف باریده بود و کوهها سفید شده در میان جاده نیز بعضی جاها یخ بسته بود چنانچه سم اسپ گیرائی نداشت و سوار بسختی می گذشت الله تعالی کرم خویش ارزانی داشت که درین روز نبارید طرفه آنکه پیشتر گذشته بودند و آنها که متعاقب آمدند همه باریدن برف را دریافتند روز سه شنبه پنجم از گریوه پیرپنجال گذشته در پوشانه منزل شد با آنکه ازین طرف نیز نشیب است لیکن از بسکه بلند است اکثر مردم پیاده گذشتند روز کم شنبه ششم بیرم کله محل نزول اجلال گشت قریب موضع مذکور آبشاری واقع است و چشمه بغایت نفیس است حسب الحکم صفه را بجهت نشیمن ترتیب داده بودند الحق نظرگاه خوشی است فرمودم که تاریخ عبور مرا بر لوح سنگ کنده بر فراز صفه نصب کنند و بیدل خان بیتی چند گفته و بر سبیل نظم این نقش دولت بر لوح روزگار یادگار است دوزمینداراند درین راه میباشند که آمد و رفت و بند و بست بقبضه اختیار آنهاست و در حقیقت کلید ملک کشمیر اند یکی را مهدی نایک نام و دیگری را حسین نایک گویند از هیراپور تا بیرم کله ضبط راه بعهده اینهاست پدر مهدی نایک بهرام نایک در ایام حکومت کشمیریان عمده بود چون نوبت حکومت به بندهای درگاه رسید میرزا یوسف خان در ایام حکومت خویش بهرام نایک را مسافر ملک نیستی گردانید الحال در تصرف و دخل هر دو برادر هم اند اگرچه بظاهر باهم مدارائی دارند لیکن بباطن در نهایت عداوت اند درین روز شیخ ابن یمین که از خدمتگاران قدیم اعتمادی عمده بود بجوار رحمت ایزدی پیوست چون نیک ذات بی بدل بود از غایت

اعتماد افیون خاصہ وآب حیات حوالہ او بود شبے کہ بر بالاے کوتل پیر پنجال منزل شد چون خیمہ واسباب نرسیدہ بود بقید ضعف ہم
داشت سیرما تصرف نمود وتشنج کرد وزبان از گویائی ماند دو روز تا بحال زندہ بود ودر گذشت افیون خاصہ بخواجہ جہان سپردم و
خدمت آبدار خانہ بموسویخان حوالہ شد روز مبارک شنبہ ہفتم موضع ٹھٹہ معسکر اقبال شد اکثر در بیرم کلہ میمون بسیار بنظر درآمدہ
بود امّا ازین منزل در ہوا و زبان ولباس وحیوانات وانچہ مخصوص ولایت گرم سیر است تفاوت فاحش ظاہر شد مردم این جا
بزبان فارسی وہندی ہر دو تکلم اند ظاہرا زبان اصل اینہا ہندی است زبان کشمیری بجہت قرب وجوار یاد گرفتہ اند مجملاً ازینجا
داخل ہند است عورات لباس پشمینہ نمے پوشند وبدستور زنان ہند حلقہ در بینی می کنند روز جمعہ ہشتم راجور محل نزول رایات
عالیات گردید مردم آنجا در زمان قدیم ہندو بودہ اند وزمینداران اینجا را راجہ مے گفتند سلطان فیروز مسلمان کردہ ومع ذالک
خود را راجہ مے گویانند وہنوز بدعتہاے ایام جہالت درمیان آنہا مستمر است از جملہ چنانچہ بعضے از زنان ہندو با شوہر خود
مے سوزند اینہا را زندہ با شوہر در گور مے آرند شنیدہ شد کہ درہمین ایام دخترے دہ دوازدہ سالہ با شوہر خود کہ ہمسال با و بود زندہ
بقبر درآوردند دیگر آنکہ بعضے از مردم بے بضاعت را کہ دختر بوجود می آید خفہ کردہ می کشند با ہنود پیوند خویشی می کنند ہم دختر میدہند
ومی گیرند گرفتن خود خوب امّا دادن نعوذ باللہ فرمان شد کہ بعد ازین پیرامون این امور نگردند وہرکس کہ مرتکب این بدعتہا شود
او را سیاست کنند در راجور رودخانہ ایست آبش در برسات بغایت مسموم می شود اکثر مردمش را در زیر گلو بوغمہ بر مے آید
وزرد وضعیف می باشند برنج راجور بہتر از برنج کشمیر است بنفشہ خودرو وخوشبو درین دامن کوہ می باشد روز یکشنبہ دہم
در نوشہرہ منزل اتفاق افتاد درین مقام بحکم حضرت عرش آشیانی قلعہ از سنگ ساختہ اند وپیوستہ جمعے از حاکم کشمیر درین جا
بطریق تھانہ می باشند روز دوشنبہ چوکی ہتی محل نزول موکب اقبال گشت عمارات این منزل را مراد نام چیلہ اہتمام نمودہ
حسن انجام بخشیدہ بود درمیان دولتخانہ صفہ بصفا آراستہ نسبت بدیگر منازل امتیاز داشت منصب او را افزودم روز
سہ شنبہ دوازدہم در مقام تھنہ منزل واقع شد امروز از کوتل دکوہ گذشتہ بوسعت آباد ہندوستان درآمدیم پیشتر قراولان
بجہت قمرغہ دستوری یافتہ بودند کہ در تھنہ دکرچاک ذکتہالہ جرگہ ترتیب دہند روز کم شنبہ ومبارک شنبہ شکارے را زندہ آوردند
روز جمعہ بہ نشاط شکار خوش وقت شدیم قچقار وکوہے وغیرہ پنجاہ وشش راس شکار شد درین تاریخ راجہ سارنگ دیو کہ از
خدمتگاران نزدیک است بمنصب ہشت صدی ذات وچہار صد سوار سرفرازے یافت روز شنبہ شانزدہم بجانب گرچاک
متوجہ شدم وبہ پنج کوچ کنار دریاے بہت معسکر اقبال گردید روز مبارک شنبہ بست ویکم در جرگہ گرچاک شکار کردم نسبت بدیگر

بار با شکار کثیر آمدہ چنانچہ دل می خواست محظوظ شدم روز دوشنبہ بست و پنجم در جرگہ نکہتالہ بہ نشاط شکار کردم و از انجا بدہ منزل شکار گاہ جہانگیر آباد مخیم بارگاہ دولت گردید در زمان شاہزادگی این سر منزل زمین شکار گاہ من بود و بنام خود دہی آباد ساختہ و مختصر عمارتی بنا نہادہ بسکندر معین کہ از قراولان نزدیک بود حوالہ نمودم و بعد از جلوس پرگنہ ساختہ بجاگیر موی الیہ لطف فرمودم و حکم کردم کہ عمارتی بجہت دولت خانہ و تالابی و منارہ اساس نہند و بعد از فوت او این پرگنہ بجاگیر ارادت خان مقرر شد و سربراہی عمارت بمشار الیہ بازگشت در نیولاحسن انجام پذیرفتہ بے تکلف تالابی شدہ بغایت وسیع و در میان تال عمارت دلنشین بہمہ جہت یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ صرف عمارات این جا شدہ باشد الحق بادشاہانہ شکارگاہیست روز مبارک شنبہ و جمعہ مقام کردہ از انواع شکار محظوظ شدم قاسم خان کہ بحراست لاہور سرفراز است دولت زمین بوس دریافتہ پنجاہ مہر نذر گذرانید و از ین جا یک منزل در میان باغ مومن عشق باز کہ در کنار رود راوی لاہور است نزول اقبال اتفاق افتاد و درختہائے چنار عالی و سروہائے خوش قد دارد بے تکلف نغزک باغچہ ایست روز دوشنبہ نہم آذر ماہ الٰہی مطابق پنجم محرم سنہ یکہزار و سی و یک از باغ مومن بر فیل اندر نام سوار شدہ نثار کنان متوجہ شہر گردیدم و بعد از گذشتن سہ پہر و دو گھڑی از روز در ساعت مسعود و مختار بدولت خانہ درآمدہ در عماراتی کہ مجدداً باہتمام معمور خان حسن انجام پذیرفتہ بمبارکی و فرخی نزول فرمودم بے تکلف منازل دلکشا و نشیمن ہائے روح افزا در غایت لطافت و نزاہت ہمہ منقش و مصور بعمل اوستادان نادرہ کار آراستگی یافتہ باغہائے سبز خرم با نواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشتہ۔

زفرق تا بقدم ہر کجا کہ مے نگرم	کرشمہ دامن دل می کشد کہ جا این جاست

بالجملہ مبلغ ہفت لک روپیہ کہ بیست و سہ ہزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت شدہ + درین روز بہجت افروز مژدہ فتح قلعہ کانگڑہ مسرت بخش خاطر اولیائے دولت گشت و بشکر این موہبت عظمی و فتح بزرگ کہ از عطایات مجددہ واہب العطیات است سر نیاز بدرگاہ کریم کارساز فرود آوردہ کوس نشاط و شادمانی بلند آوازہ گردید کانگڑہ قلعہ ایست قدیم بشمال رویہ لاہور در میان کوہستان واقع شدہ باستحکام و دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشہور از تاریخ اساس این قلعہ جز خدائے جہان آگاہ نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب آنست کہ درین مدت قلعہ مذکور بقومی دیگر انتقال ننمودہ و دیگر بیگانہ بر و دست تسلط نیافتہ العلم عند اللہ بالجملہ از ان ہنگام کہ صیت اسلام و آوازہ دین مستقیم محمدی بہندوستان رسید ہیچ یک از سلاطین والا شکوہ را فتح میسر نشدہ است سلطان فیروز شاہ با این ہمہ شوکت و استعداد خود رفتہ بہ تسخیر قلعہ پرداخت و

مدتها محاصره داشت چون دانست که استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعداری و آذوقه با تحصنان بوده باشد ظفر بتسخیر ان نتوان یافت کام و ناکام بآمدن راجه و ملازمت نمودن خرسندی نموده دست ازان باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را بالتماس اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشاے قلعه براجه گفت که مثل من بادشاهے را باندرون قلعه آوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود و جمعے که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه را بتصرف در آورند چه میتوانے کرد راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجے از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه بر آمدند و سلطان را کورنش نمودند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه پیش آمده زمین خدمت را بوسه داد و گفت ما را جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بزبان مبارک گذشته احتیاط و دوربینی را پاس میدارم که همه وقت یکسان نیست سلطان آفرین گفت راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت بعد ازان هر که بر تخت دهلی نشست لشکرے بتسخیر کانگره فرستاد و کارے از پیش نرفت پدر بزرگوار من هم یک مرتبه لشکری عظیم بسرداری حسین قلیخان که بعد از خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بوده تعین فرمودند در اثناے محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و آشوب برافراشت و خانجهان ناگزیر از گرد قلعه برخاسته متوجه اطفاے نایره فتنه و فساد او گشت و تسخیر قلعه در عقده توقف افتاد پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود تا شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشائی نشد چون بکرم ایزد جل جلاله حق سبحانه تخت دولت بوجود این نیازمند آراستگی یافت از جمله غزاهاے که بر ذمت همت لازم شمردم یکے این بود نخست مرتضی خان را که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجے از بهادران دولت به تسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودم و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد ازان چهل پسر راجه باسو تعهد این خدمت نمود او را سردار لشکر ساخته فرستادم آن بدسرشت در مقام بدی و بغی و کافر نعمتے در آمده عصیان ورزیده و تفرقه عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقده تعویق و توقف افتاد بسبے بر نیامد که آن ناحق شناس بسزاے عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در مقام خویش گذارش یافته بالجمله در نیولا خرم تعهد خدمت مذکور نموده سندر ملازم خود را با ستعداد تمام فرستاده بسیارے از امراے بادشاهے بکمک او دستوری یافتند و بتاریخ شانزدهم شهر شوال سنه یک هزار بیست نهم هجری لشکرها بدور قلعه پیوسته مورچلها قسمت شد مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نموده راه آمد و شد آذوقه را مسدود ساختند رفته رفته کار بدشواری کشید بعد ازانکه از قسم غله انچه غذا توانند شد در قلعه نمانده چهار ماه دیگر غله هاے

خشک را نمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت رسید و از همه راه امید نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه را سپردند و روز مبارک
شنبه غره شهر محرم سنه یک هزار سی و یک هجری فتحی که هیچ یک از سلاطین والاشکوه را میسر نشده بود و در نظر کوته بینان
ظاهر از پیش دور می نمود الله تعالی محض لطف و کرم خود باین نیازمند کرامت فرمود و جمعی که درین خدمت ترددات
پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش باضافه منصب و مراتب سرفرازی یافتند روز مبارک شنبه یازدهم
حسب الالتماس خرم بمنزل او که نو ساخته بود رفته شد از پیشکشهای او انچه خوش آمد برداشتم سه زنجیر فیل داخل حلقه خاصه شد و درین
روز عبدالعزیز خان نقشبندی را بفوجداری نواحی قلعه کانگره مقرر فرمودم و منصب او دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار حکم
شد فیل خاصه باعتقاد خان عنایت نمودم الف خان قیام خانی بحراست قلعه کانگره دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافه
هزار و پانصدی ذات و هزار سوار حکم شد شیخ فیض الله خویش مرتضی خان نیز بموافقت او مقرر شد که بالای قلعه بوده باشد شب
شنبه سیزدهم ماه مذکور خسوف شد شرائط نیازمندی بدرگاه ایزد متعال و قادر بی کمال ظاهر ساخته مناسب وقت از نقد و جنس
برسم خیرات و تصدقات بفقرا و مساکین و ارباب استحقاق قسمت شد درینولا زنبیل بیگ ایلچی دارای ایران سعادت آستان بوس
دریافت پس از ادای کورنش و زمین بوس رقیمه کریمه آن برادر والاقدر که مشتمل بر اظهار مراتب یکجهتی و کمال محبت بود گذرانید و
دوازده عباسی نذر و چهار راس اسپ با یراق و سه دست باز تویغون و پنج سر استر و پنج نفر شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه
شمشیر پیشکش گذرانید او را برفاقت خانعالم رخصت فرموده بودند جهت بعضی ضروریات همراهی نتوانست کرد درین
تاریخ بدرگاه رسید خلعت فاخره با جیغه و طره مرصع کاری و خنجر مرصع باو مرحمت شد وصال بیگ و حاجی نعمت که همراه او
آمده بودند ملازمت نموده سرفرازی یافتند امان الله پسر مهابت خان بمنصب دو هزاری و هزار و سیصد سوار مع اصل
و اضافه سربلند گردید حسب التماس مهابت خان سیصد سوار بر منصب مبارز خان افغان افزوده اصل و اضافه دو هزاری
ذات و هزار و هفتصد سوار مقرر گشت صد سوار دیگر بر منصب کبک نیز اضافه فرموده شد خلعت زمستانی بعبدالله خان
و لشکر خان مرحمت نموده فرستادم بالتماس قاسم بباغ او رفته شد که در سواد شهر واقع است در سر سواری ده هزار چرن نثار
کردم از پیشکشهای او یک قطعه لعل و یک قطعه الماس و برخی از اقمشه انچه خوش آمد برداشتم شب یکشنبه بیست و یکم
بمبارکی و فیروزی پیش خانه بصوب دارالخلافه آگره برآمد برقنداز خان بداروغگی توپ خانه لشکر دکن مقرر گردید شیخ اسحق بخدمت
کانگره سرفراز شد برادر الهداد افغان را از حبس برآورده ده هزار روپیه انعام شد و یک دست باز تویغون بخرم التفات فرمودم

روز مبارک شنبه بست و ششم لغایة المطلوب مقرر جشن ترتیب یافت سوغاتهاے والیء ایران که بمصحوب زنبل بیگ ارسال داشته بودند از نظر گذشت بسلطان حسین فیل عنایت نمودم بملا محمد کشمیری هزار روپیه انعام شد منصب سردار افغان بالتماس مهابتخان هزاری ذات و چهار صد سوار مقرر گشت چون راجه روپچند گوالیری در خدمت کانگره ترددات پسندیده نموده بود بدیوانیان عظام حکم شد که نیمه وطن او را در وجه انعام اعتبار نمایند نیمه دیگر به جاگیر او تنخواه دهند بتاریخ سیوم نواسه مدار الملکی اعتماد الدوله را بجهت فرزند شهریار خواستگاری نموده یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستاده شد امراے عظام و بندهاے عمده اکثرے همراه ساچق بمنزل مشار الیه رفته بودند ایشان مجلس عالی آراسته درین جشن تکلفات فراوان ظاهر ساخت امید که مبارک باشد چون آن عمدة السلطنت عمارات عالی و نشیمن هاے بس تکلف در منزل خود اساس نهاده بود التماس ضیافت نمود با اهل محل بمنزل او رفته شد بغایت جشن عالی ترتیب داده پیشکشهاے لائق از هر قسم بنظر درآورد در رعایت خاطر او نموده انچه پسند افتاد برگرفتم درین روز پنجاه هزار روپیه بزنبل بیگ ایلچی مرحمت شد منصب زبردست خان از اصل و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت مقصود برادر قاسم خان بمنصب پانصدی و سیصد سوار و مرزا دکنی پسر میرزا رستم بپانصدی و دویست سوار سرفرازے یافت درین ایام سعادت فرجام که رایات فتح و فیروزی در ولایت همیشه بهار کشمیر بدولت و بهروزی بسیر و شکار خوش وقت بود عرائض متصدیان ممالک جنوبی بتواتر رسید مشتمل بر آنکه چون رایات ظفر آیات از مرکز خلافت دور تر شتافته دنیا داران دکن از بے دولتی و کم فرصتی نقض عهد نموده سر بفتنه و فساد برداشته اند و پائی از حد خویش بیرون نهاده بسیارے از مضافات احمد نگر و برار را متصرف گشته اند چنانچه مکرر عرائض رسیده که همه ارکار آن شوربختان بر تاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن کشتها و علف زارهاست چون در مرتبه اول که رایات جهانکشا به تسخیر ممالک جنوبی و استیصال آن گروه مخذول العاقبت نهضت فرمود و خرم بهراولے لشکر منصور سرفراز گشته به برهان پور رسید از کر بزت و حیله سازی که لازمه ذات فتنه سرشت آنهاست او را شفیع ساخته ولایت بادشاهی را واگذاشتند و مبلغها برسم پیشکش از نقد و جنس بدرگاه ارسال داشته تعهد نمودند که بعد ازین سررشتهٔ بندگی از دست ندهند و پائی از حد ادب بیرون ننهند چنانچه در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته بالتماس خرم در قلعه شادی آباد ماندو روزے چند توقف اتفاق افتاد باستشفاع او بر تضرع و زاری آنها بخشوده آمد الحال که از بدذاتی و شوره پشتی نقض عهد نموده از شیوه اطاعت و بندگی انحراف ورزیده اند باز عساکر اقبال بسرکردگی او تعیین نمودم که تا سزاے ناسپاسے و بدکرداری خود

دریافته موجب عبرت سایر تیره بختان خیره سر شود لیکن چون مهم کانگره بعهدهٔ او بود اکثر مردم کار آمدنی خود را با آن خدمت فرستاده بود روزے چند در انصرام این اندیشه کوشش نرفت با آنکه در تیولا عرایض پے در پے رسید که غنیم قوت گرفته قریب شصت هزار سوار او باش گرد آورده اکثر ملک بادشاهی را متصرف شده اند و هر جا که تهانه بود برداشته در قصبه مهکر پیوستند مدت سه ماه در آن جا با مخالفان سیه روزگار در رزم و پیکار بودند و درین مدت سه جنگ حسابے شد و هر بار بندهاے جان نثار بر مقهوران تیره روزگار آثار غلبه و تسلط ظاهر ساختند چون از هیچ راه غله و آذوقه بار دو نمیرسید و آنها بر اطراف معسکر اقبال بتاخت و تاراج مشغول بودند عسرت غله به نهایت انجامید و چارپایان زبون شد ناگزیر از بالاگهاٹ فرود آمده در بالاپور توقف گزیدند آن مقهوران به تعاقب دلیر شده در حوالے بالاپور آمده بقزاقی و ترکے گری پرداختند بندهاے درگاه شش هفت هزار سوار از مردم گزیده و خوش اسپه انتخاب نموده بر سر بنگاه مخالفان تاختند آنها قریب شصت هزار سوار بودند مجملاً جنگ عظیم شد و بنگاه آنها بتاراج رفت و بسیارے را کشته و بسته سالما و غانما مراجعت نمودند در وقت برگشتن باز آن بیدولتان از اطراف هجوم آورده جنگ کنان تا اُردو آمدند از جانبین قریب هزار کس کشته شده باشند برین حمله مدت چهار ماه در بالاپور توقف نمودند چون عسرت غله به نهایت انجامید بسیارے از قلیچیان از بنده گریخته بمخالفان پیوستند و پیوسته جمعے راه بے حقیقتی سپرده در زمرهٔ مقهوران منتظم مے گشتند بنابرین صلاح در توقف ندیده به برهانپور آمدند باز آن سیه بختان از پے در آمده برهانپور را محاصره نمودند تا مدت شش ماه در گرد برهانپور بودند اکثر پرگنات ولایت برار و خاندیس متصرف گشتند و دست تطاول و تعدی بر رعایا و زیردستان دراز ساخته بتحصیل پرداختند چون لشکر محنت و تاب بسیار کشیده بود و چارپایان زبون گشته نمی توانستند از شهر بر آمده تنبیه براصل نمایند و این سبب افزونی غرور و نخوت و زیادتی پندار و جرأت کوته اندیشان کم فرصت گشت مقارن این حال نهضت رایات اقبال بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و نیز بعنایت ایزد سبحانه کانگره مفتوح گشت بنابرین روز جمعه چهارم دی ماه خرم را بدان صوب رخصت نمودم و خلعت و شمشیر مرصع و فیل مرحمت شد نور جهان بیگم نیز فیلے مرحمت نمود و حکم فرمودم که دو کرور دام بعد از تسخیر ملک دکن از ولایت مفتوحه در وجه انعام خود متصرف گردد و ششصد و پنجاه منصبدار و یک هزار احدی و یک هزار برق انداز رومی و یک هزار توپچی پیاده سواے سے و یک هزار سوار که در آن صوب بوده و هست با توپخانه عظیم و فیل بسیارے همراهی او مقرر گشت و یک کرور روپیه بجهت مدد خرج لشکر منصور لطف فرمودم بندهاے که بخدمت مذکور مقرر شده اند در خور پایهٔ خویش هرکدام بانعام اسپ و فیل و سروپا سرفرازے یافتند در همین ساعت مسعود

زمان محمود درایات عزیمت بصوب دار الخلافہ آگرہ انعطاف یافت و در نوشہرہ نزول اقبال اتفاق افتاد محمد رضاے جابری بدیوانی صوبہ بنگالہ و خواجہ ملکی بہ بخشیگری صوبہ مذکور ممتاز گشتہ باضافہ منصب سرفراز شد ند جگت سنگھ ولد رانا کرن از وطن آمدہ سعادت آستان بوس دریافت در ششم ماہ مذکور بفضاے کنار تال راجہ توڈرمل محل نزول بارگاہ دولت گردید چہار روز درین منزل مقام شد در نیولا چندے از منصب داران کہ بخدمت فتح دکن دستورے یافتہ بود ند برین موجب باضافہ منصب سرفراز شدند زاہد خان ہزاری و چہار صد سوار بود ہزارے و پانصد سوار شد ہردی نرائن ھاڈہ را از اصل و اضافہ نہصدی و ششصد سوار سرفراز ساختم یعقوب پسر خاندوران ہشت صدی و چہار صد سوار شد و ہمچنین جمعے کثیر از بندھا در خور شایستگی خویش باضافہ منصب سرفرازے یافتند معتمد خان بخدمت بخشیگری و واقعہ نویسی لشکر فیروزے اثر سربلند گشتہ بعنایت تورغ ممتاز گردید پیشکش لچھمی چند راجہ کمائون از باز و جرہ و دیگر جانوران شکاری بنظر گذشت جگت سنگھ ولد رانا کرن بکمک لشکر دکن رخصت یافت اسپ خاصہ معہ زین با و مرحمت شد راجہ روپ چند بعنایت فیل و اسپ سرفراز گشتہ بجاگیر خود رخصت یافت بتاریخ دوازدہم فرزند خانجہان را بہ صاحب صوبگی ملتان سرفراز گردانیدہ رخصت فرمودم سرو پا با نادری و خنجر مرصع و فیل خاصہ با یراق و یک مادہ فیل و اسپ خاصہ خدنگ نام و دو دست باز عنایت شد سید ہزبر خان ہزاری و چہار صد سوار منصب داشت پانصدی و دویست سوار افزودہ ہمراہ خانجہان رخصت فرمودم محمد شفیع بخدمت بخشیگری و واقعہ نویسی صوبہ ملتان سرفراز گشت ہوال کہ از بندھاے قدیم بود باشراف توپخانہ و خطاب راے امتیاز یافت در سیزدہم کنار دریاے گوبند وال معسکر اقبال گشت چہار روز درین منزل مقام شد فیل خاصہ جے سنگھ نام با مادہ بمہابت خان عنایت شد مصحوب صفیا ملازم او فرستادم و بامراے صوبہ بنگش خلعتہا مصحوب عیسے بیگ فرستادہ شد و در ہفتدہم جشن وزن قمری آراستگی یافت چون معتمد خان بخدمت بخشیگری لشکر دکن دستوری یافت خدمت عرض مکرر بخواجہ قاسم فرمودم میر شرف بخشیگری احدیان و فاضل بیگ بہ بخشیگری صوبہ پنجاب سرفراز گشتند چون بہادر خان حاکم قندھار از بیماری درد چشم خود عرض داشت کردہ التماس آستان بوسے کردہ بود در نیولا حکومت و حراست قندھار بعبد العزیز خان مفوض داشتہ بہ بہادر خان فرمان صادر شد کہ چون مشار الیہ برسد قلعہ را با و سپردہ خود روانہ درگاہ شود بیست و یکم ماہ مذکور بسرا محل ورود سعادت گشت درین سرزمین دکلاے نورجہان بیگم سراے عالی و باغی بادشاہانہ اساس نہادہ بودند درین ولا باتمام رسید بنابرین بیگم التماس ضیافت نمودہ مجلس عالی ترتیب دادہ و در تکلفات افزودہ از انواع و اقسام نفایس و نوادر برسم پیشکش گذرانید بجہت دلجوئی ایشان آنچہ پسند افتاد گرفتہ شد دو روز درین منزل مقام شد و مقرر گردید

که متصدیان صوبه پنجاب دو لک روپیه دیگر سوای شصت هزار روپیه که سابق حکم شده بود بجهت آذوقه قلعه قندهار روانه سازند
میر قوام الدین دیوان صوبه پنجاب رخصت لاهور شد خلعت یافت و قاسم خان را بجهت تنبیه و تادیب سرکشان حوالے
کانگڑا و ضبط آنحدود رخصت فرمودم نادری خاصه و اسپ و خنجر و فیل مرحمت نمودم منصب او از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار
و پانصد سوار مقرر گشت راجه سنگرام را بالتماس مشارالیه رخصت آنحدود نموده سروپا و اسپ و فیل عنایت شد درینولا باقرخان از
ملتان آمده سعادت آستان بوس دریافت غره بهمن ماه آلهی روز مبارک شنبه ظاهر بلده سهرند منزل اقبال گشت یک روز
مقام کرده بسیر باغ خوش وقت شدم روز یکشنبه چهارم خواجه ابوالحسن بخدمت فتح دکن رخصت یافت خلعت با نادری
و شال خاصه و صبحدم نام فیل و توغ و نقاره بمشارالیه عنایت نموده معتمد خان خلعت و اسپ خاصه صبح صادق نام مرحمت
فرموده رخصت کردیم هفتم ماه مذکور کناره آب سرستی نواحی قصبه مصطفی آباد منزل دولت گردید روز دیگر باکبرپور نزول فرمودم
ازانجا در آب جون بکشتی نشسته متوجه بمقصد گشتم درین روز عزت خان جاچے باقر جدا را آنحدود دولت آستان بوس دریافت
محمد شفیع را بملتان رخصت فرموده اسپ و خلعت و مهر نور شاهی عنایت فرمودم و چیره خاصه مصحوب او بفرزند خانجهان فرستاده
شد ازانجا به پنج کوچ حوالے پرگنه کرانه که وطن مقرب خان است محل نزول بارگاه دولت گشت و کلاه او نذر و یک قطعه یاقوت
والماس چهار قطعه برسم پیشکش و هزار گز مخمل بصیغهٔ پا انداز بعرض داشت اوگذرانید نه و صد نفر شتر برسم تصدق معروض داشتند حکم
فرمودم که بمستحقان تقسیم فرمایند ازانجا به پنج کوچ دارالملک دهلی مورد رایات اقبال گشت اعتماد راے را نزد فرزند اقبالمند
شاه پرویز فرستاده فرجی خاصه بجهت آنفرزند ارسال داشتم و مقرر شد که در عرض یکماه برگشته خود را بملازمت رساند دو روز در
سلیم گڈھ مقام فرموده روز مبارک شنبه بست و سیوم بعزم شکار پرگنه پالم از میانه معموره دهلی گذشته بر کنار حوض شمسی محل نزول
دولت گشت در اثنار راه چهار هزار چرن بدست خود شکار کردم بست و دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش اله یار ولد افتخار خان
از بنگاله رسیده بود بنظر در آمد ذوالقرنین بفوجداری سانبهر و ستوری یافت او پسر اسکندر ارمنی است پدرش در خدمت
عرش آشیانی سعادت پذیر بود آنحضرت صبیه عبدالحی ارمنی را که در شبستان اقبال خدمت مے نمود باو نسبت فرمودند از و
دو پسر بوجود آمده یکے ذوالقرنین که بقدر نشاء آگاهے و خدمت طلبی داشت و در عهد دولت من دیوانیان عظام خدمت
خالصه نمکسار را بعهده او مقرر نمودند آنخدمت را لغزک سروسامان می کرد درینولا بفوجداری آن حدود سرفراز گشت به نغمه
هندی سرے دارد و سلیقه اش درین فن درست رفته و تصنیفات او مکرر بعرض رسیده و پسند افتاد لعل بیگ بخدمت

داروغگی دفتر از تغیر نور الدین قلی ممتاز گشت چار روز بنواحی پالم بشکار خوش وقت گشته به سلیم گڑھ مراجعت نمودم در بست و نهم
نوزده زنجیر فیل دو نفر خواجه سرا و یک نفر غلام و چهل و یک قطعه خروس جنگی دوازده راس گاو و هفت شاخ گاومیش پیشکش
ابراهیم خان فتح جنگ بنظر گذشت روز مبارک شنبه سی ام مطابق بست و پنجم ربیع الاول مجلس وزن قمری منعقد
گشت کوکه خان را نزد خانخانان فرستاده بعضے پیغام بتقریب او حواله فرموده بودم درین ولا عرض داشت او رسیده ملازمت
نمود میر میران را که بفوجداری صوبه میوات فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد از تغیر سید بهوه بحکومت دار الملک دهلی
سرفراز گشت و درین تاریخ آقا بیگ و محب علے فرستادہاے داراے ایران آستان بوس دریافتند و مکتوب
محبت اسلوب آن برادر عالی قدر گذرانیدند و کلکی الغ فرستاده بودند بنظر درآمد جوهریان پنجاه هزار روپیه قیمت کردند لعلی بوزن
دوازده ٹانک از جواهر خانه میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاهرخ بمرور روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل
شده بود و دران لعل بخط نسخ ثبت شده الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بهادر بن میر تیمور گورکان و برادرم شاه عباس
فرموده‌اند که در گوشه دیگر بخط نستعلیق —

بندهٔ شاه ولایت عباس

کنده‌اند و این لعل را بر جیغه نشانده بطریق یادبود بمن فرستاده بودند چون نام اجداد من دران ثبت بود تیمناً و تبرکاً
برخود مبارک گرفته بسعیدای داروغه زرگرخانه فرموده که در گوشه دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم کرد و بعد از
روزے چند که خبر فتح دکن رسید آن لعل را بخرم عنایت نمودم و فرستادم روز شنبه غره اسفندارمذ از سلیم گڑھ کوچ شد
نخست بروضه منوره حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه رسیده آداب نیازمندی بتقدیم رسانیده دو هزار روپیه بر
زاویه نشینان آن روضه مقدسه لطف فرمودم دو منزل بر کنار آب جون در سواد شهر اتفاق افتاد سید هزبر خان که بکمک خانجهان
مقرر گشته بود بخلعت و اسپ و شمشیر و خنجر و عنایت علم سرفرازی یافته رخصت شد سید عالم و سید عبد الهادی برادران او نیز باسپ
و خلعت سرفراز گشتند میر برکه بخاری بما وراء النهر رخصت شد ده هزار روپیه باو حواله فرمودم که پنج هزار روپیه بخواجه صالح
ده بندی که آباً عن جدٍ از دعاگویان این دولت ابد پیوند است رسانیده و پنج هزار روپیه دیگر بمنصوبان و مجاوران روضه
مقدسه حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه تقسیم نماید چیره خاصه مصحوب او بمهابت خان عنایت نموده فرستادم و فرمودم
که در بهم رسانیدن دندان ماهی ابلق نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رساند و از هر جا و بهر جا که میسر شود بدست آورد از کنار شهر دهلی

درکشتی نشسته بشش کوچ فضای بندرابن سورداُردوی گیهان پوی گردید بمیر میران فیل عنایت فرموده رخصت دهلی نمودم زبردست خان بخدمت میرتوزکی از تغییر فدایت خان ممتاز گشت پرم نرم خاصه با ولطف نمودم روز دیگر حوالی گوکل محل نزول رایات عالیات گردید درین منزل لشکرخان حاکم دارالخلافه آگره و میر عبدالوهاب دیوان و راجه بتهل و خضرخان فاروقی حاکم اسیر و برهانپور و احمدخان برادراو و قلیچ و مفتی و دیگر اعیان شهر سعادت ملازمت دریافتند و بتاریخ یازدهم ماه مذکور در باغ نورافشان که آن روی آب جون واقع است بمبارکی نزول فرمودم چون ساعت درآمدن شهر چهاردهم ماه مذکور شده بود سه روز درین منزل مقام نموده در ساعت مسعود و مختار متوجه قلعه شده به فرخی و فیروزی بدولتخانه درآمدم این سفر مبارک اثر از دارالسلطنت لاهور تا دارالخلافه آگره در مدت دو ماه و دو روز بتکمیل و نه کوچ و بیست و یک مقام بانجام رسید هیچ روزی در کوچ و مقام در خشکی و تری بی شکار نگذشته یک صد و چهار راس آهو و نیلگاو و یک قطعه مرغابی چهار قطعه کلنگ و دراج و دویست قطعه بود که درین راه شکار شد چون لشکرخان خدمت آگره را حسب المدعا سامان نموده بود دو هزاری ذات و پانصد سوار بر منصب او فزوده از اصل و اضافه بچهار هزاری و دو هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بخدمت ملک لشکر دکن تعین فرمودم سعیدای داروغه زرگرخانه بخطاب بیبدل خانی سرفراز گشت چهار راس اسپ و پاره از نقره آلات و اقمشه که دارای ایران مصحوب آقا بیگ و محمد محب علی فرستاده بود در نیولا از نظر اشرف گذشت جشن روز مبارک شنبه بستم در باغ نور منزل منعقد گشت یک لک روپیه بفرزند شهریار انعام شد مظفرخان بموجب حکم از تهته رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه نذر گذرانید لشکرخان یکقطعه لعل پیشکش آورد چهار هزار روپیه قیمت شد اسپ خاصه صاحب نام بعبدالله خان عنایت نمودم عبدالسلام ولد معظم خان از اوڈیسه آمده دولت ملازمت دریافت یک صد مهر و صد روپیه نذر او بنظر گذشت منصب دوست بیگ ولد تولک خان از اصل و اضافه نهصدی ذات و چهارصد سوار مقرر شد جشن روز مبارک شنبه بست و هفتم در باغ نورافشان ترتیب یافت خلعت خاصه بمیرزا رستم و اسپ به پسر او دکهنی نام و اسپ خاصه و یک زنجیر فیل بلشکرخان مرحمت شد روز جمعه بست و هشتم بعزیمت شکار بطرف موضع سمونگر توجه نموده شب مراجعت نمودم هفت راس اسپ عراقی با یراق پیشکش آقا بیگ و محب علی بنظر درآمد یک عدد مهر نورجهانی بوزن صد توله بزنبل بیگ ایلچی عنایت کردم قلمدان مرصع بصادق خان میربخشی لطف نمودم یک موضع از دارالخلافه آگره در وجه انعام خضرخان فاروقی مرحمت فرمودم درین سال هشتاد و پنج هزار بیگهه زمین

وسہ ہزار وسے صد وبیست وپنج خروار وچہار دیہہ ودو قلبہ ویک قطعہ باغ ودو ہزار وسے صد وبیست وہفت عدد روپیہ ویک مہر وشش ہزار ودویست درب وہفت ہزار وہشت صد وہشتاد چرن ویک ہزار وپانصد ودوازدہ تولہ طلا ونقرہ ودہ ہزار دام از خزانہ وزن تصدق درحضور اشرف بفقرا وارباب استحقاق عنایت شد سے وہشت زنجیر فیل کہ دو لک وچہل ویک ہزار روپیہ قیمت آنہا شدہ اند وجہ پیشکش داخل فیل خانہ خاصہ شریف گشتہ پنجاہ ویک زنجیر فیل بامرائے عظام وبندہ ہائے درگاہ بخشیدم۔

جشن شانزدہمین نوروز از جلوس ہمایون +

روز دوشنبہ بیست وہفتم ربیع الآخر سنہ ہزار وسی ہجری نیر اعظم عطیہ بخش عالم دولت سرائے حمل را بنور جہان افروز خویش منور ساختہ عالم وعالمیان را شادکام وبہرہ ور گردانید سال شانزدہم از جلوس این نیازمند درگاہ الٰہی بفرخی وفیروزی آغاز شد ودر ساعت مسعود وزمان محمود در دار الخلافہ آگرہ بر تخت مراد جلوس فرمودم درین روز بہجت افروز فرزند سعادتمند شہریار بمنصب ہشت ہزاری وچہار ہزار سوار فرق عزت برافراخت پدر بزرگوارم نیز مرتبہ اول ہمین منصب بہ برادران من لطف فرمودہ بودند امید کہ در سایہ تربیت ورضاجوئی من بہ منتہائے عمر ودولت برسد درین تاریخ باقر خان جمعیت خود را آراستہ بتوزک از نظر گذرانید ہزار سوار ودو ہزار پیادہ بخشیان عظام بقلم در آوردہ معروض داشتند بمنصب دو ہزاری ذات وہزار سوار سرفراز ساختہ خدمت فوجداری آگرہ بعہدہ او فرمودم روز چہارشنبہ با اہل محل برکشتی نشستہ بباغ نورافشان رفتہ شد وشب درانجا استراحت کردم چون باغ مذکور بسرکار نورجہان بیگم متعلق است روز مبارک شنبہ چہارم جشن بادشاہانہ آراستہ پیشکش عالی کشید از جواہر ومرصع آلات واقسام اقمشہ نفیس انچہ پسند افتاد انتخاب کردم بموازی یک لک روپیہ قیمت آنہا شد درین ایام ہر روز بعد از دوپہر برکشتی نشستہ بجہت شکار بسمونگر کہ از شہر تا آنجا چہار کروہ مسافت داشت رفتہ شب بدولتخانہ می آیم راجہ سارنگدیو را نزد فرزند اقبالمند شاہ پرویز فرستادہ خلعت خاصہ باکمر مرصع مشتمل بر یکقطعہ یاقوت کبود وچند قطعہ یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم چون صوبہ بہار از تغیر مقرب خان بآن فرزند مرحمت شدہ بود سزاولی نمودہ از صوبہ الہ آباس بہ بہار راہی سازد میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاہرخ از طلب خویش مظفر خان از ٹھٹھہ آمدہ ملازمت نمود میر عضد اللہ چون بسیار پیر وسنخی شدہ از عہدہ سامان لشکر وجاگیر نمی تواند برآمد ورا از

تکلیف خدمت و تردد معاف داشته حکم فرمودم که هر که بر ماه چهار هزار روپیه نقد از خزانهٔ عامره می گرفته باشد و در آگره و لاهور هر جا مرضی او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده بدعای ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید در نهم فروردی ماه پیشکش اعتبار خان بنظر در آمد از قسم جواهر و اقمشه وغیره موازی هفتاد هزار روپیه بمعرض قبول افتاد و تتمه را باو بخشیدم محب علی و آقا بیگ فرستادهای دارای ایران بیست و چهار راس اسپ و دو استر و سه قطار شتر و هفت قلاده سگ تازی و بیست و هفت طاق زربفت و یک شمامهٔ عنبر اشهب و دو زوج قالی و دو نمد تکیه برسم پیشکش گذرانیدند و دو راس مادیان معه کره که برادرم مصحوب آنها فرستاده بود نیز بنظر در آوردند روز مبارک شنبه التماس آصف خان با اهل محل به منزل او رفته شد جشن عالی ترتیب داده بسیاری از نفایس جواهر و نوادر اقمشه و غرایب تحف بنظر در آورد موازی یک لک و سی هزار روپیه از هر قسم برگزیده تتمه را باو بخشیدم سی و دو زنجیر فیل از نر و ماده مکرم خان حاکم اوڈیسه برسم پیشکش فرستاده بود پایه قبول یافت ✤ در نیولا گورخری بنظر در آمد بغایت غریب و عجیب بعینه مانند ببر سیاه و زرد است این سیاه و سفید از سر بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه مناسب جا و مقام کلان و خرد بقرینه افتاده و بر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده گوئی نقاش تقدیر بقلم بدایع نگار کارنامه در صحیفهٔ روزگار گذاشته از بسکه عجیب بود بعضی را گمان بود که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیقات بیقین پیوست که از خداوند جهان آفرین است چون نادره بود داخل سوغات های برادرم شاه عباس نموده شد بهادر خان اوزبک از اسپان تپچاق و اقمشهٔ عراق برسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد خلعت زمستانی بجهت ابراهیم خان فتح جنگ و امرای بنگاله مصحوب مومن شیرازی فرستاده شد در پانزدهم پیشکش صادق خان گذشت از هر قسم موازی پانزده هزار روپیه گرفته تتمه باو بخشیدم فاضل خان نیز درین روز پیشکشی فراخور حالت خویش گذرانید قلیلی گرفته شد روز مبارک شنبه که این جشن شرف آراستگی یافت دو پهر و یک گهڑی از روز گذشته بر تخت مراد جلوس نمودم حسب الالتماس مدار الملکی اعتماد الدوله جشن شرف در منزل او منعقد گشت پیشکش نمایان از نوادر و نفایس هر دیار ترتیب داده در تکلفات افزوده بود همه جهت موازی یک لک و سی و هشت هزار روپیه برداشته شد درین روز یک عدد مهر بوزن دویست توله به زنبیل بیگ ایلچی عنایت نمودم در نیولا ابراهیم خان خواجه سرای چند از بنگاله برسم پیشکش فرستاده بود یکی از انها خنثی ظاهر شد هم آلت مردی و هم محل مخصوص زنان دارد و اخصیه ظاهر نیست از جملهٔ پیشکش مشار الیه دو منزل کشتی است ساخت بنگاله بغایت لطیف اندام موازی ده هزار روپیه صرف زینت آنها نموده بود بی تکلف بادشاهانه

کشتی ہاست شیخ قاسم را صاحب صوبہ الہ اباس ساختہ بخطاب محتشم خانی و منصب پنج ہزارے امتیاز بخشیدم و حکم کردم کہ دیوانیان جاگیر اضافہ او را از محال غیر علے تنخواہ نمانید راجہ شیام سنگہ زمیندار سرے نگر بعنایت اسپ و فیل سرفرازی یافت درینولا بعرض رسید کہ یوسف خان ولد حسین خان در لشکر ظفر اثر دکن بمرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد چنین شنیدہ شد کہ درین مدت کہ در جاگیر بود چنان فربہ شدہ بود کہ باندک حرکتے و ترددے نفسش کوتاہ مے کرد روزے کہ خرم را ملازمت مینمود درآمد و رفت نفسش می سوزد چنانچہ در وقتے کہ سر و پا دادہ بود در پوشیدن و تسلیم کردن عاجز شدہ بود در تمام اعضایش رعشہ افتادہ بصد محنت و جان کندن تسلیم کردہ خود را بیرون انداخت و در پناہ سراپردہ افتادہ از ہوش رفتہ نوکرانش بر پالکی انداختند [illegible] رسیدن پیک اجل دررسید و فرمان یافت و این خاک تودہ گران بار را بخاکدان فانی گذاشت در عرض [illegible] یک ایلچی خنجر خاصہ عنایت نمودم بتاریخ چہارم ماہ مذکور جشن کارخیر فرزند شہریار نشاط افزاے خاطر گردید مجلس حنا بندی در دولت خانہ مریم الزمانی آراستگی یافت جشن نکاح در منزل اعتماد الدولہ منعقد گشت و من خود با اہل محل بدانجا رفتہ بزم نشاط آراستم بعد از گذشتن ہفت گھڑی از شب جمعہ بمبارکے نکاح شد امید کہ برین دولت روز افزون فرخندہ و میمون باد روز سہ شنبہ نوزدھم در باغ نورافشان بفرزند شہریار چارقب مرصع با دستار و کمربند و دو راس اسپ یکے عراقی با زین طلا و دیگرے ترکی با زین نقاشی عنایت شد درین ایام شاہ شجاع آبلہ برآوردہ بحدی شدت کردہ کہ آب از گلویش فرو نمے رفت و امید از حیاتش منقطع گشت چون در زایچہ طالع پدرش ثبت افتادہ بود کہ درین سال پسر او فوت شود ہمہ منجمان اتفاق داشتند بر اینکہ او نخواہد ماند جوتکراے بخلاف مے گفت کہ غبار آسیبے بردامن حیاتش نخواہد نشست پرسیدم کہ بچہ دلیل گفت کہ در زایچہ طالع حضرت نوشتہ شدہ کہ درین سال از ہیچ رہگذر کلفتے و گرانی بخاطر مبارک راہ نیابد و توجہ خاطر اشرف بسیار است درین صورت مے باید کہ آسیبے باو نرسد و فرزندے دیگر از و فوت شود قضا را چنانچہ گفتہ بود بظہور آمد و این از چنان مہلکہ جان برد و پسرے کہ از صبیہ شہنواز خان داشت در برہان پور فوت شد غیر ازین بسیارے از احکام او مطابق افتادہ کہ خالے از غرابت نیست و درین واقعات بتقریبات ثبت شدہ۔ بنابرین فرمودم کہ او را بزر کشیدند شش ہزار و پانصد روپیہ برآمد بانعام او مقرر گشت محمد حسین جابری بخدمت بخشیگری و واقع نویسی صوبہ اوڈیسہ سرفرازے یافت منصب لاچین منجم قاقشال بالتماس مہابت خان از اصل و اضافہ ہزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد محمد حسین برادر خواجہ از کانگڑہ آمدہ ملازمت نمود بہ بہادر خان اوزبک فیل عنایت نمودہ مصحوب وکیل او فرستادم

بر مزد و هوشنگ بنابر غفران پناه مرزا محمد حکیم بنابر حزم و احتیاط که از لوازم پاس سلطنت و جهانداری است در قلعهٔ گوالیار محبوس
بودند درینولا هر دو را بحضور طلب داشته حکم فرمودم که در دار الخلافه آگره مے بوده باشند روزینه که باخراجات ضروری کفایت کند
مقرر گشت درین ایام رودر بهٹاچارج نام برهمنی که از دانشوران این گروه است در بنارس بافاده و استفاده اشتغال
داشت بدولت ملازمت دریافت الحق مطالب عقلی و نقلی را خوب ورزیده و درفن خود تمام است از غرایب سوانح که
درینولا بظهور پیوست آنکه در سی ام فروردی ماه سنه حال در یکے از مواضع پرگنه جالندهر هنگام صبح از جانب مشرق
غوغائے عظیم مهیب برخاست چنانچه نزدیک بود که ساکنان آن از هول آن صدائے وحشت افزا قالب تهی کنند در اثنای
این شور و شغب روشنی از بالا بر زمین افتاده و مردم را مظنه آن شد که مگر از آسمان آتش میبارد بعد از لحظه که آن شورش
تسکین یافت و دلهائے آشفته از سراسیمگی و هول باز آمد قاصد تیزرو نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده این سانحه
اعلام نمودند او بلحظه سوار شده خود را بمقصد میرساند و بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر در مے آرد مقدار ده دوازده گز زمین
در عرض و طول بنوعی سوخته بود که اثرے از سبزه و گیاه نماند هنوز اثر حرارت و تفسیدگی داشت فرمود که آن قدر زمین را بکنند
هر چند بیشتر مے کندند حرارت و تپش بیشتر ظاهر می گشت تا بجائے رسید که پارچه آهن تفته نمودار شد بمرتبه گرم بود که گویا از
کوره آتش برآورده اند بعد از زمانے سرد شد و آن را برگرفته بمنزل خود آورده در خریطه نهاده و مهر کرده بدرگاه فرستاد فرمودم
که در حضور وزن کنند یک صد و شصت توله برآمد باستاد داؤد حکم کردم که شمشیرے و خنجرے و کاردے ترتیب داده بنظر در
آورد عرض کرد که در زیر تپک نمے ایستد و از هم میریزد فرمودم که درین صورت با آهن دیگر ممزوج ساخته بعمل آورد چنانچه
فرموده بودم سه حصه آهن برق و یک حصه دیگر آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه کارد و یک قبضه خنجر ساخته بنظر در آورد از آمیزش
آهن دیگر جوهر برآورده بود بدستور شمشیر یمانی و جنوبی اصیل خم مے شد و اثر خم نمے ماند فرمودم که در حضور آزمودند بغایت خوب
برید برابر شمشیرهائے اصیل اول یکے را شمشیر قاطع دیگرے را برق سرشت نام کردم بے بدل خان رباعی که افاده
این مضمون نماید گفته معروض داشت ـ

از شاه جهانگیر جهان یافت نظام — افتاده بعهد او ز برق آهن خام
زان آهن شد بحکم عالمگیرش — یک خنجر و کارد و دو شمشیر تمام

وشعله برق بادشاهی تاریخ یافته درینولا راجه سارنگدیو که نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود

عرض داشت کرده بود که این مرید حسب الحکم از آله اباس متوجه صوبه بهار گردید امید که از عمر خود برخوردار باشد قاسم خان بعنایت
نقاره سربلندی یافت درین تاریخ علیم الدین نام ملازم خرم عرض داشت او را مشتمل بر نوید فتح باشست مرصع که بطریق نذر
فرستاده بود آورده گذرانید خلعت بجهت او ارسال داشته رخصت فرمودم امیر بیگ برادر فاضل بیگ خان بدیوانگی
سرکار فرزند شهریار و محمد حسین برادر خواجه جهان به بخشیگری و معصوم بخدمت میر سامانی او مقرر گشتند سید حاجی بکمک لشکر
ظفر اثر دکن دستوری یافت و اسپ با و عنایت کردم و مظفر خان بخدمت بخشیگری سرفرازی یافت + چون در نیولا
والده امام قلی خان والی توران مکتوبی مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی به نورجهان بیگم فرستاده و از تحفه هاے
آن دیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنابرین خواجه نصیر را که از بندهاے قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی من است
از جانب نورجهان بیگم برسم رسالت و مکتوبے بانفایس این ملک مصحوب او ارسال داشته شد درین ایام که باغ نورافشان
محل نزول بارگاه اقبال بود بچه رنگ هشت روزه از بالاے بام دولت خانه که هشت گز ارتفاع داشت جستی
زده خود را بر زمین گرفت و بجست و خیز درآمد و اصلا اثر آسیب و رنج در و پدید نیامد + در چهارم خرداد ماه آلهی افضل خان
دیوان خرم عرض داشت او را مشتمل بر نوید فتح و فیروزے آورده آستان بوس نمود تفصیل این اجمال آنکه چون لشکر منصور
بحوالی اوجین رسید جمعی از بندهاے درگاه که در قلعه مانڈو بودند نوشته فرستادند که فوجے از مقهوران قدم جرأت و
بیباکے پیش نهاده از آب نربده گذشتند و دهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت و تاراج آن مشغول اند مدار المهامی
خواجه ابوالحسن را با پنج هزار سوار برسم منقلاے تعین شد که گرم و چسپان شتافته سزاے آن گروه باطل ستیز بدهد خواجه شبگیر زده
هنگام طلوع صبح بر لب آب نربده رسیده بود که آنها آگهی یافتند لحظه پیشتر بآب در زده خود را بساحل سلامت رسانیده
بودند که بهادران تیز جلو به تعاقب شتافته قریب چهار کروه دیگر آنها را راندند و بسیاری را به شمشیر انتقام مسافر راه عدم
گردانیدند مقهوران برگشته روزگار تا به برهان پور عنان مسارعت باز نکشیدند نوشته خرم بخواجه ابوالحسن رسید که تا آمدن ما در ان
طرف آب توقف نماید و مقارن با عساکر اقبال بفوج منقلا پیوست و کوچ به کوچ تا برهان پور شتافت و هنوز آن
مخذولان بے عاقبت پاے او بار برفرار داشته به دور شهر نشسته بودند چون مدت دو سال بندهاے درگاه بآن
مقهوران در زد و خورد بودند با نواع و اقسام رنج و تعب از بیجاگیری و عسرت غله کشیده بودند از سواری و الیی اسپان
زبون شده بنابران نه روز در سرانجام لشکر توقف افتاد و درین نه روز سے لک روپیه و جنسه بسیار به سپاه منصور قسمت

نموده وسزاولان گماشته که مردم را از شهر بر آورده اند و هنوز بهادران رزم دوست دست بکار نبرده بودند که آن سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات النعش از هم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب در آمده بسیاری را به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک و غیره مقهوران بود بر دند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و اثقال بقلعهٔ دولت آباد برده بود جائی که در پیش چهله و خیمه داشت پشت بقلعه داده نشست و بیشتر از مردم او باطراف ملک پراگنده شدند سران لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه سه روز در بلدهٔ کهرکی توقف نموده شهری را که در مدت تا بیست سال تعمیر یافته بود بنوعی خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونق اصلی باز آید مجملاً بعد از انهدام آن بنا ها رای ها. بران قرار یافت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعهٔ احمد نگر را محاصره دارند یک مرتبه تا آنجا رفته ارباب فتنه را تنبیه بر اصل نموده از سر نو سامان آذوقه کرده کمک گذاشته باید برگشت و باین عزیمت روانه شده تا قصبهٔ پتن شتافتند و عنبر مقهور مزور حیله ساز وکلا و امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سر رشته بندگی و دولت خواهی از دست ندهم و از حکم قدم بیرون ننهم و آنچه فرمان شود از پیشکش و جریمه منت داشته بسرکار می رسانم اتفاقاً درین چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اُردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعهٔ احمد نگر را محاصره داشتند از طنطنهٔ نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده و از دور قلعه برخاستند بنابرین فوجی بکمک خنجر خان فرستاده مبلغی برسم مدد خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته دولت خواهان مظفر و منصور باز مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر گشت که سوای ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود موازی چهارده کروه دیگر از محالی که متصل بسرحدهای بادشاهی است واگذارند و پنجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانهٔ عامره رسانند. افضل خان را رخصت نموده کلگی لعلی که دارای ایران فرستاده بود و تعریف آن در جای خود نوشته شده بجهت خرم عنایت نموده فرستادم بمشار الیه خلعت و فیل و دوات و قلم مرصع مرحمت شد خنجر خان که در محارست قلعهٔ احمد نگر مصدر خدمات پسندیده و ترددات شایسته شده بود بمنصب چهار هزاری ذات و هزار سوار سرفرازی یافت مکرم خان حسب الحکم از صوبهٔ اوڈیسه آمده با برادران بدولت ملازمت مستسعد گشت عقد مروارید برسم پیشکش گذرانید مظفر الملک ولد بهادر الملک بخطاب نصرت خانی سرفراز گردید باودی رام دکهنی علم عنایت شد و عزیز الله ولد یوسف خان بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز گشت روز مبارک شنبه بست و یکم مقرب خان از صوبهٔ بهار رسیده دولت ملازمت دریافت درینولا آقا علی و محب علی بیگ دو حاجی بیگ

و فاضل بیگ فرستاده‌های دارای ایران را که بدعات آمده بودند رخصت فرمودم باقا بیگ سرو پا و خنجر و جیغه مرصع و چهل هزار روپیه نقد انعام شد و محب علی بیگ بخلعت و سی هزار روپیه سرفراز گشت و بهمین دستور بدیگران نیز در خور شایستگی خود انعام‌ها شد و یاد بودی مناسب وقت بجهت برادر والاقدر مصحوب نام بردها فرستاده شد درین تاریخ مکرم خان بصاحب صوبگی دارالخلافه دهلی و خدمت فوجداری میوات سرفراز شد شجاعت خان عرب بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار اصل و اضافه عز افتخار یافت شیرزه خان بمنصب دو هزاری و هزار سوار و گردهر ولد رای سال کچواهه بهزار و دو صدی و نهصد سوار ممتاز گشتند در بیست و نهم قاسم بیگ نام فرستاده دارای ایران آمده ملازمت نمود و مکتوب آن برادر عالی قدر مشتمل بر مراتب محبت و یک جهتی گذرانیده انچه برسم سوغات فرستاده بود بنظر در آورد در غره تیر ماه الهی فیل خاصه گنج رتن نام بجهت فرزند خان جهان فرستادم نظر بیگ ملازم خرم عرض داشت او آورده گذرانیده التماس اسپ بخشی نموده بود براجه کشن داس مشرف فرمودم که هزار راس اسپ از طوایل سرکار در پانزده روز سامان نموده همراه روانه سازد و اسپ روپ رتن نام که دارای ایران از غنایم لشکر روم ارسال داشته بود بخرم عنایت نموده فرستادم درین روز غیاث الدین نام ملازم ارادت خان عرض داشت او را مشتمل بر نوید فتح آورده بود گذرانیده در اوراق گذشته از شورش و فتنه انگیزی زمینداران کشتوار و فرستادن جلال پسر دلاور خان نگاشته کلک بیان گشته بود چون این مهم از وسر و سامان پسندیده نیافت بارادت خان حکم شده بود که خود بآن خدمت شتافته مفسدان بد سرانجام را تنبیه و تادیب بر اصل دهد و بنوعی ضبط آن کوهستان نماید که غبار تفرقه و آشوب بر حواشی آن ملک ننشیند موی الیه بموجب فرموده شتافته خدمت شایسته ظاهر ساخت و اهل فتنه و فساد بصحرای آوارگی سر نهاده نیم جانی بدر رفتند و مجدداً خار شورش و آشوب از ان ملک برکنده شد و بمردم کاری استحکام داده و ضبط تهانجات نموده بکشمیر مراجعت کرد بجلدوی این خدمت پانصد سوار بر منصب ارادت خان افزودم چون خواجه ابوالحسن برهم وکن مصدر تردداتی شایسته و خدمات پسندیده شده بود هزار سوار بر منصب مشارالیه اضافه فرمودم و احمد بیگ برادر زاده ابراهیم خان فتح جنگ بصاحب صوبگی اوڈیسه سرفراز گشته بخطاب خانی و علم و نقاره بلند مرتبه شد و منصب او از اصل و اضافه دو هزاری و پانصد سوار حکم فرمودم چون مکرر از فضایل و کمالات قاضی نصیر برهانپوری استماع افتاده بود خاطر حقیقت جوی را بصحبت مشارالیه رغبت افزود و رنیو لااحسب الطلب بدرگاه آمد عزت دانش او را پاس داشته باکرام و احترام دریافتم

فاضلے در علوم عقلے و نقلے از یکتایان عصر است و کم کتابے باشد که بمطالعه او نرسیده ولیکن ظاهرش را باطن آشنائی کمتر است و از صحبت او محظوظ نمی توان شد چون بدرویشے و زاویه گزینی بغایت راغب و مائل یافتم پیروی خاطر او نموده تکلیف ملازمت نکردم و پنج هزار روپیه عنایت فرموده رخصت دادم که بوطن خود شتافته آسوده خاطر روزگار بسر برد در غره امرداد ماه آلهی باقرخان بمنصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار سرفراز گشت و از امرا و بندهاے بادشاهی که در فتح دکن ترددات شایسته بتقدیم رسانیده بودند سے و دو نفر باضافه هاے لایق عز اختصاص یافتند عبدالعزیز خان نقشبندی که بحکومت قندهار تعین شده حسب الالتماس فرزند خانجهان بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز شد در غره شهریور شمشیر مرصع بزنبل بیگ ایلچی عنایت نمودم و یک دهه از اعمال دارالخلافه که مبلغ شانزده هزار روپیه جمع داشت تیر با ولطف شد * درینولا حکیم رکنا را بجهت شورش مزاج و بدخوئی و عدم وتوف لایق خدمت ندانسته رخصت فرمودم که هرجا خواهد برود چون بعرض رسید که هوشنگ برادر زاده خانعالم خون ناحق کرده در حضور طلب داشته باز پرس کردم و بعد از ثبوت حکم بقصاص او شد حاشا که درین امور رعایت خاطر شاهزاده نکرده تا بامرا و سایر بندها چه رسد امید که توفیق رفیق باد غره شهریور ماه حسب الالتماس آصف خان بمنزل او رفته در حمامے که بتازگی ساخته بود غسل کرده شد بے تکلف بسیار نفیس و مکلف حمامے است بعد از فراغ غسل پیشکش لایق بنظر درآورد دوانچه پسند افتاد برگزیده تتمه باو بخشیدم وظیفه خضر خان خاندیسی از اصل و اضافه هزار روپیه مقرر شد * درین ایام بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بر زنے هم از صنف خود عاشق زار است و پیوسته سر در پے او دارد و اظهار شیفتگی می نماید آن ضعیفه باوجودیکه بیوه است اصلا بآشنائی او تن نمی دهد و محبت این بیچاره دل داده در باطنش سرایت نمی کند هر دو را بحضور طلب داشته باز پرس نمودم و هرچند آن عورت را به پیوندا و ترغیب و تکلیف داده شد اختیار نکرد درین وقت آهنگر مذکور گفت که اگر یقین دانم که او را بمن عنایت فرمایند خود را از بالاے شاه برج قلعه ے اندازم من از روے مطایبه گفتم که شاه برج موقوف اگر دعوے محبت تو از صدق فرد ست دار خود را از بام این خانه اندازی من او را حکمی بتو می دهم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت بمجرد افتادن از چشم و دهانش خون جاری شد من از آن هزل و مطایبه ندامت بسیار کشیدم و آزرده خاطر گردیدم بآصف خان فرمودم که او را بخانه برده تیمار داری نماید چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود بهمان آسیب در گذشت * ـ

عاشق کہ جان نثار بران آستانہ ساخت	از شوق جان سپرد و اجل را بہانہ ساخت

حسب الالتماس مہابت خان منصب لاچین قاقشال از اصل و اضافہ ہزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد و در سوانح گذشتہ ایمائی بران رفتہ کہ روز جشن دسہرہ در کشمیر اثر گرفتگے نفس و کوتاہے دم در خود احساس نمودم مجملاً از کثرت بارید گی و رطوبت ہوا و مجراے نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاہر شد رفتہ رفتہ بامتداد و اشتداد انجامید از اطباے کہ در ملازمت بودند نخست حکیم روح اللہ متصدی علاج گشت و یک چندے بدواہاے گرم ملایم تدبیرات بکار برد بظاہر اندک تخفیفی شد چون ازان گریوہ برآمدم باز شدت ظاہر ساخت درین مرتبہ روزے چند بشیر بز و باز بشیر شتر پرداخت از ہیچ کدام فائدہ بر اصل نیافتم مقارن این حال حکیم رکنا کہ از سفر کشمیر معاف داشتہ در آگرہ گذاشتہ بودم بخدمت پیوست و از روے دلیری و اظہار قدرت مرتکب معالجہ شد و مدار بر ادویہ گرم و خشک نہاد و از تدبیرات او نیز فائدہ مرتب نگشت بلکہ بسبب افزونی حرارت و خشکی دماغ و مزاج شد و بغایت ضعیف گشتم و مرض رو باشتداد نہاد و محنت بامتداد انجامید درین قسم وقتے و چنین حالتے کہ دل سنگ بر من می سوخت صدرا پسر حکیم مرزا محمد کہ از اطباء عمدہ عراق بود در عہد دولت پدر بزرگوارم از ولایت آمدہ بود بعد از انکہ تخت سلطنت بوجود این نیازمند آراستگے یافت چون بجوہر استعداد و تصرف طبیعت از ہمگنان امتیاز داشت در مقام تربیت او شدہ بخطاب مسیح الزمانی امتیاز بخشیدم و بپایہ اعتبار از دیگر اطبا کہ در ملازمت بودند بر افزودم بگمان آنکہ شاید وقتے از اوقات مصدر خدمتے تواند شد آن حق ناشناس با وجود چندین حقوق و منت در رعایت مرا این روز دیدہ و چنین حال پسندیدہ اصلا بدوا و علاج خود را آشنا نمی ساخت با آنکہ از جمیع اطبا کہ در ملازمت حاضر بودند بقدر امتیازی داشت متصدی علاج نمی شد ہر چند عنایت و التفات ظاہر ساختہ بمدارا و مواسات تکلیف مے نمودم بیشتر صلب شدہ در جواب مے گفت کہ بر دانش و حذاقت خود این قدر اعتماد ندارم کہ متصدی علاج توانم گشت و ہمچنین حکیم ابو القاسم پسر حکیم الملک با وجود نسبت خانہ زادگی و حقوق تربیت متوہم و متوحش خود را ظاہر می ساخت کہ از رویت خاطر مستنفر و متاذی مے شد تا بمعالجہ چہ رسد ناگزیر دست از ہمہ باز داشتہ از تدبیرات ظاہری دل بر کندہ خود را بحکیم علی الاطلاق سپردم چون در نشاء پیالہ تخفیفی می شد روز بروز بخلاف ضابطہ و معتاد ارتکاب مے نمودم رفتہ رفتہ بافراط کشید و مقارن گرم شدن ہوا ضرر آن محسوس گشت ضعف و محنت رو بفزونی نہاد و نور جہان بیگم کہ تدبیر و تجربہ او از اطبا بیشتر است خصوص کہ از روے مہربانی و دلسوزی باشد در

مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شد اگرچه پیش ازین هم علاجے که اطبا میکردند بصلاح و صواب پیدا نبود لیکن درین وقت مدار بر مهربانی او نهادم و شراب را بتدریج کم کرده از چیز هاے نامناسب و غذا هاے ناموافق محافظت نمود امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کند در روز دوشنبه دوازدهم ماه مذکور مطابق بیست و پنجم شهر شوال سنه یک هزار و سی هجری جشن وزن شمسے بمبارکے و فرخے آراستگی یافت چون در سال گذشته بیماری صعب کشیده پیوسته در محنت و آزار گذرانیده بودم بشکر آنکه چنین سالے بخیریت و سلامت بانجام رسید در سر آغاز سال حال اثر صحت بر چهره مراد پدید آمد نور جهان بیگم التماس نمود که وکلاے او متصدی این جشن عالی باشند الحق مجلسے ترتیب نمود که حیرت افزاے نظارگیان گشت از تاریخی که نور جهان بیگم در عقد ازدواج این نیازمند در آمده اگرچه در همه جشنهای وزن شمسی و قمری لوازم آن را چنانچه لایق این دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت و نیک بختی دانسته است لیکن درین جشن بیش از بیش در تکلفات افزوده در آراستن مجلس و ترتیب بزم نهایت توجه بکار برده جمعے از بندهاے پسندیده خدمت و خواصان مزاجدان که درین ضعف از روے اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت بر گرد سرم می گشتند بنوازشات لائق از خلعت و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ و فیل و خوانها پر از زر بهر کدام در خور پایه خویش سرفرازے یافتند با آنکه از اطبا خدمت شایسته بظهور نیامده بود باندک خفتے که دو سه روز دست میداد تقریبات برانگیخته انواع و اقسام مراحم نظهور آمده درین جشن همایون نیز بانعامات لایق از نقد و جنس کام دل برگرفتند بعد از فراغ جشن مبارک خوانهاے جواهر و زر بطریق نثار در دامن امید اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و چون تکراے سنجر که نوید بخش صحت و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن نموده مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه باین صیغه در وجه انعام او مقرر شد در آخر مجلس پیشکشهاے که بهشت من ترتیب داده بودند بنظر در آوردند از جواهر مرصع آلات و اقمشه و اقسام نفایس انچه خاطر پسند افتاد برگزیدم بالجمله موازی دو لک روپیه صرف این جشن عالی بابت انعاماتی که نور جهان بیگم کرده بقلم در آمد سواے انچه برسم پیشکش گذرانید در سنوات گذشته که من صحت داشتم سه من و یک دو سیر بیشتر یا کمتر بوزن در میآمدم امسال بنابر ضعف و لاغرے دو من و بیست و هفت سیر شدم روز مبارک شنبه غره ماه الهی اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار هزاری و دو هزار و پانصد سوار سرفرازے یافت راجه گجسنگه بمنصب چهار هزاری و سه هزار سوار ممتاز گشت چون خبر بیماری من بفرزند شاه پرویز رسید بفرمان طلب مقید ناشده بے تابانه متوجه ملازمت میگردد

بتاریخ چہاردھم ماہ مذکور در ساعت مسعود و زمان محمود آن فرزند سعادت مند بدولت آستان بوس مستسعد گشتہ سہ بار بر دور تخت گردید ہر چند مبالغہ نمودہ سوگند ہے دادم و منع میفرمودم او در ناد سے و تضرع افزودہ بیشتر اغراق بکار مے برد دست او را گرفتہ جانب خود کشیدم و از روسے شفقت و عاطفت در آغوش عزت تنگ در آوردہ التفات و توجہ بسیار ظاہر ساختم امید کہ از عمر و دولت برخوردار باشد در ینولا بیست لک روپیہ خزانہ مصحوب الہداد خان بجہت صرف ضروریات لشکر دکن نزد خرم فرستادہ شدہ مشارالیہ بعنایت فیل و علم سرفرازسے یافت در بیست و ہشتم قیام خان قراول بیگے بمرض طبعی ودیعت حیات سپرد از خدمتگاران مزاجدان بود و قطع نظر از فنون شکار و مہارت او درین فن از اکثر جزویات خبردار بود و پیروسے مزاج من بسیار کردہ بود بالجملہ ازین سانحہ خاطرم سخت گرانی پذیرفت امید کہ ایزد تعالےٰ او را بیامرزاد * بتاریخ بست و نہم والدہ نور جہان بیگم بجوار رحمت الٰہی پیوست از صفات حمیدہ این کدبانوسے خاندان عفت چہ نویسم بے اغراق در پاکی طینت و دانائی بسایر خوبیہاسے کہ زیور عورات است مادر دہر ہمتاسے او نزادہ و مادر او را از مادر حقیقی خود کمتر نے دانستم نسبت تعلق و رابطۂ محبت کہ اعتماد الدولہ را با او بود یقین کہ ہیچ شوہرسے را با ہمسر خود نبودہ ازین جا باید قیاس کرد کہ بران پیر غم زدہ چہ گذشتہ باشد و ہمچنین از نسبت تعلق نور جہان بیگم با چنین والدہ چہ توان نوشت فرزندسے شل آصفخان با نہایت خردمندی و دانائی جامہ شکیبائی چاک کردہ از لباس اہل تعلق برآمدہ بود مجروح خاطر را از مشاہدہ حال گرامی فرزند غم بر غم و درد بر درد افزود ہر چند بہ نصیحت پرداخت سود مند نیامد روزسے کہ من بہ پرسش رفتم چون ابتداسے شورش مزاج و آزردگی خاطر او بودہ از روسے شفقت و مرحمت حرفے چند نصیحت آمیز فرمودہ بجد نگو گفتم و واگذاشتم تا آن آشوب فرونشیند بعد از روزسے چند جراحت درونی او را بمرہم التفات علاج کردہ باز بلباس اہل تعلق می آوردم اگر چہ اعتماد الدولہ بجہت رضاجوئی و پیروی خاطر من ظاہر خود را ضبط می کرد و اظہار حوصلہ می نمود لیکن باین نسبت الفتی کہ او را بود حوصلہ چہ ہمراہی تواند کرد غرۂ آبان ماہ الٰہی سربلند خان و جانسپار خان و باقی خان بعنایت نقارہ سربلندی یافتند عبداللہ خان بے رخصت صاحب صوبہ دکن بمحال جاگیر خود آمدہ بود دیوانیان عظام فرمودم کہ جاگیر او را تغیر نمایند باعتماد راسے حکم شد کہ سزاولے نمودہ او را بصوبہ مذکور رساند * پیش ازین مجلے از احوال مسیح الزمان ثبت افتاد کہ با وجود چندین حقوق تربیت و نوازش درین قسم بیماری توفیق خدمتگاری نیافت غریب تر آنکہ بیکبار پردۂ آزرم از پیش برگرفتہ التماس سفر حجاز و زیارت خانہ مبارک نمود از انجا کہ در ہمہ وقت در ہمہ کار با توکل این نیازمند بذات خداوند بے نیاز و کریم کارساز

است کشاده پیشانی رخصت فرمودم باآنکه از همه قسم سامان داشت بست هزار روپیه بجهت مدد خرچ انعام شد امید که حکیم علی الاطلاق سبب وسیله اطبا وسبب دوا این نیازمند را از شفاخانه کرم خود صحت عاجل و شفاء کامل کرامت کناد چون هوای آگره از مر شدت حرارت وافراط گرما بمزاج من سازگار نبود بتاریخ سیزدهم روز دوشنبه آبان ماه الٰهی سنه شانزده رایات عظمت بسمت کوهستان شمالی برافراشته شد که اگر هوای آن ناحیت باعتدال قریب باشد برکنار آب گنگ سرزمین خوشی اختیار نموده شهری بنا نهاده شود که در موسم تابستان محل اقامت باشد والا بجانب کشمیر عنان عزیمت معطوف گردد و مظفرخان را بحفظ وحراست دارالخلافه آگره گذاشته به نقاره واسپ وفیل سرفراز فرمودم میرزا محمد برادرزاده او را بفوجداری نواحی شهر مقرر داشته بخطاب اسدخانی واضافه منصب ممتاز گردانیدم ٭ وباقرخان را بخدمت صوبه داری صوبه اوده سرفراز ساخته رخصت فرمودم ٭ بست وششم ماه مذکور از نواحی متهرا فرزند اقبال مند شاه پرویز بصوبه بهار و محال جاگیر خود بدستور سابق رخصت یافت سرو پای خاصه با نادری و خنجر مرصع واسپ وفیل لطف فرموده رخصت نمودم امید که از عمر برخوردار باشد مکرم خان حاکم دهلی بدولت زمین بوس سرفراز شد در ششم ماه بدارالملک دهلی نزول اتفاق افتاد و دو روز در سلیم گڈه مقام فرموده به نشاط شکار مشغول گشتم در ینولا بعرض رسید که جادو رای که از سرداران عمده دکن است برهنمونی سعادت و بدرقه توفیق دولت خواهی اختیار نموده در سلک دولت خواهان و بندها منتظم گردید فرمان مرحمت عنوان با خلعت وخنجر مرصع مصحوب نراین داس راٹهور عنایت نموده بجهت او فرستادم غره دی ماه الٰهی مطابق هفتم شهر صفر سنه ۱۰۳۰ هجری مقصود برادر قاسم خان بخطاب هاشم خانی و هاشم بیگ خوشی بخطاب جان نثارخانی سرفراز گشتند هفتم ماه مذکور در مقام هردوار که برکنار گنگ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد هردوار از معتمد معابد مقرر هنود است وبسیاری از برهمنان وجوگی نیان درین مقام گوشه انزوا اختیار نموده بآئین دین خویش یزدان پرستی مینمایند بهرکدام درخور استحقاق از نقد وجنس تصدق لطف فرمودم چون آب وهوای این دامن کوه پسند خاطر نیفتاد و سرزمینی که اقامت را ن توان کرد منظور نیامد بسمت دامن کوه جمو و کانگڑا نهضت فرمودم درینولا بعرض رسید که راجه بهاو سنگه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت از افراط شراب بغایت ضعیف و زبون شده بود ناگاه غشی بروستولی میگردد هرچند اطبا تدبیرات بکار برده داغها بر فرق سری سوزند هوش نمی آید یک شبان روز بی شعور افتاده روز دیگری گذرد دوزن وهشت کنیز خود را بآتش وفای او سوختند جگت سنگه برادر کلانش و مها سنگه برادرزاده

او هر دو نقد حیات در کار شراب کرده بودند مشار الیه از اینها عبرت نگرفته جان شیرین به آب تلخ فروخت بغایت وجیه و
نیکذات و سنجیده بود از ایام شاهزادگی بخدمت من پیوسته بیامن تربیت من بوالاپایه پنج هزاری رسیده بود چون ازو فرزندی
نمانده نبیره برادر کلانش را با وجود صغر سن بخطاب راجگی سرفراز ساخته منصب دو هزاری ذات و هزار سوار عنایت فرمودم
پرگنه انبر که وطن آنهاست بدستور سابق بجاگیر او مقرر شد تا جمعیت او متفرق نشود اصالتخان پسر خانجهان بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار
سرفراز شد بهشتم ماه مذکور در سرای آلوتوه منزل شد چون پیوسته به نشاط شکار مشغولم و طبیعت بخوردن گوشت جانورانی که بدست خود شکار
میکنم بیشتر راغب است بنابر وسواس و احتیاطی که درین امور است در حضور میفرمایم که پاک سازند و خود متقید شده چینه دان آنها را ملاحظه
میکنم که چه خورده و خوراک این جانور چیست اگر احیاناً چیزی که کراهیت داشته باشد بنظر در می آید ترک خوردن آن میکنم
پیش ازین اقسام مرغابی بغیر از سونه میل نمی فرمودم در هنگامیکه دار البرکت اجمیر محل نزول رایات اقبال بود سونه
مرغابی خانگی را دیدم که کرمهای مکروه می خورد از مشاهده آن طبیعت را نفرت بهم می رسد از خوردن سونه مرغابی
خانگی ترک دادم تا آنکه درین تاریخ مرغابی شکار شد فرمودم که در حضور پاک کردند از چینه دان اول پاهنگی خورد
برآمد بعد از آن بقه کلانی ظاهر شد بمرتبه کلان بود که تا بچشم خود دیده نشود قبول نتوان کرد که باین کلانی تواند فرو برد مجملاً
از امروز بخود قرار دادم که در اکل مرتکب مرغابی نشوم خان عالم معروض داشت که گوشت عقاب سفید بغایت لذیذ
و نازک می باشد بنابران عقاب سفید را طلب داشته فرمودم که در حضور پاک ساختند اتفاقاً از چینه دان آن ده بقه برآمد
بنوعی مکروه طبیعت افتاده که از یاد آن خاطر متاذی و متنفر می گردد در بیست و یکم باغ سهرند مسرت افزای
خاطر گشت دو روز مقام نموده از سیر و تماشای آن محظوظ گشتم درینولا خواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت
ملازمت دریافت و مورد عنایات روز افزون گردید غره بهمن ماه الهی در نور سرا منزل اتفاق افتاد منصب معتمد خان
از اصل و اضافه دو هزاری ذات و ششصد سوار حکم شد خان عالم بصاحب صوبگی الهآباد سرفرازی یافت
اسپ و سروپا و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت فرموده مقرب خان بمنصب پنج هزاری ذات و سوار ممتاز گشت
روز مبارک شنبه که کنار آب بیاه منزل شد قاسم خان از لاهور آمده دولت ملازمت دریافت هاشم خان برادرزاده او با
زمینداران دامن کوه بسعادت آستان بوس سرفراز شد باسوی زمیندار بلواره جانوری بنظر درآورد که مردم کوهستان
آن را جان بهن خوانند مانند قرقاول است که تدرو نیز گویند رنگش بعینه برنگ ماده قرقاول است لیکن در جثه قرقاول

سفید با سوے مذکور معروض داشت که این جانور بر کوه برف می باشد و خوراکش علف و سبزه است تدرو در خانه نگاه داشته
بچه از و گرفته شد و گوشت اقسام آن را از جوانه و کلان مکرر خورده شد توان گفت که گوشت تدرو را با گوشت جانور مذکور نسبتی
نیست گوشت این جانور بمراتب لذیذتر است از جانورانی که درین کوهستان بنظر در آمد یکے پهول پکار است کشمیریان سوتلو
می گویند از طاؤس ماده نیم سوائی خرده تر می باشد پشت و دم و پر دو بازو بسیاهی مائل از عالم بالهاے چیز و خالهاے
سفید سے دارد شکم تا پیش سینه سیاه با خالهاے سفید و بعضے خالهاے سرخ نیز دارد و پرهاے بازو سرخ آتشین
در نهایت براستی و خوبی و از سر زول تا پس گردن نیز سیاه براق و بالاے سر دو شاخ دو گوشتش فیروزه رنگ و بر دور
چشم و دهنه پوست سرخ و در زیر حلقوم پوستے گرد مقدار دو کف دست و در میان آن پوست مقدار یک دست
بنفشه رنگ است و در میان آن خالهاے فیروزه رنگ افتاده بر دور آن هر خط فیروزه رنگ کشیده مشتمل بر هشت کنگره و بر دور
آن خط فیروزه بعرض دو انگشت سرخ گل شفتالو و باز بر گرد آن خط فیروزه رنگ و پایهاش نیز سرخ رنگ زنده را
که وزن فرموده شد یک صد و پنجاه و دو توله بر آمد بعد از کشتن و پاک ساختن یک صد و سے و نه توله شد دیگر مرغ زرین
است که ساکنان لاهور شن گویند و کشمیریان پوط نامند رنگش از عالم سینه طاؤس و بالاے سر کاکل روش مقدار چهار
پنج انگشت زرد مانند شهپر طاؤس و جثه برابر قاز غایتاً گردن قاز درازتر و بے اندام است و ازین کوتاه و باندام برادرم شاه
عباس مرغ زرین خواسته بود چند قطعه مصحوب ایلچی او فرستاده شد روز دوشنبه جشن وزن قمری آراستگی یافت و درین
جشن نورجهان بیگم بچهل و پنج کس از امراے عظام و بندهاے نزدیک خلعت داد چهاردهم ماه مذکور موضع بهلون از
مضافات سیتا محل نزول اردوے گیهان پوی گردید چون هواے سیر کانگره و کوهستان مذکور پیوسته مرکوز خاطر بود
اردوے کلان را درین مقام گذاشته با جمعے از بندهاے مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشاے قلعه مذکور شدم چون
اعتمادالدوله بیمار بود و در اردو گذاشتم و صادق خان میر بخشی را بجهت محافظت احوال مشار الیه و محارست اردو نگاه
داشتم روز دیگر خبر رسید که حال اعتمادالدوله متغیر گشته و علامت یاس از چهرهٔ احوالش ظاهر است از اضطراب نورجهان بیگم
و نسبت التفاتے که مرا با و بود تاب نیاورده باز در مراجعت نمودم آخرهاے روز بدیدن او رفتم وقت
سکرات بود گاه از هوش می رفت و گاه بهوش می آمد نورجهان بیگم بجانب من اشارت کرد و گفت می شناسید در چنین
وقتے این بیت انوری را خواند۔

آنکه نابینائے مادرزاد اگر حاضر شود		درچنین آرائش عالم به بیسند بهتری

دو ساعت بر بالین او بودم هرگاه بهوش می آمد هرچه می گفت از روے آگاهی و فهمیدگی بود القصه شب هفتدهم ماه مذکور بعد انقضاے سه گهڑی برحمت جاوید پیوست چه گویم که ازین واقعه وحشت افزا برمن چه گذشته هم وزیر عاقل کامل بود و هم مصاحب داناے مهربان -

از شمار دو چشم یک تن کم		در حساب خرد هزاران بیش

باآنکه بار چنین سلطنتی بر دوش اختیار او بود و این ممکن و مقدور بشر نیست که در دخل و تصرف همه را از خود راضی توان داشت هیچکس بجهت عرض مطلب و مهم سازی خود نزد اعتماد الدوله نرفت که از پیش او آزرده برگشته باشد هم دولت خواهی و کفایت صاحب را مراعات مے نمود و هم ارباب حاجت را خرسند و امیدوار می داشت الحق این شیوه مخصوص او بود از روزیکه مصاحب او بجوار رحمت ایزدی پیوست دیگر بخود نه پرداخت روز بروز می گداخت اگرچه در ظاهر بجهت سرانجام مهام سلطنت و تمشیت امور دیوانی محنت بخود قرار داده دست از کار نمی داشت لیکن در باطن بآتش جدائی او می سوخت تاآنکه بعد از سه ماه و بست روز درگذشت روز دیگر به پرسش فرزندان و خویشان او رفته چهل و یک تن از فرزندان و اقوام و دوازده نفر از منتسبان او را سروپا عنایت نموده از لباس ماتم برآوردم روز دیگر بهان عزیمت کوچ نموده متوجه تماشاے قلعه کانگڑه شدیم بچهار منزل دریاے مان گنگا مور د آر دوے معلے گشت الف خان و شیخ فیض الله محارسان قلعه مذکور سعادت زمین بوس دریافتند درین منزل پیشکش راجه چیتا به نظر درآمد ملک او بست و پنج کروه از کانگڑه دورتر است درین کوهستان از و عمده تر زمیندارے نیست گریزگاه همه زمینداران ملک ملک او است و عقبهاے دشوارگذار دارد و تا حال اطاعت هیچ بادشاهے نکرده پیشکش نفرستاده بود برادر او نیز بملازمت سرفراز گشته از جانب او مراسم بندگی و دولت خواهی ظاهر ساخت خیلک شهری و معقول بنظر درآمد بانواع مراحم و نوازش سرفرازے یافت + بتاریخ بست و چهارم ماه مذکور متوجه سیر قلعه کانگڑه شدم و حکم کردم که قاضی و میر عدل و دیگر علماء اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام و شرائط دین محمدی است در قلعه مذکور بعمل آورند بالجمله قریب یک کروه طے نموده برفراز قلعه برآمده شد بتوفیق ایزد سبحان بانگ نماز و خواندن خطبه و کشتن گاو وغیره که از ابتداے بناء این قلعه تا حال نشده بود همه را در حضور خود بعمل آوردم سجدات شکر این موهبت عظمی که هیچ بادشاهے توفیق بران

نیافته بود بتقدیم رسانیده حکم فرمودم که مسجد عالی درون قلعه بنا نهند قلعه کانگره بر کوه بلند واقع است و در استحکام و متانت بحدے است که اگر آذوقه و لوازم قلعه داری برجا باشد دست زور بدامن آن نمی رسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه بعضے جا سرکوبها دارد و توپ و تفنگ مے رسد اما حصاریان را زیان ندارد مے توانند که بجاے دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ مانند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور درون آن یک کروه و پانزده طناب است طول پاؤ کروه و دو طناب و عرض از بست و دو طناب زیاده نے و از پانزده کم نے و ارتفاع یک صد و چهارده درعه دو حوض درون قلعه دارد یکے در طول دو طناب و در عرض یک و نیم طناب و دوم نیز برابر آن بعد از فراغ سیر قلعه بتماشاے بت خانه درگا که به بهون مشهور است توجه فرمودم عالمے سرگشته بادیه ضلالت شده قطع نظر از کفار که بت پرستی آئین آنها ست گروه گروه از اهل اسلام مسافت بعید طے نموده نذورات مے آرند و پرستش این سنگ سیاه می نمایند نزدیک بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش پیوسته آتشے شعله مے کشد آنرا جوالامکهی نام نهاده اند و یکے از کرامات بت قرار داده و فے الواقع هنود اعتقاد درست در راست داشته عوام الناس را فریفته اند هنود می گویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد و شربت مرگ چشید مهادیو از غایت محبت و تعلق که باو داشت مرده او را بدوش کرده سر در جهان نهاد و لاشه او را با خود می گردانید چون مدتے برین گذشت ترکیب او متلاشی گشت و از هم فرو ریخت هر عضوے در جائے افتاد و در خور شرافت و کرامت هر عضو آنجا را عزت و حرمت داشتند چون سینه که نسبت باعضاے دیگر شریف تر است درین مقام افتاد این جا را نسبت بجاهاے دیگر گرامی تر داشتند و بعضے برانند که این سنگ که الحال معبود و منصوب کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که در قدیم بود لشکرے از اهل اسلام آمده سنگ مذکور را برداشته در قعر دریا انداختند بدستورے که هیچکس پے بدان نیارست برد مدتها این غوغاے کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه برهمنے مزور بجهت دکان آرائی خویش سنگے را در جائے نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من درگا را بخواب دیدم که بمن می گفت که در فلان مقام مرا انداخته اند زود مرا دریابید راجه از ساده لوحے و طمع زر که در نذورات خواهد آمد سخن برهمن را معتبر داشته جمعے را همراهی فرستاد و آن سنگ را آورده درین مقام بعزت تمام نگاه داشته اند و از سر نو دکان ضلالت و گمراهی فرو چیده اند والعلم عند الله از بت خانه مذکور بسیر دهره که بکوه مدار شهرت یافته عبور اتفاق افتاد جائی نفیس است از روے آب و هوا و طراوت سبزه و لطافت مقام نظرگاه خوشی است و آبشار

دران مقام واقع شده که از فراز کوه آب فرو می ریزد حکم فرمودم که عمارات موزونے درخور این مقام اساس نهند در بیست و نهم ماه مذکور رایات مراجعت معطوف داشته الف خان و شیخ فیض الله را بعنایت اسپ و فیل سرفراز ساخته بمحافظت قلعه رخصت فرمودم روز دویم قلعه نورپور محل نزول اردوے معلے گردید بعرض رسید که درین نواحے مرغ جنگلی بسیار است چون تا حال شکار مرغ مذکور نکرده بودم روز دیگر مقام فرموده به نشاط شکار خوش وقت گشتم چهار قطعه شکار شد در جثه و رنگ و صورت از مرغ خانگی تمیز نمی توان کرد و از خصوصیات مرغ مذکور آن است که از پا گرفته سرنگون سازند تا هر جا که برند آواز بر نمی آرد و خاموش می باشد بخلاف مرغ خانگی که فریاد می کند مرغ خانگی را تا در آب گرم غوطه ندهند پرهاے آن بسهولت کنده نمی شود جنگلی از عالم دراج و پودنه خشک کنده می شود از اقسام آن فرمودم که طعام پختند و کباب کردند بدطعام ظاهر شد هرچه کلان است گوشتش در نهایت بے مزگی و خشکی است جوانه اش فی الجمله رطوبتی دارد اما بدطعام است زیاده از یک تیرانداز پرواز نمی تواند کرد خروش اکثر سرخ مے باشد و ماکیان سیاه و زرد درین جنگل نورپور بسیار است نام قدیم نورپور دهمری ست بعد از آنکه راجه باسو قلعه از سنگ و منازل و بساتین طرح افگند بمناسبت نام من نورپور گویند تخمیناً سے هزار روپیه صرف این عمارت شده باشد غالباً عمارتے که هندوان بسلیقه خود بسازند هرچند تکلفات بکار برند دلنشین نیست چون جاے قابل و سر منزل دلکشا بود حکم فرمودم که یک لک روپیه از خزانه عامره جهت عمارات آنجا تنخواه نمایند و منازل عالی درخور آن سرزمین اساس نهند در ینولا بعرض رسید که سناسے موتی درین نواحے مے باشد که مطلق اختیار از خود دور کرده حکم فرمودم که بحضور بیارند که بحقیقت او وا رسیده شود عابدان و مرتاضان هنود را سرب باسے مے گویند و معنی سرب باسی حکم تا نک همه چیز و بکثرت استعمال سناسے شد و تفصیل مراتب اینها بسیار است و در طایفه سرب باسے چند گروه اند و از انجمله یکے موتی است که از خود سلب اختیار می کنند و خود را تسلیم می سازند چنانچه مطلق زبان را بگویائی آشنا نمی سازند اگر ده شبان روز یک جا ایستاده باشند قدم پیش و پس نمی نهند مجملاً حرکت باختیار آنها سر نمی زند بحکم جماد دارند چون بحضور آورده تفحص احوالش نموده شد استقامت عجیبے در حالش مشاهده افتاد بخاطر رسید که در حالت مستے و بے خبرے و بے خودی اداے خارجی از و سر زند بنابران چند پیاله عرق دوآتشه باو خورانیده شد بنوعے ملکهٔ این کار بهم رسانیده بود که سرموئی تغیر نیافت و بهمان استقامت بود تا از هوش رفت مثل مرده باو را برداشته بردند حق تعالے رحمی کرد که منزل جانے باو نرسید القصه در مرتبه خود غریب استقامت داشت در ینولا بے بدل خان تاریخ فتح کانگره و تاریخ بنا مسجد که در قلعه مذکور

فرموده شد و معروض داشت چون خوب یافته بود نوشته شد -

شهنشاه زمان شاه جهانگیر ابن شاه اکبر	که شد بر هفت کشور بادشاه از حکم تقدیری
جهانگیر و جهان بخش و جهان دار و جهان دارا	که از بخت جوان او جهان امین شد از پیری
بشمشیر غزا این قلعه را بکشود تاریخش +	خرد گفتا کشود این قلعه اقبال جهانگیری

تاریخ بنای مسجد را چنین گفته

نور دین شاه جهانگیر بن شاه اکبر	بادشاهے است که در دهر ندارد ثانی	قلعه کانگرا بگرفت بتائید اله
ابر تیغش که کند قطرهٔ او طوفانی	شد چو از حکم وے این مسجد پر نور بنا	که منور شود از سجده او پیشانی +

هاتف از غیب بگفت از پے تاریخ بناش	مسجد شاه جهانگیر بود نورانے +

در غرهٔ اسفندارمذ ماه الٰهی جاگیر و حشم و اسباب ریاست و امارت اعتمادالدوله بنورجهان بیگم ارزانی داشتم و حکم فرمودم که نقاره و نوبت او را بعد از نوبت بادشاہے می نواخته باشند چهارم ماه مذکور حوالے پرگنه کشهونه محل نزول سواکب والا گشت + درین روز خواجه ابوالحسن بعالی منصب دیوانی کل سرفراز گردید بیست و دو نفر از امرا دکن خلعت عنایت شد ابوسعید نبیره اعتمادالدوله بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سربلندی یافت + درینولا عرضداشت خرم رسید مشتمل بر آنکه خسرو در هشتم ماه بعارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرده بجوار رحمت رب العالمین پیوست نوزدهم ماه مذکور در کنار رهبت نزول دولت اتفاق افتاد قاسم خان بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز شد راجه کشنداس بخدمت فوجداری دهلی ممتاز گشت و منصب او اصل و اضافه دو هزار ذات و پانصد سوار مقرر شد پیش ازین قراولان و یساولان تعین شده بودند که در شکارگاه کرچاک جرگه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که شکارے بشاخبند در آمده بیست دچهارم ماه مذکور با چندے از بندهاے خاص بعزم شکار توجه فرمودم و از قچقار کوہے و چکاره یکصد و بیست و چهار راس شکار شد درین روز بعرض رسید که ظفرخان پسر زین خان برحمت حق پیوست سعادت امید پسر او را بمنصب هشت صدی ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم -

جشن ہفتدہمین نوروز از جلوس ہمایون

شب دوشنبہ شہر جمادی الاول سنہ ہزار و سے و یک ہجری بعد از گذشتن یک پہر و پنج گھڑی وکسری نیر اعظم فروغ بخش عالم دولت سرائے حمل را بنور جہان افروز خویش منور گردانید و سال ہفتدہم از جلوس این نیازمند بفرخی وفیروزی آغاز شد درین روز بہجت افروز آصف خان بمنصب شش ہزاری ذات و سوار سرفراز گردید قاسم خان را بحکومت صوبہ پنجاب رخصت فرمودہ اسپ و فیل و سروپا عنایت نمودم ہشتاد ہزار درب بزنبل بیگ ایلچی دارای ایران انعام شد در ششم ماہ مذکور بمقام راول پنڈی مورد عساکر منصور گردید فاضل خان بخدمت بخشیگری سرفرازی یافت بزنبل بیگ حکم شد کہ تا ہنگام مراجعت موکب منصور از سیر کشمیر در دار السلطنت لاہور آسودہ بسر برد باکر قلی خان لنگر فیل عنایت شد چون در نیولا مکرر استماع یافت کہ دارای ایران از خراسان بعزم تسخیر قندھار شتافتہ اگرچہ این حرف نظر بر نسبتہای سابق وحال بغایت بعید می نمود و از حساب دور بود کہ این قسم بادشاہ بزرگ خیالات سبکی و بے حوصلگی بکار برد و بر سر ادنی بندہ از بندہای من کہ با سے صد چہار صد نوکر در قندھار باشد خود بیاید اما از انجا کہ حزم و احتیاط از شرائط جہانداری و لوازم سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان را با فرمان مرحمت عنوان نزد خرم فرستادہ ام کہ با عساکر فیروزی اثر و فیلان کوہ شکوہ و توپ خانہ عظیم کہ دران صوبہ بکمک او مقرر بود بسرعت ہرچہ تمامتر خود را بملازمت رساند کہ اگر این حرف مقرون تصدیق شد او را با لشکری از حساب و شمار بیرون و خزانہ از حد و اندازہ افزون فرستادہ شود تا نتیجہ عہد شکنی و حق ناشناسے را دریابد ہشتم ماہ مذکور در سرچشمہ حسن ابدال منزل شد فدائی خان بمنصب دو ہزاری ذات و ہزار سوار سرفراز گردید بدیع الزمان بخدمت بخشیگری احدیان مقرر گشت در روز دہم ماہ مذکور روز جمعہ مہابت خان از کابل آمدہ ملازمت نمودہ سعادت زمین بوس دریافت و مورد الطاف روز افزون گردید صد مہر بصیغہ نذر و دہ ہزار روپیہ برسم تصدق گذرانید خواجہ ابو الحسن تابینان خود را آراستہ بنظر گذرانید دو ہزار و پنجاہ سوار خوش اسپہ بقلم در آمد کہ ازان جملہ چہار صد سوار برق انداز بودند در منزل مذکور شکار قمرغہ طرح افگندہ سے و سہ راس از قچقار کوہی وغیرہ بہ تیر و تفنگ انداختم درینولا حکیم مومنا بوسیلۂ رکن السلطنت مہابت خان دولت ملازمت دریافت از روے قدرت و دلیری متصدی علاج شد امید کہ قدم

او مبارک باشد منصب امان الله پسر مهابت خان دو هزاری ذات و هزار و هشتصد سوار مقرر شد لوز دهم ظاهر بگی گکهی مورد
بارگاه اقبال گردید وجشن شرف در انجا آراستگی یافت مهابت خان را رخصت کابل فرموده اسپ وفیل وخلعت مرحمت
فرمودم منصب اعتبار خان پنج هزاری ذات وچهار هزار سوار حکم شد چون بنده قدیم الخدمت وبسیار پیر وضعیف شده بود بصاحبصوبگی
آگره سرفراز ساختم وحراست قلعه وخزاین بعهده او مقرر داشتم بعنایت فیل واسپ وخلعت ممتاز ساخته رخصت
فرمودم بیست ونهم درکهالی کنوار ارادت خان ازکشمیر آمده سعادت آستان بوس دریافت دویم اردی بهشت ماه آلهی
درخطه دلکشای کشمیر نزول اجلال اتفاق افتاد میر میران بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار وچهار صد سوار سرفراز
گردید درینولا بجهت رفاهیت احوال رعایا وسپاهی مرسوم فوجداری را برطرف ساخته فرمان شد که در کل ممالک محروسه
بعلت فوجداری مزاحمت نرسانند زبردست خان میر توزک بمنصب دوهزاری ذات وهفت صد سوار ممتاز گشت در تاریخ
سیزدهم بصواب دید اطبا خصوص حکیم مومنا از بازوی چپ فصد نموده سبک شدم بمقرب خان سروپا بحکیم مومنا ده
هزار درب انعام شد حسب الالتماس خرم منصب عبدالله خان شش هزاری مقرر گشت سرفراز خان بعنایت نقاره سرفراز
گردید بهادرخان اوزبک از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد مهر بصیغه نذر وچهار هزار روپیه برسم تصدق
گذرانید مصطفی حاکم ٹھٹہ شاه نامه وخمسه شیخ نظامی مصور بعمل استادان با دیگر تحفه ها برسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد غره
خرداد ماه آلهی لشکر خان بمنصب چهار هزاری ذات وسه هزار سوار سربلندی یافت بمیر جمله منصب دو هزار و پانصدی ذات
وهزار سوار عنایت شد از امرا صوبه دکن برین موجب باضافه منصب سرفراز گردیدند سردار خان سه هزاری و
دو هزار و پانصد سوار سربلند خان دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار و دویست سوار باقی خان دو هزار و پانصدی و
دو هزار سوار شرزه خان دو هزار و پانصدی و هزار و دویست سوار جان سپار خان دو هزاری ذات و دو هزار سوار میرزا
والی دو هزار و پانصدی و هزار سوار میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ هزار و پانصدی ذات و سوار زاهد خان هزار و پانصدی
وهفت صد سوار عقیدت خان هزار و دو صدی وسه صد سوار ابراهیم حسین کاشغری هزار و دو صدی وشش صد سوار
ذوالفقار خان هزاری ذات و پانصد سوار راجه گجسنگه وهمت خان بعنایت نقاره ممتاز گردیدند دویم تیر ماه آلهی سید بایزید
بخطاب مصطفی خانی سرفراز گردید ونقاره نیز مرحمت شد درینولا تهور خان که از خدمتگاران نزدیک است با فرمان مرحمت
عنوان بطلب فرزند اقبالمند شاه پرویز رخصت شد پیش ازین بچند روز عرایض متصدیان صوبه قندهار مشتمل بر عزیمت دارای

ایران به تسخیر قندهار رسیده بود و خاطر صداقت آئین نظر بر نسبت هاے گذشته و حال تصدیق این معنی نمی نمود تا آنکه عرض داشت
فرزند خان جهان رسید که شاه عباس با لشکر هاے عراق و خراسان آمده قلعه قندهار را محاصره نمود حکم فرمودم که ساعت بجهت
برآمدن از کشمیر مقرر نمایند خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی پیشتر از موکب منصور بلاهور شتافته تا رسیدن شاهزاده هاے
عالی مقدار با لشکر دکن و گجرات و بنگاله و بهار و جمعے از امراے که در رکاب ظفر قرین حاضر اند و آنچه پے در پے از محال جاگیر
خود برسند نزد فرزند خان جهان بملتان روانه سازند همچنین توپ خانه و حلقه هاے مست فیلان خزانه و سلاح خانه سامان نموده
فرستند چون مابین ملتان و قندهار آبادانی کمتر است بے تهیه آذوقه فرستادن لشکر گران صورت پذیر نه بنا برین مقرر شد که
غله فروشان را که باصطلاح هند بنجاره گویند دلاسا نموده زر داده مقرر فرمایند که همراه لشکر ظفر اثر باشند تا از کمی آذوقه تنگی نکشند
اینجا بنجاره طایفه ایست مقرر بعضی هزار گاو و بعضے بیشتر یا کمتر به تفاوت می دارند غله از بلوکات بشهرها آورده می فروشند و در
لشکر ها همراه می باشند و در چنین لشکرے اقلاً صد هزار گاو بلکه بیشتر همراه خواهد بود امید که بتوفیق کریم کارساز لشکر بعدت و آلات
سامان شود که تا اصفهان که پاے تخت اوست هیچ جا تامل و توقف رو ندهد بخان جهان فرمان شد که زنهار تا رسیدن عساکر
منصور از ملتان قصد آن جانب ننماید و اضطراب نکند و گوش بر حکم دارد بهادر خان اوزبک بعنایت اسپ و سر و پا سرفراز
گشته بکمک لشکر قندهار مقرر شد فاضل خان بمنصب دو هزاری ذات و هفت صد و پنجاه سوار ممتاز گردید چون بعرض رسید که
فقراے کشمیر در زمستان از شدت سرما محنت می کشند و بسختی و دشواری می گذرانند حکم فرمودم که قریه از اعمال کشمیر که سه چهار
هزار روپیه حاصل آن بوده باشد حواله ملا طالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آب بجهت وضو ساختن در
مساجد باید که صرف نماید چون بعرض رسید که زمینداران کشتوار باز سر تمرد و عصیان بر داشته به فتنه و فساد پرداخته اند به
ارادت خان حکم شد که گرم و چسپان شتافته پیش از آنکه خود را قائم سازند تنبیه بر اصل نموده بیخ فساد آنها بر کند ❊ درین تاریخ
زین العابدین که بطلب خرم رفته بود آمده ملازمت نمود و معروض داشت که قرار داد او این است که ایام برشگال را در قلعه
ماند و گذرانیده متوجه درگاه شود عرض داشت او خوانده شد از فحواے مضمون و ملتمساتی که کرده بود بوے خیر نمی آید بلکه
آثار بیدولتی ظاهر می شد لاجرم فرمان شد که چون او اراده آن دارد که بعد از برسات متوجه درگاه شود باید که امراے
عظام و بندهاے درگاه که بکمک او مقرر اند خصوص از سادات بارهه و بخاری و شیخ زاده و افغان و راجپوتان تمام را بدرگاه
روانه سازد و بمیرزا رستم و اعتقاد خان حکم شد که پیشتر به لاهور رفته استعداد لشکر قندهار نمایند بمشار الیه یک لک روپیه

برسم مساعدت عنایت شد و به عنایت خان و اعتقاد خان نقاره مرحمت فرمودم ❊ ارادت خان که به تنبیه و تادیب مفسدان کشتوار شتافته بود بسیاری را بقتل رسانیده از سر نو ضبط نموده و استحکام داده بخدمت پرداخت معتمد خان که بخدمت بخشیگری لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مهم بانجام رسید حسب الالتماس مشار الیه طلب شده بود درین تاریخ آمده آستانبوس نمود ❊ از غرائب آنکه چون در حرم سراے عصمت دانه مروارید ے که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شده جوتکراے منجم بعرض رسانید که درین دو سه روز پیدا می شود و صادق خان رمال معروض داشت که درهمین دو سه روز از جاے بهم می رسد که بصفا و پاکیزگی متصف باشد مثل عبادت خانه و جاے که مخصوص نماز و تسبیح و اشغال باشد عورت رمالی عرض کرد که درین زودے پیدا خواهد شد و عورت سفید پوست از روے شگفتگی آورده بدست حضرت خواجه داد قضا را در سویم یکے از کنیزان ترک در عبادت خانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان بدست من داد چون سخن هر سه یکی نشست هر کدام بانعام خاطر خواه سرفراز گردید چون خالی از غرابت نبود نوشته شد درینولا کوکب و خدمتگار خان وغیره دوازده نفر از بندهاے نزدیک را بسزاولی امراء صوبه دکن تعین فرمودم که اهتمام شایسته نموده بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازند که بلشکر فیروزی اثر قندهار فرستاده شود چون درین ایام مکرر بعرض رسید که خرم به بعضے از محال جاگیر نور جهان بیگم و شهریار بے حکم دست تصرف دراز ساخته از جمله پرگنه دهولپور که در جاگیر فرزند شهریار از دیوان اعلے تنخواه شده بود دریا نام افغان را از نوکران خود با جمعے فرستاده و او با شریف الملک ملازم شهریار که بفوجداری آن حدود مقرر بود جنگ کرده و کس بسیاری از طرفین بقتل رسیده اند اگرچه از توقف او در قلعه ماندو ملتمسات دور از حساب و نامعقول که در عرض داشت خود باظهار آن جرأت نموده بود ظاهر می شد که عقل او برگشته است لیکن از استماع این اخبار تیقن گشت که حوصله او را گنجائش این همه عنایت و تربیت که در حق او شده نیست و دماغش خلل پذیرفته بنابران راجه روز افزون را که از خدمتگاران قدیم است و نزدیک بود نزد او فرستاده از این جرأت و بے باکی بازپرس فرمودم و فرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده قدم از جاده معقول و شاهراه ادب بیرون ننهد و بمحال جاگیر خود که از دیوان اعلے تنخواه یافته خرسند باشد و زنهار اراده آمدن بملازمت ننماید و جمعے از بندها که بجهت یورش قندهار طلب شده زود روانه درگاه والا سازد اگر خلاف حکم بظهور رسید ندامت خواهد کشید درینولا میر ظهیر الدین نبیره میر میران پسر شاه نعمت الله مشهور از ایران آمده ملازمت نمود خلعت و هشت هزار درب انعام شد ❊ آجاله دکنی با فرمان عنایت عنوان نزد راجه نرسنگدیو رخصت یافت که بسزاولی نموده حاضر سازد بل

ازین بنا بر رعایت بسیار و مرحمت سرشار که به خرم و فرزندان او داشتم در ہنگامے که پسرش را بیماری صعب دست داده بود
بخود قرار داده بودم که اگر خدای تعالی او را بخشد دیگر شکار بندوق نکنم و ہیچ جانداری را بدست خود آزرده نسازم با
این میل و ہوس که مرا بشکار است خصوص به شکار بندوق مدت پنج سال پیرامون آن نگشتم درینولا که خاطر از کردار نا ملایم او
گرانی پذیرفت باز بشکار بندوق توجه فرمودم و حکم کردم که ہیچ کس را بے بندوق و دولت خانه نگذارند در اندک مدت اکثری از بندہا
را ذوق بندوق اندازے شد و ترکش بندان بجهت مجرای خود بر پشت اسپ ورزش رسانیدند در بست و پنجم ماه مذکور
مطابق ہفتم شوال در ساعت مسعود و مختار از کشمیر متوجه لاہور شدم بہاری داس برہمن را با فرمان مرحمت عنوان نزد رانا کرن
فرستادم که پسر او را با جمعیت بملازمت بیارد و میر ظہیر الدین بمنصب ہزاری ذات و چهارصد سوار سرفراز شد چون بعرض رسید
که قرض دار است ده ہزار روپیه انعام فرمودم غره شہریور ماه الٰہی سرچشمه اچهول منزل نشاط گردید روز مبارک شنبه در سرناک
بزم پیاله ترتیب یافت درین روز ہمایون فرزند سعادتمند شہریار تسلیم خدمت قندهار و تسخیر آن دیار نمود بمنصب دوازده ہزاری
و ہشت ہزار سوار سرفرازے یافت خلعت خاصه با نادری تکمه مروارید عنایت شد درینولا سوداگری دو دانه مروارید کلان
از انکه روم آورده بود یکے از آن یک مثقال و ربع و دویم یک سرخ ازو کمتر ہر دو به شصت ہزار روپیه نورجہان بیگم
خریده درین روز پیشکش کرد روز جمعه دہم بصلاح وید حکیم مومنا از دست فصد نموده سبک شدم مقرب خان که
درین فن ید طولے دارد ہمیشه او فصد من کرده لیکن که ہرگز خطا نکرده باشد دو بار خطا کرد و بعد از آن قاسم برادر زاده
او فصد کرد خلعت و دو ہزار روپیه بمشار الیه داده ہزار درب بحکیم مومنا انعام شد میر خان حسب الالتماس خان جہان
بمنصب ہزار و پانصدی و نهصد سوار سرفراز گشت در بیست و یکم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه و
چهارم از عمر این نیازمند درگاه الٰہی بمبارکی و فرخی آغاز شد امید که مدت عمر در مرضیات ایزدی مصروف باد در بیست و
ہشتم بسیر آبشار اوہر رفته شد چون چشمه مذکور بخوبی و گوارائی مشہور بود آب گنگ و آب دره لار را در حضور وزن فرمودم
آب اوہر از آب گنگ سه ماشه گران آمده آب گنگ از آب دره لار نیم ماشه سبک تر شد در سیوم مقام ہیره پور نزول
بارگاه اقبال گشت با آنکه ارادت خان خدمت کشتوار را خوب کرده چون رعایا و سکنه کشمیر از طرز سلوک او شکوه
نمودند اعتقاد خان را بصاحب صوبگی کشمیر سرفراز ساخته اسپ و خلعت و شمشیر خاصه دشمن گداز باو عنایت فرمودم و ارادت خان
را بخدمت لشکر قندهار تعین نمودم کنور سنگه راجه کشتوار را که در قلعه گوالیار مقید بود از حبس برآورده کشتوار باو عنایت کردم

واسپ وخلعت وخطاب راجه با وعنایت شد حیدر ملک را بکشمیر فرستادم که از دره لار جوی آب بباغ نورافزا بیارد سی
هزار روپیه بجهت مصالح واجوره آن حواله شد دوازدهم ماه مذکور از کوهستان جمو برآمده در بهنبر نزول اتفاده روز دیگر
شنکار قمرغه کردم داور بخش پسر خسرو را منصب پنج هزاری ذات ودو هزار سوار عنایت شد در بیست وچهارم از آب چناب
عبور فرمودم میرزا رستم از لاهور آمده ملازمت نمود همدرین تاریخ افضل خان دیوان خرم عرض داشت او را آورده
ملازمت نمود بے اعتدالیهاے خود را لباس معذرت پوشانیده او را فرستاده که شاید به تیتال وچرب زبانیها کاری از
پیش تواند برد واصلاح ناهمواری او تواند نمود من خود صلا توجه نفرمودم ورو ندادم خواجه ابوالحسن دیوان وصادق خان
بخشی که بجهت سامان لشکر قندهار پیشتر بلاهور شتافته بود سعادت آستان بوس دریافتند غره آبان ماه الٰهی امان الله پسر
مهابت خان بمنصب سه هزاری ذات وهزار وهفتصد سوار سرفراز گردید فرمان مرحمت عنوان بطلب مهابت خان فرستاده
شد درینولا عبدالله خان را که بجهت خدمت قندهار طلب فرموده بودم از محال جاگیر خود آمده زمین بوس نمود چهارم ماه
مذکور بمبارکے وفرخے داخل شهر لاهور شدم الف خان بمنصب دو هزاری وهزار وپانصد سوار سربلندی یافت ٭ بدیوانیان
عظام حکم فرمودم که جاگیرهاے خرم را که در سرکار حصار ومیان دوآب واین حدود تنخواه دارند در طلب جمعے از بندها که
بخدمت قندهار مقرر شده اند تنخواه نمایند واز عوض این محال از صوبه مالوه ودکن وگجرات هر جا که خواسته باشد متصرف گردد
وافضل خان را خلعت داده رخصت نمودم وفرمان شد که صوبه گجرات ومالوه ودکن وخاندیس باو عنایت شده از ینجاها هر جا
خواهد محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود بپردازد جمعے از بندها که بحضور بجهت یورش قندهار طلب شده سزاولان به آوردن
آنها تعین شده رفته اند زود بدرگاه فرستد وبعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده درنگذرد والا ندامت خواهد کشید درین
روز اسپ پنچاق اول که در طوایل خاصه امتیاز داشت بعبدالله خان عنایت شد ٭ در بیست وششم ماه مذکور حیدر بیگ
وولی بیگ فرستادهاے دارای ایران دولت بار یافتند بعد از اداے مراسم کورنش وتسلیم نوشته شاه را بنظر در آوردند
فرزند خانجهان حسب الحکم جریده از ملتان رسیده ملازمت نمود هزار مهر وهزار روپیه وسیزده اسپ پیشکش گذرانید
مهابت خان بمنصب شش هزاری ذات وپنج هزار سوار سرفراز شد بمیرزا رستم فیل عنایت نمودم راجه سارنگ دیو
یسزاولی راجه نرسنگدیو تعین فرمودم که او را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازد هفتم آذر ماه الٰهی ایلچیان شاه عباس
را که بدفعات آمده بودند خلعت وخرچی داده رخصت فرمودم کتابتی که در معذرت قندهار مصحوب حیدر بیگ ارسال داشته بود

باجوابے کہ نوشتہ شدہ درین اقبال نامہ ثبت افتاد۔

نقل نامۂ دارائے ایران

نسایم دعواتے کہ از نفحات اجابت آن غنچۂ مراد شگفتہ نکہت افزاے مشام یگانگی باشد ولوامع مدحاتے کہ از لمعات خلوص انجمن اتحاد منور گشتہ ظلمت زداے غالیہ بیگانگی گرد عطر بزم خلعت ووالاے اعلیٰ حضرت ظل الٰہی و شمع جمع صدق وصفائی آن نور پرور الٰہی گردانیدہ مشہود راے انور ومکشوف ضمیر منیر ضیا گستری گرداند کہ بر دل دانش پسند وخاطر آسمان پیوند آن برادر بجان برابر کہ آئینہ چہرہ دانش وبینش ، ومرآت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواہد بود کہ بعد سنوح قضیہ ناگزیر نواب شاہ جنت مکان علیین آشیانی انار اللہ برہانہ چہ قسم قضایا در ایران رو دادہ بعضی ممالک از تصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون رفتہ چون این نیازمند درگاہ بے نیاز متقلد امور سلطنت شد بیمن توفیقات ربانی وحسن توجہ دوستان انتزاع جمیع ممالک موروثی کہ در تصرف مخالفان بود نمود چون قندھار در تصرف گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود دانستہ متعرض آن نشدہ از عالم اتحاد وبرادری مترصد بودیم کہ ایشان نیز بطریق آبا واجداد عظام جنت مقام خود در تفویض آن توجہ مبذول فرمایند چون بتغافل گذرانیدند مکرر بنامہ وپیغام وکنایت وصریح تصریح طلب آن نمودم شاید کہ در نظر ہمت ایشان این محقر ملک قابل مضایقہ نبود مقرر فرمایند کہ در تصرف اولیاے این خاندان دادہ رفع ظن دشمنان وبدگویان وقطع زبان درازی حاسدان عیب جویان گردد وچجے پیشتر این امر را در عقدہ تعویق انداختند چون حقیقت این مقدمہ درمیان دوست ودشمن اشتہار یافت واز انجانب جوابے مشعر برد قبول نرسیدہ بخاطر عاطر رسید کہ طرح سیر وشکار قندھار اندازیم کہ شاید بدین وسیلہ گماشتہاے آن برادر نامدار کامگار از روے روابط الفت وخصوصیتے کہ درمیان مسلوک است موکب اقبال را استقبال نمودہ بخدمت اشرف فایز گردند ومجدداً بر عالمیان رسوخ قواعد یگانگی طرفین ظاہر گردیدہ باعث زبان کوتہی حاسدان وبدگویان شود بدین عزیمت بے یراق قلعہ گیری متوجہ شدہ چون بالوکاے فراہ رسیدیم منشور عاطفت مبنی بر اظہار سیر وشکار قندھار بحاکم آنجا فرستادیم کہ مہمان پذیر باشد عزت آثار خواجہ باقی کرکراق را طلب فرمودہ بحاکم وامرا کہ در قلعہ بودند پیغام دادیم کہ میان عالی حضرت بادشاہ ظل اللہ ونواب ہمایون ماجدائی نیست وآگاہی کہ ہست از ہمدیگر می دانیم وما بطریق سیر متوجہ آن صوبہ ایم

نوسے نکنند کہ کلفت خاطر بہم رسد ایشان بمضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را بگوش حقیقت نیوش نشنیدہ مراسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشتہ اظہار تمرد و عصیان نمودند تا بحوالی قلعہ رسیدہ باز غرت آثار مشار الیہ را طلب فرمودم و انچہ لوازمہ نصیحت بود باو گفتہ فرستادیم تا دہ روز دیگر عساکر منصور را قدغن فرمودیم کہ پیرامون حصار نگردد نصایح سودمند نیامد و در مخالفت اصرار نمودند چون بیش ازین مصالح گنجایش نداشت لشکر قزلباش باوجود عدم اسباب قلعہ گیری بہ تسخیر قلعہ مشغول شد در اندک مدت برج و بارہ را با زمین یکسان ساختہ کار بر اہل قلعہ تنگ شد امان خواستند ما نیز رابطہ محبت کہ از قدیم الایام فی مابین این دو سلسلہ رفیعہ مسلوک بودہ طریقہ برادری کہ مجدداً از زمان میرزائی آن اورنگ نشین بارگاہ جاہ و جلال میان ایشان و نواب ہمایون ما بنوعی استقرار یافتہ کہ رشک افزاے سلاطین روے زمین شدہ است منظور داشتہ بمقتضاے مروت جبلی تقصیرات و زلات ایشان را بہ عفو مقرون فرمودہ و مشمول عنایت ساختہ سالماً و غانماً باتفاق حیدر بیگ قورباشی کہ از صوفیان صادق این خاندان است روانہ درگاہ معلے گردانیدم حقا کہ بنیاد وداد و اتحاد موروثی و مکتسبی از جانب این ولاجوی نہ بمرتبہ مشید و مستحکم است کہ بجہت صدور بعضے امور کہ بحسب تقدیر از مکمن امکان بمنصہ ظہور آمدہ باشد خلل پذیر گردد ٭

میان ما و تو رسم جفا نخواہد بود		بجز طریقہ مہر و وفا نخواہد بود	

مرجو آنکہ ازان جانب نیز ہمین شیوہ مرضیہ مسلوک بودہ بعضے امور عزیہ را منظور انظار خجستہ آثار نفرمودہ اگر غدشہ بر عارض الفت ظاہر شدہ باشد بحسن عطوفت ذاتی و محبت ازلی در ازالہ آن کوشیدہ گل ہمیشہ بہار یکدلی و یگانگی را سرسبز و خرم داشتہ ہمگی ہمت گردون اساس بتاکید مبانی وفاق و تصفیہ مناہل اتفاق کہ نظام بخش انفس و آفاق است مصروف فرمایند و کل ممالک محروسہ ما را بخود متعلق دانستہ بہر کس خواہند شفقت فرمودہ اعلام بخشند کہ بلامضایقہ باو سپردہ مے شود این جزئیات را خود چہ اعتبار باشد امرار و حکامیکہ در قلعہ بودند اگرچہ مرتکب امرے چند کہ منافی مراسم دوستی باشد شدند اما انچہ واقع شدہ از جانب ماست و ایشان آنچہ لازمہ نوکری و شرط جان سپاری بود بہ تقدیم رسانیدند یقین کہ آن حضرت نیز شفقت شاہانہ و مرحمت بادشاہانہ شامل حال آنہا فرمودہ ما را از ایشان شرمندہ نخواہند ساخت زیادہ چہ اطناب نماید ہموارہ لواے فرق دان سائے ہم آغوش تائیدات غیبی باد +



جواب نامہ شاہ عباس

سپاس معرا از ملابس حد و قیاس و ستایش مبرا از آلایش تشبیہ و التباس یگانہ معبودی را در خور و سزا است کہ استحکام عہود و مواثیق پادشاہان عظیم الشان را موجب انتظام سلسلہ آفرینش و التیام و فرمان روایان جہان را باعث رفاہیت و آسائش و سبب امنیت و آرامش خلایق و عباد کہ ودایع بدایع حضرت آفرینندہ اند گردانیدہ مصداق این بیان دو مید این برہان موافقت و اتحاد و مرابطت و وداد است کہ فیما بین این والا دودمان رفیع الشان تحقیق پذیرفتہ و در زمان دولت روز افزون ما تجدید بنا بہ مؤکد و مشید گشتہ کہ محسود سلاطین زمان و خواقین دوران است آن شاہ جم جاہ ستارہ سپاہ فلک بارگاہ دارا گروہ گردون شکوہ زیبندۂ افسر کیانی شایستہ تخت خسروانی شجرہ برومند ریاض سلطنت و اہبت نہال بوستان نبوت و ولایت نقاوہ دودمان علوی خلاصہ خاندان صفوی بے سبب و باعثے در صدد افسردگی گلزار محبت و دوستی و اخوت و یکتا دلی کہ تا انقراض زمان و اختلاف ادوار و دوران امکان نشستن غبار خلل بر ساحت بیاض آن نبودہ شدند خاطر اہر اسم اتحاد و یگانگی فرمان روایان این جہان بودہ باشد کہ در عین استحکام و اخوت و دوستیکہ قسم بسر یک دیگر میخوردہ باشند و باکمال موافقت روحانی و مصادقت جسمانی کہ فیما بین بجان مضایقہ نباید تا بملک مال چہ رسد باین روش بسیر و شکار آیند۔

صحیفہ پر محبت بیش از قیاس ما

از درود مکتوب محبت طراز کہ در معذرت سیر و شکار قندہار مصحوب سعادت نصابان حیدر بیگ و ولی بیگ ارسال داشتہ بودند شعر بر صحت ذات ملایک صفات بود گلہا انشاط بر روے روزگار خجستہ آثار شگفت بر راے گیتی آرای آن برادر کامگار عالی مقدار مخفی و محتجب نماند کہ تا رسیدن رسول فرخندہ پیام زنبل بیگ بدرگاہ آسمان جاہ اظہاری بر سہلہ و پیغام در باب خواہش قندہار نشدہ بود در حینیکہ ما بسیر و شکار خطہ دلکشاے کشمیر مشغول بودیم دنیا داران دکن از کوتہ اندیشی قدم از جادہ اطاعت و بندگی بیرون نہادہ طریق عصیان پیمودند لہذا بر ذمت ہمت پادشاہانہ تنبیہ و تادیب کوتہ اندیشان لازم شد و رایات نصرت آیات بدار السلطنت لاہور نزول اجلال فرمودہ فرزند برخوردار شاہجہان را با لشکر ظفر اثر بر سر آن بے سعادتان تعیین فرمودیم و خود متوجہ دار الخلافہ آگرہ بودیم کہ زنبل بیگ رسید و مراسلہ محبت افزاے زینت بخش و رنگ شاہی

رسانید آن تعویذ دوستی را بر نمود شگون گرفته بقصد دفع شر دشمنان و مفسدان متوجه دار الخلافه آگره گشتم و در رقیمه که بار دوم بشارا اظهار خواهش قندهار نشده بود زنبل بیگ زبانی ظاهر نموده در جواب او فرمودیم که ما را با آن برادر کامگار بهیچ چیز مضایقه نیست انشاء الله تعالی بعد از سر انجام مهم دکن بنوعی که مناسب دولت باشد شما را رخصت خواهیم ساخت و فرمودیم که چون طی مسافت دور دراز کرده آمده و چند روز در دار السلطنت لاهور از کوفت راه آسوده شود که ترا طلب خواهیم فرمود بعد از رسیدن به آگره که مستقر الخلافت است مشار الیه را طلبیدیم که رخصت فرمایم چون عنایت ایزدی قرین حال این نیازمند درگاه الهی است خاطر از فتح دا پرداخته متوجه پنجاب گشتم و در صدد آن شدیم که مشار الیه را روانه گردانیم بعد از سر انجام بعضی مهمات ضروری بجهت گرمی هوا متوجه خطه کشمیر جنت نظیر که در لطافت و نزاهت آب و هوا مسلم الثبوت سیاحان ربع مسکون است شدیم بعد از رسیدن بآن خطه دلکشا زنبل بیگ را بواسطه رخصت طلبیدیم که خود بسعادت متوجه شده سیرگاه‌های نزهت بخش فرح افزای آنجا را یک باو نمایم درین اثنا خبر رسیدن آن برادر کامگار بعزم تسخیر قندهار که هرگز در خاطر خطور نکرده بود رسید حیرت تمام دست داد که کوره دهی چه خواهد بود که خود بسعادت بتسخیر آن متوجه شوند و چشم از چنان دوستی و برادری و اتحاد پوشیده دارند با وجود آنکه مستخبران راست قول و درست گفتار خبری رسانیدند باور نمی کردیم بعد از آنکه این خبر محقق شد در ساعت بعبد العزیز خان حکم فرمودیم که از رضای آن برادر کامگار تجاوز ننماید تا حال سررشته برادری مستحکم است مرتبه و درجه این الفت و یکجهتی را برابر بعالم نمی کردیم و هیچ عطیه را با آن نمی سنجیدیم تا ما لائق و مناسب برادری آن بود که تا آمدن ایلچی صبری فرمودند شاید بمطلب و مدعای که آمده بود کامیاب بخدمت می رسید قبل از رسیدن ایلچی مرتکب چنین خدشه شدن آیا اهل روزگار تقصیر پیرایه عهد و صداقت و سرمایه مروت و فتوت را کدام طرف راجع خواهند ساخت الله تعالی در جمیع آوان حافظ و ناصر و معین باد بعد از رخصت فرمودن ایلچیان همگی همت به تنبیه لشکر قندهار مصروف داشته فرزند خانجهان را که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود فیل و اسب خاصه با شمشیر و خنجر مرصع و خلعت عنایت نمود و بطریق منقلای رخصت فرمودم که تا رسیدن شاهزاده شهریار با عساکر ظفر آثار در ملتان توقف نموده منتظر حکم باشد و باقر خان را که فوجدار ملتان بود بدرگاه والا طلب نموده شد علی قلی بیگ درمن را به منصب هزار و پانصدی سرفراز ساخته بکمک مشار الیه مقرر داشتم و همچنین میرزا رستم را بمنصب پنج هزاری بلند مرتبه گردانیده در خدمت آن فرزند بلشکر مذکور تعیین فرمودم لشکر خان از صوبه دکن آمده ملازمت نمود از تعینات لشکر مذکور گشت الهداد خان افغان و میرزا عیسی ترخان و مکرم خان و اکرام خان و دیگر

امراکہ از صوبہ دکن و محال جاگیر خود آمدہ بودند اسپ و خلعت لطف نمودہ ہمراہی خان جہان رخصت فرمودم عمدۃ السلطنت آصف خان را بدار الخلافہ آگرہ فرستادم کہ کل خزانہ نہرد روپیہ را کہ از آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انار اللہ برہانہ تا حال فراہم آمدہ بدرگاہ بیارد اصالت خان پسر خان جہان بہ منصب دو ہزاری و ہزار سوار سرفراز ے یافت محمد شفیع بخشی صوبہ ملتان بخطاب خانی سرفراز گشت ❊ شریف وکیل فرزند اقبال مند شاہ پرویز را رخصت فرمودم کہ بسرعت ہرچہ تمام تر رفتہ آن فرزند را با لشکر صوبہ بہار بملازمت بیاورد و فرمان مرحمت عنوان بہ خط خاص نوشتہ تاکید بسیار در آمدن او نمودہ شد درین تاریخ میر میران نبیرہ شاہ نعمت اللہ بمرگ مفاجات و دیعت حیات سپرد امید کہ از اہل آمرزش باد مرزا بیگ قراول را فیل مست زیر کرد و گشت خدمت او را با مام وردی فرمودم چون از ممر ضعیفی کہ دو سال پیش ازین عارض شدہ بود و ہنوز ہست دل و دماغ ہمراہی نمود کہ بمسودات سوانح و تاریخ توانم پرداخت درینولا کہ معتمد خان از خدمت دکن آمدہ سعادت آستانبوس دریافت چون از بندہ ہاے مزاجدان و شاگردان سخن فہم بود و سابق نیز سررشتہ این خدمت و ضبط وقایع بعہدہ او بود حکم فرمودم کہ از تاریخے کہ نوشتہ ام آیندہ مشار الیہ بخط خود نویسد و در ذیل مسودات من داخل سازد و آنچہ بعد ازین سوانح شود بطریق روزنامچہ مسودہ نمودہ بہ تصحیح من رسانیدہ بہ بیاض می سپردہ باشد ❊

ازینجا مسودات نوشتہ معتمد خان است

درین ایام کہ ہمگی ہمت جہانکشاے بہ تہیہ لشکر قندھار و تدارک آن کار مصروف بود خبرہاے ناخوش از تغیر حال و بے اعتدالیہاے خرم بعرض می رسید موجب توحش و توزع خاطری گشت ❊ بنابرین موسوی خان را کہ از بندہ ہاے باخلاص مزاجدان بود بہ گذاردن پیغامہاے تہدید و ترغیب و بیان نصایح ہوش افزا نزد آن بے دولت فرستادم کہ بر ہنمونے سعادت او را از گران خواب غفلت و غرور بیدار سازد و نیز بر ارادہ ہاے باطل و مقاصد فاسد او وقوف حاصل نمودہ بخدمت شتابد تا ہرچہ بمقتضاے وقت باشد بفعل آید غرہ بہمن ماہ الٰہی جشن وزن قمری آراستہ گردید درین جشن ہمایون مہابت خان از صوبہ کابل رسیدہ سعادت ملازمت دریافت و مورد عنایات خاص گشت یعقوب خان بدخشی را بہ عنایت نقارہ بلند پایگی بخشیدہ بصوبہ کابل تعین فرمودم ❊ مقارن این حال عرضداشت اعتبار خان از آگرہ رسید کہ خرم با لشکر نکبت اثر از ماندو روانہ این صوب شدہ ظاہرا خبر طلب خزانہ را شنیدہ آتش در نہادش افتادہ عنان قضا

از دست داده بیتابانه روانه شده که شاید در اثنای راه خود را بخزانه رسانده دست اندازی تواند کرد بنابرین
رای صواب نما چنین اقتضا فرمود که برسم سیر و شکار تا کنار آب سلطان پور نهضت اتفاق افتد اگر آن بی سعادت برهنمونی
بدبختی و ضلالت قدم بوادی جلادت نهاده باشد بشمشیر شتافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهاده شود و اگر طور دیگر صورت
بندد در خور آن عمل آید به این عزیمت بهفدهم ماه مذکور بساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقع شد مهابت خان بعنایت خلعت
خاص سرفرازی یافت یک لک روپیه بمیرزا رستم و دو لک روپیه به عبدالله خان بصیغه مساعدت حکم شد میرزا خان پسر
زین خان را با فرمان مرحمت عنوان نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده تاکید بیش از بیش در طلب او نموده شد راجه
سارنگدیو جهت طلب راجه نرسنگدیو رفته بود آمده ملازمت نمود معروض داشت که راجه با جمعیت شایسته و فوج آراسته
در بلده تهانیسر بسعادت رکاب مفتخر خواهد گشت و درین چند روز مکرر عرائض اعتبار خان و دیگر بندها از دارالخلافه آگره رسید
که خرم از برگشتگی و بیدولتی حقوق تربیت را بالعقوق مبدل ساخته پای ادبار در وادی جهالت و ضلالت نهاده روانه
این حدود است و ازین جهت برآوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته باستحکام برج و باره و لوازم قلعداری پرداختیم و همچنین
عرض داشت آصف خان رسید که آن بیدولت پرده آزرم دریده روی بوادی ادبار نهاده از روش آمدن او بوی
خیر نمی آید چون صلاح دولت در آوردن خزانه نبود بحراست ایزدی سپرده خود متوجه ملازمت است بنابرین از آب
سلطان پور عبور فرموده به کوچ متواتر متوجه تنبیه و تادیب آن سیاه بخت گردیدم و حکم فرمودم که بعد ازین او را بیدولت
می گفته باشند درین اقبالنامه هرجا بیدولت مذکور شود کنایه ازو خواهد بود از تربیت ها و مرحمت ها که در حق او بظهور
آمده می توانم گفت که تا حال هیچ بادشاهی بفرزند خود این قدر عنایت نکرده باشد آنچه پدر بزرگوارم به برادران من لطف
نموده بودند من بنوکران او مرحمت فرمودم و صاحب خطاب و علم و نقاره ساختم چون در اوراق گذشته بتقریبات ثبت
افتاده و بر مطالعه کنندگان این اقبالنامه پوشیده نخواهد بود که چه پایه توجه و تربیت در حق او مبذول گشته زبان قلم را از شرح
آن کوتاه داشتم از کدام الم خود نویسم از کوفت و ضعف درچنین هوای گرم که بمزاج من نهایت ناسازگاری دارد سواری
و تردد باید کرد و باین حال بر سر چنین ناخلفی باید رفت بسیاری از بنده ها را که سالهای دراز تربیت کرده به مرتبه
امارت رسانیده که امروز بایستی بجنگ اوزبک یا قزلباش بکار آیند به شومی او سیاست فرموده بدست خود ضایع ساخت
لله الحمد که ایزد جل سبحانه آن قدر حوصله و بردباری کرامت فرموده که این همه را تاب می توان آورد و یک طوری می توان گذرانید

و بر خود آسان کرد اما آنچه بر دل گرانی می کند و مزاج غیرت را در آشوب دارد این است که در چنین وقتی بایستی که فرزندان سعادت گزین و امرای اخلاص آئین به تعصیب یک دیگر تلاش خدمت قندهار و خراسان که ناموس سلطنت است نمایند این بی سعادت تیشه بر پای دولت خود زده سنگ راه این عزیمت شد و مهم قندهار در عقده تعویق و توقف افتاد امید که حق تعالی این گرانی ها را از پیش خاطر بردارد * درین وقت بعرض رسید که محترم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و فدائی خان میر توزک بآن بی دولت رابطهٔ اخلاص درست ساخته ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هر سه را مقید فرمودم و بعد از تحقیق و تفحص احوال چون درحرام نمکی بداندیشی و بدسگالی خلیل و محترم شک و شبهه نماند و مثل میرزا رستم امرا بر بی اخلاصی و بدسگالی خلیل سوگند خورده ناگزیر آنها را بسیاست رسانیدم و فدائی خان را که غبار اخلاص او از آلایش تهمت و نقصان پاک بود از قید برآورده سرفراز ساختم راجه روزافزون را بر سم ڈاکچوکی نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستادم که سزاولی نموده آن فرزند را با لشکر ظفر اثر بسرعت هر چه تمامتر بملازمت رساند تا آن بی دولت چنانچه باید بسزای کردار ناپسندیدهٔ خود برسد جواهر خان خواجه سرا بخدمت اهتمام در بار محل سرفراز شد غرهٔ اسفندارمذ ماه الٰہی نورسرای مورد عساکر منصور گشت * درین روز عرض داشت اعتبار خان رسید که بی دولت بسرعت هر چه تمامتر خود را بنواحی دار الخلافه آگره رسانیده بود که شاید پیشتر از استحکام قلعه ابواب فتنه و فساد مفتوح گردانیده کاری تواند ساخت چون به فتح پوری رسد در دولت را بر روی خود مسدود می یابد بخجلت زدگی او بازگشته توقف می نماید خانخانان و پسر او و بسیاری از امرای بادشاهی که در تعیینات صوبه دکن و گجرات بودند همراه او آمده رفیق راه بغی و کافر نعمتی شده اند موسیخان او را در فتح پور دیده تبلیغ احکام بادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبدالعزیز ملازم خود را برفاقت او بدرگاه والا فرستد که مطالب او را العرض رساند سندر نام نوکر خود را که سرحلقه ارباب ضلالت و سرگروه اہل فساد است با گره فرستاده که خزائن و دفائن بندها را که در آگره دارند متصرف گردد از جمله بخانه لشکر خان در آمده نه لک روپیه را متصرف گشت همچنین بمنزل دیگر بندها هر جا گمان سامانی داشت دست تطاول دراز ساخته آنچه یافت تصرف در آورد هر گاه مثل خان خانان امرای که بمنصب عالی اتالیقی اختصاص داشت در هفتاد سالگی روی خود را به بغی و کافر نعمتی سیاه زد از دیگران خود چه گله گویا سرشت او به بغی و کافر نعمتی مجبول بود پدرش در آخر عمر با پدر بزرگوارم همین شیوه ناپسندیده سلوک داشت او پیروی پدر نموده درین سن خود را مطعون و مردود ازل و ابد ساخت *

	گرچہ با آدمی بزرگ شود ❊	عاقبت گرگ زادہ گرگ شود	

درین تاریخ موسوی خان با عبد العزیز فرستادہ بے دولت رسید چون ملتمسات او معقولیتی نداشت راہ سخن ندادہ حوالہ مہابت خان نمودم کہ مقید دارد پنجم ماہ مذکور کنار آب لودھیانہ مقر معسکر اقبال گردید خان اعظم بمنصب ہفت ہزاری و پنج ہزار سوار سربلندی یافت راجہ بہارت بوندیلہ از دکن و دیانت خان از آگرہ رسیدہ ملازمت نمودہ گناہ دیانت خان را بخشیدہ ہمان منصب کہ سابق داشت سرفراز ساختم راجہ بہارت بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار و موسوی خان ہزاری و سے صد سوار ممتاز گشتند روز مبارک شنبہ دوازدھم در ظاہر پرگنہ تھانیسر راجہ نرسنگدیو ملازمت نمودہ فوج آراستہ بتوزک عرض دادہ مورد تحسین و آفرین گردید راجہ سارنگدیو بمنصب ہزار و پانصدی و شش سوار سرفراز شد در حوالے کرنال آصف خان از آگرہ آمدہ بسعادت رکاب بوس فرق عزت برافراخت درین وقت آمدن او عنوان فتوحات بود نوازش خان پسر سعید خان از صوبہ گجرات رسیدہ زمین بوس نمود در ہنگامیکہ بے دولت در برہانپور بود حسب التماس او باقی خان را بصوبہ جوناگڈھ تعین فرمودہ بودم بمشار الیہ فرمان شدہ بود کہ بدرگاہ آید درینولا خود را رسانیدہ شریک خدمت گشت چون از دار السلطنت لاہور بے سابقہ خبر کوچ اتفاق افتاد و فرصت مقتضی توقف و تامل نبود با معدودے از امرا کہ در رکاب منصور بودند و بخدمت حضور اختصاص داشتند برآمدہ شد تا رسیدن بسہرند اندک مایہ مردم بسعادت ہمراہی سرفراز بودند بعد از گذشتن از سہرند فوج فوج و تشون تشون لشکر از اطراف و جوانب آمدند تا دہلی آن قدر جمعیت فراہم آمد کہ بہر جانب کہ نظر می انداختم تمام روے صحرا را لشکر فرا گرفتہ بود چون بعرض رسید کہ بے دولت از فتح پور برآمدہ روانہ اینصوب گشتہ بکوچ متواتر متوجہ دہلی شد بعساکر ظفر طراز حکم جلتہ پوشیدن فرمودم درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج منصور بصوابدید مہابت خان مفوض بود سرداری فوج ہراول بعبد اللہ خان مقرر داشتہ از جوانان چیدہ و گزیدہ و سپاہیان کاردیدہ ہر کس را کہ مشار الیہ التماس نمود در فوج او نوشتہ حکم فرمودم کہ یک گروہ پیشتر از دیگر افواج می رفتہ باشند خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راہہا را نیز او متعہد شد و ما غافل ازین کہ او با بے دولت ہمداستان است و غرض اصلی آن بد اصل آنست کہ اخبار لشکر ما را باو رساند بیش ازین ہم خبر راست و دروغ بر طومارہاے طولانی نوشتہ می آوردہ کہ جاسوسان من از انجا فرستادہ اند بعضی از بندہاے فدوی را تہم می داشت کہ با بے دولت اتفاق دارند و اخبار دربار بادمی نویسند اگر بفتنہ سازی و دراندازی او از جا رفتہ اضطراب و بیتابی می نمودم درین طور شورشی کہ تند باد فتنہ و طوفان

بلا در آشوب و تلاطم بود بسیارے از بندہاے فدوی را بہ تہمت او ضایع بایستے ساخت با آنکہ بعضی از دولت خواہان در خلا و ملا بکنایہ و صریح از بد اندیشی و ناراستی او حرفہا راست بعرض می رسانیدند وقت مقتضے آن نبود کہ واشگافتہ پردہ از روے کار او برگرفتہ آید چشم و زبان را از اداے کہ وحشت خاطر شوم او باشد نگاہداشتہ بیشتر از بیشتر در عنایت و التفات اغراق و افراط بکار می رفت کہ شاید خجلت زدہ از کردار ناہنجار خود گشتہ از بد ذاتی و فتنہ پردازی باز آید آن مردود ازل وا بد کہ سرشت زشت او بخبث و نفاق مجبول بود بخود بس نیامدہ کرد انچہ در خور او بود چنانچہ در جاے خود گزارش خواہد یافت ۔

درختیکہ تلخ است او را سرشت بہ بیخ انگبین ریزی و شہد ناب	گرش در نشانی بباغ بہشت سرانجام گوہر بہ کار آورد	دراز جوے خلدش بہ ہنگام آب ہمان میوۂ تلخ بار آورد

باالجملہ در حوالے دہلی سید بہوہ بخاری و صدر خان و راجہ کشنداس از شہر آمدہ بسعادت رکاب بوس سرفراز شدند باقر خان فوجدار سرکار اودہ نیز درین تاریخ خود را باردوے ظفر قرین رسانید بست و پنجم ماہ مذکور از معمورۂ دہلی گذشتہ درکنار آب جمنا معسکر اقبال آراستم گردہر ولد راے سال درباری از صوبہ دکن آمدہ بدولت زمین بوس ممتاز گردید بہ منصب دو ہزاری و ہزار و پانصد سوار سرفراز گشتہ بخطاب راجہ خلعت امتیاز پوشید زبردست خان میر توزک بعنایت علم فرق عزت برافراخت ۔

جشن ہیژدہمین نوروز از جلوس ہمایون

شب سہ شنبہ بستم ماہ جمادی الاول سنہ ہزار و سے و دو ہجری نیر اعظم فروغ بخش عالم بہ بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال ہیژدہم از مبدا جلوس مبارک و فرخے آغاز شد ۔ درین روز استماع افتاد کہ بے دولت بحوالے متہرا رسیدہ در پرگنہ شاہ پور لشکر او بار انداز فرود آمدہ بست و ہفت ہزار سوار دید امید کہ عنقریب مقہور و منکوب گردد راجہ جیسنگہ نبیرہ راجہ مانسنگہ از وطن خود آمدہ سعادت رکاب بوس دریافت راجہ نرسنگہ دیو را کہ در طائفہ راجپوت از عمدہ تر اعیانست نسبت بخطاب مہاراجہ بلند مرتبہ گردانیدہ راجہ جوگراج پسر او را بمنصب دو ہزاری و ہزار سوار سرفراز

ساختم سید بهوه بعنایت فیل ممتاز شد چون بعرض رسید که بیدولت کنار آب جمنه را گرفته می آید نهضت موکب منصور نیز بهمان سمت مقرر گشت ترتیب افواج بحر امواج از هراول و چرنغار و برنغار و التمش و طرح و چنداول وغیره و آیینی که لایق حال و مناسب مقام بود قرار یافت مقارن این خبر رسید که بی دولت با خانخانان بی سعادت از راه راست عنان تافته به پرگنه کولکه که بیست کروه جانب چپ است شتافته و سندر برهمن را که رهنمای بادیه ضلالت و گمراهی است با داراب پسر خانخانان و بسیاری از امرای بادشاهی که رفیق راه بغی و حرام نمکی شده اند مثل همتخان و سربلندخان و شرزه خان و عابدخان و جادوی رای و اودی رام و آتش خان و منصورخان و دیگر منصبداران که از تعینات صوبه دکن و گجرات و مالوه بودند تفصیل آن طولی دارد و تمام نوکران خود را مثل راجه بهیم پسر رانا و رستم خان و بیرم بیگ و دریای افغان و تقی وغیره در برابر لشکر منصور گذاشته پنج فوج قرار داده اگرچه بظاهر همت سرداری به داراب برگشته روزگار است لیکن در حقیقت و معنی سرداری و مدار کار بر سندر زشت کردار است و تیره بختان سبب عاقبت در نواحی بلوچ پور نزدل ادبار نموده اند هشتم ماه مذکور قبول پور معسکر ظفر گردید درین تاریخ نوبت چنداولی با قرخان بود مشارالیه را از همه عقب تر گذاشته بودیم جمعی از مقهوران در اثنای راه خود را با عراق لشکر منصور رسانیده دست تطاول دراز ساختند باقرخان پای همت برجا داشته بمدافعهٔ آنها پرداخت و خواجه ابوالحسن خبر یافته بکمک عنان تافت تا رسیدن خواجه مردودان تاب نیاورده راه گریز سپرده بودند روز چهارشنبه نهم ماه مذکور بیست و پنج هزار سوار بسرداری آصفخان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان جدا ساخته بر سر مقهوران بی عاقبت تعیین فرمودم قاسم خان و لشکرخان و ارادت خان و فدائی خان و دیگر بندها موازی هشت هزار سوار در فوج آصف خان مقرر گشت باقرخان و نورالدین قلی و ابراهیم حسین کاشغری وغیره مقدار هشت هزار سوار بکمک خواجه ابوالحسن قرار یافت نوازش خان و عبدالعزیز خان و عزیزالله و بسیاری از سادات بارهه و امروهه به همراهی عبدالله نوشته شد درین فوج ده هزار سوار بقلم آمد چون مقهوران لشکر را دوبار اثر ترتیب داده قدم بی آزرمی پیشنهاد درین وقت من ترکش خاصه خود را مصحوب زبردست خان میر تورک بجهت عبدالله خان فرستادم که موجب دلگرمی او شود چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد آن روسیاه ازل واید که سرشت زشتش به بغی و کفران نعمت مجبول بود راه گریز سپرده به مقهوران پیوست عبدالعزیز خان پسر خان دوران والله اعلم دانسته یا نادانسته به همراهی او شتافت نوازش خان و زبردستخان و شیرحمله که در فوج آن بی حمیت بودند پای همت افشرده از رفتن او دیران نشد نداز آنجا که تائید ایزد جل و علی همه جا و همه وقت قرین حال این نیازمند

است در چنین ہنگامیکہ شل عبداللہ خان سرداری فوج دہ ہزار سوار را برہم زدہ و ویران ساختہ بتعظیم پیوست و نزدیک
بود کہ چشم زخم عظیم بہ لشکر منصور رسد تیر تفنگ از شست غیب بمقابل سند ر رسید از افتادن او ارکان ہمت مقہوران
تزلزل پذیرفت خواجہ ابوالحسن نیز فوج مقابل خود را از پیش برداشتہ درہم شکست و آصفخان بوقت رسیدن باقرخان
تردد نمایان کردہ کار را اتمام ساخت و فتحے کہ طغرای فتوحات روزگار تواند شد از کمین غیب چہرہ پرداز مراد گشت زبردست خان وشیر حملہ
و شیر بچہ پسر او و پسر اسد خان معموری و محمد حسین برادر خواجہ جہان و جمعی از سادات بارہہ کہ در فوج عبداللہ روسیاہ بودند
شربت خوشگوار شہادت چشیدہ حیات جاوید یافتند عزیز اللہ نبیرہ حسین خان زخم بندوق برداشتہ بسلامت ماند اگرچہ
درین وقت رفتن آن منافق مردود ہم از تائیدات غیبی بود لیکن اگر در عین جنگ این حرکت شنیع از و بظہور رسیدی
ظن غالب آنکہ اکثر سرداران لشکر عاصی کشتہ شدندے یا گرفتار شدی بحسب اتفاق در السنہ عوام بلعنت اللہ اشتہار یافت
چون نامی از غیب نامزد او شدہ بود من ہم او را بہمین نام خواندم لعبد ازین ہرجا لعنت اللہ مذکور شود کنایہ از و خواہد بود بالجملہ
مقہوران بہ انجام کہ از عرصہ کارزار راہ گریز سپردہ بودند روے بوادی ادبار نہادند و دیگر خود را جمع نیارستند ساخت
و لعنت اللہ با سایر مقہوران تا پیش بیدولت کہ بیست کروہ مسافت بود عنان باز نہ کشید چون خبر فتح اولیاے دولت باین نیازمند بی نیاز رسید
سجدات شکر این موہبت کہ از عنایات مجددہ الٰہی بود بتقدیم رسانیدہ دولتخواہان شایستہ خدمت را بحضور طلب فرمودم روز دیگر سر سند
را بحضور آوردند چنان ظاہر شد کہ چون بندوق باو رسید جان بمالکان جہنم سپردہ اشتہ اورا بجہت سوختن بدہی کہ دران حوالی بودہ
بردہ اند و ستے کہ خواستہ اند کہ آتش برافروزند فوجی از دور نمایان شد از بیم آنکہ مبادا گرفتار شوند ہر کدام بطرفی گریختہ
اند مقدم آن موضع سرش را بریدہ براے مجرائی خود نزد خان اعظم کہ در جاگیر او مقرر بود بردہ مشار الیہ بملازمت
آورد چہرہ شومش درست نمایان بود ہنوز متغیر نشدہ گوشہایش را بجہت مروارید ہاے کہ داشتہ بریدہ بردہ بودند
اما ہیچ معلوم نشد کہ از دست کہ بندوق خوردہ از معدوم شدن او بی دولت دیگر کمر نہ بست گویا دولت و ہمت و
عقل او آن سگ ہندو بودہ ہرگاہ شل من پدری کہ در حقیقت آفریدگار مجازی اویم و در حیات خود او را بوالا پایہ
سلطنت رسانیدہ بہ ہیچ چیز از و دریغ نداشتہ باشم چنین کند جاشا از عدالت الٰہی کہ دیگر روے بہبود نہ بیند جمعی از
بندہا کہ درین یورش مصدر خدمات شایستہ شدہ در خور پایہ خویش بمراحم پیش سرفراز یافتند خواجہ ابوالحسن بمنصب
پنج ہزاری از اصل و اضافہ ممتاز شد نوازش خان بمنصب چہار ہزاری و سہ ہزار سوار از باقرخان سہ ہزاری و پانصد سوار

و نقاره ممتاز گردید ابراهیم حسین کاشغری دو هزاری و هزار سوار عزیز الله دو هزاری و هزار سوار نور الدین قلی دو هزاری و هفتصد سوار راجه رام داس دو هزاری و هزار سوار لطف الله هزار و پانصدی و پانصد سوار پرورش خان هزاری و پانصد سوار و اگر جمیع بندها مفصلاً نوشته آید بطول می انجامد بالجمله یک روز در منزل مذکور مقام فرموده روز دیگر کوچ کردم دولت خان عالم از اله آباد کوچ کرده دولت آستان بوس دریافت دوازدهم ماه مذکور در حوالی موضع جهانسه منزل شد درین روز سربلند رای از دکن آمده ملازمت نمود و بعنایت خنجر مرصع خاصه با پهول کتاره سرفراز گردید عبد العزیز خان و چندے که همراه لعنت الله رفته بودند خود را از چنگ بے دولت خلاص کرده بملازمت پیوستند و چنان نمودند که در وقتیکه لعنت الله تاخت بار اگمان آن شد که بقصد مبارزت اسپ برانگیخته چون میان متهوران در آمدیم بجز رضا و تسلیم ندیدیم الحال قابو یافته خود را بسعادت آستان بوس رسانیدیم با آنکه دو هزار مهر برسم مدد خرج از بے دولت گرفته بودند چون وقت تقاضاے باز پرس نمی نمود عذر آنها را براستی خریداری شد نوزدهم جشن شرف آراستگی یافت و بسیاری از بندها باضافه منصب و عنایات لایق سرفراز گردیدند میر عضد الدوله از آگره آمده ملازمت نمود فرهنگے که در لغت ترتیب داده بنظر در آورد و الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی ساخته و جمیع لغات را از اشعار علماء قدما استشهاد آورده درین فن کتابے مثل این نمی باشد راجه جی سنگه بمنصب سه هزاری و هزار و چهار صد سوار سرفراز شده بفرزند شهریار فیل خاصه عنایت نمودم خدمت عرض مکرر بموسوی خان مقرر گشت امان الله پسر مهابت خان بخطاب خانه زاد خانی و منصب چهار هزاری ذات و سوار نوازش یافته بعنایت علم و نقاره بلند مرتبه گردید غره اردی بهشت ماه الٰهی بر کنار کول فتح پور نزول اقبال اتفاق افتاد اعتبار خان از آگره آمده ملازمت نمود و بنظر عاطفت مخصوص گشت ظفر خان و مکرم خان و برادر مکرم خان نیز از آگره آمده سعادت ملازمت دریافتند چون اعتبار خان بمحافظت و محارست قلعه آگره چنانچه از حلال نمکی مصدر مساعی جمیله و ترددات پسندیده گردیده بود بخطاب ممتاز خانی سربلند گردانیده منصب شش هزاری ذات و پنج هزار سوار عنایت نمودم خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده بخدمت مذکور رخصت التفات ارزانی داشتم سید بهوه بمنصب دو هزاری و هزار و پانصد سوار سرفراز شد مکرم خان بمنصب هزاری و دو هزار سوار و خواجه قاسم هزار و چهار صد سوار نوازش یافتند چهارم ماه مذکور منصور خان فرنگی که در اوراق گذشته احوال او بشرح مرقوم گشته با برادرش و نوبت خان دکنی برهنمونی دولت از بے دولت جدا شده بخدمت پیوستند خواص خان را تر د فرزند اقبالمند

شاہ پرویز فرستادم میرزا عیسی ترخان از ملتان رسیدہ سعادت آستان بوس دریافت بمهابت خان شمشیر خاصہ عنایت
شد دھم ماہ مذکور نواحی پرگنہ ہندون معسکر اقبال گردید منصور خان بمنصب چہار ہزاری ذات وسہ ہزار سوار و نوبت خان
بمنصب دو ہزاری و ہزار سوار امتیاز یافتند یازدھم مقام شد چون درین روز سعادت ملازمت فرزند اقبال مند شاہ پرویز
مقرر گشتہ بود حکم فرمودم کہ شاہزادہ ہای کامگار و امرای نامدار و سایر بندہ ہای جان سپار جوق جوق و قشون قشون
باستقبال شتافتہ آن فرزند اقبال مند را بآیین لایق بملازمت آورند و بعد از گذشتن نیم روز کہ ساعت مسعود و
مختار بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت و بعد از تقدیم لوازم کورنش و تسلیم و ادای مراتب تورہ و
ترتیب فرزند اقبال مند را بالشوق و شفقت تمام در آغوش عزت گرفتہ نوازش و مہربانی بیش از بیش ظاہر ساختم درین ولا خبر رسید
کہ بی دولت در وقت عبور از حوالی پرگنہ انبیر کہ وطن مالوفہ راجہ مانسنگہ است جمعی از اوباش را فرستادہ آن معمورہ را
تاخت و تاراج نمودہ دوازدھم ماہ مذکور ظاہر موضع ساروالی معسکر اقبال گشت حبش خان را جہت تعمیر منازل اجمیر
پیشتر رخصت فرمودم فرزند سعادت مند شاہ پرویز را بمنصب والای چہل ہزاری و سی ہزار سوار بلند مرتبہ گردانیدم
چون بعرض رسید کہ بی دولت جگت سنگہ پسر راجہ باسو را تعیین فرمودہ کہ بوطن خویش رفتہ در کوہستان صوبہ پنجاب ابواب
فتنہ و فساد مفتوح گرداند صادق خان میربخشی را بحکومت صوبہ پنجاب سرفراز ساختہ بتنبیہ و تادیب او رخصت فرمودم
خلعت با شمشیر و فیل عنایت کردم و منصب او از اصل و اضافہ چہار ہزاری ذات و سہ ہزار سوار مقرر داشتہ بعنایت توغ و
نقارہ سرفراز گردانیدم درین ولا بعرض رسید کہ میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاہرخ را کہ بہ فتح پوری اشتہار دارد برادران
او بجبیر بر سر او ریختہ او را بقتل میرسانند مقارن این حال برادرانش بدرگاہ آمدہ زمین بوس نمودند و مادر حقیقی او نیز
بخدمت پیوست لیکن چنانچہ باید مدعی خون فرزند نشد و بہ ثبوت شرعی نتوانست رسانید اگرچہ زشت خوئی او بمرتبہ
بود کہ کشتہ شدن آن بی سعادت افسوس نداشت بلکہ صلاح وقت و مناسب دولت باشد لیکن چو ازین بی دولتان نسبت
بہ برادر کلان کہ بمنزلہ پدر است چنین بی باکی بظہور رسیدہ عدالت مقتضی اغماض نگشت حکم فرمودم کہ بالفعل در زندان
محبوس باشند بعد ازین انچہ سزاوار باشد بعمل آید بیست و یکم ماہ مذکور راجہ گجسنگہ و رای سورجسنگہ از محال جاگیر خود رسیدہ دولت
رکاب بوس دریافتند معز الملک کہ بطلب فرزند خان جہان بملتان فرستادہ بودم درین تاریخ آمدہ ملازمت نمود و از
صعوبت ضعف و بیماری او معروض داشت اصالت خان پسر خود را با ہزار سوار بخدمت فرستادہ اظہار تاسف و آزردگی

کرد

بسیار از حرمان ملازمت نموده بود چون عذر بفروغ صدق آراستگی داشت مقبول افتاد بست و پنجم ماه مذکور فرزند اقبال مند
شاهزاده پرویز با عساکر منصور بتعاقب و استیصال بے دولت مخذول العاقبت تعین شد عنان اختیار شاهزاده کامگار
و مدار انتظام عساکر منصور ظفر آثار بید موتمن الدوله القاهره مهابت خان حواله شد از امرائے نامدار و بهادران جان نثار
که در خدمت شاهزاده بلند اقبال مقرر گشتند باین تفصیل است خانعالم مهاراجه گجسنگه فاضل خان رشید خان راجه
گردهر راجه رام داس کچهواهه خواجه میر عزیز الله اسد خان پرورش خان اکرام خان سید هزبر خان لطف الله رائے
نرائن داس دغیرهم موازی چهل هزار سوار موجود و توپ خانه عالی با بیست لک روپیه خزانه همراه نموده شد بساعت
سعادت قرین آن فرزند اخلاص گزین را بعنان فتح و فیروزی رخصت نموده شد فاضل خان بخدمت بخشیگری و
وقعه نویسی لشکر منصور مقرر گشت خلعت خاصه با نادری زربفت و در گریبان و دامان مروارید کشیده که بمبلغ چهل و یک هزار
روپیه در سرکار ترتیب یافته بود و فیل خاصه رتن گج نام باده ماده فیل و اسپ خاصه و شمشیر مرصع که قیمت جمله هفتاد و هفت
هزار روپیه باشد بشاهزاده مرحمت فرمودم و همچنین نورجهان بیگم خلعت و اسپ و فیل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف
نمود و بمهابت خان و دیگر امرا در خور شائستگی اسپ و فیل و سر و پا عنایت شد از ملازمان روشناس آن فرزند نیز بعنایات
لائق سرفرازے یافتند درین تاریخ مظفر خان بخدمت میر بخشی خلعت امتیاز یافت غره خورداد ماه الٰهی شاهزاده
داور بخش پسر خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات سربلند ساخته خان اعظم را بوالا منصب اتالیقی او امتیاز بخشیدم به شاهزاده
اسپ فیل و خلعت و خنجر خاصه مرصع و توغ و نقاره مرحمت شد خان اعظم و نوازش خان و دیگر بندها بنوازشات در خور
خود سرفرازے یافتند ارادت خان از تغیر فاضل خان بخدمت بخشیگری ممتاز شد ✲ رکن السلطنت آصفخان بصاحب صوبگی
ولایت بنگاله و اودیسه فرق عزت برافراخت خلعت خاصه با شمشیر مرصع بمشار الیه عنایت شد ابو طالب پسر او به همراهی پدر
مقرر گشت و بمنصب دو هزاری و هزار سوار سرفرازی یافت ✲ روز شنبه نهم ماه مذکور مطابق نوزدهم شهر رجب سنه هزار و سے
و دو هجری در ظاهر اجمیر بر کنار تال آناساگر نزول سعادت اتفاق افتاد شاهزاده داور بخش بمنصب هشت هزاری و سه هزار
سوار سرفراز گردیده دو لک روپیه خزانه بجهت مدد خرچ لشکر همراهی او مقرر گشت و یک لک روپیه مساعدة بخان اعظم
حکم فرمودم الهیار پسر افتخار بیگ که در خدمت فرزند اقبال مند شاه پرویز می باشد حسب الالتماس آن فرزند بعنایت علم
سرفراز گردید تاتار خان بحراست قلعه گوالیار دستوری یافت راجه گجسنگه بمنصب پنج هزار و چهار هزار سوار سربلند گشت ✲

دریولا از آگره خبر رسید که حضرت مریم الزمانی بقضاے ایزد سبحانه بخلوت سراے جاودانی شتافتند امید که الله تعالی ایشان را غریق بحر رحمت خویش گرداناد و جگت سنگه پسر رانا کرن از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سے و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش فرستاده بود بنظر درآمد باقر خان بفوجداری سرکار اوده و سادات خان بفوجداری میان دوآب مقرر گردیدند میر مشرف بخدمت دیوانی بیوتات سرفراز شد * دوازدهم تیر ماه الهی عرض داشت متصدیان صوبه گجرات نوید بخش فتح و فیروزی گردید تفصیل این اجمال آنکه صوبه گجرات را که جاے یکے از سلاطین والا شکوه است در جلدوی فتح رانا به بیدولت عنایت فرموده بودم چنانچه در سوانح گذشته مشروحًا ثبت افتاد و سندر برهمن بوکالت او حکومت و حراست آن ملک می نمود در هنگامیکه این اراده فاسد در خاطر حق ناشناس او رسید آن سگ هندو را که پیوسته محرک سلسله نفاق و عناد و مرتب اسباب فتنه و فساد بود با همت خان و شرزه خان و سرفراز خان و بسیارے از بندهاے بادشاهی که جاگیردار آن صوبه بودند بحضور خود طلب نموده کهتر برادر او را بجاے او مقرر داشت بعد از آن که سندر بقتل رسید و بے دولت هزیمت یافته عنان ادبار بصوب ماندو تافته ملک گجرات را به تیول لعنت الله مقرر نموده کهتر مذکور را به آصف خان دیوان آنصوبه و خزانه و تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن شده و پردله که بده لک روپیه برآمده و انهار الجبیعه پیشکش من ترتیب داده بود طلب نمود صفیخان برادر جعفر بیگ است که در خدمت پدر من بخطاب آصفخانی اختصاص داشت یک صبیه برادر نورجهان بیگم که به یمین تربیت من بخطاب آصفخانی سرفراز است در خانه اوست و صبیه دیگر از و بیسال کلان تر بخانه بیدولت است و هر دو از یک والده اند به این نسبت بیدولت از و توقع همراهی و موافقت داشت لیکن چون در ازل قلم تقدیر بسعادت مندی او جاری شده بود و مقرر گشته که بدولت و امارت برسد حق سبحانه تعالی او را موافق گردانید. و مصدر خدمات نمایان شده چنانچه نوشته می آید بالجمله لعنت الله بیوفا و فادار نام خواجه سرای خود را بحکومت آن ملک فرستاده او با معدودی سے بے سر و پا باحمدآباد درآمده شهر گجرات را متصرف گشت چون صفی خان اراده دولتخواهی پیش نهاد خاطر اخلاص مآثر داشت در نگاهداشتن نوکر و فراهم آوردن جمعیت و صید و لها همت گماشت روزی چند پیشتر از کهتر از شهر برآمده در کنار تال کانکریه منزل گزید و از انجا به محمودآباد شتافت و بظاهر چنان نمود که نزد بیدولت میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و نانو خان افغان و دیگر بندهاے جان سپار و فدویان ثابت قدم با اخلاص که در محال جاگیر خود توقف داشتند مراسلات و مراعات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتظار فرصت نشست صالح نام ملازم بے دولت که فوجدار سرکار پیلاد بود و جمعیت نیک همراه داشت از فحواے کار دریافت که

صفیخان

صفی خان را اندیشه دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کمتر هم این معنی را دریافته بود لیکن چون صفی خان جمعی را دلاسا نموده شرائط حزم و
احتیاط مرعی و مسلوک می داشت نتوانستند دست و پا زده و صلاح از توهم آنکه مبادا صفی خان ترک محابا و مدارا نموده دست
بخزانه و راز ساز و پیش بینی بکار برده باخزانه پیشتر شتافت قریب ده لک روپیه باند و به بی دولت رسانید و کمتر نیز بر دوله
مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفی خان قابو دانسته از محمود آباد بپرگنه کریج که
از راه متعارف بر سمت چپ واقع است و نانو خان در انجا بود نقل مکان نموده با ناهر خان و دیگر دولت خواهان بمکاتبت
و پیغام قرار داد که هر کدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند سوار شده هنگام طلوع نیر اعظم که صبح اقبال اهل سعادت است
و شام ادبار ارباب شقاوت از دروازه که بر سمت آنها است بشهر درآیند و نفسا خود را در پرگنه مذکور گذاشته خود با نانو خان
وقت سحر بسواد شهر رسیده در باغ شعبان لحظه توقف می نماید تا خوب روشن شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد و بعد از
جهان افروزی صبح سعادت چون در دولت را گشاده یافت با آنکه اثری از ناهر خان و دیگر دولت خواهان ظاهر نه نمود به توهم آنکه
مبادا مخالفان آگاهی یافته درهای قلعه را هم مستحکم سازند توکل بتائید ایزد نصرت بخش نموده از دروازه سارنگ پور بشهر
در آمده و مقارن این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه آمده داخل شهر شد خواجه سرای لعنت الله از نیرنگی اقبال
بیزوال وقوف یافته بخانه شیخ حیدر نبیره میان وجیه الدین پناه برد بندهای شایسته خدمت شادیانه فتح و نصرت بلندآوازه
ساخته باستحکام برج و باره پرداختند و چندی را بر سر خانه محمد تقی دیوان بی دولت و حسن بیگ بخشی او فرستاده آنها را
بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده صفی خان را آگاه ساخت که خواجه سرای لعنت الله در خانه من است او را هم دست
بگردن بسته آوردند و جمیع ملازمان و منتسبان بی دولت را محبوس و مقید ساخته خاطر از ضبط و نسق شهر پرداختند و تخت
مرصع با دو لک روپیه نقد و اسباب و اشیا کیکه از بی دولت و مردم او در شهر ماند بتصرف دولت خواهان درآمد چون این
خبر به بی دولت رسید لعنت الله را با همت خان و شرزه خان و سرفراز خان و قابل بیگ و رستم بهادر و صالح بدخشی
و دیگر عاصیان متعاقب چه از بندهای بادشاهی و چه از مردم خود قریب پنج و شش هزار سوار موجود بر سر احمد آباد تعین
نمود صفی خان و ناهر خان از آگاهی این پای همت افشرده بدلاسا سپاهی و فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد
و جنس هر چه بدست آمده بود حتی تخت را شکسته بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمودند راجه کلیان زمیندار اندر و پسر
لال گوپی و سایر زمینداران اطراف را بشهر طلبیده جمعیت نیک فراهم آوردند لعنت الله بیگ متقید نشده [illegible] هشت

روز خود را از مانده به روده رسانید دولتخواهان برهنمونی همت و بدرقهٔ توفیق از شهر برآمده در کنار تال کانکریه معسکر اقبال
آراستند لعنت الله را بخاطر میرسد که شاید از تیز جلوی سررشتهٔ انتظام دولتخواهان از هم تواند گسیخت چون از برآمدن بندهای
خدمتگذار آگاهی یافت در برودره عنان ادبار بار کشیده تا رسیدن کمک توقف گزید بعد از آن که عاصیان بد سرانجام بآن
سر فتنهٔ ایام ملحق گشتند قدم ضلالت و گمراهی پیش نهاد و بندهای دولتخواه از کانکریه کوچ کرده در ظاهر موضع تیوه
نزدیک بمرزا قطب عالم فرود آمدند لعنت الله سه روزه راه را بدو روز پیموده از برودره به محمود آباد پیوست چون سید
دلیرخان نسائی شیرزه خان را از برودره گرفته بشهر آورده بود و نسائی سرفراز خان نیز در شهر بود صفی خان بهر دو مخفی کس فرستاده
پیغام داد که اگر برهنمونی سعادت داغ عصیان از لوحهٔ پیشانی عبودیت خود زدوده خود را در سلک سایر بندهای دولتخواه
منتظم سازید عاقبت شما در دنیا و در عقبی مقرون بصلاح و سداد خواهد بود و الا عیال و اطفال شما را متعرض ساخته انواع
خواری سیاست خواهم کرد لعنت الله ازین معنی آگاهی یافته سرفراز خان را به بهانه از خانه طلب داشته مقید گردانید و
چون شیرزه خان و همتخان و صالح بدخشی باهم اتفاق داشتند و یکجا فرود می آمدند شیرزه خان را نتوانست بدست آورد بالجمله
بیست و یکم ماه شعبان سنه ۱۰۳۲ لعنت الله از جائیکه بود سوار شده عساکر نکبت مآثر را ترتیب داده دولتخواهان نیز افواج
اقبال آراستند و مستعد جدال و قتال گردیدند لعنت الله را بخاطر میرسد که از در آمدن من پای همت آنها از جا خواهد رفت
و کار بجنگ نارسیده پریشان و متفرق خواهند گشت چون ثبات قدم دولتخواهان را مشاهده کرد تاب نیاورده بجانب
دست چپ عنان ادبار تافت و بظاهر چنان نمود که درین میدان داروی تفنگ زیر خاک پنهان ساخته اند مردم ما ضایع خواهند
شد بهتر آنست که در عرصه سرکنج رفته جنگ اندازیم و این اندیشهٔ فاسد و تدبیرات باطل از تائیدات اقبال بود چه از انحراف عنان او
آوازهٔ هزیمت بر زبانها افتاد و بهادران عرصهٔ فیروزی گرم و گیرا از پهلو در آمدند و آن بی سعادت بسرکنج نتوانست رسید
و در موضع بازیچه دائره کرد و دولتخواهان در ده مالوده که قریب سه کروه فاصله بود معسکر اقبال آراستند صباح روز دیگر
افواج ترتیب داده بآئین پسندیده متوجه کارزار گشتند و ترتیب افواج برین نمط قرار یافت در هراول ناهر خان و راجه کلیان و میداس
اندور و دیگر بهادران جلادت آثار کار طلب گردیدند و در جرنغار سید دلیرخان و سید و جمعی از بندهای اخلاص شعار
مقرر شدند و در برنغار نانو خان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر فدائیان جان نثار قرار گرفتند و در قول صفی خان و کفایت
خان بخشی و بعضی از بندهای شایسته خدمت پای همت افشردند از اتفاقات حسنه جائی که لعنت الله فرود آمده بود زمین

پست و بلند بود زقوم زار انبوه و کوچهای تنگ داشت بنابرین سلسلهٔ افواج او انتظام شایسته نیافت اکثر مردم کاری خود را همراه رستم بهادر پیش کرده بود و همت خان و صالح بیگ نیز از پیش قدمان ضلالت بودند سپاه نکبت آثار او را نخست جنگ با ناهرخان و همت خان اتفاق افتاد و چپقلش نمایان شد قضارا همت خان بزخم تفنگ برخاک هلاک افتاد و صالح بیگ را با تاتوخان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر بندها مبازرت دست داد و در عین زد و خورد فیل سید غلام محمد رسیده او را از اسپ جدا ساخت و بزخمهای کاری برخاک افتاد و قریب صد کس او جان نثار گردیدند درین وقت فیلی که در پیش فوج عاصیان بود از آواز بان و صاعقهٔ تفنگ رو گردان شده بکوچهٔ تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت در آمده بسیاری از مقهوران را پامال نیستی ساخت و از برگشتن فیل سر رشتهٔ انتظام مخالفان از هم گسیخت درین اثنا سید دلیرخان از دست راست در آمده کارزار کرد و لعنت الله از کشته شدن همت خان و صالح آگاهی نداشت بقصد کمک آنها جلو تیز گرفته بارگی ادبار برانگیخت چون بهادران فوج هراول ترددات کرده اکثر زخمی شده بودند از رسیدن لعنت الله تاب نیاورده انحراف عنان نمودند و نزدیک بود که چشم زخم عظیمی رسد درین حال تائید ایزدی بجلوه در آمد و صفی خان از قول بکمک فوج هراول شتافت مقارن این خبر کشته شدن همت خان و صالح به لعنت الله رسید و از نمایان شدن فوج قول و آمدن صفی خان پای همت افشرده او از جای رفته آوارهٔ دشت هزیمت و ناکامی شد سید دلیرخان تا یک کروه تعاقب نموده بسیاری از هزیمتیان را علف تیغ انتقام ساخت قابل بیگ حرام نمک با جمعی از مقهوران بدفرجام اسیر سر پنجهٔ مکافات گردید چون لعنت الله از سرفرازخان جمعیت خاطر نداشت در روز جنگ او را مسلسل بر فیل نشانده و یکی از غلامان خود را موکل ساخته بود که اگر شکست افتد او را بقتل رساند و همچنین بهادر پسر سلطان احمد را نیز پا بزنجیر بر یکی از فیلان سوار کرده اجازت قتل داده بود در وقت گریختن موکل پسر سلطان احمد او را بجمدهر می‌کشد و سرفرازخان خود را از بالای فیل بزیر می‌اندازد و موکل او دران سراسیمگی از روی اضطراب زخمی بادی زده اما کارگر نمی‌افتد صفی خان او را به کارزار دریافته بخدمت می‌فرستد و لعنت الله تا برودهٔ عنان ادبار باز نکشید و چون نسای شیرزه خان در قید دولت خواهان بود ناچار آمده صفی خان را دید با جمله لعنت الله از برودہ به بهروچ شتافت فرزندان همت خان در قلعهٔ مذکور بودند اگرچه او را در قلعه راه ندادند اما پنج هزار محمودی برسم اقامت فرستادند و او سه روز در بیرون قلعهٔ بهروچ بحال تباه گذرانیده روز چهارم از راه دریا به بندر سورت رخت ادبار کشید و قریب دو ماه در بندر مذکور بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت چون سورت در جاگیر بیدولت بود قریب چهار لک محمودی از متصدیان او گرفته آنچه بظلم و بیداد از هر جهت بدست آمد

متصرف شد و بازبخت برگشته ہاے ستاره سوخته فراہم آورده در برہان پور خود را به بید ولت رسانید القصه چون از صفی خان و دیگر بندهاے حق شناس که در صوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته بظهور پیوست ہرکدام بانواع نوازش و مراحم سربلندی یافت ✚ صفی خان ہفت صدی ذات وسے صد سوار منصب داشت سه ہزاری و دو ہزار سوار ساخته بخطاب سیف خان جہانگیر شاہی و علم و نقاره سرفرازے بخشیدم ناہرخان ہزاری و دویست سوار داشت بمنصب سه ہزاری و دو ہزار سوار عز امتیاز یافته بخطاب شیرخان و عنایت اسپ و فیل و شمشیر مرصع فرق عزت برافراخت واو نبیره نرسنگدیو برادر پورن مل پوربیه است که حاکم رائیسین و چندیری بود چون شیرخان افغان قلعه رائیسین را محاصره نمود مشهور است که او را قول داده بقتل رسانید واہل حرم او باصطلاح ہنود جوہر کرده خود را در آتش غیرت و ناموس سوختند تا بدست نامحرم بدامن عصمت آنها نرسد فرزندان و اقوام او ہرکدام بطرفی افتادند پدر ناہرخان که خان جہان نام داشت نزد محمد خان فاروقی حاکم اسیر و برہان پور رفته مسلمان شد و چون محمد خان و دیعت حیات سپرد حسن پسر او در صغر سن بجاے پدر نشست راجه علیخان برادر محمد خان آن خرد سال را در قید کرده خود متقلد امور حکومت گشت بعد از چندگاه براجه علی خان خبر رسید که خان جہان و جمعے از نوکران محمد خان اتفاق نموده اند و قرار داده که قصد تو کنند و حسن خان را از قلعه برآورده بحکومت پردازند راجه علی خان پیش دستی نموده حیات خان حبشی را با بسیاری از ابطال رجال بر سر خانه خان جہان فرستاد که یا او را زنده بدست آرند یا بقتل رسانند مشارالیه بر ناموس خود قدم غیرت افشرده بجنگ استاد و چون کار بر او تنگ شد جوہر کرده از حیات مستعار در گذشت دران وقت ناہرخان بغایت خرد سال بود حیات خان حبشی از راجه علی خان التماس نموده او را بفرزندی برداشت و مسلمان ساخت بعد از فوت او راجه علی خان در مقام تربیت ناہرخان درآمده رعایت احوال او بواجبے سے نمودند چون پدر بزرگوارم انار الله برہانه قلعه اسیر را فتح کردند مشارالیه بخدمت آنحضرت پیوست آثار رشد از ناصیه احوال او دریافتند بمنصب لائق سرفراز فرمودند و پرگنه محمد پور را از صوبه مالوه بجاگیر او عنایت نمودند در خدمت من بیشتر از بیشتر ترقی کرد الحال که توفیق حق گذاری نصیب او شد نتیجه آن چنانچه لائق بود دریافت ✚ سید دلیرخان از سادات بارہه است سابق نامش سید عبدالوہاب بود منصب ہزاری و ہشت صد سوار داشت بدو ہزاری و ہزار و دویست سوار و علم سرفراز گشت باره بزبان ہندی دوازده را گویند چون در میان دوآب دوازده دیه نزدیک ہم واقع است که وطن این سادات است بنا برین بسادات بارہه اشتهار یافته اند بعضے مردم در صحت نسب اینها سخن ہا دارند لیکن شجاعت ایشان برہانی است قاطع بر سیادت چنانچه درین دولت ہیچ معرکه نبوده که اینها خود را نمایان نساخته

باشند و چندے بکار نیامده باشند مرزا عزیز کوکه همیشه می گفت که سادات بارهه بلاگردان این دولت اند الحق چنین است تاتارخان
افغان هشت صدی ذات و سوار منصب داشت هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار حکم شد همچنین دیگر بندهاے دولتخواه
در خور خدمت و جانفشانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند کام دل برگرفتند درینولا اصالت خان پسر خان جهان را کمک فرزند
دادور بخش بصوبه گجرات تعیین فرمودیم و نورالدین قلی را بصوبه مذکور فرستادیم که شرزه خان و سرفراز خان و دیگر اعیان لشکر عادل که
اسیر سر پنجه مکافات شده اند محبوس و مسلسل بدرگاه بیارد ؛ و درین تاریخ بعرض رسید که منوچهر پسر شاه نواز خان به رهنمونی سعادت از بیدولت جدا شده
بخدمت فرزند اقبالمند شاه پرویز پیوست اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازے یافت چون قراولان
خبر آوردند که درین نزدیکی شیرے نمایان شده خاطر را به شکار آن رغبت شد بعد از درآمدن به بیشه سه شیر دلیر نمایان گردیدند هر چهار را
شکار کرده بدولتخانه مراجعت نمودم همچنان طبیعت بشکار شیر مائل است که تا شکار آن میسر باشد به شکار دیگر دستوری
نمی دهد سلطان مسعود پسر سلطان محمود انار الله برهانه نیز بشکار شیر رغبت مفرط داشته و از شیر کشتن او آثار غریبه در تواریخ مذکور و
مسطور است خصوص در تاریخ بیهقی که مصنف او آنچه براے العین مشاهده نموده بطریق روزنامچه ثبت نموده از جمله آن می نویسد
که روزے در حدود هندوستان بشکار شیر رفت و فیل سوار بود شیرے سخت بزرگ از بیشه برآمد و رو بفیل نهاد خشتے بینداخت
و بر سینه شیر زد شیر از درد و خشم خیز زده بقفاے فیل برآمده امیر بزانو استاده چنان شمشیرے زد که هر دو دست شیر قلم کرد
و شیر باز پس افتاده جان داد مرا هم در ایام شاهزادگی چنین اتفاق افتاده بود که در حدود پنجاب به شکار شیر رفتم شیرے قوی
جثه از بیشه برآمده نمایان شد از بالاے فیل بندوقی بران زدم شیر از شدت غضب از جا برخاسته بقفاے فیل برآمد فرصت
مقتضی آن نشد که بندوق را گذاشته شمشیر را کار فرمایم سر بندوق را گردانیده بزانو درآمدم و بدو دست سر بندوق را چنان بر سر و روے او زدم که از
آسیب آن بر زمین افتاده جان داد و از غرائب آنکه در کوه کول من روزی بشکار گرگ رفته بودم بر فیل سوار بودم گرگے از پیش برآمد تیرے نزدیک
بنا گوش زدم که قریب به یک وجب فرو نشست و همان تیر افتاده جان داد و بسیار بوده که پیش من جوانان سخت کمان بیست تیر و سے تیر زده
اند و نمرده چون از خود نوشتن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وقائع کوتاه می دارم در بیست و نهم ماه مذکور علم و نقاره و جگت سنگهه
پسر راناکرن عنایت شد درینولا بعرض رسید که سلطان حسین زمیندار پگلی ودیعت حیات سپرده منصب و جاگیر او را به شادمان پسر
کلان او لطف نمودم هفتم ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز از لشکر ظفر اثر رسیده بنوید فتح سامعه
افروز اولیاے دولت ابدی اتصال گردید عرض داشت آن فرزند مشتمل بر کیفیت جنگ و ترددات بهادران با نام و ننگ

گذرانید شکر این موہبت که از عنایات الٰہی بود بتقدیم رسید و شرح آن مجمل آنکه چون عساکر منصور در موکب شاہزاده والاقدر از گریوه چاند اعبور نموده بولایت مالوه درآمد بے دولت با بست ہزار سوار و سے صد فیل جنگی و توپ خانه عظیم از ماندو بعزم رزم درآمد و جمعے از ترکیان دکن را با جادو راے و اودی رام و آتش خان و دیگر مقہوران سیاه بخت پیش از خود گسیل نمود که باردوی ظفر قرین بقزاقی بر آیند مہابت خان ترتیب بترک شایسته نموده شاہزاده والاقدر را در قول جاے داده خود بہمه فوج وا رسیده در سوار شدن و فرود آمدن شرائط حزم و احتیاط بکار برد ترکیان از دور خود را نمودار می گردانند و قدم جرأت و جلادت پیش نمی نہادند روزی نوبت چنداولی منصور خان فرنگی بود در وقت فرود آمدن اردوے مہابت خان بجہت احتیاط بیرون لشکر فوج بسته ایستادند تا مردم بفراغ خاطر دائره کنند چون منصور خان در اثناے راه پیاله خورده سرمست باده غرور به منزل می رسد بحسب اتفاق فوجی از دور نمودار می شود و خیال شراب او را برین می دارد که بایدتاخت بے آنکه برادران و مردم خود را خبر کند سوار شده می تازد و دو سه ترکی را پیش انداخته تا جاے که جادو راے و اودی رام با دو سه ہزار سوار صف بسته ایستاده اند زده زده می برد چنانچه ضابطه اینہاست از اطراف ہجوم آورده او را در میان می گیرند تا رمقی داشته دست و پا زده در راه اخلاص جان سپاری می گردد درین ایام مہابت خان پیوسته برسل و رسائل صید دلہاے رمیده جمعی که از روے احتیاط و اضطرار ہمراه بیدولت بودند می نمود چون مردم آیت یاس از صفحه احوال او می خواندند از ان جانب نیز نوشتہا فرستاده قول خواسته بودند بعد از ان که بے دولت از قلعه ماندو برآمد نخستین جماعتی ترکیان را پیش فرستاد و از پس آنہا رستم خان و تقی و برقنداز خان را با گروه توپچیان روانه ساخت انگاه داراب خان و بہیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کاری خود را روانه گردانید و چون بخود قرار جنگ صف نمی توانست داد ہمیشه نظر بر قفا داشت فیلان مست جنگی را با اراب ہاے توپ خانه از آب نربده گذرانیده جریده از پے داراب و بہیم خود ہم روے ادبار بعرصه کارزار نہاده روزی که حوالے کالیاده معسکر اقبال گردید بیدولت تمام لشکر نکبت اثر خود را به تقابل فوج منصور فرستاده خود با خان خانان و معدودے پس گروه عقب ایستاده برق انداز خان که از مہابت خان قول گرفته و دین بود و وقتی که لشکرہا در برابر ہم صف کشیده اند قابو یافته با جماعتی برق انداز تاخته و بلشکر منصور رسانیده جہانگیر بادشاه سلامت گفته می آید با مہابت خان رسید مشار الیه بملازمت فرزند اقبالمند پرویز برده بمراحم بادشاہی مستمال و امیدوار گردانید و سابق بہاء الدین نام داشت و نوکر زین خان بود بعد از فوت او در سلک توپچیان رومی منتظم گردید چون خدمت خود را گرم و چسپان می کرد جمعی با خود ہمراه داشت لائق تربیت دانسته بخطاب برقنداز خانی سرفراز ساختم در وقتی که بیدولت را بدکن می فرستادم مشار الیه را میر آتش لشکر ساخته ہمراه او تعین

ساختم اگرچه در ابتدای داغ لعنت بر ناصیه عبودیت نهاد لیکن عاقبت بخیر ظاهر شد و بوقت آمد همان روز رستم کر از نوکران عمده او
بود و اعتماد تمام بر و داشت چون یافت که دولت از و برگشته است از مهابت خان قول گرفته برهنمونی سعادت و بدرقه توفیق
با محمد مراد بخشی و دیگر منصبداران که همراه او بودند از لشکر نکبت اثر او بیرون تاخته بموکب اقبال شاهزاده والاقدر پیوست
بیدولت را از شنیدن این اخبار دست و دل از کار رفت و بر تمام نوکران خود چه جای بنده‌های بادشاهی که همراه او بودند
بی اعتقاد و بی اعتماد شده از غایت توهم شبا شب کس فرستاده مردم پیش را نزد خود طلبیده فرار بر قرار اختیار نموده سراسیمه از آب
نربده عبور کرد درین وقت باز چندی از ملازمان او تفاوت یافته جدا شدند و بخدمت فرزند سعادتمند پیوسته درخور حالت خویش
نوازش یافتند و همدرین روز که از آب نربده می گذشت نوشته بدست مردم او افتاد که مهابت خان در جواب کتابت زاهد خان
نوشته بعواطف و مراحم بادشاهی مستمال و امیدوار گردانیده در آمدن ترغیب و تحریص بسیار نموده بود آن را بجنس نزد بیدولت
بردند او از زاهد خان بدگمان و بی اعتماد شده او را به سه پسر محبوس گردانید زاهد خان پسر شجاعت خان است که از امراو
بنده‌های معتمد پدر بزرگوارم بود و من این بی سعادت را نظر بر حقوق خدمت و نسبت خانه زادگی تربیت فرموده بخطاب خانی
و منصب هزار و پانصدی سرفراز ساخته همراه بیدولت بخدمت فتح دکن رخصت فرمودم و درینولا که امرای آن صوبه را بجهت
مصلحت قندهار طلب فرمودم با آنکه فرمان از روی تاکید خصوص باو صادر شد این بی سعادت بدرگاه نیامده خود را از
فدویان و هواخواهان بیدولت ظاهر ساخت و بعد از آنکه از حویلی دهلی شکست خورده برگشت با آنکه عیال مندی نداشت توفیق نیافت
که خود را بملازمت رساند و غبار خجالت و داغ عصیان از لوح پیشانی پاک ساخته عذر تقصیر گذشته درخواهد تا آنکه منتقم حقیقی
او را باین روز مبتلا ساخت و مبلغ یک لک و سی هزار روپیه نقد از اموال او بیدولت متصرف گشت۔

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات		که واجب شد طبیعت را مکافات	

بالجمله بیدولت بسرعت از آب نربده گذشته تمام کشتیها را بآنطرف کشید و گذرها را باعتقاد خود استحکام داده بیرم بیگ
بخشی خود را با فوجی از مردم معتمد خود و جمعی از ترکیان دکن درکنار آب گذاشته ارابه‌های توپخانه در برابر نهاده خود
بجانب قلعه اسیر و برهانپور عنان او با معطوف داشته درین وقت ملازم او قاصدی که خانخانان نزد مهابت خان فرستاده
بود گرفته پیش بیدولت برد و در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود۔

صد کس بنظر نگاه میدارندم		ورنه بپریدمی ز بی آرامی	

بیدولت او را با اولاد از خانه طلبداشته نوشته را با و نمود اگرچه عذر با گفت لیکن جوابی که مسموع افتد نتوانست سامان نمود القصه او را با داراب و دیگر فرزندان متصل منزل خود نظربند نگاه داشت و آنچه خود فال زده بود که صدکس بنظر نگاه می دارند پیش او آمد درینولا ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبال مند را که عرض داشت فتح آورده بود بخطاب خوش خبرخانی سرفراز ساخته خلعت و فیل عنایت شد و فرمان مرحمت عنوان بشاهزاده و مهابت خان مصحوب خواص خان فرستاده پهونچی گران بها بجهت فرزند اقبال مند و شمشیر مرصع به مهابت خان عنایت شد * چون از مهابت خان خدمات شائسته بظهور پیوسته بود بمنصب هفت هزاری ذات و سوار سرفرازی بخشیدم سید صلابت خان از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت مورد عنایات خاص گردید مشارالیه از تعینات صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده بماندو رفت او فرزندان خود را در حدود و متعلقه غیر تصبیات ایزدی سپرده از راه نامتعارف خود را بملازمت رسانید میرزا حسن پسر میرزا رستم صفوی بخدمت فوجداری سرکار بهرائچ دستوری یافته بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت لعل بیگ داروغه دفترخانه را نزد فرزند اقبال مند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با نادری به آن فرزند و دستار بمهابت خان مصحوب او عنایت شد خواص خان که سابق نزد آن فرزند رفته آمده بود ملازمت نمود مشتمل بر اخبار خوش آمد خانه زاد خان پسر مهابت خان را بمنصب پنج هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم درینولا روزی بشکار نیله گاو خوش وقت شدم در اثنای شکار ماری بنظر درآمد که طولش دو نیم درعه و حبشه او مقدار سه دست بود و نصف خرگوشی را فرو برده و نصف دیگر را در فرو بردن بود چون قراولان برداشته نزدیک آوردند خرگوش از دهانش افتاد فرمودم که باز بدهانش درآوردند هرچند زور کردند نیارستند درآورد چنانچه از زور بسیار کنج دهانش پاره شد بعد ازان فرمودم که شکمش را چاک کردند اتفاقاً خرگوش دیگر درست از شکمش برآمد این قسم ماررا در هندوستان چیتل می گویند و بمرتبه کلان می شود که کوته پاچه را درست فرو می برد ولیکن زهر و گزیدگی ندارد در روزے درهمین شکار یک ماده نیله گاو را به بندوق زدم از شکمش دو بچه رسیده برآمد چون شنیده شده بود که گوشت بره نیله گاو لذیذ و لطیف می باشد به باورچیان سرکار فرمودم که دو پیازه ترتیب داده آورده بے تکلف خالی از لذت و نزاکت نبود در پانزدهم شهریور ماه الٰهی رستم خان و محمد مراد و چندی دیگر از نوکران بیدولت که رهنمونی سعادت از وجدا شده خود را بملازمت فرزند اقبال مند شاه پرویز رسانیده بودند حسب الحکم بدرگاه آمده دولت آستان بوس دریافتند رستم خان را بمنصب پنج هزاری ذات و چهار هزار سوار و محمد مراد را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بلوا طف روز افزون

۱۰۳۴

امیر . . . واریعا تخصیص رستم خان بدخشی الاصل است نامش یوسف بیگ بود نسبت قرابت بمحمد قلی صفاهانی دارد که وکیل و مدار
علیه مرزا سلیمان بوده است اول در سلک بندهای درگاه انتظام داشت واکثر در صوبه ها بسر برده داخل منصبداران خرد بود
به تقریبی جاگیر او تغیر شده نزد بیدولت آمده ملازم گشت از شمشیر شکاری وقوف تمام دارد در پیش او هم ترددات کرده خصوص
در مهم رانا و بیدولت او را از سائر نوکران خود برگزیده و بمرتبهٔ امارت رسانیده بود چون من عنایات بسیار باو کردم حسب الالتماس
او خطاب خانی و علم و نقاره بمشار الیه مرحمت فرمودم و یک چند بوکالت او حکومت گجرات داشت و بدهم نکرده بود محمد مراد پسر مقصود
میر آب است که از قدیمان و بابریان مرزا سلیمان و مرزا شاهرخ بود درین تاریخ سید بهوه از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود
نور الدین قلی چیل و یک نفر از مخذولان بی عاقبت را که در احمد آباد گرفتار شده بودند مقید و مسلسل بدرگاه آورده شیرزه خان
و قابل بیگ را که سرکرده ارباب فساد بودند در پای فیل مست انداخته بپاداش رسانیدم بستم ماه مذکور مطابق هیژدهم
شهر ذیقعده فرزند شهریار را از نواسه اعتماد الدوله حق سبحانه صبیه کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت فرخنده و همایون
باد بیست دوم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه و پنجم از عمر این نیازمند به مبارکی و فرخندگی آغاز شد بدستور
هر سال خود را بطلا و اجناس وزن فرموده و وجه مستحقان مقرر فرمودم از انجمله بشیخ احمد سهرندی دو هزار روپیه عنایت شد
غره مهر ماه الهی میر جمله بمنصب سه هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشت مقیم بخشی گجرات بخطاب کفایت خانی سربلندی
یافت چون بی گناهی سرفراز خان خاطر نشین گردید او را از بند بر آورده مرتبه کورنش دادم حسب الالتماس فرزند شهریار به
منزل او رفته شد جشن عالی آراسته پیشکشهای لائق کشیده و باکثری از بندها سر و پا داده در نیولاعرض داشت فرزند
اقبالمند شاه پرویز رسید که بیدولت از آب برهانپور گذشته سرگشته بادیه ضلالت گشته تفصیل این اجمال آنکه چون از
آب نربده عبور نمود تمام کشتیها را بآنطرف برده کنار دریا و گذرها را به توپ و تفنگ استحکام داد بیرم بیگ را با بسیاری از
بخت برگشته های ستاره سوخته بر کنار آب گذاشته بجانب اسیر و برهانپور رخصت او بار کشید و خانخانان و داراب را نظربند
با خود همراه برد اکنون مجمل حقیقت قلعه اسیر بجهت شادابی سخن ناگزیر است * قلعه مذکور در ارتفاع و استحکام و متانت از
غایت اشتهار محتاج تعریف و توصیف نیست پیش از رفتن بیدولت بدکن حواله خواجه نصر الله ولد خواجه فتح الله بود که از غلامان
و خانه زادان قدیم الخدمت است ثانی الحال به التماس بیدولت حواله میر حسام الدین پسر میر جمال الدین حسین شد چون دختر
تغائی نور جهان بیگم در خانه اوست وقتیکه بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده بجانب مالوه و ماندو عطف عنان نمود

نورجہان بیگم بمیرزکور نشانہا فرستادہ تاکید فرمودند کہ زنہار الف زنہار بیدولت و مردم اورا پیرامون قلعہ نگذارند برج
و بارہ را استحکام دادہ اداے حقوق لازم شناسدہ توسے نکند کہ داغ لعنت وکفران نعمت برناصیہ سیادت و عزت او نشیند
الحق خوب استحکام دادہ وسامان قلعہ مذکور نہ بمرتبہ ایست کہ مرغ اندیشہ بیدولت بر حواشی آن تواند پروانہ کرد و تسخیر آن بزودی
ممکن ومیسر باشد بالجملہ چون بیدولت شریفا نام ملازم خود را نزد مشار الیہ فرستادہ بہ ترتیب مقدمات بیم و امید از راہ بردہ
مقرر نمود کہ چون بگرفتن نشان وخلعت فرستادہ بودہ است از قلعہ بزیر آید دیگر او را بالاے قلعہ نگذارد آن بے سعادت بمجرد
رسیدن شریفا حقوق تربیت و رعایت را بر طاق نسیان نہادہ بیمضائقہ و مبالغہ قلعہ را بشریفا سپردہ خود با فرزندان بر آمدہ
نزد بیدولت رفت بیدولت اورا بمنصب چہار ہزاری ذات وعلم ونقارہ وخطاب مرتضے خانی بدنام ازل و ابد مطعون دین
و دنیا ساخت القصہ چون آن بخت برگشتہ بپایہ قلع اسیر رسیدہ خان خانان و داراب وسایر اولاد بد نہاد او را با خود بالاے قلعہ برد
و سہ چہار روز در انجا بسر بردہ از آذوقہ وسایر مصالح قلعداری خاطر وا پرداخت قلعہ را بگوپال داس نام راجپوت کہ سابق
نوکر سر بلند راے بودہ و در ہنگام رفتن دکن ملازم او شدہ بود سپردہ عورات و اسباب زیادتی را کہ با خود گردانیدن متعذر
بود در انجا گذاشت وبہ سہ منکوحہ خود را با اطفال وکنیز چند ضروری ہمراہ گرفت اول قصدش این بود کہ خان خانان و داراب را در
بالاے قلعہ محبوس دارد آخر راے او برگشت و با خود فرود آوردہ بہ برہان پور شتافت ہ درینولا لعنت اللہ گمراہ با جہان جہان
ادبار ونحوست از سورت آمدہ باو پیوست از غایت اضطرار سر بلند راے پسر راے بھوج ہاڈہ را کہ از بنڈہا و راجپوتان
مردانہ صاحب الوش است درمیان دادہ برسل و رسائل حرف صلح مذکور ساخت مہابت خان گفت کہ تا خان خانان نیاید
صلح صورت پذیر نیست ہمگی مقصدش آنکہ باین وسیلہ آن سرگروہ محتال را کہ سر حلقۂ ارباب فساد وعناد است از وجدا سازد
بیدولت ناچار او را از قید بر آوردہ بسوگند مصحف اطمینان خاطر خود نمودہ بجہت دلجوئی و استحکام عہد و سوگند بدرون محل بردہ محرم
ساخت وزن وفرزند خود را پیش او آوردہ انواع واقسام الحاح وزاری بکار برد خلاصہ مقصودش آنکہ وقت ما تنگ شدہ و کار
بدشواری کشیدہ خود را بشما سپردم حفظ عزت وناموس ما بر شماست کاری باید کرد کہ زیادہ برین خواری وسرگردانی نکشیم خانخانان
بعزیمت صلح از بیدولت جدا شدہ متوجہ لشکر ظفر اثر گردید قرار یافت کہ مشار الیہ دران طرف آب بودہ براسلات ترتیب مقدمات
صلح نماید قضا را پیش از رسیدن خان خانان بکنار آب چندی از بہادران جلادت قرین وجوانان نصرت آئین سے شبے قابو یافتہ
از جاییکہ متہوران غافل بودند عبور نمودند از شنیدن این خبر ارکان تہمت تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ نتوانست پاے ضلالت

وجهالت برجا داشته بمدافعه و مقابله پرداخت تا بر خود بجنبد کس از آب بسیار گذشت و در همان شب مفسدان سیاه بخت مانند بنات النعش از هم پاشیده راه گریز سپردند خان خانان از نیرنگی اقبال بی زوال در ششدر حیرت افتاده نه روی رفتن نه رای آمدن ٭ درین وقت مکرر نوشته های فرزند اقبالمند مبنی بر تنبیه و رهنمونی سعادت مشتمل بر دلاسا و استمالت پی در پی رسید خان خانان از صفحه احوال بیدولت صورت یاس و نقش ادبار دریافته بتوسط مهابت خان بخدمت فرزند اقبالمند شتافت و بیدولت از رفتن خان خانان و عبور لشکر منصور از آب نربده و گریختن بیرم بیگ وقوف یافته دل پای داده با وجود طغیان آب و شدت باران بحال تباه از راه بهت گذشته بجانب دکن روانه شد درین هرج مرج اکثری از بندهای بادشاهی و ملازمان او کام ناکام جدائی اختیار نموده از همراهی او باز ماندند چون وطن جادو رای داد و رای رام و آتش خان در سر راه بود بجهت مصلحت خویش چند منزل رفاقت نمودند اما جادو رای بازدو روی او نیامد و بفاصله یک منزل از پی میرفت و اسبابیکه مردم درین اضطراب و هول جان می گذاشتند او خاوندی می کرد روزی که از آن طرف آب روان می شد ذو الفقار خان نام ترکمان را که از خدمتگاران نزدیک او بود بطلب سربلند خان افغان فرستاده پیغام گذارد که از نیک مردی و راستی عهدی تو دور می نماید که تا حال از آب نگذشته آبروی مردان و فاست مرا از بی وفائی هیچ کس چنان گران نمی آید که از تو مشار الیه در کنار آب سوار استاده بود که ذو الفقار خان رسیده تبلیغ رسالت می نماید سربلند خان جواب مشخص نداده در رفتن و بودن مترددد و متفکر بود درآن وقت از روی اعراض می گوید که جلوی اسپ مرا بگذار ذو الفقار شمشیر کشیده بر کمر او حواله میکند درینحال یکی از افغانان نیزه کوتاه دسته را که اهل هند برچه میگویند درمیان حائل میسازد ضرب تیغ بر چوب برچه خورده نوک شمشیر بر کمر سربلند خان گذاره نمیرسد و بعد از برهنه شدن شمشیر افغانان هجوم آورده ذو الفقار را پاره پاره میسازند پسر سلطان محمد حراکچی که خواص بیدولت بود و بنابر آشنائی و دوستی بی اجازت بیدولت همراه او آمده نیز بقتل می رسد بالجمله چون خبر آمدن او از برهانپور و رآمدن عساکر منصوره بشهر مذکور استماع افتاد خواص خان را بر جناح استعجال نزد فرزند اخلاص کیش فرستاده تاکید بیش از پیش فرمودم که زینهار بچهره کشائی این مرادات تسلی نه گشته همت بران مصروف دارد که یا او را زنده بدست آرد یا از قلمرو بادشاهی آواره سازد ٭ چون مذکور می شد که اگر ازین طرف کار بر او تنگ شده غالب ظن آنست که از راه الکه قطب الملک خود را بولایت اوڈیسه و بنگاله اندازد و بحساب سپاه گری نیز معقول می نمود بنابر حزم و احتیاط که از شرائط جهانداری است میرزا رستم را بصاحب صوبگی الهاباد اختصاص بخشیده رخصت آنصوب فرمودم که اگر بحسب اتفاق نقش چنین نشیند از مصالح آنکار باشد ٭ و رنیوا الافرزند خان جهان

از ملتان آمده دولت زمین بوس دریافت هزار مهر بصیغهٔ نذر و یک قطعه لعلی که یک لک روپیه قیمت داشت با یک عدد مروارید و دیگر اجناس برسم پیشکش گذرانید برستم خان فیل مرحمت نمودم نهم آبان ماه الٰهی خواص خان عرض داشت شاهزاده و مهابتخان را آورده معروض داشت که چون آن فرزند به برهانپور رسید با آنکه بسیاری از مردم بنا بر شدت باران و برآمدن او عقب مانده بودند بموجب حکم بے تامل و توقف از آب گذشته به تعاقب بیدولت علم اقبال برافراخت و بیدولت از شنیدن این خبر جانکاه سراسیمه طے مسافت می نمود و از شدت باران و افراط لای و گل و کوچ پے در پے چارپای باربردار از کار رفته بود از هر کس هر چه در راه می ماند باز پس نمی گردید و او با فرزندان و متعلقان نقد جان غنیمت شمرده با اجناس نمی پرداختند عساکر اقبال از گروه ہنگام گذشته تا پرگنهٔ رنکوٹ که از برهانپور تقریب چهل کروه مسافت است به تعاقب او شتافتند او باین حال تا قلعهٔ ماہور رفت و چون دانست که جادو رای و اودے رام و سائر کهنیان بیش ازین با و رفاقت نخواهند کرد پرده آزرم نگاه داشته آنها را رخصت نمود و فیلان گران بار با دیگر احمال و اثقال در قلعهٔ مذکور با اودے رام سپرده بجانب ولایت قطب الملک روانه شد چون برآمدن او از قلمرو پادشاهی بتحقیق پیوست فرزند سعادتمند بصوابدید مهابت خان و سائر دولتخواهان از پرگنهٔ مذکور عنان مراجعت معطوف داشته در غرهٔ آبان ماه الٰهی داخل برهانپور گشت راجه سارنگدیو با فرمان مرحمت عنوان نزد آن فرزند رخصت شد قاسم خان بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار سرفرازی یافت میر ک معین بخشی کابل را حسب الالتماس مهابت خان بخطاب خانی سرفرازی بخشیدم الف خان و قیام خان از صوبه پٹنه آمده ملازمت نموده بحراست قلعهٔ کانگڑه مقرر فرموده علم عنایت فرمودم غرهٔ آذر ماه الٰهی باقی خان از جوناگڑه آمده ملازمت نمود چون خاطر از مهم بیدولت و اپرداخت و گرمای هندوستان بمزاج من سازگار نبود دویم ماه مذکور موافق غرهٔ شهر صفر مقرون بخیر و ظفر از دار البرکت اجمیر بعزم سیر و شکار خطهٔ دلپذیر کشمیر نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد قبل ازین عمدة السلطنت آصف خان را بصاحب صوبگی بنگاله اختصاص بخشیده بدانصوب رخصت فرموده بودم چون خاطر بصحبت او الفت و موانست گرفته و او در قابلیت و استعداد و مزاجدانی از دیگر بندهها امتیاز تمام دارد بلکه در اقسام شائستگی بیهمتاست و جدائی او برمن گرانی می کرد لاچار فسخ آن عزیمت نموده بملازمت طلبیده بودم درین تاریخ بدرگاه رسیده سعادت آستان بوس دریافت جگت سنگه ولد راناکرن رخصت وطن شده بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز گشت راجه سارنگدیو عرض داشت فرزند سعادتمند شاه پرویز و مدار السلطنت مهابت خان آورده آستان بوس نموده مرقوم بود که خاطر از مهم بیدولت جمع شده و دنیاداران دکن کام و ناکام شرائط اطاعت

وفرمان برداری بتقدیم می رسانند آنحضرت قطع نگرانی خاطر از ین جانب فرموده بسیر وشکار خوش وقت باشند داز ممالک محروسه هرجا پسند افتد وبمزاج اشرف سازگار باشد تشریف برده به نشاط دل وکام بخشی روزگار مسعود بسر برند بستم ماه مذکور میرزا والی از بدخشان آمده ملازمت نمود حکیم مومنا بمنصب هزاری سرفراز گردید اصالت خان پسر خان جهان حسب الحکم از گجرات آمده دولت زمین بوس دریافت در ینولا عرض داشت عقیدت خان بخشی صوبه دکن مشتمل بر کشته شدن راجه گردهر رسید وشرح این سانحه آنکه یکے از برادران سید کبیر بارهه که ملازم فرزند اقبال مند شاه پرویز بود شمشیر خود را بجهت روشن ساختن وچرخ زدن به صیقلگری که متصل بخانه راجه گردهر دکان داشته می دهد روز دیگر که بطلب شمشیر می آید بر سر اجوره گفتگو می شود ونفران سید چند چوب به صیقلگر می زنند مردم راجه بحمایت او آن نفر را شلاق می زنند اتفاقاً دو سه جوانی از سادات بارهه دران حوالی منزل داشته اند از ین غوغا وقوف یافته وبکمک سید مذکور می رسند آتش فتنه در می گیرد ودرمیان سادات وراجپوتان جنگ می شود وکار به تیر وشمشیر می کشد سید کبیر آگاهی یافته باسی چهل سوار خود را بکمک می رساند ودرین وقت راجه گردهر باجمعی از راجپوتان واقوام خود چنانچه رسم هنود است برهنه نشسته طعام می خوردند از آمدن سید کبیر وشدت سادات وقوف یافته مردم خود را بدرون حویلی در آورده در را مضبوط می سازد وسادات دروازه حویلی را آتش زده خود را بدرون می اندازند وجنگ بجائی می رسد که راجه گردهر با بیست وشش نفر از ملازمان خود کشته می شود وچهل کس دیگر زخم بر میدارند وچهار کس از سادات نیز بقتل می رسند وبعد از کشته شدن راجه گردهر سید کبیر اسپان طویله او را گرفته بخانه خود مراجعت می نماید امرای راجپوت بر قتل راجه گردهر وقوف یافته فوج فوج از منازل خود سوار می شوند وتمام سادات بارهه بکمک سید کبیر شتافته درمیدان پیش ارک مجتمع می گردند وآتش فتنه وفساد وآشوب ترقی می کند ونزدیک بآن می رسد که شورش عظیم شود مهابت خان از ین آگهی یافته فی الفور سوار گشته خود را می رساند وسادات را بدرون ارک آورده راجپوتان را بروشی که مناسب وقت بود دلاسا نموده چندی از عمده ها را همراه گرفته بمنزل خانعالم که دران نزدیکی بوده می برد چنانچه باید دلاسا می نماید وتعهد وتکفل تدارک این می گردد چون این خبر بشاهزاده می رسد آن فرزند نیز بمنازل خانعالم رفته بزبانی که لائق حال بود تسلی می نماید وراجپوتان را به منزل می فرستد روز دیگر مهابت خان بخانه راجه گردهر رفته فرزندان او را پرسش ودلجوئی می کند واز روی تدبیر وسنجیدگی سید کبیر را بدست آورده مقید می سازد چون راجپوتان بغیر از کشتن او تسلی نمی شدند بعد از روزے چند او را بپاداش می رسانند وبیست وسوم محمد مراد را بخدمت فوجداری سرکار اجمیر مقرر داشته رخصت فرمودم درین راه پیوسته

به نشاط شکار خوش وقت بودم روزی در اثنای شکار دراج توتغون که تا حال بنظر درنیامده بود بدست آمد باز گیرانیدم اتفاقاً بازی کراو را گرفت نیز توتغون بود و بتجربه معلوم شد که گوشت دراج سیاه از سفید لذیذتر است و گوشت بودنه کلان که اهل هند گهاگهر گویند از قسم بودنه خرد که جنگلی باشد بهتر همچنین گوشت حلوان فربه را با گوشت بره سنجیدم گوشت حلوان فربه لذیذتر است و محض بجهت امتحان مکرر فرموده بودم که هر دو یک قسم طعام بپخته آید که از قرار واقع تمیز و تشخیص کرده شود بنابرین مرقوم می گردد دهم دی ماه در حوالی پرگنه رحیم آباد قراولان خبر شیری آوردند با رادت خان و فدائی خان حکم شد که اهل بیش را که در رکاب حاضراند همراه برده بیشه را محاصره نمایند واز پی آنها سوار شده متوجه شکار گشتم از انبوهی درخت و بسیاری جنگل خوب نمایان نبود و فیل را پیشتر رانده بهلوی آن را بنظر درآوردم و بیک زخم بندوق افتاد و جان داد از ایام شاهزادگی تا حال این همه شیر که شکار کردم در بزرگی و شکوه و تناسب اعضا مثل این شیری بنظر درنیامده بمصوران فرمودم که شبیه آن را موافق ترکیب و جثه بکشند بیست و نیم من جهانگیری وزن شد طولش از فرق تا سر دم سه و نیم درعه و دو طسو برآمد در شانزدهم بعرض رسید که حاکم آگره بجوار رحمت ایزدی پیوست اول در پیش بهادرخان برادر خان زمان بوده بعد از کشته شدن آنها بخدمت والد بزرگوارم پیوست چون من قدم بعالم وجود نهادم آن حضرت بمن لطف نموده ناظر سرکار من ساختند مدت پنجاه و شش سال پیوسته از روی اخلاص و دلسوزی و رضاجوئی خدمت من کردی و هرگز از و غباری بر حواشی خاطرم نه نشسته حقوق خدمت و سبقت بندگی او زیاده برانست که متصدی نوشتن آن توان شد ایزد تعالی او را غریق بحر مغفرت خویش گرداناد مقرب خان را که از قدیمیان و با بریان این دولت است بحکومت و حراست آگره ملند پائگی بخشیده رخصت فرمودم در حوالی فتح پور مکرم خان و عبدالسلام برادر او سعادت زمین بوس دریافتند بیست دوم در قصبه متهرا جشن وزن قمری آراستگی یافت و سال پنجاه و هفتم از عمر این نیازمند درگاه بی نیاز مبارک و فرخی آغاز شد در حوالی متهرا بکشتی از راه دریا سیرکنان و شکار افگنان متوجه گشتم در اثنای راه قراولان بعرض رسانیدند که ماده شیری با سه بچه نمایان شد از کشتی برآمده به نشاط شکار پرداختم چون بچه ها خرد بود فرمودم که بدست گرفتند و مادر آنها را به بندوق زدم درینولا بعرض رسید که گنواران و مزارعان آن روی آب جمنه از دزدی و راهزنی دست بر نمی دارند و در پناه جنگلهای انبوه و محکمهای دشوار گذار بتمرد و بیباکی روزگار بسر برده مال واجبی بجاگیرداران نمی دهند بخان جهان حکم فرمودم که جمعی از منصبداران پیش را همراه گرفته تنبیه و تادیب بلیغ نماید و قتل و بند و تاراج نموده محکمه و حصار

آنہا نجاک برابر سازد و خار بن فتنہ و فساد آنہا از بیخ برکند روز دیگر فوج از آب گذشتہ گرم چسپان تاختند چون فرصت گریختن نشد پاسے جہالت افشردہ جنگ در برابر کردند و کس بسیاری بقتل رسید زن و فرزند آنہا باسیری رفت و غنیمت فراوان تبصرف سپاہ منصور افتاد غرہ بہمن ماہ رستم خان را بفوجداری سرکار قنوج سرفراز ساختہ بدالصوب فرستادم دویم ماہ مذکور عبداللہ پسر حکیم نورالدین طہرانی را در حضور فرمودم کہ سیاست کردند و شرح این اجمال آنکہ چون داراے ایران پدرش را بگمان زرد سامان در شکنجہ و تعذیب کشید مشار الیہ از ایران گریختہ بعد فلاکت و پریشانی خود را بہ ہندوستان انداخت و بوسیلہ اعتماد الدولہ در سلک بندہاے درگاہ منتظم گردید و از ساعدت بخت باندک زمانی روشناس گشتہ داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معمورہ یافت لیکن از انجا کہ حوصلہ اش تنگ بود تاب این دولت نداشت کفران نعمت و ناسپاسی پیشہ خود ساخت و پیوستہ زبان را بہ شکر و شکوہ خداوند خویش آلودہ مے داشت درینولا مکرر بعرض رسید کہ ہرچند عنایت و رعایت درحق او بیشتر شود آن ناحق شناس در شکایت و آزردگی می افزاید مع ذالک نظر مرحمت ہای کہ درحق او بظہور آمدہ بود مرا باور نمی افتاد تا آنکہ از مردم بے غرض کہ در محافل و مجالس حرفہاے بے ادبانہ از و نسبت بمن شنیدہ بودند استماع می افتاد و بہ ثبوت پیوست بنا بران بحضور طلبداشتہ سیاست فرمودم ✣

زبان سرخ سر سبز میدہد بر باد

چون قراولان بعرض رسانیدند کہ درین نواحی مادہ شیرے می باشد کہ متوطنان این حدود از آسیب او در محنت و آزار اند بہ فدائی خان حکم شد کہ حلقہاے فیل ہمراہ بردہ آن شیر را محاصرہ نماید و از پے او خود سوار شدہ بہ بیشہ درآمدم بغایت جلد و چسپان بہ نظر درآمد بیک زخم بندوق کارش تمام شد روز سے بہ نشاط شکار خوش وقت بودم دراج سیاہ بہ بازگیرانیم فرمودم کہ در حضور حوصلہ اش را چاک نمایند از چینہ دان او موش برآمد کہ درست فرو بردہ بود و ہنوز بتحلیل نرفتہ حیرت افزاے خاطر گشت کہ نا سے گلوے او باین باریکی موش درست را بچہ طریق فرو بردہ بے اغراق اگر دیگری نقل می کرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دیدہ شد بنا بر غرابت مرقوم گشت ششم ماہ مذکور دارالملک دہلی معسکر اقبال گشت چون جگت سنگھ پسر راجہ باسو بانشارت سبے دولت بہ کوہستان شمالی پنجاب کہ وطن او ست رفتہ شورش انداخت خان صادق خان را بہ تنبیہ و تادیب التعین فرمودم چنانچہ در اوراق گذشتہ ثبت افتاد درینولا مادھو سنگھ برادر خرد او را بخطاب راجہ سرفراز ساختہ اسپ و خلعت مرحمت فرمودم حکم شد کہ نزد صادق خان رفتہ برہم زن ہنگامہ مفسدان بے عاقبت

گرد روز دیگر از سواد شہر کوچ فرمودہ بسلیم گڈھ نزول اقبال اتفاق افتاد چون خانہ راجہ کشنداس بر سر راہ واقع بود و مبالغہ والحاح بسیار نمود حسب الالتماس او سایہ دولت بر منازل او انداختہ آن قدیم الخدمت را کامیاب این آرزو گردانیدم از پیشکشہاے او قلیلی بجہت سرفرازے او بپایہ قبول یافت بیستم از سلیم گڈھ کوچ شدہ سید بہوہ بخاری را بحکومت دہلی کہ وطن مالوفہ اوست والحق این خدمت را بیش ازین ہم خوب سر کردہ بلند پایگی بخشیدم درینوقت علی محمد پسر علی راے حاکم تبت بفرمودہ پدر بدرگاہ آمدہ دولت زمین بوس دریافت وظاہر شد کہ علی راے باین پسر خود نسبت محبت و تعلق و مفوداشت واز دیگر اولاد گرامی تر میدید می خوست کہ اورا جانشین خود گرداند بنابرآن محسود برادران گشت وآزردگیہا درمیان آمد ابدال پسر علی راے کہ رشید ترین اولاد اوست از غیرت وآزردگی عجان کاشغر متوسل شدہ آنہا را حامی خود ساخت کہ چون علی راے بغایت پیر و منحنی شدہ ہرگاہ زمان موعود در رسد بحمایت والی کاشغر حاکم ملک تبت شود علی راے ازین توہم کہ مبادا برادران قصد او کنند و در ملک او شورش افتد مشار الیہ را روانہ درگاہ نمود و ہمگی مقصد ش آنکہ از منصوبان این درگاہ شود کہ بحمایت و رعایت اولیاے دولت کارش رونق ونظام پذیرد و غرۂ اسفندارمذ ماہ الٰہی در نواحی پرگنہ انبالہ منزل شد لشکری پسر امام وردی کہ از بید ولت گریختہ خود را بخدمت فرزند سعادت مند شاہ پرویز رسانیدہ بود درین تاریخ بدرگاہ آمدہ آستان بوس نمود عرض داشت آن فرزند و مہابت خان مشتملبر سفارش و مجرائی خدمت عادل خان با نوشتہ کہ مشار الیہ نزد مہابت خان فرستادہ بود اظہار بندگی و دولتخواہی نمودہ بہ نظر در آورد و باز لشکری را نزد آن فرزند فرستادہ خلعت با نادری تکمہ مروارید بجہت شاہزادہ خلعت بجہت خان عالم ومہابت خان فرستادہ بالتماس آن فرزند فرمان استمالت مبنی بر عنایت بیغایت باسم عادل خان قلمی فرمودہ خلعت با نادری خاصہ مرحمت شد و حکم فرمودم کہ اگر صلاح دانند مشار الیہ را نزد عادل خان فرستند پنجم ماہ مذکور باغ سہرند محل نزول بارگاہ اجلال گشت در کنار آب بیاہ صادق خان و مختار خان و اسفندیار و راجہ روپچند گوالیاری و دیگر امراکہ بکمک او مقرر بودند خاطر از ضبط و ربط کوہستان شمالی وا پرداختہ سعادت آستان بوس دریافتند بالجملہ جگت سنگہ بادشاہ بید ولت خود را بکوہستان مذکور رسانیدہ بہ ترتیب اسباب فتنہ و فساد پرداخت و چون عرصۂ خالی بود روزے چند در شعاب جبال و کریوہاے دشوار بسر بردہ بتاخت و تاراج رعایا و زیردستان و بال اندوخت تا آنکہ صادق خان بآن حدود پیوست و بمقدمات بیم و امید جمیع زمینداران را بقید ضبط در آوردہ استیصال آن بے سعادت را وجہ ہمت خود ساخت و مشار الیہ قلعہ مور را استحکام دادہ متحصن شد ہرگاہ قابو یافتے از آن محکمہ بر آمدہ با فوجے از بندھاے بادشاہے جنگ در گریز کردی تا آنکہ آذوقہ کمی کرد

وازلنگ و مدد دیگر زمینداران مایوس گشت و سرفراز ساختن برادر خرد موجب اضطرار دلتنگی او شد ناگزیر دوسائل برانگیخته بخدمت نور جهان بیگم التجا آورد و اظهار ندامت وخجالت نموده به استشفاع ایشان توسل جست و بجهت دلجوئی و خاطرداری ایشان رقم عفو بر جرائد عصیان او کشیده آمد درین تاریخ عرایض متصدیان دکن رسید که بے دولت بالعنت الله و داراب و دیگر پر و بال شکسته چند بحال تباه و روسیاه و خرابی از سرحد قطب الملک بجانب اڈلیسه و بنگاله رفت و درین سفر خرابی بسیار بحال او و همراهیان او راه یافت و کس بسیار بهنگام فرصت سر و پا برهنه از جان دست شسته راه فرار پیش گرفتند از جمله روزی میرزا محمد پسر افضل خان دیوان او با والده و عیال خود بوقت کوچ گریخت و چون خبر به بیدولت رسید جعفر و خانقلی اوزبک و چندی دیگر از مردم اعتمادی خود را بتعاقب او فرستاد که اگر زنده تواننند بدست آورد فبها والا سر او را بریده بحضور بیارند نامبردها بسرعت هرچه تمامتر طے مسافت نموده در اثنای راه باو رسیدند او ازین حادثه آگاهے یافته والده و عیال خود را بجانب جنگل برده پنهان کرد و خود با معدودی از جوانان که اعتماد و همراهی با نها داشت مردانه پای همت افشرده بکمان داری ایستاد ظاهرا جوے آبے و چیله هم در میان او بود سید جعفر خان خواست که نزدیک آمده بتیتال و فریب او را همراه برد هرچند بترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی کرد در او اثر نکرد و جوابش به تیر جان ستان حواله ساخت و بغایت جنگ مردانه کرد و خان قلی و چندے دیگر از مردم بیدولت را بجهنم داخل ساخت و سید جعفر نیز زخمی شد و خود بزخمهاے کاری لقد هستی درباخت لیکن تا رمقی داشت بسیارے را بے رمق ساخت بعد از کشته شدن سر او را بریده پیش بیدولت بردند چون بیدولت از حوالے دهلی شکست خورده بماندو رفت افضل خان را بجهت طلب دلکک و مدد نزد عادل خان وغیره فرستاده بازو هند بجهت عادل خان و اسپ و فیل و شمشیر مرصع براے عنبر مصحوب او ارسال داشته بود اول نزد عنبر می رسد بعد از تبلیغ رسالت آنچه بیدولت بجهت او فرستاده بود پیش می آورد و عنبر قبول نمی کند و میگوید که ما تابع عادل خان نیم و امروز عمده دنیاداران دکن اوست شما را اول پیش او باید رفت و اظهار مطلب خود نمود اگر او قبول این معنی نمود بنده موافقت و متابعت می کند و درانصورت هرچه فرستاده آید می گیرد والا نه افضل خان نزد عادل خان می رود او بغایت مدپیش می آید و مدتها در بیرون شهر نگاه میدارد و بحال او نمی پردازد و انواع خواری می فرماید و آنچه بیدولت بجهت او و عنبر فرستاده بود همه را اغایبانه از وطلب نموده متصرف می شود مشارالیه درینجا بود که خبر کشته شدن پسر و خرابی خانه را شنیده بروز سیاه می نشیند القصه بیدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالع و نشستن منصوبهے

درست راه دور دور از علی نموده خود را به بندر مچهلی پاتن که به قطب الملک متعلق است رسانید و پیش از رسیدن خود بآن حوالی
کس خود را نزد قطب الملک فرستاده بانواع و اقسام امداد و همراهی تکلیف نمود قطب الملک جزوی از نقد و جنس بسم
اقامت فرستاده بمیر سرحد خود نوشت که بدرقه شده از سرحد خویش سلامت بگذراند و جمله غله فروشان و زمینداران را دلاسا
نموده مقرر دارد که باردوی او غله و سایر ضروریات می رسانیده باشند* بیست و هفتم ماه مذکور غریب سانحه روی
نمود شب از شکارگاه مراجعت نموده باردوی می آمدم اتفاقاً از جوئی که سنگ لاخ بسیار داشت و آبش تندی گذشت
عبور واقع شد یکی از سبز بختان سرکار گزک خوان طلائی که مشتمل بر خوانچه و پنج پیاله با سرپوش در خریطه کرپاسی نهاده و سر
آن را بسته در دست داشت در وقت گذشتن پایش لغزشی می خورد و از دستش می افتد چون آب عمیق بود و سخت تند
میرفت هرچه تفحص کردند و دست و پا زدند اثری ازان ظاهر نشد روز دیگر حقیقت بعرض رسانیدند جمعی از ملاحان و قراولان
را فرمودم که همانجا رفته باز از روی احتیاط تفحص نمایند شاید پیدا شود اتفاقاً در جائیکه افتاده بود بدست آمد و غریب تر آنکه
اصلاً زیر و بالا نشده و یک قطره آب در پیالها و در نیامده بود این مقدمه نزدیک است بآن که چون هادی بر مسند
خلافت نشست انگشتری یاقوتی از میراث پدر بدست هارون افتاده بود خادمی را نزد هارون فرستاده و آن انگشتری را
طلب داشت قضا را دران وقت هارون بر لب دجله نشسته بود چون خادم ادای رسالت نمود هارون بخشم رفته گفت
که من خلافت را بتو رد داشتم تو یک انگشتری را ازمن روا نداشتی از شدت غضب انگشتری را در دجله انداخت بعد از چند ماه
که بحسب تقدیر هادی درگذشت و نوبت خلافت بهارون رسید بغواصان فرموده که در دجله در آمده انگشتری را در جائیکه
انداخته ام تفحص نمایند از اتفاقات طالع و دستیاری اقبال در غوطهٔ اول انگشتری را یافته آورده بدست هارون دادند*
در نیولا روزی در شکارگاه امام وردی قراول باشی دراجی بنظر درآورده که یک پای او خار داشت و پای دیگر خار
نداشت چون در ماده مابه الامتیاز همین خار است بطریق امتحان ازمن پرسید که این نر است یا ماده بداهةً گفتم که ماده است بعد ازان شکمش
را پاره کردند بیضه پیشینه از شکمش برآمد جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روی استبعاد پرسیدند که بچه علامت دریافتند
گفتم که سرتول ماده نسبت به نر خردمی باشد به تتبع و دیدن آن بسیار ملکه بهم رسیده از غرایب آنکه نای گلوی جمیع حیوانات
که ترکان آن را حلق گویند از سر گردن تا چینه دان یکی می باشد و از جرز بخلاف همه از سر گلو تا چهار انگشت یک حلق است
باز دو شاخ شده بچینه دان پیوسته و از جائیکه دو شاخ می شود سر بلند است گره طوری بدست محسوس می گردد و از هنگ مجیبیه

تراست حتی او بطریق مار پیچ از میان استخوان سینه گذشته تا دم غازه رفته و ازانجا باز برگشته بگلو پیوسته است چرز دو قسم می باشد یکے سیاه ابلق دویم بور درین ایام معلوم شد که دو قسم نیست آنچه سیاه ابلق است نراست و هرچه بور است ماده و دلیل برین اینکه از ابلق خصیه ظاهر شد از بور بیضه و مکرر امتحان نموده شد چون طبیعت من رغبت تمام دارد و اقسام ماهی خوب بجهت من می آرند بهترین ماهی هاے هندوستان رو هو است و از پس آن برین و هردو پولک دار می باشند و در شکل و شمایل نزدیک به یک دیگر و همه کس زود تفرق نمی توانند کرد و همچنین در گوشت آنها نیز تفاوت بغایت کم است مگر صاحب ذائقه عالی در یابد که لذت گوشت رو هو اندک بهتر است ٭

جشن نوزدهمین نوروز از جلوس همایون

روز چهار شنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه هجری بعد از گذشتن یک پهر و دو گهڑی از روز مذکور نیر اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و بندهاے شایسته باضافه منصب و ازدیاد مراتب سربلندی یافتند احسن الله پسر خواجه ابوالحسن از اصل و اضافه بمنصب هزاری و سیصد سوار ممتاز گشت محمد سعید پسر احمد بیگ خان کابلی به هزاری و سے صد سوار سرفراز شد میر شرف دیوان بیوتات و خواص خان هر یک بمنصب هزاری سربلند گردیدند سردار خان از کانگره آمده دولت زمین بوس دریافت درینولا به یساولان و اهل یساق حکم فرمودم که بعد ازین در وقت سواری و برآمدن از دولت خانه آدم معیوب را از قسم کور و گوش و بینی بریده و پیس و مجذوم و انواع بیمار نگذارند که بنظر درآید نوزدهم جشن شرف آراستگی یافت اله وردی برادر امام وردی از پیش بیدولت گریخته بدرگاه آمد و بعنایت بغایت سرفرازے یافت چون خبر آمدن بیدولت بسرحد اوڈیسه بتواتر رسید فرمان باسم شاهزاده و مهابت خان و امرای که بکمک آن فرزند مقرر اند بتاکید صادر شد که خاطر از ضبط و نسق آنصوبه پرداخته بزودی متوجه صوبه اله آباد و بهار گردند و اگر بحسب اتفاق صوبه دار بنگاله پیش راه او را نتواند گرفت و قدم جرأت و جلادت پیش نهد بعد ما بعد افواج قاهره که در ظل رایت آن فرزند مقرر اند آواره دشت ناکامی گردد و بنابر احتیاط در دوم اردی بهشت ماه فرزند خان جهان را بصوبه دارالخلافه آگره رخصت فرمودم که دران نواحی بوده منتظر اشارت باشد اگر بحدستی حاجت افتد و حکم فرمایند مقتضاے وقت بعمل آورد

بمشار الیه خلعت خاصه با نادری تکمه مروارید و شمشیر خاصه مرصع و با صالت خان پسر او اسپ و خلعت عنایت شد درین تاریخ
عرض داشت عقیدت خان بخشی صوبه دکن رسید نوشته بود که حسب الحکم فرزند اقبال مند شاه پرویز همشیره راجه گجسنگه را در عقد
ازدواج خود در آورد امید که قدمش باین دولت مبارک و فرخنده باد و نیز مرقوم بود که ترکمان خان را از پٹن طلبید عزیز الله را
بجای او مقرر فرمودند و جانسپار خان نیز حسب الحکم آمده ملازمت نمود و قتیکه بیدولت از برهانپور راه ادبار پیش گرفت میر
حسام الدین نظر بر کردار زشت خود انداخته در برهانپور نیارست بود فرزندها را همراه گرفته بجانب دکن رخت ادبار کشید که
در پناه عادل خان روزگار بسر برد قضارا از حوالی پیشتر عبور واقع می شود که جانسپار خان وقوف یافته جمع را بر سر راه
سے فرستد واو را با متعلقان گرفته پیش مهابت خان می آورد مهابت خان مقید و محبوس داشته یک لک روپیه از نقد و
جنس از و گرفته و تحصیل نموده و جادو رای وادوی رام فیلان بیدولت را که در قلعه برهانپور گذاشته بود همراه گرفته آورده
شاهزاده را ملازمت نمودند قاضی عبد العزیز که در حوالی دهلی از نزد بیدولت بجهت عرض مقاصد او آمده بود او را راه سخن
نداده حواله مهابت خان نموده بودم و بعد از شکست و خرابی او مهابت خان ملازم خود ساخته بود چون رابطه آشنائی قدیم
بعادل خان داشت و چند سال بوکالت خان جهان در بیجاپور بود درین ولا مهابت خان باز او را نزد عادل خان برسم حجابت
فرستاده و دنیاداران دکن تقاضای وقت و برآمد کار منظور و ملحوظ داشته اظهار بندگی و دولت خواهی نمودند عنبر مقهور علی شیر
نامی از مردم معتبر خود فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت چنانچه مهابت خان از عالم نوکری عرض داشت نوشته
قرار داده بود که در دیونگام آمده مهابت خان را به بیند و پسر کلان خود را ملازم سرکار ساخته در خدمت فرزند اقبال مند باز
دارد و مقارن این حال نوشته قاضی عبد العزیز رسید که عادل خان از صمیم قلب اختیار بندگی و دولت خواهی نموده قرار
داده که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق و نفس ناطقه او ست و در محاورات و مراسلات او را ملا بابا گویند و می نویسند با پنج هزار
سوار بفرستد که پیوسته در خدمت بسر برد و متعاقب رسیده دانند چون مکرر فرامین بتاکید صادر شده بود که آن فرزند بعزم
استیصال بیدولت متوجه الهآباد و بهار گردد درینولا خبر رسید که با وجود ایام برسات و شدت باران بتاریخ ششم فروردی ماه
آن فرزند بعساکر اقبال از برهانپور کوچ فرموده در لال باغ منزل گزید و مهابت خان تا آمدن ملا محمد لاری در برهانپور
توقف نمود که چون مشار الیه برسد خاطر از نسق و ضبط آن حدود پرداخته باتفاق او بخدمت فرزند اقبال مند شتابد لشکر خان و
جادو رای وادوی رام و دیگر بندها را مقرر نموده که ببالاگهاٹ رفته در ظفر نگر باشند جان سپار خان را بدستور سابق خدمت

فرموده اسدخان معموری را بایلچ پور باز داشت منوچهر پسر شاهنواز خان را بخان پور تعیین نموده موسوی خان را به تهانیسر فرستاد
که صوبه خاندیس را صیانت نماید درین تاریخ خبر رسید که لشکری فرمان را بعادل خان رسانید و او شهر را آئین بسته چهار
کروه استقبال نموده جهت فرمان و خلعت بر آمده تسلیمات و تعظیمات بجا آورده در بیست و یکم سر و پا بجهت فرزند
داور بخش و خان اعظم و صفی خان مرحمت نموده فرستادم صادقخان را بحکومت و حراست لاهور سرفراز ساخته خلعت
و فیل عنایت نموده رخصت نمودم و منصب او چهار صدی ذات و چهار صد سوار حکم شد ملتفت خان پسر مرزا رستم خان بمنصب
هزار و پانصدی و سیصد سوار فرق عزت برافراخت روزی در شکار بعرض رسید که مار سیاه کفچه ماری دیگر را فرو برده بسوراخ
در آمد فرمودم که آنجا را کنده مار را بر آورند بے اغراق ماری باین کلانی تا حال بنظر در نیامده چون شکمش را چاک کردند
کفچه ماری که فرو برده بود درست بر آمد اگرچه این قسم دیگر بوده اما در ضخامت و درازی اندک تفاوتی محسوس شد درینولا از عرضداشت
واقعه نویس صوبه دکن معروض گردید که مهابت خان عارف پسر زاهد را سیاست فرموده او را با دو پسر دیگر
محبوس و مقید دارد ظاهرا آن بے سعادت خون گرفته عرض داشتی بخط خود بجنس به بے دولت نوشته از جانب پدر خود
اظهار اخلاص و دولت خواهی و ندامت و خجالت نموده بود قضارا آن نوشته بدست مهابت خان می افتد عارف را بحضور
طلب داشته نوشته را با و می نماید چون خود سجل بخون خود نوشته بود عذری که مقبول و مسموع افتد سامان نیارست کرد
لاجرم او را سیاست فرموده پدر و برادرانش را محبوس گردانید غره خورداد بعرض رسید که شجاعت خان عرب در صوبه دکن
باجل طبعی درگذشت درینولا عرض داشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید نوشته بود که بیدولت داخل اوڈیسه گردید تفصیل
این اجمال آن که مابین سرحد اوڈیسه و دکن دربندے واقع است که از یک طرف کوه بلند دارد و از جانب دیگر چله و دریا
ست و حاکم گولکنڈه در بندے و حصاری ساخته توپ و تفنگ استحکام داده عبور مردم بے اجازت و اشارت
قطب الملک ازان دربند متصور و میسر نیست بیدولت برهنمونی و بدرقه قطب الملک از انجا گذشته بولایت اوڈیسه در آمد
قضارا درینوقت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان بر سر زمینداران گڈه رفته بود از سوانح این حادثه غریبه که
بے ساخته دخبر و آگاهی اتفاق افتاده متردد و متحیر گشت و ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پپلی که حاکم نشین آن صوبه
است آمده نسائی خود را همراه گرفته بمقام کتک که از پپلی دوازده کروه بجانب بنگاله است شتافت و چون وقت
تنگ بود فرصت فراهم آوردن و انتظام احوال نشد استعداد جنگ بے دولت در خود نیافت و از همراهان چنانچه باید

بنود از کتک گذشته بهروان که صالح برادرزاده آصف خان مرحوم جاگیردار آنجا بود رفت و در ابتدا صالح استعداد و نمود تصدیق
آمدن بیدولت نمی کند تا آنکه کتابت لعنت الله براستمالت او می رسد صالح برروان را مستحکم ساخته به نشست و ابراهیم خان
از استماع این خبر وحشت اثر حیرت زده گشت ناچار با وجود آنکه اکثرے از کمکیان و سپاه او در اطراف بلاد متفرق و متلاشی
بودند در اکبرنگر پایے همت استوار نموده باستحکام حصار و جمع آوردن سپاه و دلاساے رؤساے خیل و حشم پرداخت و اسباب
و آلات طعن و ضرب و حرب و نبرد مهیا ساخت در ینولا نشانی از بیدولت باو رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت
آسمانی انچه لائق بحال این بے دولت بنود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد از گردش روزگار کجرفتار و اختلاف لیل و نهار
گذار برین سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر همت مردانه فسحت و وسعت این ملک جولانگاه بل پرکاهے بیش نیست
مدعا ازین رفیع تر و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون برین زمین گذار افتاده سرسری نمی توان گذشت اگر او را
عزم رفتن درگاه بادشاه باشد دست تعرض از دامان ناموس و خانمان او کوتاه است بفراغ خاطر روانه درگاه گردد و اگر
توقف را مصلحت خود میداند هر گوشه که ازین ملک التماس نماید عطا فرمائیم ــ

تکملہ نوشتہ میرزا محمد ہادی مؤلف دیباچہ

ابراهیم خان در جواب نوشت که حضرت شاهنشاهی این دیار را به بنده سپرده اند امانت بسر و جان همراه است
چون شاهجهان در برروان رسید صالح حصار را استحکام داده مستعد جنگ و جدال گردید عبدالله خان بپایه حصار رسیده
محاصره نمود چون کار بصعوبت و دشواری کشید و هیچ طرف توقع مدد و طریق نجات ندید ناگزیر از قلعه برآمده عبدالله خان
را دید مشار الیه خاطر از قلعه جمع ساخته او را بنظر شاهجهان آورد و بعد از تسخیر برروان متوجه اکبرنگر شدند ابراهیم خان اول راے
نمود که قلعه اکبرنگر را استحکام داده بشرائط تحصن و قلعداری پردازد چون حصار اکبرنگر وسیع بود و آن قدر جمعیت که محافظت
آن تواند نمود نداشت در مقبره پسر خود که حصارش بغایت استوار بود متحصن گشت درین وقت جمعے از امرا که در اطراف
بودند با و پیوستند سپاه شاهجهان محاصره حصار مقبره پرداختند و خود در قلعه اکبرنگر فرود آمد ند از درون و برون نایره حرب مشتعل
گردید درینوقت احمد بیگ خان رسیده ملاقی گشت و دلها را قوتی و استقامتی پدید آمد چون اهل و عیال اکثر آن روے

آب بود عبد الله خان و دریاخان را از آب گذرانیده بدان سمت فرستاد ابراهیم خان باستماع این خبر احمد بیگ خان را همراه گرفته
آن طرف شتافت و مردم معتبر را بحراست و محافظت قلعه باز داشت و سفائن جنگی را که باصطلاح اهل هند نواره می گویند پیش
از خود بدان سمت فرستاد تا سر راه آن فوج گرفته بگذرانند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش از رسیدن نواره دریاخان از دریا
گذشته بود و ابراهیم خان احمد بیگ خان را بجنگ او روانه نمود و کنار دریا بین العسکرین اتفاق جنگ افتاد و جمعی کثیر از
طرفین بقتل رسیدند احمد بیگ خان عطف عنان نموده با براهیم خان پیوست و از تسلط و غلبه غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان
کس بطلب بعضی مردم کارآمدنی بقلعه فرستاد که وقت کمک است گروهی از جوانان خود را با براهیم خان رسانیدند دریاخان
آگهی و اطلاع یافته چند کروه پس تر و عقب تر حرکت کرد و چون نواره در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکر شاهجهان از دریای
گنگ بے کشتی میسر نمی گشت درین اثنا بیله راجه نام زمینداری آمده اظهار کرد که اگر فوجے همراه من تعیین کنید در طرف
بالاے آب قریب بحدود متعلقه خود چند منزل کشتی را بدست آورده افواج را از آب بگذرانم شاهجهان عبد الله خان
را با هزار و پانصد سوار نامزد کرد تا از گذرے که زور نمائی کند عبور نموده بر سر ار دوے ابراهیم خان تاخت برد و آن افواج
برهبری بلیه راجه بسرعت باد از آب گذشته بدریاخان پیوست چون این خبر با براهیم خان رسید سراسیمه بعزم رزم شتافت
نور الله نام سید زاده را که از منصبداران تجویزی او بود با هزار سوار هراول قرار داد و احمد بیگ خان را با هزار سوار طرح کرده
خود با هزار سوار در قول ایستاد و بعد از تلاقی طرفین جنگ عظیم در پیوست عبد الله خان بر فوج هراول تاخته نور الله را
منهزم ساخت و جنگ به احمد بیگ خان پیوست او مردانه ایستاده زخمهاے منکر برداشت ابراهیم خان از مشاهده این
حال طاقت نیاورده جلو انداخت و عبد الله خان نیز بر فوج ابراهیم خان حمله آورده ... ان او عنان ثبات از دست
داده طریقه هزیمت سپردند و سر رشته انتظام افواج از هم گسیخت و ابراهیم خان با معدودے پاے ... ... اشت هر چند
مردم او را جلو گرفته خواستند که ازان معرکه بے مهلکه برآید راضی نشده که مقتضاے همت و مردانگی این کار نیست چه دولت
بهتر ازینکه در خدمت بادشاهی جان نثار کنم هنوز سخن تمام نگشته بود که از اطراف هجوم آورده بزخمهاے کاری کارش تمام
ساختند و نظر بیگ نامی از نوکران عبد الله خان مباشر قتل او گردید بالجمله سر او را بریده پیش شاهجهان فرستاد و جمعے کرده
حصار مقبره متحصن بودند از مردن ابراهیم خان فتح جنگ وقوف یافته دلها از دست دادند درین وقت رومی خان نقبی را
که بپاے حصار رسانیده بود آتش داده چهل درعه از دیوار حصار منهدم گشت و حصار مسخر گردید و گرفتگان خود را در دریا

می افگندند و اگر کشتی بدست می آمد ہجوم آورده غرق می گشتند و گروہی که گرفتاری عیال سلسله پاے آنها بود رفته ملاقی می شدند و میرک جلایر که از عمده ہاے آن صوبه بود دستگیر شد و از ہمراہان شاہجہان عابد خان دیوان و شریف خان بخشی و سید عبدالسلام بارہه و حسن بیگ بدخشی و چندی دیگر جان نثار گشتند و چون احمد بیگ خان با جمعی از منصبداران آن صوبه از میدان نبرد بر آمده بصوب ڈھاکه که دارالملک بنگاله است و اہل و عیال داند و خزانهاے میرزا ابراہیم خان نیز در آن جا بود رو نہاده بود لشکر شاہجہان نیز بدان صوب حرکت نمود چون بڈھاکه رسید احمد بیگ خان کام و ناکام با دیگر مردم بملازمت می رسند و مبلغ چہل لک روپیه از اموال ابراہیم خان و پنج لک روپیه از اموال میرک جلایر وغیره متصرف گشتند و پانصد زنجیر فیل و چارصد راس اسپ گوٹ که دران ولایت ہم می رسد از ضمائم غنائم گشت و اقمشه و امتعه اکثر و اوفر لقید ضبط در آورده نواره و توپخانه چندان که درخور پادشاہان ذی شوکت بود بدست افتاد و سه لک روپیه بعبدالله خان و دو لک روپیه براجه بھیم و یک لک روپیه بداراب خان و یک لک روپیه بدریا خان و پنجاه ہزار روپیه بوزیر خان و پنجاه ہزار روپیه به شجاعت خان و پنجاه ہزار روپیه بمحمد تقی و پنجاه ہزار روپیه به بیرم بیگ بخشیدند و ہمچنین بمردم دیگر درخور پایه و مراتب کم و بیش رسید و چون از ضبط آن ملک وا پرداخت داراب خان پسر خانخانان را که تا حال مقید بود از قید بر آورده و سوگند داده حکومت ملک بنگاله را با وتفویض فرمودند و زن او را با یک دختر و یک پسر شاہنواز خان ہمراه گرفتند و بعزم تسخیر ملک بہار متوجه شدند و راجه بھیم پسر رانا را که درین ہرج و مرج از خدمت او شان جدائی اختیار نکرده بود برسم منقلا با فوجی پیشتر از خود بصوب پٹنه روانه گردانید خود با عبدالله خان و دیگر بندها از پی او شتافت صوبه پٹنه که در جاگیر شاہزاده پرویز مقرر بود و ایشان مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست آن ملک مقرر داشته الله یار پسر افتخار خان و بیرم خان افغان را العفو جداری گذاشته بودند پیش از رسیدن راجه بھیم پاے ہمت آنها از جا رفت و توفیق یاوری نکرد که حصار پٹنه استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر متفل دارند تا الله آباد عنان مسارعت باز نکشیدند و بھیم بشہر پٹنه در آمده آن ملک را متصرف گشت و بعد از چند روز شاہجہان با بسیارے از کمکیان به بنگاله رسید و جمعی کثیر از متعینان بہار و جاگیرداران آنجا اقرار ہمراہی دادند و از اطراف و نواحی نیز پنج شش ہزار سوار آمده نوکر شدند و سید مبارک که حارس قلعه رہتاس بود با وجود استحکام قلعه و استعداد قلعداری حصار را حواله نمود زمیندار اوجینیه و دیگر زمینداران آن حدود که باراده رفاقت پیوستند و عبدالله خان و راجه بھیم بالطریق منقلا بصوب

الہ آباد و دریا خان را با فوجے بجانب مانک پور فرستاده خود نیز متعاقب حرکت نمود چون عبدالله خان بگذر جوسیه پیوست
جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم که حکومت جون پور داشت نزد میرزا رستم با الہ آباد رفته و عبدالله خان از عقب شتافته
در قصبه جهوسی که بر لب آب گنگ در مقابل الہ آباد واقع است فرود آمد بهیم بفاصله پنج کروه از الہ آباد اقامت نمود و شاهجهان
بجون پور رسیده توقف ورزید عبدالله خان بضرب توپ و تفنگ و نواره عظیم که همراه داشت از آب عبور نموده در ظاهر الہ آباد
فرود آمده بکار محاصره پرداخت و میرزا رستم در قلعه متحصن گشته رایات جنگ و جدال افراخت و از درون و برون سفیر تیر و
تفنگ پیام مرگ و شور اجل در گوش دلیران می انداخت فتنه و آشوب عظیم دران سرزمین پدید آمد اکنون عنان اسپ
خوشخرام خامه را بجانب تحریر احوال دکن منعطف می گرداند سابقاً تحریر یافته که عنبر حبشی علی شیر نامی وکیل خود را نزد
مهابت خان فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت باامید آنکه مدار مهمات صوبه دکن به عهده او مفوض باشد و چون
او را با عادل خان ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بود امید آن داشت که بامداد بندهاے درگاه سلاطین سجده گاه
آثار تسلط بر و ظاهر سازد و همچنین عادل خان نیز بجهت دفع شر او تلاش می کرد که مدار اختیار آن صوبه بقبضه اعتبار او
شود آخر فنون عادل خان کارگر افتاد و مهابت خان جانب عنبر را از دست داده بکامروائی عادل خان پرداخت و
چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد لاری وکیل عادل خان از جانب او نگرانی خاطر داشت مهابت خان فوجے از لشکر
منصور بالاگهاٹ تعین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهان پور رساند عنبر از شنیدن این خبر متردد و متوهم گشته با
نظام الملک از شهر کهرکی بر آمده بقندهار که بر سر ولایت گولکنده واقع است شتافت و فرزندان را با جمال و اثقال
بر فراز قلعه دولت آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت و شهرت انداخت که بسر حد قطب الملک میروم که زر مقرر خود
را از و باز یافت نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری به برهان پور پیوست مهابت خان تا شاه پور استقبال نموده نهایت
گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و از انجا باتفاق متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سربلند راے را بحکومت و حراست
شهر برهان پور گذاشت و جادو راے و اودے رام را بکمک مقرر داشت و پسر اودی لین و برادر دیهی را بجهت احتیاط همراه گرفت و
چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوست مقرر گشت که او با پنج هزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سربلند راے تمشیت احکام و انتظام مهام نماید
و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شاهزاده باشد باین قرار داد مشارالیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند و
هم امین ولد او نیز خلعت و اسپ و فیل با پنجاه هزار روپیه مدد خرج عنایت گردید و محمد امین را همراه خود گرفتند مهابت خان از جانب خود یک حصه

ده راس اسپ و دو زنجیر فیل و هفتاد هزار روپیه نقد و یک صد و ده خوان اقمشه بملا محمد پسر او و داماد ش تکلیف نمود و نوزدهم خورداد بنزول حضرت شاهنشاهی در خطه کشمیر اتفاق افتاد اعتقاد خان از نفائس کشمیر که درین مدت ترتیب داده بود بر سبیل پیشکش معروض داشت درینولا بمسامع جلال رسید که یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان اراده نمود که حوالی کابل و غزنین را تاراج دهد خانزاد خان پسر مهابت خان با امرای که کمک او مقرر اند از شهر بر آمده بمدافعه و مقابله همت مصروف داشته بنابران غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود بڈاکچوکی رخصت شد که از حقیقت کار اطلاع حاصل نموده خبر مشخص بیارد و از قضایا آنکه چون عبدالعزیز خان قلعه قندهار را بجهت نرسیدن کمک بشاه عباس حواله نمود و این معنی بمزاج شاهنشاهی گرانی داشت درینولا او را حواله سید و نام منصبدارے فرمودند که از بندر سورت بر کشتی نشانیده بمکه معظمه روانه سازد و متعاقب فرمان شد که مشار الیه را از هم گذرانند آن بیچاره در اثناے راه بقتل رسید خواجه مذکور از کشاده روئی و خوشخوئی و بے تکلفی بهره مند بود امید که از اهل آمرزش باد در هفتم ماه تیر آرام بانو بیگم همشیره قدسیه آنحضرت بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد حضرت عرش آشیانی آن عفت سرشت را بغایت دوست می داشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود رفت درین تاریخ از عرض داشت غازی بیگ بوضوح پیوست که یلنگتوش بجهت ضبط الوس هزارجات که توزک آنها در حدود غزنین واقع است و از قدیم بجاگیر غزنین خان مال گذاری می نمودند و قلعه در موضع مزار از مضافات غزنین ساخته همشیره زاده خود را با فوجی آنجا گذاشته بود آماده گشته است سران الوس هزاره نزد خانزاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت و مالگذار حاکم کابل ایم یلنگتوش می خواهد که ما را به تعدی ایل و فرمان بردار خود سازد اگر شما او را از ما کفایت کنند و دست تعدی او را از ما باز دارند بدستور سابق رعیت و فرمان پذیر ایم و الا ناگزیر با و ملتجی گشته خود را از آسیب بیداد و ظلم اوزبکان محافظت نمائیم خانزاد خان فوجی بکمک هزاره فرستاد و خواهر زاده یلنگتوش بمدافعه و مقابله پیش آمده در اثناے زد و خورد جمعے از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور قلعه او را با خاک برابر ساخته بظفر و فیروزی عنان معاودت معطوف داشته یلنگتوش از استماع این خبر خجلت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان برادر امام قلیخان دارائے توران التماس نمود که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را از ان انفعال بر آرد و در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمده هاے لشکر او تجویز این جرأت و بے باکی نمی نمودند بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت حاصل نموده با ده هزار سوار از اوزبک و المانچی روے او بار بدین حدود نهاد خانزاد خان از استماع این خبر مردمی را که در تهانجات بودند طلبیده به ترتیب اسباب قتال و جدال پرداخت

دبندہاے جانسپار و بہادران عرصۂ کارزار از ہمہ یکدل ویکرو بجنگ قرار دادند بالجملہ چون بہادران عرصہ شہامت بموضع شیرگڈھ کہ در دہ کروہے غزنین واقع است معسکر آراستند وازانجا افواج را ترتیب دادہ وچلتہ پوشیدہ متوجہ پیش شدند وخانزاد خان باجمعے ازمنصبداران پدر خود در قول پاے ثبات افشرد ومبارز خان افغان وانبیراے سنگدلن وسید حاجی و دیگر بہادران را در فوج ہراول مقرر داشت وہمچنین فوج جرانغار وبرانغار بآئین شایستہ ترتیب دادہ از ایزد جل سبحانہ تعالے نصرت وفیروزی درخواست نمود چون مذکور می شد کہ سپاہ اوزبک در سہ کروہے غزنین لشکرگاہ ساختہ دولتخواہان را بخاطر می رسد کہ شاید روز دیگر تلاقی فریقین اتفاق افتد قضا را ہمین کہ سہ کروہ از موضع شیرگڈھ گذشتہ قراولان اوزبک نمایان شدند قراولان منصور قدم جلادت پیش گذاشتہ جنگ انداختند وعساکر اقبال باتوپخانہ وفیلان کوہ شکوہ آہستہ وآرمیدہ بآن انداختہ اتفاقاً پلنگپوس درپس پشتہ بہ توغچے شدہ ایستادہ بود وقصدش آنکہ چون لشکر منصور کوفتہ وماندہ ازراہ می رسد از کمین گاہ برآمدہ کارزار نماید مبارز خان کہ سرداران فوج ہراول بود غنیم را دیدہ جمعے را بکمک قراولان می فرستد وآنہم نیز کس نزد پلنگپوس فرستادہ از رسیدن افواج قاہرہ آگاہ می سازند یک گروہ بلشکر ماندہ سپاہ غنیم نمایان می شود وآن مقہور مردم خود را افواج ساختہ بود یک فوج او بالشکر ہراول منصور مقابل می گردد وخود با فوج دیگر بفاصلہ یک تفنگ ایستادہ عنان ادباری کشد چون فوج مخالفت بحسب کمیت از بہادران فوج ہراول افزونی داشت بہادران قول گرم وگیرا شتافتہ خود را بکمک ہراول رسانیدہ نخست بآن وزنبورک وتوپ وتفنگ بسیاری زنند وازپس فیلان جنگی را دوانیدہ کارزاری نمایند وجنگ بامتداد واشتداد می کشد درچنین وقت پلنگپوس خود را بکمک می رساند و معہذا کاری نمی سازد وپاے ہمت از جای لغزد وبہادران عرصۂ شہامت در برداشتن وبستن وتاختن وانداختن کارنامہ جلادت وجانسپاری بہ تقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیاوردہ جلوریز برمی گردانند وہزبران بیشہ شہامت آن بخت برگشتہ را تا قلعہ جماد کہ شش کروہ از میدان جنگ دور بود زدہ وکشتہ تعاقب نمودند وقریب سیصد اوزبک علف تیغ بیدریغ ساختند وموازی ہزار راس اسپ واسلحہ بسیار کہ مخالفان در راہ از گرانی انداختہ بودند بدست سپاہ منصور افتاد وفتحی عظیم کہ عنوان فتوحات تواند بود بتائید ایزد جل سبحانہ چہرہ کشای مراد گشت چون این خبر بہجت اثر بسامع جلال رسید بندہاے شایستہ خدمت کہ درین جنگ مصدر خدمات وترددات پسندیدہ گردیدہ بودند ہرکدام درخور استعداد وحالت خویش باضافہ منصب واقسام مراحم خسروانی ونوازش خاقانی سربلندی یافتند پلنگپوس اوزبک است ناش

چنین بوده پلنگ برهنه را گویند. پوس سینه دار تاخته بود وازان روز پلنگپوس اشتهار یافته اکثر اوقات
در میان قندهار وغزنین بسر می برد وچون مکرر بخراسان شتافته دست برد سپاهیانه نموده توان گفت که شاه عباس از وی در
حساب بود مقارن این حال از عرض داشت فاضل خان واقعه نگار دکن بمسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاری به برهانپور
رفت وخاطر اولیای دولت از ضبط ونسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت وشاهزاده پرویز با مهابت خان وديگر امرا بصوب
ملک بهار وبنگاله نهضت فرمودند چون خاطر از فتنه سازی ونیرنگ پردازی خان خانان نگرانی داشت وداراب پسر او در
خدمت شاهجهان بود بصلاح وصوابدید دولتخواهان او را نظر بند نگاه می داشتند ومقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده
خیمه بجهت او برپا کنند وجانا بیگم صبیه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال وشاگرد رشید پدر خود است با پدر بیک جا
بسر برد وجمعی از مردم معتبر بر در خانه او پاس دارند بعد از آنکه جمعی را بجهت ضبط اموال بر دایره او فرستادند وخواستند که فهیم
نام غلام او را که از عمدهای دولت او بود وشجاعت را با کاروانی جمع داشت مقید سازند او رائگان خود را بدست دیگری
نداد وپای همت افشرده با پسر وچندی از نوکران داد مردی داده جان فدای آبرو نمود درخلال این احوال افضل خان
دیوان شاهجهان که در بیجاپور مانده بود بدرگاه والا شتافته دولت زمین بوس دریافت ومشمول عواطف خسروانه گردید و
مقارن این خبر نبرد آرائی شاهزادگان باهم گر رسید شرح این داستان آنکه چون سلطان پرویز ومهابت خان بحوالی
الهآباد رسیدند عبدالله خان دست از محاصره قلعه باز داشته بجهوسی مراجعت نمود چون دریا خان با فوج کنار آب را
استحکام داده بود وکشتیها را بجانب خود کشیده روزی چند عبور لشکر بادشاهی در توقف افتاد وشاهزاده پرویز ومهابتخان
در کنار آب مذکور معسکر آراستند ودریا خان ضبط گذرها نمود تا آنکه زمینداران بیس که دران حدود اعتباری دارند سی منزل
کشتی از اطراف بدست آوردند چند کروه بالای آب گذاری بهم رسانیده راهبری کردند تا دریا خان آگاهی یافته بمدافعه
ومقابله پردازد لشکر بادشاهی از آب گذشت لاعلاج دریا خان صلاح در توقف ندیده بجانب جونپور شتافت وعبدالله خان
وراجه بهیم نیز با شاهزاده بطرف جونپور روان شدند والتماس نهضت بصوب بنارس کردند شاهجهان پردگیان حرم
را بقلعه فلک اساس رهتاس فرستاده خود بطرف بنارس حرکت نمود وعبدالله خان وراجه بهیم ودریا خان بلشکر پیوستند
شاهجهان به بنارس رسیده از آب گنگ گذشت وبرکنار آب لونس اقامت نمود شاهزاده پرویز ومهابت خان بدمدمه رسیدند
وآقا محمد زمان طهرانی را با طایفه آنجا گذاشته از آب گنگ گذشتند وخواستند که از آب لونس عبور نمایند بیرم بیگ مخاطب

بخان دوران بفرمودہ شاہجہان از آب گنگ بگذشت و روی بآقا محمد زمان آورد و محمد زمان بجلدی شتافت بعد از چہار روز خاندوران باغرور موفور در رسید آقا محمد زمان باستقبال شتافت دوران معرکہ دستبردی عظیم و کارہی شگرف کرد خاندوران بعد از هزیمت سپاہ خود در رزمگاہ توقف نمودہ تنہا بہر طرف می تاخت و می کوشید تا بقتل رسید سر او را بدرگاہ شاہزادہ پرویز فرستادند و از انجا بر نیزہ کردند رستم خان کہ سابقاً نوکر شاہجہان بود گریختہ بشاہزادہ پرویز پیوستہ بود گفت خوب شد کہ حرام خور بقتل رسید جہانگیر قلیخان پسر اعظم خان حاضر بود گفت او را حرام خور و باغی نتوان گفت از جلال نمک تر مرد نباشد کہ در راہ صاحب خود جان دادہ و ازین بیشتر چہ توان کرد و بنگرید کہ اکنون نیز سرش از ہمہ سرہا بلند تر است بالجملہ بعد از واقعہ خاندوران شاہزادہ پرویز عظیم شادمان شد و آقا محمد زمان را نوازش فرمود بعد ازین واقعہ شاہجہان با سرداران سپاہ کنگاش نمود اکثر و خواہان خصوصاً راجہ بھیم صلاح در جنگ صف دیدند مگر عبداللہ خان کہ اصلا راضی باین نمی شد و بعرض می رسانید کہ چون لشکر بادشاہی بحسب کمیت بر سپاہ ما فزونی دارد چنانچہ لشکر بادشاہی قریب چہل ہزار سوار موجود است و لشکر شاہی از نوکران قدیم و جدید تا ہفت ہزار سوار نمی کشد مناسب حال آن و صلاح دران است کہ لشکر جہانگیری در ہمین سرزمین گذاشتہ خود را از راہ اودھ و لکھنؤ بنواحی دھلی رسانیم چون این گروہ انبوہ بدالصوب شتافتہ نزدیک رسند بطرف دکن متوجہ شویم ناگزیر لشکر بادشاہی از بسیاری گرانی و حرکت اسباب حشمت عاجز شدہ آشتی خواہند کرد و اگر صلح صورت نہ بندد دران زمان بمقتضاے وقت عمل باید فرمود شاہجہان از کمال غیرت و جلادت این سخن را بسمع قبول اصغا نہ نمودہ قرار بر جنگ صف دادہ باین عزیمت پا در رکاب آوردہ ترتیب افواج فرمود و در قول خود ایستادہ و در برنغار عبداللہ خان و جرنغار نصرت خان و در ہراول راجہ بھیم و بر دست راست راجہ دریا خان با طایفہ افغانان و بر دست چپ بہار سنگھ وغیرہ پسران نرسنگدیو و در التمش شجاعت خان و شیر بہادر مخاطب بشیر خواجہ و رومی خان میر آتش توپخانہ را روانہ ساخت مقارن این حال شاہزادہ پرویز و مہابت خان صفوف نبرد آراستہ بعرصہ کارزار شتافتند و کثرت سپاہ بادشاہی بشایہ بود کہ سہ طرف لشکر شاہجہان را فرو گرفتہ حلقہ سان در میان داشت و رومی خان میر آتش توپخانہ را پیش برد لیکن کہ برابر گولہ توپ انداختہ باشد از غرایب اتفاقات آنکہ یک گولہ بر کسی نخورد و توپہاے گرم شدہ از کار باز ماند و چون فاصلہ میان توپخانہ و ہراول فوج شاہجہان بسیار شد ہراول لشکر بادشاہی بجانب توپخانہ بطمینان خاطر شتافت مردم توپخانہ تاب نیاوردہ راہ ہزیمت سپردند و توپخانہ بتصرف مردم بادشاہی در آمد از مشاہدہ این حال دریا خان افغان کہ در دست

راست ہراول بود بے جنگ راہ فرار سپردو از برگشتن او فوج دست چپ ہراول نیز پریشان گردید ناگزیر راجہ بھیم کثرت
مخالف خود را بنظر اعتبار در نیاوردہ با معدودے از راجپوتان قدیمی خویش توسن ہمت برانگیختہ بر قلب لشکر بادشاہے
رسیدہ بہ شمشیر آبدار کارزار نمود و جتا جوت نامی فیلی کہ در پیش بود بزخم تیر و تفنگ از پا افتاد و آن شیر بیشہ جرات و جلادت
با راجپوتان جان نثار پاے مردانگی قایم کردہ آثار شجاعت او تہور ظاہر ساخت جوانان چیدہ و سپاہیان جنگیدہ کہ بر
گرد پیش سلطان پرویز و مہابت خان ایستادہ بودند از اطراف و جوانب ہجوم آوردہ آن یکہ تاز را بہ تیغ بیدریغ بر خاک
ہلاک می انداختند او تا رمقی داشت کارزار کرد و جان نثار شد و بھیم راتھور و پرتھی راج و اکھراج راتھور با چندے
از ستھوران روم و دست در عرصہ کارزار زخمی افتادند و از کشتہ شدن راجہ بھیم و برہم خوردن فوج ہراول شجاعت خان
کہ برفیق فوج التمش بود نیز منہزم شد و شیر خواجہ کہ سردار این فوج بود قدم برجا داشتہ مقتول گردید چون ہراول و التمش
از پیش برخاست و جنگ بقول رسید فوج جرنغار کہ سرکردہ آن نصرت خان بود تاب نیاوردہ طرح داد و شاہجہان
بعبد اللہ خان کہ در برنغار بود و جمعے از سپاہ کہ مجموع بہ پانصد سوار نمی کشید پاے تحمل استوار کردہ دلاوران را ترغیب
و تحریض می نمود تا آنکہ اکثرے کشتہ و زخمی شدند غیر از فیلان علم و توغ و قورخانہ خاصہ و عبد اللہ خان کہ بجانب دست راست
باندک فاصلہ ایستادہ بود چیزے بنظر در نمی آمد درین وقت تیرے بجلیتہ خاصہ رسید و ایزد جل اسمہ ذات مقدس را بجہت
مصلحتی محافظت نمود و شیخ تاج الدین را کہ از خلفاے خواجہ باقی است قدس سرہ کہ دران معرکہ ہمعنان شاہجہان بود تیرے
بر رخسارہ خوردہ از بنا گوش سر بر آوردہ درین وقت شاہجہان یوسف خان را نزد عبد اللہ خان فرستادہ پیغام کرد کہ کار
بجاے نازک رسیدہ مناسب حال و ملایم شان ما این ست کہ با معدودے کہ ہمراہ ماندہ اند توکل بکرم الٰہی نمودہ بر قلب
لشکر بادشاہی بتازیم تا آنچہ رقمزدۂ کلک تقدیر است بظہور رسد عبد اللہ خان خود نزدیک رفتہ گفت کار از ان گذشتہ کہ بہ
تاخت و تردد اثرے مترتب گردد و این دست و پا زدن محض بیہودہ و بیفایدہ است سلاطین سلف چون امیر تیمور
صاحب قران و حضرت بابر بادشاہ و ہمچنین اکثر صاحبان داعیہ را در مبادی سعی و تلاش مکرر چنین وقایع اتفاق افتادہ
و دران حالت صعب ضبط احوال فرمودہ عنان از عرصہ کارزار منعطف ساختہ اند و بدشمن کامی قرار دادہ لہذا بدولتی رسیدہ
اند و جمعی از فدویان کہ در رکاب سعادت حاضر بودند گستاخانہ دست بر جلو انداختہ سام اسپے از عرصہ کارزار بر آوردند و
لشکر بادشاہے بہ اردوے شاہی در آمدہ بغارت و ضبط اموال و اسباب پرداختند و این قدر را غنیمت شمردہ بتعاقب

نشتافته‌اند و شاهجهان بچهار کوچ بر فراز قلعه رهتاس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعداری خاطر جمع ساخت و سلطان مرادبخش را که در همان ایام قدم بعالم وجود نهاده بود با دایه‌ها و انگها در انجا گذاشته با دیگر شاهزاده‌ها و اهل حرم بجانب پتنه و بهار نهضت فرمود چون این اخبار بمسامع قدسیه رسید مهابت خان را بخطاب خانخانان سپه‌سالار مامور ساخته بمنصب هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و تمن و توغ علاوه عواطف گشت اکنون مجملی از سوانح دکن رقمزده کلک وقایع‌نگاری می‌گردد چون ملک عنبر بسرحد ولایت قطب‌الملک شتافته مبلغ مقرری که هر سال بجهت خرچ سپاه از وی می‌گرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز خواست نموده مجدداً عهد و سوگند خاطر ازان جانب پرداخت و بحدود ولایت بندر رسید و مردم عادل خان را که بحراست آن ملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافته غافل بر سر آنها تاخت و بندر تاراج نموده ازانجا با جمعیت و استعداد فراوان شتافت و چون عادل‌خان اکثر از مردم کاردیده و سرداران پسندیدهٔ خود را همراه ملا لاری بر برهانپور فرستاده بود و جمعی که بدفع شر او کفایت کنند حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن گشت و باستحکام برج و باره و لوازم قلعداری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکر که همراه او به برهانپور بود فرستاد و بمتصدیان صوبه مذکور بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از متعلقان آن درگاه می‌دانم درین وقت که عنبر ناحق‌شناس با من چنین گستاخی نموده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان بادشاهی که در صوبه موجوداند بکمک من متوجه گردند تا این غلام فضول را از میان برداشته سزای کردار در دامن روزگار او گذاشته آید در هنگامی که مهابت خان با بادشاهزاده پرویز متوجه اله آباد شد سربلند رای را بحکومت و حراست برهانپور بازداشته مقرر نموده بود که در مهمات کلی و جزوی بصواب دید ملا محمد لاری کار کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف نورزد و چون ملا محمد بسیار رنجیده شد و مبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک روپیه باشد بصیغه مدد خرچ لشکر بمتصدیان آنجا داد و نوشته‌های عادل خان در باب کمک بمهابت خان رسید و او نیز تجویز این معنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که بی تامل و توقف همراه ملا محمد لاری بکمک عادل خان شتابند ناگزیر سربلند رای با معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر و خنجر خان حاکم احمدنگر و جان سپار خان حاکم بیر و رضوی خان و ترکمان خان و عقیدت خان بخشی و اسد خان و عزیزالله خان و جادو رای و اوداجی رام و سایر امرا و منصبداران که از تعیناتِ صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری بکمک عادل خان بقصد استیصال عنبر شتافتند و چون عنبر ازین معنی وقوف یافت او نیز

نوشتها به بندهاے درگاه فرستاد که از غلامان درگاه ام نسبت بسگان آنجناب دارم و بے ادبی از من بظهور نیامده بچه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من در آمده اند و به تکلیف عادل خان و به تحریک ملا محمد بر سر من می آیند میان من و عادلخان بر سر ملکی که در زمان سابق به نظام الملک تعلق بود و الحال او متصرف گشته نزاع است اگر او از بندهاست من نیز از غلامانم مرا با او و او را با من واگذارند تا هرچه در مشیت حق است بظهور آید آنها باین حرف او التفات نفرموده کوچ بر کوچ متوجه آنصوب گردیدند هرچه عنبر بالحاح و زاری افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجاپور برخاسته بحدود ملک خود پیوست و لیعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روز می گذرانید و سعی دران داشت که کار بجنگ رسد و ملا محمد با امراے بادشاهی سر در دنبال داده فرصت نمی داد هرچند سر اندازے و مدارا می نمود حمل بر عجز و زبونی او کرده در شدت می افزودند و چون کار بر و تنگ آمد و اضطرار دامن گیر گشت ناگزیر در روزے که مردم بادشاهی غافل بودند و سے دانستند که جنگ نمی کند ترکها از دور نمایان ایشان گردیدند که ترک جنگ نموده برآمده اند و می خواهند که گریخته بروند درین وقت بر مردم عادل خان ریختند و میان مردم او و عنبر جنگ سخت در پیوست و بحسب تقدیر ملا محمد که سردار لشکر بود کشته شد ازین جهت سپاه عادل خان را سر رشته انتظام گسیخته گشت و جادو راے و اودا جی رام دست بکار نبردند و راه فرار پیمودند عنبر ناگاهی کار خود کرد و شکست عظیم بر لشکر عادل خان واقع شد و اخلاص خان وغیره بیست و پنج نفر از سران سپاه عادل خان که مدار دولت او بر آنها بود گرفتار شدند و از آن گروه فرهاد خان را که تشنه خون او بود از سرچشمه تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانید و از امراے بادشاهی لشکر خان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند و خنجر خان گرم و گیرا خود را باحمد نگر رسانیده باستحکام قلعه پرداخت و جان سپار خان نیز برگشته به بیر که در جاگیر او بود در رفته حصار بیر را مضبوط ساخت و جمعے دیگر که از ان ورطه هلاک برآمدند بعضے خود را باحمد نگر رسانیدند و گروهے به برهان پور شتافتند و چون عنبر بمراد خویش کامیاب گردید و آنچه در مخیله او نگذشته بود در عرصه ظهور جلوه گری نمود اسیران سر پنجه تقدیر را سلسل و محبوس بدولت آباد فرستاد و خود باحمد نگر رفته بمحاصره پرداخت لیکن هرچند سعی نمود کارے از پیش نرفت ناکام جمعے را بر دور قلعه گذاشته بجانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت عادل خان باز متحصن شد و عنبر تمام ملک او را تا حدود متعلقه بادشاهی که در بالاگهاٹ بود متصرف گشت جمعیت نیک فراهم آورده قلعه شولاپور را که پیوسته میان نظام الملک و عادل خان بر سر آن نزاع می بود محاصره کرد و یاقوت خان را با فوجے عظیم بر سر برهان پور فرستاد و توپ ملک

میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضرب دست و زور بازوے قدرت مفتوح گردانید از استماع این اخبار
وحشت آثار خاطر اقدس شاہنشاہی بآشوب گرائید درخلال این احوال مکتوب نذر محمد خان والی بلخ بنظر مقدس درآمد خلاصه
مضمون آنکه این نیازمند آنحضرت را ابتا بہ پدر و والی نعمت خود میداند پلنگپوش بے رخصت این خیر اندیش مصدر چنان
گستاخی شد والحمد لله که تادیب شایسته یافت چون نیز غبار نقار در میان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده امیدوار
است که خانزاد خان را از حکومت کابل تغیر فرموده بجاے او دیگرے را تعین فرمایند ازانجا که کام بخشی شیوه پسندیده
است آنصوبه بمدار المهام خواجه ابوالحسن تفویض یافت احسن الله پسر خواجه بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعین
گشت و فرمان شد که پنج ہزار سوار خواجه را بضابطه دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند و احسن الله بمنصب ہزار و پانصدی ذات و پانصد
سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید و فرمان
شد که خانزاد خان روانه درگاه شود چون زمستان درآمد و خوبیهاے کشمیر آخر شد بنا بران بتاریخ بیست و پنجم شهریور
رایات اقبال بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در ساعت سعید در آن شهر میمنت بهر نزول دست داد و متقارن
آن صوبه داری پنجاب از تغیر صادق خان برکن السلطنت آصف خان مقرر شد و در خلال این احوال بطرف ہرن مناره
که از شکارگاه ہاے خاص بود توجه فرمودند درین تاریخ خانزاد خان از کابل آمده شرف آستان بوس دریافت و چون خاطر
اقدس مظاهر از نشاط شکار رو پرداخت عنان معاودت بدار السلطنت انعطاف یافت درین وقت عرض داشت
مهابت خان رسید مرقوم بود که شاہجہان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله درآمد و شاه پرویز با عساکر منصوره بملک بهار
پیوست در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته که شاہجہان داراب خان پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت و
حراست ملک بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را با یک پسر و یک برادرزاده او همراه گرفته بود و بعد از جنگ ٹونس و
انعطاف عنان او را در قلعه رہتاس گذاشتند بداراب خان نوشتند که در گڑھی خود را بملازمت رساند داراب خان
از ناراستی و زشتی خوی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرض داشت نمود که زمینداران باهم اتفاق کرده طرد محاصره
می دارند ازین جهت نتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاہجہان از آمدن داراب مایوس شد همراه جمعے که مصدر کاری و
ترددے توانستند شد نمانده بود ناگزیر از آشوب علت خاطر پسر داراب را بعبدالله خان حواله فرمودند و کارخانجات و بیوتات
همراه گرفته همان راه که از دکن آمده بودند رایت عزیمت برافراشتند و چون داراب چنین اداے ناپسندیده بظهور آورده خود

مطرود ازل وابد ساخته عبدالله خان پسر جوان او را بقتل رسانید و شاهزاده پرویز صوبهٔ بنگاله را بجاگیر مهابت خان و پسرش تنخواه
فرموده عنان معاودت معطوف داشت و حکم بزمینداران بنگاله شد که داراب را که در قبل داشتند دست تعرض ازو کوتاه داشته
روانهٔ ملازمت سازند و او آمده مهابت خان را دید و چون خبر آمدن داراب بعرض اشرف اقدس رسید بمهابت خان فرمان شد
که در زنده داشتن آن بی سعادت چه مصلحت باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشته بادیهٔ ضلالت و گمراهی را بدرگاه
عدالت پناه روانه سازد بالجمله مهابت خان بموجب حکم عمل نموده سرش را از تن جدا ساخته بدرگاه فرستاد و درین هنگام
خانزاد خان را خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهول کتاره و اسپ خاصه مرحمت فرموده بصاحب صوبگی بنگاله فرستادند و مقارن
آن فرمان جهان مطاع بطلب عبدالرحیم که پیش ازین خطاب خانخانانی داشت صادر گشت و چون در صوبهٔ دکن شورش عظیم
دست داده جمعی از اعیان لشکر با پیر سر پنجهٔ تقدیر گشته در قلعهٔ دولت آباد محبوس ماندند و شاهجهان از ملک بنگاله بصوب ملک دکن
عنان انعطاف تافت ناگزیر مخلص خان برجناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که سزاولی نموده ایشان را
با امرای عظام روانهٔ دکن سازد و درینولا قاسم خان را از تغیر مقرب خان بحکومت و حراست آگره خلعت افتخار بخشیدند و
درین تاریخ بعرض داشت اسد خان بخشی دکن که از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت خان حبشی با ده هزار سوار موجود بملکاپور
که از شهر بیست کروه مسافت است رسیده و سر بلند رای از شهر برآمده قصد آن دارد که جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر
شد که تا رسیدن کمک و مدد حوصله بکار برده تیز جلوی نکند و باستحکام برجها پرداخته در شهر تحصن گزینند و در اواسط اسفندارمذ
سنه هزار و سی هجری ارتفاع رایت اقبال آیت بمستقر عز بجانب کشمیر اتفاق افتاد و از وقایعی که در ابتدای این سال
بظهور آمد آنکه شاهجهان بولایت دکن رسیده و عنبر شروع در خدمتگاری نموده بجهت هواخواهی ایشان فوجی بسرکردگی
یاقوت خان بحوالی برهانپور فرستاده که بتاخت و تاراج پردازند و بشاهجهان نوشت که بزودی بدان صوب حرکت
نمایند شاهجهان بدان سمت توجه نموده دیولگانو را مخیم ساخت و عبدالله خان و محمد تقی مخاطب بشاه قلی خان را بفوجی تعیین
نمود که باتفاق یاقوت خان برهانپور را محاصره نموده بلوازم قلعه گیری پردازند و متعاقب آنها خود نیز متوجه شد و سر بلند رای
که در سواد شهر واقع است فرود آمد راو رتن و دیگر بندهای بادشاهی که در قلعه بودند در استحکام شهر و حصار شرائط اهتمام
و لوازم کارآگهی بتقدیم رسانیده متحصن گشتند و شاهجهان فرمود که از یک طرف عبدالله خان و از جانب دیگر شاه قلی خان
بقلعه بچسپند قضارا در طرفی که عبدالله خان بود غنیم هجوم آورد و جنگ صعب پیوست و شاه قلی خان با فدائی خان جانثار خان

دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود ابر داشته بحصار در آمد و سربلند رای جمعی از مردم کارکرده خود را برابر عبدالله خان گذاشته خود بر سر شاه قلی خان تاخت و چون اکثری از نوکران زر بنده در کوچه و بازار متفرق شده بودند شاه قلیخان با معدودی در میدان پیش ارک پای همت افشرده بمدافعه و مقابله پرداخت تا آنکه چندی از بندهای بادشاهی که با او بودند بقتل رسیدند ناگزیر به ارک در آمده در قلعه را بست و سربلند رای محاصره نموده کار بر و تنگ ساخت شاه قلیخان از روی اضطرار قول گرفته او را دید چون این خبر به شاهجهان رسید مرتبه دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند و هر چند مبارز خان و جان سپار و دلیران عرصهٔ کارزار شرائط سعی و کوشش بجا آوردند اثری بران مترتب نگشت و از مردم روشناس شاه بیگ خان و سرانداز خان و سید شاه محمد نقد حیات در باختند و بار سیوم خود سوار شده حکم یورش نمود و از اطراف بهادران رزم آرا و دلیران قلعه کشا قدم جرأت وجلادت پیش نهاده کارنامهای شجاعت ظاهر ساختند و از اعیان اهل قلعه بودنخان با جمعی از برادران و با بابیک [illegible] و بسیاری از راجپوتان و راو رتن علف تیغ انتقام شدند درین وقت که کار بر متحصنان بدشواری کشیده بود قضا را تیر تفنگی بگردن سید جعفر رسیده پوست مال گذشت و او اضطراب کرده برگشت و از همان تافتن او تمام دکنیان سراسیمه راه فرار سپردند بسیاری از بیدلان را با خود بردند و مقارن این حال خبر آمد که شاهزاده پرویز و مهابت خان خان خانان سپه سالار لشکر بادشاهی از بنگاله معاودت نموده بدریای نربدا رسیده اند ناگزیر شاهجهان بوسعت آباد بالا گهات مراجعت نمود درین وقت عبدالله خان از شاهجهان جدائی اختیار نموده در موضع اندور نشست و مقارن آن نصرت خان جدائی گزیده نزد نظام الملک شتافته نوکر او شد از سوانح سپری شدن روزگار خان اعظم میرزا کوکلتاش است پدر او از آدمی زادگان غزنین است و مادرش حضرت عرش آشیانی را شیر داده بود و آنحضرت پاس نسبت ایشان داشته میرزا عزیز را بزرگترین امرا ساخته بودند و از و و فرزندانش بارهای عجیب می کشیدند و در علم سیر و فن تاریخ استحضار تمام داشت و در تحریر و تقریر بی نظیر بود نستعلیق خوب می نوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا میر علی ست باتفاق ارباب استعداد ریختهٔ علم او از دست اوستادان مشهور هیچ کمی ندارد و در مدعا نویسی ید طولی داشت لیکن از عربیت ساده بود و در لطیفه گوئی بی شل و شعر همواری می گفت این رباعی از واردات اوست۔

رباعی

عشق آمد و از جنون برومندم کرد
وارسته ز صحبت خردمندم کرد
آزاد ز بند دین و دانش گشتم
تا سلسلهٔ زلف کسی بندم کرد

وفات خان اعظم در شہر احمد آباد گجرات اتفاق افتاد و لاش او را در دہلی بردہ بجوار روضۂ سلطان المشائخ نظام الدین قدس سرہ نزدیک المقبر پدرش بخاک سپردند چون خان اعظم مسافر دار الملک بقا گشت داور بخش را بحضور طلب داشتہ خان جہان را بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی بخشیدہ حکم شد کہ از آگرہ باحمد آباد شتافتہ محافظت آن ملک نماید*

جشن بستمین نوروز از جلوس ہمایون

مطابق سنہ ۱۰۳۴ ہجری روز مبارک شنبہ دہم جمادی الثانیہ سنہ ہزار و سی و چہار آفتاب جہان تاب برج حمل را نور آگین ساخت و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد و در دامن کوہ بہنبر نشاط شکار پرداختہ یک صد و پنجاہ و یک راس توج کوہی بہ تفنگ و تیر شکار کردند و در منزل چنگزہتی جشن شرف آراستگی یافت از بہنبر تا این منزل ارغوان ازہار سیر فرمودند و چون درین موسم کوتل پیر پنجال از برف مالا مال می باشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بلکہ محال لاجرم نہضت موکب گیہان شکوہ از راہ کرپوہ پونچ اتفاق افتاد درین کوہستان تاریخ ہم می رسد و دو سال و سہ سال بر درخت می ماند و از زمینداران آنجا شنیدہ شد کہ قریب ہزار تاریخ در یک درخت می باشد درین اثنا ابو طالب پسر آصف خان بحکومت لاہور بنیابت پدر رخص گردید و در ینولا سید عاشق پسر سردار خان بکوہستان شمالی پنجاب کہ ضبط و ربط آن بعہدہ پدرش بود دستوری یافت و او را بکامگار نامور گردانیدہ منصب چہار صدی و صد و پنجاہ سوار عنایت فرمودند روز جمعہ بیست و نہم در منزل نور آباد کہ بر لب دریای بہت واقع ست نزول اتفاق افتاد از گہاٹ بہت تا کشمیر بدستوریکہ تا پیر پنجال در راہ منزل بمنزل خانہا و نشیمنہا ساختہ اند درین راہ نیز اساس یافتہ و اصلا بخیمہ و سائر رخوت فراشخانہ احتیاج نیست درین چند منزل اردوی گیہان پوی بجہت برف و باران و شدت سرما از گریوہای دشوار گذار بصعوبت گذشت و در اثنای راہ آبشاری خوش بنظر در آمد کہ از اکثر آبشارہای کشمیر بہتر توان گفت ارتفاعش پنجاہ ذرع باشد و عرض آبریز چہار ذرع متصدیان منازل صفۂ عالی محاذی آن بستہ بودند ساعتی نشستہ پیالہ چند نوش فرمودہ چشم و دل را از تماشای آن بہرہ وا دند حکم شد کہ تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت بر صفحۂ روزگار یادگار ماند

درین منزل لاله و سوسن و ازغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره موله که از قصبات کلان کشمیر است بورود موکب اقبال آراستگی یافت و مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سائر اصناف گروه گروه بجهت استقبال دولت زمین بوس دریافتند درین دو منزل شگوفه زارهاے خوب سیر کرده شد دنیدگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه شهر شدند روز سه شنبه هژدهم در ساعت سعادت قرین بعمارت دلنشین کشمیر جنت نظیر نزول مرکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که میان دولت خانه واقع ست آخرهاے شگوفه بود لیکن یاسمن کبود دماغ را معطر و منور داشته و در تماشاے بیرون شهر اقسام شگوفه جمال افروزی می نمود و چون بتواتر پیوسته در کتب طب خصوص ذخیره خوارزم شاهی ثبت یافته بود که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر بیشتر خورده شود آن قدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان کشتنی واجب القتلے را از زندان طلب فرموده در حضور خود ربع سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیده شد اصلا تغیری در احوالش راه نیافت روز دیگر ضعف آن که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لبش بتبسم آشنا نشد تا بخندیدن چه رسد و مردن خود چه صورت دارد و درینولا حفظ و حراست کانگره به انیرای سنگدلن مفوض گشت و داور بخش از گجرات آمده ملازمت نمود درین ایام مزاج سردارخان از اعتدال انحراف ورزیده بیماری سوء القنیه عارض شد رفته رفته منجر باسهال دموی گشت و بتاریخ یازدهم محرم سنه هزار و سی و پنج در قصبه ملتان ودیعت حیات سپرد او را در روضه نوحصار که نزاد گاه او بود مدفون ساختند در سال پنجاهم از ولادتش سپری شد و چون این خبر بمسامع علیا رسیده فوجداری کوهستان شمالی پنجاب بالتفات خان که از کوکیان او بود تفویض یافت و فرمان شد که کامگار پسرش بملازمت شتابد و درهمین روزها مصطفی خان حاکم ٹھٹه رحلت نمود صوبه مذکور بشهریار عنایت شد درینولا از عرض داشت اسد خان بخشی دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان بدیول گانون رسید و یاقوت خان حبشی بالشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد و سربلند راے پاے غیرت بجمعیت برجا داشته بلوازم قلعداری همت گماشته و پیوسته از بیرون جنگ می اندازند و هرچند دست و پاے میزنند کاری نمی سازند و بعد از چند روز خبر رسید که مردم عنبر نیز برخاسته رفتند چون این معنی بعرض همایون رسید سربلند راے را بصنوف عواطف و مراحم سرفراز فرموده منصب پنج هزاری و پنج هزار سوار و خطاب راے راج که در ملک دکن بالاتر ازین خطاب نمی باشد عنایت نمودند و از سوانح آنکه چون شاهجهان دست از محاصره برهانپور باز داشته بصوب دکن برگشت در اثناے راه ضعف قوی بر مزاج استیلا یافت و در ایام تکسر بخاطر رسانید که عذر تقصیرات گذشته از پدر والاقدر باید خواست و باین اراده حق پسند

عرض داشتے مشتمل بر ندامت و انفعال از جرائم ماضی و حال نوشته ارسال داشتند و حضرت شاهنشاهی فرمانی بخط مبارک خویش قلمی فرموده روانه ساختند مضمون آنکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را بملازمت بفرستند و قلعه رهتاس و اسیر را که در تصرف کسان اوست به بندهاے بادشاهی بسپارد رقم عفو بر جرائد تقصیرات او کشیده شود و ملک بالاگهاٹ باو مرحمت گردد و بعد از ورود منشور عاطفت شاهجهان آداب استقبال و تعظیم بجا آورده با وجود کمال تعلق و دلبستگی که بشاهزاده ها داشت رضا جوئی والد ماجد را مقدم شمرده آن جگر گوشه ها را با نفائس پیشکش از جواهر و مرصع آلات و فیلان کوه پیکر که موازی ده لک روپیه قیمت داشت روانه درگاه والا ساخت و بسید مظفر خان و رضا بهادر که بحراست قلعه رهتاس مقرر بودند حکم نمود که بهرکس که فرمان بادشاهی ظاهر سازد قلعه را باو سپرده همراه سلطان مراد بخش بملازمت آیند و همچنین بحیات خان نوشت که قلعه اسیر را به بندهاے بادشاهی حواله نموده روانه حضور او گردد و خود بعد ازان بصوب ناسک حرکت نموده درین ایام عرب دست غیب که بجهت آوردن سلطان هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خان خانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده دولت زمین بوس دریافت هوشنگ را بعواطف روز افزون اختصاص بخشیده بمظفر خان بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او در کار باشد از سرکار بادشاهی سرانجام نماید و بنوعے سامان سرکار او کند که از هیچ طرف نگرانی خاطر نداشته باشد درخلال این حال عبدالرحیم خان خانان بسعادت آستان بوس جبین خدمت نورانی ساخت و زمانے مدید ناصیه خجالت از زمین بر نگرفت و آنحضرت بجهت دلنوازی و تسلی او فرمودند که درین مدت آنچه بظهور رسید از آثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما این رهگذر خجالت و ملالت راه ندهند و بعد از تقدیم مراسم زمین بوس اشارت رفت که بخشیان او را آورده در جای مناسب باز دارند قبل ازین حضرت شاهنشاهی باغواے نور جهان بیگم آصف خان و فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند که مهابت خان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازد و خان جهان از گجرات آمده بخدمت وکالت شاهزاده پردازد درینولا عرض داشت فدائی خان رسید مرقوم بود که در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم شاهزاده بجدائی مهابت خان و همراهی خان جهان راضی نیستند و هرچند درین باب بمبالغه و تاکید معروض داشتم نتیجه بران مترتب نگشت چون بودن من در لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده قاصدان تیز رو بطلب خانجهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمام تر متوجه این حدود گردد بالجمله چون حقیقت حال از عرض داشت فدائی خان بعرض مقدس رسید باز فرمان بتاکید تمام بشاهزاده صادر گشت که زنهار خلاف انچه حکم شده بخاطر راه ندهد و اگر مهابت خان برفتن بنگاله راضی نشود

جریده متوجه حضور والا گردد و شما با سائر امرا در برہان پور توقف نمایند چون خاطر فیض مظاہر از سیر و شکار عرصه دلپذیر کشمیر پرداخت
بنا بران بتاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و پنج هجری رایات عالیات بصوب لاهور ارتفاع یافت پیش ازین مکرر
بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانورے می باشد مشهور بهماے و مردم آن سرزمین می گویند که طعمه اش استخوان ریزه
است و پیوسته بروے هوا پرواز کنان مشاهده می افتد و نشسته کم و بیش می باشد چون خاطر اشرف اقدس بتحقیق این
مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از قراولان هرکس تفنگ زده بحضور بیارد هزار روپیه انعام بیابد بقضاء اجمال جتان
قراول به بندوق زده بحضور اشرف آورده چون زخم بپایش رسیده بود زنده و تندرست بنظر اشرف درآمد فرمودند چینه دان
آن را ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چینه دان راشگافتند از حوصله اش استخوان ریزه برآمد و مردم کوهستان معروض
داشتند که مدار خوراک این برا استخوان ریزه هاست و همیشه بر روے هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هر جا که استخوانی بنظرش
درآید به نول خود گرفته بلندی می شود و از انجا بر زمین به سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه شود آنگاه بچیند و بخورد درین صورت
غالب ظن آنکه هماے مشهور همین است ٭

	که استخوان خورد و طائری نیازارد	همای بر همه مرغان ازان شرف دارد	

سر نوش بگل می ماند لیکن سرکل هر غ به ندارد و این پرهاے سیاه دارد در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله
که یک هزار سی و هفت و نیم مثقال می باشد بوزن برآمد و نواحی لاهور ابوطالب پسر آصف خان بدولت زمین بوس
افتخار اندوخت و شب مبارک شنبه سلخ ماه مذکور در ساعت مسعود به لاهور نزول اجمال اتفاق افتاد و یک لک روپیه
بعبد الرحیم خان خانان انعام مرحمت شد و درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت
اسلوب شاه را با تحف و هدایا که یکدست شاهین سفید از انجمله بود بنظر مقدس گذرانید و از غرائب آنکه شاهزاده داور بخش
شیر نر پیشکش کرد که با بز الفت گرفته در یک قفس می باشد و به آن بز نهایت محبت و الفت ظاهر می سازد بدستورے که
حیوانات جفت می شوند بز را در آغوش گرفته حرکت می کند حکم کردند که آن بز را مخفی داشتند فریاد و اضطراب بسیار
ظاهر ساخت آنگاه فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب دران قفس درآورند اول آن را بوی کرد و بعد ازان کمرش
بدهان گرفته شکست فرمودند که میشی درآورند فی الفور از هم دریده خورد و باز همان بز را نزدیک آوردند الفت و مهربانے
بدستور سابق ظاهر ساخته بر پشت افتاد و بز را بر روے سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوانے اهلی و وحشی تا حال

مشاهده نشده که دہان جفت خود را بوسد درینولا فاضل خان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزار و
پانصدی و هزار و پانصد سوار عنایت نموده خلعت و اسپ و فیل مرحمت فرمودند و بسه و دو نفر از امرایان آن صوبه خلعت
مصحوب او فرستادند و چون مهابت خان فیلانیکه در صوبه بنگاله وغیره بدست آورده بود تا حال بدرگاه والا نفرستاده بود و مبلغهای
کلی از مطالبه سرکار بر ذمه او بود و نیز از محال جاگیر بندهاے درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابران حکم
شد که عرب دست غیب نزد مشار الیه رفته فیلانی که پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و مطالبات حساب را ازو بازیافت نموده
بخدمت شتابد و اگر او را جوابی و حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده بدیوانیان عظام مفروغ سازد و مقارن این حال
عرض داشت فدائی خان رسید که مهابت خان از خدمت شاهزاده پرویز دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت و خانجهان
از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود و هم درینولا عرض داشت خان جهان رسیده نوشته بود که عبدالله خان از خدمت
شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته با عتبا و کرم بخشایش
آنحضرت نوشته او را بجنس بدرگاه فرستاده ام امید از مراحم بیکران چنانست که رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده باین موهبت عظمی در
امثال و اقران سرفراز و ممتاز گردانند در جواب او فرمان شد که

این درگه ما درگه نومیدی نیست

ملتمس او بعز اجابت مقرون گشت درین تاریخ طهمورث پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت
شتافت قبل ازین هوشنگ برادر خسرو او بزمین بوس سعادت پذیر گشته بود درینولا نیز برهنمونی بخت خود را لقبتی
آستان رسانید و بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرفرازی آنها تسلیم نسبت خویش که باصطلاح سلاطین
چغتاے گورکان گویند فرموده بهار بانو بیگم صبیه خود را به طهمورث و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را به هوشنگ نسبت کردند
درین وقت معتمد خان بخدمت بخشیگری عز اختصاص یافت چون از مدتهاے مدید هواے کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر
می کرد و بتاریخ هفتدهم اسفندارمذ سنه هزار و سی و پنج بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد
چند روز در ظاهر لاهور مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ فرمودند افتخار خان پسر احمد بیگ خان کابلی
سر احداد را پیشکش آورده جبین اخلاص بر زمین سوده حضرت ظل اللهی سر نیاز بدرگاه بے نیاز سوده آورده بسجدات
شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجددهٔ الٰهی بود بتقدیم رسانیده حکم نواختن شادیانه فرمودند فرمان شد که سران آشفته دماغ

تباہ اندیش را بہ لاہور بردہ از دروازہ قلعہ بیاویزند تفصیل این اجمال آنکہ چون ظفرخان پسر خواجہ ابوالحسن بکابل رسید
شنیدند کہ پلنگپوس اوزبک بقصد شورش افزائی و فتنہ انگیزی بنواحے غزنین آمدہ مشارالیہ باتفاق دیگر بندہا تعینات صوبہ
مذکور آمدہ لشکرہا فراہم آوردہ بود درین اثنا احداد بدنہاد قابو یافتہ باشارت آن تباہ اندیشں بہ تیراہ آمدہ راہ زنی و
دست اندازی کاشیوہ شنیعہ آن مفسد سیاہ بخت است پیش می گیرد و پلنگپوس ازان ارادہ باطل ندامت گزیدہ
سیکے از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستادہ اظہار ملایمت وچاپلوسی نمودہ اولیاے دولت قاہرہ خاطر از انجانب
پرداختہ دفع فساد احداد بدنہا درا پیش نہاد ہمت ساختند و بہمان استعداد و جمعیت از راہ گردیدہ برسر آن
مقہور روان شدند چون خبر برگشتن پلنگپوس و آمدن لشکر ظفر اثر بآن بدفرجام می رسد تاب مقاومت نیاوردہ خود را بکوہ
اواغر کہ محکمہ او بود می کشید و آن بیعاقبت آن کوہ را پناہ روز بد اندیشیدہ دیواری در پیش درہ برآوردہ و استحکام تمام نمودہ
ذخیرہ وسائر اسباب قلعداری آمادہ و مہیا داشت اولیاے دولت ابد قرین استیصال او را پیشنہاد ہمت ساختہ بقدم سعی فراز و
نشیب بسیار طے نمودہ بدرہ مذکور پیوستند و ہمہ یکدل و یک جہت از اطراف ہجوم آوردہ ہمت بہ تسخیر آنکما شتند ہفتم
جمادی الاولی نقارہ فتح بلند آوازہ ساختہ داد شجاعت و جلادت دادند از ہنگام صبح تا سہ پہر آتش قتال و جدال اشتعال
داشت بعد از سہ پہر بانواع عواطف و مراحم الٰہی ابواب فتح و فیروزی بر چہرہ مراد دولت خواہان مفتوح گردید و آن محکمہ بتصرف
بہادران لشکر منصور درآمد درین وقت سیکے از احدیان شمشیر و کارد و انگشتری کہ یافتہ بود نزد ظفرخان بردہ مے نماید و
یقین می شود کہ اینہا ازان عاصی است ظفرخان خود با چندے بر سر آن بدگہر میرود و ظاہر می گردد کہ بندوقے باو رسیدہ
و بجہنم واصل شد ہر چند منادی کردند شخص نگشت کہ این تفنگ از دست کدام کس باو رسید بالجملہ سر آن مفسد مصحوب سردارخان
روانہ درگاہ آسمان جاہ گردید ظفرخان و دیگر بندہاے شایستہ خدمت کہ مصدر ترددات پسندیدہ گردیدہ بودند ہر کدام
در خور استعداد خویش باضافہ منصب و اقسام مراحم اختصاص یافتند درین تاریخ خبر رسید کہ رقیہ سلطان بیگم صبیہ
مرزا ہندال منکوحہ حضرت عرش آشیانی در دارالخلافہ اکبرآباد بجوار رحمت ایزدی پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند
و چون فرزند نداشتند در زمانے کہ شاہجہان بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن گوہر یکتاے خلافت را بتکفل ایشان
سپردند و این سر براسے خلافت سراپردہ قدس متکفل تربیت شاہزادہ والا گہر شد القصہ در ہشتاد و چہار سالگی بہ نہانخانہ
عدم شتافتند در خلال این احوال عبدالرحیم ولد بیرم خان بشمول انواع مراحم و اقسام نوازش گردیدہ بتازگی بخطاب مستطاب

خان خانان فرق عزت برافراخت وخلعت و اسپ مرحمت نموده بایالت سرکار قنوج رخصت فرمودند و مقارن این حال تمامی فیلان مهابت خان که قبل ازین فرمان طلب شده بود بدرگاه رسیده داخل فیلخانه بادشاهی شدند درین روزها معروض گردید که مهابت خان صبیه خود را بخواجه برخوردار نام بزرگزاده نقشبندی نسبت کرده و چون این وصلت بے اذن و رخصت آن حضرت شده بود برخاطر اشرف گران آمد او را بحضور اقدس طلبیده فرمودند که چرا بے دستورے ما بهم چنین عمده دولت را گرفته جواب پسندیده سامان نتوانست نمود و بحکم اشرف شلاق بپشت و رسا خورده محبوس گردید و درین روزها میرزا دکهنی پسر میرزا رستم صفوی بخطاب شاهنواز خان اختصاص یافت بست و نهم اسفندار ند ساحل دریای چناب بورود موکب مسعود آراستگی یافت ۰

جشن بست و یکمین نوروز از جلوس همایون

روز سه شنبه بست و دوم جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج هجری نیر جهان افروز ببرج حمل تحویل نمود و سال بست و یکم از جلوس مبارک آغاز شد بر ساحل دریاے چناب یک روز بلوازم جشن نوروزے پرداخته روز دیگر از ان منزل کوچ فرمودند در نیولا آقا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع دسی هزار روپیه با و مرحمت فرمودند و مکتوبے که در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافته بود با گریز مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت و کمر خنجر مرصع نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شده و را و راق سابق فرستادن عرب دست غیب نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانح نگار گشته واشارهٔ تے بطلب او نیز رفته درینولا بحوالی اردو پیوست بالجمله طلب او به تحریک و کارپردازی آصف خان شده بود و پیشنهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار و بے عزت ساخته دست تعرض بناموس وجان و مال او درزنند و این مطلب گران را بغایت سکدست پیش گرفتند و او برخلاف ایشان با چهار پنج هزار راجپوت خونخوار یک رنگ یکجهت آمده و اعیان اکثرے را همراه آورده که هرگاه کار بجان و کارد باستخوان رسد واز همه راه و از همه جهت مایوس گردد برائے پاس عزت و ناموس خود بقدر امکان دست و پا زده با اهل و عیال جان نثار شوند ۰

وقت ضرورت چو نماند گریز		دست بگیرد سر شمشیر تیز

باآنکه از روش آمدن او در مردم حرفهاے نا ملائم مذکور می شد آصف خان در نهایت غفلت و بے پروائی بسر میبرد
چون خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار بادشاهی را بدیوان اعلی مفروغ نسازد و مدعیان را
بمقتضاے عدالت تسلی ننماید براه کورنش و ملازمت مسدود است و در باب خواجه برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی
که مهابت خان دختر خود را باو نسبت نموده و سابقاً مذکور شد که او را نیز چنگ زده بزندان سپردند حکم شد که آنچه
مهابت خان باو داده فدائی خان تحصیل نموده بخزانهٔ عامره رساند و چون منزل بکنار بهت واقع بود نواب آصف خان
باوجود چنین دشمن قوی بازوے از سر و جان گذشته در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبلهٔ خود یعنی حضرت شاهنشاهی را
دران طرف دریا گذاشته خود با عیال و اطفال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده درین روے آب منزل گزیده و
هم چنین کارخانجات از خزانه و قورخانه وغیره حتی که خدمتگاران و بنده هاے نزدیک در کل از دریا عبور نمودند
معتمد خان بخشی و میر توزک از آب گذشته شب در پیش خانه بود و علی الصباح چون مهابت خان دریافت که کار بناموس
و جان او رسیده لاعلاج درین وقت که هیچ کس در گرد و پیش حضرت نمانده بود با چهار پنج هزار سوار راجپوت که باٰنها
قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار بر پل می گذارد که پل را آتش زده
اگر کسی اراده آمدن داشته باشد بمدافعه و مقابله قدم برجا دارند و خود متوجه دولتخانه می گردد و از در حرم گذشته به پیشخانه
معتمد خان رسیده باز پرس احوال نمود معتمد خان شمشیر بسته از خیمه برآمد و چون چشمش بر او افتاد از احوال شاهنشاهی
استفسار نمود و قریب بصد راجپوت پیاده برچه و شمشیر در دست همراه داشت و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس
نمی شد بر سمت دروازه کلان شتافت و دران وقت در فضاے دولتخانه معدودے از اهل یتاق وغیره و سه
چهار خواجه سراے پیش دروازه ایستاده بودند مهابت خان سواره تا دولتخانه رفته از اسپ فرود آمد دران وقت
که پیاده شده بجانب غسل خانه شتافت قریب دو صد راجپوت همراه داشت معتمد خان پیش رفته گفت که این همه
گستاخی و بیباکی از ادب دور است لفظی توقف نمائید تا من رفته عرض کورنش و زمین بوس نمایم اصلا بجواب نه پرداخت
و چون بدر غسل خانه رسید ملازمان او تختهاے دروازه را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضاے
دولتخانه درآمدند جمعے از خواصان که برگرد و پیش آنحضرت بسعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند

آن حضرت از درون خرگاه برآمده بر پالکی نشستند درین وقت مهابت خان مراسم کورنش تبقدیم رسانیده آنگاه بر دور پالکی گردیده معروض داشت که چون یقین کردم که از آسیب عداوت و دشمنی آصف خان خلاصی و رهائی ممکن نیست و بانواع واقسام خواری و رسوائی کشته خواهم شد از روے اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاست ام در حضور اشرف سیاست فرمایند درین وقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده در سرا پرده بادشاهی را فرا گرفتند و در خدمت آنحضرت بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و جواهر خان خواجه سرا و بلند خان و خدمت پرست خان و فیروز خان و خدمتخان خواجه سرای و فصیح خان مجلسی و سه چهار نفری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن بے ادب خاطر اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت را غیرت در شور داشت دو مرتبه دست بر قبضه شمشیر رسانیده خواستند که جهان از لوث وجود آن میباک پاک سازند هر بار میر منصور بدخشی به ترکی عرض میکرد که وقت مقتضی آن نیست صلاح حال منظور باید داشت و سزای کردار نا هنجار این تیره بخت بد کردار را با یزد داد گر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون حرف او بغیر فروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان او درون و بیرون دولتخانه فرو گرفتند چنانچه بغیر او و نوکران او کسے دیگر بنظر در نمی آمد درین وقت آن بے عاقبت عرض کرد که هنگام سواری ست بعنا بطه معهود سواری فرمایند تا این غلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت و گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش آورده مبالغه والحاح بسیار نمود که برهمین اسپ سوار شوید غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن ستیزه کار راضی نشد القصه آن قدر توقف رو دیے داد که اسپ خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد ازان فیل خود را آورده التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت درین میداند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند و آنحضرت بے مبالغه و مضائقه برهمان فیل سوار شدند یکے از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده بود و درین اثنا مقرب خان خود را رسانیده باستر ضائے او درون حوضه نزدیک با آنحضرت رفته نشست ظاهرا درین آشوب گاه بے تمیزی زخمی بر پیشانی مقرب خان رسید و خدمت پرست خان خواص که معتاد شراب و پیاله خاصه در دست داشت خود را بفیل رسانید و هرچند راجپوتان بسنان برچه و زور دست و بازو مانع آمدند و خواستند که او را جاے ندهند دو کناره حوضه

محکم گرفته خود را نگاه می داشت و چون در بیرون جای نشستن نبود خود را میان حوضه گنجانید و چون قریب نیم کروه مسافت سطے شد گجپت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه را حاضر آورده خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود مهابت خان اشاره کرد تا آن بے گناه را با پسرش شهید کردند بالجمله درلباس سیر و شکار بسمت منزل خویش راهبری نمود و آنحضرت بیرون خانه او درآمده زمانی توقف فرمودند فرزندان خود را برد و گرد آنحضرت گردانید و چون از نور جهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه برده از آنجا همراه نور جهان بیگم باز بخانه خود آرد باین قصد بار دیگر آنحضرت را بدولتخانه آورد قضارا در هنگامی که حضرت شاهنشاهے بقصد سیر و شکار سوار شدند نور جهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهر خان خواجه سرا که ناظر محلات بادشاهی بود از آب گذشته بمنزل برادر خود آصف خان رفته بود آن کم فرصت تیز رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده ندامت کشیده متردد خاطر گشت آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائی است عظیم لاجرم رای فاسد او براین معنی قرار گرفت و آنحضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد و آنحضرت از وسعت حوصله و گرانباری هرچه او می گفت می کردند درین وقت چیچو نبیرۀ شجاعت خان همراه شد و چون بخانه شهریار در می آید برا چوتان اشاره کرد تا او را بقتل رسانیدند بالجمله چون نور جهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود رفت عمده های دولت را طلبداشته مخاطب معاتب ساخت که از غفلت و خامکاری شما کار تا باینجا کشید و انچه در مخیله هیچکس نگذشته بود بظهور آمده و در پیش خدا و خلق خجلت زده کردار خویش گشتید اکنون تدارک آن باید کرد و درانچه صلاح دولت و برآمد کار باشد باتفاق معروض باید داشت همه یکدل و یک زبان بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صائب آنست که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرفراز شویم چون کنکاش ناصواب بسامع جلال رسید از ضابطه معقول دور نمود همان شب مقرب خان و صادق خان بخشی و میر منصور و خدمت خان را پے در پے نزد آصف خان و عمده هاے دولت فرستادند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطا است زنهار که این تدبیر نادرست را نتیجه خامکاری و ناسازگاری دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی اثر برآن مرتب نخواهد شد هرگاه درین طرف باشم بکدام دلگرمی و بچه امید جنگ می کنید و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتری مبارک خود را مصحوب میر منصور فرستادند اما آصف خان بگمان آنکه این حرفها زاده طبیعت مهابت خان بے عاقبت باشد و حضرت بتکلیف او

حکم فرموده بودم افرستاده اند بهمان قرار داد پاسی عزیمت افشرده درین وقت فدائی خان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب آمده و از آنکه پل را آتش داده بودند و امکان عبور متصور نبود بیتاب شده در تیر باران بلا و تلاطم فتنه با چندین نوکران خویش رو بروی دولتخانه اسپ بدریا زده خواست که بشناوری عبور نماید شش کس از همراهان او بموج فنا رفتند و چندی از تندی آب پایان رویه افتادند و نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و خود با اسپ سوار برآمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری از رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند و چون دید که کاری از پیش نمی رود و غنیم زور آور راست و بملازمت اشرف نمی تواند رسید عطف عنان نموده از آب گذشت و حضرت شاهنشاهی آنروز و آن شب در منزل شهریار بسر بردند روز یکشنبه هشتم فروردی مطابق بیست و نهم جمادی الثانی آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر بندهای دولت قرار بجنگ داده در خدمت مهد علیا نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داد اتفاقاً بدترین گذرها همان بود سه چهار جا از آب عمیق عریض گذشتند و در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجی بطرفی افتاد آصفخان و خواجه ابوالحسن و ارادت خان با عماری بیگم روبروی فوج کلان غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده کنار آب را مضبوط ساخته بودند در آمدند و فدائی خان بفاصله یک تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت و ابوطالب پسر آصف خان و شیر خواجه و الله یار و بسیاری مردم پایان بر فدائی خان عبور نمودند و هنوز جمعی بکنار رسیده و بعضی میان آب بودند که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آور و رو هنوز آصفخان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند و معتمد خان از آب تنگی گذشته بر لب آب دویم ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر میکرد که سوار و پیاده و اسپ و شتر در میان دریا در آمده پهلو بر یکدیگر برزده سعی در گذشتن دارند در ینوقت ندیم خواجه سرای بیگم آمده مخاطب ساخت که مهد علیا می فرمایند که اینجه جای توقف و تامل است پای همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما غنیم منهزم گشته راه آوارگی پیش خواهد گرفت از استماع این خطاب و عتاب خواجه ابوالحسن و معتمد خان اسپان خود را در آب زدند و فوج غنیم و راجپوتان مردم این جانب را پیش انداخته بدریا در آمدند و در عماری بیگم دختر شهریار و صبیه شاهنواز خان بودند تیری بر بازوی دختر شهریار رسید و بیگم بدست خود بر آورده بیرون انداخت و لباسها بخون رنگین شد و جواهر خان خواجه سرا ناظر محل و ندیم خواجه سرای بیگم و خواجه سرای دیگر در پیش فیل جان نثار گردیدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد از آنکه روی فیل برگشت دو سه زخم برچها بر عقب فیل زدند تا آنکه شمشیرها از پی هم می رسند فیلبان سعی در راندن فیل داشت تا جای رسید که آب عمیق آمد و اسپان

به شناوری افتاد و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نموده و فیل بیگم بشناوری از آب گذشت و به دولتخانه بادشاهی
رفته فرود آمدند و چون راجپوتان قصد تمام باین جانب کردند درین وقت آصف خان پیدا شد و از نیرنگی زمانه و بیراه
رفتن رفیقان ونشستن نقش بدگله آغاز کرده روانه شد و هرچند حاضران از ایشان نشان خواستند اثرے ظاهر نشد
که بکدام جانب شتافت و خواجه ابوالحسن گرم راند و از هول اضطراب اسپ بدریا زد و چون آب عمیق بود و تندی رفت
در وقت شناوری از اسپ جدا شد تا قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود تا آنکه غوطه خورد و نفس گیر شد قاش زین
نگذاشت درین حالت مخمصه ملاح کشمیرے خود را رسانیده خواجه را برآورد و فدائی خان با جمعے از نوکران خود و چندی
از بندهاے بادشاهی که دوستی و آشنائی با وے داشتند از آب گذشته با فوجی که در مقابل او بود چپقلش کرده غنیم خود را
برداشته تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی درانجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون درون سراپرده از سوار و
پیاده مالامال بود بر سر در ایستاده به تیراندازی پرداخت چنانچه تیرهاے او اکثر در صحن دولتخانه نزدیک بآن حضرت می رسید
و مخلص خان در پیش تخت ایستاده بود بالجمله فدائی خان زمانے ممتد ایستاده تلاش می کرد و از همراهان او سید مظفر که از
جوانان کار طلب کاردیده فدوی بود و عطاء الله نام خویش فدائی خان بدریافت سعادت شهادت حیات جاوید یافتند
و سید عبدالغفور بخاری که از جوانان شجاع است زخم کاری برداشت و چهار زخم باسپ سواری فدائی خان رسید و چون
دریافت که کاری از پیش نمی رود و بخدمت نمی تواند رسید عطف عنان نموده از آب برآمد و بطرف بالای آب شتافت و روز دیگر
از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود رفت و از انجا عیال را برداشته بگرچاک ٹنڈیه رخت سلامت کشید بدر بخش نام
زمیندار پرگنه مذکور را با و رابطه قدیم داشت فرزندان را درانجا گذاشته و خاطر از انجانب وا پرداخته جریده بجانب هندوستان
شتافت و شیر خواجه و آله وردی خان قراول باشی و آله یار پسر افتخار خان هرکدام بطرفی رفتند و آصف خان چون دانست
که از دست مهابت خان خلاصی ممکن نیست با پسر خود ابوطالب و دو صد و سه صد سوار مفلوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب
قلعه اٹک که در تیول او بود رفت و چون به رهتاس رسید از ارادت خان خبر یافت که درگوشه فرود آمده کسان خود را
فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود طلبید لیکن هرچند سعی کرد او بهمراهی آصف خان راضی نشد و آصف خان بقلعه اٹک رفته متحصن
گشت و ارادت خان برگشته باردو آمد و بعد ازان خواجه ابوالحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر بخشیده مهابت خان را دیده و نوشته
بنام ارادت خان و معتمد خان مشتمل بر سوگند غلیظ شدید بخط او گرفت که گزند جانی ونقصانی بعزت و ناموس نرساند آنگاه ایشان

راہمراہ بردہ ملاقات داد درین روز عبدالصمد نواسہ شیخ چاند منجم را کہ باآصف خان رابطہ قوی داشت والحق جوان مستعد بود بشامت آشنائی او در حضور خود بقتل رسانید مقارن این حال شاہ خواجہ ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاہ والا رسیدہ ملازمت نمود وبعد از اداے کورنش وتسلیم وآدابے کہ درین دولت معمول است کتابت نذر محمد خان کہ مشتمل بر اظہار اخلاص ونیازمندی بود با تحف وہدایاے آن ملک گذرانیدہ آنگاہ پیشکش خود را بنظر درآوردند وسوغاتہاے نذر محمد خان از اسپ وغلام ترکی وغیرہ موافق پنجاہ ہزار روپیہ قیمت شد وعجالۃ الوقت سی ہزار روپیہ انعام یافت پیش ازین نگاشتہ کلک وقائع نگار گشتہ کہ چون آصف خان بہیچ وجہ از مہابت خان ایمن نبود بہ قلعہ اٹک کہ در جاگیر او بود در رفتہ تحصن جست وہمگی دوصد وپنجاہ کس از سوار وپیادہ با او ہمراہ بودند مہابت خان چندے از احدیان بادشاہی وملازمان خود وزمینداران آن نواحی را بسرکردگی بہروز نام پسر خود وشاہ قلی فرستاد کہ گرم وگیرا شتافتہ بہ محاصرہ قلعہ پردازند نا سپردہ ما در انجا رسیدہ قلعہ را بدست آوردند وآصف خان عنان بہ قضا سپردہ وفرستادہاے مہابت خان بہ عہد وسوگند آرام بخش خاطر متوحش او گشتہ حقیقت را بمہابت خان نوشتند وچون موکب گیہان شکوہ از دریاے اٹک عبور نمود مہابت خان از حضرت رخصت حاصل نمودہ بقلعہ اٹک رفت وآصف خان را با ابوطالب پسرش وخلیل اللہ ولد میر میران مقید ومحبوس ساخت وقلعہ را بملازمان خود سپرد ودرہمین اثناے عبدالخالق برادرزادہ خواجہ شمس الدین محمد خوافی را کہ از مصاحبان ومخصوصان آصف خان بود با محمد تقی بخشی شاہجہان کہ در محاصرہ برہانپور بدست افتادہ بود بہ تیغ بیباکی آوارہ صحراے عدم گردانید وملا میر محمد تتوی را کہ بسبب اخوندی نزد آصف خان بود وقتیکہ او را زنجیر کردند بحسب اتفاق زنجیر حلقہ دار در پاے او کردند چنانچہ باید استحکام نداوند باندک حرکت از پاے او برآمد این مقدمہ حمل بر افسونگری وساحری او کردہ او حافظ قرآن مجید بود وپیوستہ بتلاوت اشتغال داشت ولبہاے او بتلاوت متحرک بود ازین حرکت لب یقین کردہ کہ مرا او علاے بدی کند واز غلبہ وسواس وفرط توہم آن مظلوم را بہ تیغ ستم شہید ساخت ملا محمد بافضائل صوری وکتب وکمالات بزیور صلاح وپرہیزگاری آراستگی داشت افسوس کہ نسفاک بیباک قدر چنین مردی نشناختہ بیہودہ ضائع ساخت وچون بنواحی جلال آباد نزول اردوی گیہان پوی اتفاق افتاد جمعے از کافران آمدہ ملازمت نمودند اکنون شمہ از معتقدات ورسومی کہ میان ایشان شائع است بجہت غرابت مرقوم می گردد طریق آنہا بہ آئین کافران تبت نزدیک است بتے صورت آدمی از طلا یا از سنگ ساختہ پرستش می نمایند وبیش از یک زن نمی کنند. گر زن اول نازادگاہ باشد

یا با شوہر نا سازگار را اگر خواہند کہ بخانہ دوستی یا خویشی بروند از بالاے بام یک دیگر تردد می کنند و حصار شہر را جز یک در نمی باشد و غیر از خوک و ماہی و مرغ دیگر ہمہ گوشت می خورند و حلال دارند می گویند کہ از قوم ما ہر کس کہ ماہی خورد البتہ کور شدہ و گوشت را یخنی کردہ می خورند و لباس سرخ را دوست می دارند و مردہ خود را لباس پوشانیدہ و مسلح ساختہ با صراحی و پیالہ و شراب در گور می گذارند و سوگند ایشان این است کہ کلہ آہو را یا بز را در آتش می نہند و باز آنرا از انجا بر داشتہ بر درخت می گذارند و می گویند کہ ہر کس از ما این سوگند را بدروغ خوردہ البتہ ببلاے مبتلا شدہ و اگر پدر زن پسر خود را خوش کند بگیرد و پسر در ان باب مضایقہ نمی نماید حضرت شاہنشاہے فرمودند کہ ہر چہ دل شما از چیز ہاے ہندوستان خواہش داشتہ باشد درخواست نمائید اسپ و شمشیر و نقد و سر و پاے سرخ التماس کردند و کامیاب مراد گشتند درین اثنا جگت سنگھ پسر راجہ باسو از روے گیہان شکوہ فرار نمودہ بکوہستان شمالی لاہور کہ وطن او ست شتافت و مقارن این حال صادق خان بایالت صوبہ پنجاب رخصت یافت و حکم شد کہ تنبیہ و تادیب جگت سنگھ نماید و حضرت شاہنشاہی منزل بمنزل بہ نشاط شکار پرداختہ روز یکشنبہ بستم اردی بہشت در ساعت مسعود داخل شہر کابل شدند و درین روز بر فیل نشستہ نثار کنان از میان بازار گذشتہ بباغ شہر آرا کہ نزدیک قلعہ کابل واقع است نزول اجلال فرمودند روز جمعہ غرۂ خورداد بروضہ منورہ حضرت فردوس مکانی تشریف بردہ لوازم نیاز مندی بتقدیم رسانیدہ از باطن قدسی مواطن آن حضرت استمداد ہمت نمودند و ہمچنین بزیارت میرزا ہندال و عم بزرگوار خود میرزا محمد حکیم تبرک جستہ از حضرت حق سبحانہ تعالیٰ التماس آمرزش ایشان فرمودند از غرائب اتفاقات کہ از نہانخانۂ تقدیر بر منصۂ ظہور پرتو افگند پاداش کردار زشت مہابت خان است تفصیل این اجمال آنکہ چون آن جرأت و گستاخی در کنار آب بہت از و بظہور آمد و امراے بیحوصلہ با سپاہ از غفلت خویش خجلت زدہ خاوند خویش گشتند و امرے کہ در مخیلۂ ہیچکس خطور نکردہ بود چہرہ پرداز ظہور گشت راجپوتان او بنا بر تسلط و اقتدارے کہ بحسب اتفاق روے نمودہ بود خود سر و مغرور گشتہ دست تعدے و تطاول بر رعایا و زیر دستان دراز کردہ ہیچکس را موجود نمی شمردند تا آنکہ روزگار برگشت و دست فتنہ آتش بخرمن ہستی آن خود سران زد بالجملہ جمعی از راجپوتان در حلابہ کہ از شکار گاہہاے مقرری کابل است رفتہ اسپان خود بچرا گذاشتہ بودند چون چلکہ راجہت شکار پادشاہی قرق ساختہ بجمعے از احدیان حوالہ نمودہ بودند یکے از انہا مانع آمدہ کار بدرشتی گذرانید و راجپوتان بیچارہ را آن بیچارہ را بزخم تیغ پارہ پارہ کردند چندے از خویشان و برادران او و احدیان دیگر

بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهی نمودند حکم شد که اگر او را شناخته می باشند نام و نشان او معروض دارند تا بحضور اشرف طلبیده
باز پرس فرمائیم و بعد از ثبات خون بسزا رسد احدیان را باین حکم تسلی نگشته برگشتند راجپوتان نیز قریب بآنها فرود
آمده بودند روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده همه یک جهت و یک رو بر سر دائره راجپوتان آمدند و چون احدیان
تیر انداز و توپچی بودند باندک زد و خوردی راجپوت بسیار کشته شد و چندے را که مهابت خان از فرزندان حقیقی گرامی تر
می دید علف تیغ انتقام گردیدند تخمیناً هشتصد و نهصد راجپوت بقتل رسیده باشند و احشام کابل و هزارجات هر جا
راجپوتے را در اطراف و نواحی یافتند از کوتل هندوکش گذرانیده فروختند و باین طریق قریب بپانصد راجپوت
که بیشترے از آنها سردار قوم بودند و بشجاعت و مردانگی اشتهار داشتند بفروخت رفتند و مهابت خان از شنیدن این
خبر سراسیمه و مضطرب سوار شده بکمک نوکران خود شتافت و در اثنائے راه نقش را طور دیگر دیده از بیم و هراس که مبادا
درین آشوب کشته شود برگشته خود را در پناه دولت خانه انداخت و بالتماس او حبشیان و کوتوال خان و جمال خان خواص را
حکم شد تا این فتنه را فرونشانند دیگر بعرض رسید که باعث جنگ و ماده فساد بدیع الزمان خویش خواجه ابوالحسن و
خواجه قاسم برادر اوست هر دو را بحضور طلبیده باز پرس فرمودند جوابے که تسلی او شود سامان نیارستند کرد چون
کس بسیارے از تیر و تفنگ بقتل رسیده بودند ناگزیر مراعات خاطر او از لوازم شمرده نامبرده ها را بوے حواله کردند و
او در نهایت خواری و رسوائی سر و پا برهنه بخانه خود برده مقید ساخت و آنچه در بساط آنها بود تمام متصرف شد درینولا
بعرض رسید که عنبر حبشی در سن هشتاد سالگی باجل طبعی درگذشت عنبر در فن سپاهگری و سرداری و ضوابط تدبیر عدیل
و نظیر نداشت اوباش آن ملک را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمر روزگار بعزت بسر برد و در هیچ تاریخی بنظر در نیامده
که غلام حبشی بمرتبه او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه حاکم دهلی بموجب نوشته مهابت خان عبدالرحیم خانخانان را که
متوجه جهانگیر خود بود برگردانیده بلاهور فرستاد درینولا خبر رسید که شاهزاده هائے والا نژاد سلطان داراشکوه و سلطان
اورنگ زیب پسران شاهجهان بحوالے اکبرآباد رسیدند خاطر قدسی مظاهر از مژده وصول نبائر کامگار گل گل شگفت
لیکن مهابت خان بمظفر خان حارس دار الخلافه نوشت که نظربند نگاه دارد و بدرگاه نیارد چون توجه خاطر اشرف بشکار
بسیار بود و شیفتگی آنحضرت درین شغل بحدی رسیده بود که در حضر و سفر یکروز بے شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم درینولا
آنکه در دیجان قراول بیگی بجهت شکار قمرغه نور کلانی که اهل هند آنرا نا ورگویند از ریسمان تابیده ترتیب داده پیشکش نمود

مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بران صرف شده بنا بران در موضع از غنده که از شکارگاهای مقرر این ملک است متصدیان
سرکار حکم شد که نور مذکور را شکار برده استاده نمودند و شکاری را از هر جانب بنور درآوردند و حضرت با پرستاران حرم سرای
عزت بنشاط شکار توجه فرمودند شاه اسمعیل هزاره که جماعهٔ هزارها او را ببزرگی و مرشدی قبول می داشتند با توابع و لواحق
خویش در ظاهر دیهه بیرمانوس فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند
و بیگم بفرزندان شاه از اقسام و جواهر در داری مرصع الات تلطف فرمودند و از انجا بنشاط شکار پرداخته قریب سیصد راس
از رنگ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که درین نور درآمده بود شکار شد و یکی از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و سه سیر
بوزن جهانگیری برآمد و از سوانح آنکه چون خبر گستاخی مهابت خان بسمع شاهجهان رسید مزاج بشورش گرائید و با وجود
قلت جمعیت و عدم سامان داعیه مصمم شد که بخدمت پدر والا قدر شتافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد
باین عزیمت شتافته بتاریخ بیست و سوم رمضان سال هزار و سی و پنج با هزار سوار از مقام ناسک بر تنگ
رایات برافراشتند بگمان آنکه شاید درین مسافت بقدر جمعیتی فراهم آید چون اجمیر مخیم گشت راجه کشن سنگه پسر راجه بهیم که با پانصد
سوار در موکب منصور بود باجل طبعی در گذشت و جمعیت او متفرق گشت و همگی پانصد سوار در غایت پریشانی و تنگدستی همراه
ماند و اراده سابق سامان پذیر نشد ناگزیر رای عقده کشای چنین تقاضا فرمود که بولایت ٹھٹھه شتافته روزی چند در ان
تنگنای خمول باید گذرانید باین داعیه از اجمیر بناگور و از ناگور بجدود جوده پور و از ان راه بجیسلمیر بنهضت اتفاق افتاد
و حضرت جنت آشیانی در ایام هرج و مرج از همین راه بولایت سند و ملک ٹھٹھه تشریف برده بودند و این موافقت
با جد بزرگوار از بدایع روزگار است چون خاطر فیض مظاهر از سیر و شکار گلزار همیشه بهار کابل وا پرداخت روز دوشنبه
غره شهریور از کابل بصوب مستقر الخلافه کوس مراجعت بلند آوازه گشت درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز بعرض
رسید که درد قلنج قوی بهم رسیده ایشان را از زمانی ممتد بشعور داشت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی حاصل شد و مقارن این حال
عرض داشت خانجهان رسید نوشته بود که شاهزاده باز از هوش رفته و درین مرتبه پنج گهری که دو ساعت نجومی باشد بیشعور
بودند ناگزیر اطبا بداغ قرار دادند و پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند معهذا بهوش نیامدند و بعد از ساعت
دیگر افاقت بهم رسید و سخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و این ثمره افراط شراب است
چنانچه هر دو عم ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلا گشته کاسه سر در کاسه شراب کردند در نیولا شاهزادگان

والاگہر سلطان داراشکوہ وشاہزادہ اورنگ زیب از خدمت پدر بملازمت جد بزرگوار آمدہ بدولت زمین بوس فرق نیاز نورانی
ساختند از فیلان وجواہر مرصع آلات قریب دو لک روپیہ پیشکش ایشان بنظر درآمد درینولا از نوشتہ فاضلخان بعرض رسید کہ بایسنغر
پسر سلطان دانیال مرحوم در رامرکوٹ از شاہجہان جدائی گزیدہ بملک راجہ گجسنگ خود را رسانیدہ عنقریب بشاہزادہ
پرویز خواہد رسید واز سوانح بہجت افزا کہ درین راہ بظہور آمد آوارگی مہابت خان از درگاہ است تفصیل این داستان
برسم اجمال آنکہ از تاریخیکہ آن بداندیش مصدر چنین گستاخی گردید مزاجش بشورش گرائید وظرف حوصلہ اش تنگی کرد و
با عیان دولت سلوک ملائم پیش گرفتہ دلہا را از خود آزردہ وخاطر را متنفر گردانید حضرت شاہنشاہی با وجود چنین گستاخی و
سوء ادب از کمال حوصلہ وبردباری التفات وعنایت ظاہری می ساختند وہرچہ نور جہان بیگم در خلوت می گفت بے کم
وکاست نزد او بیان مے فرمودند چنانچہ مکرر بر زبان آوردند کہ بیگم قصد تو دارد خبردار باش وصبیہ شاہنواز خان نبیرہ
عبدالرحیم خان خانان کہ در عقد ازدواج شایستہ خان پسر آصف خان است می گوید کہ ہرگاہ قابو یابم مہابت خان را
بہ بندوق خواہم زد وباظہار این مقدمات خاطر او را مطمئن می ساختند تا آنکہ رفتہ رفتہ تو ہمی کہ در ابتدا داشت وازان
رہگذر ہوشیار وبیداری بود وجماعتی کثیر از راجپوتان باخود بدرگاہ می آورد بر گرد وپیش دولتخانہ بازمی داشت کم شد
وآن ضبط وانتظام بر جا نماند ومعہذا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند ونور جہان بیگم بخلاف او پیوستہ
در انتہاز فرصت بود وسپاہ نگاہ می داشت ومردم دلیر جنگ آزما را دلاسا می کرد ومستمال وامیدوار می ساخت تا آنکہ
ہوشیار خان خواجہ سرائے بیگم بموجب نوشتہ ایشان قریب بدو ہزار سوار از لاہور نوکر کردہ بخدمت شتافت ودر رکاب
سعادت ہم جمعیت نیک فراہم آمدہ بود یک منزل پیش از رہتاس دیدن محلہ سواران را تقریب ساختہ فرمودند کہ
تمام سپاہ قدیم وجدید جبہ پوشیدہ در راہ بایستند آنگاہ بلند خان خواص را حکم شد کہ از جانب حضرت نزد مہابت خان
رفتہ پیغام گذارد کہ امروز مردم بیگم خود را بنظر اشرف می گذرانند بہتر آنست کہ مجرائے اول را موقوف دارید مبادا
باہم گفتگو شدہ بجنگ ونزاع کشد ودر عقب بلند خان خواجہ انور را فرستادند کہ این سخن پسندیدہ معقول او ساز دو او
حسب الحکم عمل نمودہ درین وقت بکورنش نیامد روز دیگر بسیاری از بندہائے بادشاہی در درگاہ فراہم آمدند وآنحضرت
بمہابت خان حکم فرمودند کہ یک منزل از اردو پیش می رفتہ باشد اگرچہ او از حقیقت کار آگاہ گشت لیکن چون حشمش از جنگ
احدیان تر سیدہ بود ناکام روانہ پیش شد وآنحضرت بتعاقب او سوار شدہ گرم وگیرا شتافتند ومہابت خان دیگر خود را

جمع نتوانست ساخت و از منزل پیش نیز کوچ کرده از دریاے بہت گذشته فرود آمد و حضرت شاہنشاہی درین طرف معسکر
آراستند و افضل خان را از دان آشفته دماغ فرستاده چہار حکم تبقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاہجہان بصوب پٹنه
رفته او نیز از سپے رفته آنمہم را بانجام رساند دویم آصف خان را بملازمت حضور فرستد سویم طہمورث و ہوشنگ پسران
شاہزاده دانیال را روانه حضور نماید چہارم لشکری پسر مخلص خان را که ضامن اوست و تا حال بملازمت نیامده حاضر سازد
و اگر در فرستادن آصف خان استادگی کند یقین شناسد که فوج بر سر او تعیین خواہد شد افضل خان پسران شاہزاده دانیال را
ہمراه آورده معروض داشت که درباب آصف خان عرض می کند که چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که اگر
آصف خان را از دست دہم مبادا لشکر بر سر من تعیین فرمایند درین صورت بنده را بہر خدمتے که تعیین فرمایند بدان
سرفراز شده چون از لاہور بگذرم منت برچشم و دل گذاشته آصف خان را روانه درگاه خواہم ساخت چون افضل خان عذر
فرستادن آصف خان معروض داشت بیگم از حرفہاے لغو او بشورش در آمد افضل خان باز رفته انچه دیده و شنیده بود
پوست کنده ظاہر ساخت و گفت در فرستادن آصف خان توقف مصلحت نیست زنہار طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواہد
کشید چون مہابت خان از حقیقت کار آگاه گشت فی الفور آصف خان را خود آورده معذرت خواست و بعد سوگند
خاطر او پرداخته و ملایمت فراوان ظاہر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب پسر او را بجہت مصلحتی که رقم پذیر گردیده رفته
نگاہداشت بظاہر عزیمت پٹنه وانموده کوچ بکوچ روانه شد و بست و سویم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بہت واقع شد
از غرائب آنکه یورش مہابت خان و ہرج و مرج او بر ساحل ہمین آب اتفاق افتاد و باز انحطاط و آخر بخت و زمان
او بار او بر کنار ہمان دریا روی نمود و پس از روزی چندی ابوطالب پسر آصف خان و بدیع الزمان داماد و خواجه ابوالحسن و
خواجه قاسم برادر او را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون در جہانگیرآباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو
خان خانان و معتقد خان و میر جمله و اعیان شہر لاہور بدولت زمین بوس جبین اخلاص را نورانی ساختند ہفتم ماه آبان ساعت
مسعود نزول موکب اقبال بدار السلطنت لاہور چہره افروز مراد گردید و درین روز مسعود آصف خان بصاحب صوبگی
پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که سر دیوان نشسته از روے استقلال بتمشیت مہمات
مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی بخواجه ابوالحسن ارزانی شد و افضل خان از تغیر میر جمله بخدمت میر سامانی سرفرازی
یافت و میر مذکور بخدمت بخشیگری سربلند گردید و سید جلال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و احوال

ایشان بتقریبات درین اقبال نامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل بجهت سواری ایشان لطف نمودند درینولا العرض رسید
که مهابت خان از سمت راه پتنه عنان تافته بجانب هندوستان روانه شد و نیز بمسامع جلال رسید که بیست و دو لک روپیه
نقد و کالای او از بنگاله فرستاده اند بحویلی دهلی رسیده بنابران صفدر خان و سپهدار خان و علی قلی درمن و نورالدین قلی
وانیرای سنگدلن با هزار احدی تعین شدند که بر جناح استعجال شتافته زرها بدست آرند نامبرده ها متوجه خدمت شده
در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می آوردند رسیدند و آنها زرها در سرا برده متحصن شده تا ممکن و متصور بود بمدافعه
و مقابله پای ضلالت افشردند و بندهای درگاه بعد از زد و خورد بسیار سرا را آتش زده بدرون درآمده مبلغ ها را
متصرف شدند و مردم او قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند و فرمان شد که زرها بدرگاه فرستاده خود بتعاقب مهابت خان
شتابند و مقارن این حال خان خانان را بمنصب هفت هزاری ذات و سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه سرفراز نموده خلعت
و شمشیر و اسپ پنچاق با زین مرصع و فیل خاصه مرحمت نموده با جمعی از بندهای درگاه باستیصال مهابت خان دستوری
فرمودند و صوبه اجمیر به تیول او مقرر شد و چون مهم جگت سنگه از صادق خان سرانجام نشده بود و او را از دوستان مهابت خان
می دانستند حکم شد که از سعادت کورنش محروم باشد و درین روز مخلص خان و جگت سنگه از کوهستان کانگرا رسیده ملازمت
نمودند و درین روزها بکرم خان که خدمت ملک کوچ داشت فرمان صادر شد که او را صاحب صوبه بنگاله ساختیم بدان صوبه
شتافته بضبط و نسق آن ولایت پردازد و خانزاد خان را روانه حضور نماید شاهزاده پرویز از فرط باده پیمائی بمرض صرع مبتلا
شده رفته رفته از غذا نفرت بهم رسانید و قوی به تحلیل رفت و هر چند اطبا بمعالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر
رسیده بود اثری بران مترتب نگشت و شب چهارشنبه بتاریخ هفتم شهر صفر سنه هزار سی و شش هجری پیمانه حیاتش لبریز
گردید و کالبد آن مرحوم را نخست دران شهر امانت فرمودند و آخر باکبرآباد نقل کردند و در باغی که سبز کرده آن سرو جویبار
سلطنت بود مدفون کردند و چون این خبر بمسامعه علیه رسید رضا بقضای ایزد تعالی داده زخم درونی بمرهم صبر و شکیبائی
چاره فرمودند در سن سی و هشت سالگی وفات یافت تاریخ فوت او بعضی از فضلا چنین یافته اند وفات شاهزاده پرویز
بعد از استماع این خبر بخان جهان حکم شد که فرزندان و بازماندهای ایشان را روانه درگاه والا سازد و در خلال این احوال
شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان رخصت معاودت یافت و سوای انچه بدفعات با وعنایت شده بود چهل هزار روپیه دیگر
مرحمت گردید و انموذجی از نفائس هندوستان بخان فرستادند درینولا ابوطالب خلف اعتضاد الخلافت آصف خان بخطاب

شائسته خان نامور شد درین ایام موسوی خان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت و درینولا میرزا رستم صفوی
بصوبه داری بهار فرق عزت برافراخت درین هنگام از عرض داشت متصدیان صوبه دکن بعرض رسید که یاقوت خان حبشی که درآن
ملک بعد از عنبر سرداری عمده تر از و نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام افواج بعهده او متقرر بود اختیار بندگی و
دولت خواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پانصد سوار بجاے جالناپور آمده بسربلند راے نوشته که من با فتح خان پسر
ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولت خواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده ام نامبرده ها بریکدیگر
سبقت کرده پیے در پیے خواهند آمد چون خان جهان از نوشته سربلند راے بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتے مشتمل بر
استمالتے و دولت خواہے بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم عزیمت گردانید و بسربلند راے نیز مکتوبے قلمی نمود که در
لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده بزودے روانه برهانپور سازد در اوراق سابق مرقوم گردیده که شاهجهان با
معدودے از بندها بجانب پتنه نهضت فرمود چون در ایام شاهزادگی با بادشاه والاجاه شاه عباس طریقه دوستی و
مصادقت مسلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند درین هرج و مرج شاه نیز متفحص احوال ایشان بودند بخاطر
صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته با ایشان نزدیک باید شد لیکن که با بیاری مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش
و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند بالجمله چون بحوالے پتنه پیوستند شریف الملک که حارس آنملک بود نه هزار سوار و دوازده هزار
پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده قدم جرأت پیش گذاشت و بالجمله همگی سیصد چهارصد سوار از بندهاے وفادار
همراه بودند تاب صدمه آنها نیاورده بحصار شهر در آمده متحصن گشت و چون از پیشتر مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج
و باره آماده ساخته بود درینولا بدرون حصار در آمده بمدافعه و مقابله پاے ضلالت افشرد و شاهجهان مردم خود را منع فرمود که
بر قلعه نتازند و رعیت خود را به توپ و تفنگ ضائع نسازند با وجود این معنی جمعی از جوانان کار طلب بر حصار بند شهر یورش
نمودند و از استحکام برج و باره و کثرت توپ خانه کاری نساختند و ناگزیر عطف عنان نموده دائره کردند و پس از روزے
چند باز بهادران شیردل زنجیر گسل مانند برق لامع بقلعه تاختند و چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح بود و اصلا پستی و بلندی
و دیوار و درخت نداشت سپرها بر رو کشیده دویدند قضا را دران ضلع خندق عمیق و عریض مملو از آب بود و پیش رفتن محال
و پس گشتن ازان محال تر شد در میان میدان نشسته توکل را حصار خود ساختند درین وقت شاهجهان تکسرے بهم رسانید
و بنا بر بعضے موانع که نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقد توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز پیوست بیقین شد

که ازین مرض جان بر نیست وهم درین ضمن مکتوب نورجهان بیگم رسید مرقوم بود که مهابت خان از صیت نهضت موکب بادشاهی سراسیمه گشته مبادا از غایت شورش مزاج در راه غبار آسیبی بدامن پسران شما رساند صلاح دولت در آنست که باز بصوب دکن عطف عنان نموده روزے چند بار وزگار باید ساخت ۔

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

بنابرآن با وجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سواره از راه گجرات و ملک بهار متوجه دکن شدند درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید بر جناح استعجال نهضت موکب منصور اتفاق افتاد و این راهیست که سلطان محمود ازهمین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاهجهان بملک گجرات درآمده از بیست کروهے احمدآباد گذشته دریاے نربدا را عبور فرمودند و از کریوه چهپرائی که براجه بگلانه تعلق دارد برآمده بناسک ترنبک از مضافات دکن که مردم خود را در انجا گذاشته بودند نزول نمودند و چون درین ملک عمارتے نبود در همان نزدیکی بخیبر شتافته در آن سرزمین رحل اقامت انداختند درینولا آصف خان بمنصب هفت هزاری ذات و سوار دو اسپه و سه اسپه فرق عزت برافراخت تا از قید مهابت خان و آسیب جان نجات یافته بود منصب و جاگیر نداشت احوالش نامنتظم بود درینولا از عرض داشت متصدیان دکن به عرض رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح خان پسر عنبر و دیگر تربیت یافتهاے این دولت را بحدود ملک بادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته لاجرم عمدة الملک خانجهان بجهت محافظت و محارست لشکرخان را که از مبداء اهل کهن سال است و کاردان بحراست برهانپور مقرر داشته خود با عساکر ظفر لوا متوجه بالاگهات شد و تا کهرکی که محل اقامت او بود دامان منازعت باز نکشید و نظام الملک از قلعه دولت آباد سر بیرون نکشید از سوانح این ایام کشته شدن محمد مومن است داو از سادات سیفی بود و بواسطه نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش آشیانی صبیه سادات خان نبیره عم نقیب خان را باوی نسبت فرمودند در هنگامیکه عبور شاهجهان در ممالک شرقیه اتفاق افتاد مشارالیه دران حدود جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و یک چندے درین هرج مرج همراهی گزید سادات خان که در خدمت شاهزاده پرویز بود نوشتها به مبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلب داشت و آن خون گرفته از خدمت شاهجهان جدا شده نزد سلطان پرویز آمد چون خبر آمدن او به حضرت شاهنشاهے رسید بحضور طلب فرمودند هرچند شاه پرویز التماس عفو گناه او نمود مهربان نشدند و آن سید زاده را در پاے فیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست فرمودند

درین وقت نظام الملک در قلعه دولت آباد حمید خان نام غلام حبشی را پیشوای خود ساخته مدار و اعتبار ملک و مال به قبضه اقتدار او سپرد از برون او و از اندرون زنش نظام الملک را مثل مرغی در قفس داشتند و خبر آمدن خانجهان یقین شد حمید خان با سه لکهه هون که دوازده لک روپیه باشد نزد او رفته با فسون و افسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالاگهاٹ را با قلعه احمد نگر به تصرف نظام الملک باز گذارد و فغان ازین افغان ناحق شناس که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش کرده چنان ملکی را به لک هون از دست داد و بنام امرای بادشاهی که در تهانجات بودند نوشتها فرستاد که آن محال را حواله وکلای نظام الملک نموده خود را بحضور رسانند و همچنین نوشته بنام سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملک جهت اخذ قلعه شتافتند مشار الیه گفت که ملک تعلق به شما دارد متصرف باشید اما قلعه ممکن نیست که من از دست بدهم هرگاه که فرمان بنماید قلعه را خواهم داد مجملاً هر چند وکلای نظام الملک دست و پا زدند اثری بران مترتب نگشت و سپهدار خان آذوقه و ذخیره فراوان بدرون برده باستحکام برج و باره پرداخت و مردانه قدم همت برجا داشت و دیگر نامردان بنوشته خانجهان ملک بالاگهاٹ را در کل بوکلای نظام الملک سپردند و به برهانپور آمدند الحال حقیقت احوال حمید خان حبشی و منکوحه او بنا بر غرابت مرقوم می گردد که این غلام را زنی بود از غریب زادهای این ملک در ابتدای که نظام الملک مفتون شراب و شیفته زنان شد این عورت بدرون حرم راه یافته شراب مخفی که مردم بیرون را ازان آگاهی نه بود می رسانید و زن و دختر مردم را به فریب و فسون بدراه ساخته نزد او می برد و به لباسهای مناسب و زینتهای فاخر آراسته بنظر او جلوه می داد و او را بمباشرت و معاطفت پری پیکران سیم بر مبتلا ساخته محظوظ و مسرور می داشت رفته رفته مدار و اختیار بیرون بقبضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگانی نظام الملک بدست آن عورت افتاد و هرگاه آن زن سوار میشد سپاه و عمدهای دولت پیاده در رکاب او می رفتند و عرض مطالب خود می نمودند تا آنکه عادل خان فوجی به سر نظام الملک فرستاد و ازین جانب نیز خواستند که لشکری تعین نمایند و این عورت بطبع و رغبت خود و خواهش تمام استدعای سپاه از نظام الملک کرده دلنشین ساخت که اگر فوج عادل خان را شکست داد مردم زنی مصدر چنین کاری شگرف شده باشد و اگر نقش برعکس نشست شکست زنی چه اعتبار و افتخار خواهد افزود القصه این ماده گرگ محتاج مرتکب این امر خطیر گشته پیوسته در ساق این یساق نقاب بر قامت رعنا افگنده بر اسپ سوار می شد و خنجر و شمشیر مرصع بر کمر می بست و حلقهای طلا و مرصع که باصطلاح هندوستان کڑاه گویند در دست می انداخت و با دیگر اسباب سپاهیانه و تحائف مردانه

با خود همراه می داشت و داد و دهش و انعام و بخشش و اسپ می جست و بهانه می خواست هیچ روزی نمی گذشت که با سترداری
رعایت نمی کرد و مبلغی بمردم نمی داد و بعد از آنکه تلاقی صفین و محاذات فئتین اتفاق افتاد از علو همت و علو جرأت، دیر اهالشکر
عادل خان مصاف داد و سپاه و سرداران را بقتل و حرب و طعن و ضرب ترغیب و تحریص نموده قدم مردانگی را در ان بحر ذخار
لجه هیجا چون کوه استوار پا برجا داشت و آن غنیم و دشمن عظیم را شکست فاحش داده جمیع فیلان و توپخانه را بدست آورده
سالماً و غانماً رایت مراجعت برافراخت درینولا بعرض رسید که چون امام قلی خان فرمانروای توران چند سال می رسید که
ایلچی حضرت شاهنشاهی را در ماوراءالنهر نگاهداشته آدمیانه سلوک نمود و چون خبر بی عنایتی به شاهجهان و مخالفت آن
عالیشان بوالد والا قدر شایع شد لاجرم قدوه ممالک اسلام عبدالرحیم خواجه و ارکان خواجه را با شرائف تحف و نفائس هدایا همراه
میر مذکور رخصت فرمود و مکتوبی نیز نوشته مصحوب خواجه ارسال داشت خواجه از اعاظم سادات و از اجله مشائخ ماوراءالنهر
است نسبت شریفش بامام جعفر صادق علیه السلام منتهی می شود و بادشاه توران عبدالله خان بخواجه جویبار جد بزرگوار آن
جناب دست امانت داده بود و ارادت صادق داشت حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم افزودند
و امرا و اعیان دولت را باستقبال فرستادند و چون بکابل رسید ظفرخان استقبال نموده بشهر آورد و مجلس عالی آراسته لوازم
مهمانداری بتقدیم رسانید و حضرت شاهنشاهی در سه منزلی لاهور موسوی خان را با خلعت خاصه و خنجر مرصع پیشواز فرستاده
مسرت بخش خاطر آن سید عزیز شدند و بعد از آن بهادرخان اوزبک که در زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود و درین درگاه
منصب پنج هزاری داشت باستقبال شتافت و چون خواجه بحوالی شهر پیوست بحکم اشرف خواجه ابوالحسن دیوان و
ارادت خان بخشی باستقبال او رفته ملاقات نمودند و همان روز بشرف دست بوس آنحضرت مشرف گردید کورنش و تسلیم
را معاف فرموده شرائط بزرگی بجا آوردند و قریب باورنگ خلافت حکم نشستن فرمودند و پنجاه هزار روپیه برسم انعام
تکلیف فرمودند و روز دیگر چهارده قاب طعام الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و تمام ظروف
بلوازم آن بایشان ارزانی داشتند درین ایام صوبه داری بنگاله از تغیر خانزاد خان بمکرم خان ولد معظم خان مقرر
گشت چون مکرم خان بحکومت آن ولایت کامیاب مراد گردید بحسب اتفاق فرمانی بنام او عز اصدار یافت و او برکشتی
نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را غیر از این دریای مقرر مشهور که در بنگاله است نالهٔ آبی بود که کشتی را از آن هم می
بایست گذشت چون کشتی مکرم خان بآنجا می رسید بلا خان اشاره می کند کشتی را زمانی در کنار آب باز دارند تا نماز عصر گذاردم

متوجه مقصد گردد در وقتے که ملاحان می خواهند کشتی را بکنار آب رسانند بادے بهم رسید وکشتی را برگردانید واز شورش تلاطم
بحرکت بے موقع کشتی در آب فرومی رود کرمخان با چندکس که دران کشتی بودند غریق بحر فنامی گردد ویک متنفس سرازان
گرداب بلا برنمی آرد در خلال این حال خان خانان ولد بیرم خان درسن هفتاد دو سالگی باجل طبعی درگذشت تفصیل این
اجمال آنکه چون بدهلی رسید ضعفی قوی برمزاجش استیلا یافت ناگزیر دران مصر سعادت توقف نمود ودراواسط سال هزار
وسی وشش هجری ودیعت حیات سپرده درمقبره که برائے منکوحه خود ساخته بود مدفون گردید از اعظم امرائے این دولت بود
ودرعهد سلطنت حضرت عرش آشیانی مصدر خدمات شایسته وفتوحات عظیمه گردید ازانجمله کارنمایان که کرده نخست فتح
گجرات وشکست مظفرکه بهان فتح گجرات ازدست رفته باز بتصرف اولیاے دولت قاهره درآمد دویم فتح جنگ سهیل که لشکر
دکن را با فیلان مست جنگی وتوپ خانه عظیم همراه داشت ومشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود وخان خانان
با بیست هزار بمقابل اوشتافت ودو روز ویک شب جنگ عظیم کرده لوائے فتح وفیروزے برافراشت ودران معرکه
مردآزما مثل راجی علی خان سرداری بقتل رسید سوم فتح ٹھٹھه وملک سند ودر زمان دولت حضرت جنت مکانی پسر کلانش
شاهنواز خان باندک مایه مردم عنبر را شکست داد چنانچه بموقع خود ثبت افتاد بے اغراق خانزاد رشید بود که اگر اجل امان
دادے آثار نیک ازو برصفحه روزگار یادگار ماندے خان خانان در قابلیت واستعداد یکتاے روزگار بود وزبان عربی و
ترکی وفارسی وهندی می دانست واز اقسام دانش عقلی ونقلی حتے علوم هندی بهره وافے داشت ودر شجاعت و
شهامت وسرداری برآستے بل آیتے بود وبزبان فارسی وهندی شعر نیکو گفتی وواقعات بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی
بفارسی ترجمه کرده وگاهی بیتی واحیاناً رباعی وغزلی می گفت این چند بیت ازوست ۔

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است	جز این قدر که دلم سخت آرزومند است
بکیش صدق وصفا حرف عهد بیکار است	نگاه اهل محبت تمام سوگند است
نه دام دانم ونه دانه این قدر دانم	که پاے تا بسرم هرچه هست دربند است
مرا فروخت محبت ولے ندانم	که مشتری چه کس است وبهای من چند است
ادائے حق محبت عنایتے است زدوست	وگرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند است
ازان خوشم بسخنهاے دلکش تو رحیم	که اندکی بادائے عشق تا چند است

رباعی

زنهار رحیم از پی دل نروی
بیهوده به آرزوی دل درگروی
گفتم سخنی و باز هم می گویم
خواهشگاری همیشه کاهش دروی

چون راجه امر سنگه زمیندار ملک ماند و بندگی و دولت خواهی اختیار نموده عرض داشت کرده که پدران من بسعادت آستان بوس مستسعد گشتند من نیز امید وارم که باین شرف فرق عزت برافرازم بنا بران تهور خان که از خدمتگاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمونی سعادت نموده او را بقدسی آستان بیارد و بجهت سرفرازی او فرمان استمالت با خلعت و اسپ مرحمت شد چون بمسامع رسید که مهابت خان بخدمت شاهجهان رفت علی الرغم او خان جهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند اکنون مجملی از ماجرای احوال مهابت خان بگاشته سلک بیان می گردد که چون او را از درگاه برآوردند او از راه ٹهٹه عطف عنان نمود لشکر بادشاهی بتعاقب او تعین شد و او را از هیچ طرف راه اخلاص بامید مناص نیامد ناگزیر نجات خود را منحصر در توسل شاهجهان دانسته عریضه مصحوب یکی از معتمدان خود بخدمت آن حضرت فرستاد مضمون آنکه اگر رقم عفو بر جرایم جرایم این بندهٔ گناهگار کشند روی امید بآن آستان آرد شاهجهان بمقتضای وقت از تقصیرات او گذشته فرمان مرحمت عنوان با پنجه مبارک بجهت استمالت و تسلی او فرستادند و آن سرگشته بادیه ناکامی با قریب دو هزار سوار از راه راج بلیله و ملک بهرجی متوجه شده در جنیر پیوست و هزار اشرفی نذر و یک الماس کلان که هفت هزار روپیه قیمت داشت با دیگر نفائس پیشکش گذرانید و بانعام خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ خاصه و فیل خاصه سرفرازی یافت درین ایام خان جهان نوشتهای پی در پی فرستاده عبد الله خان را که دران دور بود بآمدن برهانپور ترغیب و تحریص نمود و خان بعهد و پیمان بدانجا شتافته او را دید چون روزی چند در برهانپور گذرانید خان جهان باغوای اهل فساد از خان فیروز جنگ بدگمان شده در روزیکه با یک خدمتگار بخانه او آمده بود گرفته مقید ساخت و حقیقت حال را بدرگاه عرض نمود فرمان شد که بقلعه اسیر برده نگاهدارند و چون عهد شکنی در جمیع ادیان ممنوع است خان جهان در اندک مدتی نتیجه آن یافت و شرح این داستان بر سبیل ایجاز آنکه چون دماغ او از عنایات سرشار حضرت شاهنشاهی آشفته بود بعد ازان که اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز حضرت جهانبانی ارتفاع آسمانی یافت پیوسته خود را باندیشهای ناصواب بخیالات فاسد آزرده می داشت تا آنکه واهمه بر مزاج او استیلا یافته قرار بر فرار داد و شب یکشنبه بست و هفتم

ماہ صفر سنہ ہزار و سی و نہ با فرزندان و جمعی از افغانان از دار الخلافۃ اکبرآباد برآمدہ راہ ادبار پیش گرفت و آنحضرت بہمان شب خواجہ ابوالحسن و سید مظفر خان و الہ وردیخان و رضا بہادر و برتھی راج راٹھور را با فوجے از بندہ ہاے درگاہ بتعاقب او تعیین فرمودند و نامبردگان در حوالے دھول پور باو رسیدہ جنگ سخت در پیوست و درا ثناے دار و گیر رضا بہادر شربت خوشگوار شہادت چشید و برتھی راج زخمی شدہ در میدان افتاد و خان جہان دو پسر خود را بکشتن دادہ خود نیم جانی ازان مہلکہ برآوردہ بجانب دکن شتافت و بنظام الملک پیوستہ محرک سلسلہ شورش و فساد شد و مقارن این حال نہضت موکب جہانگشا بجانب دکن اتفاق افتاد و در ساعت مسعود دولتخانہ برہان پور بذات جہان آرا رونق و بہا پذیرفت اعظم خان کہ در دولت جہانگیری خطاب ارادت خان داشت با عساکر ظفر اثر بجہت استیصال او ببالا گھاٹ تعیین شد و افواج قاہرہ بادشاہی را اکثر با خان جہان اتفاق مبارزت افتاد و ہر بار آثار تسلط و غلبہ از بندہ ہاے درگاہ بظہور رسید لیکن دفع آن مقہور میسر نگشت تا آنکہ عنان ادبار بجانب ممالک شرقی کہ مساکن افاغنہ است معطوف ساخت خاقان گیتی ستان عبد اللہ خان بہادر فیروز جنگ را سردار کردہ و سید مظفر و معتمد خان کوکہ و رشید خان و چندے دیگر از امرا ہمراہ نمودہ بہ تعاقب آن مقہور فرستادند و لشکر فیروزی اثر در حوالے پرگنہ سندہ کہ بست کروہی الہ آباد واقع است بہ آن بے سعادت رسید و او از حیات و نجات ناامید گشتہ با جمعے از پسران و خویشان و نوکران قدیم پاے جہالت افشردہ بجنگ پرداخت و با دو پسر و چندے از منتسبان بقتل رسید و خان بہادر فیروز جنگ سر بے مغز او را بدرگاہ والا فرستاد و بتاریخ بست و کیم اسفندارمذ در ساعت مسعود نہضت رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطۂ دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر اضطراری است نہ باختیاری چون ہواے گرم در مزاج اقدس در غایت ناسازگارے بود لاجرم ہر سال در آغاز موسم بہار صعوبت راہ بہ خاطر اشرف و مزاج مقدس آسان شمردہ خود را بگلزار ہمیشہ بہار کشمیر فردوس نظیرمے رسانیدند و خوبیہاے کشمیر را دریافتہ و استیفای لذات آن رشک بہشت نمودہ باز عنان عزیمت بہ صوب ہندوستان معطوف مے داشتند پیش ازین بچند روز بہ عبد الرحیم خواجہ سے ہزار روپیہ انعام فرمودہ بودند درین وقت مادہ فیل با حوضہ نقرہ شفقت فرمودند ٭

جشن بست و دویمین نوروز از جلوس ہمایون

روز یکشنبه سویم رجب سنه هزار و سی و شش هجری آفتاب جهانتاب به برج حمل شرف تحویل فرمود و سال بست و دویم از جلوس والا آغاز شد و برلب آب چناب جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت و یک روز بلوازم آن پرداخته کوچ فرمودند و منزل بمنزل سیرکنان و شکار افگنان طی راه فرموده در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد و چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق بدان ایما رفته در عوض فدائی خان را بحکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز بخشیده و منصب پنج هزاری ذات و سوار و خلعت فاخره و اسپ عراقی ابلق فرستادهٔ فرمانروای ایران عنایت فرموده بدانصوب رخصت نمودند و مقرر گشت که هر سال پنج لک روپیه برسم پیشکش شاهنشاهی و پنج لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموع ده لک روپیه باشد بخزانه عامره داخل سازد و درین هنگام ابو سعید نبیرهٔ اعتماد الدوله بحکومت پٹنه فرق عزت برافراخت و بهادر خان اوزبک بحکومت اله آباد و از تغیر جهانگیر قلی خان خلعت خاص پوشیده بدان صوب شتافت و سرکار کالپی بجاگیر محتشم خان مقرر شد ذکر این واقعه دلدوز و شرح این حادثه جگرسوز را زبان سخن آفرین و گوش دانش گزین برنتابد آن را که دیدهٔ جهان بین بر حسن صورت و قبول سیرت آن خاقان والا شوکت افتاده واند که سپهر شعبده باز چه باخته و روزگار جهان گداز چه پرداخته۔

گرفته جهان فر ظل اللهی	نشستی چو بر گاه شاهنشهی
کریم و رحیم و جوان تخت بود	فروزندهٔ افسر و تخت بود +

بالجمله درین مدت که آن حضرت در کشمیر تشریف داشتند مرض استیلا پذیرفت و از غایت ضعف و زبونی پیوسته بر نالکی نشسته بسیر و سواری خود را مشغول می داشتند روزی درد و وجع بشدت کشید و آثار یاس و ارتحال بر وجنات احوال پرتو افگند و حرفهای که بوی ناامیدی ازان می آمد بی اختیار بر زبان جاری شد شورشی عظیم در مردم افتاده پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون روزی چند از حیات مستعار باقی بود

دران مرتبه بخیر گذشت و بعد از چند روز اشتها مفقود گشت و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از چند پیاله شراب انگوری بچیزے دیگر هرگز توجه خاطر نمی شد درین وقت شهریار را بشتداد مرض داء الثعلب ابروے خود ریخت و موی بروت و ابرو و مژه تمام افتاد هرچند اطبا بمداوا و علاج پرداختند اثری بران مترتب نگشت بنا بران خجلت زده التماس نمود که پیشتر بلاهور رفته روزی چند بمعالجه و مداوا پردازد و بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش پسر خسرو که نظر بند داشت و نور جهان بیگم بجهت نظام کار آن برگشته روزگار ز و شرائط حزم و احتیاط با و حواله نموده بود که مقید دارد التماس نمود که بدیگرے حواله شود از و گرفته حواله ارادت خان نمودند و مقارن آن حضرت شاهنشاهی تماشاے پچھی بهون و اچول و ویرناک نهضت فرمودند درا ثناے سیر خانزاد خان پسر مهابتخان از بنگاله آمده دولت بساط بوس دریافت و یک زنجیر فیل خوش نسب پیشکش کرد و سید جعفر که از خدمت شاهجهان تخلف نموده بود بملازمت اشرف پیوست و مقارن این حال رایات عزیمت بصوب دار السلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله بشاماشکار پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلک بدائع رقم گشته کوهیست بغایت بلند و در ته کوه نشیمن گاه بجهت بندوق اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهو آنرا رانده بر تیغه کوه برمی آورند و بنظر اشرف در می آید بندوق را سر راست ساخته سے اندازند و همینکه بآهو رسید از فراز کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی زمین می افتد و بے تکلف عجیب نمودی می کند و غریب شکاری است درین وقت یکے از پیادهاے آمرز بوم آهو را رانده آورد و آهو بر پرچه سنگی جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را ازان مکان براند بمجرد قدم پیش گذاشتن پاے خود را نتوانست مضبوط ساخت در پیش بته بود دست بران انداخت که خود را قواند نگاهداشت قضا را بوته کنده شد و از انجا معلق زنان بحال تباه بر زمین افتاد افتادن همان و جان دادن همان از مشاهده این حال مزاج اشرف مشوش و آشوب گرا ئید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشت و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند و مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او را بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گویا ملک الموت باین صورت متجلی شده بنظر آنحضرت در آمده بود و ازان ساعت آرام و قرار از دل پرداخت و حال متغیر گشت و از بیرم کله بتهنه و از تهنه به راجور تشریف آوردند و بدستور معهود یک پهر از روز مانده کوچ فرمودند و در اثناے راه پیاله خواستند و همینکه بر لب نهادند گوارا نشد و طبیعت بر گشت و تا رسیدن بدولتخانه حال بر همین منوال بود و آخر های

شب که درحقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید وهنگام صبح که زمان واپسین بود ایستاده هاے بساط قرب را روزامید سیاه شد نفسی چند بسختی برآمد وهنگام چاشت روز یکشنبه بیست وهشتم شهر صفر سنه هزار وسی وهفت هجری مطابق یازدهم آبان ماه الٰهی سال بست ودویم از جلوس اشرف همای روح آنحضرت از آشیانه خاک پرواز نموده سایه بفرق ساکنان خطه افلاک افگند ودر سن شصت سالگی جان بجان آفرین سپردند از سنوح این واقعه دلخراش ووقوع این حادثه جگر تراش جهان بشورش وآشوب گرائید جهانیان سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند۔

جلوس داور بخش براورنگ سلطنت

درین وقت آصف خان که از فدائیان ودواعیان دولت شاهجهان بود باارادت خان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید وحبس برآورده بنوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او این حرف را باور نمی داشت تاآنکه بسوگند مغلظ تسلی بخش خاطر آشفته او شدند آنگاه آصف خان وارادت خان سوار ساخته وچتر برسرش گرفته روانه منزل پیش شدند ونورجهان بیگم هرچند کسان بطلب برادر فرستاد عذرها گرفته نزد ایشان نرفت ناگزیر نعش جنت مکانی را پیش انداخته باشاهزاده عالی مقدار برفیل نشسته ازپے شتافت وآصف خان بنارسی نام هندوے راکه بچابکی بخدمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه آنحضرت را بتقدیر او حواله نمود وچون وقت مقتضی عرض داشت نوشتن نبود انگشتری مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد بر اعتماد القصه آنشب در نوشهره توقف گزیده روز دیگر از کوه برآمده در بهمبر نزول فرمودند وازانجا به تجهیز وتکفین پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان ودیگر بندها روانه لاهور ساختند پروز جمعه دران طرف آب لاهور در باغیکه نورجهان بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الٰهی سپردند بالجمله امراے عظام وسائر بندها که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور بودند چون می دانستند که آصف خان بجهت استقامت واستدامت دولت شاهجهان این توطیه برانگیخته داور بخش را بسلطنت برداشته ودرحقیقت او را گوسفند قربانی کرده همه باآصف خان موافقت ومتابعت نموده آنچه مے گفت مے کردند وتابع رضاجوئی او بودند ودر حوالی بهمبر خطبه بنام داور بخش خوانده روانه لاهور شدند وچون پیوسته از صادق خان اثر بے اخلاص واتفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر می شد درین وقت خوف وهراس عظیم بخاطر حق شناش او راه یافت بخدمت آصف خان ملتجی گشته

در اصلاح اینکار استعانت جست و تشفیع جہت تقصیر خود درخواست نمود آن مدار السلطنت شاہزادہ ھاے عالی مقدار
راکہ از نورمحل گرفتہ بود باو حوالہ نمود کہ بخدمت ایشان سعادت اندوختہ ادراک این دولت را شفیع جرائم خویش سازد
و ہمشیرۂ آصف خان کہ در عقد ازدواج صادق خان بود پرستاری شاہزادہ ہا را سعادت جاوید دانستہ پروانہ صفت
برگرد فرق مبارک ایشان می گشت و آصف خان چون از ہمشیرہ خود نورجہان بیگم مطمئن خاطر نبود نظر بند داشتہ احتیاط
می نمود کہ ہیچکس نزد ایشان آمد و رفت ننماید بیگم درین اندیشہ و تدبیر کہ شہریار سر برآراے سلطنت گردد و آن برگشتہ
روزگار در لاہور خبر واقعہ حضرت جنت آشیانی را شنیدہ بتحریک زن و فتنہ پردازی آن کوتہ اندیش خود باسم ہمپاے
سلطنت ناسور ساختہ دست تصرف بخزائن و سائر کارخانجات بادشاہی دراز کردہ ہرکس را ہرچہ خواست دادہ بفراہم
آوردن لشکر و جمعیت پرداخت و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانہ و فیل خانہ و تورخانہ وغیرہ کہ در لاہور بود متصرف
گشتہ در عرض یک ہفتہ ہفتاد و سہ لک روپیہ نقد بمنصبداران قدیم و جدید دادہ بخیال محال ہمت مصروف داشت و
مرزا بایسنقر پسر شاہزادہ دانیال را کہ بعد از واقعہ آنحضرت فرار نمودہ بلاہور نزد شہریار آمدہ بود بجاے خود سردار
ساختہ لشکر را از آب گذرانید غافل از انکہ کارفرمایان قضا و قدر درسینہ دولت صاحب دولتے خدمت گذارند
کہ سلاطین والاشکوہ غاشیہ اطاعت و فرمان برداری اورا پیرایہ دوش مفاخرت و مباہات خواہند ساخت و فلک شاہجہانی
برسر دست دارد کہ با وجود او صعوہ و کنجشک راچہ حد و یاراے کہ در ہواے ہمت بال ہوس توانند کشود قطرہ را
بدریا نسبت دادن آب خود بردن است و ازان طرف آصف خان داور بخش را بر فیل سوار کردہ و خود بر فیلے دیگر
نشستہ روبعرصہ کارزار آوردہ در قول قرار گرفت و خواجہ ابوالحسن و مخلص خان و آکہ در دیخان و سادات بارہہ
در ہراول کارطلب گشتند و شیر خواجہ با پسران دانیال در التمش مقرر شد و ارادت خان با بسیارے از امرا در برنغار
پاے ہمت افشردہ صادق خان و شاہنواز خان و معتمد خان در جرنغار مقرر گشتند و در سہ کروہے شہر تلاقی فریقین اتفاق
افتاد و در حملہ اول انتظام افواج او از ہم گسیخت و نوکرانے کہ بتازگی فراہم آوردہ در برابر امراے قدیمی این دولت ابد پیوند
[illegible] ستادہ بود ہرکدام براہی شتافتند درین وقت شہریار برگشتہ روزگار با دو سہ ہزار سوار قدیم در ظاہر شہر لاہور
ایستادہ انتظار نیرنگی تقدیر داشت۔

تا خود فلک از پردہ چہ آرد بیرون

ناگاه غلام ترکی از جنگ گاه تافته می رسد و این خبر دلکوب بوی می رساند و آن برگشته روزگار به آمد کار خود را سنجیده و برآمد کار خویش نفهمیده به رهنمونی ادبار عطف عنان نموده بقلعه در آمد روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر بسمت باغ مهندی قاسم خان لشکرگاه ساختند و اکثرے از نوکران او قول گرفته آصف خان را دیدند و شب ارادت خان بقلعه در آمده بمحل دولت خانه بادشاهی توقف گزید و صباح آن امرائے عظام بدرون ارک رفته داور بخش را اسیر آرائی ادبار ساختند و شهریار در سرائے حضرت جنت مکانی رفته در کنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه سرا که از محرمان و معتمدان حرم سرائے اقبال بود او را بیرون آورده باله وردیخان سپرد و فوطه از کمرش کشوده هر دو دستش بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم در جایکه قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویه ادبار بحال تباه و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و آصف خان عرض داشتے مشتمل بر نوید فتح و فیروزے بدرگاه شاهجهان ارسال نموده التماس نمود که موکب گیهان شکوه بر جناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال خلاص سازند اکنون مجملی از رسیدن بنارسی بدرگاه شاهجهان و نهضت رایات جهان کشا به مستقر سریر خلافت رقمزده کلک بیان می گردد بالجمله بنارسی در عرض بست روز از مقام چکرهتی که منزلیست در وسط کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری بجنیر که در انتهائے سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه بمنزل مهابت خان که در همان چند روز بشرف تقبیل بساط بوس اقبال سربلندی یافته بود رفته صورت حال معروض داشت داو چون برق و باد خود را بحرمسرای اقبال رسانیده و خبر بدرون فرستاد آنحضرت از محل برآمدند بنارسی زمین بوس نموده حقیقت را معروض داشت و عرضه آصف خان را بنظر همایون در آورد حدوث این حادثه دلخراش بر خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضے اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود فرصت و توقف را مجال دادن دور از کار بود ناگزیر بالتماس مهابت خان و دیگر دولت خواهان که دران وقت در رکاب سعادت بودند روز پنجشنبه بست و سوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار و نهضت موکب سعادت بصوب دار الخلافه اکبرآباد مصحوب امان الله و بایزید که از گرم روان شاهراه اخلاص بودند

به آصف خان ارسال داشتند و جان نثار خان را که از بندهای مزاجدان بود با فرمان عالیشان محتوی بر انواع مراحم
و نوازش نزد خان جهان افغان که دران وقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا او را بنوید عواطف گوناگون مستمال
ساخته به ذخائر ضمائر او وقوف حاصل نماید چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از
دست داده باندیشهای باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت با نظام الملک موافق مطلب خویش عهود و مواثیق
درمیان آورده بسوگند مغلظ موکد گردانید و مقرر کرد چنانچه سبق رقم پذیرگشته که ملک بالاگهاٹ را با قلعه احمد نگر به تصرف او
بازگذارد و درین کار سعی بلیغ نمود چنانچه تمام ملک بالاگهاٹ سوای قلعه احمد نگر بتصرف نظام الملک رفت بالجمله چون خانجهان
قصد فساد داشت و اراده باطل با خود مخمر ساخته بود نخست چنین ملکی را مفت رایگان غنیم واگذاشت که شاید در وقت
بد بفریاد برسد مقارن این حال دریای روهیله که پیش از واقعه حضرت جنت مکانی ازخدمت حضرت شاهجهانی
حرمان سعادت اختیار نموده بچاندور که داخل ولایت نظام الملک است رفته بناکام روزگار بسر می برد آمده بخان جهان ملحق
گشت و محرک سلسله فتنه و فساد شد و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بود و او نیز بشاهجهان اخلاص
درست نداشت حرفهای پوچ آن افغان برگشته بخت خاطرنشان نمود بالجمله جان نثار خان که فرمان گیتی مطاع بجهت
استمالت خانجهان آورده بی آنکه عرض داشت در جواب فرمان قلمی نماید بی نیل مقصود رخصت معاودت ارزانی
فرمود القصه خان جهان فرزندان خود را با سکندر دولتانی و جمعی از افغانان که از صمیم قلب با او موافقت داشتند در
برهان پور گذاشته خود با جمعی از بندهای بادشاهی که بظاهر دم از موافقت او می زدند و خود را از شرار و محافظت
می نمودند مثل راجه گجسنگه و راجه جیسنگه وغیره بماندو آمده اکثر محال ولایت مالوا را متصرف شد و منسوبات باطنی و فتنه
پردازی خود را بر عالمیان ظاهر ساخت و هم بزودی برگشته به برهان پور رفت چون موکب گیهان شکوه بسرحد ملک
گجرات رایات اقبال برافراشت عرض داشت ناهر خان که بخطاب شیرخانی سرفرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص
و دولتخواهی خویش و اراده های باطل سیف خان که دران وقت صوبه دار احمد آباد بود رسید و چون سیف خان
در ایام حیات حضرت جنت مکانی نسبت به بندهای شاهجهان مصدر گستاخیها شده بود از کردارهای خویش خوف
و هراسی عظیم داشت رسیدن عرض داشت شیرخان مصداق این معنی گشت لهذا شیرخان را بمراحم خسروانه مستمال
و امیدوار ساخته بصاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیده فرمان شد که شهر احمد آباد را متصرف شده اموال مقصران خود

نماید و سیف خان را نظر بند بدرگاه والا حاضر سازد و درین وقت سیف خان بیماری صعب داشت و چون همشیره کلان نواب قدسی القاب فلک احتجاب ممتاز الزمانی در حبالهٔ نکاح سیف خان بود و آن ملکه جهان بهمشیرهٔ خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهری ساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمت همت و مروت شاهجهان لازم و متحتم بود لاجرم خدمت پرستخان دستوری یافت که با حمدآباد شتافته سیف خان را نظر بند بحضور بیارد و نگاه دارد که آسیب جانی به سیف خان نرسد و موکب منصور از گذر دریای نربده با بیاری عبور فرموده در ظاهر قصبه سنبور که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشتند و درآن مقام دلکشا جشن وزن قمری از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و سید دلیر خان بارهه که از یکتایان و جوانان چیده رزم آزما بود و باد راک سعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و منصب او چهار هزاری و سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن از عرض داشت شیر خان معروض گردید که از نوشته ساهوکاران گجرات و بعضی از انها در لاهور اند معلوم شد که آصف خان و دیگر دولت خواهان که داور بخش را دست نشان ساخته به مقابله شهریار شتافته بودند در حوالی لاهور با فواج او در جنگ رایت نصرت برافراختند و شهریار در قلعه لاهور متحصن گشته در معنی بزندان درآمد خدمت پرست خان که بجهت محافظت سیف خان شتافته بود چون بحوالی احمدآباد پیوست شیرخان باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه برآمده جبین اخلاص را به سعادت زمین بوس نورانی ساخت و سیف خان لاعلاج همراه خدمت پرست خان روانه درگاه گشت و حضرت شاهجهان بشفاعت نواب فلک احتجاب جرائم او را بالعفو مقرون داشته از قید آزاد ساختند و شیرخان از ضبط و نسق شهر خاطر پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیرهم در محمود آباد بسعادت زمین بوس کام روای مراد گردیدند و چون تالاب کانکریه که در ظاهر شهر احمدآباد واقع است محل نزول رایات اقبال گشت هفت روز دران مقام دلکش بجهت تنظیم و تنسیق ملک اقامت فرموده شیرخان را به منصب پنج هزاری ذات و سوار و صوبه داری ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و میرزا عیسی ترخان را بمنصب چهار هزاری و دو هزار سوار و ایالت ملک تهته سرفراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح دولت خدمت پرست خان را که از معتمدان محرمان جان نثار بود نزد آصف خان به لاهور فرستادند و فرمان عالیشان بخط خاص صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه جو ست اگر داور بخش پسر خسرو و برادر او و شهریار به پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته دولت خواهان را از تونیع

خاطر و شورش دل فارغ ساز ند بصلاح و صواب دید قرین تر خواهد بود روز یکشنبه بست و دویم شهر جمادی الاولے سنه هزار سی و هفت هجری باتفاق دولت خواهان در ایوان دولت خانه خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب گرامی بادشاه بلند اقبال مسند آرائے تخت سلطنت و اجلال رونق و بها پذیرفت و داور بخش را که دولت خواهان روزے چند بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش به سلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشه از بار محبوس گردانیدند و شب چهارشنبه بست و پنجم ماه مذکور او را با گرشاسپ برادرش و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آواره صحرائے فنا ساختند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجود شان پرداختند درین وقت موکب اقبال بجدود ملک رانا پیوست و رانا کرن در مقام گوکلنڈه که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امرسنگه با دراک سعادت آستان بوس مفتخر و مباهی گشته بود بتبارک اخلاص شتافته دولت زمین بوس دریافت و پیشکش در خور خویش گذرانیده سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریا دل آن برگزیده خویش را بانواع و اقسام مراحم و نوازش سرفرازے بخشیده خلعت با دهکدکی لعل قطبی که سه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و فیل خاصه بارخوت نقره و اسپ خاصه بازین طلا عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و بر کنار کول ماندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفتدهم جمادی الاولے ساحت دار البرکت اجمیر از غبار موکب منصور محسود بهشت برین گردید و بآئین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضه منوره متبرکه شتافته آداب زیارت تقدیم رسانیدند و باقسام خیرات مبرات پرداختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح انگنده به بنایان جابکدست مقرر فرمودند که در اندک ایام حسن انجام بخشند و بخواهش سپه سالار مهابت خان خان خانان صوبه اجمیر و پرگنات آن نواحے بجاگیر او مرحمت فرموده عازم دار الخلافه گردیدند و در اثنائے راه خان عالم و مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جے سنگه و اسنے رائے سنگدلن و راجه بهارت بندیله و سید بهوه کاری و بسیارے از بنده هائے بقدم شوق و اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و شب پنجشنبه بست و ششم جمادی الاولی موکب فلک شکوه در ظاهر دار الخلافه اکبرآباد به باغ نورجهان منزل اقبال ارزانی فرمود و قاسم خان حاکم شهر بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت صبح آن که پنجشنبه بود دهقان بخت و دولت فیل سوار داخل شده خرمن خرمن زر بر مین و یسار ریخته دامان اهل ضعیف را مالا مال مراد ساختند ۰

جلوس شاهجهان بر اورنگ سلطنت

چون ساعت جلوس میمنت مانوس بر اورنگ خلافت و جهانبانی روز دوشنبه بست و هفتم جمادی الآخرے بود در دولت خانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرمودند مدت دو روز دران سرمنزل کامرانی مقام فرمودند و بتاریخ مذکور سوار سمند دولت واقبال داخل قلعه مبارک شده در دولت خانهٔ خاص و عام سریر سلطنت بجلوس اشرف آسمان پایه گردانیدند وخطبه وسکه را بنام نامی ولقب گرامی خویش زیب و زینت بخشیدند وطغراے غراے ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بر بناشیر دولت ثبت شد وجهان پیراز سرنو جوان گردید و جهانیان راسرمایه امن وامان بدست افتاد*

بالخیر تمت

نام کتاب	قیمت
عجائب القصص - حالات انبیا و اولیا از آدم تا خاتم الانبیا صلعم مرتبہ مولوی فخرالدین -	۱۴؍ پ
تاریخ حبیب اللہ - مدینہ منورہ از مفتی عنایت احمد -	۲؍۶؍۹
ترجمہ فوائد سعدیہ حالات اولیا از مولانا ابوالحسن کاغذ دو قسم	
(۱) کاغذ سفید و گندہ -	۱۲؍ پ
(۲) کاغذ سفید رسمی -	۱۰؍ پ
مرآۃ الکونین مصنفہ مولوی غلام نبی -	۱۷؍ پ
تفریح الاذکیا فی احوال الانبیا - جدید تاریخ مقبول عام از ابتدائے آدم علیہ السلام تا ائمہ شہدا علیہم السلام بصحت احادیث و آثار مولفہ مولانا ابوالحسن حسین کاکوروی کامل در دو جلد -	۱۲؍ پ
البدر - مشاہیر شہدائے بدر کی پاک زندگی کا سچا فوٹو تاریخ عرب و جغرافیہ ملک عرب کا سچا حال سوانح عمری حضرات خلفائے اربعہ رضی اللہ عنہم مرتبہ مولوی ظہیر احمد شاہ -	عہ؍ پ
سیر المدار - معروف بہ ظہیر الابرار جسمیں بلاد عرب و عجم و ہندوستان کے سفروں کا بیان و مراتب قطبیت و ولایت کی تشریح و مدار کے معنی وغیرہ کا تذکرہ ہے مرتبہ مولانا شاہ ظہیر احمد صاحب مصنف البدر و ظہیر الاسلام -	عہ؍ پ
عین الولایت - حالات اولیاء اللہ خاندان چشتیہ مصنفہ عزیز اللہ شاہ صاحب المعروف بہ منشی ولایت علی -	۶؍ پ

نام کتاب	قیمت
قصص الانبیا - کامل کتاب مستطاب حاوی جملہ حالات انبیائے سلف سے تا حضرت سید المرسلین صلعم جسمیں منجانب مطبع علمائے مطبع ہذا سے اس مرتبہ دیگر کتب تواریخ مستندہ سے حالات اضافہ کرائے گئے ہیں سابقہ کتب مطبوعہ مطبع ہذا و دیگر مطابع مختصر تھیں اب یہ مکمل ہو گئی -	عہ؍ پ
صمصام الاسلام یعنی منظوم فتوح الشام مولفہ منشی حافظ سید محمد عبد الرزاق صاحب بریلوی -	عہ؍ پ
مقام الاسلام مولفہ سید محمد عبد الرزاق صاحب بریلوی -	۴؍ پ
حدیقۃ الاولیا - از مفتی غلام سرور لاہوری -	۵؍۹؍۶
تاریخ مدینہ منورہ - اردو ترجمہ جذب القلوب -	۸؍
ترجمہ مجموعہ فتوحات واقدی - ہر چہار حصہ یعنی فتوح عرب و شام و مصر و عجم اور حصص متفرق بھی حسب ذیل فروخت ہوتے ہیں	للعہ؍ پ
ایضاً - کاغذ گندہ -	صہ؍ پ
(۱) فتوح العرب یعنی مغازی الرسول -	عہ؍ پ
(۲ و ۳) فتوح الشام مع فتوح المصر -	عا؍ پ
(۴) فتوح العجم -	عہ؍ پ
منہاج النبوۃ - اردو ترجمہ مدارج النبوۃ از خواجہ عبد الحمید خان -	عا؍ ۹؍۶
ترجمہ سیر الاقطاب - از سید محمد علی مراد آبادی -	۶؍

کتب تواریخ اسلامی اردو

نام کتاب	قیمت
تذکرۃ الکرام مع نقشہ - تاریخ خلفائے عرب و	

نام کتاب	قیمت
اسلام - مولفہ مولوی سید شاہ محمد کبیر صاحب داناپوری [illegible] تاریخ خلفاے عرب و اسلام ہے جسمین مفصل احوال [illegible] صلعم کا اور انکے خلفاے راشدین او خلفا[illegible] اور خلفاے عباسیہ وغیرہ کا درج ہے اور عبارت [illegible] بامحاورہ انگریزی و فارسی و عربی کتابون سے منتخب کر کے [illegible] کیا گیا ہے کاغذ سفید و ستائی -	[illegible]
انشاے [illegible] مصنفہ جناب منشی رحمان علی صاحب عرف منشی عبد الشکور صاحب مصنف تالیفات کثیرہ جدید اللطائف [illegible] مطبوع معروف و مشہور -	[illegible]
کتب تواریخ شاہان و راجگان فارسی	
اکبر نامہ - کامل تین دفتر از شیخ ابو الفضل وزیر شہنشاہ اکبر صحیح خوشخط کاغذ کتابی -	[illegible]
تاریخ فرشتہ معروف تاریخ تازہ شہنشاہ اکبر	[illegible]
طبقات اکبری - از ملا نظام الدین -	[illegible]
مفتاح التواریخ - مولفہ مسٹر ٹامس ولیم ابتداے اسلام سے [illegible] تک -	[illegible]
ترجمہ تاریخ طبری - ابتداے عالم سے خلفاے عباسیہ تک -	[illegible]
شاہنامہ فردوسی - کامل در دو جلد چھپا [illegible] با تصاویر -	[illegible]
شاہنامہ - قاسم گنابادی تاریخ ہندوستان -	[illegible]
سیر المتاخرین - در سہ حصہ یکجائی از منشی غلام حسین خان صاحب	[illegible]
ترجمہ فارسی تاریخ روس - از اصل انگریزی مصنفہ ڈاکٹر میکنزی والیس بہادر مترجمہ مولانا ابو الحسن سابق تحصیلدار اودھ پنشن یافتہ مرحوم جسمین نفیس و دلچسپ حالات سلطنت روس بیان ہوئے ویسا ہی سلیس دلاویز ترجمہ ہے دیکھنے سے تعلق رکھتا ہے - کاغذ سفید حسب تفصیل ذیل -	
(۱) مجلد -	[illegible]
(۲) غیر مجلد -	[illegible]
روضۃ الصفا - از میر خاوند شاہ مشہور متداول تاریخ کامل سات جلد مین -	[illegible]
خصائل السعادت - مولفہ منشی سعادت خان صاحب تحقیق نسب افغان مین -	۶ر
وقائع نعمت خان عالی فتوحات سلطان عالمگیر	۵ر
آئین اکبری - ہر سہ دفتر آئینی با تصویرات و نقشجات متعلقہ رنگ کے حسب موقع سرخ و سبز و سیاہ مصنفہ شیخ ابو الفضل وزیر شہنشاہ اکبر کاغذ سفید کندہ -	[illegible]
ہفت تماشاے قتیل - اسمین اہل ہنود کی مذہبی تواریخ اور بعض عقائد اہل ہنود کا بیان ہے مولفہ مرزا محمد حسن قتیل -	۵ر